

شیخ صدوق

ابو نصر محمد بن علی بن محمد بن ابی حمزہ

۱

کمال الدین

وتمام الثمرة

ترجمہ ۱ حضور مہدیؑ

جمعیۃ اہلسنیۃ
سن ۱۴۱۷ھ

کمال الدین و تمام النعمۃ متن ترجمہ

کتابخانہ
مرکز تعلیمات اسلامیہ، قلعہ اسلام
شمارہ ثبت: ۰۱۶۸۲۵
تاریخ ثبت:

تألیف
شیخ صدوق
ابن حبیب محمد بن علی بن حسین قمی
مدرسہ عالیہ قم

مترجم
منصور پهلوان

عبداللہ



مکتب چاپ و نشر

شابک: ۶-۰۵-۷۵۸۹-۹۶۶

این کتاب به محمد بن علی ۳۱۱-۳۸۱ ق.

[کمال الدین و تمام النعمه ترجمه]

متن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمه / تألیف شیخ صدوق ابن جعفر محمد بن علی بن قاسم
نسخه: مترجم منصور پهلوان سازمان چاپ و نشر دارالحديث ۱۳۸۰.

ج ۲

(دوره) ۲۰۰۰ تومان ۱. احادیث شیعہ قرن ۲ ق. ۲. محمد بن حسن و تمام درازده (معجم).

۲۵۶ ق. ۳. احادیث ۳. معجم احادیث ۳. پهلوان منصور مترجم. ب. هوان.

۲۹۷/۲۱۲

۸۰۴۱ ک ۲ الف / ۱۲۹ ۳۳

کمال الدین و تمام النعمه

جلد اول

تألیف شیخ صدوق (ره)

ترجمه: منصور پهلوان

تحقیق و تصحیح: علی اکبر عسکری

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحديث

نوبت چاپ: دوم

چاپخانه: دارالحديث

سال نشر: ۱۳۸۲

تیراژ: ۲۰۰۰ دوره

بهای دوره: دو جلدی: ۲۰۰۰ تومان

• کلبه حقوق برای ناشر محفوظ است •

سازمان چاپ و نشر دارالحديث - قم - خیابان معلم پتخ کوچه ۱۲ - پلاک ۱۲۵

۳۷۱۸۵/۲۴۶۸ ح. پ

تلفن: ۷۷۲۰۵۲۳، ۷۷۲۰۵۲۴، ۷۷۲۰۵۲۵، ۲۵۱۰

مقدمه مترجم

در بین کتابهای حدیث که از پیشینیان به دست ما رسیده، کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال الدین» برخوردار باشد؛ در این کتاب که از دیدگاه مکتب تشیع در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده، بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاص به همراه براهینی متین درج گردیده است.

مؤلف کتاب، شیخ فقیهان و رئیس محدثان شیعی، ابوجعفر محمد بن علی بن - حسین بن بابویه قتی - م ۳۸۱ - معروف به «شیخ صدوق» است که اکثر علمای امامیه کلام او را به مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ۱۰ / ۴۰۵).
در این مقدمه به اختصار به معرفی «شیخ صدوق» و کتاب «کمال الدین» و تمام النعمه» پرداخته ایم.

مرکز تحقیقات کاتبی و علوم اسلامی

مؤلف کتاب

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قتی مشهور به صدوق، شیخ و فقیه علمای امامیه نزیل ری و وجه طایفه حقه در خراسان بوده است (نجاشی ۳۸۹)؛ شیخ طوسی در اسانید کتاب الاستبصار با لقب «عماد الدین» از وی یاد کرده (۴ / ۳۲۷ و ۳۳۲)؛ و ابن ادریس او را «صدوق» نامیده است (الشرائر ۲۸۸)؛ خطیب بندادی به اجلال از وی یاد کرده (تاریخ بغداد ۳ / ۸۹)؛ و ذهبی او را رئیس الامامیه نام نهاده است (سیر اعلام النبلاء)؛ و ابن شهر آشوب (معالم العلماء ۹۹) و علامه حلی (المعتبر ۷) از وی ستایشها کرده اند.

سید بن طاووس می گوید بر عدالت وی جمله علمای امامیه اتفاق دارند (فلاح السائل ۱۱ و فرج المهموم ۱۲۹)؛ و از ناحیه مقدسه با صفات «فقیه غیر و مبارک» وصف گردیده است (الفوائد الجالیة ۳ / ۲۹۳)؛ پس از سال ۳۰۵ هـ ق (الفوائد الجالیة ۳ / ۳۰۱) به دعای امام مهدی علیه السلام (کمال الدین ۳-۵) به دنیا آمد و در قم نزد مشایخی همچون پدرش علی بن حسین بن بابویه - م ۳۲۹ ق - و

محمد بن حسن بن احمد بن وليد؛ و محمد بن علي ماجيلويه؛ و احمد بن علي بن ابراهيم قتي به تحصيل پرداخت (ثواب الاعمال ۱۵ و ۱۷ و ۴۰...) استعداد و نبوغ او در فراگيري علوم زبانزد محافل علمي قم گرديد (الفقيه طوسي ۱۱۸ و ۱۹۵) آنگاه به «ري» که در آن زمان يايخت آل بويه بود رفت و در آنجا اقامت گرزيد (كمال الدين ۳/۳) و از حضرت مشايخي همچون احمد بن محمد بن صقر صائغ؛ و محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني استماع حديث کرد (الخصال ۴۲۹ و معاني الاخبار ۳۵۹).

شيخ صدوق در سال ۳۵۲ هـ ق با کسب اجازه از ركن الدوله امير آل بويه عازم مشهد شد (عيون اخبار الرضا ۲ / ۲۸۴) و در نيشابور از مشايخ بزرگ آن شهر همچون عبدالواحد بن محمد بن هيدوس نيشابوري و حاکم ابو علي حسين بن احمد بهقي و ابو طيب حسين بن احمد رازي استماع حديث کرد (همان ۱ / ۱۲ و ۸۱ و ۲ / ۲۴۰) آنگاه به «ري» بازگشت و در اواخر سال ۳۵۳ هـ راهي سفر حج شد و مناسک را به جای آورد و از آنجا عازم عراق گرديد و با مشايخي همچون ابو علي احمد بن أبي جعفر بهقي (همان ۲ / ۵۹) و ابو القاسم حسن بن محمد سکوفي و محمد بن بکران نقاش و احمد بن ابراهيم فامي (الخصال ۱۱۵ و التوحيد ۲۳۲ / ۱ و عيون ۱ / ۱۱۷) و حافظ محمد بن عمر بن جمالي و حسن بن محمد بن يحيى علوي (الامالي ۳۸۶ / ۱ و کمال الدين ۵ / ۵۰)ديدار کرد و در هين سفر دانشمندان چون شيخ مفيد م ۴۱۲ - از وی اجازه روايت در يافت کردند.

شيخ صدوق در بغداد با علمای ساير مذاهب مناظرات علمي و کلامي داشته است (همان ۱۶ / ۱۶) نجاشي ورود صدوق را به بغداد در سال ۳۵۵ هـ دانسته است و می گويد با وجود کمی سن او شيوخ طایفه از وی استماع حديث کردند (الرجال ۳۸۹). آنگاه در بازگشت از عراق به همدان درآمد و از مشايخي همچون قاسم بن محمد ابن عبدويه همداني و احمد بن زبدين جعفر همداني و ابو العباس فضل بن فضل بن عباس کندی استماع حديث کرد (الخصال ۱۰۶ و ۲۵۹ و ۳۲۰ و کمال الدين ۳۶۹) سپس به موطن خود «ري» وارد شد.

شيخ صدوق تا سال ۳۶۷ هـ ق که عازم مشهد گرديد در ري به سر برد. در سال ۳۶۸ در نيشابور می زيست و بحال ۲۷ تا ۹۳ وی که در کتاب الامالي گزارش شده در آنها برده است (۴۸۷) آنگاه عازم ماوراءالنهر گرديد (همان ۵۲۱ تا ۵۳۶). در سرخس با ابو نصر محمد بن احمد سرخسي (الخصال ۱۹۷) و در مرو با احمد بن حسين أبي (كمال الدين ۴۳ و ۴۷۶) و در مرو رود با محمد بن علي

ابن شاه و ابویوسف رافع بن عبدالله (الحصا ۳۲۰ و ۴۱۰ و ۵۹۲) و در بلخ با حسین بن محمد اشثانی و محمد بن سعید سمرقندی (التوحید ۶۸ و ۹۶) و در سمرقند با عبدوس بن علی جرجانی و عبدالصمد بن عبدالشہید انصاری (الحصا ۴۵ و ۵۱۰ / ۲) دیدار کرد و از آنان حدیث شنید.

شیخ صدوق در سفری به فرغانه که در جنوب شرقی ازبکستان واقع است با جمعی از مشایخ همچون اسماعیل بن منصور قصار (الحصا ۲۶۸) و محمد بن عبدالله بن طیفور دامغانی (علل الشرایع ۶۳) دیدار کرد و حتی به برخی از قری فرغانه چون اخسیکت و جبل بوتک سفر کرد (کمال الدین ۴۷۳) و سفری نیز به ایلاق که در اطراف تاشکند است داشته و از محضر مشایخی چون حاکم بکرین علی حنفی (همان ۲۹۲) و علی بن عبدالله فقیه اسواری (همان ۶۴۲) استفاده کرده است. ملاقات شیخ صدوق با شریف محمد بن حسن علوی معروف به «نعمه» و تألیف کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» برای وی در همین شهر واقع شده است (من لا یحضره الفقیه ۱/ ۳۰۲).

در بازگشت از سفر فرغانه و ایلاق شیخ صدوق در نیشابور اقامت گزید و به ترویج اعتقادات شیعی پرداخت. تألیف کتاب کمال الدین در این دوران واقع شده و در مقدمه آن آرزوی خود را برای بازگشت به ری بیان کرده است (۳) آنگاه به ری بازگشت و تا پایان عمر در آنجا بود. وفات این عالم بزرگوار در سال ۳۸۱ هجری در «ری» روی داد و آرامگاه وی در آنجا معروف و زیارتگاه شیعیان است.

تألیفات شیخ صدوق بالغ بر سیصد مجلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است. خود شیخ در سال ۳۶۸ قی در ایلاق تألیفات خود را ۲۴۵ رساله دانسته است (فقیه من لا یحضره الفقیه ۱/ ۲ و ۳) و نجاشی غالب آنها را معرفی کرده است (۳۸۹ و ۳۹۲).

برخی از این تألیفات به شیوه کلامی نگاشته شده است مانند کتاب اعتقادات و کتاب ابطال الغلو و التخصیر و بخشی از کتاب الامالی که شامل مناظرات وی با پیروان سایر مذاهب در حضور رکن الدوله است (نجاشی ۳۹۲) و برخی دیگر از تألیفات وی جنبه فقهی دارد که جامعترین آنها کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» اوست که به شیوه اخباریان متقدم قم در مقام فتوا به نقل عباراتی از احادیث با حذف سلسله سند پرداخته است.

کتاب من لا يحضره الفقيه او یکی از کتب اربعه حدیثی شیعه است که در طی قرون و اعصار مدار بحث و فحص فقها و علما و مرجع همگان بوده است (الدراية) اثابی تردید غالب تألیفات شیخ صدوق به شیوه محدثین نگاشته شده است و به حق او را رئیس محدثان شیعه لقب داده‌اند.

برخی از تألیفات حدیثی موجود شیخ صدوق عبارتند از: التوحید، کتاب من لا يحضره الفقيه، الامالی، علل الشرائع، عیون أخبار الرضا، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الحصال، کمال الدین و تمام النعمة و معانی الأخبار و غیره. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در تألیف بحار الأنوار از کتب فوق نام می‌برد و شهرت و صحت انتساب آنها را مانند کتب اربعه می‌داند (بحار الأنوار ۱ / ۲۶) شیخ صدوق به عنوان يك محدث بسیاری از آثار پیشینیان را ضبط کرده و آنها را به آیندگان تحویل داده است. او نه تنها ناقل احادیث بلکه همچنان که شیخ طوسی می‌گوید نقاد احادیث و عالم به رجال بوده است (التهرست ۱۵۷) و بسیاری از علمای رجال مراسیل وی را مانند مساندش می‌دانند (روضات الجنات ۶ / ۱۳۳ و تنقیح المقال ۳ / ۱۵۴) و علامه مجلسی معتقد است که اکثر اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نص منقول و خبر مأثور می‌دانند (بحار ۵ / ۴۰۵).

مرکز تحقیقات کاپیتولر علوم اسلامی

معرفی کتاب

«کمال الدین و تمام النعمة» نام کتابی است که شیخ صدوق علیه الرحمة در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

انگیزه تألیف

شهری که این کتاب در آن تألیف شده نیشابور است (کمال الدین ۲) که در قرون اولیه اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می‌آمد و جمعیت آن را بالغ بر یک میلیون نفر ذکر کرده‌اند (ثمین ۲۶۶۹). در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ آمدوشد می‌کردند در امر غیبت متحیر بوده و در امر قائم علیهم السلام شهبانی داشته‌اند و شیخ صدوق همت خود را مصروف ارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حق و صواب می‌نموده (کمال الدین ۲) تا آنکه شیخ نجم الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قی را ملاقات می‌کند که

چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از کبار فلاسفه و متفکرین بخارا در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم مقام علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود. شیخ صدوق در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یادآور شده و اخباری درباره غیبت امام از پیامبر اکرم و ائمه هدی نقل می‌کند که شک و ارباب وی را زایل می‌سازد. شیخ نجم الدین از شیخ صدوق درخواست می‌کند که کتابی در این معنی تألیف کند و شیخ هم به او وعده می‌دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استغراش ری فراهم سازد آن کتاب را بنویسد (همان ۲).

اما او در عالم رویا امام مهدی علیه السلام را می‌بیند که در طواف خانه خدا به وی خطاب می‌فرماید: «لَمْ لَا تُصَنِّفْ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ؟» چرا در باب غیبت کتابی نمی‌نویسی و غیبهای انبیاء را در آن ذکر نمی‌کنی؟ و او گریان از خواب بیدار می‌شود و در بامداد همان روز به تألیف کتاب «کمال الدین» اقدام می‌نماید (همان ۴).

موضوعات کتاب

کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و پنج فصل تشکیل شده است. مقدمه کتاب که بعضی آن را باب اول کتاب به حساب آورده‌اند (کمره ای ۱ / ۲۲۶) حدود یک پنجم حجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیده امامیه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیه و اسماعیلیه و سایر فرق غیر اثنی عشریه است (کمال الدین ۱ تا ۱۲۶). این مقدمه بر آن دلالت دارد که شیخ صدوق نه تنها در میدان روایت احادیث بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی عالمی کم نظیر است. وی در پایان این مقدمه می‌نویسد: «جون در این زمان فرقه زیدیه با فرقه امامیه اثنی عشریه به سخنی دشمنی می‌ورزند، نهایت ادله و پاسخ آنان را در این مقدمه ذکر کردیم تا مورد استفاده حق طلبان واقع گردد» (همان ۲۶).

کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می‌شود (۱۲۷) و بعد از آن غیبت حضرات نوح علیه السلام (۱۳۳) و صالح علیه السلام (۱۳۶) و ابراهیم علیه السلام (۱۳۷) و یوسف علیه السلام (۱۴۱) و موسی علیه السلام (۱۴۵) ذکر می‌گردد. بعد از آن از غیبت حجج الهی که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح علیه السلام بوده‌اند سخن به میان آمده است (۱۵۳) آنگاه بشارت عیسی مسیح علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است

(۱۵۹) خبر سلیمان فارسی (۱۶۱) و قس بن ساعدة ایادی (۱۶۶) و تبع (۱۶۹) و عبدالمطلب و ابوطالب (۱۷۱) و سیف بن ذی یزن (۱۷۶) و بحیرای راهب (۱۸۲) و خالد بن اسید (۱۸۸) و ابوالمویب راهب (۱۹۰) و سطیح کاهن (۱۹۱) و یوسف یهودی (۱۹۶) و دواس بن حواش (۱۹۸) و زید بن عمرو بن نفیل (۱۹۸) ابواب دیگر کتاب است؛ چنانکه از آن علت احتیاج مردم به امام (۲۰۱) و استدلال کلامی شیخ صدوق در این باب آمده است (۲۰۹). یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت، حاوی نصبت و پنج حدیث است (۲۱۱) که در پایان آن بخشی در معنای عترت و آل و اهل آمده است (۲۴۱).

نصوصی که بر انبیا و دوازدهمین امام شیعه علیه السلام رسیده ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است؛ نصوص خدای تعالی (۲۵۰) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۲۵۶) و امیرالمؤمنین علیه السلام (۲۸۸) و فاطمه زهرا علیه السلام (۳۰۵) و لوح فاطمه علیه السلام (۳۰۸) و امام حسن علیه السلام (۳۱۳) و امام حسین علیه السلام (۳۱۶) و امام زین العابدین علیه السلام (۳۱۸) و امام باقر علیه السلام (۳۲۴) و امام صادق علیه السلام (۳۳۳) و امام کاظم علیه السلام (۳۵۹) و امام رضا علیه السلام (۳۷۰) و امام جواد علیه السلام (۳۷۷) و امام هادی علیه السلام (۳۷۹) و امام عسکری علیه السلام (۳۸۴) ذکر گردیده است. آنگاه اخبار خضر (۳۸۵) و ذوالقرنین (۳۹۳) استقراداً بیان کرده و به دنبال آن باقی نصوص امام عسکری علیه السلام آمده است (۴۰۷).

کسی که منکر قائم علیه السلام باشد (۴۱۰) و اینکه امامت پس از حسین علیه السلام در دو برادر جمع نمی شود (۴۱۴) و روایتی که درباره نرگس خاتون وارد شده است (۴۱۷) و مبلد قائم علیه السلام (۴۲۴) و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده اند (۴۳۴) و علت غیبت (۴۷۹) و توقیعات وارد از قائم علیه السلام (۴۸۲) و طول عمر (۵۲۳) و حدیث دجال (۵۲۵) و معثرون همچون حبابه و الیه (۵۳۶) و معثر مغربی (۵۳۸) و عبید بن شربه (۵۴۷) و ربیع بن ضیع (۵۴۹) و شق کاهن (۵۵۰) و شذا بن عاد (۵۵۲) و داستان طولانی بلوهر و بوداسف (۵۷۷) در دنباله باب معثرون ذکر شده است.

ابواب پایانی کتاب شامل نواب منتظر (۶۴۴) و نهی از تسمیه (۶۴۸) و علامات ظهور (۶۴۹) و نوادر کتاب (۶۵۶) است و استدلال شیخ صدوق بر عدم فترت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است.

نام کتاب

نام کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» از این آیه شریفه قرآن کریم انحاء شده که در آن آمده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة / ۳)». یعنی امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمت را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین برای شما بخشیدم.

مفسران اسلامی ذکر کرده اند که این آیه در غدیر خم و پس از نصب علی بن ابی طالب به ولایت نازل شده است. چنانکه طبرسی می نویسد: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم ﷺ فرمود: الله اکبر بر اِکمال دین و اِتمام نعمت و بخشودی پروردگار از وسالت من و ولایت علی بن ابی طالب، و فرمود هرکس را که من مولای اویم علی نیز مولای اوست خدا یا هرکس او را دوست می دارد دوست بدار و هرکس او را دشمن می دارد دشمن بدار و هرکس او را فروگذارد فروگذار (جمع البیان ۱۵۹ / ۳).

سیوطی از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابوهریره نقل می کند که چون روز غدیر خم یا هجدهم ذی الحجة فرا رسید پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَمَنْ لِي بِهِ مَوْلَا» و بعد از آن این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (الدر المنتور ۱۹ / ۶).

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی ﷺ است و کمال امامت نیز به وجود مسعود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم ﷺ تحقق می یابد از این رو شیخ صدوق ﷺ نام کتاب گرانقدر خود را «کمال الدین و تمام النعمة» گذاشت و اینکه بعضی از محدثان نام کتاب را اِکمال الدین و اِتمام النعمة گزارش کرده اند همچون مجلسی (بحار ۱ / ۶) و شیخ حر عاملی (امل الأمل ۲ / ۲۸۴) و مولا محسن فیض (نوادر الاخبار ۲۰۹ تا ۳۰۵) از آن روست که ارتباط نام کتاب و آیه شریفه (المائدة ۳) کاملاً نمایان باشد و برخی دیگر از دانشمندان نام کمال الدین و تمام النعمة را ترجیح داده اند همچون میرداماد (جذوات ۱۰۲ و ۱۹۹) و نوری (مستدرک ۳ / ۵۲۴) و بعضی از رجالیان معاصر هر دو نام را محتمل شمرده اند (الدریعه ۱۸ / ۱۳۷ و ۲ / ۲۸۳) اما از آن رو که شیخ صدوق در صدد اِکمال دین و اِتمام نعمت نبوده بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسیاری

از نسخ خطی و تمامی چاپهای کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النعمه بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را ترجیح داده ایم.

ارزش و اعتبار کتاب

کمال الدین درباره یکی از اصیل ترین و درخشان ترین ارمانها و وعده های انبیاء الهی یعنی اعتقاد به مهدی موعود به رشته تحریر درآمده است و در تمامی ادیان الهی به آینده ای روشن و منجی عالم بشریت بشارت داده اند (رک: نجات بخشی در ادیان) نه تنها ادیان آسمانی بلکه مکاتب غیر الهی نیز از ظهور مدینه فاضله و حکومت صالحان و حکیمان و آینده ای درخشان سخن گفته اند (رک: آرمان شهر). قرآن کریم نیز در متجاوز از یکصد و بیست آیه این آینده روشن را ترسیم کرده است (رک: المهیجه) و به صراحت از وعده به مؤمنان در خلافت بر زمین و استقرار دینی که از آن خشنود است و تبدیل خوف و نرس به امنیت و آسایش و پرستش همگانی خدای یکتا (التور ۵۵) و وعده خود که در زبور و نورات نوشته است که زمین را بندگان صالح به ارب خواهند برد (الانبیاء ۱۰۵) و غلبه دین حق بر تمامی ادیان باطل (التوبه ۳۳) و اینکه خداوند بر مستضعفان مژده نهاده و آنان را رهبران و وارثان زمین خواهد ساخت (النقص ۵) و فرجام زمین از آن متغین خواهد بود (الاحزاب ۱۲۸) خبر داده است.

جد از آن در احادیث پیامبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم السلام که معلمان و میثاق قرآن کریم اند به تفصیل و توضیح این آیات پرداخته اند و خصوصیات منجی عالم بشریت را به عبارات مختلف و به کرات و مرات بازگو فرموده اند. این احادیث فراوان را در موضوع مهدویت در اسلام چنین گزارش کرده اند:

بشارت بر ظهور مهدی علیه السلام (۶۵۷ حدیث) و اینکه مهدی از اهل البیت است (۳۸۹ حدیث) و از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است (۲۱۴ حدیث) و از فرزندان فاطمه زهرا علیه السلام است (۱۹۲ حدیث) و از فرزندان حسین علیه السلام است (۱۸۵ حدیث). و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است (۱۴۶ حدیث) و زمین را بر از عدل و داد می کند (۱۲۳ حدیث) و غیبی طولانی دارد (۹۱ حدیث) و عمری طولانی دارد (۳۱۸ حدیث) (رک: منتخب الاثر)؛ به گونه ای که می توان گفت در اسلام پس از موضوع ولایت و امامت علی علیه السلام در هیچ مبحث کلامی دیگر بدین تفصیل و تأکید سخن نگفته اند.

شیخ صدوق - علیه‌الرحمه - در کتاب کمال‌الدین از این اعتقاد اصیل امامیه سخن می‌گوید و طبعاً درستی آن به مانند درستی تمامی کتابهای آسمانی و آیات قرآنی و احادیث معصومین علیهم‌السلام است و اگر کسی منکر این اعتقاد باشد منکر انبیا الهی و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و الله طاهرین علیهم‌السلام گردیده است و دانشمندان اسلامی در درستی احادیثی که وفق اصول مسلم دین و مذهب وارد شده است مناقشه روا نمی‌دارند و ذکر سند را در موضوع معتقدات حقه و ادعیه با مضامین عالیّه از باب تبیین و تبرک می‌دانند.

جهت دیگری که دو ارزش و اعتبار کتاب کمال‌الدین دخیل است شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است به گونه‌ای که شاید هیچ يك از علمای بزرگوار اسلام در این جهات به پایة وی نرسند و همانگونه که پیشتر گفتیم اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می‌دانند (بحار ۵ / ۱۰۵) و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت ابوذر و سلمان می‌شمارند (مستدرک ۳ / ۵۲۵) و گروه کثیری از علمای امامیه همچون علامه حلی و شهید اول و محقق داماد مراسیل وی را محکوم به صحت می‌دانند و می‌گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل این ابی‌جعفر نیست (روضات ۶ / ۱۳۳). با این اوصاف نه تنها احادیث مرسله صدوق بلکه اخباری از او که در سلسله اسناد آنها رجال مجهول و ناشناخته‌ای هم موجود باشد، صحیح و معتبر خواهد بود. دیگر آنکه بسیاری از محدثان شیعی اعتبار و ارزشی خاص برای کمال‌الدین قائل بوده‌اند و بسیاری از احادیث آن را در کتابهای خود نقل کرده و بدان استاد جسته‌اند. اگر کتاب کمال‌الدین کتابی نا معتبر بود این چنین مورد اقبال و توجّه دانشمندان شیعی قرار نمی‌گرفت. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در بحارالانوار از کتب شیخ صدوق نام برده و در ضمن آنها از این کتاب نام می‌برد (۶ / ۱) نیز بسیاری از روایات کمال‌الدین را در کتابش نقل کرده است (ر ک: بحارالانوار ۵۱ / ۵۲ و ۵۳) مولا محسن فیض کاشانی نیز از این کتاب به اجلال یاد می‌کند و روایاتی از آن را در کتاب ارزشمند خود نوادر الاخبار نقل کرده است (۲۰۹ تا ۳۰۵). شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة و میرزای نوری در کشف‌الاستار و التّجّم الثاقب و بسیاری دیگر از دانشمندان و محدثان شیعی به دیده احترام بدین کتاب می‌نگریستند و به احادیث آن استناد کرده‌اند. بخش دیگری از کتاب کمال‌الدین که متضمّن اخبار معترین و حکایات و

اقوال غیر معصومین است، از ارزش تاریخی بهره مند است، زیرا مخبر صادق همچون شیخ صدوق در متجاوز از یک هزار سال پیش در شهرهای بزرگ آن روزگار همچون حجاز و عراق و همدان و ری و نیشابور و بخارا و فرغانه به تخصص پرداخته و احادیث و اخباری را که در آن روزگار در جهان اسلام منتشر بوده ضبط کرده و برای ما گزارش کرده است. فی الواقع اگر شیخ صدوق علیه السلام بعضی از این احادیث و اخبار را در کتاب خود نقل نمی کرد امروزه اهل تحقیق و بررسی از وجود آنها محروم بودند، به عنوان مثال می توان به داستان مفصل و آموزنده پلوه و بوذاسف اشاره کرد که اول بار آن را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گزارش کرده است (۵۷۷ تا ۶۳۸) و پیش از وی نویسنده ای را نمی شناسیم که به نقل آن مبادرت کرده باشد. می گویند این داستان و کلیله و دمنه و سندبادنامه و نامه تنسر را برزویه حکیم از هندی به پارسی ساسانی برگردانده است (فرهنگ ایران زمین ج ۲۶) و در قرون اولیه اسلامی که بسیاری از کتب پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکیم و موعظ و عهود و مسائل علمی بود به عربی در آمد و کتاب بلوهر و بوذاسف از آن جمله است (تاریخ ادبیات ایران ۱ / ۱۱۹ و ۱۶۸). این داستان به اکثر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده است و مأخذ و مصدر تمامی روایات این داستان، کتاب کمال الدین و غمام النعمه تألیف ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی قتی معروف به شیخ صدوق و متوفای ۳۸۱ هـ است که آن را از محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف شهر نفل نقل کرده است (الادب الفارسی ۱۵۰ و ۱۵۱).

ترجمه و تصحیح کتاب

گرچه مترجم را در این مقام سخن بسیار است لیکن به ذکر نکته ضروری اکتفا می شود:

۱- پیشنهاد ترجمه و تصحیح این کتاب توسط استاد محترم جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - صورت پذیرفته و اینجانب که حدود سی سال است با ایشان مرتبط بوده و همواره خدمات علمی و دینی معظم له را به دیده احترام نگریسته ام از آن استقبال کرده و بدان مشغول شدم.

۲- ترجمه کتاب براساس نسخه مصحح ایشان است که آن را در سال ۱۳۹۰ هجری به طبع رسانیده اند. آن کتاب با نسخه های متعدد خطی مقابله گردیده و

مزن به پاورقیهای مفید و عالمانه ایشان است. ولی عبارات کتاب فاقد اعراب گذاری است.

۳- در امر تصحیح کتاب، عبارات متن رایج دقت مورد بررسی قرار داده و با چاپهای ۱۳۰۱ ق و ۱۳۷۸ ق و ۱۳۹۰ ق مقابله کرده و در صورت غریب بودن متن به مصادر عذیده لنوی و روایی مربوطه و بحارالانوار مراجعه کرده و عبارات را به صورت صحیح نقل و ترجمه نموده ام.

این نکته نیز گفتنی است که بحارالانوار علامه مجلسی رحمته الله در تصحیح کتب روایی شیعه نقش بسزایی دارد، زیرا اولاً مرحوم مجلسی رحمته الله نسخ مستند و مصححی از کتب پیشینیان در اختیار داشته و صحیحترین نسخه را در بحارالانوار گزارش کرده است. به عنوان مثال بسیاری از روایات کمال الذین در بحارالانوار نقل شده و قرائت و کتابت این عالم خبیر و حدیث شناس از کمال الذین در مطاوی مجلدات ۵۱ الی ۵۳ بحارالانوار آمده است.

ثانیاً علامه مجلسی در بسیاری از مجلدات کتابش پس از نقل حدیث مصومین علیهم السلام به بیان و توضیح آن می پردازد و مشکلات و عیوضات احادیث را عالمانه تبیین می کند. ما نیز در امر ترجمه و تصحیح کتاب از بیانات این علامه فرزانه استفاده ها نموده ایم.

در اعراب گذاری متن نیز دقت فراوانی به عمل آمده است تا کتاب فاقد اغلاط اعرابی و مطبعی باشد. در ضبط صحیح اسامی راویان به کتابهای توضیح الاستبانه و ضبط اسامی رواة و سایر کتب مربوطه رجوع شده است و امید ما بهمان است که کتاب مبرای از اغلاط باشد هر چند سهو و نسیان و خطا را نیز نمی توان انکار کرد.

۴- در ترجمه متن کتاب کوشش کرده ام درستی و شیوایی، هر دو رعایت شود. معنای عبارتی فروگذار نشود و ترجمه از روانی و رسایی برخوردار باشد. ممکن است قدری عبارات از حدود محاورات عامیانه فراتر باشد، اما اعتقاد مترجم آن است که در ترجیح بین ساده نویسی و درستی بایستی درستی را برگزید.

۵- برای آنکه ترجمه اشعار عربی کتاب از لطافت و شیوایی لازم برخوردار باشد، اشعار کتاب را که بیشتر آنها در فصل مستورون است به نظم فارسی برگردان کرده ام و امیدوارم که این ترجمه منظوم مطبوع خاطر اهل ذوق و ادب قرار گیرد.

۶- در امر ترجمه و تصحیح کتاب از پاورقیهای استاد علی اکبر غفاری در

طبع ۱۳۹۰ هـ و ترجمه مرحوم آیه الله میرزا باقر کمره ای رحمته الله در طبع ۱۳۷۸ هـ و ترجمه علامه مجلسی از داستان پلّوهر و بوداسف و درسهای استاد فرزانه ای که معتقد بود حضرت مهدی علیه السلام کهکاه بر مزار صدوق می آید و از این رو وصیت کرد که در کنار پلّه های ورودی مزار صدوق به خاک سپرده شود؛ و مشاوری با برادر عزیزم جناب آقای دکتر غلامحسین ناجری نسب و دوستان دیگر استفاده کرده ام. از خدای بزرگ برای همه آنان غفران و رحمت الهی مسئلت می نمایم

۷ - گرچه ذکر لغزشهایی که در ترجمه پیشین کمال الدّین صورت پذیرفته چیزی از ارزش کار و خلوص نیت مترجم مرحوم آن غی کاهد، اما نقل آنها را نیز در این مجال ضروری غی دادم. طالبانی که می خواهند استیازات این ترجمه را بر ترجمه پیشین بدانند، بایستی خود به هر دو ترجمه مراجعه کرده و آنها را با یکدیگر مقایسه کنند.

۸ - در پایان لازم می دادم مراتب سپاسگزاری خود را از مدیر و مؤسس محترم «نشر صدوق» استاد ارجمند جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - ابراز دارم. فی الواقع اگر پیشنهاد اولیه ترجمه کتاب توسط ایشان صورت غی گرفت، همچنین اگر نظارت نهایی و پیگیری و تشویق ایشان نبود، مسلماً این اثر به این شکل نفیس در اختیار علاقمندان قرار غی گرفت. خداوند خبر دنیا و آخرت به ایشان مرحمت فرماید و وجود گرانقدرشان را برای ادامه خدمات فرهنگی به عالم تشیع از گزند حوادث مصون بدارد. آمین ربّ العالمین

منصور پهلوان

مأخذ مقدمه مترجم

۱ - امل الأمل، حرر عاملی، مكتبة الأندلس، ۲ - انبات الهداة، حرر عاملی، دارالكتب الاسلامیة ۳ - الاستبصار، طوسی، نجف ۴ - الامالی، صدوق، بیروت ۵ - اعتقادات، صدوق، تهران ۶ - الادب الفارسی، محمد محمدی، ۱۹۶۷ ۷ - ابن بابویه، پاکتچی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۸ - آرمغان شهر، تاسیس مور، تهران ۹ - بلهر و برداسف، میرعابدین، ۱۳۶۵ ۱۰ - بلهر و یوسف، سبیل خوانساری، مجله گوهر ۶۱ ۱۱ - بحار الانوار، مجلسی، تهران ۱۲ - تاریخ ادبیات ایران، صفای، ۱۳۴۸ ۱۳ - تنقیح المقال، مامقانی، نجف ۱۴ - التوحید، صدوق، بیروت ۱۵ - نواب الاعمال، صدوق، ۱۳۹۲ ق ۱۶ - جذوات، میرداماد، انتشارات پنهان ۱۷ - حیات الشیخ الشهدوق، موسوی خراسانی، مقدمه من لا یحضره الفقیه ۱۸ - الحصال، صدوق، به کوشش غفاری ۱۹ - الدر المنثور، سیوطی، دارالفکر ۲۰ - الذریعه، آقا بزرگ طهران، بیروت ۲۱ - دوحات المجلدات، خوانساری، اسبغیلان ۲۲ - ریاض العلماء، میرزا عبد الله افندی، قم ۲۳ - الوجال، نجاشی، جامعه مدرسین قم ۲۴ - الوجال، سید مهدی بحر العلوم، تهران ۲۵ - الوجال، ابن داود، نجف ۲۶ - سیر اعلام النبلاء، دهمی، بیروت ۲۷ - علل الشرائع، صدوق، نجف ۲۸ - عیون اخبار الزمان، صدوق، نجف ۲۹ - عین الحیوة، مجلسی، ۱۳۴۸ ۳۰ - الغیبة، طوسی، به کوشش آقا بزرگ ۳۱ - الفهرست، طوسی، به کوشش رامیار ۳۲ - فرج المهموم، ابن طاووس، قم ۳۳ - فلاح السائل، ابن طاووس، قم ۳۴ - فقیه من لا یحضره الفقیه، صدوق، بیروت ۳۵ - الفهرست، ابن ندیم، بیروت ۳۶ - فرهنگ ایران زمین، ج ۲۶، تهران ۳۷ - فرهنگ فارسی، معین، ۱۳۶۰ ۳۸ - کشف الاستار، میرزای نوری، مكتبة نهای الحدیقة ۳۹ - کشف المحجبة، ابن طاووس، نجف ۴۰ - کمال الذین، صدوق ۱۳۰۱ ق ۴۱ - کمال الذین ترجمه کمره ای، ۱۳۷۸ ق ۴۲ - کمال الذین، تصحیح غفاری، ۱۳۹۰ ق (اربعاءات مقدمه به ابن طبع است) ۴۳ - منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، مكتبة الصدر ۴۴ - مستدرک الوسائل، میرزای نوری، اسبغیلان ۴۵ - مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم ۴۶ - معانی الاخبار، صدوق، به کوشش غفاری ۴۷ - معالم العلماء، ابن شهر آشوب، نجف ۴۸ - بحالین المؤمنین، شوشتری، تهران ۴۹ - المحجبة فیما نزل فی القائم الحیجة، سید هاشم بحرانی، مؤسسة الوفاء ۵۰ - جمیع البیان، طبرسی، علمیه اسلامیه ۵۱ - نبات یحیی در ادیان، محمد تقی راشد محصل، ۱۳۶۹ ۵۲ - انجم الثاقب، میرزای نوری - مشهد ۵۳ - توادراخبار، قیض کاشانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران

اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلَعَ الرَّشِيدَ وَالْمُرَّةَ الْحَمِيدَ
 وَاجْعَلْ نَاصِرَنَا يَنْظُرُ مِنَّا إِلَيْهِ ، وَعَجَلْ
 فَرَجَهُ ، وَتَهْلِنْ مَخْرَجَهُ ، وَأُذِيعْ مَنَاجِدَهُ ،
 وَامْلِكْ بِنَا مَحَجَّتَهُ ، فَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ
 أَزْرَهُ ، وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَخِي بِهِ
 عِبَادَكَ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ - وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ - :
 «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كُتِبَتْ
 أَيُّدِي النَّاسِ» ، فَأُظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَبِكَ
 وَأَنْتَ بِنَيْتِ نَيْتِكَ ، الْمُشْتَقَى بِاسْمِ رَسُولِكَ
 حَتَّى لَا يَظْهَرَ بَشِيءٌ مِنْ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ ،
 وَ يَجِئُ الْحَقُّ وَ يُحَقِّقُهُ ، وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
 مَفْرَعًا لِنُظُلُومِ عِبَادِكَ ، وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا
 يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ ، وَ مُجَبِّدًا لِمَا عَظُلَ
 مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ ، وَ مُثَبِّدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ
 أَعْلَامِ دِينِكَ ، وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ ﷺ ، وَاجْعَلْهُ
 مِنْ حَصْنَتِهِ مِنْ تَأَمِّيِ الْمُعْتَدِينَ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

الحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْحَيِّ الْقَادِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ، تَقْدَسُ وَتَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْخُلُوفَيْنِ، ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَالْإِلْفُضَالِ وَالْإِنْعَامِ، وَالْمُسْتَبَةِ النَّافِذَةِ وَالْإِرَادَةِ الْكَامِلَةِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، طَائِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَوَالِكُ كُلِّ شَيْءٍ، وَجَاعِلُ كُلِّ شَيْءٍ، وَخَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنَّهُ يُغْنِي بِالْحَقِّ، وَيَعْدِلُ فِي الْحَكْمِ، وَيُخَلِّقُ بِالْقِسْطِ، وَيَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ، وَيَنْهَى عَنِ الْفُجْرِ، وَيَنْهَى عَنِ الْفُحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ، وَلَا يَكُنْ لَكَ نَفْسٌ إِلَّا وَشَعْنُهَا، وَلَا يَحْمِلُهَا قُوَّةٌ طَائِقُهَا، وَلَا لَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر پیامبرش محمد و خاندان طاهرینش باد.

حمد سزاوار خدای یکتای تنهاست، بی نیاز و زنده و توانا و دانا و حکیم و بلند مرتبه و عظیم، کسی که از صفات مخلوقین برتر است و صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و دارای مسببت نافذ و اراده کامله، کسی که او را مثل نیست، و شنوا و بینا است، دبدگان او را در نمی یابد و او دیدگان را إدراک می کند و او لطیف و خبیر است.

و شهادت می دهم که هیچ معبودی جز «الله» نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، آفریننده و مالک هر چیزی است و جاعل و محدث و پرورنده هر شئی است او به حق حکم می کند و در حکم عدل می ورزد و به فسط فرمان می دهد و به عدل و احسان و عطا به خویشان امر می کند و از فحشا و زشتی و ستم باز می دارد، هیچکس را به عملی فوق توانائیش تکلیف نکند و بیستی از طافت بر

الْحَبَّةُ الْبَالِغَةُ. وَ لَوْ شَاءَ لَهْدَى النَّاسَ أَجْمَعِينَ، يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ، وَ يَهْدِي مِنْ بِنَاءِ
إِلَى جِبرائيل مُسْتَقِيم.

لَا يُعْجَلُ بِالْعُقُوبَةِ، وَ لَا يُعَذَّبُ إِلَّا بِقَدْرِ إِضْطِحَاحِ الْحَبَّةِ وَ تَقْدِيمِ الْآيَاتِ وَ التَّنْذِرِ، لَمْ
يُسْتَعِيدْ عِبَادَهُ بِأَمٍّ بَيِّنَةٍ لَهُمْ، وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِطَاعَةٍ مِنْ لَمْ يَنْتَجِبْهُ لَهُمْ، وَ لَمْ يَكِلْهُمْ إِلَى أَنْفُسِهِمْ
وَ اخْيَارِهِمْ وَ أَرْأَيْتُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اخْيَارِهِمْ فِي خِلَافَتِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَ أَلَمْ يَهْدِ أَنْ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ وَ أَمِيْنَهُ، وَ أَلَمْ يَنْبُغْ عَنْ رَبِّهِ، وَ دَعَا إِلَى
سَبِيلِهِ بِأَعْيُنِكَ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ عَمِلَ بِالْكِتَابِ وَ أَمَرَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ أَوْصَى بِاتِّسْلُكِ بِهِ
وَ بِعِزَّتِهِ الْإِبْرَةِ بِقُدْرَةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَ إِنَّمَا لَنْ يَنْفَرُوا حَتَّى يَرِدَا عَلَيْهِ حَوْضُهُ، وَ إِنَّا
اعْتَصَمَ الْمُسْلِمِينَ بِهَا عَلَى الْحَبَّةِ الْوَاضِحَةِ، وَ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَ الْخَبَرَةِ الْبَيِّنَةِ
الَّتِي لَيْلُهَا كُفَّارُهَا، وَ بَاطِنُهَا كُفَّارُهَا، وَ لَمْ يَدْعَ أَهْلُهُ فِي مُشَبَّهَةٍ وَ لَا عَمَى مِنْ أَفْرَةٍ، وَ لَمْ

کسی بار نهد. حجت بالغه از آن اوست و اگر بخواید همه مردم را هدايت
می کند، به خانه یسلم و سلامت افرامی خواند و هر کس را که بخواید به راه راست
هدایت می نماید.

در عقوبت متتابع نکنند و قبل از آن اِضْطِحَاحِ حجت و تقدیم آیات و بهم رساندن،
عذاب نکنند. پندگانش را به پرستش چیزی که آن را بر ایشان واضح فرمود،
نمی خواند و آنها را به اطاعت پیشوایی که بر آنها منصوب نکرده فرمان می دهد،
و در طاعتش، ایشان را به خود و اختیار و آراستان و اشی گذارد، و خلافت
خود را به اخراج و ایشکار ایشان نمی سیارد، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

و شهادت می دهد که محمد ﷺ بنده و رسول و امین اوست و او از جانب
پروردگارش تبلیغ کرد و با حکمت و موعظه حسنه به راه خداوند افرخواند، و به
قرآن کریم عمل نمود، و به پیروی آن فرمان داد و به تمسک به قرآن و عمرتس که
اثمته بعد از اویند - صلوات الله علیهم - فرمان داد و اینکه قرآن و عزت از
یکدیگر جدا نشوند نا آنکه در حوض کوثر بر او در آیند، و غمشتک مسلمین به آن
دو بر پایه حجت روشن و راه راست و دین حنیف درختانی است که شبش
مانند روزش و باطنش مانند ظاهرش می باشد. آتش را در شبهه و کوری در

يَذْجُرُهُمْ إِلَهُهُ وَلَا نَصِيحَةَ وَلَا هِدَايَةَ. وَلَمْ يَدْعُ بِرَهَانًا وَلَا حُجَّةٍ إِلَّا أَوْضَحَ شَمْلَهَا وَ
أَقَامَ لَهَا دَلِيلَهَا. لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ
وَيَحْيِيَ مَنْ خَلَّى عَنْ يَحْيَى.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا مُؤَمِّنِينَ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَلَّا يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
مِنْ أَمْرِهِمْ. وَأَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَارُ. وَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُخَنِّكُوهُ لِيَا شَجَرَةً
يَبْتَنُّهُمْ. ثُمَّ لَا يَعْبُدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ عَزَاجًا مِمَّا قَضَاهُ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. وَأَنَّ مِنْ حُرْمٍ خَلَاوًا وَ
مَنْ خَلَّى حَرَامًا أَوْ عَيْرَ شَيْءٍ أَوْ تَنَصَّ قَرِيبَةً أَوْ بَدَّلَ شَرِيعَةً أَوْ أَخَذَتْ بِدَعْوَةٍ يُرِيدُ أَنْ يُنْبِغَ
عَلَيْهَا وَ يَضُرَّ وَ يَجُوزَ النَّاسُ إِلَيْهَا فَقَدْ أَقَامَ نَفْسَهُ فِي شَرِيكَاهُ. وَ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَدْعَى مَعَ
اللَّهِ زَيْلًا. وَ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. وَ مَا وَاءُ النَّارِ وَ يَنْشَى الْعَالَمِينَ. وَ حَبِطَ غَمْلُهُ وَ هُوَ

کار خود، فرو نگذاشته و هیچ دلالت و نصیحت و هدایتی را از ایشان دریغ
نداشته، و هیچ برهان و حجتی را فرو نگذاشته است جز آنکه راهش را روشن
کرده و دلیلی را اقامه فرموده تا پس از رسولان، مردم را بر خداوند حجتی
نباشد، و تا هلاک شود کسی که از پیکر هلاک است و زنده شود هرکس که از پیکر
زنده است.

مراد حجتی است تا پس از رسولان مردم را بر خداوند حجتی

و شهادت می دهد که هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد - آنگاه که خدا و
رسولش به امری فرمان دهند - در امر خود به دلخواه عمل کنند. و اینکه خداوند
هر که را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، و اینکه ایشان مؤمن نباشند تا آنگاه
که تو را در اختلافات میان خود حکم سازند و سپس در نفوس خود از حکم او
دلنگ بوده و به راستی تسلیم باشند، و شهادت می دهد کسی که حلالی را حرام
کند و یا حرامی را حلال کند یا سنی را تنفیذ دهد و یا به فریضه ای کاسی رساند یا
شرعی را تبدیل کند یا بدعتی بیاورد و بخواهد از بدعت او پیروی کند و مردم
متوجه آن شوند، به تحقیق که چنین شخصی خود را شریک خداوند قرار داده
است، و هرکسی که از او اطاعت و رزد مدعی ربوبیت او شده و او را شریک
خداوند خوانده است و گرفتار خشم خداوند خواهد شد و جایگاهش دوزخ
خواهد بود - و جایگاه ستمکاران، جایگاه بدی است - و عملش تباه خواهد بود

فی الآخِر من الحَاصِرِینَ . وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ .

فَالْ شَّيْخُ النَّبِيُّ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ الثَّمَنِيّ
مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - أَعَانَهُ اللّٰهُ عَلَى طَاعَتِهِ - : إِنَّ الَّذِي دَعَانِي إِلَى تَأْلِيفِ كِتَابِي هَذَا أَنِّي
لَمَّا قَضَيْتُ وَ طَرَفِي مِنْ زِيَارَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ رَجَعْتُ إِلَى نِيشَابُورَ
وَ أَقَمْتُ بِهَا . فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ الْمُخْتَلِفِينَ إِلَيَّ مِنَ الشَّيْعَةِ قَدْ خَبَرْتُهُمْ الْغَيْبَةَ ، وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ فِي
أَمْرِ الدَّائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ عَدَّلُوا عَنْ طَرِيقِ التَّسْلِيمِ إِلَى الْأَرَاءِ وَ الْمُتَنَائِسِ ، فَجَعَلْتُ
أَبْدُلَ بِمُتَهَوِّدِي فِي إِزْشَادِهِمْ إِلَى الْحَقِّ وَ رَدِّهِمْ إِلَى الصَّوَابِ بِالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي ذَلِكَ عَنْ
النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ . حَتَّى وَرَدَ إِلَيْنَا مِنْ بَخَارَا شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ
وَ الْبَاهِغَةِ بِتَلْقَائِهِ ثُمَّ طَالَ مَا تَمَلَّيْتُ لِفَائِدَةٍ وَ اسْتَفْتَيْتُ إِلَى مَسْأَلَتِهِ لِبِدْبِهِ وَ سَدِيدِ زَاهِهِ وَ
اسْتِيفَاتِهِ طَرَفِي بِهِ ، وَ هُوَ الشَّيْخُ نَحْمُ الدِّينِ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ -
عَلِيِّ بْنِ الصَّلْبِ الثَّمَنِيّ - أَدَامَ اللّٰهُ تَوْفِيقَهُ - وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَزُورِي عَنْ جَدِّ مُحَمَّدِ بْنِ -
أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْبِ - فَدَسَّ اللّٰهُ رُوحَهُ - وَ يَهَيِّئُ جَلْمَتَهُ وَ عَمَلَهُ وَ زُهْدَهُ وَ لُفْلُفَةَ وَ

و او در آخرت از زیانکاران ایست و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد .
مؤلف این کتاب : شیخ فقه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی گوید : انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در
زیارت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - بر آورده شد به نیشابور برگشتم
و در آنجا اقامت گزیدم . و دیدم بیشتر شمعاتی که به نزد من آمد و شد می کردند
در امر غیبت حیرانند و درباره امام فاطم علیها السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف
گشته و به رأی و قبایس روی آورده اند . پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر
اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم تلاش خود را در ارشاد ایشان بکار بستم تا
آنها را به حق و صواب دلالت کنم .

تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود ، از بخارا
بر ما وارد شد ، من به جهت آنکه وی دیندار و حوش فکر و راست کردار بود ، از
دبر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نعم الدین
محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت علیه السلام بود و پدرم از حد او محمندن -

عبادتة. وَكَانَ أَحَدُ بَيْنَ مُحَدِّثِي عِيسَى فِي فَضْلِهِ وَجَلَالَتِهِ يَرْوِي عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدَ اللَّهِ
ابْنِ الصَّلْبِ الْمَقْبِيِّ - رحمته الله - وَبَقِيَ حَقُّ لِقَائِهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارَ وَرَوَى عَنْهُ، فَلَمَّا
أَطْلَعَنِي اللَّهُ - تَعَالَى وَكَرَّمَ - بِهَذَا الشَّيْخِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذَا الشَّيْبِ الرَّفِيعِ شَكَرْتُ اللَّهَ
تَعَالَى وَكَرَّمَهُ عَلَى مَا تَبَشَّرَنِي مِنْ لِقَائِهِ وَاتَّخَذَنِي بِهِ مِنْ إِخْوَانِهِ. وَخَبَانِي بِهِ مِنْ وَدَمِ وَصَفَائِهِ.
فَبَيْنَمَا هُوَ مُحَدِّثُنِي ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ ذَكَرْتُ عَنْ رَجُلٍ قَدْ لَقِيتُهُ بِبَحَارَا مِنْ كِبَارِ الْفَلَاسِفَةِ وَ
الْمُتَفَنِّينَ كَلَامًا فِي الْغَائِمِ عليه السلام قَدْ خَبَّرَهُ وَشَكَّكُهُ فِي أَمْرِهِ يُطَوِّلُ غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعَ أَخْبَارِهِ.
قَدْ كَوِّتُ لَهُ لُصُولًا فِي إِبْطَابِ كَوْنِيهِ عليه السلام. وَزَوَّيْتُ لَهُ أَخْبَارًا فِي غَيْبَتِهِ عَنْ النَّبِيِّ وَ
الْأَئِمَّةِ عليهم السلام شَكَّكَتْ إِلَيْهَا نَفْسَهُ. وَرَأَى بِهَا عَنْ قَلْبِهِ مَا كَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الشُّكِّ وَ
الْإِتْيَابِ وَالشُّبُهَةِ. وَتَلَقَّى مَا تَخِيفُهُ مِنَ الْأَثَارِ الصَّحِيحَةِ بِالشَّيْخِ وَالطَّاعَةِ وَالْقَبُولِ وَ
التَّسْلِيمِ. وَسَأَلَنِي أَلَمْ أُشَكِّتْ [كَلَامًا] فِي هَذَا الْمَقْنَى جَنَابًا. فَأَجَبْتُهُ إِلَى مُلْتَمِسِهِ وَوَعَدْتُهُ بَمَجْمَعِ

احمد بن علي بن صلت - روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را
می ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و حلالی که داشت، از ابوطالب
عبدالله بن صلت قری رحمته الله روایت می کرد و باقی بود تا آنکه محمد بن حسن صفار
او را دیدار کرد و از او روایت نمود رحمته الله

پس چون خدای - تعالی - مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید
او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیب ساخت و به برادرش گرامیم داشت و
دوستی و صفاش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت،
کلامی از یکی از فلاسفه و متفکین بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد
فائمه علیها السلام حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به
شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت علیها السلام بیان
کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در غیبت آن امام، روایت کردم
و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و
احادیث صحیحی را که از من فراگرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت
و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم من نیز
درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هرگاه خداوند وسایل مراجعت را

عَا جِئْنِي إِذَا سَأَلَكَ اللَّهُ لِي الْقَوَدَ إِلَى مُسْتَقَرِّي وَ وَطَنِي بِالرَّيِّ.

فَبَيْنَا أَنَا ذَاتَ لَبْلَبَةٍ أَكْثَرُ فَيَا خَلَعْتُ وَزَانِي مِنْ أَهْلِ وَ رُؤْبٍ وَ إِخْوَانٍ وَ نَفْسِي إِذْ عَلَيَّ
الْثُومُ. فَرَأَيْتُ كَأَنِّي بِمَكَّةَ أَطُوفُ خَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَأَنَا فِي الشُّوْطِ السَّابِعِ عِنْدَ الْخَطْرِ
الْأَسْوَدِ أَتَسَلَّبُهُ وَ أَتَبَلُّهُ. وَ أَقُولُ: «أَمَانَتِي أَدْبَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي نَعَاهَدْتُهُ لِيَتَنَهَّدَ لِي بِالْمُؤَاذَةِ»
فَأَرَى مَوْلَانَا الْقَائِمَ صَاحِبَ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ إِنَّمَا بَابُ الْغَيْبَةِ، فَأَذْثُو مِنَّهُ
عَلَى شُغْلِ قَلْبٍ وَ تَشَمُّمٍ بِحُكْرٍ، فَعَلِمَ ﷺ مَا فِي نَفْسِي بِتَرْجُمِهِ فِي رُجُلِي، فَسَلَّسْتُ عَلَيْهِ قُوَّةً
عَلَى السَّلَامِ، ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى نَكُنِّي مَا فُذِّمْتَكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا
ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا صَنَعْتُ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ. فَقَالَ ﷺ: لَيْسَ عَلَيَّ ذَلِكَ السَّبِيلُ، أَمَرْتُكَ أَنْ
تُصَنِّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَ أَدْكُرَ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ. ثُمَّ مَضَى صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ.

به محل استفرار و وطن - شهر ری - فراهم کنند به گردآوری آنچه خواسته است
اقدام نماید.

در این میان، شبی دربارۀ آنچه در شهر ری بازگذاشته بودم از خانواده و
فرزندان و برادران و نعمتها اندیشه می کردم که ناگهان خواب بر من غلبه کرد و در
خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می کنم و در شوط
هفتم به حجر الاسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیدم. این دعا را می خواندم:
این امانت من است که آن را تأدیه می کنم و پیمان من است که آن را تعاهد می کنم
تا به ادای آن گواهی دهی. آنگاه مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را
دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به
ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در جهره من نگریست و راز دروغم را دانست.
بر او سلام کردم و او پاسخ داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف
نمی کنی نا اندوهت را زایل سازد؟ عرص کردم: یا ابن رسول الله! درباره غیبت
پیشتر رساله هایی تألیف کرده ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می کنم
که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگوئی. آنگاه آن
حضرت - صلوات الله علیه - گذشت.

فَاسْتَبْتُهُمْ فَرَعَا إِلَى الدُّعَاءِ وَالْبُكَاءِ وَالنُّبْتُ وَالشُّكْوَى إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ النَّجْمِ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ ابْتَدَأْتُ فِي تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ مُجِبّاً لِأَمْرِ رَبِّي أَهْوَى وَحُكْمِهِ، مُسْتَعِيناً بِاللهِ وَتَوَكُّلاً عَلَيْهِ، وَمُسْتَعِيراً مِنَ التَّصْمِيمِ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

الْخَلِيفَةُ قَبْلَ الْخَلِيفَةِ: (۱)

أَنَا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - الْآيَةُ» (۲) نَبَذَ عَزَّوَجَلَّ بِالْخَلِيفَةِ قَبْلَ الْخَلِيفَةِ، لَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْحِكْمَةَ فِي الْخَلِيفَةِ أَتْلَعُ مِنَ الْحِكْمَةِ فِي الْخَلِيفَةِ، فَلِذَلِكَ ابْتَدَأْتُ بِهِ لِأَنَّهُ سُبْحَانَهُ حَكِيمٌ، وَ الْحَكِيمُ مَنْ يَبْدَأُ بِالْأَهَمِّ دُونَ الْأَعْمِ، وَ ذَلِكَ تَصَدِيقُ قَوْلِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ يَقُولُ: «الْمُتَمِّعُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ تَمَعَ الْخَلْقَ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» وَلَوْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ

من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید به تألیف این کتاب آغاز کردم تا امر ولی و حجت خدا را امتثال کرده باشم در حالیکه از خدای - تعالی - کمک می خواهم و بر او توکل می کنم و از نقصانات خودد امرزش می خواهم و توفیق من به واسطه اوست، بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.

«خلیفه» پیش از آفرینش

اما بعد، خدای - تبارک و تعالی - در کتاب محکم خود می فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهم؛ خلیفه هستم. خدای عز و جلّ بمنش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهم را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام جعفر صادق علیه السلام است که می فرماید: «حجّت خدا پیش از خلق است و همراه خلق است و پس از خلق است». و اگر خداوند خلق را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تناهی

الحقیقه خلواً من الحقیقه لکان قد عرَضَهم لِلتَّلَفِ، وَ تَمَّ یَدْوَجُ الشَّیْئَةُ عَنْ سَفَهٍ بِالْوَرَعِ
الَّذِي نَوَجِبُ جَعَلَهُ مِنْ إِنَاتِهِ الْخُدُودِ وَ تَقْرِيمِ الْمَقْصِدِ، وَ اللَّحْظَةُ الْوَاحِدَةُ لَا تُسَوِّغُ
الْحِكْمَةَ ضَرْبَ ضَرْبٍ عَلَيْهَا، إِنْ الْحِكْمَةُ تَعْمُ كَمَا أَنَّ الطَّاعَةَ تَعْمُ، وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ الدُّنْيَا لَعَلُّو
سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ لَزِمَتْهُ أَنْ تُصَحِّحَ عَذَابَ التَّوْبَانِ فِي إِبْطَالِهِمُ الرُّسَالَهَ، وَ لَوْلَا أَنَّ الْقُرْآنَ
نَزَلَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ لَوَجِبَ كَوْنُ رَسُولٍ فِي كُلِّ رَقَبَةٍ، قَلَمًا صُنِعَ ذَلِكَ
لَا تَتَلَعَّعَ مَعْنَى كَوْنِ الرُّسُولِ بَعْدَهُ، وَ تَقْتَضِي الصُّورَةُ الْمُشْتَدَّعَةَ لِلْعَلَبَةِ فِي التَّغْلِبِ، وَ ذَلِكَ
أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَدْعُو إِلَى سَبَبٍ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَنْصَوِّرَ فِي الْعُقُولِ حَقَائِقَهُ، وَ إِذَا لَمْ يَنْصَوِّرْ
ذَلِكَ لَمْ تَنْتَبِهِ الدُّعْوَةُ وَ لَمْ تَنْتَبِهِ الْحُجَّةُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ نَأْتَتْ أُنْكَارُهَا، وَ تَبَيَّنَ عَنْ
أَسْوَادِهَا، فَلَوْلَا كَانَ فِي الْعَقْلِ الْإِنْكَارُ الرُّسُولِ لَمَا بَعَثَ اللَّهُ غُرُوجًا نَبِيًّا نَطُّ.

مثال ذلك الطبيب يحتاج المريض بما يوافق طباعته، ولو عاتبه بدوام مخالفت طباعته

قرار داده است و سببه را از بی چاره‌دینی باز ندانسته است بدان گونه که حکمتش اقتضاء می‌کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران، در حالی که حکمت الهی اجازه نمی‌دهد یک جنم برهم زدن از آن صرف نظر شود. حکمت الهی فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیت دارد، و کسی که بیندارد دنیا لحظه‌ای بدون امام می‌پاید، لازمه اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال رسالت صحیح بداند، و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ را خاتم الانبیاء نامیده، باسی در هر زمانی پیامبری باعد، ولی چون ختم نبوت به صحت پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم مُتَنَفِی است نه با یک صورت معقول باقی می‌ماند که آن وجود حلیفه حق است، زیرا خدای تعالی به سببی نمی‌خواند مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند، دعوت الهی غمق نیابد و حجت ربانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر چیزی با همانند خود اثبات می‌جوید و از ضد خویش دوری می‌جوید و اگر عقل، رسولان الهی را انکار می‌کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث نمی‌فرمود

مثال آن طبیب است، بیمار را با دارویی که موافق طبع اوست معالجه می‌کند و

أَدْنَى ذَلِكَ إِلَى تَلْفِيهِ. فَتَبَيَّنَ أَنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. لَا يَدْعُو إِلَى سَبِّ إِلَّا وَلَهُ فِي الْعُقُولِ صُورَةٌ ثَابِتَةٌ. وَبِالْحَكِيمَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُسْتَخْلَفِ كَمَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الْعَائِدَةِ وَالْحَاصِيَةِ. وَفِي الْمُتَعَارِفِ مَتَى اسْتَخْلَفَ مِثْلَهُ ظَالِمًا اسْتَدُلَّ بِظُلْمِ خَلِيفَتِهِ عَلَى ظُلْمِ مُسْتَخْلِفِهِ. وَإِذَا كَانَ عَادِلًا اسْتَدُلَّ بِعَدْلِهِ عَلَى عَدْلِ مُسْتَخْلِفِهِ. فَتَبَيَّنَ أَنَّ خِلَافَةَ اللَّهِ تَوْجِبُ الْعِصْمَةَ وَلَا تَكُونُ الْحَكِيمَةُ إِلَّا مُنْعَصُومًا.

[وَجُوبُ طَاعَةِ الْخَلِيفَةِ:]

وَلَمَّا اسْتَخْلَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ فِي الْأَرْضِ أَوْجِبَ عَلَى أَهْلِ السُّنُونِبِ الطَّاعَةَ لَهُ لَكَيْتَ الظُّلْمَ بِالْأَهْلِ الْأَرْضِ. وَلَمَّا أَوْجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْخَلْفِ الْإِبْرَاقَ بِمَلَائِكَتِهِ اللَّهُ وَ أَوْجِبَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ السُّجُودَ لَخَلِيفَةِ اللَّهِ. ثُمَّ لَمَّا امْتَنَعَ مُنْتَبِعُ مِنَ الْجِنَّ عَنْ السُّجُودِ لَهُ أَهْلُ اللَّهِ بِهِ الدُّلُّ وَالصَّغَارُ وَالذَّمَارُ. وَالْأَهْرَاءُ وَالْقَعْنَةُ إِلَى بَرِّ الْقِيَامَةِ. عَلَيْنَا بِذَلِكَ رُتْبَةُ الْإِمَامِ وَ تَفَضُّلُهُ.

اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست. بهار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند «احکیم الحاکمین» و از هر حکیمی حکیم تر است، به سببی نمی خواند جز آنکه صورت ثابته ای از آن سبب در عقول موجود است. همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گراز دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می داند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاد می کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

وجوب اطاعت از خلیفه

چون خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمانها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی انبان به فرشتگان را به تخلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب صاحب و منها یک تن از حبیبان از سجده به او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و یستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت

وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا عَلَّمَ الْمَلَائِكَةَ الَّتِي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلْقَهُ أَلْهَدَهُمْ عَلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَلْعَنُ شَهَادَةً. فَلَقِرَ مِنْ أَدْعَى أَنَّ الْخَلْقَ يَخْتَارُ الْحَقِيقَةَ أَلَّنْ تَقْبَهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ عَنْ أَجْرِهِمْ عَلَيْهِ. وَالشَّهَادَةُ الْعَظِيمَةُ تُدَلُّ عَلَى الْخَطْبِ الْعَظِيمِ كَمَا بَيَّرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الشَّاهِدِ فَكَيْفَ وَ أَلَّنْ يَنْجُو صَاحِبُ الْاِخْتِيَارِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ شَهِدَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ أَوْلَهُمْ وَ آخِرُهُمْ. وَ كَيْفَ وَ أَلَّنْ يُعَذَّبُ صَاحِبُ النَّصِّ وَقَدْ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ.

وَلَهُ زُجْلُهُ آخَرُ وَهُوَ أَنَّ الْقَضِيَّةَ فِي الْخَلْقَةِ بَاقِيَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ مِنْ رَغَمِ أَنَّ الْخَلْقَةَ أَرَادَ بِهَا الْبُيُوتَ مَدَّةً أَلْطَمًا مِنْ وَجْهِهِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ أَنَّ يَسْتَلْزِمَ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّةِ [الْمُضَافِلَةِ] إِنْ خَلَفَ رَاجِدِينَ كَمَا قَالَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُسْخَرْنَ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَمَّا يَعْبُودُوهُنَّ لَا يَشْكُرُونَ بِي

دچار لعنتش ساخت. از این مطالب راجع و فصل امام دانسه می شود.

و چون خدای تعالی به ملائکه اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرر می کند آنها را گواه این موضوع گرفت. زیرا علم، گواهی و شهادت است و کسی که ادعا می کند که خلیفه را مردم انتخاب می کنند، باید همه ملائکه گواه آن باشند و به حکم عادت، شهادت بزرگ بر کار بزرگ دلالت دارد. پس چگونه کسی که خلیفه را به میل خود اختیار می کند، از عذاب الهی می رهد در حالی که همه قرشتگان علیه او گواهی دهند و چگونه کسی به نص خدا و پیامبر خلیفه حق را بشناسد عذاب شود در حالی که همه قرشتگان به سود او گواهی دهند.

وجه دیگر این استدلال آن است که قضیه خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بپندارد خلافت همان نبوت است از جهتی اشتباه کرده است. و این را آن رو است که خدای تعالی وعده فرموده است که از این امت قاضیه خلقای بر حق برگزیند. چنانکه در قرآن کریم است «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند وعده فرموده است که آنها را در زمین خلیفه گرداند. همچنان که پیشینیان آنها را خلیفه گردانید. و برای آنها همان دینی را استوار کند که پسند

شبهه^(۱) و لو كانت قضية الخلافة قضية النبوة أوجب حكم الآية أن يثبت الله عز وجل نبياً بعد محمد ﷺ و ما ضاع قوله: «و خاتم النبيين»^(۲) فثبت أن الوعد من الله عز وجل ثابت من غير النبوة و ثبت أن الخلافة تخالف النبوة بوجه و قد يكون الخليفة غير نبي و لا يكون النبي إلا خليفة.

و آخر: هو أنه عز وجل أراد أن يظهر باستيعابهم الخلق بالسجود لأدم عليه السلام المنافع و إخلاص الخليل كما كشفت الأتباع و الخبر عن قضايتها، أعني ملائكة الله و الشيطان، و لو و كل ذلك المكف - من اختبار الإمام - إلى من أضمر سوءاً لما كشفت الأتباع عنه بالثبوت، و ذلك أنه يحتاج المنافع من تمتع نفسه بطاعته و السجود له، فكيف و أنى يرسل إلى ما في الضائر من النفاق و الإخلاص و الحسد و الذم الدنسين

اوست و به جای ترسی که دارند امتیاز خاطر به آنها بخشد، نا تنها مرا یرسند و به همراه، من هیچ چیزی را شریک نگیرند» و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم می آید خدای تعالی به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم ﷺ پیامبری نفرستد و آیه (و خاتم النبيين) صحیح نباشد.

پس ثابت شد که وعده خداوند ثابت است و آن غیر نبوت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد، اما هر پیامبری مقام خلافت را داراست.

و مطلب دیگر آن است که خدای تعالی خواسته است با دستور سجده به آدم، نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد. چنان که گذشت روزگار و آزمایش و اختیار، پرده از واقعیت کار آنها برگرفت، مقصود ملائکه خدا و شيطان است. و اگر خداوند این معنی - که عبارت از اختیار امام باشد - را به بد دلان واگذارد، گذشت ایام. پرده از سوء نیت آنان بر ندارد، زیرا منافق کسی را برمی گزیند که نفس ملائیم و متساهلی داشته باشد و از او اطاعت کند و برای او سجده نماید، پس چگونه می توان به ما فی الضمیر مردم دست یافت و نفاق و اخلاص و حسد و دزدیهای پنهان ایشان را شناخت.

و رَحْمَةً آخَرَةً: وَ هُوَ لَأَنَّ الْكَلِمَةَ تَنَاقَضَتْ عَلَى أَلْفَادِ الْمُخَاطَبِ وَ الْمُخَاطَبِ، فَيُخَاطَبُ الرَّحْلُ عِبْدَةً يُخَالِفُ جِطَابَ سَيِّدِهِ، وَ الْمُخَاطَبُ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ الْخَاطَبُونَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ أُولَئِكَ وَ أَجْرُهُمْ، وَ الْكَلِمَةُ الْقُومُ لَهَا تَصْلُحُ قُومٌ كَمَا أَنَّ الْكَلِمَةَ الْمُخْصُوصَ لَهَا تَصْلُحُ خُصْرَجٍ، وَ الْمَثُورَةُ فِي الْقُومِ أَجَلٌ مِنَ الْمَثُورَةِ فِي الْمُخْصُوصِ كَالْوَحْدِ الَّذِي هُوَ قُومٌ عَلَى عَامَّةٍ خَلَقَ اللَّهُ يُخَالِفُ الْحَجَّ وَ الزَّكَاةَ وَ سَائِرَ أَبْوَابِ الشَّرْعِ الَّذِي هُوَ مُخْصُوصٌ، فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» قُلٌّ عَلَى أَنَّ فِيهِ مَعْنَى مِنَ مَعَانِي التَّوْحِيدِ لِمَا أَخْرَجَهُ عَنْزَجُ الْقُومِ، وَ الْكَلِمَةُ إِذَا جَاوَزَتْ الْكَلِمَةَ فِي مَعْنَى لَزِمَهَا مَا لَزِمَ أَخْتَهَا إِذَا جَمَعَتْهَا مَعْنَى وَاحِدٌ، وَ وَجْهٌ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عَلِيمٌ أَنَّ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يُوجِدُهُ وَ يَنْقِضُهُ بِأَمْرِهِ، وَ أَنَّ لَهُمُ أَعْدَاءَ يُعَيِّبُونَهُمْ وَ يَسْتَبِيحُوا عَرَبَتَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّ عَزَّ وَجَلَّ قَصَرَ الْأَبَدِي عَنْهُمْ جَبْرًا وَ قَهْرًا لَيَطْلُبَ الْحِكْمَةُ وَ ثَبَّتَ الْإِجْبَارَ رَأْسًا، وَ

و وجه دیگر آن است که سخن به حسب قدر گوینده و شنونده تفاوت می کند. مثلاً گفتار مردی با بنده خود با گفتار او با سرورش فرق می کند. انجبا گوینده خدای تعالی است و شنوندگان همه ملائکه او، و سخنی که عمومی باشد، دارای مصلحتی عام است، همچنان که سخنی که مخصوص باشد، دارای مصلحتی مخصوص است و یاداش کارهای عمومی از یاداش کارهای مخصوص، جلیل تر است. مثلاً یکتاپرستی که حکمی عمومی است و بر عامة خلق خدا واجب شده است، غیر از حج و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عده ای خاص است، و گفتار خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلالت بر آن دارد که در آن، معنایی از معانی توحید نهفته است، زیرا آن را بطور عموم ادا فرموده است. و اگر کلمه ای در پی کلمه ای دیگر در آید و مقصود از هر دو یک معنی باشد، در لوازم معنا با یکدیگر شریک خواهند بود. و وجه آن این است که خداوند می دانست که در میان بندگان کسافی هستند که او را نکامی شمرند و فرمانش را استثال می کنند، و نزد میان ایشان کسافی هستند که از آن بندگان عیب جوئی کنند و حرم ایشان را مباح شمرند، و اگر خدای تعالی با قهر و غلبه از ایشان جلوگیری نغاید، حکمت باطل شده و

بَعْلَى الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَالْعِبَادَاتِ. وَلَمَّا اسْتَعَالَ ذَلِكَ وَجِبَ أَنْ يَنْدَافِعَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ بِخَضِرٍ مِنَ الضَّرْبِ لَا يُثَلِّقُ بِهِ وَمَنْعَهُ الْعِبَادَاتِ وَالْمَسْئُوتَاتِ فَكَانَ الْوَجْهُ فِي ذَلِكَ إِفَامَةً الْحُدُودِ كَالْفُطُوحِ وَالصَّلَاحِ وَالْقَتْلِ وَالْحَبْسِ وَنَحْصِلُ الْمُتَّقُونَ كَمَا قِيلَ: «مَا يَزْعُمُ السُّلْطَانُ أَكْثَرَ بِمَا يَزْعُمُ الرُّؤَاةُ» وَقَدْ تَقَلَّقَ بِثَلَاثَةِ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَأَنْتُمْ أَكْثَرُ زُهْدَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» ^(۱) فَوَجِبَ أَنْ يَنْصَبَ عَزَّ وَجَلَّ خَلِيفَةً بَقَايَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَنْ أَوْلِيَائِهِ مَا تَصِحُّ بِهِ وَنَفَقَةُ الْوَلَايَةِ. لِأَنَّهُ لَا وَلايَةَ مَعَ مَنْ أَلْغَلَ الْمُتَّقُونَ وَصَحَّحَ الْوَاجِبَاتِ وَوَجِبَ خَلْفُهُ فِي الْقَوْلِ. جَلَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ.

وَالْحَكِيمَةُ اسْمٌ مُشْتَرَكٌ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَرْجُلَا بَنَى مَسْجِدًا وَلَمْ يُؤْذَنْ فِيهِ وَنَصَبَ فِيهِ مُؤَدَّنًا كَانَ مُؤَدَّنُهُ. فَأَمَّا إِذَا أُذِنَ فِيهِ أَيْتَامًا ثُمَّ نَصَبَ فِيهِ مُؤَدَّنًا كَانَ خَلِيفَتُهُ. وَكَذَلِكَ الصُّورَةُ فِي

اختیار از میان می رود و ثواب و عقاب و عبادات معنی نخواهد داشت. و به همین جهت خداوند به گونه ای از اولیای خود دفاع می کند که سبب بطلان عبادات و مشروبات نگردد و راه آن. افامه حدود. مثل قطع بد ساری و دار زدن جانی و حبس و تحصیل حقوق است. چنانکه گفته اند: جلوگیری سلطان. بیشتر از جلوگیری فرآن است. و مثل آن نیز در سخن خدای تعالی آمده است: «یهودیان در دل. از شما بیشتر می ترسند تا از خدا». پس بر خدای تعالی واجب است که خلیفه ای نصب فرماید و سر دشمنانش را از دوستانش بگرداند. به شرط صحت و ولایت. زیرا کسی که از حقوق فعلت نماید و واجبات را ناه سازد، ولایتی ندارد. و خلغ او از نظر عمل واجب است. و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد.

و «خلیفه» لفظ مشترکی است. زیرا اگر شخصی مسجدی بنا کند و خود در آن اذان نگوید و موقت برای آن بگمارد، او، مؤذن آن مسجد است. اما اگر ایامی خود در آن مسجد اذان بگوید و سپس مؤذنی برای آن بگمارد. آن شخص دوم، خلیفه مؤذن خواهد بود.

و در عقل و عرف نیز کار بدین صورت است. مثلاً اگر مأمور آخذ مالیات

اتَّقُوا اللَّهَ وَالْمَظَالِمَ مَتَى قَالَ الْبُخَارِيُّ: هَذَا خَلِيفَتِي، كَانَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْبُخَارَةِ لَا عَلَى الْعَرَبِ
وَالْمَظَالِمِ، فَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي صَاحِبِ الْعَرَبِ وَالْمَظَالِمِ، قَتَبْتُ أَنَّ الْخَلِيفَةَ مِنَ الْأَنْبَاءِ
الْمُشْرَكَةِ، فَكَانَ مِنْ صِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ الْإِتِّصَافُ بِالْأُولِيَّانِ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَكَانَ مِنْ
ذَلِكَ مَعْنَى إِنْ خَلِيفَتِهِ، فَلِهَذَا السَّائِلُ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَلِيفَةِ دُونَ مَعْنَى أَنْ يَتَّبِعَهُ شَرِيكاً
مَعْبُوداً مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَهَذَا مِنَ السَّائِلِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُبْلِسُ: «بَا إِبْلِيسَ مَا
مَنْعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ» ثُمَّ قَالَ: «عَزَّوَجَلَّ» «يَبْدِي اسْتَكَبَرْتُ» (۱) وَذَلِكَ أَنَّهُ يَطْلُعُ
الْعُذْرُ وَلَا يُؤْهِمُ أَنَّهُ خَلِيفَةُ سَائِرِ اللَّهِ فِي وَحْدَتِهِ، فَقَالَ بَعْدَ مَا عَزَمَتْ أَنَّهُ خَلَقَ اللَّهُ مَا
مَنْعَكَ أَنْ تَسْجُدَ، ثُمَّ قَالَ: «يَبْدِي اسْتَكَبَرْتُ» وَالتَّيْدُ فِي اللَّفْظِ قَدْ تَكُونُ بِمَعْنَى الْيَغْنَمَةِ، وَ
قَدْ كَانَ فِيهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ يَغْنَمَانِ هَوْنَانِ يَغْنَمَانِ (۲) كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَسْتَعِ عَلَىكُمْ نِقْمَةً

بگوید: این شخص خلیفه من است. آن شخص خلیفه او در اخذ مالیات است نه
در امر پست و رسیدگی به مظالم، و همبطور است اگر مأمور پست و با حاکم
مظالم، خلیفه معرفی کند. پس روشن شد که «خلیفه» از اسما مشرکه است، و
باید دانست که معنای خلیفه الله در چه امری جانشین اوست؟ یکی از صفات
خدای تعالی این است که انتقام دوشمنان او را دوشمنانش می ستاند، و این معنا را
به خلیفه خود واگذاشته و او را جانشین خود در اجرای عدالت نموده است، البته
نه بدان معنی که حلقه، شریک خدا دو معبودین باشد و به این جهت است که
خدای تعالی به ابلیس فرموده است: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن به
مخلوقم بازداشت؟ سپس فرمود: آیا به نعمت من تکبر ورزیدی؟ یعنی «بیدئی»
متعلق است به «استکبرت»، و ممکن است «بیدئی» متعلق باشد به خلقت، و در هر
حال این کلام برای قطع عذر است تا نوهّم نشود که آدم خلیفه ای است که
مشارکت در وحدت او دارد، و فرمود بعد از آنکه دانستی که آدم مخلوق خدای
تعالی است، چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ و بعد از آن
فرمود: «بیدئی استکبرت» و کلمه «ید» در لغت گاهی به معنی نعمت استعمال
می شود و خدای تعالی را دو نعمت است که هر یک، نعمتهای فراوانی را دربر

ظاهرة و باطنه»^(۱) و هما یفتنان حوتا یغیا لا یحصی، ثُمَّ غَلَطَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «بِئْسَ اسْتَكْبَرَتْ» كَقَوْلِ الْقَائِلِ بِسَبِيحِ تَعَالِي، وَ بِرُغْبِي تَطَاعِنِي، وَ هَذَا أُلْبَغُ فِي الصَّحیح وَ الْأَشْعُ.

فَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» كَانَتْ كَلِمَةً مُنْشِئَةً، أَخَذَ وَجْهَهَا أَنَّهُ یَتَصَوَّرُ عِنْدَ الْمَاجِلِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَسْتَنْبِرُ خَلْفَهُ فِي مَعْنَى ائْتِیَسَ عَلَيْهِ وَ یَتَصَوَّرُ عِنْدَ الْمُسْتَعِدِّ إِذَا اسْتَدَلَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْعَالِیَةِ الْمُحْكَمَةِ وَ جَلَالَتِهِ الْجَلِیْلَةِ أَنَّهُ جَلٌّ عَنْ أَنْ یُكْتَسَبَ عَلَيْهِ مَعْنَى أَوْ یَسْتَفْجِمَ عَلَيْهِ حَالٌ لِأَنَّهُ لَا یُفْعَلُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ السَّبِیْلِ فِي هَذِهِ الْأَجْمَةِ الْمُنْشِئَةِ كَالْعَبْلِ فِي أَعْوَاتِهَا مِنَ الْأَتَانِ الْمُنْشِئَاتِ أَنَّهُا تُوَدُّ إِلَى الْمُحْكَمَاتِ بِمَا یَقْطَعُ بِهِ وَ نَعْمَ الْغَدْرُ لِلْمُنْطَرِفِ إِلَى الشَّقَرِ وَ الْإِلْهَادِ.

دارد. مانند این سخن او: «وَ اَنْبِیَ عَلَیْكُمْ بَعْتُهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً». و این دولعت، بعضی‌ای بی شمار دیگری را در بردارد. سپس خداوند در عتاب به او، شدت بپیشری به کار برده و فرموده است: «بِئْسَ اسْتَكْبَرَتْ» و این. مانند سخن گوینده‌ای است که می‌گوید: آیا یا شمشیر من به جنگ من برخاسته‌ای و ما نیزه من، بر من نیزه فرو می‌آوردی؟ و این عمل، زشت تر و طبع نراست

و گفته خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِیْفَةً». آیه‌ای منشاء است و معانی متعددی را احتمال می‌کند. یکی از آن معانی این است که جاهل تصور می‌کند. خدای تعالی در موضوعی که بر او پوشیده است، با حلقش مشورت می‌کند، اثماً استدلال کننده‌ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می‌کند، می‌گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمانها و زمین، او را درماده نمی‌کند، و روش فهم این آیه منشاء، مانند سایر آیات منشاء است که آنها را به آیات محکمات ارجاع می‌دهند، تا قطع عذر کسی گردد که در نادانی و إلهاد گام می‌گذارد.

فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» يَدُلُّ عَلَى تَغْنِي هِدَايَتِهِمْ لِطَاعَةِ خَلِيفَةِ مُتَقَرَّنَةٍ بِالتَّوْحِيدِ، نَافِيَةً عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحُلُوعَ وَالظُّلْمَ وَ تَضْيِيعَ الْحَقُوفِ، وَ مَا تَصِيحُّ بِهِ وَ مَقْدَرُ الْوِلَايَةِ، فَتَكْتُمُ مَقْدَرُ الْحُجَّةِ، وَ لَا يَتَقَيُّ لِأَخِيهِ عُدُوًّا فِي إِشْغَالِ حَقِّهِ.

وَ أُخْرَى أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عَلِمَ اسْتِجْلَالَ أَخِيهِ مِنْ عِبَادِهِ يَتَغْنَى مِنْ مَتَاعِي الطَّلَاعَاتِ نَدْبَةً لَهُ حَتَّى تَحْصُلَ لَهُ بِهِ عِبَادَةٌ، وَ يَسْتَجِبُ مِنْهَا مَثُورَةٌ عَلَى قَدَرِهَا مَا لَوْ أَغْلَقَ ذَلِكَ جَاوِزَ أَنْ يَقْتُلَ جَمِيعَ مَتَاعِي حَقُوقِي خَلِيفَةِ أَوْلِيهِمْ وَ أَخِيرِهِمْ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، فَلِلْعُلُومِ بِحَقُوقِي اللَّهِ وَ حَقُوقِي خَلِيفَةِ مَثُورَةٌ جَلِيلَةٌ حَتَّى فَكَّرَ فِيهَا مَفَكَّرٌ عَرَفَ أَجْزَاءَهَا إِذْ لَا وَسُوءَ إِلَى كُلِّهَا يَجْتَازُهَا وَ عِظَمَ قَدَرِهَا، وَ أَعَدَّ مَتَاعِيهَا وَ هُوَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَائِهَا أَنَّهُ يَتَشَعَّرُ بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ الْفَلَّاحِ وَ الْبَهْرَةِ وَ الْحَيَرَانِ أَوْلَهُمْ وَ أَحْزَمُهُمْ، يَدُلُّ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً

وَ كَفَّةً خِدَايَ تَعَالَى «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دَلَالَتِ دَارِدَ بِهِ خَلِيفَهُای که اطاعت از او واجب هدایت ایشان می‌گردد و آن اطاعت متقرن به توحید است و نافی را کذاری و ستمکاری و نصیب حقوف از خدای تعالی است، مفسود از آن همان خلافی است که به سبب آن، نعام ولایت درست می‌شود، و حجت الهی به آن کامل می‌گردد، و برای کسی، عذری در غفلت از حق باقی نمی‌گذارد.

نکته دیگر آن است که خدای تعالی چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای طاعتی دانست، او را بدان دعوت می‌کند تا توفیق آن عبادت را در باید و مستحق پاداشی به اندازه آن طاعت گردد و اگر غفلت از آن روا باشد، رواست که از همه حقوق خلق خود غفلت کند و خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین کند، پس برای کسانی که حقوق الهی و حقوق خلق را به جا می‌آورند، پاداش بزرگی مقرر کرده است که چون مفکری در آن اندیشه کند، جزئی از آن را خواهد شناخت، زیرا به واسطه جلالت و بزرگی قدر آن، نمی‌تواند کل آن را إدراک کرد، و جزئی از اجرایش این است که به وسیله امام عادل، مورچه و بشته و هر جاننداری به سعادت می‌رسد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «وَ مَا نُوْرَا

لِلْعَالَمِينَ»^(۱)، وَ بَدَّلَ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ فِي بَيْتِهِ نُوْحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ظَلَمْتُ اسْتَشْفَعُوا زَيْتُكُمْ إِنَّهُ كَانَ عَفَّاراً يُرْجِلُ الشَّيْءَ عَلَيْكُمْ يُدْرَأُ - الْآيَةُ»^(۲)، ثُمَّ مِنْ الْمُدْرَارِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْإِنْسَانُ وَ سَائِرُ الْحَيَوَانَ، وَ سَبَبُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ الْهُدَاةُ إِلَى حَقِّ اللَّهِ، فَتَوْبَةُ عَلَى أَعْدَائِهِ، وَ عَقُوبَةُ عَلَى مَنْ عَائِدُهُ بِحِسَابِهِ، وَ لِهَذَا نَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ يُخْتَارُ بِخُتَابِ الْإِنْبِيَاءِ الْعَالَمِينَ عَلَى صَلَاحِهِ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الَّتِي رَوَّيْتُهَا فِي هَذَا الْمَقْصِدِ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ الْإِنْبِيَاءِ يُخْتَارُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ.

إِنِّسْ بِأَحَدٍ أَنْ يَخْتَارَ الْمُكَلِّفَةَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ!

وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «جَاعِلٌ»

نفرستادم مگر رحمتی برای جهانیان» و بر صحت آن، ابن قول خدای تعالی در قصه حضرت نوح علیه السلام دلالت دارد که فرموده گفتیم از پروردگار آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است و از آسمان باران بی دریغ بر شما می فرستد، و از فوائد ماران بی دریغ، انسان و سایر حیوانات منتفع می شوند، و سبب آن نیز داعیان به دین خدا و هادیان به حق او می باشند، پس پاداش الهی به اندازه قدر ایشان است و عقوبتش بر معاندین از روی حساب، بر این اساس است که می گوئیم برای بنای عالم و صلاح آن نیازمند به وجود امام می باشیم.

در این کتاب، اخباری که بدین معنی دلالت دارد، در باب «الْعِلَّةُ الَّتِي يُخْتَارُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ» نقل نموده ام.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند

و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جَاعِلٌ» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است، یعنی صفت خلیفه را او انجام

مَنْزُورٌ سِغَةً اَللّٰهُ اَلْبِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ. وَ مِيزَانُهُ قَوْلُهُ: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^(۱)
فَقَوْلُهُ وَ وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، قَدْ ادَّعَى أَنَّهُ بَحْثُ الْإِمَامِ وَجِبَ أَنْ يَحْتَلِقَ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَلَمَّا
تَطَلَّ هَذَا الْمَقْنَى بَطَلَ الْآخَرُ إِذْ هُمَا فِي خَيْرٍ وَاحِدٍ.

و وجه آخر: وَهُوَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي فَضْلِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ لَمْ يَصْلَحُوا لِاخْتِبَارِ الْإِمَامِ حَتَّى
تَوَلَّى اَللّٰهُ ذَلِكَ بِنَفْسِهِ دُونَهُمْ وَ اَحْتَجَّ بِهِ عَلَى عَائِدَةِ خَلْفِهِ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى اخْتِبَارِهِ بَلَا لَمْ
يَكُنْ لِلْمَلَائِكَةِ سَبِيلٌ إِلَيْهِ مَعَ صَفَائِهِمْ وَ وَفَائِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ. وَ مَذْخِ اَللّٰهُ إِيَّاهُمْ فِي آيَاتِ
كُتُبِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: «بَلَىٰ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِغُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَنفِهِمْ يَعْلَمُونَ»^(۲)
وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَفْضَحُونَ اَللّٰهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَتَّقُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^(۳).

فَمِنْ إِنْ اَلْإِنْسَانَ بِمَا فِيهِ مِنَ الشَّقَوَةِ وَ اَلْجَهْلِ كَيْفَ وَ لَمْ يَسْتَبِغْ لَهُ ذَلِكَ فَهَذَا مِنَ الْأَحْكَامِ

می دهد و لا غیر، و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»، که آنجا نیز خالق را توین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می کند که او امام را بر می گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بپا فرید، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود، هرگز کسی نمی تواند آنها را امکان واحدی است.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، نا آنکه خداوند، خود مصدق آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عاتق خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بساوی از آیاتش ننوده است و از جمله می فرماید: ایشان بدگانی گرامی اند و در گفتار، به خداوند پشی میبوند و در کردار به فرمان اویند. و می فرماید: ملائکه نافرمانی جدای تعالی در فرامین او نمی کنند و آنچه را که او فرمان دهد همان را انعام می دهند.

در این صورت انسان با همه بی خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی

دُونَ الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ لَمْ يَكِلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ إِلَى خَلِيفَةٍ، نَكَبَتْ وَكُلَّ إِلَيْهِمُ الْأَهَمُّ الْجَامِعُ لِلْأَحْكَامِ كُلِّهَا وَالْحَقَائِقُ بِأَسْرَافِهَا.

اَوْجُوبُ وَحْدَةِ الْخَلِيفَةِ فِي كُلِّ عَصْرِ: |

وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «خَلِيفَةُ» إِشَارَةٌ إِلَى خَلِيفَةِ وَاحِدَةٍ ثَبَّتَ بِهِ وَنَعْمَةُ الْإِطْلَالُ - قَوْلُ مَنْ رَزَعَهُ أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ فِي زَكَاةٍ وَاحِدَةٍ أَيْمَةً كَثِيرَةً، وَهَذَا أَفْتَحَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ. وَ لَوْ كَانَتْ الْحِكْمَةُ مَا قَالُوا وَ غَيْرُوا عَنْهُ لَمْ يَتَّصِرْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ، وَ دَعَوَانَا مُعَاذَ لِيَدْعُوهُمْ، ثُمَّ إِنَّ الدُّرُثَانَ يُرْجَعُ قَوْلُنَا دُونَ قَوْلِهِمْ، وَ الْكَلِمَتَانِ إِذَا تَقَاتَلَا ثُمَّ رُجِعَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى بِالْقَرَارِ، كَانَ الرُّجْعَانِ أَوَّلَى.

الزُّومُ وَجُودِ الْخَلِيفَةِ |

يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ - الْآيَةُ» فِي الْخِطَابِ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ

می تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و عمره را بپذیرد: آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم وا گذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند پس چگونه مسأله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم وا گذاشته است.

وجوب وحدت خلیفه در هر عصر

کلمه «خلیفه» در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته اند در هر عصری ممکن است انعام متعددی وجود داشته باشد، باطل است. و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند انتصاب خلفای متعدّد داشت، او اکمای به یک خلیفه نمی کرد. ادعای ما در مقابل ادعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می دهد، نه گفتار ایشان را و چون دو کلمه در مقابل یکدیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اولی رجحان آن است.

لزوم وجود خلیفه

و در سخن خدای تعالی که فرموده: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»، خطاب را

عَزَّوَجَلَّ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ لَمَّا قَالَ: «رَبُّكَ» مِنْ أَصْحَابِ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّهُ مُشَاهِدُهُ بِمَنْشَعِلِ هَذَا الْمَقْنَى فِي أَتْبَعِهِ إِلَى بَرِّمِ الذَّبَابَةِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمَا كَانَ يُقَالُ لَهُ: «رَبُّكَ» حِكْمَةً وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَقُولَ: «رَبُّهُمْ» وَ حِكْمَةُ اللَّهِ فِي الشَّلْبِ كَحِكْمِهِ فِي الْخَلْفِ، لَا يُخْتَلِفُ فِي مَرِّ الْأَيَّامِ وَتَحَرُّ الْأَعْوَامِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ غَذَّلَ عَنكَمْ، لَا يُجَنِّدُهُ وَ أَحَدًا مِنْ خَلْفِهِ نَسَبَ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

اوجوب عصمت الإمام:

و يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... الْآيَةَ» مَعْنَى، وَ هُوَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَخْلِفُ إِلَّا مَنْ لَهُ بَقَاءُ السَّرِيرَةِ يُبْتَدِعُ عَنْ الْخِيَانَةِ، لِأَنَّهُ لَوْ اسْتَخَارَ مَنْ لَا بَقَاءَ لَهُ فِي السَّرِيرَةِ كَانَ قَدْ خَانَ خَلْقَهُ لِأَنَّهُ قَوْلُهُ لَوْلَا أَنَا لَأَذِمُّ حَتَّى لَا خَائِنًا إِلَّا نَاجِرٌ لَخَلَّلَ لَهُ خَلًّا فَخَانَ فِيهِ كَانَ الدَّلَالُ خَائِنًا، فَكَيْفَ تَجُورُ الْخِيَانَةُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ

منوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در ائمت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «رَبُّهُمْ» مناسب مقام بود. علاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایام و گذشت سالها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است.

وجوب عصمت امام

و در این قول خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدس جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی سازد، تا از خیانت برکنار باشد، چون اگر شخص آلوده ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است از برا اگر دلالی، حمال خانی را برای تاحری بفروست تا کالایی را برای او ببرد، و آن حمال در کالا خیانت کند، آن دلال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت برخدای تعالی روا است؟ در

هُوَ يَقُولُ - وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» ^(۱) وَ أَذْهَبَ مُحَمَّدٌ ﷺ بِمُؤَلِّمِهِ عَزْرُوجِلَ: «وَلَا تَكُنْ لِلْحَاجِبِينَ حَصْبًا» ^(۲) فَكَتَبَتْ وَأَتَتْ بِجُورٍ لَّنْ يَأْتِي مَا بَيْنَهُنَّ عِلْمُهُ وَ قَدْ عَثَرَ الْيَهُودُ بِسِسْمَةِ النِّعَاقِ. وَ قَالَ: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْهَرَجِ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ^(۳).

و فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزْرُوجِلَ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حَقِيقَةُ قَوْلِهِ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزْرُوجِلَ لَمَّا قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» أَوْجَبَ بِهَذَا اللَّفْظِ مَعْنَى وَ هُوَ أَنَّ بَعَثْتُمُو طَاعَتَهُ فَأَعْتَقَدَ عَدُوُّ اللَّهِ إِبْلِيسُ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ نِفَاقًا وَ أَضْمَرَهُ حَتَّى صَارَ بِهِ مُنَافِقًا. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَضْمَرَ أَنَّهُ جُنَابَتُهُ مَنِ اسْتَعَيْنَ بِالطَّاعَةِ لَهُ. فَكَانَ نِفَاقُهُ لَمَّا كَثُرَ النِّعَاقُ لِأَنَّهُ نِفَاقٌ يَظْهَرُ الْغَيْبُ. وَ لِهَذَا مِنْ السَّائِلِ صَارَ الْأُخْرَى الْمُنَافِقِينَ كَلِمَةً.

حالی که سخن حق است که می فرماید «خداوند زهرنگ خیانتکاران را رهبری نمی کند. (به مقصد نمی رساند)» و با این سخن خود، پیامبرش را ناهیب فرموده است که: «مدافع خیانتکاران مباش». پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می کند بخود نزدیک شود. در حالی که بهودیان را به واسطه نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «آیا مردم را به نجسی فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید، در حالی که کتاب را می خوانید، آیا نعل نمی کنید؟». و در این سخن خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دلیل استواری است. برای غیبت امام علی علیه السلام. و آن دلیل این است که چون خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، با این لفظ معنایی را واجب ساخت و آن اینکه با سستی عقیده مند به طاعت آن خلیفه باشند. اما ابلیس به دنبال این سخن، عقیده نفاق اتخاذ کرد و آن را در دل نهان ساخت. تا آنکه به واسطه آن منافع گردید، او دل بر آن نهاد که با طاعت خلیفه حق مخالفت کند. و این زشت ترین انواع نفاق است. زیرا آن، نفاق نهانی و هلی است و از این رواست که شیطان، رسواترین منافقین است.

وَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَتَهُ ذَلِكَ أَحْسَنُوا الطَّاعَةَ لَهُ وَاسْتَأْذَنُوا إِلَيْهِ فَأَحْسَنُوا
نَقِيصَ مَا أَحْسَنَهُ الشَّيْطَانُ فَصَارَ لَهُمْ مِنَ الرَّثْبَةِ عَشْرَةُ أَضْعَافٍ مَا اسْتَحَقُّ غَدَاؤُهُ مِنْ
الْحَزِيذِ وَالْخَسَارِ، فَالطَّاعَةُ وَالْمَوَالَاتُ يَظْهَرُ الْقَسْبُ أَتْلَعُ فِي الثَّوَابِ وَالْمَدْحِ لِأَنَّهُ أَفْعَدُ مِنَ
الشُّبُهَةِ وَالْمَعَالَةِ، وَهَذَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ يَظْهَرُ الْقَسْبُ
نَادَاهُ مَلَكَ مِنَ الشَّيْءِ، وَكَذَلِكَ يَمْلَأُهُ».

وَإِنَّ اللَّهَ نَبَاتُكَ وَتَعَالَى أَكْثَرُ دِينَهُ بِالْإِيمَانِ بِالْقَسْبِ فَقَالَ: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِالْقَسْبِ - الْآيَةُ» (۱) فَالْإِيمَانُ بِالْقَسْبِ أَكْثَرُ مَنْوَنَةٍ لِصَاحِبِهِ لِأَنَّهُ جُلُوٌّ مِنْ كُلِّ
غَيْبٍ وَرَيْبٍ لِأَنَّهُ يَتَّبِعُ الْخَلِيقَةَ وَفَتَى الْمَشَاهِدَ قَدْ بَيَّنَّوهُمْ عَلَى الْمُبَاحِ أَنَّهُ إِنَّمَا يُطِيعُ رَغْبَتَهُ فِي
خَيْرٍ أَوْ مَالٍ، أَوْ رَغْبَتِهِ مِنْ قَتْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا هُوَ عَادَتُ آبَاءِهِ الدُّنْيَا فِي طَاعَةِ مُلُوكِهِمْ، وَ

أَمَّا وَفَتَى حُدَايَ تَعَالَى خَلْعُهُ رَابِعَ مَلَائِكَتِهِ مَعْرِفِي فَرَمُودِ، طَاعَتِ وَي رَا دِر دِل
گرفتند و مشتاقی وی شدند. ایشان نقیص آنچه را که شیطان در دل نهان ساخته
بود، برگزیدند و در جهت کمال و ترقی مسجود ده برابر درجه ای شدند که شیطان
سزاوار رسوائی و عذاب در جهت انحطاط و سقوط گردید. پس طاعت و دوسی
غائبانه و قلبی، ثواب و مدح بیشتری دارد، زیرا در معرض اشتباهکاری و
دیرنگ نیست و از این رو از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند
هرکس برای برادر دینی خود در نهان و از صمیم دل دعا کند، فرشته ای از آسمان
وی را نداد و دهد که برای تو دو برابر آن است.

خدای تعالی دین خود را به وسیله ایمان به غیب تأکید فرموده و گفته است:
«هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْقَسْبِ». البته ایمان به غیب، ثواب بیشتری برای
مؤمن نه دنبال دارد، چون از هر عیب و ریبی مبرا است، زیرا اگر کسی با
حلیفه ای که حضور دارد بیعت کند، ممکن است این نوحه پیش آید که او برای
جلب منفعت و ثروت و با ترسی از قتل و غیر آن اطاعت کرده است، چنانکه
شیوه دنیاپرستان در اطاعت از پادشاهان است، اما ایمان به غیب از همه شوائب

ایمان بالغیب تأمّن من ذلك كله، و تحوّل من معانيه بأصله. يدلّ على ذلك قول الله عزّ وجلّ: «فلما رأوا بأنفسنا قلّوا آتينا بالله وعدّه و كفرنا بما كنّا به مشركين» فلم يكن بتأمّنهم إيمانهم لما رأوا بأنفسنا^(۱) و لما حصل لتأمّنهم ما حصل من الإيمان بالغیب لم يحرّم الله عزّ وجلّ ذلك ملائکته فقد جاء في الخبر: إنّ الله سبحانه قال هذه الملائكة للملائکة قتل خلق آدم يستجاب عام، و کان یحصل فی هذه المدة الطاعة لملائکة الله علی قدرها. و لو أنّک شکر هذا الخبر و الوقت و الأعوام لم تجد بدءاً من القول بالغیب و لو ساعة واحدة، و الساعة الواحدة لا تتعزّى من حکمة ما، و ما حصل من المصلحة في الساعة الواحدة حصل في الساعتين حکتان و في الساعات حکم، فما زاد في الوقت إلا زاد في المشیئة و ما زاد في المشیئة إلا کشف عن الرّوحه، و دلّ علی الجلاله، فصعّ الخبر أنّ فيه تأیید المصلحة و تبلیغ المحبة.

میزانست و از این عیوب مصون است. دلیل بر این مطلب گفته خدای تعالی است که: «چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند به خدای بکنا ایمان آوردیم، و بدانچه شرک می وریدیم کافر شدیم» اما ایمان ایشان وفقی عذاب ما را می بینند، هیچ فایده ای برایشان ندارد». و چون برای پرستندگان حقّ در ایمان به غیب ثواب و اجری مقرر است، خدای تعالی فرشتگان را از این ثواب محروم نساخت. و در خبر آمده است که خدای - سبحان - هفتصد سال پیش از آفرینش آدم، این اعلام را به فرشتگان فرموده، و در این مدت برای فرشتگان این طاعت - یعنی ایمان به غیب - حاصل بود. و اگر کسی این خبر و این مدت را انکار کند، بناچار بایستی ولو به اندازه یک ساعت هم باشد، اعلام را به آفرینش آدم مقدم بداند و این همان غیب و نهان بودن آدم بر فرشتگان است. آری یک ساعت هم حکمی دارد و حکمت یک ساعت در ظرف دو ساعت، دو حکمت است و در ساعتی متعدد حکمهای متعدده منصوص است و هر چه مدت بیشتر باشد ثواب نیز بیشتر خواهد بود، و ثواب بیشتر، از مزید رحمت است و دلالت بر جلالت خداوند دارد. پس می توان گفت که در این خبر تأیید حکمت و تبلیغ حجت است

و فی قولی الله عزوجل: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) مِنْ أَجْلِ كَثِيرٍ:

أَحَدُهَا: أَنَّ الْغَيْبَةَ قَبْلُ الْوُجُودِ أَلْبَلَّغُ الْغِيَابِ كُلِّهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَلٰٓئِكَةَ مَا شَهِدُوا لِقَبْلِ ذَلِكَ خَلِيفَةً قَطُّ، وَ أَمَّا حُجَّتُ فَقَدْ شَهِدْنَا خُلَفَاءَ كَثِيرِينَ غَيْرَ وَاحِدٍ فَمَا نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ وَ تَوَاتَرَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ حَتَّى صَارَتْ كَالْمُسَاهَدَةِ، وَ الْمَلٰٓئِكَةُ لَمْ يَتَّعِدُوا وَاجِدًا مِثْلَهُمْ، لَكَانَتْ بِتِلْكَ الْغَيْبَةِ أَلْبَلَّغُ.

وَ أُخْرَى: أَنَّهَا كَانَتْ غَيْبَةً مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ هَذِهِ الْغَيْبَةُ الَّتِي لِلْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) مِنْ قِبَلِ أَقْدَامِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا كَانَ فِي الْغَيْبَةِ الَّتِي مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةُ بِالْمَلٰٓئِكَةِ لَهَا الظُّلُّ بِالْغَيْبَةِ الَّتِي مِنْ أَقْدَامِ اللَّهِ وَ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) عِبَادَةُ مُخْلِصَةً لَمْ تَكُنْ فِي تِلْكَ الْغَيْبَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ الْغَائِبَ عَلِيًّا (ع) مَقْشُوعٌ مَقْشُورٌ مُزَاعَمٌ فِي حَقِّهِ، فَقَدْ غُلِبَ قَهْرُهُ، وَ جَرَى عَلَى شِعْبِهِ مِنْ أَقْدَامِ اللَّهِ مَا جَرَى مِنْ تِلْكَ الدَّمَارِ وَ تَنَبَّ الْأَشْوَالُ زِنْطَالِي

و در این قول خدای تعالی که «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، از جهات عیدیه بر غیبت امام علی (ع) احتجاج می شود.

اول آنکه غیبت قبل از وجود خلیفه از همه اشیاء غیبی بلغ تر است، زیرا مرشدان خلیفه ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بودیم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده اند، به گونه ای که به منزله مشاهده در آمده است اما فرشتگان از هیچکدامشان اطلاعی نداشتند، پس آن غیبت بلیغ تر است.

وجه دیگر آن است که غیبت خلیفه از فرشتگان از جانب خدای تعالی بود، ولی این غیبتی که برای امام علی (ع) است از جانب دشمنان خدای تعالی است که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالی است، عبادتی برای فرشتگان باشد، درباره غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می توان گفت؟ در حالی که مسلماً در غیبت امام علی (ع) عبادت مخلصانه ای است که در آن عبت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و معهور است و به حق او تعدی شده و سبیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده

الأحكام والحوار على الأيمان وتبديل الصدقات وغير ذلك مما لا يخاف به، ومن اعتقد مؤلأته شاركة في أجره وجهاده، وتبرأ من أعدائه، وكان له في براءته حوائج من أعدائه أحرز، وفي ولاية أوليائه أحرز يزور على أحرز ملائكة الله عز وجل على الإيمان بالإمام المعقب في الغد، وإما نفس الله عز وجل نبأه قبل وجوده نوعياً وتطبعاً له يستغنى له الملائكة ويتشعروا لطاعته.

وإما مثال ذلك تقدم الملك فبا يتتنا بكتاب أو رسول إلى أوليائه أنه قائم عليهم حتى ينهتوا لإستغيايه وإتباد الهدايا ما يقطع به ومنعه عذرهم في تصبر إن قصروا في جزمه كذلك يذو الله عز وجل يذكر نبيه إبانة عن جلالته ورؤيته، وكذلك فضيئته في السلب والغلب، لما قبض خليفة إلا عزف خلفه الخليفة الذي نلوه، ونصديق ذلك

و اموالشان به غارت رفته، و به احكام حقّه، خطّ طلان كشيده شده، و بر بنجان سنهها رسیده، و زكوات در غير مرود صرف گردیده و فجاج دیگری به وقوع پیوسته که بر اهل حقّ پوشیده نیست و کسی که معتقد به پیروی آن امام باشد، در اجر جهاد او شریک است و از دشمنانش بیزارى جسته است، و در راءت دوستانش از دشمنانش اجور است و در دوشی با دوستانش پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفه غائبی که هنوز در عدم است، برتر است، خدای تعالی داستان آن خلیفه را قبل از آنکه به عرصه زمین پاگذارد بیان کرده است، تا تعظم و بزرگداشت او باشد و فرشتگان بر او سر فرود آورند و آماده فرمانبرداری او گردند.

مثال آن پادشاهی است که به وسیله نامه با قاصدی به دوستانش خبر می دهد که به زودی بر ایشان وارد می شود تا آنها آماده استقبال شوند و برای او هدایا فراهم کنند، تا اگر در خدمتش کونهای کردند، قطع عذر از ایشان شده باشد. همچنین است پیشگویی خدای تعالی از پیدایش خلیفه، برای اظهار جلالت و مقام اوست و همین طور است قصه او در اسلاف و اخلاف، خدای تعالی هیچ خلیفه ای را قبض روح نکرد مگر آنکه حانشین او را که پس از وی می آید به مردم معرفی کرد؛ و تصدیق این مطلب قول خدای تعالی است که

قَوْلُهُ غَرَّجَلٌ: «أَفَن كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ زَيْمٍ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - الآية»^(۱) وَ الَّذِي عَلَى بَيْتِهِ مِنْ زَيْمٍ مُحَمَّدٌ ﷺ. وَ الشَّاهِدُ الَّذِي يَتْلُوهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ لَكِنَّهُ قَوْلُهُ غَرَّجَلٌ: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» وَ الْكِتَابَةُ مِنْ كِتَابِ مُوسَى الْحَاذِيَةِ لِهَذَا الْمَقْنَى خَذُوا الثَّغْلَ بِالثَّغْلِ وَ الْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ قَوْلُهُ: «وَ وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ آمَنَّا بِهَا بِعُسْرِ فَتَرَ مِيفَاتُ زَيْمٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هُزُونُ أَحْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلَحُ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^(۲)

الشَّرُّ فِي أَمْرِ تَعَالَى الْمَلَائِكَةِ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ اسْتَفْتَاهُ غَرَّجَلٌ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيمًا لَهُ بِمَا عَظَّمَهُ عَنْ أَنْصَارِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ غَرَّجَلٌ إِنَّمَا أَمَرَهُمْ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ لِمَا أَوْدَعَ صُلْبُهُ مِنْ أَرْوَاحِ حُجَّجِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَحَرُّهُ لَكَ ذَلِكَ السُّجُودُ يَوْمَ غَرَّجَلٌ عَبْدُ اللَّهِ وَ لَقَدْ طَاعَهُ، وَ لِمَا فِي صُلْبِهِ تَعْظِيمًا، فَأَيُّ

فرموده است: «آیا کسی که بر بینه ای از جانب پروردگار خود است و گواهی از جانب خدای تعالی همراه اوست» که مراد از کسی که بر بینه ای از جانب پروردگار است، محمد ﷺ است و مراد از گواهی که همراه اوست، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام است و دلیل آن، قول خدای تعالی است که: «و پیش از وی کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده»، و آن کلمه ای که از کتاب موسی - طابین الثعل بالثعل - برابر این معنی است، این سخن خداوند است: «و ما با موسی سی شب پیمان کردیم و آن را با ده شب به اتمام رساندیم پس ميفات پروردگارش با چهل شب به پایان رسید و موسی به برادرش هارون گفت: خليفه من در میان قومم باش و اصلاح کن و از روش مفسدين پيروی مکن»

سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم

خدای تعالی به دلیل تعظیم آدم، فرشتگان را به سجود به آدم فراخواند، و از چنان ایشانه حقیقی را نهان داشت و آن حقیقت این بود که خدای تعالی ارواح حُجَّجِ الهی را در صلب آدم قرار داده بود، پس آن سجود برای خدای تعالی، عبودیت و برای آدم طاعت و برای آنچه در صلب آدم قرار داشت، تعظیم

إِبْلِيسَ أَنْ تَسْجُدَ لِآدَمَ حَسَدًا ثُمَّ إِذْ جَعَلَ صَلْبُهُ مَسْنُونًا لِأَرْوَاحِ حُجَّجِ اللَّهِ دُونَ صَلْبِهِ فَكَفَرَ بِحَسَبِهِ وَتَأْتِيهِ، وَفَسَقَ عَنِ الْمَرْزُوقِ، وَطَرَدَ عَنْ جَوَارِيهِ، وَلَمَعَ زَمْخَرٌ رَجَسًا لِأَجْلِ إِنْكَارِهِ لِلْعُقْبَةِ لِأَنَّهُ اخْتَجَّ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ بِأَنْ قَالَ: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^(۱) فَجَحَدَ مَا غُيِّبَ عَنْ بَصَرِهِ وَلَمْ يَتَوَقَّعِ التَّضَدُّعَ بِهِ، وَاخْتَجَّ بِالنَّظَائِرِ الَّتِي شَاهَدَهُ وَهُوَ جَسَدُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاتَّكَرَّ أَنْ يَكُونَ يُعْلَمُ لِمَا فِي صَلْبِهِ وَجُودًا، وَ لَمْ يَبْرَأْ بِأَنْ آدَمَ إِنَّمَا جُعِلَ قِبَلَهُ لِلْمَلَايِكَةِ وَأَمْرُوا بِالسُّجُودِ لَهُ لِيُعْظِمَ مَا فِي صَلْبِهِ، فَكُتِلَ مِنْ أَمْنٍ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبِهِ مِثْلَ الْمَلَايِكَةِ الَّذِينَ اطَّاعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لِآدَمَ، وَ مِثْلَ مَنْ أُنْكَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبِهِ مِثْلَ إِبْلِيسَ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ كَذَلِكَ رُوِيَ عَنْ الصَّادِقِ خَلْفِهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

و نکریم بود. اما ابلیس به جهت حسد به آدم، از سجده به او خودداری کرد، زیرا ارواح حُجَّجِ الهی را در صلب آدم فرار داده بود، نه در صلب او، و بخاطر این حسد و خودداری کافر شد و بواسطه نافرمانی از فرمان پروردگارش عاصی گردید و از حواری رحمت مطرود و ملعون گردید و رجیم نامیده شد، و ابهامه بخاطر آن بود که منکر «غیب» کردند و دلش در امتناع از سجده بر آدم این بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و وی را از خاک» و آنچه را از دیده اش نهان بود انکار کرد و آن را باور نداشت و به همان طاهری که مشاهده می کرد احتجاج کرد، که آن، جسد آدم بود و مکر آن شد که می داند در صلب او چه سیرد، شده، و به اینکه آدم به واسطه ارواح مکرمه ای که در صلب اوست، ضلّه فرشتگان واقع شده، و فرمان سجده به آدم بخاطر تعظیم به اصلاط اوست، ایمان نیاورد. پس کسانی که به امام غائب علیه السلام در حال غیبتش ایمان داشته باشند، مانند همان فرشتگانی هستند که خدای تعالی را در سجده بر آدم اطاعت کردند، و کسانی که منکر امام غائب علیه السلام در حال غیبتش باشند، مانند ابلیس اند که از سجده بر آدم سرپیچی کرد، چنانکه از امام صادقی، جعفر بن محمد علیه السلام نیز همین مطلب روایت شده است.

خَدَّثَنَا بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤَكَّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَكْبَنَ بْنِ مُعْرُزٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ حُجِجَ اللَّهُ كُلُّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ - وَهُمْ أَرْوَاحٌ - عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ: أَتُبُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَخْبَرْتُمُ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتُسَبِّحُنَّكُمْ وَتُذَكِّرُنَّكُمْ مِنْ آدَمَ عليه السلام «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَا آدَمُ أَتُبُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَتَيْنَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» وَفَلَّوْا عَلَى عَظِيمٍ فَخَرَّ لَبِيبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَخْبَرُوا بِأَنْ يَكُونُوا خِلَفَاءَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَحُجَّجَهُ عَلَى تَرْبِيَّتِهِ، ثُمَّ عَرِضَهُمْ عَنِ ابْتِصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَتُهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَتَحَبُّبِهِمْ وَقَالَ هُمْ: «أَنْتَ أَقْلُ لَكُمْ إِنْ لَمْ نَعْلَمْ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاعْلَمْ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». خَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

اَكْبَنَ بْنِ مُعْرُزٍ از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: «خدای تعالی همه اسماء الهی را به آدم عليه السلام آموخت. سپس ارواح آن حُجج طاهره را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیرسان) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید. نامهای ایشان را به من بگوئید. گفتند: نو مذهبی، ما را دانشی نیست جز آنچه توبه ما آموحی و نو دانا و حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو. و هنگامی که اسماء حُجج الهی را بیان کرد. به مقام والای آدم نزد خدای تعالی واقف شدند. و دانستند که آنان (حُجج) سزاوارترند که خلفای الهی و حجت‌های او بر افریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبتشان. به پرستش خود فراخواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به عیب آسمانها و زمین دانایم و می دانم آنچه را که شما آشکار می کنید و آنچه را که شما پنهان می دارید؟. این مطلب را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام جعفر -

و هذا السجود لله عز وجل للملائكة بالغبية، والآية أولها في بقية الحسنة وإذا كان آخرها مثلها كان للكلام نظم وفي النظم حكمة. و بينه يؤخذ وجبه الإجماع لأئمة محمد عليه السلام أولهم وأخبرهم. وذلك أنه سبحانه وتعالى إذا علم آدم الأشياء كلها على ما قاله المحالون فلا محالة أن أشياء الأئمة عليهم السلام داخله في تلك الحسنة. نصار ما قلناه في ذلك بإجماع الأئمة.

و من أسع الدليل عليه أنه لا محالة لما دخل الملائكة على السجود يادم فإنه حصل لهم عبادته. فلما حصل لهم عبادته أوجب نائب الحكمة أن يحصل لهم ما هو في خبره. سواء كان في وقت أو في غير وقت. فإن الأوقات ما تغبر الحكمة ولا تبدل الحسنة. أولها تأخيرها. و آخرها تأويلها. لا يجوز في حكمه الله أن يغير عنهم معنى من معاني المشيئة. ولا أن يتصل

صالح عليه السلام نیز روایت کرده است.

و این، طلب عبادت کردن خدای تعالی از فرشتگان است، به واسطه یک امر غائب. و چون صدر ایه. راجع به داستان خلافت است، دنباله آن هم بایستی راجع به خلافت باشد، تا کلام او نظمی بر خوردار باشد و در نظم حجتی است. بلکه از این نظر، می توان مطلب را به اجماع همه مسلمانان از عاقبت و حاضره ناپ کرده. زیرا مخالفین امامیه می گویند: خدای تعالی جمله اسماء را به آدم آموخت و ناگزیر، اسماء الهی علیهم السلام نیز داخل در آن جمله خواهد بود، پس آنچه ما می گوئیم مورد اتفاق و اجماع است می گردد.

یک دلیل دیگر بر اینکه مقصود از اسماء، در آیه شریفه اسماء افشاء معصومین علیهم السلام است، این است که چون ملائکه بر سجود به آدم دلالت شدید، منظور این بود که عبادتی برای ایشان حاصل شود. و حکمت الهی انضام می کند که در ضمن انجام این عبادت، حدّ اعلاهی فضیلت و برابری را که ممکن است در آن موضوع باشد درک کنند، خواه در همان وقت باشد و یا در غیر آن وقت. و در احتلاف اوقات، موجب تغییر حکمت الهی نمی شود و حجت او را دیگرگون نمی کند، که اول آن مانند آحرش. و آخر آن مانند اولس می باشد. و در حکمت الهی روانست که هیچ توانی را از ایشان دریغ دارد و به هیچ فضیلتی از فضائل

بِقَوْلِهِ مِنْ نَضَائِلِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كُلُّهُمْ سِرْعٌ زَائِدٌ ذَلِيلٌ ذَلِكَ أَنَّ الرُّسُلَ مَنِ آمَنَ مُؤْمِنٌ
يَزِيدُ مِنْهُمْ أَوْ يَجْتَمِعُ وَ تَنَكَّرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، لَمْ يَتَّخِذْ مِنْهُ إِيمَانَهُ، كَذَلِكَ الْفَصْلَةُ فِي
الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَوْفَرُهُمْ وَ أَحْزَرُهُمْ وَاحِدٌ، وَ قَدْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُتَكَبِّرُ لَا يَغْنِيَا كَالْمُتَكَبِّرِ
لَاؤُنَا» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ تَنَكَّرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ تَنَكَّرَ الْأَمْوَاتَ»

وَ سَأَخْرِجُ ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ مُسْتَعِدًّا فِي تَوْضِيهِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَصَحَّ أَنَّ قَوْلَهُ
عَزَّ وَجَلَّ: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» أَزَادَ بِهِ أَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ الْأَسْمَاءَ شَعَانَ كَثِيرَةً وَ
لَيْسَ أَخَذَ ضَعْفَانِهَا بِأَوَّلٍ مِنَ الْآخِرِ، وَ الْأَسْمَاءُ: أَوْصَافٌ وَ لَيْسَ أَخَذَ الْأَوْصَافَ بِأَوَّلٍ مِنَ
الْآخِرِ، فَتَقَى الْأَسْمَاءُ أُنْثَى شَبَحَانَهُ عَلَّمَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَافَ الْأَنْبِيَاءِ كُلِّهَا أَوَّلًا وَ آخِرًا، وَ
مِنْ أَوْصَافِهِمُ الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ التَّقْوَى وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْعِصْمَةُ وَ السُّخَاءُ وَ الزُّفَاءُ، وَ قَدْ
نَطَقَ بِحَقِّهِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ

اِسْمُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» بَحْلُ وَرَزْد، زِيرَاهُ اِسْمُهُ، رَاهُ وَرَوْحُ وَاحِدِي دَاشْتَنْد، وَ دَلِيلُ أَنْ اَيْنِ
اِسْتِ كَدِ اِكْر شَخْصِي بِه يَكِي يَأْجَمْعِي اَز رَسُوْلَانِ اِهِي اِيْمَانِ اُورْد، اِمَّا بَكِي دِبْكَرِ اَز
اِبْتِسَانِ رَا اِنْكَارِ كَنْد، اِمَانَش يَذِيْرِفْتِه نَمِي شَوْد، اِتْمِه نَبِزِ اَيْنِ چِيْنِ اِنْدِه، اَوَّلُ وَ آخِرِ
اِيْشَانِ بَكِي هِسْتَنْد، وَ اِمَامُ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمُوْدِه اِنْدِه: كَسِي كِه اَخَرِيْنِ مَا رَا اِنْكَارِ
كَنْدِه، مَا نَنْدِ كَسِي اِسْتِ كِه اَوَّلِيْنِ مَا رَا اِنْكَارِ كَنْدِه، وَ بَازِ مِي فَرْمَايَنْدِه: كَسِي كِه بَكِي اَز
اَحْيَا رَا اِنْكَارِ كَنْدِه، مَا نَنْدِ كَسِي اِسْتِ كِه هَمِه اَمُوَاتِ رَا اِنْكَارِ كَرْدِه، بَاشْدِه.

مِنْ دَر اَيْنِ كِتَابِ، اِحَادِيْثِ مَرْبُوْطِ بِه اَيْنِ مَوْصُوْعِ رَا دَر جَايِ خُوْدِ - اَيْنِ اِسْمَاءِ
اللَّهِ - حَوَاطِمِ اُورْدِه، وَ بِنَايِرِ اَنْجِه ذَكْرِ شُدِه، دَرَسْتِ اِسْتِ كِه بِكُوْرْتِمِ مَعْصُوْدِ اَز «وَ
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، اِسْمَتِه مَعْصُوْمِيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنْدِه، وَ كَلِمَةُ «اِسْمَاء» مَعْنَايِ بَسَاْرِيْ دَارْدِ
وَ هَبْجِيْكَ اَز اُنْ مَعْنَايِ بِرِ مَعْنَايِ دِيْگَرْتِش تَرْجِيْحِ نِدَارْدِه، وَ اِسْمَاءُ هَمَانِ اَوْصَافِنْدِه، وَ
هَبْجِ يَكِ اَز اَوْصَافِ بِرِ وَصْفِ دِيْگَرِ تَرْجِيْحِ نِدَارْدِه، وَ مَعْنَايِ اِسْمَاءِ اَيْنِ اِسْتِ كِه
خُدَايِ سَبْحَانِ، هَمِه اَوْصَافِ اِتْمِه رَا - اَز اَوَّلِ تَا بِه اَخِرِ - مِه اِيْشَانِ اَمُوْخْبِه، وَ اَز
اَوْصَافِ اِيْشَانِ، عِلْمِ وَ تَقْوَى وَ شَجَاعَتِ وَ عِصْمَتِ وَ سَخَا وَ وَفَا اِسْتِ وَ دَر فَرَاْنِ
كَرِيْمِ مَا نَنْدِ اَيْنِ اَوْصَافِ دِرْبَارَةِ اَنْبِيَاءِ، اَمْدِه اِسْتِ، چِيْنَاكَه مِي فَرْمَايْدِه: «يَادُ كُنْ

إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» ^(١) «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَكَانَ يُأْتِيهِمْ بِالْهَدْيِ وَبِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا. وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» ^(٢) وَكَتُوبِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَرَفَعْنَا هَبْجَاهُ وَهَبْنَاهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» ^(٣).

فَوَصَفَ الرُّسُلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَدَّهُمْ بِمَا كَانَ فِيهِمْ مِنَ التَّيَمِّ الْمُرْطَبِ وَالْأَخْلَاقِ الرَّكِيَّةِ،
وَكَانَ ذَلِكَ أَوْصَافَهُمْ وَأَسْمَاءَهُمْ كَذَلِكَ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا.

وَالْحِكْمَةُ فِي ذَلِكَ أَيْضًا أَنَّهُ لَا وُصُولَ إِلَى الْأَمَامَةِ وَوُجُودَ الْإِسْتِغَادَاتِ إِلَّا مِنْ طَرَفَيْنِ
السَّامِعِ وَالْعَقْلِ غَيْرِ مُتَوَجِّهِ إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَوْ أَبْصَرَ عَاقِلٌ شَخْصًا مِنْ بَعِيدٍ أَوْ قَرِيبًا مِمَّا

در این کتاب ابراهیم را، که او پیامبری صدیق بود، و می فرماید: «باد کی در این کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد و رسول و پیامبر بود و حاندان خود را به غار و زکاة فرمان می داد و نرد پروردگاری، پسندیده بود. و یاد کن در این کتاب ادریس را، که او پیامبری صدیق بود و او را به جایگاه بلندی رفعت دادیم» و باز می فرماید: «سازگاری که این کتاب موسی را، که او رسول و پیامبر و مخلص بود و او را از جانب این طور، ندا کردیم و وی را مقرب و رازگوی خود ساخته و از سر رحمت برادرش هارون را یاور او نموده و بر او بخشیدیم و وی را پیامبر ساختیم».

خدای سبحان در این آیات رسولان را به شبهه های پسندیده و اخلاق پاکیزه ای که داشتند، وصف و تجید فرموده و همه اینها اوصاف و اسامی آنهاست و همچنین خدای تعالی همه اسماء و صفات را به آدم آموخت.

و نبر حکمتی در این کار آن بود که هیچ راهی به درک اسماء و شناخت
روشهای برسنشی، به هر طریق سمع وجود ندارد، و عقل می تواند آن را درک
کند، زیرا اگر فرد عاقل، شخصی را از دور یا نزدیک ببیند، راهی به شناخت نام

تَوْصَلَ إِلَى اسْتِخْرَاجِ شَيْءٍ. وَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ السَّامِعِ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَسْدَةَ فِي بَابِ الْخَلِيقَةِ السَّامِعِ. وَلَمَّا كَانَ كَذَلِكَ أُبْطِلَ بِهِ بَابُ الْاِخْتِيَارِ إِذِ الْاِخْتِيَارُ مِنْ طَرِيقِ الْأَرَادَةِ. وَفُضِّتِ الْخَلِيقَةُ تَوْصُرُغَةً عَلَى الْأَشْيَاءِ وَالْأَشْيَاءُ تَوْصُرُغَةً عَلَى السَّامِعِ. فَصُخِّ بِهِ وَفَعْلُهُ مُذْخَبًا فِي الْإِمَامِ أَنَّهُ يَصِخُّ بِالنَّصِّ وَالْإِشَارَةِ. فَأَمَّا بَابُ الْإِشَارَةِ فَفُضِّتْ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» قَبَابُ الْفَرْضِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّخْصِ وَالْإِشَارَةِ. وَبَابُ الْإِسْمِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّيْءِ. فَصُخِّ حَقْنُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ جَمْعًا. وَبِالْفَرْضِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» تَعْنِيَانِ أَخَذَهُمَا عَرْضُ أَشْخَاصِهِمْ وَخَبَرَاتِهِمْ ثَمَّا وَزِنَاهُ فِي بَابِ أَخْبَارِ أَخَذِ الْمِثْنِ وَالذَّكَرِ. وَالتَّوْجِدُ الْآخَرُ لَنْ يَكُونُ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ طَرِيقِ الصَّفَةِ وَالنَّشِجَةِ ثَمَّا يَقُولُهُ قَوْمٌ مِنْ مُخَالِفِنَا. لَيْنَ كِلَا الْمَقْنِيَّتَيْنِ يَخْصُلُ اسْتِغْبَاذُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْمَلَائِكَةِ بِالْإِيمَانِ بِالْعَقِيدَةِ.

وی ندارد مگر آنکه از آسمان بر وی الهام شود. و خدای تعالی در باب خلیفه، عمده مطلب را به سماع حواله کرده است. و چون چنین است، باب اختیار و انتخاب مردم در موضوع امامت و خلافت، ماطل می شود. زیرا انتخاب، به واسطه رجوع به آراء صورت می گیرد. اما تعیین خلیفه، مربوط به اوصاف باطنی است که راهی جز سماع از حق ندارد. بنابراین، عقیده ما در باب امامت که بایستی به نص و اشاره باشد، درست است. اما تعیین امام به اشاره، مندرج در این قول خدای تعالی است که می فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» که موضوع عرض، مبنی بر تعیین و اشاره است. و در تعیین امام به اسم، مبنی بر استماع نص خلافت آنهاست. بر این اساسی معنای اشاره و نص در باب امامت روشن گردید.

و در عرضی که خدای تعالی فرموده: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» دو معنی وجود دارد، یکی عرض اشخاص و هیاتکلی ایشان است، همچنان که در باب اخبار اخذ میثاق و عالم ذر روایت کرده ایم. و دیگر عرض اوصاف و انساب ایشان است که خداوند بر ملائکه عرضه داشته است. چنانکه بعضی از مخالفین ما می گویند، و بر هر دو تقدیر، خدای تعالی به واسطه ایمان نه غیب ملائکه را به

و في قوله عز وجل: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» حكيم كثره: أخذها. أن الله عز وجل أهلك آدم عليه السلام لتعليم الملائكة أسماء الأشیاء التي تعالى ذكره. وأهل الملائكة يتعلم أسماءهم من آدم عليه السلام. فاعلم عز وجل علم آدم. و آدم علم الملائكة. فكان آدم في حيز المعلم وكانوا في حيز المتعلمين. هذا ما نص عليه القرآن.

و قول الملائكة: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» فيه أصح دليل وأبهر حجة لنا أنه لا يجوز لأحد أن يقول في أسماء الأشیء وأوصافهم عليه السلام إلا عن تعليم الله جل جلاله. ولو جاز لأحد ذلك كان للملائكة أجور. ولما نسبوا الله ذلك تسبيحهم على أن القرآن فيه ما ينافي التوحيد. و ذلك أن التسبيح نزهة الله عز وجل. و باب التثنية لا يوجد في القرآن إلا عند قول عابد أو مريد أو متفرد.

عبادت خود فراخوانده است.

و در این سخن خدای تعالی که می فرماید: «انْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی از نام اینان مرا آگاه کنید اگر راست می گوئید. حکمتهای فراوانی است. یکی از آنها این است که خدای تعالی آدم علیه السلام را برای تعلیم اسماء الهیه به ملائکه، شایسته داشت و همچنین ملائکه را برای فراگیری اسماء الهیه از آدم علیه السلام صالح دهنده پس خدای تعالی به آدم آموخت و آدم نیز به ملائکه تعلیم داد. و آدم در شمار معلمین و ملائکه در رُمره شاگردان درآمدند و این صریح قرآن کریم است.

و در سخن ملائکه که گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یعنی خدا یا تو منزهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علم و حکیمی. دلیل روشن و حجت آشکاری است بر گفته ما که بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف الهیه. جز به تعلیم خدای تعالی سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی دهد. و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه روا تر است. و چون ایشان با کلمه «سُبْحَانَكَ» آغاز کردند. این تسبیحشان دلالت بر آن دارد که شروع در آن کار با توحید منافات دارد. زیرا تسبیح. منزّه دانستن خدای تعالی است. و منزّه دانستن خداوند در قرآن کریم. در برابر قول منکر یا ملحد یا مبطل توحید و

لِإِطَاعَةِ التَّوَجِّيدِ وَالتَّقْدِاحِ فِيهِ . فَلَمْ يَسْتَلْبِكُوا إِذْ لَمْ يَقْلَمُوا أَنْ يَقُولُوا : «لَا يَعْلَمُ لَنَا» مَنْ تَكَلَّفَ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ اخْتَجَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمِلَاتِهِ . وَكَانُوا شُهَدَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . وَإِنَّمَا أَقْبَلَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ لِإِعْلَانِهِمْ عَلَى لِسَانِ آدَمَ عِنْدَ اخْتِرَائِهِمُ بِالْعَجْزِ وَ أَتَاهُمْ لَا يَفْقَهُونَ . فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

وَلَقَدْ كَلَّمْنَا رَجُلًا مِمَّنْ بَيْنَ السَّلَامِ . فَقَالَ لِي : إِنَّ الْقَبِيَّةَ قَدْ طَالَتْ وَ الْخَبْرَةُ قَدْ اسْتَدَتْ . وَ قَدْ رَجَعَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَصْحَابِ عَنِ الْقَوْلِ بِالْإِمَامَةِ لِقَوْلِ الْأَمَةِ . فَكَيْفَ هَذَا ؟ .

فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فِي هَذِهِ الْأَمَةِ جَارِيَةٌ حَذَوُ الثُّغْلِ بِالثُّغْلِ كَمَا رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَيْرِ خَبَرٍ . وَلَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ إِلَى مِيفَاتِ رَبِّهِ عَلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى قَوْمِهِ بَعْدَ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً فَأَمَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَشْرَةِ . فَتَمَّ مِيفَاتِ رَبِّهِ لَوَيْعِينَ لَيْلَةً . فَلْيَأْخِرِهِ عَنْهُمْ لُضْلَ عَشْرَةِ أَهَامٍ عَلَى مَا وَاعَدَهُمْ اسْتَطَالُوا الْمُدَّةَ الْقَصِيرَةَ . وَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

فادح در آن وارد شده است و ملائکه آنگاه که ندانستند، از گفتن کلام لا عِلْمَ لَنَا استنکاف نکردند، و هر کس در چیزی که نمی داند تکلف کند و از گفتن نمی داند خودداری ورزد، خداوند به فرشتگان خود بر او احتجاج کند و ایشان در دنیا و آخرت، علیه او گواهی دهند، و خداوند ثلاثکه را بنا بسته دانست که به زبان آدم به آنها اعلام اسما کند، و این به علت همان اعتراف به عجز و نادانیشان بود و اینکه ایشان نمی دانند، آنگاه خدای تعالی فرمود : «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

در بغداد که آن را مدینه السلام می نامند، شخصی به من گفت: غیبت امام زمان علیه السلام طولانی شده، و حیرت مردم شدت گرفته، و بسیاری از اصحاب بواسطه طول مدت، از قول به امامت برگشته اند، این چگونه است ؟

به او گفتم: روش امتهای پیشین در این اُمت طابق الثعل بالثعل جاری است، چنانکه از رسول خدا ﷺ در روایات بسیاری وارد شده است که موسی علیه السلام به مِيفَاتِ پروردگارش رفت تا پس از سی شب بازگردد، اما خداوند آن را به ده شب کامل ساخت و مِيفَاتِ او چهل شب گردید و به همین جهت که مراجعت موسی علیه السلام ده شب از قرار قبلی به تأخیر افتاد، این مدت اندک را بسیار شمردند و تساوت دلهاشان را گرفت و از دستور پروردگارشان و حصرت موسی سر باز

فَسْتَعُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ غَرَّوْهُمْ وَ عَنْ أَمْرِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ غَضُوا خَلِيفَتَهُ هَارُونَ وَ اسْتَضَعُّوهُ وَ كَادُوا يَمُوتُوهُ وَ عَبَدُوا عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَازِمٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ غَرَّوْهُمْ وَ قَالَ الشَّامِرِيُّ لَهُمْ: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى» وَ هَارُونَ يَبْطُلُهُمْ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْعِجْلِ وَ يَقُولُ: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِيَ قَالُوا إِنَّ نَجْرَ عَلَيْنَا مِنْ عَادِيكَيْنِ حَتَّى يَزْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» ^(۱) «وَ لَمَّا رَضِعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبَانِ أَيْضًا قَالَ بَيْنَمَا خَلَلْتُ مَوْرِي مِنْ بَنَدِي أَغْضَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلَى الْأَوَاحِ وَ أَلْعَدُّ هَذَا أَسِيرُ أَخِيهِ هَبْرَةُ إِلَيْهِ» ^(۲) وَ الْقِصَّةُ فِي ذَلِكَ مَشْهُورَةٌ.

نَلْبَسُ بِجَبِيبٍ لَنْ نَسْتَطِيلَ الْجَهَالَ مِنْ خَلِيفَةِ الْأُمَمِ حَتَّى غَشِيَتْ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَزْجِعُ عَنْهُمْ عَمَّا كَانُوا دَخَلُوا فِيهِ بِذَرِئَةِ أَشْجَلٍ وَ بَصِيرَةٍ ثُمَّ لَا يَفْتَحِرُونَ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كُتِبَ حَيْثُ يَقُولُ: «لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا

زدند، و نا فرمانی خلیفه او - هارون - را بعضی گرفتند و او را ناتوان شمردند و نزدیک بود که وی را بکشند، و بیکر گوساله ای را که بانگی داشت پرستیدند و از پرستش خدای تعالی باز ایستادند، و سامری به آنها گفت: «این خدای شما و خدای موسی است» و هارون ایشان را پند می داد و از گوساله پرستی نهی می کرد و می گفت: «ای مردم! شما به این گوساله آزمایش شده اید، اما پروردگار شما رحمان است از من پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید. گفتند: ما دست از پرستش گوساله بر نمی داریم تا آنکه موسی مراجعت کند». و هنگامی که موسی به نزد قومش خشمناک و اندوهگین بازگشت، گفت: در غیبت من چه کارهای زشتی پس از رفتن مرتکب شده اید، آیا به امر پروردگاران ختاب داشتید. بعد آواخ تورات را فرو افکند و سر برادر خود را گرفته و به جانب خود می کشید... و قصه آن مشهور است.

و شگفت نیست اگر نادانان این امت نیز مدت غیبت صاحب الزمان علیه السلام را طولانی شمارند و بی اصل و اساس و بدون بصیرت از مذهب خود باز گردند و از گفته خداوند عبرت نگیرند که فرمود: «آیا مؤمنان را زمان آن نرسیده است که

«الَمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فقال: «الْمُسْتَقْرُونَ
 بِنِعْمَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ. وَشَاهدَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَيُؤْمِنُونَ
 لَوْ لَا أَنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^(۱)
 فَأَحْبَبَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ الْآيَةُ هِيَ الْغَيْبُ، وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ. وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ
 عَزَّوَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا الْإِنِّ مَزِينًا وَآتَيْنَاهُ آيَةً»^(۲) يَعْنِي حُجَّةً

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي -
 الْحَنَابِلِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّهُ قَالَ: فِي
 قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ
 قَبْلُ»^(۳) فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْآيَةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْغَائِبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَيُؤْمِنُونَ بِأَنَّهُ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
 إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ خِطَابُهُ بِالْمُشْكِكِ وَإِنْ آمَنَتْ مِنْ قَدَمَتِهِ مِنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پرسش کردم فرمودند:
 مقصود از متقین، شیعه علی علیه السلام است. و مراد از غیب، حُجَّتِ غائب است و
 شاهد آن نیز این قول خدای تعالی است: «می گویند چرا بر او آیه ای از جانب
 پروردگارش نازل نمی شود؟ بگو که غیب از آن خداست و در انتظار باشید که من
 نیز با شما از منظرانم».

پس خدای تعالی خبر داده است که «الآیة» همان «الغیب» است و غیب هم
 همان حُجَّت است و تصدیق آن نیز قول خدای تعالی است که فرمود: «و فرزند
 مريم و مادرش را آیه فرار دادیم» که مراد از آن حُجَّت است.

علی بن رثاب از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان درباره این سخن
 خدای تعالی «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ نفسی که
 پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی رساند» فرمودند: آیات عبارت از ائمه
 است و آیه منتظره، حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر
 پیاچیزد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به
 پدران گذشته وی ایمان آورده باشد

وَلَقَدْ سَمِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً حِينِ قَصِّ قِصَّةِ عَلِيِّ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «ذَلِكَ مِنْ أَقْبَامِ الْغَيْبِ نُوْحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ» (۱) لَمَسْنِي يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً لِأَنَّ الْأَنْبَاءَ الَّتِي فَصَّهَا كَانَتْ أَنْبَاءَ يُوسُفَ لَهَا أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ بَعْضِهِ وَحَالِهِ وَمَا آلَتْ إِلَيْهِ أُمُورُهُ.

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُخَالِفِينَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: تَعْنِي قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» أَيْ بِالْبَغْيِ وَالشُّكُورِ وَأَحْوَالِ الْفَيْعَةِ. فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ جَهِلْتَ فِي تَأْوِيلِكَ وَضَلَلْتَ فِي قَوْلِكَ فَإِنَّ التَّهْوَةَ وَالنَّصَارَى وَكَثِيراً مِنْ فِرْقِ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُخَالِفِينَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ يُؤْمِنُونَ بِالْبَغْيِ وَالشُّكُورِ وَالْحِسَابِ وَالتَّوَابِ وَالْعِقَابِ فَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَسْتَدْعِ الْمُؤْمِنِينَ بِذِكْرِ قَدَرِ كُفْرِهِمْ فِيهَا فِرْقَ الْكَافِرِ وَالْمُشْكِرِ بَلْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَتَعَدَّاهُمْ بِمَا هُوَ لَهُمْ خَاصَّةٌ، لَمْ يَشْرِكْهُمْ فِيهِ أَحَدٌ غَيْرَهُمْ.

و خدای تعالی آنجا که داستان یوسف علیهِ السَّلَام را برای پیامبرش بیان می کند، آن پیامبر را «غیب» نامیده است و فرموده: «این از خبرهای غیب است که به نوحی کردیم و نو آن هنگام که آنها عزم خود را جزم کردند و مکر پیشه ساختند، نزد ایشان نبود» او یوسف را غیب نامیده، زیرا اخباری که بیان فرموده است، راجع به داستان یوسف و احوال و سرانجام کار اوست.

بعضی از مخالفین درباره این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته اند که معنای قول خدای تعالی که می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می آورند. به او گفتم: در تأویل نادانی و در گفتارت گمراه، زیراهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عذاب دارند. و خدای تعالی مؤمنان را مدح نمی کند به مدحی که فرقه های کفر و الحاد نیز با آنها شریک باشند بلکه خدای تعالی مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آنهاست و دیگری با ایشان شریک نیست.

[وَجُوبُ مَعْرِفَةِ الْمَهْدِيِّ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ:]

وَلَا يَكُونُ الْإِيمَانُ صَحِيحاً مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِ بِحَالِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَقْتُلُون»^(۱). فَلَمْ يُوجِبْ هُمْ صَحَّةَ مَا تَشْهَدُونَ بِهِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ. ثُمَّ كَذَلِكَ لَنْ يَنْتَفِعَ إِيْمَانُ مَنْ آمَنَ بِالْمَهْدِيِّ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ عَارِفاً بِشَأْنِهِ فِي حَالِ غَيْبِهِ وَ ذَلِكَ لَنْ الْإِيْمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرُوا بِغَيْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَضَعُوا كَوْنَهَا لِصَبْغَتِهِمْ فِيهَا تَوَلَّ عَنْهُمْ وَ اسْتَحْفِظَ فِي الصُّحُفِ وَ دُونِ فِي الْكُتُبِ الْمَوْلُودِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْفَعُ الْغَيْبَةَ بِأَنْتِي سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ. فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَ قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ مِنْ كُتُبِهِ وَ رَوَايَاتِهِ وَ دَوْنَهُ فِي مَصَنَّفَاتِهِ وَ هِيَ الْكُتُبُ الَّتِي تُقَرَفُ بِالْأَصُولِ مِمَّا دَوْنَهُ مُسْتَحْفَظَةٌ عِنْدَ سِبْغَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ الْغَيْبَةِ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ السَّنَةِ. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ مَا خُضِرَني مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُشْتَدَّةِ فِي الْغَيْبَةِ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي

و جوب شناخت حضرت مهدی علیه السلام

ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آنکه بداند حال کسی را که به وی ایمان می آورد. چنانکه خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقیقت و می دانند» و صحت گواهی را بر آنها واجب نموده، مگر پس از علمشان. همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم علیه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد. و آن این است که ائمه علیهم السلام از غیبت او خبر داده اند. و بودن آن غیبت را برای شیعیان نشان توضیح داده اند. این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله هایی که از آنها باقی مانده و در کتابهایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت اخبار گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمه علیهم السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنفات خود آنها را ذکر کرده اند، و اینها همان کتب است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان آل-محمد علیهم السلام از قریب دویست سال پیش از غیبت به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است، و من اخبار مشندی که درباره غیبت است از آن اصول

مواصیها، فلا یغفلو حال هؤلاء الأتباع المؤلفین لیلکذب أن یکتروا علیها الغیب بما وقع الآن من الغیبۃ، فالقوا ذلك فی کتبهم و دروئه فی مصنفاتهم من قتل کونها، و هذا حال عند أهل اللب و التخصیص، لو أن یکتروا قد أشسوا فی کتبهم الکذب فالتفت الأئمة لهم کما ذکرنا و تحقیق کما وصعوا من کذبهم علی تعدید یاربهم و احتیلاب آرائهم و نبأهم أقطارهم و عمالهم، و هذا أيضاً حال کتبیل التوجه الأول، فلم یبق فی ذلك إلا أنهم غفلوا عن أئمتهم المستخفیین للوصیة علیهم السلام عن رسول الله ﷺ من ذکر الغیب و سیئه کونها فی مقام بغض مقام إلی أخبر المقامات فادروئه فی کتبهم و آلهو فی أسوئهم، و بذلك و شیبهه فلیح الحق و زحق الباطل، إن الباطل کان زهوقاً، و أن خصوصاً و محالینا من أهل الأهواء المفسله قصوداً^(۱) یدفع الحق و عنایه بما

استخراج کرده و در این کتاب آورده ام، اما حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست یا اینکه آنها علم غیب داشته اند به این غیبی که الآن واقع شده است و آن را بیش از وقوعش در کتب خود نوشته اند - و این در نظر مجردمندان و دانشمندان محال است - و یا اینکه این جمع کثیر در کتبها بشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب همانگونه که ذکر کرده اند، اتفاق افتاده و تحقیق یافته باشد، یا آنکه این جمع کثیر، دور از یکدیگر بوده و عقاید مختلف داشته و در اقطار مختلفی زندگی می کرده اند، پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است، لذا هیچ راهی باقی نمی ماند جز آنکه بگوئیم آنها اخبار غیبی امام زمان علیه السلام را از ائمه خود که حافظین وصیت پیامبر بوده اند اخذ کرده اند و آن حضرت از غیب امام زمان علیه السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ابشان، آن اخبار را در کتب خود تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده اند و با همین دلیل و ادله دیگری شبیه به آن، حق بیروز می گردد و باطل نابود می شود، زیرا که باطل، نابود شدنی است.

منظور دشمنان و مخالفان ما که تمایلات مضله (گمراه کننده) دارند، این است که به دستاور غیب صاحب الزمان علیه السلام و احتجاج او از پیندگان، حق را باطل

وَفَع مِنْ غَيْبَةِ صَاحِبِ زَمَانِنَا الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجْتِنَابِهِ عَنِ الْبَصَارِ الْمُسَائِدِينَ لِيَتَّصِرُوا بِذَلِكَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَتُهُ مُتَقَيَّةً ^(۱) وَلَا تَبْصِيرُهُ مُسْتَحْكَمَةً.

[اثبات الغيبة والحكمة فيها]

قَالُوا - وَهَلِ الْتَوَقُّعُ - إِنَّ الْغَيْبَةَ الَّتِي وَقَعَتْ لِصَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلِكَ كَرِهَتْ حِكْمَتُهَا وَبَانَ حَقُّهَا وَفَلَجَتْ حُجَّتُهَا لِلَّذِي شَاهَدْنَاهُ وَغَرَفْنَاهُ مِنْ أَمَارِ حِكْمَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتِغْنَاهُ تَذْجِيرِ فِي خُجُوبِهِ الْمُتَعَدِّدَةِ فِي الْأَعْيَادِ السَّائِلَةِ مَعَ أَفْقِ الضَّلَالِ وَظَاهِرِ الطَّوْغِيبِ وَاسْتِعْلَالِ الْفَرَاغِ فِي الْحَقِّبِ الْخَالِيَةِ وَ مَا نَحْنُ بِسَبِيلِهِ فِي زَمَانِنَا هَذَا مِنْ تَعْلَاهِ أَفْقِ الْكَثْرِ يَتَغَرَّنُهُ أَهْلُ الْإِفْكِ وَالْغُذُولِ وَ النِّهَانِ.

وَذَلِكَ أَنَّ خُصُومَنَا طَائِفُونَ بِوُجُودِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَوُجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: إِنَّهُ قَدْ مَضَى عَلَى قَوْلِكُمْ مِنْ عَصْرِ وَفَاوِ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَ عَقَرُ إِمَامًا، كُلُّ يَمْنُهُمْ كَانَ مَوْجُودًا مَعْرُوفًا بِأَسْمِهِ وَ شَخْصِهِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ، فَإِنْ لَمْ يَتُوجَّدْ

کند و حقیقت را بر کسی که معرفت بی‌نیی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند.

اثبات غیبت و حکمت آن

به نفع خدای تعالی می گویم که غیبتی که برای امام زمان ما علیه السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و حجتش غالب است. به این دلیل که آثار حکمت خدای تعالی را مشاهده کرده و شناخته ایم و تدبیر استوار او را در حجت‌های گذشته و در مرون ماضیه می دانیم و می دانیم که در قرون گذشته، گردکش‌شان چگونه بر آن حجت‌ها غلبه کرده و فراعنه بر آنها مستولی شدند، و امروز هم مشاهده می کنیم که ائمه کفر به کمک اهل دروغ و دشمنی و افترا، بر همه چیز مسلط شده اند.

با چس و ضعی، مخالفان ما می گویند که امام زمان خود را به مانند ائمه پیشین از او نشان بدهد و می گویند به قول شما پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ یازده امام ظاهر شده اند و هر کدامشان با نام و شخص خود، بین خاص و عام معروف و

كَذَلِكَ قَدْ قَسَدَ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ مِمَّنْ تَقْدَمُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَحْسَادُ أَمْرِ صَاحِبِ زَمَانِكُمْ هَذَا فِي عَذْمِهِ وَتَعَدُّرِ رُجُومِهِ.

فَأَقُولُ - وَبِإِذْنِ الرَّؤُفَيْنِ -: إِنَّا خُصِمْنَا قَدْ جَهِلُوا أَمَارَ حِكْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَاعْتَقَلُوا مَوَاقِعَ الْحَقِّ وَضَاهَجَ السَّبِيلَ فِي مَقَامَاتٍ حُجِّجَ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ أَيَّتِهِ الضَّلَالِ فِي ذُلِّ الْبَاطِلِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَانٍ، إِذْ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ طُهُورَ حُجِّجِ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَقَامَاتِهِمْ فِي ذُلِّ الْبَاطِلِ عَلَى سَبِيلِ الْإِشْكَانِ وَالتَّذْيِيرِ لِأَهْلِ الزَّمَانِ، فَإِنَّ كَاتِبَ الْحَالِ مُتَكِنٌ فِي اسْتِثْنَائِهِ تَذْيِيرِ الْأُولِيَاءِ لِوُجُودِ الْمُحِبَّةِ بَيْنَ الْحَاضِرِ وَالْعَامِّ كَانَ طُهُورُ الْمُحِبَّةِ كَذَلِكَ، وَإِنْ كَاتِبَ الْحَالِ حَازِرٌ مُتَكِنٌ مِنْ اسْتِثْنَائِهِ تَذْيِيرِ الْأُولِيَاءِ لِوُجُودِ الْمُحِبَّةِ بَيْنَ الْحَاضِرِ وَالْعَامِّ وَكَانَ اسْتِثْنَاءُ بِمَانُوجِهِ الْحِكْمَةِ وَتَنْظِيمِ التَّذْيِيرِ، حُجَّتُهُ اللَّهُ وَسِرَّةُ الْإِلَهِ وَقَبْ تَلَوُّغِ الْكِتَابِ أَجَلُهُ، كَمَا قَدْ وَجَدْنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حُجِّجِ اللَّهِ الْمُتَقَدِّمَةِ مِنْ عَصْرِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَبْرِ زَمَانِ هَذَا مِنْهُمْ الْمُتَخَفِّرُونَ وَبَيْنَهُمُ الْمُتَعَلِّقُونَ، بِذَلِكَ جَاءَتْ الْأَنَارُ وَتَلَقَّى الْكِتَابُ.

مشهور بوده اند، و اگر ابن امام، مانند ائمه پیش از خود آشکار و معروف باشد، امر امامت آن یازده امام قبل از او نیز تباه و بیهوده می گردد، همچنان که امر - صاحب الزمان به واسطه بُرکت و عظمی اشکاف و تسلیاتی که به او، تباه و بیهوده است. به نوبت الهی در پاسخ به این اشکال می گویم: دشمنان ما به آثار حکمت خدای تعالی نادانند و راه و روش حجت های خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به پیروایان ضلالت در دولتهای باطل نمی دانند، زیرا مسلّم است که ظهور حجت های الهی در مقامات پیروای خود بر سبیل امکان و تدبیر، نسبت به مردم زمان خودشان است. و اگر حال طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد، ظهور آن حجت لازم خواهد بود، و اگر حال طوری باشد که امام نتواند تدبیر در رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد و حکمت الهی موجب استتار او گردد و تدبیر نیز آن را اقتضاء کند، خداوند او را در پشت پرده ضیعت نهان ساخته و مستور فرماید تا وقتی که اجل غیبت فرا رسد، همچنان که همه حجت های پیشین خداوند از زمان وفات آدم علیهم السلام بر همین منوال بوده است و این موضوع آثار صحیح و آیات قرآن کریم دلالت دارد.

قرن ذلک ما :

خَدَّثَنَا بِأبي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ -
خَالِدِ بْنِ أَبِي - عَنْ أَبِيهِ . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَبْرِ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي -
الدُّبَلِيِّ قَالَ : قَالَ الضَّائِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ رحمتهما الله تعالى : « يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ إِنَّ فِيهِ رُشْلًا مُسْتَحْفِيفِينَ وَ
رُشْلًا مُسْتَحْفِيفِينَ . فَأَدَا سَأَلْتُهُ بِحَقِّ الْمُسْتَحْفِيفِينَ فَسَلَّمَهُ بِحَقِّ الْمُسْتَحْفِيفِينَ » .

و تصدیق ذلک من کتاب قولہ تعالی : « وَ رُشْلًا قَدْ فَصَّصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ ذُبُلٍ وَ
رُشْلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا » ^{۱۱} فکائن حُجَّعُ اللَّهِ تَعَالَى کَذْلَکَ مِنْ
وَقَبِ وَ فَاةِ آدَمَ علیه السلام إِنْ ذُقْتَ ظُهُورَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَوْ صَبَاءَ مُسْتَحْفِيفِينَ وَ مُسْتَحْفِيفِينَ . فَلَمَّا
كَانَ وَ مَتَّ كُنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام سَرَّاهُ شَخْصَةً وَ أَخْفَى وَ لَادَتْهُ . لِأَنَّ الْإِدْكَارَ فِي ظُهُورِ
الْحُجَّجِ كَانَ مُتَعَدِّيًا فِي زَمَانِهِ . وَ كَانَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فِي سُلْطَانِ نَمْرُودَ مُسْتَحْفِيفًا لِأَمْرِهِ . وَ كَانَ
شَخْرَ مَظْهَرِ نَفْسِهِ . وَ نَمْرُودَ بِمَثَلِ أَوْلَادِ رَعِيتِهِ فِي أَهْلِ مَمْلُکَتِهِ فِي طَلَبِهِ إِنْ أَنْ ذَهَبَ

و از جمله آنها :

عبد الحمید بن ابی الدبلیم می گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : « ای عبد الحمید !
خداوند را فرستادگانی آشکارا و پنهانی رسولانی و چون از خدا به حق
رسولان پنهان درخواست کردی ، به حق فرستادگان پنهان نیز مسألت کن » .
و تصدیق آن از قرآن کریم ، این سخن خدای تعالی است : رسولانی که
داستانشان را از پیش برای تو بر خواندیم و رسولانی که داستان ایشان را بازگو
نکردیم و خداوند ما موسی سخن گفت سخن گفتنی » . حجت‌های خداوند از هنگام
مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند ، اوصیائی که برخی از ایشان عیان و
برخی دیگر پنهان بودند ، و چون ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد ، خداوند ولادت او را
پنهان و شخص او را از دیدگان پنهان داشت . زیرا در آن هنگام ، امکان ظهور
حجت الهی وجود نداشت ، و ابراهیم علیه السلام در زمان سلطنت نمرود به خاطر
دستوری که او داده بود ، استنار می کرد و خود را آشکارا نمی نمود . و نمرود اولاد
رعیّت و اهل مملکت خود را در جستجوی ابراهیم علیه السلام می گشت ، تا آنکه دوران -

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَفْسِهِ. وَ أَظْهَرَ لَهْمُ أَتَمُّهُ بَعْدَ أَنْ تَلَقَّتِ النَّفْسُ أَمْدَها. وَ وَجِبَتْ إِظْهَارُ مَا أَظْهَرَهُ يَلْدِي أَرَادَهُ اللهُ فِي إِثْبَاتِ حُجَّتِهِ وَ إِحْصَالِ دِينِهِ. فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءٌ حُجُبًا فِيهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَرْضِهِ يَتَوَاتَرُونَ الوَصِيَّةَ كَذَلِكَ مُسْتَقْبِلِينَ وَ مُسْتَعْبِقِينَ إِلَى وَقْتِ كَوْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي قَدْ شَاعَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ حَبَرِ كَوْنِهِ. فَسَخَّرَ اللهُ وَلاَدَتَهُ. ثُمَّ فَذَّقَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي النَّبِيِّ كَمَا أَخْبَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ»^(۱) وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُفَاءِ فِرْعَوْنَ يُرِيْبُهُ وَهُوَ لَا يَتَرَقُّهُ. وَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ. ثُمَّ كَانَ مِنْ أَكْرَمِهِ بَعْدَ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَ دَلَّهْمُ عَلَى نَفْسِهِ مَا قَدْ فَصَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ. فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءٌ حُجُبًا فِيهِ كَذَلِكَ مُسْتَقْبِلِينَ وَ مُسْتَعْبِقِينَ إِلَى وَقْتِ

غیبت سرآمد و ابراهیم علیہ السلام خود را معرفی نمود و امر نبوتش را علنی کرد و اظهار آنچه که پشت سرانداخته بود واجب گشت، زیرا خداوند اراده کرده بود که حجتش را اثبات کند و دینش را اکیال بخشد. و آنگاه که وفات حضرت ابراهیم علیہ السلام فرا رسید. او را اوصیایی بود که حجت‌های خدای تعالی در زمین بودند و به دنبال هم، و صابت را از یکدیگر به ارث می‌بردند. و ایشان نیز آشکار و نهان بودند تا آنکه دوران موسی علیہ السلام فرا رسید و فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در جستجوی موسی - که ذکرش شایع و خبر به دنیا آمدنش منتشر گشته بود - می‌گشت و خداوند ولادت او را پنهان کرد و مادرش او را به دریا افکند، و آنچنان که خدای تعالی در کتابش از آن خبر داده که «آل فرعون موسی را از دریا گرفتند» و موسی در دامان فرعون پرورش یافت در حالیکه او موسی را نمی‌شناخت و همچنان اولاد بنی اسرائیل را در طلب موسی می‌گشت. و داستان او بعد از آنکه دعوتش را اظهار کرد و خود را بدیشان شناساند در کتاب خدای تعالی آمده است.

و چون وفات موسی علیہ السلام فرا رسید. او را اوصیایی بود که حجت‌های خداوند بودند. آنان نیز آشکار و نهان بودند تا هنگام ظهور عیسی علیہ السلام فرا رسید و

ظهور عیسی علیه السلام ظهور عیسی علیه السلام در ولادتی، معللاً بذلالتیه، مظهرراً بشخصیه،
شاهراً بپراهمیتیه، غیر مخفی بقسبیه، لأن زمانه كان زمان إمكان ظهور الحجة كذلك.
ثم كان له من بعده أوصياء خضعوا لله عز وجل كذلك مستعملين و مستغنيين إلى
وقب ظهور نبينا ﷺ فقال الله عز وجل له في الكتاب: «ما بقال لك إلا ما قد قبل
بالرسل من قبلك»^(۱) ثم قال عز وجل: «سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا»^(۲) فكان بمثابة
قبل له و لزوم من سببه على إيجاب شعب من تقدمته من الرسل إقامته الأوصياء له كما قامته
من تقدمته لأوصيائهم، فأقام رسول الله ﷺ أوصياء كذلك و أخبر بكون المهدي
خاتم الأنبياء ﷺ، و الله بلاء الأرض بسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فنقلب الأقدار
ذلك بأجنتها عنه، و أن عیسی علیه السلام ينزل في وقب ظهوره قبضتي خلفه، فحفظت

عیسی علیه السلام در ولادتنش ظاهر گردید و دلالتش را اعلان و شخص خود را اظهار
و پراهمیتش را هویدا نمود و نفسش را علنی نمي ساخت، زیرا زمان او زمانه ای بود
که امکان ظهور حجت الهی وجود داشت.

سپس او را نیز اوصیائی بود که پس از وی آمدند و حجتهای خدای تعالی
بودند، ایشان نیز برخی عیای و برخی دیگر نهان بودند. تا هنگام ظهور پیامبر
ما ﷺ فرا رسد و خدای تعالی در قرآن کریم فرمود: «و نو می گویند مگر
آنچه را که به رسولان پیش از تو گفتند» سپس فرمود: «این سئنی است که برای
پیامبران که پیش از تو فرستادیم، فرار داده ایم» و از جمله چیزهایی که به او گفته
شده و بایستی در سنت او باشد تا مطابق با سئنههای رسولان الهی باشد، معین
کردن اوصیای خود است، همچنان که پیامبران پیشین، اوصیای خود را معین
کرده بودند و پیامبر اکرم نیز اوصیای خود را معین فرمود و اعلام کرد که آخرین
ائمه، مهدی علیه السلام است و اینکه او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که بر
از ظلم و جور شده باشد، این خبر را همه ائمت از پیامبر اکرم ﷺ نقل
کرده اند، و اینکه عیسی علیه السلام در هنگام ظهور مهدی علیه السلام فرو می آید و بسبب
سیر او نماز می خواند و ولادت اوصیاء و مقامات آنها، یکی پس از دیگری ضبط

ولادات الأوصياء و مقاماتهم في مقام بقعة مقام إلى وقت ولادة صاحب زماننا عليه السلام المنتظر لنفوس و العذل، كما أوجب الحكمة باستقامة التدبير غيبة من ذكرنا من المهجج المتقدمة بالوجود.

وذلك أن المعروف المتسلم بين الخاص و العام من أهل هذه الملة أن الحسن بن علي و الإله صاحب زماننا عليه السلام قد كان و كل به طائفة زمانه إلى وقت وفاته، فلما توفي عليه السلام و كل بمحاشيه و أهله و حبس جواريه و طلب مؤلode هذا أشد الطلب، و كان أخذ المؤمنين عليه عنه جعفر أخو الحسن بن علي بما ادعاه لنفسه من الإمامة و زجا أن يتم له ذلك بوجوه اثني أخيه صاحب الزمان عليه السلام، فحزبت السنة في غيبته بما جرى من شئ غيبة من ذكرنا من المهجج المتقدمة. و لزوم من حكمة غيبته عليه السلام ما لزوم من حكمة غيبته.

گردید، تا هنگام ولادت امام زمان ما عليه السلام فرا رسید کسی که جهان در انتظار اوست تا عدل و داد را در جهان بگستراند و چنانچه حکمت الهی در دوره های گذشته اقتضای غیبت حجت های الهی را داشت، او را هم در پرده غیبت نهان داشت.

برای آنکه نزد خاص و عام ملت اسلام، معروف و مسلم است که خلیفه ماحق و سرکش زمان امام حسن عسکری عليه السلام مأمورانی بر آن حضرت گماشت و تا هنگام وفات آن امام، ایشان را زیر نظر داشت. چون حضرت وفات کرد، مأمورانی بر خاندان و نزدیکان حضرت گماشت و کنیزان امام زندانی شدند و برای به دست آوردن فرزند او تلاش زیادی نمودند و یکی از کسانی که متولی این کار بود همان جعفر برادر امام حسن عسکری عليه السلام بود که هوای امامت در سر داشت و ادعای امامت کرد و امیدوار بود که با نابودی فرزند برادرش بدین مقام نایل آید. در این حال سنت غیبت درباره آن حضرت جاری شد، همچنان که این سنت در حجت های الهی پیشین نیز جاری گشته بود و حکمت غیبت آن امام، همان حکمت غیبت انبیای گذشته بود.

[رد إشکال: ۱]

وَ كَانَ مِنْ مُعَارَضَةٍ خُصُومِنَا أَنْ قَالُوا: «وَلَيْمَ أَوَجَّهْتُمْ فِي الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ وَاجِبًا فِي الْأَنْبِيَاءِ. لَمْ أَتَكُونُوا أَنْ ذَلِكَ كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِ جَائِزٍ فِي الْأَنْبِيَاءِ فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَيُسَوُّوا كَالْأَنْبِيَاءِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يَنْسَبَ حَالُ الْأَنْبِيَاءِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ فَأَوْجَدُونَا دَلِيلًا مُتَّبَعًا عَلَى أَنَّ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُولُ فِيهَا شَهْنَمٌ مِنْ حَالِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَيُسَوُّوا بِأَنْبِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُولُ. وَ إِنَّمَا يَنْقَاسُ الشَّكْلُ بِالشَّكْلِ وَ الْمِثْلُ بِالْمِثْلِ. فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ ذَهْوَاتُكُمْ فِي ذَلِكَ. وَلَمْ يَسْتَقِمْ لَكُمْ قِيَاسُكُمْ فِي نَسْبِكُمْ حَالِ الْأَنْبِيَاءِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُتَّبَعٍ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَهْتَدِي -: إِنَّ خُصُومَنَا قَدْ جَهِلُوا فِيهَا عَارِضُونَا بِهِ مِنْ ذَلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أَهْلِ الْفَرِيزِ وَ النَّظَرِ وَ التَّفَكُّرِ وَ التَّدَبُّرِ بِأَطْرَافِ الْعِبَادِ وَ إِذَا لَبَّ الْعَصِيَّةَ لِرُؤْسَائِهِمْ وَ مَنْ تَنَدَّمَ مِنْ أَشْلَافِهِمْ لَعَلُّوا أَنْ كُلَّ مَا كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ وَاجِبٌ لَازِمٌ لِي

باسخ بك سؤال

و از جمله اعتراضهای مخالفین ما این است که می گویند: چرا آنچه را که بر انبیاء واجب بوده، بر ائمه واجب می کنید؟ و چرا نمی گویند امر «غیب» در انبیاء جایز بوده اما در ائمه جایز نیست. البته ائمه مانند انبیاء نیستند و جایز نیست که حال ائمه را به حال انبیاء تشبیه کنیم. باید دلیل قانع کننده ای برای ما بیاورید که در شأن انبیاء و رسولان جایز بوده درباره ائمه نیز حازر می باشد. می دانیم که تشبیه و قیاس در دو موضوع همانند و همشکل صورت می پذیرد پس ادعای شما درباره تشبیه حال ائمه به انبیاء درست نیست مگر آنکه دلیل قانع کننده ای بیاورید.

در پاسخ این ابرام می گویم - و از خداوند هدایت می جویم -: دشمنان ما از سر جهالت این اعتراض را وارد کرده اند و اگر از اهل تشخیص و تفکر و تدبیر بودند و عناد را کنار می گذاشتند و تعصب و جانبداری از رهبران و پیرویشان نمی کردند می دانستند که هر چیزی که در انبیاء رواست، طابق الثعل بالثعل در

الْأَنْبِيَاءُ حَدُّوهُمُ بِالتَّغْلِبِ بِالنُّفَّةِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ أَصُولُ الْإِيمَةِ وَتَعْصِيَتُهُمْ وَ
الْإِيمَةُ هُمْ خُلَفَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَاءُهُمْ وَ الْقَائِمُونَ بِنَجَاتِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مَنْ يَتَكُونُ بَعْدَهُمْ
كَكَيْلَا يُنْطَلِّحُ خُجَّجُ اللَّهِ وَ حَدُودُهُ وَ شَرَائِيقُهُ مَادَامَ التَّكْلِيفُ عَلَى الْعِبَادِ فَإِنَّمَا وَ الْأَمْرُ لَهُمْ
لَا زَمًا، وَلَوْ وَجِبَتْ الْمُعَارَضَةُ لَجَازَ يُقَابَلُ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ حُجَّجُ اللَّهِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ
يَكُونُ الْإِيمَةُ حُجَّجُ اللَّهِ إِذْ قِيَسُوا بِالْأَنْبِيَاءِ وَ لَا كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ قَدْ أَنْ يَقُولَ أَيْضًا: فَغَيْرُ جَائِزٍ
أَنْ يَسْتَوْفُوا «أَمَّةً» لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ كَانُوا أَمَّةً وَ هُوَ لَا، لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ: فَيَكُونُوا أَمَّةً كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ
غَيْرُ جَائِزٍ أَيْضًا أَنْ يَتَوَفَّوْا بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ الرُّسُولُ مِنَ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشَّرِيعَةِ إِذْ قِيَسُوا كَالرُّسُولِ وَ لَا هُمْ بِرُسُلٍ، ثُمَّ بَاقِي
يَقُولُ هَذَا مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ بِمَا يَتَخَرَّجُ عَنْهُ وَ يَطُولُ الْكِتَابُ بِذِكْرِهِ، فَلَمَّا لَسْنَا هَذَا كَلِمَةً كَانَتْ هَذِهِ
الْمُعَارَضَةُ مِنْ خُصُومِنَا قَائِدَةً كَقَسَائِدِهِ.

ثُمَّ نَحْنُ نُبَيِّنُ الْآنَ وَ نَوْضِيعُ بَعْدَ هَذَا كُلَّهُ أَنَّ الشَّاكِلَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَمَّةِ بَيْنُ

اثنه نبر واجب و لازم است، زیرا انبیاء اصل و اساس و سرچشمه آنها هستند و
اثنه جانشینان و اوصایای انبیاء و حجت‌های الهی بر آیندگان ایشانند، نا حجت
الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرین دوره تکلیف پندگانه، بر حای ماند
و اگر این اعراض صحیح باشد، رواست آن معترض بگوید: پیامبران حجت‌های
خدای هستند، ولی امامان حجت‌های خدا نیستند! زیرا اثنه به مانند انبیاء
نمی باشند، و با آنکه بگوید: ایشان را نمی توان اثنه نامید، زیرا انبیاء پیشوایان و
اثنه هستند ولی اثنه که انبیاء نیستند نا اطلاق اثنه بر ایشان روا باشد! و یا آنکه
بگوید: بر اثنه روا نیست که مانند رسولان بر امر جهاد و امر به معرف و نهی از
منکر و سایر ابواب شریعت قیام کنند! زیرا اثنه رسول نیستند، و از اینگونه
سخنان بسیار می تواند بگوید که ذکر آنها موجب تطویل کتاب می شود، پس
چون این قبیل اعراضات ناصحیح است، لا محاله آن اعراض بحسب نبر
ناصحیح خواهد بود.

علاوه بر آنچه که گفتیم، اکنون ناهت می کنیم که همانندی اثنه و انبیاء در
اوصاف معویه واضح و آشکار است و اثنه، حجت‌های خدا بر خلق هستند.

واضح، فبذل عنهم انهم حجج الله على الخلق كما كانت الانبياء حججه على العباد و فرض طاعتهم لازم كزوم فرض طاعة الانبياء. و ذلك قول الله عز وجل: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم»^(۱) و قوله تعالى: «و تذكروا اني الرسول و ابي أولي الأمر منكم»^(۲) فولاية الأمر هم الأوصياء و الأئمة بعد الرسول ﷺ. و قد قرن الله طاعتهم بطاعة الرسول، و أوجب على العباد من فرضهم ما أوجب من فرض الرسول كما أوجب على العباد من طاعة الرسول ما أوجب على غيره من طاعته عز وجل في قوله: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول» ثم قال: «من طيع الرسول فقد أطاع الله»^(۳) و إذا كانت الأئمة عليهم السلام حجج الله على من لم يخلق بالرسول و لم يشاهده و على من خلفه من بعده كما كان الرسول عبده على من لم يشاهده في عصره فزم من طاعة الأئمة ما لزمت من طاعة الرسول محمد ﷺ، فقد نشاكلوا و

چنانکه انبياء بوده اند و اطاعت از ائمه واجب و لازم است چنانکه اطاعت از انبياء چنین بوده است. و دلیل آن قول خدای سبحان است که فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر فرمان ببرد» و این سخن خدای تعالی است که فرمود: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولی الامر ارجاع می دادند، اهل بی جویی و استبطاء آن را می فهمیدند». و اولی الامر همان اوصیاء و ائمه پس از پیامبرند و خداوند اطاعت از آنها را فرین اطاعت رسولش ساخته و طاعت از آنها را نیز بر بندگان لازم کرده است چنانکه طاعت از رسول را بر بندگان واجب ساخته و آن را در ردیف اطاعت از خود در آورده و فرموده است: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول» بعد از آن فرموده: «هرکس اطاعت رسول کند عتقا خدا را اطاعت کرده است» و چون ائمه علیهم السلام حجتهای الهی بر کسانی هستند که به رسول ملحق نشده و شرف حضور او را درک نکرده اند و همچنین بر کسانی که در آینده در پی رسولان خواهند آمد، و رسول نیز حجت الهی است بر کسانی که در عصر خود، او را ندیده اند بنابراین از طاعت امام همان لازم آید که از طاعت رسول اکرم حضرت محمد ﷺ لازم آید و انبياء و ائمه یک

استقامت الفیاض فیهم. و این کان الرسول افضل من الائمة لَقَدْ تَسَاكَلُوا فِي الْحُجَّةِ وَ
الْإِسْمِ وَ الْقَبْلِ (۱) وَ الْفَرَضِ. اِذْ كَانَ اللهُ جَلَّ تَعَالَاهُ قَدْ سَمَّى الرَّسُولَ اِمَّةً بِقَوْلِهِ لِإِبْرَاهِيمَ
«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۲) وَ قَدْ أَخْبَرَنَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَ الْأَنْبِيَاءَ وَ
الرُّسُلَ بِفَضْلِهِمْ عَلَى بَعْضِ نَعَالٍ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «بَلَّغَ الرُّسُلَ فَضْلَنَا بِفَضْلِهِمْ عَلَى بَعْضِ
وَنُهُم مِّنْ كَلِمَةِ اللهِ - الْأَمَّةِ» (۳) وَ قَالَ: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ - الْأَمَّةِ» (۴)
فَتَسَاكَلِ الْأَنْبِيَاءُ فِي النُّبُوَّةِ وَ إِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِفَضْلِ مِّنْ بَعْضٍ - وَ كَذَلِكَ تَسَاكَلِ الْأَنْبِيَاءُ وَ
الْأَوْصِيَاءُ. فَمَنْ قَاسَ حَالَ الْأَمَّةِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ وَ اسْتَشْهَدَ بِقَبْلِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى قَبْلِ الْأَمَّةِ
لَقَدْ أَصَابَ فِي قِيَاسِهِ وَ اسْتِقَامَ لَهُ اسْتِشْهَادُهُ بِالَّذِي وَصَفْنَا مِنْ تَسَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ
الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

حُکَم دارند و قیاس کردن میان آن دو درست است. گوییم رسول، افضل از
اُمته باشد. ولی در حجت بودن و اسم خلیفه الهی داشتن و عمل رهبری کردن
و وجوب اطاعت شدن، مثل یکدیگرند. و خدای تعالی در کلام خود
رسولان را اُمته نامیده و به ابراهیم علیه السلام فرموده است: «تو را امام مردم قرار
دادیم» و خدای تعالی به ما خبر داده است که بعضی از انبیاء و رسولان را بر
بعضی دیگر برتری داده است و فرموده: «آن رسولانند که بعضی از ایشان را
بر بعضی دیگر برتری دادیم» و در بین ایشان کسی هست که خداوند یا او تکلم
فرموده است» و فرموده: «ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم»
ملاحظه می کنید که گرچه بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند. اما
مشاکل و همانند و اینچنین است حال انبیاء و اوصیاء. پس هر کس حال
اُمته علیه السلام را به حال انبیاء قیاس کند و به فعل انبیاء بر عمل اُمته علیه السلام
استشهاد کند. بنابر آنچه در همانندی انبیاء و اوصیاء علیه السلام بیان داشتیم. قیاس
و استشهادش درست است.

[وَجْهَ آخَرَ لِاثْبَاتِ الْمَشَاكِلَةِ]

وَجْهَ آخَرَ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى حَقِيقَةِ مَا نَسَرَعْنَا مِنْ نَسَاكِلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنْ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۱) وَ قَالَ
 تَعَالَى: «مَا أَنْتُمْ بِالرُّسُولِ لَعْدُوهُ وَمَا نَهَكُمْ عَنْهُ فَأْتُوهُ»^(۲). فَأَمَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ
 نَهْتَدِي بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نُخْبِرِي الْأُمَمَ [الْحَابِيَةَ] عَلَى خِدْمَةِ أَجْرَاهَا رَسُولُ-
 اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلِي أَوْ فِعْلِي، فَكَانَ مِنْ قَوْلِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمُتَعَلِّقُ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ
 نَسَاكِلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنْ قَالَ: «مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْنِي كَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ شَوْسَى إِلَّا
 أَنَّهُ لَا يَمِيَّ بِهَدْيِي» فَأَعْلَنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ بِنَبِيٍّ وَقَدْ شَبَّهَ هَارُونَ
 وَكَانَ هَارُونَ نَبِيًّا وَرَسُولًا [وَأَكْذَلِكُمْ شَبَّهَ بِجَمَاعَةِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ].

دلیل دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء

دلیل دیگری که در اثبات مطالب گذشته در مشاکله بین ائمه و انبیاء وجود
 دارد این است که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «مُحَمَّدًا رَسُوْلُ خَدَا
 بِرَاٰی سَمَا بِرُوٰی نِکُوٰی وَجُوْدَ دَارُوْدَ» و فرموده است: «آنچه را که رسول اکرم
 به شما می دهد بپذیرید و آنچه را که از آن باز می دارد و انهد». خدای سبحان به
 ما فرمان داده است که به هدایت رسول خدا مهتدی شویم و امور جاریه را به
 گونه ای که رسول خدا ﷺ جاری فرموده است اجرا کنیم، خواه آن امور،
 گفتاری باشد و خواه کرداری. و یکی از گفته های رسول خدا که دلیل بر
 مشابعت کامل بین انبیاء و ائمه است، این است که فرموده است: «مَقَامُ وَ مَنَزَلَةُ
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسَبٌ بِهٖ مِنْ، هَمْجُوْنَ مَقَامُ وَ مَنَزَلَةُ هَارُوْنَ اَسْتُ نَسَبٌ بِهٖ مُوسٰی عَلَيْهِ
 السَّلَامُ جَزَاٰنِکَ یَسْ اَزْ مِنْ یَّعْمَبْرِی نَسَبٌ» پیامبر اکرم در این کلام به ما اعلام فرموده
 است که علی علیه السلام پیامبر نیست، اما او را به هارون تشبیه فرموده و هارون،
 رسول و نبی است و به همین ترتیب آن حضرت را به جمعی از پیامبران تشبیه
 فرموده است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الشَّعْبِيُّ أَبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ قُتَيْبَةَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَشْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عَنْ لَرَادٍ أَنْ يَنْتَظِرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْيِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي بَيْلِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جَلْبِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي قَطَائِيَّتِهِ وَإِلَى دَاوُدَ فِي رُحْدِهِ فَلْيَنْتَظِرْ إِلَى هَذَا. قَالَ: فَتَكَلَّمْنَا قَبْلًا عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَتَيْلَ كَأَمَّا بِتَحْدِيدِ مَنْ حَسِبَ.

قَالَ: الْمُنْتَقِمُ أَنْ يُشَبِّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ اسْتِغْنَاءً كَمَا أَنَّ نُشَبِّهَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَهَذَا ذِكْرٌ مُتَعَمِّدٌ، وَفَذَلِكَ سَكَلَ صَاحِبُ زَمَانِنَا ﷺ فِي غَيْبَتِهِ بِغَيْبَةِ مُوسَى ﷺ وَغَيْرِهِ بِمَنْ وَفَعَتْ بِهِنَّ الْغَيْبَةُ، وَذَلِكَ أَنَّ غَيْبَةَ صَاحِبِ زَمَانِنَا وَفَعَتْ مِنْ جَهَةِ الطَّوَاعِثِ لِبَعْلَةِ التَّذْيِيرِ مِنَ الذِّبِّ لَقَدْ تَنَزَّاهُ فِي النَّصْلِ الْأَوَّلِ.

وَمَا يُنْبِذُ مَعَارِضَةَ غُضُوبِنَا فِي نَوَى تَسَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَرَسُولِ الْبَرِّ

از عبدالله بن عباس زوایب است که می گوید: ما نزد رسول خدا تنسبه بودیم و آن حضرت فرمود: «هر که منی خواهد به آدم بنگرد در علمش و به نوح در مسامحتش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیرکیش و به داود در زهدش، پس به این شخص که می آید بنگرد». ابن عباس می گوید: ما نگرستیم و هنگامی علی بن ابی طالب در آمد و با کمال وقار قدم بر می داشت.

پس اگر درست است که رسول خدا یکی از انمه را به انبیاء و رسولان تنسبه کند، برای ما درست است که همه انمه را به انبیاء و رسولان تنسبه کنیم و این دلیل محکمی است و بنابر این ثابت گردید که غیبت حضرت صاحب الزمان ﷺ همان غیبتی است که در حضرت موسی و سایر انبیاء وجود داشته است، زیرا غیبت امام زمان ﷺ نیز به جهت سرکشان و طواغبت است و به ملاحظه مصلحتی که در فصل اول ذکر آن گذشت. و از جمله ادله ای که معارضه دشمنان ما را در نقی مشابهت انمه و انبیاء ﷺ باطل می سازد، این است که رسولانی که پیش از پیامبر اکرم ﷺ بودند، اوصیایان پیامبران بودند، پس هر کدام از اوصیاء که به

تَقَدَّمُوا قَبْلَ غَضَرِ نَبِيَّائِهِ عليه السلام كَانَ أَوْصِيَاءُ لَهُمْ أَنْبِيَاءُ، فَكُلُّ وَصِيٍّ فَإِنَّهُ بِوَصِيَّةِ خَلْفِهِ
تَقَدَّمَتْ مِنْ وَلَدِهِ وَفَاتِ أَدَمَ عليه السلام إِلَى عَشْرِ نَبِيَّائِهِ عليه السلام كَانَ نَبِيَّائِهِ، وَذَلِكَ بِمَثَلِ وَصِيٍّ أَدَمَ
كَانَ شَيْتَانُهُ، وَهُوَ جِنَّةُ اللَّهِ فِي عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَكَانَ نَبِيَّائِهِ، وَبِمَثَلِ وَصِيٍّ-
نُوحٍ عليه السلام كَانَ سَامُ ابْنِهِ وَكَانَ نَبِيَّائِهِ، وَبِمَثَلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام كَانَ وَصِيَّةُ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام ^(۱)
ابْنُهُ وَكَانَ نَبِيَّائِهِ، وَبِمَثَلِ مُوسَى عليه السلام كَانَ وَصِيُّهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَكَانَ نَبِيَّائِهِ، وَبِمَثَلِ-
عِيسَى عليه السلام كَانَ وَصِيُّهُ شَعْمُونُ الصَّفَا وَكَانَ نَبِيَّائِهِ، وَبِمَثَلِ دَاوُدَ عليه السلام كَانَ وَصِيُّهُ
سُلَيْمَانُ عليه السلام ابْنُهُ وَكَانَ نَبِيَّائِهِ، وَأَوْصِيَاءُ نَبِيَّائِهِ عليه السلام لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءُ، لِأَنَّ اللَّهَ غَرَضُ جَلِّ
جَنَلٍ مُتَعَدِّدًا خَائِفًا لِلْأَنْبِيَاءِ وَاسْتَنْتَ خَائِفًا لِهَذِهِ الْأُمَمِ كَرَامَةً لَهُ وَتَفَضُّلاً، فَقَدْ تَشَاكَلَتْ
الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ بِالْوَصِيَّةِ تَحَا تَشَاكَلُوا فِيهَا فَقَدْ شَاءَ ذِكْرُهُ مِنْ تَشَاكُلِهِمْ، فَالَّذِي وَصِيٌّ وَ
الْإِمَامُ وَصِيٌّ، وَالْوَصِيُّ إِمَامٌ وَالَّذِي إِمَامٌ، وَالَّذِي حُجَّةٌ وَالْإِمَامُ حُجَّةٌ ^(۲)، فَلَيْسَ فِي
الْأَشْكَالِ أَشْبَهُ مِنْ تَشَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ

وصابت حجت پیش از خود - از وفات آدم ابوالبشر تا پیامبر ما - قیام کرده
است. پیامبر بوده است، همچون وصی آدم که پسرش شیت بود و او را در علوم
آل محمد عليه السلام «هبة الله» خوانده اند و او پیامبر بود، و همچون وصی نوح که
پسرش سام پیامبر بود، و همچون وصی ابراهیم که پسرش اسماعیل پیامبر بود و
مانند وصی موسی که یوشع بن نون پیامبر بود، و مانند وصی عیسی که شمعون -
الصفای پیامبر بود و همچون داود که پسرش سلیمان پیامبر بود، اما اوصیای
پیامبر ما پیغمبر نبودند، زیرا خدای تعالی به جهت کرامت و تفضیل محمد عليه السلام
او را خاتم الانبیاء و اتمش را خاتم الأمم قرار داد، بنابراین انبیاء و ائمه از نظر
مقام و صابت همشکل اند، همچنان که در اوصافی که پیش از این گفتیم، هم شکل
بودند، پس پیامبر وصی است و امام نیز وصی است و وصی امام است و نبی نیز
امام است و نبی حجت است و امام نیز حجت است، و در اشکال مختلف، شبیه تر
از تشاکل ائمه و انبیاء نمی توان یافت.

وَكَذَلِكَ أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَإْكُلِ أَعْمَالِ الْأَوْصِيَاءِ فِيمَنْ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرَ مِنْ
فِصَّةِ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَوَصِيِّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ صَفْوَاءَ بِنْتِ شَعِيبٍ زَوْجَةِ مُوسَى وَفِصَّةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ. وَاجِبُ غُسْلِ
الْأَنْبِيَاءِ الْأَوْصِيَاءِ لَهُمْ بِهَذَا وَفَانِهِمْ.

خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَقِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: خَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: خَدَّثَنَا
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الرِّزَاقِيُّ قَالَ: خَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ قَالَ: خَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ
عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مِيْنَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ:
قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُغَسِّلُكَ إِذَا مِتُّ؟ قَالَ: يُغَسِّلُ كُلُّ نَبِيٍّ وَصِيَّهُ، قُلْتُ:
فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قُلْتُ: كَيْفَ يَغَسِّلُ بِهَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَإِنَّ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَوَصِيُّهُ مُوسَى عَائِشَ بِنْتُ مُوسَى ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ
خَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفْوَاءُ بِنْتُ شَعِيبٍ زَوْجَةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَنَا أَخْلَقُ مِنْكَ بِالْأَمْرِ
لِقَاتِلِهَا، لَقِلَّ مَنَاطِلُهَا وَأَسْرَهَا فَأَخْبَرَهَا أَنَّ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ سَتَخْرُجُ غُلَّ عَلِيٍّ فِي

همچنین رسول اکرم ﷺ به ما خبر داده است که افعال اوصای مختلف،
شبهه بوده است، مثلاً در قصه وصی موسی، یوشع بن نون و صفورا که زوجه
موسی و دختر شعیب است. با داستان امیرالمؤمنین علیه السلام که وصی رسول-
خدا ﷺ است با عایشه، شهابت وجود دارد، و نیز خبر داده است که غسل
دادن هر پیامبری بر وصی او واجب است.

در روایت است که عبدالله بن مسعود می گوید به پیامبر اکرم ﷺ عرض
کردم با رسول الله! وقتی که از دنیا بروی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود:
هر پیامبری را وصیش غسل می دهد. گفتم ای رسول خدا وصی شما کیست؟
فرمود: علی بن ابی طالب است. گفتم ای رسول خدا او پس از شما چند سال
زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، زیرا یوشع بن نون که وصی موسی علیه السلام
بود، پس از او سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجه موسی بر او
شورید و گفت من به خلافت از تو شایسته ترم. یوشع با وی جنگید و همرمانش
را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود. دختر ابوبکر بر به

كَذًا وَكَذَا أَلْفًا مِنْ أَهْلِ قَبَائِلِهَا فَيَقْتُلُ مَقَاتِلَهَا وَيَأْسِرُهَا فَيُخَبِّسُ أَشْرَهَا. وَفِيهَا أُنْزِلَ إِلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَوْ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۱ یعنی صغریا بشیب- شُعبی.

فَهَذَا الشَّكْلُ كَذَبَتْ بَعْدَ الْأَيَّامِ وَالْأَنْبِيَاءِ بِالْإِسْمِ وَالصَّغَةِ وَالنَّعْبِ وَالْفِعْلِ. وَكُلُّ مَا كَانَ حَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ جَائِزٌ تَجَرِي فِي الْأَيَّامِ خَذَوِ الثَّقَلِ بِالثَّقَلِ وَالْعُدُوِّ بِالْعُدُوِّ. وَ لَوْ جَازَ أَنْ تُجْعَلَ إِمَامَةٌ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا لَغَيَّبْتَهُ بَعْدَ وَجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَيَّامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ جَبَّ أَنْ تُدْفَعَ ثُبُوتُ مُوسَى بْنِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَغَيَّبْتَهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ كُلُّ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ. فَلَمَّا لَمْ تَسْطِ ثُبُوتُ مُوسَى لَغَيَّبْتَهُ وَصَحَّتْ ثُبُوتُهُ مَعَ الْغَيْبَةِ كَمَا صَحَّتْ ثُبُوتُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَمْ تَقْعُ بِهِمُ الْغَيْبَةُ فَكَذَلِكَ صَحَّتْ إِمَامَةُ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا مَعَ غَيْبَتِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَةُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنَ الْأَيَّامِ الَّذِينَ لَمْ تَقْعُ بِهِمُ الْغَيْبَةُ.

زودی بر علی بشورد و در میان چند هزار نفر از ائمه به جنگ او آید و علی نیز با او بجنگد و هرزمانش را بکشد و او را اسیر کند و با وی خوشرفتاری نماید و درباره عایشه خدای تعالی فرموده است: «درخانه های خود بماند و بماند دوران جاهلیت اولی خود غمناک نکشد» که مفسود از آن صفورا دخر شعب است. پس همانندی ائمه و انبیاء در نام و صفت و نعمت و فعل ثابت شد و هر چیزی که برای انبیاء روا باشد برای ائمه نیز روا است و طابق العمل بالمثل در ائمه جاری می شود و اگر روا باشد که امامت صاحب الزمان علیه السلام پس از ائمه گذشته به خاطر عینش انکار شود. لازم است که ثبوت موسی بن عیسی نیز انکار شود، زیرا او نیز غیب داشته است و همه پیامبران غیب نداشته اند. پس چون غیب موسی موجب سقوط ثبوت او نمی شود و با وجود غیب، نورش درست است، همانگونه که ثبوت انبیا که غیب نداشته اند صحیح است. امامت صاحب الزمان علیه السلام نیز با وجود غیبش درست است همانگونه که امامت ائمه پیشین او که غیب نداشته اند صحیح است.

وَمَا جَازَ أَنْ يَكُونَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَجَرٍ فِرْعَوْنَ بُرْجِيهِ وَهُوَ لَا يَتَرَفُّهُ وَ يَقْتُلُ أَوْلَادَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي مَلَبِهِ، فَكَذَلِكَ جَائِزٌ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ رَمَانَا مَوْجُوداً بِشَخْصِيَّتِهِ بَيْنَ
النَّاسِ، يَدْخُلُ عَالَمَهُمْ وَيَطْلُقُ بَسْمَلَهُمْ وَيَتَكَلَّمُ فِي أَسْوَاقِهِمْ، وَهُمْ لَا يَتَرَفُّونَهُ إِلَى أَنْ يَتَلَعَّ
الْكِتَابُ أَجَلَهُ.

فَقَدْ رَوَى عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي الْعَامِ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى، وَ
سَنَةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سَنَةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سَنَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَأَمَّا سَنَةُ مُوسَى فَعَابِتٌ
يَتَرَفُّ، وَأَمَّا سَنَةُ يُوسُفَ فَإِنَّ إِخْوَنَهُ كَانُوا يُبَايَعُونَهُ وَ يُحَاطِئُونَهُ وَ لَا يَتَرَفُّونَهُ، وَأَمَّا
سَنَةُ عِيسَى فَالسَّيَاحَةُ، وَأَمَّا سَنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ فَالْقَبِيْثَةُ.

إِذَا إِشْكَالٌ

فَكَانَ مِنَ الزَّيَادَةِ لِمُتَحَوِّسِنَا أَنْ قَالُوا: «مَا أَتَّخِذُكُمْ إِذْ قَدْ ثَبَتَ لَكُمْ عَادَةُ عَيْبَتِكُمْ مِنْ
الْقَبِيْثَةِ كَقَبِيْثَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ عَلَّ تَحَلُّلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدِّينَ وَقَعَتْ يَوْمَ الْقَبِيْثَةِ أَنْ

و همانگونه که روا باشد موسی ﷺ در داخل فرعون پرورس باید و وی او را
نشناسد و در طلبش فرزندان بنی اسرائیل را بکشد، همچنین روا باشد که
صاحب الزمان ﷺ به شخصی در میان مردم موجود باشد و در مجالس ایشان در
آید و بر بساط ایشان بایند و در بازارهای ایشان راه برود و او را نشناسند تا
آنکه هنگام ظهورش فرارسد.

از امام صادق جعفر بن محمد ﷺ روایت است که فرمودند: در امام
فائم ﷺ از موسی و یوسف و عیسی و محمد ﷺ شتتایی وجود دارد، اما سُنْتُ
او از موسی آن است که خائف و منتظر است، و سُنْتُ او از یوسف آن است که
برادرانش او را مایعه کردند و با او سخن می گفتند و او را نمی شناختند، و سُنْتُ
او از عیسی سیاحت کردن است، و سُنْتُ او از محمد ﷺ تحنیر است.

پاسخ اعتراض

ممکن است مخالفان ما بر اعتراض خود افزوده و بگویند این دو غیبت با
یکدیگر متفاوت است، زیرا گرچه بر شما ثابت شده است که غیبت امام
رمان ﷺ مانند غیبت موسی ﷺ و دیگر پیامرانی است که غیبت داشته اند، اما

تَكُونُ حُجَّةٌ مُوسَى لَمْ نَلْزَمْ أَحَدًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ أَطَهَرْنَا دَعْوَتَهُ وَدَلَّ عَلَى تَلْسِيمِ وَكَذَلِكَ لَا نَلْزَمْ حُجَّةً إِلَّا مِنْكُمْ هَذَا خِيَامُ مَكَايِبِهِ وَشَخْصِهِ حَتَّى يُطَهِّرَ دَعْوَتَهُ وَ يَدُلَّ عَلَى تَلْسِيمِ كَذَلِكَ أَمْعِيذُ نَلْزَمْ حُجَّةً وَغَيْبٌ طَاعَتُهُ، وَمَا بَقِيَ فِي الْعَبِيَّةِ فَلَا نَلْزَمْ حُجَّةً، وَلَا نَحِبُّ طَاعَتَهُ».

فَأَقُولُ - وَبِاللهِ أَشْتَعِبُ - : إِنْ خُصُّوْنَا غَفَلُوا غَيَّا يَلْزَمُ مِنْ حُجَّةٍ حَجَّجَ اللهُ فِي ظُهُورِهِمْ وَاسْتَبَارِهِمْ وَقَدْ أَلَزَمَهُمُ اللهُ تَعَالَى الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ فِي كِتَابِهِ وَثُمَّ يَتَوَكَّهُمْ سُدَى فِي جَهْلِهِمْ وَغَيْبِهِمْ وَلَيْكُنْهُمْ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَنَّا لَا يَتَذَكَّرُونَ الْكُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْغَالُهَا»^(۱) إِنْ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَنَا فِي قِصَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ لَهُ سَبْعَةٌ وَهُمْ بِأَمْرِهِمْ عَابِدُونَ وَبِوَلَايَتِهِ مُتَمَسِّكُونَ، وَلِدَعْوَتِهِ مُتَنَبِّذُونَ كَيْلَ إِطْهَارِ دَعْوَتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ دَلَالَتِهِ عَلَى تَلْسِيمِ خَيْبٍ يَقُولُ: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَهَا

حَجَّتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَى إِلْزَامَ دَاشْتِ که وی دعوتش را آشکار کرده بود و به پیامبری خود مردم را فراخوانده بود و حجت امام بنا وفق الزام دارد که او دعوتش را آشکار کرده و بر امامت خود مردم را فراخوانده باشد اما تا مکانی پنهان و شخصش پنهان است، بر مردم حجت نیست و طاعتش بر ایشان واجب نمی باشد.

و ما به توفیق الهی در پاسخ ایشان می گویم: غافلان ما غافلند از اینکه حجت حجج الهی را - در حال ظهور و غیبتشان - چه چیز الزام آور می کند با اینکه هدای تعالی در کتابش حجت بالله را برایشان تمام کرده و ایشان را در نادانی و اشتباه باقی نگذاشته است، اما آنها مضمول این خطاب الهی اند «چرا در قرآن تدبیر نمی کنند با آنکه بر دلهای ایشان قفل زده شده است؟» خدای تعالی در داستان موسی علیه السلام برای ما بیان کرده است که او پیش از آنکه دعوتش را آشکار کرده و مردم را به نبوت خویش فراخوانده شیعایی داشته است که به امر او عارف و به ولایت او متمسک بوده اند چنانکه می فرماید: «موسی علیه السلام وارد شهر شد در حالیکه مردمش غافل بودند و دو مرد را دید که با یکدیگر مغالنه

وَجَلَسَ بَيْنَهُمَا هَذَا مِنْ شَعْبَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَانَهُ الَّذِي مِنْ شَعْبَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» (۱) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ بِحِكَايَةِ عَنْ شَعْبَتِهِ: «قَالُوا أَوْدَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا - الْآيَةِ» (۲) فَأَعْلَمْنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شُعْبَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ تَلْسِيقِ نُبُوَّتِهِ وَ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ لَهُ دَعْوُهُ يَتَرَفُّوهُ وَ يَتَرَفِّهُمُ يُوَافِقُوهُ مُوسَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَرَفُّونَ أَنْ ذَلِكَ الشَّخْصُ هُوَ مُوسَى بِعَيْنِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ نُبُوَّةَ مُوسَى إِنَّمَا ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِهِ مِنْ عِنْدِ شَعْبٍ حِينَ سَارَ بِأَهْلِهِ مِنْ بَعْدِ السُّبْحِ الَّذِي رَعَى فِيهَا لِسْتَعِيبَ عَفَى اسْتَوْجَبَ بِهَا أَعْلَاهُ. فَكَانَ دُخُولُهُ الْمَدِينَةَ حِينَ وَجَدَ فِيهَا الرُّجُلَيْنِ قَبْلَ تَسْمِيَةِ إِبْنِ شَعْبٍ.

وَ كَذَلِكَ وَجَدْنَا مِثْلَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﷺ قَدْ عَرَفَ أَلْوَامَ الْأَمْرُ قَبْلَ وِلَادَتِهِ وَ بَعْدَ وِلَادَتِهِ. وَ عَرَفُوا مَكَانَ خُرُوجِهِ وَ دَارَ هِجْرَتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ تَلْسِيقِ نُبُوَّتِهِ.

می کردید، این از شیعیانش بود و این از دشمنانش و آنکه از شیعیانش بود. علیه دشمنانش از موسی علیه السلام کمک خواست و خدای تعالی در بیان حال شیعیان موسی علیه السلام فرموده است: «گفتند ای موسی پیش از آنکه بیایی و پس از آمدنت آزار شدیم» پس خداوند در کتابش به ما اعلان فرموده است که موسی علیه السلام پیش از آنکه اظهار نبوت کند و دعوتش آشکار گردد، شیعیانی داشته است که او را می شناختند و او نیز ایشان را دوستان موسای پیامبر می شناخته است و اگر چه آنها نمی دانستند که این شخص همان موسی است که منتظر اویند. این از آن رواست که نبوت موسی علیه السلام پس از بازگشت او از نزد شعب آشکار گردید، آنگاه که پس از سالها که چوپانی شعب کرد و به وصلت دختر شعب رسید و با او به طرف مصر آمد. پس وارد شدن موسی علیه السلام به شهر و ملاقات کردن او با آن دو نفری که مقابله می کردند، پیش از رفتن به نزد شعیب واقع شده است.

نبی مکرم اسلام نیز چنین است و ما مردمانی را می یابیم که از امر رسالت آن حضرت و محل خروج او (مکه) و دارالهجرة (مدینه) او آگاه بودند در حالی که هنوز ایشان متولد نشده بودند و یا آنکه متولد شده بودند اما اظهار نبوت نکرده و

وَمِنْ قَبْلِ ظَهْرٍ غَوْبَةٍ وَذَلِكَ بِمَثَلِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عليه السلام - وَبِمَثَلِ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْأَيَادِيِّ، وَبِمَثَلِ شَيْخِ الْمَلِكِ، وَبِمَثَلِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، وَأَبِي طَالِبٍ، وَبِمَثَلِ شَيْخِ بْنِ ذِي يَزَنَ، وَبِمَثَلِ بُخَيْرَى الرَّاهِبِ، وَبِمَثَلِ كَبِيرِ الرَّقْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ، وَبِمَثَلِ أَبِي مُؤَيَّبِ الرَّاهِبِ، وَبِمَثَلِ شَطِيعِ الْكَاهِنِ، وَبِمَثَلِ يَوْسُفَ الْيَهُودِيِّ، وَبِمَثَلِ ابْنِ خَوَاتِمِ الْحِجَرِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ، وَبِمَثَلِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ.

وَبِمَثَلِ خُوَلَا، كَثِيرٍ يَحْتَمِلُ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ عليه السلام بِصِفَتِهِ وَنَفْسِهِ وَاسْمِهِ وَنَسَبِهِ قَبْلَ مَوْلِيدِهِ وَتَقَدُّ مَوْلِيدِهِ، وَ الْأَخْبَارُ فِي ذَلِكَ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ الْحَاضِرِ وَالْعَامِ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُهَا مُشْتَدَّةً فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوَاضِعِهَا، فَلَيْسَ مِنْ حُجَّةٍ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيٌّ وَلَا وَحْيٌ إِلَّا وَقَدْ حَفِظَ الْمُؤْمِنُونَ زَمَنَ تَكْوِينِهِ وَبِلَادَتِهِ وَعَزَلُوا أَبْوَابَهُ وَنَسَبَهُ فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَانٍ حَتَّى لَمْ يَشَقَّ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ظَهْرِهِمْ وَحِينَ اسْتَبَارَهُمْ - وَأَعْلَلْتُ ذَلِكَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ وَالضَّلَالَةِ وَالْكُفُوفِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ (عِلْمٌ) شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَكَذَلِكَ سَبِيلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا عليه السلام حَفِظَ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبَةِ وَالْعِلْمِ وَلَفَنَهُ وَزَمَانَهُ

دعوتشان آسکار مگردیده بود مانند سلمان فارسی و قس بن ساعده آیادی و شیخ یادشاه جعفر و عبدالمطلب و ابوطالب و سیف بن ذی یزن از ملوک یمن و بخیرای راهب و بزرگ راهبان راه شام و ابو مؤیّب راهب و شطیع کاهن و یوسف یهودی و ابن خواتم دانشمندی که از شام می آمد و زید بن عمرو بن نفیل.

و مانند ایشان بسیار بودند که پیامبر اکرم را به نام و نشان و نسب، پیش از تولّدشان و با بعد از آن می ساختند و اخبار آن نزد عامّه و خاصّه موجود است، و من آنها را در این کتاب با سلسله و در مواضع خود آورده ام و هیچ یک از حجّتهای الهی - خوا، نبیّی باشد و با وحی - نبوده است چر آنکه اهل ایمان و وقت پیدایش و ولادت او را ضبط کرده و پدر و مادر و نسبش را در هر عصر و زمانی می شناختند نا هیچ امری از حجّتهای الهی در حال ظهور و یا غیبت، بر ایشان مستحبّه نشود. اما منکران و گمراهان و معاندان از آن غفلت کرده و از کار ایشان آگاهی ندارند. و ضعیف صاحب الزّمان عليه السلام نیز چنین است. دوستان با ایمانش که

وَعَزَّوْا عَلَامَاتِهِ وَشَرَاهِدَ أَثْبَاتِهِ ^(۱) وَكَوْنَهُ وَوَقْتُ وَلاَدَتِهِ وَتَسْبِيَهُ. فَهُمْ عَلَى تَقْدِيرٍ مِنْ أَمْرِ فِي حَبْنِ عَجَبِهِ وَشَهَادَتِهِ. وَأَعْقَلَ ذَلِكَ أَفْعَلَ الْمُجْهُودِ وَالإِشْكَارِ وَالتَّقْوَدِ.

وَفِي صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي نَقْصُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَكُنْتُ مِنْ قَبْلُ» ^(۲) وَشَيْئَ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْإِنْسَاءُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَإِذَا خَامَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَكُنْتُ مِنْ قَبْلُ قِيَامِهِ بِالسَّيْبِ وَإِنْ أَكُنْتُ مِنْ تَقَدَّمَ مِنْ آيَاتِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ. حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ ابْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - عَنْ أَبِيهِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي-عُسَيْبٍ وَالحَسَنِ بْنِ عُثَيْبٍ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ وَغَيْرِهِ - عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

وَتُصَدِّقُ ذَلِكَ (أَنَّ الْآيَاتِ هُمُ الْمُخْتَلِجُ) مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَهُ آيَةً» ^(۳) يَعْنِي حُجَّةً. وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ لِبَعْزِهِ ^(۴) حَبْنِ أَهْلِيَاءِ اللهِ مِنْ

اهل دانش و معرفتند، هنگام ولادت و زمانی را ضبط کرده اند و علامات و شواهد اثبات و وجود و وقت ولادت و سبب را می دانند و درباره او چه در حالی غیبت باشد و یا در حالی ظهور یافین دارند. اما ملحدان و منکران و اهل عناد از آن غفلت کرده اند.

درباره حصر صاحب الزمان عَلَیْهِ السَّلَامُ خدای تعالی فرموده است: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بپاید، ایمان هیچ شخصی که پیشتر ایمان نیاورده باشد بدو سود نمی رسد» و از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ از تفسیر این آیه پرسش شد، فرمودند: مراد از «آیات» اثمه هستند و آیه منظر همان قائم مهدی عَلَیْهِ السَّلَامُ است که چون قیام کند، ایمان هیچ شخصی که پیش از قیام او با تسمیع ایمان نیاورده باشد بدو سود نرساند و اگر چه به پدران او عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ایمان آورده باشد. این روایت را علی ابن رثاب و دیگران از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند.

و تصدیق این مطلب از قرآن کریم که آیات همان حُجَجِ الهی است این سخن خدای تعالی است که می فرماید: «ما یسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که

۱ - فی بعض النسخ «و شواهد آیاته» ۲ - الامام: ۶۵۸ - ۳ - للزمر: ۵۰ - ۴ - فی بعض النسخ «لاریاء».

بَعْدَ أَنْ أَسَانَتْ مِائَةَ سَنَةٍ: «فَانْظُرْ إِلَى جَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةُ لِلنَّاسِ». بَعِي حُجَّةً، فَجَعَلَهُ عَزَّوَجَلَّ حُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ وَنَبَأَ آيَةً.

[الغَيْبَةُ وَآرَأُ الْفِرَقِ]

وَإِنَّ النَّاسَ لَمَا ضَلَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنِ الْغَيْبَةُ الْوَاقِعَةُ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَوْنُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَضَعٌ كَثِيرٌ مِنْهُمْ الْغَيْبَةُ غَيْرَ مَوْضِعِهَا، أَوْ لَمْ يَكُنِ الْغَيْبُ قَائِلًا قَالَ لَمَّا بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ: وَاللَّهِ سَامِعَاتُ مُحَمَّدٍ وَإِنَّمَا غَابَ كَتَيْبَةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ وَإِنَّهُ سَبَّحَهُمْ لَكُمْ بَعْدَ غَيْبَتِهِ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّنْعِ الْمَسْنَعِيُّ الْغَدَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْغَنَائِسِ ابْنُ بِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزَادَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ سِتَّارٍ بَنِي دَاوُدَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدٍ السُّلُولِيُّ أَنَّهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو عَفْصَرٍ لُجَيْعُ الْمَدَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَتِيرٍ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ كَثْبٍ الْقُرْطُبِيُّ: وَ عَمَّارُ بْنُ - غَزْوَةَ: وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي شُعْبَةَ الْمَدَنِيُّ (١) وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي ثَلْحَةَ وَ غَيْرُهُمْ مِنْ شُعْبَةِ -

معناى كلمه آيه حجت است. نو هجتن اين سخن او كه خطاب به تحزير انگاه كه او را پس از صد سال مرگ زنده كرد مى فرمايد: «پس به حمارت بگر و راى آنكه نو را براى مردم آبه قرار دهيم» كه مفسود از كلمه آبه حجت است. خداوند او را حجت قرار داد و آبه ناميد.

غيبهت و آراء فرقه ها

و چون عموم مسلمانان، امر غيبتي را كه به جهت الهى واقع مى شود و پيامبر-

١ - أبو معشر نصح بن عبد الرحمن الشندي - بكسر المهملة و مكون التثنية - المدني مولى بن هاشم مشهور بكنيته وليس بغوى في المذهب، و محمد بن قيس شيعه شيعه كذا في التلخيص، و أما محمد بن كعب القرظي فثقة عالم ولد سنة أربعين على الصحيح و مات سنة ١٢٠ و قبل قبل ذلك، و اما عمارة بن هزيم المدني فولده أحد و أبو ربيعة و قال يحيى بن زعفران: صالح و قال أبو حاتم: ما يحدیته بأس، و كان صدوقاً، و أما سعيد بن أبي سعيد حسحاس المدبري أبو سعيد المدني، و المقبرى نسبة ال مقبرة بالمدسة كل عاوداً لها مهربة صدوق كذا في التهذيب، و أما عبدالله بن أبي ثعلبة موه عبدالله بن عبدالله - و أبو ثعلبة بالتصغير - ثقة عفي

أَهْلِي الْمَدِينَةَ قَالُوا: «مَا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ وَاللَّهِ مَا مَاتَ مُحَمَّدٌ وَإِنَّمَا غَابَ كَغَيْبَةِ مُوسَى عَنْ قَوْمِهِ، وَإِنَّهُ سَيُظْهِرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَا زَالَ يُرَدُّ هَذَا الْقَوْلُ وَيُكَذَّرُهُ حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّ عَقْلَهُ قَدْ ذَهَبَ. فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ وَقَدْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ: لَزِنْتَ عَلَى نَفْسِكَ يَا عُمَرُ مِنْ يَمِينِكَ الْيَمْنُ تَخْلِفُ بِهَا. فَقَدْ أَخْبَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ «إِنَّكَ نَبِيٌّ وَإِنَّهُمْ مَبْشُورُونَ»^(۱) فَقَالَ عُمَرُ: وَإِنَّ هَذِهِ آيَةُ لَنَبِيٍّ كِتَابُ اللَّهِ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ أَتَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ ذَاتِي مُحَمَّدٌ الْمَوْتُ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ يَجْعَلُ الْقُرْآنَ.

• • •

اکرم ﷺ بدان تصریح فرموده اند، صحیح می دانند، بعضی در تطبیق غیبت با حجّت الهی اشتباه کرده و غیبت را در غیر موضع خود فرار داده اند، و اولین ایشان عمر بن خطاب است، زیرا او وفی رسول اکرم ﷺ رحلت فرمود، گفت: به خدا سوگند محمد غمده است، بلکه غیبت کرده است همچنان که موسی از قومش غیبت کرد و به زودی این غیبت سر آمده و پیامبر ظاهر خواهد شد، چنانکه:

مرکز تحقیقات امور مردم

از مشایخ مدینه روایت است که گفته اند: چون رسول خدا وفات کرد، عمر بن خطاب پیش آمد و گفت: به خدا سوگند که محمد غمده است بلکه غیبت کرده است همانگونه که موسی از قومش غیبت اختیار کرد و به زودی پس از غیبتش آشکار خواهد شد و بی دربی این گفتم را تکرار می کرد تا آنکه مردم پنداشتند او دیوانه شده و عقلش زایل گشته است. آنگاه ابوبکر در حالی که مردم گرد عمر را گرفته بودند و از گفتم اظهار تعجب می کردند سرسید و گفت: ای عمر! به خود آی و از این سوگندی که می حوری باز ایست که خدای تعالی در کتابش به ما خبر داده و فرموده است ای محمد «و مبعری و ایشان هم خواهند مرد» عمر گفت: ای ابوبکر! آیا این آیه در کتاب خداست؟ ابوبکر گفت: آری، خدا را گواه می گیرم که محمد مرده است و عمر حافظ قرآن نبود.

[الکِیسَانِیَّةُ:]

لَمْ غَلَطَ الْکِیسَانِیَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى اَدْعَتْ هَذِهِ الْفَتْبَةَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - فَدَسَّ اللَّهُ
رُوحَهُ - حَتَّى أَنَّ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَبَرِيَّ عليه السلام اخْتَلَفَ ذَلِكَ وَقَالَ فِيهِ:

أَلَا إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ	وَلَاةُ الْأَمْرِ أَرْبَعَةٌ سَوَاءٌ
عَلِيٌّ وَ الثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ	هُمْ أَشَاطِنَا وَ الْأَوْصِيَاءُ
فَيَسُطُّ سَبْطُ إِبْرَاهِيمَ وَ هُرٌّ	وَ يَسُطُّ قَدْ حَوَّنَهُ كُرَيْلَا؛
وَ يَسُطُّ لَا تَدْرِي الْمَوْتَ حَتَّى	تَقُوهُ الْجَيْشُ بِتَدْمُةِ اللُّوَا؛
تَبْعُ فَلَا يُرَى غَنَاءَ زَمَانًا	يَرْضَوْنَ عِلْدَهُ عَسَلُ وَ مَا؛

وَقَالَ فِيهِ السَّيِّدُ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - أَهْبَاءُ؛

أَبَا شُعْبٍ رَضَوِي مَا بَلَغَ بَكَ لِأَيُّرَى نَحْنُ عَنْ يَحْيَى وَ أَتَى فَرَبُ

کِیسانیہ

بعد از عمر طائفة کيسانیہ در این اشتباه افتادند و ادعا کردند که ابن غیب از
آن محمد بن حنفیه - قدس الله روحه - است و سید بن محمد جبرئیل بدان گروه
و درباره آن گفت:

اِنَّهُ جِهَارٌ وَ هَمٌّ مِنْ قُرَيْشٍ	وَلَا تَدْرِي وَ هَسْتُمْ بِأَهْمِ سَوَا
عَلِيٌّ وَ پَسْ مِنْ أَوْسَةٍ مِنْ بَنِيهِ	كَمْ هَسْتُمْ أَصْبَاطُ وَ هَمٌّ أَوْصِيَا
يَكِي سَبْطُ إِبْرَاهِيمَ وَ حِلْمٌ	دَكْرٌ سَبْطُ أَفْعَادٍ دَرِ كَرِيْلَا
وَ سَبْطِي كَمْ حَيٍّ اسْتَوْقَاتُ شَوْد	بِهَ جَيْشِي كَمْ بَنِي بِهَ بَهْشِ لَوَا

به غیبت زمانی به رضوی رود

کنارتن مهتا عسلها و ما

و باز سید - رحمه الله علیه - درباره او گوید:

ای دژ رضوی که حییم در توست

آن مهدی هادی و نهانم در توست

قُلُوْا غَابَ عَنَّا عَشْرُ رُوحٍ لَا تَهْتَكُ سِتْرَ مِنَّا السُّمُوسِ بِأَنَّهُ سَيُرُوْبُ
وَقَالَ فِيهِ السَّيِّدُ أَنَهُ:

أَلَحِيَّ الْمَقِيْمِ بِجَنِّبِ رَضَوِي وَ أَغْدِي لَهُ بِمَنْزِلِهِ السَّلَامَا
وَ قُلْ بِالْبَرِّ الْوَصِيِّ فَذَلِكَ نَفْسِي أَطَلَّتْ بِذِيكَ الْجَبَلِ الْمُقَامَا
قَرُّ بِمَنْزَرِ وَالْوَلَدِ بِمَا وَ سَمُّوكَ الْخَلْبَةَ وَ الْإِمَامَا
فَمَا ذَاكَ ابْنِ خَوْلَةٍ طَعَمَ مَنْزِلَ وَ لَا وَارِثَ لَهُ لَوْحٌ عِظَامَا

فَلَمْ يَزَلِ السَّيِّدُ خَالَا فِي أَهْلِ النَّبِيَّةِ، يَتَقَبَّلُهَا فِي مَحَبَّةٍ فِي الْحَقِيقَةِ حَقِّي لَقِيَ الصَّادِقَ
جَلْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ رَأَى مِنْهُ عَلَامَاتِ الْإِمَامَةِ وَ شَافَهُ فِيهِ دَلَالَاتِ الْوَصِيَّةِ.
فَسَأَلَهُ عَنْ النَّبِيَّةِ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّهَا حَقٌّ وَلَكِنَّمَا تَلَعُ فِي الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ عليه السلام، وَ

گر غیبت او در گذرد از صد قرن
می آید و من چشم امیدم بر توست

و باز سید - رحمه الله علیه - درباره او گوید:

أَلَا أَيْ نَسِيْمِي كِه رَضَوِي دَوِي دَسَانِي بِه كَوِي حَبِيْبِي سَلَام
وَ كَوِي فِدَايَتِ سُوْمِ أَيْ وَصِيَّ! فَرْوَن سَد بِه رَضَوِي دَرَنگ وَ مَقَام
كَذَر كِن بِه جَمْعِي كِه نَامِيْدَه اَنَد تُو رَا جَانَسِيْن رَسُوْل وَ اِمَام
كِه فَرْزَنِدِ خَوْلَه بِه غِيْب اَنَد رَا سَت
زَمِيْنِي نِيُوْشَانَدَه اَز وِي عِظَام

پس پیوسته سید جعفری در امر غیبت گمراه بود و اعتقاد او آن بود که محمد
ابن حنفیه غیبت کرده است تا آنکه به لقاء امام صادق عليه السلام نائل آمد و علامتهای
امامت را در او دید و نشانه های وصایت را در او مشاهده کرد و از ایشان از امر
غیبت پرسش کرد. امام صادق عليه السلام فرمود: آن حق است ولیکن غیبت در
دوازدهمین اتمه عليه السلام واقع می شود. و سید را از مرگ محمد بن حنفیه آگاه فرمود

أَخْبَرَهُ يَرْوِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَقِّيقَةِ وَأَنَّ أَبَاهُ شَاحَدَ ذَلِكَ فَرَجَعَ الشَّيْخُ عَنْ مَقَالَتِهِ وَاسْتَغْفَرَ مِنْ
إِعْيَابِهِ، وَرَجَعَ إِلَى الْحَقِّ عِنْدَ انْصَاحِهِ لَهُ، وَدَانَ بِالْإِمَامَةِ.

خَدَنَّا عَبْدَ الْوَاحِدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الطَّلَاطُ النَّيْسَابُورِيَّ رحمته الله قَالَ: عَدَنَّا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ
نُصَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيَّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرْزَعٍ عَنْ خُبَّانَ
السَّرَّاجِ قَالَ: تَحَقَّقْتُ الشَّيْخَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحَمَاقِيَّ يَقُولُ: كُنْتُ أَقُولُ بِالطَّلَاطِ وَاعْتَقِدْتُ غَيْبَةَ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - ابْنِ الْحَسَنِاسِيِّ - قَدْ ضَلَلْتُ فِي ذَلِكَ زَمَانًا. قُلْنَا اللَّهُ عَلَيْهِ بِالصَّادِقِ جُفَاءً
ابْنُ مُحَمَّدٍ رحمته الله، وَأَعَدَّنِي بِهِ مِنَ النَّارِ. وَهَدَانِي إِلَى سَوَاءٍ. الصَّرَاطُ، فَمَا أَكُنْتُ بِهَذَا مَا
صَعَّ عِنْدِي بِالذَّلِيلِ الْبَنِيِّ سَاعِدَتُهَا مِنْهُ أَنَّ خُبْرَةَ اللَّهِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ زَمَانِهِ، وَأَنَّ
الْإِمَامَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَوْجَبَ الْإِعْتِدَاءَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُبِّي
لَنَا الْخَبَارُ عَنْ أَهْلِكَ رحمته الله فِي النَّبِيِّ وَصَلَحَةٍ تَخْرُجُهَا فَأَخْبَرَنِي بِمَنْ تَتَّبِعُ؟ فَقَالَ رحمته الله: إِنَّ
الْقَبِيئَةَ سَلَّمَ بِالسَّادِسِينَ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيِّمَةِ الْهَدَاؤِ بِتَدْرُسُولِي -
اللَّهُ رحمته الله، أَوْلَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَخْرَجَهُمُ الْفَارِسُ بِالْحَقِّ بِقَبْتِهِ اللَّهُ فِي

و اینکه پدرتان امام محمد باقر رحمته الله شاهد به خاک سپردن او بوده است. در این
هنگام که حق بر سید روشن شد از آن عقیده برگشت و از اعتقاداتی استغفار کرد و
به حق گراید و به مذهب امامی در آمد.

حیثان سرّاج گوید از سید بن محمد حمیری شنیدم که می گفت: من از غالبان
بودم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم و در این گمراهی زمانی را به سر
بردم تا آنکه خداوند به واسطه امام جمع صادق رحمته الله بر من سبب نهد و از آتش
نجاتم داد و به صراط مستقیم هدایت کرد و پس از آنکه به واسطه دلائلی که از او
مشاهد کردم، دانستم که او حجت خدا بر من و همه اهل زمانه است و اینکه او
امامی است که خداوند طاعتش را فرض و پیرویش را واجب کرده است، به
ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خدا! در باب غیبت و درستی آن اخباری از
پدرانمان به ما رسیده است بفرمائید این غیبت درباره کدام امام است؟ فرمود:
عیبیت در ستمین فرزند من است که او دوازدهمین افقه بعد از رسول خدا است،
اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر ایشان فاطمه به حق بقبته الله در

الْأَرْضِ وَصَاحِبِ الزَّمَانِ. وَ اللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ ^(۱) لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ قَيْدُهَا الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْماً. قَالَ السَّبْدُ: فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ مَوْلَايَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ثَبَّتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ كَوْنَهُ عَلَى يَدَيْهِ، وَ قُلْتُ لِقَصِيدَتِي أُولَئِكَ:

فَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ قَدْ غَوَوْا	تَحَفَّزْتُ بِاسْمِ اللَّهِ فَيَسَّرَ تَحَفُّزُوا ^(۲)
وَ نَادَيْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ	وَ أَبَيْتُ أَنْ اللَّهُ يَغْفِرَ رِيعِي
وَ دُنْتُ بِدِينِ غَيْرِ مَا كُنْتُ دِيناً ^(۳)	بِهِ وَ نَهَيْتُ سَبْدَ الثَّانِي جَفَرُ
نَقَلْتُ: فَكَيْفِي قَدْ تَهَوَّذْتُ بِرَحْمَةٍ	وَ إِلَّا قَدِيرِي دِينٌ مَنِ يَتَّصُرُ
وَ إِنِّي إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ ذَلِكَ تَائِبٌ	وَ إِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ

زمن و صاحب الزمان است. به خدا سوگند اگر در پس پرده غیبت به اندازه عمر نوح بماند از دنیا نرود نا ظاهر شود و زمین را بر از عدل و داد نماید، چنانکه بر از ظلم و جور شده باشد. سید جعفری گوید وقتی این مطالب را از مولای خود امام جعفر صادق عليه السلام شنیدم. به دست آن حضرت نوبه کردم و قصیده خود را سرودم که آغازش چنین است: *بسم الله الرحمن الرحيم*

جو دیدم که مردم به گمراهی اند
دوان آمدم تا به کوی امام
و نام خدا بر زبان بردمی
و جعفر هدایت نمودم تمام
و دینی گرفتم که باطل نبود
مرا و ارهانید از بند و دام
و گفتم ببخشا که گویا یدم
زمان درازی به کیش خخام
و من تائبم از گناهان خویش
هم امروز گشتم به دین سلام

۱ - و بعضی السجده فی الارضه ۲ - فی بعض النسخ و اسلم الله و الله اكبره .

۳ - فی بعض النسخ هو دین بدین الله ما كنته دیناً

فَلَسْتُ بِغَالِي مَا خَلَيْتُ وَ رَاجِع
 وَ لَا قَائِلُ حَرْيَ بِرَضَوِي مُعْتَدُ
 وَ لِحِكْمُهُ بَيْنَ مَضَى لِسْبِيلِهِ
 مَعَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَوَّلَى لَمْ
 إِلَى أَحَبِّ النَّصِيدَةِ، (وَمِنْ طَوِيلَةٍ)

وَقُلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَصِيدَةَ الْخُرَى:

أَبَا رَاكِبًا نَحْوَ الْمَدِينَةِ جَشْرُهُ
 إِذَا مَا خَدَّكَ اللَّهُ عَابَتُ جَعْفَرًا
 أَلَا يَا أَبِيعَ أَفَى وَ ابْنَ أُمَيْنَةَ
 غَدَايَرَةٌ بَطْرِي بِهَا كُلُّ شَقِيبِ
 قَتْلُ لِيُولِي أَفَى وَ ابْنِ الْمُهَذَّبِ
 أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأُوبُ

و غالی نباشم به ایام عمر

نگویم به آنین سابق مقام

نگویم محمّد به رضوی در است

مذمت کند گو که نادان مدام

ولیکن محمّد کریم خود گرفت

و ماوای او بی گمان جنت است

کنارش نگو اولیای کرام

تا آخر قصیده و آن قصیده ای طولانی است و بعد از آن قصیده دیگری
 سروده ام که چنین است:

ای راکب جانب مدینه!

بشنو سخن از من کعبه

گر حق بکند تو را هدایت

بینی ششمین امام و رایت

جعفر که ولی اعظم اوست

فرزند مهذب وصی اوست

آنکه به ادب بگو که گوید:

سید نه طریق حق نبود

إِنَّكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتَ مُطْلَبًا
وَمَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ حُزَلَّةَ مُطْلَبًا
وَلَكِنْ رُؤِينَا عَنْ وَصِيِّ نَحْمَدُ
بِأَنَّ زُلَّ الْأَمْرَ يُقَدَّرُ لَا يُرَى
فَقُلْتُمْ أَثْوَالُ الْفَيْدِ كَأَنَّا
فَتَنَّاكُمْ جِنًّا ثُمَّ يَشْعُرُ تَبَعُهُ
بَسِيرٌ بِضَعْفِ اللَّهِ مِنْ يَثِيبِ زَيْمٍ
يَسِيرُ إِلَى أَغْدَائِهِ بِإِذْنِهِ

أَحَارِبُ فِيهِ جَاهِدًا كُلَّ مُغْرِبٍ
شَعَائِدُهُ مَيِّ لِنَسْلِ الْمُطْلَبِ
وَمَا كَانَ فِيهَا قَالٌ بِالنَّكَذِبِ
سَبْعِينَ^{۱۷} كَفَلِي الْحَاظِبِ الْمُتَرَقِّبِ
تَعَلَّبُهُ بَيْنَ الصُّفُوحِ الْمُتَصِّبِ
كَتَبَفِ جَذِي مِنَ الْأَقْبِي تَوَكَّبِ
عَلَى شَوْدِدِ مِثْ وَ أَهْمِ مُسَبِّبِ
فَبَسَلَهُمْ قَتْلًا كَحَوَانِ مُلْغِبِ

داند که نویی امین ایزد
از وی نه ثواب آنچه سر زد
ابن الحنفیه ای که گفتم
من خشم شما بدان نجسم
لیکن به روایت از علی^{علیه السلام} بود
مرحمت خداوند در او جلی بود
گفتا که ولی رود به غیبت
یک چند نهان شود ز رؤیت
مبرات امامتش شود بخش
گویا که به خاک رفته در نقش
لیکن بی غیبتش امید است
پایان شب سه سپید است
با نصرت حق ز کعبه آید
با عده و عده سرآمد
بر جانب دشمنان بتازد
کار همه ناکسان بسازد

فَلَمَّا رُويَ أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غَائِبٌ وَ فُلْنَا هُوَ الْمُهْدِيُّ وَ الْقَائِمُ الَّذِي
فَإِنْ قُلْتُ، لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَ الَّذِي
وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ تِلْكَ حُجَّةٌ
بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَ الْقَائِمَ الَّذِي
لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنَّ بَيْنَهُمَا
فَيُشَكِّكُ جَبْناً ثُمَّ يَظْهَرُ جَبْناً
بِذَلِكَ أَوْيَهُ اللَّهُ بَرَأً وَ جَهْرَةً
وَ كَانَ حَتَّىٰ السَّرَاحُ الرَّوَابِي فُلْنَا الْخَدِيثَ مِنَ الْكُتُبِ، وَ مِنْ شَيْءٍ مَرُوثٍ

ابن الحنفیه هم چنان بود
از دهن مردمان نهان بود
گفتیم که اوست قائم حق
عدل است به سابه اش محقق
اکنون سخن تو عین حق است
فرموده نو که نیست صدق است
و الله که کلام تو دلیل است
برهان مخاصمت علیل است
دائم که ولی امر او نیست
روح به طرب به سوی او نیست
فائم پس از این زمان بیاید
غیبت به زمانه اش بیاید
در غیب به سر برد زمانی
مالک به زمین شود به آبی
دین داری من چنین ستوده
هرگز نشوم ز حق رمیده

این حدیث را حَسْبَانِ سَرَّاحُ که خود از کیسانیه است روایت کرده است. و

قَالَ: لَا، قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا حَيَّانُ إِنَّمَا حَذَقْتُمْ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «سَتَجِدُنِي الَّذِينَ يَصْدُقُونَ عَنْ آيَاتِنَا شَوْءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُصَدِّقُونَ». وَ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَا مَنَاتَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ حَتَّى أَفْرَأَ لِقَائِي بِنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَكَانَتْ زِفَاءُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ سَنَةَ لَوْنَعٍ وَثَمَانِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ». حَذَقْنَا أَبِي (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْثِينَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ عَبْدِ الْمُصَدِّقِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ خُثَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ وَفَدَا عَتَقْلَ لِسَانَهُ فَأَمَرْتُهُ بِالْوَصْفِ، فَلَمْ يُجِبْ، قَالَ: فَأَمَرْتُ بِطَسْبِ قَبْعَلٍ فِيهِ الرَّمْلُ، فَوَضِعَ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ بَدَدْتَ، قَالَ: فَحَطَّ وَصْفَتُهُ يَتَدَبَّعُ فِي الرَّمْلِ، وَتَسَحَّطْنَا فِي صَحْبَتِهِ».



محمد ابن حنفیه بوده است؟ عرض کرد خیر. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: ای حیّان! شما از آیات خدا روی گردانیدید و خدای تعالی فرموده است: «برودی به کسانی که از آیات ما روی بر می گردانند کیفر بدی می دهیم زیرا آنها منحرف بودند».

و امام صادق (ع) فرمود: محمد ابن حنفیه وفات نکرد نا آنکه اعتراف به امامت علی بن الحسین امام سجاد (ع) نمود و وفات ابن حنفیه در سال هشتاد و چهار هجری واقع گردید.

خُثَّانِ بْنِ سَدِيرٍ از پدرش و او از امام محمد باقر (ع) روایت کند که فرمود: من به محمد ابن حنفیه وارد شدم در حالی که زبانش بند آمده بود و به او دستور دادم که وصیت کند و او نتوانست اجابت کند. گفتم طشتی بیاورند که در آن خاک نرمی ریخته باشند و آن طشت در مقابل او قرار داده شد و گفتم با انگشت روی آن بنویسد، و او با انگشتش روی آن خاک نوشت، و من آن را در صحیفه ای استنساخ کردم.

إِبْطَالُ قَوْلِ النَّاَوْسِيَةِ وَالْوَاقِفَةِ فِي الْعَبْتِ |

ثُمَّ غَلَطَ النَّاَوْسِيَةُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي أَمْرِ الْعَبْتِ بَعْدَ مَا ضَعَّ وَقُوعُهَا عِنْدَهُمْ بِحُجَّةٍ .

اَللّٰهُ عَلٰى عِيَادِهِمُ فَاسْتَعْدُّوْهَا جَهْلًا مِنْهُمْ بِمَوْجِعِهَا فِي الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَتّٰى اَبْطَلَ اللّٰهُ قَوْلَهُمْ بِوَقْفَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِقِيَامِ كَاطِمِ الْغَيْظِ الْاَوَّاهِ الْحَلِيمِ . الْاِمَامِ اَبِي اِبْرَاهِيْمَ
مُوسٰى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ بِمَقَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَكَذَلِكَ ادَّعَتْ الْوَاقِفَةُ ذَلِكَ فِي مُوسٰى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْطَلَ اللّٰهُ قَوْلَهُمْ بِإِطْهَارِ مَنْزِلِهِ
وَمَوْضِعِ قَبْرِهِ . ثُمَّ بِقِيَامِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ بِتَقْدَةِ . وَظُهُورِ عِلَامَاتِ
الْإِمَامَةِ فِيهِ مَعَ وُزُودِ النُّصُوصِ عَلَيْهِ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَيَا رُؤْيٰى فِي وَفَاةِ مُوسٰى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا خَدَّأَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : خَدَّأَنَا أَخَذُورُ مُحَمَّدُ بْنُ عَمَّارٍ .
قَالَ : خَدَّأَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَطْرِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ التَّخَالِيفِيِّ الْقَذَلِيِّ . عَنْ الْحَسَنِ
ابْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازِ . عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ . عَنْ عَمْرِو بْنِ وَاقِفٍ قَالَ : لُرْسِلَ إِلَيَّ السُّنْدِيُّ بْنُ-

رَدِّ عَقِيدَةِ نَاوُوسِيَةِ وَاقِفِيَةِ دَرِ اَمْرِ غَيْبِ

بعد از کیسانیه . ناووسیه و واقفیه اشتباه کردند و چون وقوع آن را در
حجت خدا صحیح می دانستند . از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه السلام تطبیق
دادند . اما خداوند قول ایشان را با وفات آن امام باطل صاحب . و پس از ایشان
وی فرد کاظم الغیظ و آوآه و حلیم . امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به امر
امامت قیام کرد .

و بعد از ناووسیه . واقفیه امر غیبت را با امام موسی بن جعفر علیه السلام تطبیق
دادند . اما خداوند قول ایشان را نیز باطل ساخت زیرا موت او و موضع قبر او را
آشکار ساخت . همچنین قیام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به امر امامت پس از
امام کاظم علیه السلام و ظهور علامات امامت در او به همراه نصوصی که از آبائ گرامش
رسیده است . قول واقفیه را باطل می سازد .

روایات در گذشت امام کاظم علیه السلام

عمر بن واقد می گوید : در بغداد بودم و شبانگاهی «سندی بن شافک» مرا

شاهانک فی بغض اللیل و انا بعداذکاشخصرت فی فحسیت لئلا یتکون ذلک لبس و یزید فی
 خاوصیت عیالی بما اختبئت الیه و قلت: انا لله و انا الیه راجعون، ثم زکیئت الیه، فلما
 و انی مثیلاً قال: یا ابا حفص لعلنا لک عتبات و أفزعناک؟ قلت: نعم، قال: فلیس ههنا الا
 خیر، قلت: فرسول تبعثه الی منزلی یخبرهم خبری، فقال: نعم، ثم قال: یا ابا حفص
 أتذری لی ازیلت الیه؟ قلت: لا، فقال: أتعرف موسی بن جعفر؟ قلت: ای و الله ای
 لأعرفه و یبنی و ینت صدافه منذ کفر، فقال: من ههنا بعداذک یترقه بمن یقبل ذلک؟
 فستیت له اقواماً، و ذفع فی نفسی أنه علی قدامات، قال: فبیت النهم و جاء بهم کما
 جاء بی، فقال: هل تعرفون قوماً یترقون موسی بن جعفر؟ فستوا له قوماً، فجاء بهم،
 فأصبغنا و غسّ فی الدار بکث و حسن و جلا بمن یعرف موسی و قد ضجیه، قال: ثم قام
 و دخل و ضلینا، فخرج کاتبه و معه طومار فکتب اشیاءنا و شاربنا و أشیائنا و حللنا، ثم

احضار کرد و ترسیدم که قصد سوئی به من داشته باشد و به عیالم و صباهای لازمه
 را نمودم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون، آنگاه سوار مرکب شدم و به نزد او رفتم و
 وقتی مرا دید گفت ای ابا حفص! به گمانم تو را به وحشت و اضطراب انداخته
 باشم، گفتم آری، گفت اینجا جز خبر نیست، گفتم پس قاصدی به خانه ام بفرست
 تا خبر سلامتی مرا به ایستان برساند، گفت: بسیار خوب، بعد از آن گفت ای ابا-
 حفص! آیا می دانی چرا به دنبال تو فرستادم؟ گفتم نمی دانم، گفت موسی بن-
 جعفر را می شناسی؟ گفتم آری و عمری میان ما محبت صادقانه بوده است، گفت
 در بعداد از مردم مقبول القول چه کسانی او را می شناسند؟ و من نام مردمانی را
 برای او بر شمردم، و در دلم افناد که آن حضرت در گذشته است، راوی گوید به
 دنبال او ایستان فرستاد و همانگونه که مرا آورده بود ایستان را هم آورد و گفت: ابا
 شهاب مردمانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ و آنان نیز اشخاصی را
 نام بردند و ایشان را هم احضار کرد و تا صبح پنجاه و چند نفر از کسانی که
 موسی بن جعفر علیه السلام را می شناختند و با وی مصاحبت داشتند گرد آورد، راوی
 گوید سپس برخاست و به اندرون رفت و ما نماز صبح را اقامه کردیم، بعد از آن
 کاتبش آمد و طوماری در دست داشت و نام و نشانی منزل و شغل و اسامی ما را

دَخَلَ إِلَى الشَّيْطَانِي. قَالَ: فَخَرَجَ الشَّيْطَانِي فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى قَالٍ: قُمْ يَا أَبَا حَنْصَلٍ. فَتَهَضَّسَتْ وَتَهَضَّسَ أَصْحَابُهَا وَدَخَلْنَا وَفَالَ لِي: يَا أَبَا حَنْصَلٍ اكْشِيفِ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ. فَكَشَفْتُهُ فَوَأْتَيْتُهُ حَيْثُ. فَتَكَيْتُ وَاسْتَرْجَعْتُ. ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ: انظُرُوا إِلَيْهِ. لَنَدْنَا وَاجِدَ بَقْدَ وَاجِدٍ فَتَنظُرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: نَشْهَدُونَ كُلُّهُمْ أَنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ. ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ اطْرَحْ عَلَى عَوْرَتِهِ يَشْدِيلًا وَاكْشِيفُهُ. قَالَ: فَلَفَعْلُ. فَقَالَ: أَتَرَوْنَ بِهِ أَتَرَأُ تَشْكُرُونَهُ؟ قَالُوا: لَا مَا تَرَى بِهِ شَيْئًا وَلَا تَرَأُ إِلَّا مَجْنُونًا. قَالَ: لَا تَبْرَحُوا حَتَّى تَسْأَلُوهُ وَاسْأَلُوهُ وَأَذَقْتَهُ^۱. قَالَ: فَلَمْ نَبْرَحْ حَتَّى غُسِلَ وَكُمِّنَ وَجْهُ قُضِلَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانِي بْنُ شَاهَكَ. وَذُكِّنَا وَزَجَفْنَا. فَكَانَ عَمْرُؤُنِ وَاقِفٌ يَقُولُ: مَا أَخَذَ هُوَ أَغْلَمُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي. كُنَيْتُ تَعْلُونَ إِنَّهُ حَقٌّ وَأَنَا ذَلُّنَا.

یادداشت کرد و برگشته نزد یسندی رفت. راوی گوید سندی آمد و با دستش به من اشاره کرد و گفت: ای ابا حنصل بر خیز. من بر حاسم و همه دوستان هم برخاستند و وارد حمیره ای شدیم و گفت: این جامه را از روی موسی بن جعفر بردار. من جامه را کنار زدم و دیدم حضرت از دنیا رفته است و گریسم و کلمه استرجاع بر زبان راندم، سپس به همه یاران^۱ گفتم بیاید و به او بنگردیم و بکی پس از دیگری آمدند و به او نگر بستند گفت آیا گواهی می دهید که این موسی ابن جعفر بن محمد است؟ گفتند آری. شهادت می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد است. سپس به غلامش گفت دستالی بر عورنش بینداز و سرپای او را غریبان کن. او چنین کرد، آنگاه گفت: هیچ نشانه ای از ضرب و شکنجه در بدن او می بینید؟ گفتیم خیر. چیزی نمی بینیم و عقیده ما این است که او مرده است، گفت همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنیم و به خاک سپاریم. راوی گوید آنجا ماندیم تا آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و برداشتند و یسندی این شاهک را او نماز خواند و او را به خاک سپردیم و برگشتیم. عمر بن واقد می گفت: هیچ کس دانایتر از من بر احوال موسی بن جعفر علیه السلام نیست، چگونه می گوید آن حضرت زنده است در حالی که من خود او را به خاک سپردم.

۱ - کذا، و فی المصحف، و فی نسخة و نسخة [ذ نفعه] - الخ.

خَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنْ
 خَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّبَسَّابُورِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُسْطَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تُوِفِّي
 مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي بَدِ السُّنْدِيِّ بَيْنَ سَاهَكَ فَعَمِلَ عَلَى نَعْسٍ وَتُوْدِي عَلَيْهِ: هَذَا
 إِمَامُ الزَّايِضَةِ فَأَعْرِفُوهُ، فَلَمَّا أَتَى بِهِ جَعْفَرُ الشَّرْطِيَّةَ أَقَامَ لُزْبَةً تَرَفُّدًا أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ
 يَنْظُرَ إِلَى الْخَبِيثِ بْنِ الْحَبِيبِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَلْيَخْرُجْ، فَخَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ مِنْ
 قَعْرِهِ إِلَى الشُّطِّ فَسَمِعَ الصَّيَاحَ وَالتَّوَضُّعَ فَقَالَ لَوُدَيْهِ وَغُلَامِيهِ: مَا لِهَذَا؟ نَالُوا،
 السُّنْدِيُّ بْنُ سَاهَكَ يَتَادِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى نَعْسٍ، فَقَالَ لَوُدَيْهِ وَغُلَامِيهِ: يُوْشِكُ
 أَنْ يَمُوتَ بِهِ هَذَا فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، فَإِذَا غَبَرَهُ فَأَنْزِلُوا مَعَ غُلَامِيكُمْ تَحْدُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ،
 فَإِنْ مَاتَ كُمْ فَأَضْرِبُوهُمْ وَاحْزِقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ، قَالَ: فَلَمَّا غَبَرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ
 فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَضَرَبُوهُمْ وَحَزَقُوا عَلَيْهِمْ سَوَادَهُمْ وَضَعُوهُ فِي مَقَرِّهِ لُزْبَةٍ طَوِيلَةٍ،
 وَ أَقَامَ الْمُنَادِينَ يَنَادُونَ: أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْعَلِيِّ بْنِ الْعَلِيِّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ

حسن بن عبدالله ضریفی از قول پدرش می گوید: حضرت موسی بن جعفر در
 حالی که در حبس سندی بن ساهک بود، وفات کرد و او را بر نابوی حمل کردند
 و می گفتند این امام رافضیان است، او را بشناسید، و چون او را به محل
 سربازخانه آوردند چهار تن را بر پا داشتند و آنها ندا می کردند هر کس
 می خواهد به خبیث فرزند خبیث موسی بن جعفر بنگرد، بیرون بیاید و سلیمان
 ابن ابی جعفر از کاخش به کنار شط آمد و جنجال و غوغا را شنید و از فرزندان و
 غلامانش پرسید این حارو جنجال چیست؟ گفتند سندی بن ساهک بر نعس
 موسی بن جعفر فریاد می کند، گفت عن قریب این عمل را در جانب غربی شط
 هم انجام خواهند داد، پس چون او را از بل عبور دادند، با غلامانان بر سر آنها
 بریزید و جنازه را او دستشان بگیرید و اگر مانع شما شدند آنها را برید و
 علامت های سپاهشان را پاره کنید، گفت وقتی از بل عبور کردند بر سر ایشان
 ریختند و جنازه را از دستشان گرفتند و ایشان را زدند و علامت های سپاهشان
 را پاره کردند و حازه را بر سر چهارواه قرار دادند و منادیان گماشتند که
 می گفتند هر کس می خواهد به طیب فرزند طیب: موسی بن جعفر بنگرد، بیرون

مَلْئُخْرُجٌ، وَخَضَرَ الْخَلْقُ وَغَشِلَتْ وَخَطَطَ بِحُوطٍ فَاجْرَ وَكَتَبَتْ بِكَتَبٍ فِيهِ جِبْرًا اسْتَفِيلَتْ
لَهُ بِالْقِي وَخَبِيرًا وَجِبْرًا، حَكَمُوا عَلَيْهَا الْقُرْآنَ كُلَّهُ، وَاحْتَقَى وَضَعِي فِي جَنَازَتِهِ مَسْتَلَبًا،
عَسَّرَ الْجَبَبُ إِلَى عَنَابٍ قُرْبَيْسٍ فَذَقَتْهُ مَلَكًا مُنَالَةً، وَكَتَبَ بِحَتَمٍ إِلَى الرَّسِيدِ، فَكُتِبَ إِلَى
سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَقْفَرٍ، وَصَلَتْ وَجَمَكَ يَا عَمُّ، وَأَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ، وَاللَّهُ مَا تَعَلَّ السُّلَامِيُّ بْنُ
سَاهَكَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - مَا تَعَلَّ عَنْ أَثَرِنَا.

خَدَقْنَا أَعْدَابُنْ زِيَادَ الْهَذَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ
ابْنِ هَاثِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْغُبَرِيِّ قَالَ: لَمَّا تَوَلَّى أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُرْسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام
جَمَعَ هَارُونَ الرَّشِيدُ شُرَحَ الْعَالِيَةِ وَبَنِي الْقَبَائِسِ وَسَائِرَ أَهْلِ الْمُلْكَةِ وَالْحُكَامِ وَأَحْضَرَ
أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُرْسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ: هَذَا مُرْسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدَمَاتِ خُفِّهِ زَمَاكَانَ
بَنِي وَبَيْتُهُ مَا اسْتَفْزَعَ اللَّهُ بَنِي فِي أَثَرِهِ - يَقْنِي فِي قَتْلِهِ - فَانْظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ
وَجَلًّا مِنْ سَبْعِينَ فَانْظُرُوا إِلَى مُرْسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَفِيهِ بِهْ أَثَرُ جِرَاحَةٍ وَلَا سَمٌ وَلَا
خُفٍّ، وَكَانَ فِي رِجْلِهِ أَثَرُ الْحَمَاءِ فَالْقَدَّ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ وَتَوَلَّى غُشْلَهُ وَتَكْفِينَهُ وَ

بیاید و مردم حاضر شدند و او را غسل داده و حنوط کرده و با کفنی که بُزْ دَعَا
داشت و دو هزار و پانصد دینار قیمت آن بود و هُتَ قرآن بر آن پوشه تنده بود،
کفن کردند، خود سلیمان هم یا برهنه و گریبان چاک به دنبال جنازه به رافناد و
او را ناگورستان قبرش نشمع کرد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش آن را به
هارون الرشید نوشت، هارون نیز در حوای سلیمان بن جعفر نوشت: ای عمو!
صله رحم کردی و خداوند جزای خبر به تو دهد، به خدا سوگند سندی بن
سَاهَک - لعنة الله عليه - آن کار را به دستور ما انجام نداد.

محمد بن صدقه غیری گوید: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر عليه السلام در
گذشت، هارون الرشید بزرگان آل ابوطالب و بنی عباس و سران مملکت و حکام
را گرد آورد و گفت این جنازه موسی بن جعفر است که خود به خود مرده است و
من نسبت به حادثه مرگ او هیچ گناهی ندارم که از خدا آمرزش خواهم، بیاید
به او نظر کنید، هفتاد تن از شیعیانش آمدند و به موسی بن جعفر عليه السلام نگر بستند و
اتری از جراحت و یا سم و یا خفگی در او نبود و در پایش اثر رنگ حنا بود و

اخذنی و غشز فی جنازته

خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مَشْرُوبٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: خَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَابِدٍ عَنِ الْمُغَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ: خَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ رِیَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِبَغِيٍّ بْنِ مُوسَى - الرُّضَا رَحِمَهُ اللَّهُ: إِنَّ جَدَّنَا زَجَلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ رَحِمَهُ اللَّهُ خُبِّي وَأَنَّكَ تَقْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَنْظُمُ. فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ وَ لَمْ يَكُنْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؟ إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ وَفُتِنَتْ أَمْوَالُهُ وَتَكَلَّفَتْ جَوَارِيهِ.

[ادعاء الواقفة الغيبة على العسكري رَحِمَهُ اللَّهُ]

ثُمَّ ادَّعَى الْوَاقِفَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّ النَّبِيَّةَ وَفُتِنَتْ بِهٖ بِصَحْبَةِ أَمْرِ الْغَيْبَةِ عِنْدَهُمْ. وَ جَهْلُهُمْ بِمَوْجِعِهَا. وَ أَنَّهَا الْفَائِزُ الْمَهْدِيُّ. فَلَمَّا ضَلَّتْ وَفَاتَتْهُ رَحِمَهُ اللَّهُ بَطُلَ قَوْلُهُمْ فِيهِ. وَ ثَبَّتَ بِالْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ الَّتِي قَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ النَّبِيَّةَ وَالْغَيْبَةَ بَاطِلِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ دُونَهُ.

سلیمان بن ابی جعفر او را تحویل گرفته و منوالی غسل و تکفینش گردید و با پای برهنه و اندوه در نشیج او غریبت کرد.

علی بن رباط گوید به امام علی بن موسی الرضا رَحِمَهُ اللَّهُ عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدر شما زنده است و شما نیز آنچه را که او می داند می دانید. امام فرمود: سبحان الله! آیا رسول خدا می مبرد اما موسی بن جعفر نمیمبرد؟ آری سوگند به خدا که او از دنیا رفت و اموالش تقسیم شده و کنیزانش ازدواج کردند

ادعای واقفیه در غیبت عسکری رَحِمَهُ اللَّهُ

بعد از ناووسیه. واقفیه آمدند و ادعا کردند که امام حسن عسکری رَحِمَهُ اللَّهُ عیبت اختیار کرده است. ایشان نیز امر غیبت را صحیح می دانستند اما در وقوع آن در حضرت عسکری اشتباه کردند و گمان کردند قائم مهدی. امام یازدهم است. ولی چون وفات آن حضرت ثابت است، گفتار ایشان نادر در این باب باطل خواهد بود و به موجب اخبار صحیحیه ای که در این کتاب ذکر شده است، محقق می گردد که امر غیبت در فرزند او واقع است و لا غیر.

فَمَا رُوِيَ فِي صِحَّةٍ وَفَاؤَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 مَا خَدَّثَنَا بِهِ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: خَدَّثَنَا عَنْ حَظَرٍ مَوْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ -
 الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَقْنَهُ بَعْدَ أَنْ لَا يَوْفَقُ عَلَى إِخْصَاءِ عَذَابِهِمْ وَلَا يَجُوزُ عَلَى مِثْلِهِمُ النَّوَاطِرُ
 بِالْكَذِبِ. وَ بَعْدَ فَقْدِ حَضَرْنَا فِي شَعْبَانَ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ
 أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَلَاثَةِ عَشْرَةِ سَنَةً أَوْ أَكْثَرَ - بِجُلُوسِ أَحَدِ بَنِي
 عُثَيْبَةَ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ وَ هُوَ عَامِلُ السُّلْطَانِ بِوَسْطَةِ عَلَى الْخِراجِ وَ الشُّبَاعِ بِكُورِ -
 قَمٍّ. وَ كَانَ مِنْ أَنْصَبِ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَشَدِّهِمْ عَدَاوَةً لَّهُمْ. فَخَرْنِي وَ ذَكَرَ الْمُبْهَبِينَ مِنْ آلِ أَبِي
 طَالِبٍ بِسُرٍّ مِنْ رَأْيٍ وَ مَذَاهِبِهِمْ وَ صَلَاحِهِمْ وَ أَعْدَائِهِمْ عِنْدَ السُّلْطَانِ. لَمَّا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ
 عُثَيْبَةَ اللَّهِ: مَا زِلَيْتُ وَ لَا عَزَلْتُ بِسُرٍّ مِنْ رَأْيٍ زَجَلْتُ مِنَ الْقَلَوِيَّةِ بِقَوْلِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
 مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لَا سَمِعْتُ بِهِ فِي هَذِهِ وَ شُكْرِيهِ وَ عِزِّيهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ -

روایات درگذشت امام حسن عسکری علیہ السلام

از جمله روایات وفات امام حسن عسکری علیہ السلام حدیث سعد بن عبدالله است
 که می گوید: جمع بی شماری که نمی توان ایشان را احصا کرد و آنها را منهم به نانی
 بر دروغ نمود، گفته اند که در حادثه فوت امام حسن عسکری علیہ السلام و دفن ایشان
 حضور داشته اند. بعد در ماه شعبان دوست و هفتاد و هشت که هیجده سال با
 کمی پیشتر از وفات ابو محمد حسن بن علی عسکری علیہ السلام می گذشت، در مجلس
 احمد بن عبدالله بن یحیی بن خاقان که در آن روزگار از طرف سلطان کارگزار
 خراج و مزارع دهستان قم بود حاضر بودیم، و او از ناصبی ترین و دشمن ترین
 خلافت نسبت به ائمه هدی بود و سخن از کسانی از آل ابی طالب به میان آمد که
 در «سُرٍّ مِنْ رَأْيٍ» زندگی می کردند و از مذهب و صلاحیت و منزلت ایشان نزد
 سلطان صحبت شد. احمد بن عبدالله گفت من در «سُرٍّ مِنْ رَأْيٍ» هیچکس از
 علویان را به مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا ندیدم و نشناختم، و در
 هدایت و وفار و عفاف و یزرگوار و گترم نزد اهل بیت خود و سلطان و همه بی-

أَفْهَلَ بَيْتِهِ وَالسُّلْطَانِ وَحَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ، وَتَقْدِيرُهُمْ إِنَاءٌ عَلَى ذَوِي السُّنَنِ مِنْهُمْ وَالْحَقِيقَةُ وَكَذَلِكَ الْفَوَازُ وَالْزُّرَّاءُ وَالْكَتَّابُ وَغَوَامُ النَّاسِ، فَإِنِّي كُنْتُ فَائِزًا ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى زَيْنِ أَبِي وَهُوَ يَوْمٌ مَجْلِبِسُهُ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ فَمَأَلَوْا لَهُ: إِنَّ ابْنَ الرِّضَا عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ: اذْهَبُوا لَهُ ^(۱) فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ لَعْنَتُ حَسَنِ الْقَاضِيَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَيِّدُ الْبَدَنِ خَدَّتِ السُّنَّ، لَهُ جَلَالَةٌ وَهَيْبَةٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي غَامَ فَسَقَى إِلَيْهِ خُطْبَى، وَ لَا أَغْلَمُهُ نَعْلَ هَذَا بِأَعْلَى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَلَا بِالْفَوَازِ وَلَا بِأَوْلِيَاءِ الْقَهْدِ، فَلَمَّا دَنَابَهُ عَائِقَةُ وَفَكَّلَ وَجْهَهُ وَ مَنِكِبَيْهِ وَأَخَذَ بِيَدِهِ فَأَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَاةٍ الَّتِي كَانَ عَلَيْهِ، وَ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، مُتَعَبِلًا عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَ جَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَ يُكْتَبِيهِ، وَ يُغَدِّيهِ بِتَنْقِيبِ وَ بِأَبْوَيْهِ، وَ أَنَا مُسْتَجِبٌ بِمَا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْمُجَابِبُ فَمَأَلَوْا: الْمُتَوَقِّفُ قَدْ جَاءَ ^(۲)، وَ كَانَ الْمُتَوَقِّفُ إِذَا جَاءَ وَ دَخَلَ عَلَى أَبِي نَقْدَمَ

هاشم، نرسیدم کسی همتای او باشد. همه او را بر شبوخ و بزرگان و افسران و وزراء و نویسندگان و عاقله مردم مقدم می داشتند. من خود یک روز در مجلس عمومی یدرم یسب سر او ایستاده بودم که دربانان او دویدند و گفتند این الرضا در خانه است و او به صدای بلند گفت او را وارد کنید. مردی گندمگون، گشاده چشم، خوش قامت، زیباروئی، خوش ترکیب جوان، با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم یدرم بدو افتاد برخاست و چند گام به استقبال او رفت و به یاد ندارم که به آحدى از بنی هاشم و یا افسران و یا ولیعهدها چنین کرده باشد، و چون نزدیک او رسید با او ممانقه کرد و روی و شانه هایش را بوسید و دشنش را گرفت و او را بالای مُصَلَّای خود که بر آن می نشست، نشاند و خود در بهلوی او نشست و رویش را بطرف او کرد و با وی سخن می گفت و او را با کُتَبه می خواند و خودش و پدر و مادرش را قربان او می کرد، و من از رفتار او متعجب بودم که دربانان آمدند و گفتند موقتاً - ولبعد خلیفه - بر در خانه است و هر وقت موقت بر یدرم وارد می شد دربانان و افسران مخصوص می آمدند و میان

۱ - زاد فی الکافی ج ۶ ص ۵۰۲ وفتیبت ما سمعت منهم اتهم حسروا یکتبون رجلاً علی ابی حمزه و لم یختر

شد و لا یخلطه آوولاً عهد لومش امر السلطان ان یکتبی.

۲ - المرحل عمر امر الخلیفه المصدق علی له احمد بن الموفق و کان صاحب جهشه

مخاطبات و خاصه قوادیم، فغاشوا بین تجلیس آبی و تبین باب الدار سیاطینِیْنِ اِلَیْ اَنْ یَدْخُلُوْا
 یُخْرِجُ، فَلَمْ یَزَلْ اَبی عَظَمًا عَلَیْهِ یُحَدِّثُهُ حَتّٰی نَظَرَ اِلَی عِلْمَانَ الْخَاصَّةِ فَقَالَ جِیْتَبِیْ؛ اِذَا شِئْتَ
 فَعَمَّ - جَعَلَنی اللهُ فِدَاکَ - یا اَبَا مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قَالَ لِیَعْلَمَانِیْهِ: حُدُّوْا بِه خَلْفَ السَّیَاطِیْنِ کَتَبَلِیْزَاةَ
 الْاَجْبِیْرِ - بِعَیْنِ الْمُؤَقِّی - فَعَامَ وَ قَامَ اَبی فَعَانِقَهُ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ مَنْعَى، فَقُلْتُ لِمُخَاطَبِ اَبی وَ
 عِلْمَانِیْهِ: زَیْلُکُمْ مِنْ هَذَا الَّذِیْ فَعَلَ بِه اَبی هَذَا الَّذِیْ فَعَلَ؟ فَقَالُوْا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ غُلُوْیَیْنِ
 یُنَالُ لَهٗ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ یُخْرِفُ بِاَبْنِ الرِّضَا، فَارْتَدَّتْ تَعَجُّبًا، فَلَمْ اَزَلْ یُؤْمِسُ ذَٰلِکَ فَلَمَّا
 مُشْتَكِرًا فِی اَمْرِیْ وَ اَسْرَیْ وَ مَا زِلْتُ مِنْهُ عَنِ کَانَ اللَّیْلِ وَ کَانَتْ عَادَتُهُ اَنْ یُصَلِّیَ الْغُفَّةَ،
 ثُمَّ یَجْلِسُ لَیْسَ یُشْطَرُّ فَمَا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ مِنَ الْمُوَاسَرَاتِ وَ مَا یَرْفَعُهُ اِلَی السُّلْطَانِ، فَلَمَّا صَلَّی وَ
 جَلَسَ ^(۱) جِئْتُ فَجَلَسْتُ تَبْنِیْ یَدَیْهِ فَقَالَ: یا اَحْمَدُ اَلْکَ حَاجَةٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ یا اَهْبَ اِنْ اُوْتُیْتُ
 سَأَلْتُکَ عَنْهَا؟ فَقَالَ: قَدْ اُوْتُیْتُ لَکَ یا بُنِّیْ فَقُلْ مَا اَخْبِیْتُ، فَقُلْتُ لَهٗ: یا اَهْبَ مِنْ کَانَ الرَّجُلُ

پدرم و باب دارالسیاطین صف می کشیدند تا او بیاید و برود. و لا بنقطع پدرم
 منوبته او بود و با او سخن می گفتم تا اینکه چشمش به غلامان مخصوص موفی
 افتاد، آنگاه به حضرت عرض کرد ای ابا محمد! خدا مرا فدا می نماید، اگر ما بپد
 برخیزد و به غلامانش گفت: «اَوَّلًا اَوْ یَسْتَسَیْطِیْنِ یُخْرِجُکُمَا تَا اَمْرٍ بِعَیْنِ مُؤَقِّیْ اَوْ رَا
 نبند، پس او برخاست و پدرم نیز ایستاد و با او معافه کرد و رویش را بوسید و
 آن حضرت رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم و ای بر شما! این که بود که
 پدرم با او چنین کرد؟ گفتند او مردی از غلویان است که به او حسن بن علی
 می گویند و به «ابن الرضا» معروف است و تعجب من بیضر شد. آن روز را
 دلنگ و اندیشناک درباره او و پدرم به سر بردم و چیزی از پدرم ندیدم که
 تعجب مرا بر طرف کند، تا آنکه شب شد. عادت پدرم آن بود که در ثلث اول
 شب غازی می خواند و بعد می نشست و در خوانج خود و اموری که باید به سلطان
 ارجاع دهد مشاوره می کرد. غازی خواند و نشست و من نیز آمدم و مقابل او
 نشستم. گفت ای احمد کاری داری؟ گفتم آری. ای پدرجان اگر اجازه بفرمائید
 بیرسم. گفت یرسم به تو اجازه دادم هر چه می خواهی بیرسم. گفتم بدر حان

الَّذِي أَتَاكَ بِالْعَدَاةِ وَقَعَلْتَ بِهِ مَا قَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْتِهَابِ. وَفَذَهَبَتْ
بِنَفْسِكَ وَبِأَبْنَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ ذَاكَ إِمَامُ الرَّاغِبِيَّةِ. ذَاكَ ابْنُ الرِّضَا. فَسَكَتَ سَاعَةً
فَقَالَ: يَا بَنِيَّ لَوْ زَالَتِ الْخِلَائِفَةُ عَنْ خُلَفَائِ بْنِ الْعَبَّاسِ مَا اسْتَحْتَمَلْتُ أَخْذَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ
هَذَا. فَإِنَّ هَذَا يَشْتَرِكُهَا فِي قَضِيَّةٍ وَعَفَافِهِ وَهَذِيهِ وَصِيَانَتِهِ نَفْسِهِ وَرُحْدِهِ وَعِبَادَتِهِ وَ
جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَصَلَاحِهِ. وَلَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ لَرَأَيْتَ وَجْلاً جَلِيلاً نَبِيلاً خَيْراً فَاضِلاً. فَارْدَدْتُ
فَلِينَا وَتَفَكَّرُوا وَغَيِظُوا عَلَى أَبِي بِمَا سَيَفُتُ مِنْهُ بِهِ. وَلَمْ يَكُنْ لِي مِنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ
خَيْرِهِ. وَابْتِهَاجُ عَنْ أَمْرِهِ. فَأَسَأَلْتُ عَنْهُ أَعْدَاءُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمِنْ الْمُؤَاوِيَّةِ وَالْكَتَّابِ وَ
النُّصَابِ وَالْمُتَّهَمِ وَسَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُمْ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَالْإِعْظَامِ وَالْحَقْلِ
الْزَفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالْقَدِيمِ لَهُ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشَاعِبِهِ وَغُرَبَائِهِ وَكُلِّ يَقُولٍ
هُوَ إِمَامُ الرَّاغِبِيَّةِ. فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَقُلْهُ وَلَبَّاءُ وَلَا غَدَوَاءُ إِلَّا وَهُوَ مُجْبَسُ الْقَوْلِ لِيهِ
وَالشَّاءُ عَلَيْهِ.



مردی که امروز صبح به نزد شما آمد و آنقدر او را اکرام و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را قربانش گفتم که بود که گفت: یسیر جان او امام رافضه «ابن الرضا» است قدری ساکت شد و سپس گفت اگر خلافت از بنی عباس زائل شود هیچکس از بنی هاشم جز او اسحقانی آن را ندارد. او از نظر فضیلت و عفاف و زهری و صیانت نفس و زهد و عبادت و اخلاقی نیکو و صلاحیت سزاوار خلافت است. و اگر پدرش را دیده بودی. مرد جلیل و بزرگوار و حبر و فاضل را دیده بودی. از شنیدن این سخنان. دلنگی و اندیشناکی و خشمم از او بیشتر شد و بعد از آن هیچ اتهام و تلاشی نداشتم جز آنکه از اخبار او پرسش کنم و از امر او حوفا شوم و احوال او را از بنی هاشم. افسران. نویسندگان. قصاب و فقهائ و سایر مردم می پرسیدم و همگی او را بزرگوار. عالی مقام و صاحب مقام رفیع و گفتمار جمیل می دانستند و بر همه خاندانش از پیر و جوان مُقَدَّم می شمرند و همه می گفتند او امام رافضیان است و بزرگواری او نزد من محقق شد. زیرا از دوست و دشمن درباره او حوفا می گفتند و او را می ستودند.

فَقَالَ لَهُ تَعْصُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا خَبَرَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: وَ
 مِنْ جَعْفَرٍ؟ فَسَأَلَ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يَتَرَنَ بِهِ، إِنَّ جَعْفَرًا مُغْلَبٌ بِالْفِئْسَةِ. مَا جِئْتُ يَتَرِبُ
 لِلْعُمُورِ. وَ أَقَلُّ مَنْ زَائِنَةٌ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَهْنَكُهُمْ لِشَرِّهِ. فَذَمُّ خَمْرًا^{۱۱} فَلَبِثَ فِي تَنْبِيهِ
 خَفِيفٌ.

[أَمْرٌ عَجِيبٌ]

وَ اللَّهُ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَفَاتِ وَفَاتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا
 تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اغْتَلَبَتْ إِلَى أَبِي أَلِيٍّ ابْنِ الرُّضَا قَدْ
 اغْتَلَبُ، فَكَرِبَ مِنْ سَاعَتِهِ مُبَادِرًا إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعِجِلًا وَ مَقْدَمُهُ تَحْتَهُ نَفَرٌ مِنْ
 خُدَّامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلِّهِمْ مِنْ بَغَائِهِ وَ خَاصِيهِ لِيَبْهَرُوا أَنْزَلَهُمْ يَلْزُمُونَ دَارَ الْحُسَيْنِيِّينَ -
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَعْرِفُ خَبَرَهُ وَ حَالَهُ. وَ بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُطِيبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالْإِخْلَاطِ إِلَيْهِ.

بعضی از اشعریین مجلس گفتند: ای ابوبکر! از برادرش جعفر چه خبر؟ او
 گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود و یا آنکه هنای او شمرده شود! جعفر
 متجاهر به فسق است، لا اله الا الله و باده نوش است. و پست ترین مردی است که من
 دیده‌ام، بی آبرو و پرده در حرکات و احوال و ناکام و بی مفدار و پست است.

رُخْدَادَى عَجِيبٌ

به خدا سوگند که هنگام وفات حسن بن علی علیه السلام برای سلطان و اصحابش
 امری پیش آمد که بسیار تعجب کردم و گمان نداشتم که چنان اتفاق افتد. برای
 آنکه وقتی حسن بن علی علیه السلام بیمار شد به نزد پدرم کس فرستادند که ابن الرضا
 بیمار شده است و پدرم همان ساعت سوار مرکب شد و به دارالخلافه رفت و
 شتابان برگشت. در حالی که پنج تن از نوکران امیرالمؤمنین که همگی از افراد
 معتند و خاصان او بودند و تحریر حاد هم با ایشان بود، به همراه او بودند و به
 ایشان دستور داد که خانه حسن بن علی علیه السلام را زیر نظر بگیرند و از اخبار و
 احوال او آگاه باشند و به دنبال چند نفر طبیب فرستاد و به ایشان نیز دستور داد

و تعاهدیه ضباحاً و مساء. فلما كان بعد ذلك يومين جاءه من أخيه أنه قد صنف تركيب حتى ينكر إليه. ثم أمر المكتوبين بقرائه و بقى إلى قاضى القضاء فأخضروه مجلساً و أمره أن يختار من أصحابه عشرة يثق بهم في دينه و أمانته و وزجه. فأخضروهم. فبقيت بهم إلى دار الحسن عليه السلام و أمرهم بقرؤم دأره ليلاً و نهاراً. فلم يزالوا هناك حتى توفي عليه السلام بإتمام مصلت من شهر ربيع الأول من سنة ستين و مائتين. فصارت سر من رأى ضجة واحدة. مات ابن الرضا. و تفت السلطان إلى داره من مقتنياتها و بنش حجرة. و حتم على جميع ما فيها و طلبوا أثر ولده و جأوا و يساء بقرئ بالهبل. فدخل على جواريه فظنوا إتيه. فذكر بعضهم أن هناك جارية بها حمل ^(۱) فأمر بها فجلدت في حجره و وكل بها بخير الخاديم و أصحابه و نشوء معهم. ثم أخذوا بعد ذلك في تهيتته. و

که به نزد او آمد و شد کنند و هر بام و شام مراقب او باشند و چون دو روز گذشت کسی به نزد او آمد و خبر داد که صغیر بر ابن الرضا عارض شده است و او سوار مرکبش شد و صبح زود به نزد او آمد و به طیبان دستور داد که در بالین او بمانند و به دنبال قاضی القضاء فرستاد و او را به مجلس خود احضار کرد و به او دستور داد که از اصحاب موثق در دین و امانت و وزج ده تن را برگزیند و ایشان را احضار کرد و به خانه حسن بن علی عليه السلام فرستاد و به ایشان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها آنجا بودند تا آنکه چند روز از ایام ماه ربيع الاول سال دو بیست و شصت هجری نگذشته بود که درگذشت و شهر سمرقن رانی یکپارچه ضجه شد که ابن الرضا دو گذشته است و سلطان جاسوسانی به خانه او فرستاد و اتافها را تنفیس کرده و بستند و مهر کردند و دو جسنگوی اتری از فرزند او بودند و فایله هایی و آوردند که زنان ماردار را شناسایی می کردند و کتبران را مورد شناسایی و واری قرار می دادند. یکی از ایشان گفت این کتیز آسفن است و دستور داد که او و دو حجره ای زندانی کردند و تحریر خادم و همراهش و جماعتی از زنان و بر او گهاشت. بعد از این کارها در مقام تجهیز او برآمدند و

عُطِّلَتِ الْأَشْيَاءُ وَرَكِبَ أَبِي وَبُوهَائِيمُ وَالْقَوَادُ وَالْكَتَّابُ وَسَافَرُوا النَّاسَ إِلَى جَلَّازَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَتْ سُرْمَةً رَأَى يُؤَمِّدُ شِعْبَهَا بِالْقِيَامَةِ، فَلَمَّا فَرَعُوا مِنْ تَهْنِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي - عِيسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا وَضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ دَنَا أَبُو عِيسَى مِنْهَا فَكَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْقُلُوبَةِ وَالْغَنَاسَةِ وَالْقَوَادِ وَالْكَتَّابِ وَالنُّضَاةِ وَالنُّهَّارِ وَالْمُعَدَّلِينَ، وَقَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ - ابْنِ الرُّضَا - مَاتَ حَقًّا أَنَّهُ عَلَى إِرَاسِهِ، خَضِرَةٌ مِنْ خَدَمِ أَسْبَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِقَاتِهِ فَلَانٌ وَفُلَانٌ، وَمِنْ الْمُطَهِّينَ فَلَانٌ وَفُلَانٌ، وَمِنْ النُّضَاةِ فَلَانٌ وَفُلَانٌ، ثُمَّ عَطَى وَجْهَهُ وَقَامَ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ خُمْسًا وَأَمَرَ بِحَمْلِهِ لَحْدًا مِنْ رَسَلِ دَارِهِ وَدُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا دُفِنَ وَتَرَفَّى النَّاسُ احْطَرَبَ السُّلْطَانُ وَأَصْحَابُهُ فِي حَلِّهِ وَلَبْدِهِ وَكَثُرَ التَّنْيِشُ فِي الْمَنَازِلِ وَالْأُيُودِ فَوَقَفُوا عَلَى قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ، وَلَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وَكَّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ الَّتِي تَوَهَّبَهَا عَلَيْهَا الْحَبْلُ مَلَازِمِينَ لَهَا سِتْرِينَ وَ أَكْثَرَ حَتَّى تَبَيَّنَ لَهَا بَطْلَانُ الْحَبْلِ، فَتُسَمَّى مِيرَاثُهُ

بازارها تعطیل شد و پدرم با بوی هاشم و افسران و کاتبان و سایر مردم به نسیع چناره آمدند و شهر سمرقند را آن روز مانند قیامت بود و چون از کار نهم فارغ شدند، سلطان ابو عیسی - پسر متوکل - را فرمان داد که بر او نماز گزارد و چون چناره را برای نماز گذاشتند، ابو عیسی پیش آمد و روی او را باز کرد و به همه هاشمیان از علویان و عباسیان و افسران و کاتبان و قاضیان و فقهاء و عدول نشان داد و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به مرگ طبیعی در بستر خود از دنیا رفته است و هنگام وفات کسانی بر بالین او از جمله از خدمه و موثقین سلطان: فلانی و فلانی و از طبیبان فلانی و فلانی و از قاضیان فلانی و فلانی حاضر بودند، آنگاه رویش را پوشانید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد که او را بردارند و به وسط سرایش بردند و در همان خانه ای که پدرش در آن دفن بوده به خاک سپردند.

پس از دفن و پراکنده شدن مردم، سلطان و یارانش به حسنحوی فرزند او برآمدند و بازرسی منازل و خانه ها را افزودند و از تقسیم میراثش حوهداری کردند و آن زنی که گمان می رفت باردار است دو سال یا بیشتر تحت نظر بود تا

بَيْنَ أُمِّهِ وَأَخِيهِ جَعْفَرٍ، وَادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيقَتُهُ، وَتَبَتْ ذَلِكَ عِنْدَ الْغَاضِي، وَالسُّلْطَانُ عَلَى ذَلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَهُ وَلِيَدِهِ، فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ قِسْمَةِ الْمِيرَاثِ إِلَى أَبِي، وَقَالَ لَهُ: اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةً أَبِي وَأَخِي وَأَوْصِلْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ مُسَلَّمَةً، فَزَيَّرَهُ أَبِي وَأَسْمَعَهُ وَقَالَ لَهُ: يَا أَحْمَقُ إِنَّ السُّلْطَانَ - أَعَزَّهُ اللَّهُ - جَزَاءُ شَيْفَةٍ وَسُوطَةٍ فِي الَّذِينَ دَعَمُوا لَنَا أَبَاهُ وَأَخَاهُ أَلَيْسَ بِزِدٍّ لَهُمْ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْبَرْ عَلَيْهِ وَلَمْ يَنْهَبْ لَهُ صَرَفَهُمْ عَنْ هَذَا الْغَوْلِ فِيهِمَا، وَخَفَّ أَنْ يُرْبِلَ أَبَاهُ وَأَخَاهُ عَنْ بَيْتِكَ الْمَرْتَبَةِ فَلَمْ يَنْهَبْ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ سَبْعَةِ أَيْكَ وَأَجْبَلِكُ إِمَامًا فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ بِرَبِّكَ مِرَاتِنَهُمْ وَلَا عَمْرٍ السُّلْطَانِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَتَلْهَبْنَا، وَاسْتَنْفَلَهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ وَاسْتَضَعَّهُ وَأَمَرَ أَنْ يُجْتَنَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَخَرَجْنَا وَالْأَثَرُ عَلَى بَيْتِكَ الْخَالِ، وَالسُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرَهُ وَلَيْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى الْيَوْمَ.

آنکه معلوم شد باردار نیست آنگاه میراثش بین مادر و برادرش جعفر تقسیم شد و مادرش مدعی وصایت او بود و آن نزد قاضی به تبوی رسید و با وجود این سلطان هنوز در جستجوی فرزندان او بود.

در این هنگام آن امر معجب از جعفر به وقوع پیوست و آن این بود که او پس از تقسیم میراث به نزد پدر آمد و به او گفت: مرتبه پدر و برادر را بر این قرار بده و سالی بیست هزار دینار خواهم پرداخت. پدر او را راند و دشنام داد و گفت: ای احقر! سلطان - اعزه الله - شمشیر و تازیانه اش را کشیده بود تا بر کسانی که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند فرود آورد تا ایشان دست از آن اعتماد بردارند و موفق نشد و از آن اعتقاد دست برداشتند و کوششی کرد که پدر و برادرت را از آن مرتبت ساقط کند و موفق نشد. پس اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امامی که به سلطان و غیر سلطان نیازی نداری که رنم آنها را به نو بدهند و اگر نزد ایشان آن مقام و منزلت را نداری، به واسطه ما می توانی بدان مقام دسترسی پیدا کنی و از اینجا پدرم او را حقیر و نانوان شمرد و دستور داد که در بانان از ورود او جلوگیری کنند و تا پایان عمر به او اجازه ورود نداد اوصاع به همین منوال بود تا از سرمن رای بیرون آمدیم و سلطان تا امروز در جستجوی

وَكَيْفَ يَصْبَحُ الْمَوْتُ إِلَّا هَكَذَا وَكَتَبَ تَجْوِيزُ رَدِّ الْعِيَانِ وَتَكْذِيبُهُ، وَإِنَّمَا كَانَ السُّلْطَانُ لَا يَتَعَرَّ عَنْ طَلَبِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ وَقَعَ فِي حَسَابِهِ خَبَرُهُ، وَقَدْ كَانَ وَلَدُ عَلِيٍّ قَتْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَبَبٍ، وَغَرَضُهُ عَلَى أَشْغَالِهِ، وَفَالِ لَمْ. «هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ فَلَا تَتَعَرَّوْا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي قُدْبَانِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْهُ تَعَذُّ تَوْبِكُمْ هَذَا» نَعْبَتُهُ وَ لَمْ يَنْظُرْهُ، فَلِذَلِكَ لَمْ يَتَعَرَّ السُّلْطَانُ عَنْ طَلَبِهِ.

اثبات الغيبة

وَقَدْ رَوَى أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الَّذِي تُخْفَى وَلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ وَ يَتَبَيَّنُ عَنْهُمْ شَخْصَةً بِنَلَا بَكْرٍ لِأَخِي فِي غَيْبِهِ بِنَعَةِ إِذَا حَرَجَ وَأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَسِبُ مِيرَاثُهُ وَ هُوَ حَقٌّ، وَقَدْ أَخْرَجْتُ ذَلِكَ مُشْتَدًّا فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوَاضِعِهِ، وَقَدْ كَانَ مُرَادُنَا بِإِيرَادِ هَذَا الْخَبَرِ تَضْهِيحًا لِمَوَاقِفِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا بَطَلَ دُفُوعُ الْغَيْبَةِ لِبَنِ أَعْيُنِ لَمْ يَنْجُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، وَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ خَلْفَرٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

فرزند حسن بن علی است.

پس آیا هرگز جز این است و آیا می توان یک امر غیبی را تکذیب کرد و دروغ سمره؟ و سلطان وقت از حسنجوی فرزند او باز نمی ایستد، زیرا احبار او را شنیده بود و او چند سال پیش از وفات پدرش متولد شده بود و امام عسکری علیه السلام او را به شیعانیش عرضه داشته و گفته است: بعد از من، این امام شما و خلیفه من بر شماست، از او فرمان برید، متفرق نشوید که در دینان هلاک خواهید شد و بدانید که او را پس از این نخواهید دید و او را نهان کرد و ظاهرش ناساخت و به همین دلیل است که سلطان از حسنجوی او باز نایستاد.

اثبات غیبت

و روایت شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام کسی است که ولادتش پنهانی است و شخصش از دیدگان نهان است تا چون ظهور کند بیعت هیچکس بر گردنش نباشد و او همان کسی است که زنده است و میراثش نصیب می شود و من آن حدیث را با سند متصل و در فصل خود نقل کرده ام. مراد ما از نقل حجر فوق اثبات وفات امام باز هم علیه السلام بود و چون غیبت محمد ابن حنفیه و امام صادق

العسکری علیه السلام بما ضاع من وفایمهم نضع و فوعها بمن نص غلبه النبی و الأئمة الأخذ
عشر صلوات الله علیهم و هو الحجّة بن الحسن بن علی بن محمد العسکری علیه السلام و قد
أخرجت الأخبار المسندة فی ذلك الكتاب فی أبواب النصوص علیہ صلوات الله علیه .
و کُلُّ من سألنا من مخالفین عن القائم علیه السلام لم یحل من أن یكون قاتلاً یا مامنه الأئمة
الأخذ عشر من آباءه علیه السلام أو غیر قاتل یا مامنهم . فإن کان قاتلاً یا مامنهم لزمه القول
یا مامنه الإمام الثانی عشر لنصوص آباءه الأئمة علیه السلام علیہ باسمه و نسبه و إجماع
شیعینهم علی القول یا مامنه و أنه القائم الذي یظهر بعد غیبه طویل . فینتقل الأرض
وینسط و عدلاً کما یثبت جوراً و ظلماً . و إن لم یکن السائل من الغایبین بالأئمة الأخذ
عشر علیه السلام لم یکن له غلبتنا جواب فی القائم الثانی عشر من الأئمة علیه السلام . و کان
الکلام یکتلنا و ینبئ فی إثبات إمامه آباءه الأئمة الأخذ عشر علیه السلام . و هكذا لو سألنا

و امام موسی کاظم و امام حسن عسکری علیه السلام باطل شد ، زیرا وفاتشان به وقوع
پیوسته است ، پس وقوع غیبت درباره کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یازده امام
پیش از او تصریح بدان کرده اند درست خواهد بود و او حجّة بن الحسن بن علی
بن محمد العسکری است و من اخبار غیبت آن حضرت را با سلسله سند متصل در
أبواب نصوص بر آن حضرت در این کتاب نقل کرده ام .

و هر کدام از مخالفین ما که درباره امام قائم علیه السلام از ما پرسش می کنند ، از دو
حال خارج نیستند : یا آنکه به امامت ائمه یازده گانه - که پدران آن حضرتند -
معتقدند و یا آنکه قائل به امامت ایشان نیستند . اگر معتقد به امامت ایشانند ، به
امامت امام دوازدهم نیز بایستی اعتقاد داشته باشند ، زیرا نصوص عده ای
درباره اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمه نیز بر امامت
آن حضرت اتفاق و اجماع کرده اند و او همان قائمی است که پس از غیبتی
طولانی آشکار می شود و زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد آکنده
از عدل و داد خواهد کرد . و اگر آن پرسشگر معتقد به امامت ائمه یازده گانه
پیش از او نیست ، درباره امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام پاسخی نزد ما
نخواهد داشت و بایستی در ابتدا درباره امامت آباء بزرگوار او که ائمه -

یهودی فقال لنا: لم صارَت الظُّهُرُ أَرْبَعاً وَ الْغَضَرُ أَرْبَعاً وَ الْعِشَاءُ أَرْبَعاً وَ الْغَدَاةُ رَكْعَتَيْنِ وَ الْمَغْرِبُ ثَلَاثاً؟ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ جَوَابٌ. بَلْ لَنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ: إِنَّكَ مُنْكَرٌ لِلْبُيُوتِ النَّبِيِّ الَّذِي أَتَى بِهَذِهِ الصَّلَوَاتِ وَ عَدَدِ رَكَعَاتِهَا. فَكَلَّمْنَا فِي كِبُورِهِ وَ اثْبَاتِهَا فَإِنْ بَطَلَتْ بَطَلَتْ هَذِهِ الصَّلَوَاتُ وَ سَطَطَ السُّؤَالُ عَلَيْهَا وَ إِنْ ثَبَتَ نُبُوتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَرَمَتْكَ الْإِقْرَارُ بِفَرْضِ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ عَلَى عَدَدِ رَكَعَاتِهَا بِصِحِّهِ بِحَيْثُ عَنْهُ وَ اخْتِصَافِ أَثْبَتِهَا عَلَيْهِ. عَزَمْتُ عَلَيْهَا لَمْ لَمْ نَقِرُّهَا. وَ هَكَذَا الْجَوَابُ لِمَنْ سَأَلَ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام خَذُوا الثَّقُلَ بِالثَّقَلِ.

[جواب عن اعتراض:]

وَ قَدْ يَفْعَرِضُ مُتَعَرِّضٌ حَاجِلٌ بِأَنَارِ الْحِكْمَةِ، غَافِلٌ عَنْ مُسْتَقِيمِ التَّذْيِيرِ لِأَهْلِ الْمَلَّةِ بِأَنْ يَقُولَ: «مَا بَالُ الْفَتِيَّةِ وَقَعَتْ بِصَاحِبِ رَمَانِكُمْ هَذَا دُونَ مَنْ تَعْلَمُ مِنْ أَهْلَائِهِ الْأَجْمَةِ بِرُغْبِكُمْ وَ قَدْ تَجِدُ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام فِي رَمَانِنَا هَذَا أَحْسَنَ حَالاً وَ أَوْعَدَ غُثَّشاً مِنْهُمْ فِي

یازده گانه اند سخن گوئیم. چنانکه اگر یک یهودی از ما پرسش کرده و بگوید چرا نمازهای ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ پاسخ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما ندانیم، بلکه یاسی به او بگوئیم تو منکر نبوت پیامبری هستی که این نمازها را آورده و عدد رکعات آنرا معین کرده است و یا او درباره نبوت پیامبر اکرم و اثبات آن سخن می گوئیم و اگر نبوت او باطل باشد این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوت او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عدد رکعات آن اقرار کنی. زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را آورده و اتمن بر آن اجماع و اتفاق کرده اند. خواه علت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم عَلَيْهِ السَّلَام پرسش می کند دقیقاً همین جواب است.

یاسخ اعتراض

ممکن است معترضی که آثار حکمت را نداند و از تدبیر درست ملت بی خبر باشد بگوید: چرا صاحب الامر شها غایب شد اما یدران او که شها ایشان را الله می دانید غیبت نداشتند با آنکه شیعه آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام امروزه نسبت به دوره بنی امیه

زمنی بنی اُمتیة اِذْ كَانُوا فِي ذَلِكَ الزَّمانِ مُطالِبِينَ بِالْعِزَّةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غَيْرِهِ - ذَلِكَ مِنْ أحوالِ الْقَتْلِ وَ التَّشْرِيدِ ، وَ هُمْ فِي هَذَا الْحَالِ وَادْعُونَ سَالِمُونَ ، فَذْ كَثُرَتْ شِيعَتُهُمْ ، وَ تَوَافَرَتْ أَنْصَارُهُمْ ، وَ ظَهَرَتْ كَلْبَتُهُمْ بِهَؤُلَاءِ كُتُبِ أَهْلِ الدُّوْلَةِ لَهُمْ وَ ذَوِيهِ - السُّلْطَانِ وَ النَّخْوَةِ بِهِمْ ؟ » .

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ :- إِنَّ الْجَهْلَ غَيْرَ مُتَعَدِّمٍ مِنْ ذَوِي الْعَقْلَةِ وَ أَهْلِ التَّكْذِيبِ وَ الْحَيْزِ وَ فَذْ تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِنَا أَنَّ ظُهُورَ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اسْتِخَارَتِهِمْ خَرَى فِي وَزْنِ الْحِجَّةِ حَسَبِ الْإِمْكَانِ وَ التَّذْهِيرِ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ ، وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلْيَنْتَبِهُ ذَوُ الشُّطْرِ وَ الشُّبُهَةِ - إِنَّ الْأَمْرَ الْأَرْ - وَ إِنَّ كَانَ الْحَالُ كَمَا وَصَفْتُ - أَضْعَبُ وَ ابْجَئَةُ أَشَدُّ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ أُرْمِيَةِ الْأُيُمَّةِ السَّالِفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأُيُمَّةَ الْمَاضِيَةَ أَمَرُوا فِي جَمِيعِ مَقَامِهِمْ إِلَى شِيعَتِهِمْ وَ الْعَالِيَيْنَ بِوِلَايَتِهِمْ وَ الْمَالِكِينَ مِنَ النَّاسِ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَطَاوَرَ ذَلِكَ ثَمَّ أَغْدَابُهُمْ أَنَّ صَاحِبَ السُّبُبِ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُيُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَوَعَّدُ حَتَّى نَحْبِيَّ صَبْحَهُ مِنَ الشَّيْءِ

احوال بهتری دارند و مُرَقَّه نورزندگانی می کنند، زیرا در آن زمان از ایشان می خواستند که از امیرالمؤمنین علیه السلام یزاری بخوبند و آنها را می کشتند و با نعبد و آواره می کردند ولی شیعه امروزه در آرامش و سلامت زندگی می کند و تعداد آنها کثیر و یارانشان افزون شده است و به واسطه دوستی و پشتیبانی اهل دولت و صاحبان سلطنت و قدرت، مذهبشان علنی و پیروز شده است.

من به توفیق الهی در جواب این اعتراض می گویم: نادانی غافلان و مردم بی ایمان و حیران معدوم نگشته است. و ما پیش از این گفتیم که ظهور و غیبت حجت‌های الهی، بر اساس حکمت ربوبی و بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان است و اگر چنین باشد، اندیشمندان و صاحب نظران بایستی بگویند امروزه امر دشوارتر و محنت شدیدتر از دوران ائمه سابقه است، گرچه حال امروز تبعه چنان باشد که شلوغ کرد، و این از آن رو است که ائمه گذشته در هر مقامی و به هر مناسبتی به شیعیان و دوستان و طرفدارانشان اظهار کرده بودند که امام مُفَنِّد و صاحب شمشیر، امام دوازدهم علیه السلام است و آن امام قیام نمی کند مگر آنکه ضحیه

باشیم و اسم آیه و الانفس متینة^(۱) علی نفس ما سمعت، و إذا غلب ما أخشْتُ فكان ذلک
مُشْتَبِهاً بِنَبِّ شُعْبَةَ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام و عیند فحالِغِیهِمْ مِنَ الطَّوَاعِیَةِ وَ غُرُوبِهِمْ وَ غُرُوبِ
مُتَغَرِّلَةِ أَتْبَهِهِمْ مِنَ الضَّحَى، وَ غَلَبَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ، وَ كَانُوا یَتَوَقَّعُونَ غَنِیَّ الشَّرْعِ إِلَى
إِثْلَافِهِمْ، وَ یَتَحَامَتُونَ الْعَصْدَ لِإِثْرَالِ الْمَكْرُوهِ، یَوْمَ مَخَّ مَا یَلْزَمُ مِنْ حَالِ التَّذْهِبِ فِی إِجْهَابِ
ظُهُورِهِمْ كَذَلِكَ لِیَجْعَلَ كُلُّ شَیْءٍ مِنْهُمْ إِلَى مَا یَسْتَجْعَلُهُ مِنْ جِدَائِهِ أَوْ ضَلَالَتِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى: «مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یَضِلُّ فَلَنْ یُجِدَ» وَ لَیَّا مُرْجِدُهُ^(۲)، وَ قَالَ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ: «وَلَنُرِیدَنَّ خَیْرًا مِنْهُمْ مَا أَنزَلْنَا إِلَیْكَ مِنْ وَیْلٍ طَافِیئًا وَ كَثُرًا فَلَا تُؤْخِذُ عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِینَ»^(۳) وَ هَذَا الرِّمَانُ قَدْ اسْتَوْفَى أَهْلَهُ كُلَّ إِشَارَةٍ مِنْ نَحْوِ وَ آتَارِ لِقَائِهِ بِیَوْمِ الْأَحْیَارِ
وَ انْقَضَتْ بِیَوْمِ الْآتَارِ إِلَى أَنْ صَاحِبُ هَذَا الرِّمَانِ علیه السلام هُوَ صَاحِبُ السَّعْبِ وَ الْاَنْفُسِ

آسمانی او راه نام و نام پدرش بخواند و غرض متقابل به انتشار شنیده ها و بخش
محسوسات خود هستند و ابن مطلب در بین شیعه آل محمد علیه السلام و حتی مخالفین
ایشان و از جمله طواغیت منتشر گردید و آنها هم امامان شیعه را راسگو و
دانشمند و فاضل می دانستند و این کتاب در کتابت ایشان و نامودی آنها باز
می ایستادند و از فرود آوردن مکروه بر آنها خودداری می کردند و حکم و
تدبیر الهی هم موجب ظهورشان بود و اینچنین بابسی هر کس به آنچه سزاوار
است از هدایت و ضلالت برسد، همانگونه که خدای تعالی فرموده است: «هر که
را خداوند نوبین هدایت دهد، او هدایت شده است و هر که را به وادی ضلالت
وانهد، پیشوای مُرشدی برای او نخواهی یافت» «و باز فرموده است: «آنچه از
جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، موجب افزایش طغیان و کفر بسیاری
از ایشان خواهد شد و تو بر مردم کافر اندوه مخور».

ولی در این رمان، مردم هر اشاره ای از نص و انز را استعفا کرده اند و احبار
بدیشان منتهی شده و آتار به آنها رسیده است که صاحب الرمان همان صاحب-

۱- فی بعض النسخ «متین» و فی بعض النسخ «متین»

متنبه علیٰ اما وصفنا من انتشر ما تبیت و ذکر ما زلت و شاهدت، فلو کان صاحب الزمان علیه السلام طاهراً مزجوراً لنشر شیعته ذلك و لتغداهم إلى محالینهم بحسن ظن بعضهم من بذخل فیه و بظهور المیل إلیهم. و فی أوقات الجدال بالذلاله علی شخصه و الاشارة إلى مکانه کفعل هشام بن الحکم مع الشامی و قد مناظره بحضور الصادق علیه السلام فقال الشامی له هشام من هذا الذی نسی الله و نصبه بهذه الصفات؟ قال هشام هو هذا و اشارت به إلى الصادق علیه السلام فكان یقول ذلك متقبلاً فی محالینهم کاتبینهم بینه من إشارتهم إلیه بوجود شخصه و نسبه و مکانه، ثم لم یکنوا جیئی یهملون و لا یطرون کفعل فرعون فی قتل أولاد بنی اسرائیل للذی قد کان داع منہم و انتشر تبیت من کون موسی علیه السلام یبیتهم. و هلاک فرعون و مملکتہ علی بدیه، و كذلك کان فعل فرعون قتل فی قتل أولاد و عبیت و اهل مملکتہ فی طلب ابراهیم علیه السلام زمان انتشار الحقیق بزقب.

شمس اسب و نفوس هم چنانکه کسم متایل به نشر شیعدها و ذکر دبددهای حود هستند و اگر صاحب الزمان علیه السلام ظاهر باشد، شیعه اخبار او را انتشار داده و به مخالفینشان هم حواهد رسیده و این بواسطه آن اسب که گاه حاسوسان ظاهر الصلاح که حود را متایل به شیعه نشان می دهند در بین ایشان نفوذ می کنند و گاه شیعه خود در اوقات جدال، شخص او را متابانند و به مکان او اشاره کنند، چنانکه هشام بن حکم در هنگام مناظره با آن فرد شامی چنان کرده. او در حضور امام صادق علیه السلام با آن شامی مناظره می کرد و شامی به او گفت: این امامی که به او اشاره می کنی و اوصاف او را بر می شاری کیست؟ و هشام نیز با دست خود به امام اشاره کرده و گفت، او همین آهست.

پس اگر به شخص و نسب و مکان او در بین شیعیان اشاره شود، در میان مخالفان نیز شناخته حواهد شد و در این صورت مهلت و فرصت به ایشان نداد و آنها را ناوود خواهند ساخت. مانند کردار فرعون در کشتن فرزندان بنی اسرائیل، زیرا دم بین ایشان شایع و منتشر شده بود که موسی در بین ایشان است و هلاک فرعون و مملکتش به دست اوست. و مانند کردار فرعون که پیش از فرعون بود و هنگامی که خبر ولادت ابراهیم منتشر شد و اینکه هلاک فرعون و

ولادینہ . وَ تَوُونَ خِلَالَ عُرُودٍ وَ أَهْلٍ مَمْلُوكَةٍ وَ دِينِهِ عَلَى تَدْبِيرِهِ . كَذَلِكَ طَاعِيَةٌ زَمَانٍ زَعَامَةٍ -
 الحسنین بن علی علیه السلام و الید صاحب الزمان علیه السلام وَ طَلَبَ زَلَمَهُ وَ التَّوَكُّلِ بِدَارِهِ وَ خَشَشَ
 جَوَارِيهِ وَ انْتِظَارُهُ بَيْنَ وَ شَغِ الْمَقْتَلِ إِنْ كَانَ بَيْنَهُ ^(۱) . فَلَا لِأَنْ إِرَادَتُهُمْ كَانَتْ مَا دَعَوْنَا مِنْ
 حَالِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى علیه السلام لَمَّا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمْ . وَ قَدْ خَلَفَ علیه السلام أَهْلَهُ وَ وَلَدَهُ وَ قَدْ غَلَبُوا
 مِنْ مَذْهَبِهِ وَ دِينِهِ أَنْ لَا يَهْتَرَعَ مَعَ التَّوَلَدِ وَ الْإِبْرَازِ أَحَدٌ إِلَّا رُوحٌ أَوْ رُوحَةٌ . كَلَامًا يَتَرَكُهُمْ
 غَيْرُ هَذَا عَابِلٌ وَ لَا فَعْلُهُمْ غَيْرُ هَذَا مَعَ مَا وَجِبَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَةِ الْمُسْتَقْبَةِ بِطَوَرِ غَايَةِ
 الْمَدَّةِ فِي الظُّهُورِ وَ الْإِسْتِبَارِ . فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ قَعَبَ الْعَبِيَّةُ فَاسْتَعْرِغَتْ عَنْهُمْ شَعْلَةً . وَ
 ضَلُّوا عَنْ مَقَرِّقَةٍ مَكَانِهِ . ثُمَّ نَشَرَ نَائِشَرٍ مِنْ شَبْعَتِهِ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ بِمَا وَضَعْنَا وَ صَاحِبُكُمْ فِي
 حَالِ الْإِسْتِبَارِ . فَوَزَعَتْ عَادَتُهُ مِنْ طَاعُوتِ الزَّمَانِ وَ صَاحِبِ شَيْءٍ مِنَ الْقَوَامِ تَقَعُّصَ عَمَّا
 وَزَعَتْ مِنَ الْإِسْتِبَارِ وَ دُكِرَ مِنَ الْأَخْبَارِ فَلَمْ يَجِدْ حَقِيقَةً يُشَارُ إِلَيْهَا وَ لَا شَيْئَةً يَتَمَلَّأُ بِهَا

اطرافیان و پروانش به دست اوست . در جستجوی ابراهیم فرزندان رعایا و
 اهل مملکت خود را کشت . و همچنین است خلیفه سرکش زمان وفات امام حسن
 عسکری علیه السلام - پدر صاحب الزمان علیه السلام که در جستجوی فرزندان او بود و خانه او
 را زیر نظر گرفت و کتباتش را زدنای کرد - انتظار می کشید تا اگر یاردار
 هستند وضع حمل کنند . و اگر منظورشان همان افعالی که در زمان ابراهیم و
 موسی علیه السلام به وقوع پیوست نبوده آن کارها را نمی کردند . آن حضرت اهل و
 فرزندان خود را به جا گذاشت و مخالفین می دانستند که مذهب و دین او این است که
 با وجوه فرزندان یا یکی از ابوبین هیچکس جز زوج و زوجه از او ارث نمی برد ،
 خبره شخص عاقل جز این نمی پندارد و نمی فهمد و مقتضای تدبیر و حکمت الهی
 هم در موضوع غیبت و ظهور همین را اقتضا می کند . بنابراین غیبت واقع گردید
 و شخص او از انتظار نماند و نتوانستند پی به مکان او ببرند . سپس یک نفر از
 شیعیانش پاره ای از وضعیّت امر او را منتشر ساخت در حالی که امام شما در
 استتار بود و آتشی غضب طاعوت زمان شعله ور گردید و فتنه انگیزی از میان
 عوام درباره غیبت و اخبار آن به تفحص پرداخت ولی شخصی که به او اشاره

فَانْكَسَرَتْ الْعَادِيَةُ وَ سَكَتَتِ الْفِتْنَةُ وَ تَرَاجَعَتِ الْحَمِيَّةُ. فَلَا يَكُونُ جَبَلِيذٌ عَلَى شَيْعَنِيٍّ وَلَا عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَشْيَائِهِمْ^(۱) فَيُخَالِفُونَهُمْ مَسَلَّتِي وَلَا إِلَى اضْطِلَالِهِمْ سَبِيلٌ مُتَعَلِّقٌ. وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَقْتَضِيهِ النَّازِئَةُ وَ تَوَدُّعُ الْعَادِيَةِ. فَتُظَاهَرُ أَعْوَالُهُمْ عِنْدَ النَّظَرِ فِي شَأْنِهِمْ. وَ يَتَّبِعُ لِتَأْمَلِ أَعْمُرُهُمْ. وَ يَتَحَقَّقُ الْمُؤْمِنُ الْمُفَكِّرُ فِي مَذْهَبِهِمْ. فَيَلْتَقِ بِأَوْلِيَاءِ الْحُجَّةِ مَنْ كَانَ فِي حَيْزِ الْجَهْلِ، وَ يَتَكَبَّهَتْ عَنْهُمْ رَأْيُ الظُّلْمَةِ^(۲) عِنْدَ مُهْلَةِ التَّأْمَلِ لِلْحَقِّ^(۳) بِشَايَةِ وَشَوَاهِدِهِ - غَلَامَاتِهِ كَعَالِ الْإِضَاجَةِ وَ الْكِبَاشَةِ عِنْدَ مَنْ يَتَأْمَلُ كِتَابَتَا هَذَا مُرَبِّدًا لِلنَّجَاةِ، هَارِبًا مِنْ سُبُلِ الصَّلَاحَةِ. مُتَنَجِّفًا مِمَّنْ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى، نَازِعًا عَلَى الصَّلَاحَةِ الْهَدَى.

اجواب عن اعتراض آخر

و بما سأل جهال المعاندين للحق أن قالوا: «أخبرونا عن الإمام في هذا الوقت

شود و شبهه ای که دسناویز او گردد نیافت. آنگاه شدت غضب فروکش کرد و فتنه خوابید و غضبیت به کناری رفت و در این هنگام مخالفین نسبت به شیعیان او بهانه ای ندارند و نمی توانند آنها را محکوم و معدوم کنند. آنگاه آتش دشمنی خاموش خواهد شد و شدت غضب فروکش خواهد کرد و احوال ایشان بر ناظران آشکار خواهد گردید و امرشان بر تأمل کنندگان روشن خواهد شد و هر شخص با اجماعی که درست فکر کند حقایق مذهب امامیه را خواهد فهمید و کسانی که در حیرت جهالند به اولیای حجت الهی خواهند پیوست و پرده ظلمت در مهلت تأمل در حق - بیناتش و شواهد علاماتش - به کناری خواهد رفت، چنانچه حقیقت امامت و صحت مذهب امامیه برای هر کس که طالب حقیقت باشد از مطالعه همین کتاب ما روشن می گردد در صورتی که جوابی تجات و گریزان از گمراهی باشد و خود را ملحق به کسانی کند که خداوند سرانجام خوشی برای آنها مقرر کرده است. و راه حق را بر گمراهی ترجیح دهد.

پاسخ اعتراضی دیگر

یکی از سؤالهای جهال معاندین حق این است که می گویند: به ما از وضع -

۱ - ی. مص. الفسخ من المباحیه.

۲ - فی نسخة الظلمة. و ی. مص. التبع «درین الظلمة والتمرد». الروح. ۳ - ی. مص. التبع «التأمل للحق».

بَدْعِي الْإِمَامَةُ أَمْ لَا يَدْعِيهَا وَنَحْنُ نَصِيرُ إِلَيْهِ فَلَسْنَا لَهُ عَنْ مُعَالِمِ الدِّينِ ، فَإِنْ كَانَ يُجِيبُنَا وَ
يَدْعِي الْإِمَامَةَ عَلَيْنَا أَنَّهُ الْإِمَامُ ، وَإِنْ كَانَ لَا يَدْعِي الْإِمَامَةَ وَلَا يُجِيبُنَا إِذَا صَبَرْنَا إِلَيْهِ
فَهُوَ مِنْ لَيْسَ بِإِمَامٍ خَوَاتِمٌ .

فَقِيلَ لَهُمْ : قَدْ دَلَّ عَلَى إِمَامِ زَعَانِبِ الصَّادِقِ الَّذِي قَبْلَهُ وَ تَبَتُّ بِه حَاجَةٌ إِلَى أَنْ
يَدْعِي هُوَ أَنَّهُ إِمَامٌ إِلَّا أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْأَذْكَارِ وَ التَّأَكُّيدِ ، فَأَمَّا عَلَى سَبِيلِ
الدَّعْوَى الَّتِي غُتِّخَ إِلَى بَرَهَانٍ فَلَا ، لِأَنَّ الصَّادِقَ الَّذِي قَبْلَهُ قَدْ نَشَّ عَنْهُ وَ بَيَّنَّ أَمْرَهُ وَ
كَفَاءَ مُؤَوَّلَةِ الْإِدْعَاءِ . وَ التَّوَلَّى فِي ذَلِكَ نَظَرٌ قَوْلُنَا فِي عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَعْيِ -
الَّتِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اسْتَغْنَاهُ عَنْ أَنْ يَدْعِي هُوَ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ .

فَأَمَّا إِجَابَتُهُ إِيَّاكُمْ عَنْ مُعَالِمِ الدِّينِ فَإِنْ جِئْتُمُو مَشْرِقِيهِمْ تَغْلِيهِمْ ، عَارِفِينَ
بِمَوْضِعِهِ ، مُؤَيَّدِينَ بِإِمَانِيَّتِهِمْ وَ عِلْمِكُمْ وَ عِلْمُكُمْ ، وَإِنْ جِئْتُمُو أَغْدَاءَهُ لَهُ ، مُرْجَبِينَ بِالسَّعَاتِ

بِعَلِيٍّ إِمَامٍ غَائِبٍ خَيْرٌ دَهْدِيدٌ . آیا او مدعی امامت هست یا نیست ؟ و اگر هست ،
آیا می توانیم به نزد او برویم و از احکام دین از او پرسش کنیم یا نه ؟ اگر او
مدعی امامت است و به پرسشهای ما پاسخ می دهد که او امام است ؛ و اما اگر
ادعای امامت ندارد و یا اگر به غرض او برویم پاسخ نمی دهد ، پس او با کسی
که ادعای امامت ندارد برابر است .

در جواب این سؤال گفته می شود : امام راستگونی که پیش از وی بوده ما را
به امامت او دلالت کرده است و نیازی نیست که او خود ادعای امامت کند جز
آنکه ممکن است او خود بر سبیل یادآوری و تأکید اظهار امامت کند اما بر سبیل
ادعائی که نیازمند برهان باشد . چنین امری ضرورت ندارد زیرا امام راستگونی
که پیش از او بوده است به امامت او تصریح کرده و وضع او را روشن نموده و از
ادعای امامت و اقامه برهان بی نیاز ساخته است . سخن در این باب ، شیعیان عبده
ما درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است که پیامبر اکرم ﷺ به امامت او تصریح
فرموده است و خود نیازمند آن نبود که دعوی امامت کند .

اما در پاسخگویی او به مسائل دینی : اگر برای کسب علم و کمال به او رجوع
کنید و به موضع او عارف و به امامت او مقرر و معترف باشید ، البته شما را آگاه

إِلَى أَغْدَابِهِ. مُتَطَوِّبِينَ عَلَى مَكْرُوهِهِ عِنْدَ أَغْدَاءِ الْحَقِّ. مُتَغَوِّبِينَ تَسْتَوْرَ أُمُورِ الدُّبِّ بِتَدْيِغِهِ. لَمْ يُجَبِّحْكُمْ. لِأَنَّهُ تَجَافَى عَلَى نَفْسِهِ وَمِنْكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَقْتُلْهُ هَذَا الْحَوَابُّ قَلْبُنَا عَلَيْهِ السُّؤَالُ فِي الشَّيِّ الْإِسْمِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الْغَارِ أَنْ لَوْ قَرَأَ النَّاسُ أَنْ يَنْشَأُوا عَنْ مَعَالِمِ الدُّبِّ عَلَى كَانُوا يَتَلَوَّنُهُ وَتَعْبَلُونَ إِلَيْهِ أَمْ لَا. فَإِنْ كَانُوا يَعْبَلُونَ إِلَيْهِ فَقَدْ نَظَلَ أَنْ يَكُونُوا شَبَابَهُ فِي الْغَارِ. وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْبَلُونَ إِلَيْهِ فَسَوَاءٌ وَجُودُهُ فِي الْعَالَمِ وَغَدَمُهُ عَلَى عِلَّتِكُمْ. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ الشَّيِّ الْإِسْمِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُتَوَقِّئًا. قِيلَ: وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْوَقْتِ مُتَوَقِّئًا. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ الشَّيِّ الْإِسْمِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ ظَهَرَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ. قُلْنَا: وَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَرْقِ أَتَبْنَى قَدْ كَانَ تَبْنَى قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْغَارِ وَيَطْهَرُ وَهُوَ فِي الْغَارِ مُسْتَنْبَرٌ وَلَمْ يَشْفَعْ ذَلِكَ لِيُؤْتَهُ. وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَكُونُ إِمَامًا وَإِنْ كَانَ يَسْتَنْبِرُ بِإِمَامَتِهِ يُمْرُ نَحَاةً عَلَى نَفْسِهِ.

فرموده و تعلیم فرماید. اما اگر در حالی که دشمن او هسید به وی رجوع کرده و نخواهد سعایت و جاسوسی او را به دشمنانش کشید و امور مکروهه او را در دل نهان کرده و به نزد دشمنان حق برید و امور مستوره دین را شایع و پراکنده سازید، البته به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا او شما به جان خویش می نرسد و کسی که این جواب او را قانع نکند، سؤال را درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برمی گردانیم و می گوئیم اگر آنگاه که پیامبر اکرم خود را در آن غار غنی ساخت، مردم بخواهد مسائل دیستان را از او پرسشی کنند آیا می توانست او را ملاقات کرده و به وی دسترسی داشته باشند یا نه؟ اگر بتوانند به ایشان دسترسی داشته باشند که استتار او در غار معنی نخواهد داشت و اگر نتوانند به وی دسترسی داشته باشند طبعی نظر شما وجود و عدم او برابر خواهد بود و اگر بگوئید پیامبر اکرم در آن حال حفظ جان خود می کرد، می گوئیم امام نیز در این زمان حفظ جان خود می کند. و اگر بگوئید پیامبر اکرم بعد از آن ظاهر شد و مردم را به آئین خویش خواند، می گوئیم فرقی در آن نیست، آیا او قبل از آنکه از غار خارج شود و ظاهر گردد در حالی که در غار مستتر است پیامبر نود؟ این استتار در غار نبوت او را نفی نکرد و امام نیز همچنین است، او امام است گرچه برای حفظ جان خود در پس پرده غیبت واقع گردد.

و یَقَالَ هُمْ: مَا تَقُولُونَ فِي أَفْضَالِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ وَ الْمُتَذَمِّمُ فِي الصَّدَقِ مِنْهُمْ قَوْلُهُمْ لَفَيْتُمْ كَيْتِيَّةَ الْمُشْرِكِينَ يَطْلُبُونَ نَفْسَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْتُمْ بَعْدَ قَوْلِهِ قَسَاؤُهُمْ عَنْهُ هَلْ هُوَ هَذَا؟ - وَ هُوَ بَيْنَ أَهْلِهِمْ أَخِي أَوْ كَيْفَ؟ - وَ أَتَيْنَ هُوَ فَعَاوَا: لَيْسَ نَعْرِفُ مَوْضِعَهُ أَوْ لَيْسَ هُوَ هَذَا؟ هَلْ كَانُوا فِي ذَلِكَ كَاذِبِينَ مَذْمُومِينَ غَيْرَ صَادِقِينَ وَ لَا عَشُوفِينَ أَمْ لَا؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: كَاذِبِينَ خَرَجْتُمْ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ يَنْكَذِبُكُمْ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ، وَإِنْ قُلْتُمْ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ كَذِبًا لِأَنَّهُمْ يَكُونُونَ فَذْ خَرُفُوا كَلَامَهُمْ وَ أَضْمَرُوا مَعْنَى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْكَذِبِ وَ إِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرَ كَذِبٍ، فَلَا يَكُونُونَ مَذْمُومِينَ تَلَّ عَقُودِينَ لِأَنَّهُمْ دَفَعُوا عَنْ نَفْسِ النَّبِيِّ ﷺ الْقَتْلَ. قِيلَ لَهُمْ:

وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ إِذَا قَالَ: لَسْتُ بِإِسَامٍ وَ لَمْ يَجِبْ أَفْعَادُهُ عَمَّا تَسْأَلُونَهُ عَنْهُ لَا يُزِيلُ

پاسخ دیگری که به ایشان داده می شود این است که می گوئیم: اگر جمعی از افاضل اصحاب پیامبر و راستگوبان آنها به همراهی پیامبر ﷺ با لشکر مشرکین برخورد کنند که در جستجوی رسول خدا باشند، اما چون او را نمی شناسند بپرسند آیا پیامبر این شخص است؟ - در حالی که پیامبر در میان اصحاب است - و یا بپرسند پیامبر چگونه مخفی شده است؟ او کجاست؟ و اصحاب ایشان بگویند ما نمی دانیم او کجاست و این شخص پیامبر نیست آیا ایشان در این باب دروغگو و مذموم هستند و نمی توان ایشان را صادق و عمود شمرد؟ اگر بگوئید دروغگویند که به واسطه تکذیب اصحاب رسول خدا از مذهب اسلام خارج شده اند زیرا همه اصحاب رسول خدا از دیدگاه اهل تسنن عدولند و جرح و تعدیل ایشان روا نیست و اگر بگوئید دروغ نگفته اند، بلکه برای حفظ جان پیامبر، معنای دیگری از کلام را آنها در نظر گرفته و آن را تبیین کرده اند نا از دروغ برهیز کرده باشند و اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد، بنابراین ملامتی متوجه آنها نیست و کارشان پسندیده و رواست. زیرا از کشته شدن پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری کرده اند. به ایشان می گوئیم: امام نیز چنین است. اگر امام هم در برابر دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهد، این مطلب امامت او را زایل نکند. زیرا او خائف بر نفس خود

ذَلِكَ إِمَامَتُهُ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ. وَإِنْ أَطْلَعَ جَعَدَهُ لِأَعْدَائِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ فِي حَالِ الْخَوْفِ
 إِمَامَتُهُ أَطْلَعَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَكُونُوا صَادِقِينَ فِي إِيَابَتِهِمْ الْمُشْرِكِينَ
 بِخِلَافِ مَا عَمِلُوهُ عِنْدَ الْخَوْفِ. وَإِنْ لَمْ يُزَلْ ذَلِكَ صِدْقُ الصَّاحِبَةِ لَمْ يُزَلْ أَبْطَأَ سِرُّ الْإِمَامِ
 نَفْسَهُ إِمَامَتُهُ. وَلَا لَوْقَ فِي ذَلِكَ. وَلَوْ أَنَّ زَجَلًا مُشْلِمًا وَقَعَ فِي أَيْدِي الْكُفَّارِ وَكَانُوا
 يَقْتُلُونَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا ظَفَرُوا بِهِمْ فَسَأَلُوهُ عَنْ أَمْرِ مُسْلِمٍ؟ فَقَالَ: لَا، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ يُخْرِجُ
 لَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ. فَكَذَلِكَ الْإِمَامُ إِذَا جَعَدَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ وَمَنْ جَعَلَهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ لَمْ
 يَخْفِ حَقُّ ذَلِكَ مِنَ الْإِمَامَةِ.

فَإِنْ قَالُوا: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَمْ يَحْتَمِلْ فِي الْعَالَمِ أَنْ يَعْلَمَ النَّاسُ وَتَعَمُّ الْحُدُودُ، قِلْدَ ذَلِكَ الْخَوْفُ
 حُكْمًا هُمَا وَذَجِبَ أَنْ لَا يُشَرَّ الْإِمَامُ نَفْسَهُ»
 قِيلَ لَهُمْ: لَمْ نَكُنْ إِنْ الْإِمَامَ يَشَرُّ نَفْسَهُ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ لِأَنَّ اللَّهَ غَرَضُهُ لَقَدْ نَفْسَهُ وَ
 عَرَفَ الْخَلْقَ مَكَائِنَهُ بِقَوْلِ الصَّادِقِ الَّذِي قِيلَ فِيهِ وَنَفْسُهُ لَهُ. وَإِنَّمَا قُلْنَا: إِنْ الْإِمَامَ لَا يُزَلُّ

اسم و اگر انکار امامت در حال خوف و در برابر دشمن موجب بطلان امامت
 باشد، باید اصحاب پیامبر نیز که در جواب دشمن و در حال خوف برخلاف
 دانسته های خود انکار نبوت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر اینگونه
 انکار کردن صدق صحابه را زایل نسازد، پنهان کردن امام شخص خود را،
 موجب زایل شدن امامتش نمی شود و هیچ فرقی در میان نیست. و اگر مسلمانی
 به دست کفار گرفتار شود و آن کفار هر مسلمانی را که به چنگ آورند بکشند،
 چنانچه از آن مسلمان بپرسند که آیا تو مسلمانی؟ و او بگوید: خیر، این پاسخ او
 را از مسلمانی خارج نسازد و امام نیز چنین است. اگر او در برابر دشمنان حاقی
 خود انکار امامت خود کند، این انکار او را از امامت خارج نسازد.

اگر بگویند: مسلمان در عالم قرار داده نشده است تا مردم را تعلیم دهد و
 اقامه حدود کند و بدین جهت حکم امام و آن فرد مسلمان متفاوت است و بر امام
 واجب است که خود را پنهان نسازد.

می گوئیم: ما نگفتیم که امام نفسی را از جمیع مردم پنهان کرده است، زیرا
 خدای تعالی او را منصوب کرده و به واسطه قول امام راستگوی پیش از خود،

عند أعدایه بذلک خوفاً مِنْهُمْ أَنْ یَقْتُلُوهُ، فَأَمَّا أَنْ یُکُونَ مَشْهُوراً عَنْ جَمِیعِ الْخَلْقِ فَلَا، لِأَنَّ النَّاسَ جَمِیعاً لَوْ سَأَلُوا عَنِ إِمَامِ الْإِسْلَامِ عَنِ حُرِّهِ لَقَالُوا: «فُلَانٌ بِنْ فُلَانٍ مَشْهُورٌ عِنْدَ جَمِیعِ الْأُمَمِ»، وَإِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِي أَنَّهُ هَلْ یَبْزُ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَمْ لَا یَبْزُ، وَعَارِضْنَاكُمْ بِاسْتِثْنَاءِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْعَارِ وَهُوَ مَبْهُوثٌ وَمَعَهُ الْمُعْجَزَاتُ وَفَدَأْنِی بِشَرْعٍ مُبْتَدِعٍ وَنَسَخَ كُلَّ شَرْعٍ قَبْلَهُ، وَأَرْشَاكُمْ أَنَّهُ إِذَا خَافَ كَأَنَّ لَهُ أَنْ یُخَذَّ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَنَّهُ لِعَامٍّ وَلَا یُجِبُهُمْ إِذَا سَأَلُوهُ وَلَا یُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنْ أَنْ یُکُونَ إِمَاماً، وَلَا تَقْرَأْ فِي ذَلِكَ.

فَبِأَن قَالُوا: «فَإِذَا جُزِّزْتُمْ بِالْإِسْلَامِ أَنْ یُخَذَّ إِمَامَتُهُ أَعْدَاءُهُ عِنْدَ الْخَوَافِ، فَهَلْ یَجُوزُ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنْ یُخَذَّ نُبُوَّتُهُ عِنْدَ الْخَوَافِ مِنْ أَعْدَائِهِ؟»

قَبِلَ لَهُمْ: فَدَفَعْنِی قَوْلُ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ نَبِیِّ النَّبِيِّ ﷺ وَتَبِعَ الْإِسْلَامَ بِأَن قَالُوا: إِنْ

مکانست او را به خلائق شناسانده است؛ بلکه می گوئیم امام به خاطر خوف از دشمنانش که او را خواهند کشت می توانست اقرار به امامت خود نکند، اما اینکه از جمیع خلائق مستور باشد، چنین نیست، زیرا اگر همه مردم راجع به امام طائفه امامیه پرسش کنند که کیست؟ می گویند: فلان بن فلان است و مزد همه امت اسلامی معروف است و شخص ما در این است که آیا امام وظیفه دارد نزد دشمنان خود اقرار به امامت خود کند یا نه؟ و با شما به پنهان شدن پیامبر اکرم در دوران نبوتش در غار معارضه کردیم، در حالی که پیامبر صاحب معجزات بود و شریعت نو آورده و آئین های پیشین را نسخ کرده و مردم از هر جهت نیازمند مراجعه به او بودند و به شما نشان دادیم که امام چون از جان خود خائف باشد حق دارد نزد دشمنان خود انکار امامت خود کند و پاسخ پرسش ایشان را ندهد و این مطلب او را از امامت خارج نکند و فرقی میان پنهان شدن پیامبر ﷺ در غار و عیبت امام زمان عجلت نیست.

و اگر بگوئید: شما که برای امام جازم می دانید که در حال خوف از دشمنان، امامت خود را انکار کند، آیا برای پیامبر هم جازم می دانید که در حال خوف از دشمنان، نبوتش را انکار کند؟

می گوئیم: برخی از اهل حق، بین پیامبر و امام فرقی نهاده و گفته اند پیامبر،

النَّبِيِّ ﷺ هُوَ الدَّاعِي إِلَى رِسَالَتِهِ وَالْمُنْبِئُ لِلنَّاسِ بِذَلِكَ بِتَقْبِيهِ. فَإِذَا جَعَلَ ذَلِكَ وَ
 أَنْكَرَهُ لِلنَّبِيِّ بِغَلَبِ الْحُجَّةِ. وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَمِينُ عَنْهُ، وَالْإِمَامُ قَدْ قَامَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ
 بِحُجَّتِهِ وَأَبَانَ أَمْرَهُ. فَإِذَا سَكَتَ أَوْ جَعَلَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ كَفَاهُ ذَلِكَ. وَتَبَسَّ هَذَا
 جَوَابًا. وَلَكِنَّا نَقُولُ. إِنَّ حُكْمَ النَّبِيِّ ﷺ وَحُكْمَ الْإِمَامِ يَتَّيْنَانِ فِي التَّوَكُّدِ إِذَا كَانَ قَدْ
 صَدَّقَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبُلِّغَ رِسَالَتُهُ. وَأَقَامَ الْمُعْجَزَاتِ، فَأَمَّا قَبْلَ ذَلِكَ فَلَا وَ قَدْ عَنِ
 النَّبِيِّ ﷺ اسْمُهُ مِنَ الصَّحِيفَةِ فِي صَلَاحِ الْحَدِيثِ جِهَ أَنْكَرَ سَهْلُ بْنُ عَمْرٍو. وَخَفِصَ
 ابْنُ الْأَحْبَبِ ثُبُوتَهُ فَقَالَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ائْتَهُ، وَاتَّكَبَ: هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.
 فَلَمْ يَضُرَّ ذَلِكَ ثُبُوتَهُ إِذَا كَانَتْ الْأَعْلَامُ وَالْبَرَاجِينُ قَدْ قَامَتْ لَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَبْلُ.
 وَقَدْ قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عُذْرَ عَمَّارٍ جِهَ حُكْمِ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سَبِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ
 أَرَادُوا قَتْلَهُ فَصَبَّحَهُ. فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَدْ أَفْلَحَ الرَّجُلُ بِأَعْمَارِهِ، قَالَ: مَا أَفْلَحَ

خود داعی به رسالت خویش و مبین مقام خود به خلائق است و اگر به واسطه
 تقبیه آن را انکار کند حجت نیز باطل خواهد شد و کسی نخواهد بود که مقام او را
 نبیین کند. اما امام را پیامبر برگزیده و به مردم معرفی فرموده است، و آنگاه که
 سکوت اخبار کند و یا آنکه انکار امامت خود کند، قول پیامبر در امامت او
 کفایت می کند، اما این جواب ما نیست و ما می گوئیم: حکم پیامبر و امام در امر
 تقبیه برابر است. پیامبر هم اگر به امر الهی قیام کرده و تبلیغ رسالت نموده و
 معجزات آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد برای حفظ جان خود می تواند
 نفی کند، اما پیش از آن نمی تواند چنین کند و دلیل آن هم این است که پیامبر اکرم
 در صلح حدیبیه عنوان نبوت خود را از صلحنامه محو کرد، آنگاه ده سهیل بن-
 عمرو و خفص بن احنف منکر نبوت او شدند و پیامبر به علی علیه السلام فرمود: کلمه
 نبی را بخون و بنویس این قرارداد صلح محمد بن عبدالله است، و این مطلب به
 مقام نبوت او ضرری نرسانده، زیرا نشانه ها و دلائل نبوتش پیش از آن بر مردم
 روشن شده بود.

و خدای تعالی عُذْرَ عَمَّارِ یاسر را پذیرفت، آنگاه که مشرکین او را به دشنام و
 بدگویی به پیغمبر اکرم ﷺ واداشتند و می خواستند او را بکشند که او پیامبر

وَقَدْ شَيْئْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنِّ بِالْإِيمَانِ؟ قَالَ: تَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَنزَلَ اللَّهُ تَنَزُّلاً: «إِلَّا مِنْ أَكْثَرِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^(۱) وَالْقَوْلُ فِي ذَلِكَ مَا فِي التَّرِيقَةِ مِنْ إِجَازَةِ ذَلِكَ فِي وَفْتٍ وَ خَطَرِهِ فِي وَفْتٍ آخَرَةٍ. وَإِذَا جَازَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَجْهَدَ إِمَامَتَهُ وَ يَنْشُرَ أَمْرَهُ جَازَ أَنْ يَنْشُرَ شَخْصَةً عَنْ أَوْجِنِبِ الْحِكْمَةِ غَيْبَتَهُ، وَإِذَا جَازَ أَنْ يَنْعَبَ يَوْمًا لِعَلِّهِ مُوجِبُهُ جَازَ سَنَةً، وَإِذَا جَازَ سَنَةً، جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ، وَإِذَا جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ جَازَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِلَى الْوَفْتِ الَّذِي يُوجِبُ الْحِكْمَةَ ظُهُورَهُ كَمَا أَوْجَبَتْ غَيْبَتُهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَ نَحْنُ نَعْلَمُ مَع ذَلِكَ^(۲) إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَأْتِي شَيْءٌ مَا يَأْتِيهِ مِنْ اخْتِبَارٍ وَ ظُهُورٍ وَ غَيْرِهَا إِلَّا بِفَهْمٍ مَعْقُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. كَمَا قَدْ وَرَدَتْ فِيهِ الْأَخْبَارُ عَنْ أَئِمَّتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

را دشنام گفت. و چون نزد پیامبر باز گشت آن حضرت فرمود: ای عمار! رویت رستگار باد. عرض کرد: ای رسول خدا! رستگار نیست زیرا شما را دشنام داده است. آن حضرت فرمود: ای عمار! آیا دلت با ایمان نبود؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا، و خدای تعالی این آیت فرستاد: «مگر کسی که محبور شود و دلش مطمئن به ایمان باشد» و سخن حق در این باب همان آنست که در شرع آمده است که در موفقی جایز است و در وفت دیگر ممنوع. و هنگامی که برای امام جایز باشد که امامت خود را انکار کرده و امرش را پنهان دارد، جایز است که به مقتضای حکمت، خودش را مستور کرده و غیبت اخبار نماید. و اگر حایز باشد که به علت موجهی ای یک روز غیبت کند، جایز است که یکسال هم غیبت داشته باشد و اگر جایز باشد که یکسال غیبت کند جایز است که صد سال و با بیشتر هم غیبت داشته باشد تا وفتی فرا رسد که حکمت اقتضای ظهور کند، همچنان که همان حکمت غیبت را ایجاب کرده بود و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

علاوه بر مطالب فوق، عقیده ما چنان است که امام هر حالی که از غیبت و ظهور و غیر آن اختیار کند بر اساس عهدی است که از جانب رسول خدا بدان معهود است. همچنانکه اخباری در این باب از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْمَرْوَزِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ رحمته الله قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: وَ الَّذِي يَغْتَنِي بِالْحَقِّ تَبِيعاً لِبَيْعَتِ النَّبِيِّ مِنَ زُلْدِي يَغْفِرُ مَعْهُدِي إِلَيْهِ مَنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْفَرُ النَّاسِ: مَا فِيهِ فِي آلِي مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، وَ بَشْكُ آخِرُونَ فِي وَلَاؤِهِ، قَمَرٌ أَذْرَكَ رَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ، وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَهَهُ سِوَالَهُ بِشْكُهُ ^(۱) فَيُزِيلَهُ عَنْ بِلَئِي وَ يُخْرِجُهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَلْخَرَجَ أَتُونَكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ لَيْلٍ، وَ إِنْ أَلَهُ غُرُوجُ جَنْتِ الشَّيَاطِينِ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

اعتراضات لابن بشار:

وَقَدْ تَكَلَّمْتُ عَلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ فِي الْقَبِيَّةِ وَ أَجَانَةُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هَبَةَ الرَّازِي ^(۲) وَ كَانَ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ أَنْ قَالَ:

است:

امام هشتم از پدران شیعه رحمته الله روایت کرده است که پیامبر اکرم فرموده: قسم به کسی که مرا تبیر معوت کرده به تحقیق که امام قائم رحمته الله از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگردند؛ خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل و لادین او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او متعسک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون ببرد که او بیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی ایمانان قرار داده است.

اعتراض ابن بشار

ابو الحسن علی بن بشار، علیه غیبت امام عصر رحمته الله مطالبی گفته است و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن هبة رازی پاسخ او را گفته است و ما در ذیل هر

۱- فی بعض النسخ «ویشککوه»

۲- محمد بن عبدالرحمن بن هبة - «ماتکتاب الکسوة و فتح انباء الوحدة» - الرزازی أبو جعفر متکلم علیه السلام -

فی کتابه: «أقول: إنَّ كلَّ المُبْتَطِلِينَ أَغْنَاءٌ عَنْ تَثْبِيتِ إِبْنِهِ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ بِهِ يَتَشَكَّوْنَ، وَ عَلَيْهِ يَتَكَبَّرُونَ، وَ يَنْفَعُونَ لَوْجُودِ أَغْيَانِهِمْ وَ ثَبَاتِ إِنْثَانِيَّتِهِمْ وَ هَؤُلَاءِ: (تَفْهِي أَصْحَابَهَا) فَتَرَا: إِنْ مَا قَدْ عَنِيَ عَنْهُ كُلُّ مُبْتَطِلٍ سَلَفٍ مِنْ تَثْبِيتِ إِبْنِيَّةِ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ وَ جُوبِ الطَّاعَةِ، فَلَقَدْ افْتَرَوْا إِنْ مَا قَدْ عَنِيَ عَنْهُ سَائِرُ الْمُبْتَطِلِينَ وَ اخْتَلَعُوا بِمَخَاصِبِهِ اَزْدَادُوا بِهَا بَطْلَانًا وَ اخْطَلَوْا بِهَا عَنْ سَائِرِ الْمُبْتَطِلِينَ، لِأَنَّ الزِّيَادَةَ مِنَ الْبَاطِلِ تَحْطُطُّ وَ الزِّيَادَةُ مِنَ الْحَقِّ تَنْفَعُ، وَ الْحَقُّ فِي رُبِّ الْعَالَمِينَ».

تَمَّ ذَالِ: «وَأَقُولُ قَوْلًا تَقْلَمُ بِهِ الزِّيَادَةَ عَلَى الْإِنْصَافِ مِمَّا وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ غَيْرَ وَاجِبٍ عَلَيْنَا، أَقُولُ: إِنَّهُ مَقْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مَدَّعٍ وَ مَدَّعِي لَهُ بِحَقٍّ، وَ لَنْ كُلُّ سَائِلٍ لِدَّعٍ يَصْخُغُ دَعْوَاهُ بِمُتَصِبٍ^(۱) وَ هَؤُلَاءِ: الْقَوْمُ اذْعَوْا أَنْ لَهُمْ مَنْ قَدْ ضَعَّ عَنْدهُمْ أَفْرَةً وَ وَجِبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ الْإِتْيَاءُ وَ التَّسْلِيمُ، وَ قَدْ قَدْ ضَعَّ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مَدَّعٍ وَ مَدَّعِي لَهُ بِوَاجِبٍ لَهُ التَّسْلِيمُ، وَ تَحْتِمْ تَسْلِيمُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الدَّعْوَى وَ لَيْزٌ عَلَى أَتْلَسَا بِالْإِطْلَاقِ - وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ فِي غَايَةِ الْأَحَالِ - يَنْفَدُ أَنْ يُوَحِّدُونَا إِبْنِيَّةَ الْمَدَّعِي لَهُ، وَ لَا تَسْأَلُهُمْ تَثْبِيتِ الدَّعْوَى، فَإِنْ كَانَ مَقْلُومًا لَنْ فِي هَذَا أَكْثَرُ مِنَ الْإِنْصَافِ فَقَدْ وَفَّيْنَا بِمَا قُلْنَا، فَإِنْ قَدْزُوا عَلَيْهِ فَقَدْ أَبْطَلُوا، وَ إِنْ عَجَزُوا

دو سخن را نقل می کنیم:

خلاصه سخن علی بن احمد بن یسار که در کتابش آمده چنین است: ابطال کنندگان از اثبات شخص امام بی نیازند، اما ایشان (یعنی اصحاب ما امامه) نیازمند اثبات وجود امامی هستند که مدعی وجوب طاعت اویند و یک جهت بطلان ویز، ای هم دارند که از سایر فرقه های باطله ممتاز می شوند، زیرا زبانی در باطل منحصراً می سازد و زیادی در خیر سر بلند می آورد، و الحمد لله رب العالمین.

سپس می گوید: گرچه هر ما واجب نیست که آن زیادی را بازگویم، اما سخنی را می گویم که اگر انصاف داشته باشی به آن زیادی پی ببری و آن اینکه ایشان اگر بتوانند وجود امام غائب را به ما بپایند، عقیده خود را به غیبت ابطال

۱- محسوس البعید، کان مدعیاً من العزلة و تصدیر و انقل و کان شیخ الامامة فی زمانه کما فی (محرر و صه)

۲- فی بعض النسخ «لیس کل مدعی و مدعی له محسوس و لی کان سائل للمدعی تصحیح دعواه، فصححه».

عنه فَعَدَّ وَضَحَ مَا قُلْنَا مِنْ زِيَادَةِ عَجْزِهِمْ عَنْ تَقَبُّبِ مَا يَدْعُونَ عَلَى عَجْزِ كُلِّ مُشْغِلٍ عَنْ تَقَبُّبِ دَعْوَاهُ. وَ أَتَاهُمْ مُخْتَصِمُونَ مِنْ كُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْبَاطِلِ بِمَخَاصِرَ بَرْدَادُونَ بِهَا الْبُحْطَاطُ عَنْ الْمُشْغَلِينَ أَجْمَعِينَ بِفُتْرَةٍ كُلِّ مُشْغِلٍ سَلَفٍ عَلَى تَقَبُّبِ دَعْوَاهُ لِئَنَّهُ يَدْعُونَ لَهُ وَ عَجْزُهُ هُوَ لَا يَرْغَبُ عَنْهُ فَتَدْرُ عَلَيْهِ كُلُّ مُشْغِلٍ إِلَّا مَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِهِمْ «إِنَّهُ لَا يَجِدُ يَمُنُّ نَحْبَهُ بِهِ حُجَّتُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. وَ أَهْلُ لَا يَجِدُ مِنْ وَجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِمْ فَأَوْجَدُونَا الْإِثْنَةَ مِنْ دُونِ إِجْبَادِ الدَّعْوَى. وَ لَقَدْ خَبَّرْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي غَانِمٍ أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ مَنْ سَأَلَهُ فَقَالَ لَمْ يُحَاجِّ الَّذِينَ^(۱) كُنْتُ نَقُولُ وَ بَنُو كُنُون: إِنَّهُ لَا يَجِدُ مِنْ شَخْصٍ فَاثِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ لَهُ^(۲) أَقُولُ لَهُمْ: هَذَا حَقٌّ. فَمَا عَجَبًا يُنْظَرُ النَّاسُ بِمَنْ لَيْسَ هُوَ بِمَحْشُومٍ. وَ قَدْ كَانَ شَيْخٌ فِي هَذِهِ النَّاحِيَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: قَدْ وَصَحْتُ هَؤُلَاءِ بِاللَّكْبَدِيَّةِ أَيْ أَنَّهُ لَا مَرْجِعَ لَهُمْ وَ لَا مُقْتَنَدَ إِلَّا إِلَى أَنَّهُ لَا يَجِدُ مِنْ لَنْ يَكُونَ هَذَا الَّذِي لَيْسَ فِي الْكَلَامَاتِ فَوَسَّطَهُمْ مِنْ أَهْلِ

کرده اند و اگر نتوانند آنچه ما گفتیم روشن خواهد شد که علاوه بر آنکه مانند هر فرقه باطله ای از اثبات مدعای خود عاجزند، از اثبات اِثْمِ مدعای خود نیز عاجزند چون همه فرقه های باطله گذشته می توانند موضوع ادعای خود را بنمایانند و اینها از آنچه آن فرقه های باطله بر آن قادرند نیز عاجزند. ابشان می گویند در هر عصری باید کسی باشد که حجت الهی به او سرفراز شود و اجلی است که بابستی به سر آید. آری لابد است که چنین شخصی باشد، شما صرف نظر از دعوی، شخص او را به ما بنمایید، برای من از ابو جعفر بن ابی غانم نقل شده است که پرسشگری به او گفته است: چگونه با کسانی که می گویند «باید امام فائمی از اهل البیت باشد» حاجه می کنی؟ و ابن ابی غانم گفته است: به ایشان می گویم: آن، جعفر بن حسن عسکری است شگفتا که مردم جدال می ورزند درباره کسی که محل جدال نیست. در این ناحیه یک استادی بود که می گفت: من این طایفه را «لابدیه» نام گذاشته ام زیرا مرجع و معنوی ندارند جز آنکه می گویند لابد است که این شخصی که در کائنات موجود نیست باشد! و آنان را

ذَلِكَ، وَ لَعَنَ مُسْتَحِبِّمْ بِهَا أَنِّي أَنْتَهُمْ دُونَ كُلِّ مَنْ لَمْ يَدَّ بِغَيْفٍ عَلَيْهِ إِذْ كَانَ أَهْلُ الْأَصْنَامِ
الَّتِي أَخَذُوا إِلَهَهُ قَدْ عَكَفُوا عَلَى مَوْجُودٍ وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا، وَ هُمْ قَدْ تَعَلَّقُوا بِغَدَمِ تَبَسُّو
بِاطِلٍ غَضَبُ، وَ هُمْ اللَّابُدِّيَّةُ خَلَقًا، أَنِّي لَأَجِدَنَّ لَهُمْ يَتَكَبَّرُونَ عَلَيْهِ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَتَجَرِّدًا، وَ
قَدْ وَضِعَ مَا قُلْنَا مِنْ اخْتِصَاصِهِمْ مِنْ كُلِّ نَوْعِ الْبَاطِلِ بِخَاصَّةٍ يَزِيدُ دُونَ بِهَا الْخُطَاةَا، وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ»

ثُمَّ قَالَ: «لَعَنِمُ الْآنَ هَذَا الْكِتَابَ بَأْسَ نَعْوَى: إِنَّمَا تُنَاطِلُ وَ تُخَاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ
الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ نَجَبٌ بِهِ حُكْمُ اللَّهِ وَ بُسْنَدُهُ قُلُوبُ
الْمُخْلِطِ وَ فَاغْنَهُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مَنَافَا عَلَى ذَلِكَ فَتَدَّ خَرَجَ مِنَ الشُّطْرِ فِي سِتَابِنَا فَضْلًا عَنْ
مُطَالِئَتِنَا بِهِ، وَ نَعْوَى لِكُلِّ مَنْ اجْتَنَعَ مَنَافَا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ مِنَ الَّذِي قَدْ ضَلَّ فِي هَذَا
الْمَوْجِعِ: كُنَّا وَ إِنَّا كُمْ قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْلُو أَخَذَ مِنْ بَيِّنَاتِ هَذِهِ الدَّارِ مِنْ سِرَاجِ
زَاهِرٍ، فَدَخَلْنَا الدَّارَ فَلَمْ نَجِدْ فِيهَا إِلَّا تَبْنًا وَاجِدًا فَقَدْ وَعَت وَصَغَّ أَنْ لِي ذَلِكَ الْبَيْتِ
سِرَاجًا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

چنین نام نهاده است و ما هم همین نام را بر ایشان می نهیم زیرا آنها منقطع تر از
هر بیت پرستی هستند، چرا که آن بیت پرست هم گویا اینکه بر باطل است متوجه به
یک موجودی است ولی اینها آویخته به عدم و باطل محض هستند و حجتاً که آنها
«لَا يَهْدِي» اند و الحمد لله.

سپس این بشار می گوید: ما این مکتوب را با این سخن به پایان می آوریم
که می گوئیم طرف خطاب و مناظره ما کسانی هستند که اتفاق دارند بر آنکه لایه
بایستی امام قائمی از اهل بیت باشد تا حجت خدا ثابت گردد و فقر و حاجت
مردم برطرف شود و کسی که در این عقیده همراه ما نباشد از ملاحظه نوشته ما
معذور است و ما مسؤول او نیستیم و به کسانی که در این اصل با ما اتفاق دارند و
پیش از این به آنها اشاره کرده ایم می گوئیم ما و شما اتفاق داریم که هیچ یک از
اتاقهای این خانه از چراغ فروزنده حالی نیست و داخل خانه شدیم و در آنها
جز یک اتاق نبود، پس واجب و درست آید که بگوئیم در این بیت چراغی است
و الحمد لله رب العالمین.

فَأَجَابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَبِيَةَ الرَّازِيُّ بِأَنْ قَالَ: «إِنَّا نَقُولُ - وَبِإِلَهِ
التَّوْفِيقِ -: لَيْسَ الْإِشْرَافُ فِي الْإِدْعَاءِ وَالتَّقُولِ عَلَى الْخُصُومِ بِمَا يُنْبِئُ بِهِمَا حُجَّتُهُ. وَ لَوْ
كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَازْتَمَعَ الْحِجَابُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ وَ اعْتَمَدَ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى إِضَافَةِ مَا يَحْظَرُ
بِبَالِهِ مِنْ سُوءِ الْقَوْلِ إِلَى مُخَالِفِهِ وَ عَلَى جِدِّ هَذَا بَيْنِ الْحِجَابِ وَ وَضِيعِ التَّنْظُرِ. وَ الْإِنْصَافُ
أَوَّلَى مَا يُعَامِلُ بِهِ أَهْلُ الدِّينِ وَ لَيْسَ قَوْلُ أَبِي الْحَسَنِ لَنَا عَلَجًا نَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَ لَا قُبْحًا
تُعْطِفُ عَلَيْهِ وَ لَا اسْتِدْأَتَسْأَلُ بِقَوْلِهِ حُجَّتُهُ لِأَنْ دَعَا هَذَا جَزَاءً مِنْ الْبُرْهَانِ. وَ الدَّعْوَى
إِذَا الْفَرَدَتْ غَيْرَ الْبُرْهَانِ كَانَتْ غَيْرَ مَقْضُولٍ عِنْدَ ذَوِي الْقَوْلِ وَ الْأَلْيَابِ. وَ لَنَسْنَا نَعْبُجُ عَنْ
أَنْ نَقُولَ: بَلَى لَنَا - وَ اعْتَمَدُفِهِ - عَنْ نَرْجِعُ إِلَيْهِ وَ نَعْبُ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ عَنْ كَانَ تُبَيِّنُ حُجَّتُهُ وَ
ظَهَرَتْ لِدَلِيلِهِ. فَإِنْ قُلْتَ: فَأَيْنَ ذَلِكَ؟ دَعَوْنَا عَلَيْهِ. قُلْنَا: كَيْفَ نَحْيِيكَ أَنْ نَذَلَّكُمْ عَلَيْهِ؟
أَنشَأَلُونَا أَنْ نَأْمُرَهُ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَصِيرَ إِلَيْكُمْ وَ يَغْرِضَ نَفْسَهُ عَلَيْكُمْ أَوْ نَسْأَلُونَا أَنْ نَبَيِّنَ لَهُ

پاسخ ابن قبیة

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبیة رازی پاسخ وی را چنین داده است: ما به
نوفی الهی می گوئیم ادعای بی جا و افتراء به طرف مقابل چیزی را ثابت نمی کند
و اگر چنین باشد استدلال میان طرفین دعوی مرداشته می شود و هر کس هر
سخن زشتی را که خاطرش رسید به طرف مقابل نسبت می دهد، ولی برخلاف
این، روش استدلال و احتجاج پایه گذاری شده و انصاف شایسته ترین چیزی
است که اهل دیانت بایستی بدان عمل کنند و گفتار ابوالحسن ملجأی نیست که
بدان رجوع کنیم و عطف نظر غائبیم و سندی نیست که بدان به عنوان حجت
منسک شویم، زیرا ادعای او بی دلیل است و ادعای بی دلیل نزد خردمندان
مضول نیست و ما ناتوان نیستیم که بگوئیم آری بحدائق ما کسی را داریم که به
وی رجوع کنیم و به دستور او باشیم و او کسی است که حجتش ثابت است و أدلة
امامتش آشکار است. اگر بگوییم او کجاست و ما را به سوی او راهنمایی کنید.
می گوئیم: چگونه می خواهید شما را به سوی او راهنمایی کنیم؟ آیا می خواهید به
او بگوئیم سوار مرکب شده و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه نماید یا

دارا و حوَرَه إِنِّيَا وَ تَعْلَمُ بِذَلِكَ أَهْلَ الشَّرَفِ وَ الْعَزَبِ فَإِنْ رُفِعَ ذَلِكَ فَلَنَسْأَلُ نَقِيرَ عَلَيْهِ وَ لَا ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَلَيْهِ.

فَإِنْ قُلْتُمْ: مِنْ أَيِّ وَجْهِ نَعْرِضُا حُجَّتَهُ وَ نَحْبُ غَلْبَتَا طَاعَتِهِ؟ قُلْنَا: إِنَّا نَعْرِضُ أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنَ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْبُ بِهِ حُجَّةَ اللَّهِ دَلِيلًا كُمْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى تَضْطَرُّوْكُمْ إِلَيْهِ إِنْ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْتَهُبِكُمْ. وَ أَوَّلُ مَا نَحْبُ غَلْبَتَا وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا تَجَاوَزُوا مَا قَدْ رَضِيَ بِهِ أَهْلُ الشُّطْرِ وَ اسْتَغْنَوْا وَ رَأَوْا أَنَّ مِنْ حَادِثٍ ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكُوا سَبِيلَ الْعُلَمَاءِ وَ هُمْ أَنَا لَا تَتَكَلَّمُ فِي فَرْعٍ لَمْ يَنْبَغِ أَصْلُهُ. وَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي تَحْتَدُونَ وَ يُجَوِّدُونَ فَإِنَّمَا يَنْبَغُ لَهُ الْحَقُّ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تُحَالِفُونَا فِي وَحْدِ أَبِيهِ. فَلَا مَعْنَى لِرَدِّهِ الشُّطْرَ فِي حَقِّ أَبِيهِ وَ الْإِسْتِغْنَاءِ^(۱) بِالشُّطْرِ عَنْكُمْ فِي وَجُوْدِهِ فَإِنَّهُ إِذَا ثَبَتَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَهَذَا ثَابِتٌ حَرُورَةً عِنْدَ ذَلِكَ بِإِقْرَارِكُمْ. وَ إِنْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَقَدْ آلَ الْأَمْرُ إِلَى مَا تَقُولُونَ

می خواهد خانه ای برای او بسازیم و او را به آنجا ببریم و به اهل شری و غرب عالم اعلام کنیم. اگر مقصود شما این است ما بر آن قادر نیستیم و بر او هیچ بن چیزی واجب نیست.

و اگر می گوئید از چه راه یی به وجود او می برید و حجّت او بر شما غام می شود و پیروی او بر ما واجب می گردد؟ می گوئیم: ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام حجة الله باشد و شما را بر این مطلب دلالت می کنیم تا در صورت داشتن انصاف آن را بپذیرد و اوّل چیزی که بر ما و شما واجب است آن است که از روشی منطقی و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این روش درگذرد رام دانشمندان را فرو گذاشته است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی گوئیم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد و همین شخصی که شما وجودش را انکار می کنید. همانا حقّ امامت او به دنبال امامت پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفتی ندارید. در اینجا نباید از حقّ پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در وجود خودش بحث کرده زیرا اگر حقّ امامت پدرش ثابت شد. این نیز هم به ضرورت و هم به

وَقَدْ أَتَيْنَا، وَهَيَّاتَ لِي بَرْدًا خَقًّا إِلَّا كُفَّةً وَلَا الْبَاطِلُ إِلَّا وَخْشًا، وَإِنْ زُحِرْفَةً
الْمُحِبُّونَ.

وَالذَّلِيلُ عَلَى صَبْعَةٍ أَغْرَأَ بِهِ إِنَّا وَإِنَّا كُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى أَنَّهُ لَا نَجْدَ مِنْ زُجَلٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي -
الْحَسَنِ تَلَبَّثَ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَتَنَقَّلَ بِهِ عَذَرُ الْخَلْقِ، وَإِنْ ذَلِكَ الرَّحْلُ لِلزَّمِّ حُكْمُهُ مِنْ نَائِي
عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ كَمَا تَلَزَمَ مِنْ سَاهِدَةٍ وَعَائِنَةٍ وَتَحَسُّ وَتَحْتَرُّ الْخَلْقُ بِمَنْ فَذَلِكَ لَزِمْنَا
الْحُجَّةَ مِنْ غَيْرِ مُسَاهِدَةٍ فَتَنَظَّرُ فِي الْوَجْهِ الَّذِي لَزِمْنَا مِنْهُ الْحُجَّةَ مَا هِيَ، ثُمَّ تَنَظَّرُ مِنْ أُولَى
مِنَ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ لَا عَقِيبَ لِأَبِي الْحَسَنِ غَيْرَ هَا فَأَيُّهَا كَانَ أُولَى فَهُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ، وَ
لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى التَّطَوُّلِ، ثُمَّ تَنَظَّرْنَا مِنْ أَبِي وَجْهِ تَلَزَمَ الْحُجَّةُ مِنْ نَائِي عَنْ الرُّسُلِ وَالْأَنْجَسَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَإِذَا ذَلِكَ بِالْأَخْبَارِ الَّتِي تُوجِبُ الْحُجَّةَ وَتُزَوِّلُ عَنْ نَائِلِهَا ثَمَنَةَ الشَّرَاطِطِ عَلَيْهَا وَالْإِجْمَاعِ
عَلَى تَحَرُّصِهَا وَوَضْعِهَا، ثُمَّ قَحْضُهَا عَنِ الْحَالِ فَوَجَدْنَا قَرِيبَيْنِ نَائِلَيْنِ يَزْعُمُ أَحَدُهُمَا أَنَّ

افراد شما ثابت خواهد شد و اگر پدرش حق امامت ندانست حق به جانب شما بود و
سخن ما بر باطل بوده و دروغ، زیرا سخن حق جز نیر و نیفزاید و باطل - هر چند
آن را بیارایند - جز سستی نخواهد بود. *کتاب التوحید*
اما دلیل صحت امامت پدرش این است که ما و شما اتفاق داریم که بابنی
مردی از فرزندان ابوالحسن ثالث حضرت هادی علیه السلام امام باشد تا حجت الهی
بدو غایب شود و عذر خلاق در دسترس نداشتن به امام و رهنا بر طرف گردد و
این مرد بر همه اهل اسلام از دور و نزدیک و حاضر و غایب امام است و ما و
بیشتر مردم بی آنکه او را دیده باشیم به امامت او معتقدیم سپس بایستی بنگریم
کدامیک از دو مردی که غیر آن دو از امام هادی علیه السلام باقی نمانده است امامند؟ و
هر کدامشان که شباهت نر باشند همو حجت و امام است و نیازی به تطویل کلام
نیست، آنگاه می نگریم حجت رسولان و امامان علیهم السلام بر کسانی که در دوردست فرار
دارند از چه راه ثابت می شود پس اگر اثبات آن از طریق اخبار قطعی که
نافلان آنها متهم به بیانی و توافق بر جعل و کذب نباشند صورت می پذیرد و ما
نیز تفحص کردیم و دو فرقه را دیدیم که یکی معتقد است امام گذشته نصیر به

الماضي نَحْنُ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السلام وَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ يَزُودُونَ مَعَ التَّوَصُّيَةِ وَ مَا لَهُ مِنْ خَاصَّةٍ
الْكِبَرِ أَدْلُهُ بِذِكْرُونَهَا وَ عَلَمًا يَتَّبِعُونَهُ وَ وَجَدْنَا الْفَرِيقَ الْآخَرَ يَزُودُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ لِمُجْتَمِعٍ لَا
يَقُولُ غَيْرَ هَذَا فَإِنَّهُ أَوَّلَى بِنَاوُظُونَا فَإِذَا التَّابِلُ لِأَخْبَارِ جَمْعٍ جَمَاعَةً تَسْبِغُهُ وَ الْجَمَاعَةُ
التَّسْبِغَةُ يَحْتَوِرُ عَلَيْهَا التَّوَاظُكُ وَ التَّلَافِي وَ التَّرَاسُلُ فَوَقَعَ ثَقُلُهُمْ مَوْفِعَ شَيْئَةٍ لَا مَوْفِعَ
حُجَّةٍ وَ خُصِّعَ اللَّهُ لَا تَثَبَّتْ بِالشُّبُهَاتِ وَ نَظَرْنَا فِي نَقْلِ الْفَرِيقِ الْآخَرِ تَوَخُّدْنَاهُمْ خَاصَابِ
مُتَبَاعِبِي الدُّبَارِ وَ الْأَقْطَارِ مُتَقَلِّبِي الْحَيْثُمِ وَ الْأَرَاءِ مُتَغَايِرِينَ فَالْيَكْذِبُ لَا يَحْتَوِرُ عَلَيْهِمْ
لِنَايِ بَعِيهِمْ عَنْ بَعْضِ التَّوَاظُكِ وَ لَا التَّرَاسُلِ وَ الْاجْتِنَاعِ عَلَى تَحْرِصِ خَبَرٍ وَ وَضَعِهِ
نَعْلَمُنَا أَنَّ النُّقْلَ الصَّحِيحَ هُوَ ثَقُلُهُمْ وَ أَنَّ الْحَقَّ مَوْلَايَهُ وَ لِأَنَّهُ إِنْ بَطُلَ مَا قَدْ نَقَلَهُ مَوْلَايَهُ
عَلَى مَا وَصَفْنَا مِنْ شَأْنِهِمْ لَمْ يَبْصُغْ خَبَرٌ فِي الْأَرْضِ وَ يَطْلُبُ الْأَحْبَابُ كُلُّهَا فَتَأَمَّلْ - وَ تَعْلَمْ
اللَّهُ فِي الْفَرِيقَيْنِ فَإِنَّكَ تَعْدُهُمْ كَمَا وَضَعْتَ وَ فِي ثُلَاثِ الْأَخْبَارِ هَذَا الْإِسْلَامَ وَ فِي

امامت امام حسن عسکری علیه السلام نموده و شخص او را به خلافت خود معرفی کرده
و علاوه بر آنکه امام حسن فرزند ارشد حضرت هادی علیه السلام است روایت
و صحت و أدله دیگری را نیز ذکر می کنند و نشانه ای را بر امامت آن حضرت
بیان می دارند. اما فرقه دیگر و صبیح و صبیح نام جعفر روایت می کنند و جز این
چیزی نمی گویند که او به امامت سزاوارتر است. ما می بینیم که ناقلین اخبار
و صحت جعفر، جماعت اندکی هستند و ممکن است که با یکدیگر تباہی و تلاق و
نامه نگاری کرده باشند و نقل ایشان محل شبهه باشد و نه حجت. و امامت حجاج
الهی با اخبار مشکوک ثابت نمی شود. اما چون به ناقلین اخبار دسته دیگر
مراجعه می کنیم می بینیم که گروههای بسیاری هستند که در سرزمینهای دور و
اضطراب گوناگون عالم هستند و صاحبان متهنای مختلف و آراء متغایرند و چون از
یکدیگر دورند ممکن نیست با یکدیگر ثناتی کرده و یا نامه نگاری و اجتناع بر
کذب و جعل خبر کرده باشند. پس می فهمیم که نقل ایشان صحیح است و حق با
آنهاست، و اگر خبر ایشان را با اوصافی که کردیم باطل بدانیم، در بسطی زمین
هیچ خبری درست نخواهد بود و همه اخبار باطل است. پس در حال هر دو فرقه
تأمل کن - خدا توفیق دهد - می یابی که ایشان همانگونه هستند که وصف

تَضَحُّبِهَا تَضَحُّبُ خَيْرِنَا، وَ فِي ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى صِحَّةِ أَقْرَبِنَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 ثُمَّ زَأَيْنَا الْجَعْفَرِيَّةَ فَتَحَقَّقْتُ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ مِنْ أَيْ وَجْهِ تَحَبُّ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ
 مُحَمَّدٍ، وَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ، وَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَبِيهِ. وَزَأَيْنَاهُمْ لَا يَتَجَاوَزُونَ ذَلِكَ،
 وَزَأَيْنَا أَشْلَاقَهُمْ وَأَشْلَاقًا قَدَّزُوا قَبْلَ الْحَادِثِ مَا يَدُلُّ عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ وَهُوَ مَا رَوَى
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا تَوَالَّدَ ثَلَاثَةُ أَتْيَاءَ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ فَالْزَوَالِغُ الْقَائِمَةُ»
 وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الزَّوَايِدِ وَ هَبْهِ وَخُذْهَا تَوْجِبُ الْإِمَامَةَ لِلْحَسَنِ، وَ تَبْهَسُ إِلَّا الْحَسَنُ وَ
 خُظُرُ، فَإِذَا لَمْ تُثَبِّتْ بِجَعْفَرٍ حُجَّةً عَلَى مَنْ شَاغَدَهُ فِي أَتْيَامِ الْحَسَنِ وَ الْإِمَامُ نَابِتُ الْحَقِّ عَلَى
 مَنْ رَأَاهُ وَ مَنْ لَمْ يَرَهُ فَهُوَ الْحَسَنُ اضْطِرَّارًا، وَإِذَا تَبَّتَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خُظُرُ عِنْدَكُمْ شَرُّهُ

کردم، و اگر ما همه احبار و باطل بدانیم، اسلام نابود خواهد شد و اگر احبار
 قطعی را صحیح بدانیم، خبر ما نیز صحیح خواهد بود و اعتقاد ما نیز درست
 می باشد، و الحمد لله رب العالمین.

سپس ما طرفداران امامت جعفر را می بینیم که با یکدیگر اختلاف دارند
 بعضی از ایشان می گویند او پس از برادرش محمد امام است و بعضی دیگر
 می گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از
 پدرش امام است و از آن تجاوز نمی کنند. اما پیشینیان ما و ایشان قبل از حدوث
 مسأله امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده اند که بر امامت امام حسن
 عسکری علیه السلام دلالت دارد، و آن روایتی است که از امام صادق علیه السلام چنین نقل
 شده است: چون سه نام محمد و علی و حسن پشت سر یکدیگر واقع شود،
 چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد
 و همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آن حسن علیه السلام است، نه
 جعفر، و چون مدعی امامت غیر از حسن علیه السلام و جعفر کس دیگری نیست، و
 کسانی که او را در دوران حسن علیه السلام دیده اند دلیلی بر امامت او ندارند و حجبت
 امام بایستی بر کسانی که او را دیده اند و یا مشاهده نکرده اند ثابت باشد، پس
 بناچار حسن علیه السلام امام است، و چون ثابت شد که حسن علیه السلام امام است و جعفر

تَبَرُّهُ مِنِّي وَالْإِمَامُ لَا يَتَبَرَّهُ مِنَ الْإِمَامِ، وَالْحَسَنُ قَدْ مَضَى وَ لَا بُدَّ عِندَنَا وَ عِندَكُمْ مِنْ زُهْلِي
 مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَبَّأَ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ، فَقَدْ وَجِبَ بِالْإِصْطِرَابِ لِلْحَسَنِ وَلَدٌ فَابْنَ عَلَيْهِ
 زَقَلْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ - أَسْمَعُكَ اللَّهُ - لِأَبِي الْحَسَنِ - أَعَزَّهُ اللَّهُ - ^(۱) يَقُولُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ
 الرَّحْمَنِ قَدْ أَرْجَذْنَاكَ إِثْنَةَ الْمُدَّعَيْنِ لَهُ قَائِلِينَ الْمَهْرَبُ؟ هَلْ تَبَرُّ عَلَى نَفْسِكَ بِالْإِطْلَالِ كَمَا
 ضَمِنْتَ أَوْ يَتَمَلَّكَ الْهَوَى مِنْ ذَلِكَ فَتَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ
 بِالْأَهْوَاءِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ^(۲).

فَأَنَا مَا رَسَمَ بِهِ أَهْلَ الْحَقِّ مِنَ اللَّاحِظَةِ بِقَوْلِهِمْ: «لَا بُدَّ مِنْ تَحِبِّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ» قَبَا
 عَجَبًا فَلَا يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ لَا بُدَّ مِنْ تَحِبِّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ كَتَبْتُ لَا يَقُولُ وَ قَدْ خَالَ عِندَ
 حِكَايَتِهِ عَنَّا وَ تَغْيِيرِهِ إِنَّا: «أَجَلٌ لَا بُدَّ مِنْ وَحْدِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِ» فَإِنْ كَانَ يَقُولُ ذَلِكَ

نیز از او تبری جسته است و امام از امام تبری نمی جوید و حسن علیه رحلت
 کرد بناچار طبق عقیده ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن علیه امام
 باشد و او فرزند او قائم علیه است.

و ای ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه - اسمعك الله - به ابو الحسن علی بن -
 احمد بن بشار - اعزه الله - بگو محمد بن عبدالرحمن می گوید ما به دلیل قطعی
 وجود امام مورد ادعا را مرتوث ثابت کردیم و تو هیچ گریزگاهی نداری. آیا
 آنچنانکه ضمانت کرده بودی به پلان خود اعتراف می کنی و یا آنکه هوای نفس
 تو را از چنین عمل باز می دارد و چنان خواهی بود که خدای تعالی فرموده: «وَ
 إِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ بِالْأَهْوَاءِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی بسیاری از مردم از روی هوای نفس
 به نادانی گمراه می شوند.

اما اینکه اهل حق را به واسطه آنکه می گویند لابد باید کسی باشد که حجت
 خدا بدو تمام شود «لَا بُدَّ» نام نهاده است. پس این بسیار جای تعجب است، مگر
 ابو الحسن خودش نمی گوید: لَا بُدَّ مِنْ تَحِبِّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ؟ و چگونه نمی گوید در
 حالیکه آنجا که از ما حکایت می کند و ما را تغییر می نماید گفته است: «أَجَلٌ لَا بُدَّ
 مِنْ وَجُودِهِ...» آری لابد است که باشد، اگر او بدین جمله معتقد است، پس او و

فَقَوْلُهُ وَأَصْحَابُهُ مِنَ اللَّاحِظِينَ، وَإِنَّمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَعَابَ إِخْوَانَهُ، وَإِنْ كَانَ لَا يَتَوَلَّى ذَلِكَ فَقَدْ كُفِّعْنَا مَوَاقِفَهُ تَتَبُّعُهُ وَمَتَلَّكَ بِالْبَيْتِ وَالسَّرَاجِ، وَكَذَا يَكُونُ حَالُ مَنْ عَانَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ بَعْبُ نَفْسِهِ مِنْ عَيْثُ يَرَى أَنَّهُ يَعْصِي حَضْرَتَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُؤَيَّدِ لِلْحَقِّ بِأَوْلِيَّهِ، وَغُرَّتْ نُسَمِيُّ خَوْلَامَ بِاللَّاحِظِينَ إِذْ كَانُوا عَيْنَةَ الْبَيْتِ، فَقَدْ عَكَّوْا عَلَى مَا لَا يَنْسُخُ وَلَا يَنْتَصِرُ وَلَا يَغْنَى عَنْهُمْ شَيْئًا، وَكَذَا خَوْلَامَ، وَتَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ - هَذَا اللَّهُ - هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ وَالْإِنْسِ وَمَنْ لَا تَتَّبِعُ حُجَّتَهُ عَلَى الْخَلْقِ إِلَّا بِقَدْرِ الدُّعَاوِ وَالْبَيَانِ، فَتَحْتَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلِكَ أَهْلُ شَخْصَةٍ فِي الْغَابِ حَتَّى لَمْ يَعْلَمْ بِمَكَانِهِ يَحْيَى اخْتِجَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِهِ إِلَّا حَضْرَتُهُ ^(۱).

فَإِنْ قُلْتَ: إِنْ تِلْكَ عَيْتُهُ بَعْدَ ظُهُورِهِ وَبَعْدَ أَنْ قَامَ عَلَى فِرَاشِهِ مَنْ يَقْرَأُ مَقَامَهُ، قُلْتَ لَكَ: لَيْسَ نَحْنُ نَحْتَجِ عَلَيْهِ فِي حَالِ ظُهُورِهِ وَلَا اسْتِغْلَافِهِ بَلْ يَقْرَأُ مَقَامَهُ مِنْ خِذَا فِي قَبْلِ وَلَا دُبُرٍ، وَإِنَّمَا تَقُولُ لَكَ: أَلَيْسَ تَتَّبِعُ حُجَّتَهُ فِي تَعْيِبِهِ فِي حَالِ غَيْبِهِ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْلَمْ بِمَكَانِهِ

اصحابش نیز «لاحظه» هستند، او این اسم را بر خود نهاد، اما برادرانش را بدان عیب کرده است. و اگر بدان جمله معتقد نیاست. زحمت پاسخگوئی به نظر و تمثیل او به بیت و چراغ از ما برداشته می شود. آری این چنین است حال کسی که با اولیاء الله عباد می ورزد، او خود را نکوهش می کند می پندارد که خصمش را سرزنش کرده است. و الحمد لله المؤید للحق. اما ما ایشان را «لاحظه» می نامیم، زیرا ایشان پرسندگان بودند. به گرد چیزی معتکف شده اند که نه می شنود و نه می بیند و ایشان را از چیزی بی نیاز نمی کند و ایشان چنین اند و می گوئیم: ای ابوالحسن - خدا تو را هدایت کند - این امام غائب حجت خدا بر جن و انس است و کسی که اثبات امر او بعد از دعوت و بیان صورت بذرف، یعنی حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود را در غار غنی و غایب ساخت و از مردمی که بر آنها حجت بود، جز پنج تن کسی دیگری حای او را نمی دانست

اگر بگویی این غیبتی پس از ظهور است و بعد از آنکه قائم مقام او بر جای او قرار گرفته واقع شده است. می گوئیم احتجاج ما مربوط به حال ظهور او و قائم مقام او در قبل و بعد نیست. ما می گوئیم آیا پیامبر اکرم در حال غیبت نیز

۱ - المراد بالحسن: حق بر آبی طالبه. و ابوبکر: و عدله بر ابطه القی. و لیس: ابی بکر و عامر بن مبره.

لِعَلِّهِ مِنَ الْعَالَمِ فَلَجِدُ مِنْ أَنْ تَقُولَ: نَعَمْ. قُلْنَا: وَتَثْبُتُ حُجَّةُ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا لِعَلِّهِ
أُخْرَى وَإِلَّا فَتَا الْغُرَى؟ ثُمَّ تَقُولَ: وَهَذَا أَتَيْسًا لَمْ يَتَّيَبِ حَتَّى مَلَأَ أَبَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَذَانِ شَيْعَتِهِمْ
بِأَنْ عَصِيَّتُهُ تَكُونُ وَعَزْمُهُمْ كَيْتَ يَتَعَمَّلُونَ عِنْدَ غَيْبَتِهِ.

فَإِنْ قُلْتَ فِي وَلَادَتِهِ، فَهَذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْعَ بَنِيهِ طَلَبَ فِرْعَوْنَ إِيَّاهُ وَ مَا فَعَلَ بِالنِّسَاءِ
وَالْأَزْلَامِ بِكَاتِبِهِ حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِي ظُهُورِهِ. وَقَدْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِهِ: «بَابِي وَ أُمِّي
شَيْعِي وَ شَيْعِي جَدِّي وَ شَيْعَةُ مُوسَى بْنِ عِثْرَانَ».

وَ حُجَّةُ أُخْرَى تَقُولُ لَكَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَبَرُّ أَنْ الشَّيْعَةَ فَذَرَرْتَ فِي الْغَيْبَةِ أَخْبَارًا؟ فَإِنْ
قَالَ: لَا. أَوْجَدْنَا الْأَخْبَارَ. وَإِنْ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا لَهُ: فَكَيْتَ تَكُونُ حَالَةُ النَّاسِ إِذَا غَابَ
إِمَامُهُمْ؟ فَكَيْتَ تَلَزِمُهُمُ الْحُجَّةَ فِي وَفْقِ غَيْبَتِهِ. فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ مِنْ بَنِيهِمْ مُقَاتِلُهُ، فَلَيْسَ

حُجَّتِ بر مردمی نبود که بنا بر مصلحتی مکانش را نمی دانستند؟ و تو گوی
نداری که بگوئی: آری، می گوئیم و در مورد امام نیز که برای مصلحتی دیگر
غائب است حُجَّتِ بر حلق تمام است و الا چه فرقی وجود دارد؟ بعلاوه می گوئیم
امام هم غایب نشد مگر آنکه بدانش گوی شیعیان نشان را پر کردند که غیبت
واقع خواهد شد و به آنها گفته بودند که در غیبت امام چه خواهند کرد.

و اگر بگوئی آبا و ولدش او نیز پنهانی است؟ می گوئیم این موسی علیه السلام است
که با جسجوی شده فرعون و اعیالی که نسبت به زنان و نوزادان مرکب شد نا
مکان او را پیدا کند، پنهانی به دنیا آمد تا وقتی که خداوند اذن ظهور او را داد و
امام رضا علیه السلام در وصف او فرموده است: پدر و مادرم هدای او پاد او شبه من و
همنام جدم رسول خدا و شبه موسی بن عمران است.

دلیل دیگر آنکه می گوئیم: ای ابوالحسن آیا افرار می کنی که شیعه درباره
غیبت اخباری را روایت کرده است یا نه؟ اگر بگویند نه! ما اخبار را به او
می نمانیم و اگر بگویند آری، می گوئیم: حال مردم وقتی امامشان غایب شود چه
خواهد بود؟ و چگونه در هنگام غیبت حُجَّتِ تمام خواهد بود؟ اگر بگویند قائم
مقام خواهد داشت، گوئیم به عقیده ما و شیعا قائم مقام امام، بایستی امام باشد و

يَتَّوَمُّ عَيْنُنَا وَ عِنْدَكُمْ مَعَامُ الْإِمَامِ إِلَّا الْإِمَامَ. وَإِذَا كَانَ إِمَامًا قَاتِلًا فَلَا غَيْبَةَ وَإِنْ ائْتَمَّ بِشَيْءٍ آخَرَ فِي بَلَدٍ الْغَيْبَةِ فَهُوَ بِغَيْبَتِهِ حُجَّتُنَا فِي وَاقِعَاتِهِ لَا فَرْقَ فِيهِ وَلَا فَضْلَ.

وَمِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِ جَعْفَرٍ مَوَالِيَهُ وَ تَرْكِتُهُ فَارِسَ بْنَ حَاقِمٍ - نَعْنَهُ اللَّهُ -^(۱) وَ قَدْ بَرَّرَ مِنْهُ أَثَرَهُ. وَ شَاعَ ذَلِكَ فِي الْأَنْصَارِ حَقٌّ وَقَدْ عَلَيْهِ الْأَعْدَاءُ فَضْلًا عَنِ الْأَوْلِيَاءِ.

وَمِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِ اشْتِعَانُهُ بِمَنْ ائْتَمَّ فِي طَلَبِ الْمِيرَاثِ مِنْ أَمْرِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَتَمَّتْ الشَّيْبَةُ أَنَّ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجْتَمَعَ عَلَى أَنَّ الْأَخَ لَا يَرِثُ مِنْهُ الْأُمُّ.

وَمِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِهُ قَوْلُهُ: إِنِّي إِمَامٌ نَبَذَ أَخِي مُحَمَّدًا، فَلَيْتَ يَغْرِي مِنِّي تَبْهَتُ إِمَامَةً أَجِبُهُ وَ قَدْ مَاتَ قَبْلَ أَبِي عَنِّي تَبْهَتُ إِمَامَةً خَلِيفَتِهِ. وَ يَا عَجَبًا إِذَا كَانَ مُحَمَّدٌ يَسْتَحْلِفُ وَ يَقْعِمُ إِمَامًا نَبَذَهُ وَ أَثَرُهُ خَرِبَ قَائِمٌ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ فَمَا يَنْشَعُ أَثَرُهُ وَ هُوَ

اگر امام به جای او ظاهر باشد، دیگر غیبت معنی ندارد، و اگر او حجتی برای غیبت جانشین آورد، ما هم به همان حجت تمسک می‌کنیم و هیچ فرقی و فصل وجود ندارد.

و از جمله دلائلی که بر فساد امر جعفر کذاب وجود دارد این است که با «فارس بن حاتم» - لعنة الله علیه - دوستی داشت و او را پاک می‌شمرد با آنکه پدرش از او بهزاری جسته بود و این مطلب در شهرها شوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند.

و دلیل دیگر بر فساد امر جعفر، کمک خواستن او از خلیفه جائز زمان است تا میراث امام حسن عسکری علیه السلام را از مادر آنحضرت در یافت کند، با وجود آنکه شبیهان الله اطهار علیه السلام اجماع و اتفاق دارند که با وجود مادر، برادر ارث نمی‌برد. و دلیل دیگر بر فساد امر او این سخن اوست که می‌گوید: من پس از برادرم محمد امامم! و ای کاش می‌فهمیدیم که امامت برادرش محمده کی ثابت شده است - در حالی که محمد در زمان حیات حضرت هادی علیه السلام در گذشته است - تا نوبت به جعفر جانشین او برسد، و شگفتا که محمد برای پس از خود امامی نصب نماید.

۱ - حر فارس بن حاتم بن ماهویه القزويني نزول العسكر من اصحاب الرضا عليه السلام. خلاي معلوم آمد.

أمر الحسن العسكري عليه السلام دمه و حصص له بقتله أخاه. فقتله حبيد رافع مبعث النعمان

جَزَتْ هَذِهِ السَّنَةُ فِي الْإِيمَانِ وَأَوْلَا بِهِمْ حَقٌّ تَقْبَلُهَا مِنْكُمْ. فَذَلُّوا عَلَيَّ مَا يُوجِبُ إِمَامَةً -
مُحَمَّدٌ حَقٌّ إِذَا تَبَيَّنَتْ قِبَلُنَا إِمَامَةُ خَلِيقِهِ، وَالْحَقُّ مَوْجِدُ الْحَقِّ مُؤَيَّدٌ رَ الْبَاطِلِ
مُتَهَوِّكًا ضَعِيفًا زَاهِقًا.

فَأَمَّا مَا حَكَى عَنْ ابْنِ أَبِي غَانِمٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَلَمْ يُرِدِ الرَّجُلُ بِقَوْلِهِ عِنْدَنَا تَبَيَّنَتْ إِمَامَةُ
جَعْفَرٍ، وَإِنَّا أَرَادَ أَنْ يَقْلَمَ السَّابِلَ لَنْ أَهْلَ هَذَا التَّبَيُّنِ لَمْ يَقْنُوا حَقٌّ لَا يُوجِدُ مِنْهُمْ أَحَدًا.
وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَكُلُّ مُطَاعٍ مُتَعَبَّدٌ» فَهُوَ خَطَأٌ عَظِيمٌ لِأَنَّا لَا نَعْرِفُ مُتَعَبَّدًا إِلَّا اللَّهَ وَنَحْنُ
نَطِيعُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا نَعْبُدُهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «نَحْنُ الْآنَ هَذَا الْكِتَابُ بِأَنَّ نَقُولَ: إِنَّمَا نَطِيعُ وَنُحَاطِبُ مَنْ قَدْ سَنَى مِلَّةَ
الْإِجْمَاعِ بِأَنَّهُ لَا يَزِيدُ مِنْ إِمَامٍ فَاتِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا التَّبَيُّنِ نَحْبُ بِهِ حُجَّةً اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَضَعُ
أَنَّ فِي ذَلِكَ التَّبَيُّنِ جَرَأًا وَلَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى دُخُولِهِ».

با آنکه پدرش حضرت مهدی علیه السلام هنوز زنده و حجت الهی و امام باشد، در این
صورت پس پدرش چه کار کرده است؟ و کی این روش در میان ائمه و
اولادشان جاری بوده است؟ تا از شما هم بپذیریم، شما اول ما را بر امامت محمد
دلالت کنید تا ما امامت خلفه او را بپذیریم، و سپس حداقلی را که حق را مؤید و
باطل را رسوا و سست و رهنی قرار داد.

اما آنچه از ابی غانم رضی الله عنه نقل کرده است، او نمی خواهد بگوید که نزد ما امامت
جعفر ثابت است، بلکه می خواهد پرستگار بداند که اهل بیت ائمه علیهم السلام فانی
نشده اند به غایبی که هیچ یک از ایشان باقی نمانده باشد.

و اما این سخن او که «هر مطاعی معبود است» خطائی بزرگ است، زیرا ما
معبودی جز «الله» نمی شناسیم در حالی که مطیع رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را نمی پرستیم.
و اما این سخن او که «اکنون این کتاب را با این سخنان - یا بان می پریم که
طرف مناظره و خطاب ما کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام فاطمی از
اهلبیت باشد که حجت خدا بر خلق به وجود او تمام شود - تا آنجا که می گوید - و
درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما نیازی به داخل شدن در آن
نداریم».

فَلَقَدْ خَلَقْنَا - وَفَعَّلْنَا اللَّهُ - لَا تُخَالِفُهُ وَ أَتَتْهُ لَاحِظٌ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ نَجَبٌ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ إِنَّمَا تُخَالِفُهُ فِي كِتَابِهِ ذِيَابِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ عِلِّيَّتِهِ . وَ أَتَا مَا مَثَلُ بِهِ مِنْ التَّبَيُّنِ وَ السَّرَاجِ فَهُوَ مُنَى - وَ قَدْ قِيلَ - إِنَّ الْمُنَى رَأْسُ أَمْوَالِ الْفَالِيسِ ، وَ لَكُنَّا نَصْرَبُ مَثَلًا عَلَى الْحَقِيقَةِ لَا يُقِيلُ فِيهِ عَلَى خَصْمٍ وَ لَا يُخَفِّفُ فِيهِ عَلَى ضِدٍّ ، بَلْ نَقْصِدُ فِيهِ الصُّوَابَ .

فَقُولُ: كُنَّا وَ مَنْ خَالَفَنَا قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّ فَلَانًا عَصَى وَ لَهُ وَ لِدَانِ وَ لَهُ دَارُ وَ أَنَّ الدَّارَ بَسَّجَتْهَا بِهِنَّ مِنْ قَدْزِ عَلَى أَنْ يَحْتَمِلَ بِإِعْدَى يَذْبَهُ أَلْفَ زُطَلٍ ، وَ أَنَّ الدَّارَ لَا تَرَاوُ فِي بَدْيِ غَيْبِ الْحَامِلِ إِلَى يَوْمِ الْيُنَامَةِ - وَ نَعْلَمُ أَنَّ أَخْذَهَا بِحَوْلٍ وَ الْآخِرُ يَقْعِزُ ، ثُمَّ اخْتَجْنَا أَنَّ نَعْلَمَ مِنَ الْحَامِلِ بِهِنَّ فَقَعَسْنَا مَكَانَهَا بِمَرْقَةِ ذَلِكَ . فَعَانَى عَنْهَا عَائِقُ مَنَعَ عَنْ مَشَاهِدَتِهَا غَيْرُ أَنَّا زَاهِنَا سَاعَاتٍ كَثِيرَةً فِي بُلْدَانٍ نَائِيَةٍ مُتَبَاعِدَةٍ بِمَقْصِدِهَا عَنْ بَعْضِ بَشَرْدُونَ أَتَيْتُمْ زَاوَا أَنَّ الْأَكْبَرَ بِهِنَّ قَدْ حَمَلَ ذَلِكَ ، وَ وَجَدْنَا جَمَاعَةً يَسْمِعُونَ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْأَسْفَرَ بِهِنَّ قَتَلَ ذَلِكَ . وَ لَمْ يَحْدِ لِهَذِهِ الْجَمَاعَةِ خَاصَّةً بِأَتَوَابِهَا ، فَلَمْ

خدا موفقت بدارد، ما با او مخالفتی نداریم که باستی امام قائمی از اهل ابن بهت وجود داشته باشد که حجت خدا بر خلق باشد، اختلاف ما در کفایت پیام و ظهور و غیبت اوست. و مثلی که به عنوان بیست و چراغ ذکر کرده آرزوی بیست نیست و گفته اند آرزو سرمایه مفسدان است، اما ما از روی حقیقت مثلی ذکر می کنیم که مبلی به خصم در آن نباشد و سنی هم بر او نباشد بلکه منظورمان درستی و صواب است.

می گوئیم: ما و مخالفین ما اتفاق داریم که اگر شخصی مجرد و دو فرزند و یک خانه از وی به جای مانده باشد و بگویند خانه از آن فرزندی است که قادر باشد با یک دست هزار زطل بر گیرد و خانه تا روز قیامت اختصاص به نسل او خواهد داشت و بدانیم یکی از آن دو قادر بدین کار و دیگری از انجام آن ناتوان است و برای شناسائی شخصی قادر محتاج سویم به محل آنها برویم، اما مانعی پېشامد کند و نتوانیم آن دو را مشاهده کنیم، و ببینیم گروههای بسیاری در شهرهای دور از هم گواهند که به چشم خود دیده اند که فرزند بزرگتر حامل هزار زطل است و در یک محله هم گروه اندکی گواهی دهند که فرزند کوچکتر بر

تَجَرُّ فِي حُكْمِ النَّظَرِ وَخَفِيفَةِ الْإِنْصَافِ وَ مَا حَزَتْ بِهِ الْعَادَةُ وَ ضَحَّتْ بِهِ التَّخْبِيرَةُ رَدُّ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ قَبُولُ شَهَادَةِ هَذِهِ الْجَمَاعَةِ، وَ التَّهْمَةُ تَلْحَقُ هَؤُلَاءِ وَ تَبْعُهُ عَنْ أَوْلَئِكَ.

فَإِنْ قَالَ خُصُومُنَا: فَمَا تَقُولُونَ فِي شَهَادَةِ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ عَتَمَةَ وَ الْمُتَدَايِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ أَوْلَئِكَ الْخَلْقِ لِعَفْرِهِ أَتَيْهَا كَانَ أَصَوَّبٌ؟
قُلْنَا هُمْ: بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ أَمْوَرٌ خُصَّ بِهَا وَ خُصَّوَابِهَا دُونَ مَنْ يَزَالُ بِهِمْ. فَإِنْ أَوْحَدْتُمُونَا بِقَوْلِ ذَلِكَ أَوْ مَا يَتَارِئُهُ لَكُمْ فَاتُّمُّوا الْحَيْثُورَ، أَوْ لَهَا أَنْ أُعْدَاهُ كَانُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَهُ وَ طَهَارَتِهِ وَ عَلَمِهِ. وَ قَدْ وَزَّيْنَا وَ زَوَّوْنَا لَهُ مَعْنَاهُ أَنَّكَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَحْبَبُ «أَنَّ اللَّهَ يُوَالِي مَنْ يُوَالِيهِ وَ يُعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ» فَوَجِبَ لِهَذَا أَنْ يُتَّبَعَ دُونَ غَيْرِهِ. وَ الْقَائِي أَنْ أُعْدَاهُ لَمْ يَقُولُوا لَهُ: نَحْنُ نَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ) أَشَارَ إِلَى فَلَانٍ بِالْإِمَامَةِ وَ لَحْنَهُ حُجَّةٌ لِلْخَلْقِ. وَ إِنَّمَا

جنبین کاری قادر است و خصوصیت فوق العاده ای هم در این گروه نباشد، به حکم عقل و انصاف و عادت و تجربه گراهی آن گروههای بسیار را نمی توان رد نمود و شهادت این گروه اندک را پذیرفت، زیرا درباره گروه دوم بدگمانی وجود دارد، اما گروههای نخستین او تهمت برکنارند.

اگر مخالفین ما بگویند دوباره شهادت سلمان و ابرذو و عتار و مقداد در حق امیرالمؤمنین (ع)، و شهادت آن گروه و آن مردم بسیار دو حق دیگری چه می گویند و کدامشان بر صوابند؟

می گوئیم: برای امیرالمؤمنین و اصحاب اندکس امتیازی بود که در جمع مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را به ما نشان دهید، حق بجانب شما خواهد بود:

اول آنکه دشمنان امیرالمؤمنین (ع) همه اقرار و اعتراف به فضل و طهارت و علم او دارند و ما و ایشان متفقاً درباره او از پیامبر (ص) روایت کرده ایم که فرمود: خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد، و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد. بنابراین واجب است که او پیروی شود و نه دیگری.
دوم آن که دشمنان علی به او نگفتند که ما گواهیم پیامبر اکرم (ص) فلانی را

نصوه لم على جهة الاختيار كما قد بلغك. والقابل أن أعداء كانوا يتشهدون على أهل أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام أنه لا يكذب بقوله عليه السلام: «ما أظن الخضراء ولا أظن الفراء على ذي لحمة أضدق من أبي ذر» فكانت شهادته وعدة أفضل من شهادتهم. والرابع أن أعداءه قد نقلوا ما نقله أوليائه مما عجب به الحجة وذهبوا عنه بفساد الثأويل. والخامس أن أعداءه زووا في الحسن والحسين أنها شهدا شباب أهل الحية، وزووا أيضا أنه عليه السلام قال: «من كذب على متعمدا فليتبوء عقوبته من النار» فلما شهدا لأبيها بذلك وشع أنها من أهل الحية بشهادة الرسول وخب تصديقهما لأنهما لو كذبا في هذا لم يكونا من أهل الحية وكانا من أهل النار. وحاشا لها الركنين الطيبين الصادقين.

به امامت معین کرده و بر خلافی حجتی ساخته است. بلکه آنچه انچه انکه اخبارش به تو رسیده است آنها به نظر خود فلانی را انتخاب کردند.

سوم آنکه دشمنان علی علیه السلام در حق یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام گواهی می دادند که او دروغ نمی گوید. زیرا پیامبر اکرم علیه السلام فرموده است: «آسمان سایه نیفتد و زمین بر پشت خود حمل نکرده شخصی را که راستگو را از ابوذر باشد» پس شهادت او به تنهایی بر شهادت ایشان مقدم است.

چهارم آنکه دشمنان وی نیز مثل دوستانش روایاتی درباره او نقل کرده اند که به امامت علی علیه السلام دلالت دارد. اما به واسطه تأویل ناروا از آن روایات اعراض کرده اند.

پنجم آنکه دشمنان وی روایت کرده اند که حسن و حسین علیه السلام آقای جوانان اهل بهشتند. و باز روایت کرده اند که پیامبر اکرم علیه السلام فرموده اند: «هر کس عبد بر من دروغ بنده. باید نشیمنگاهش را از آتش قرار دهد» و چون هر دوی آنها به امامت پدرشان گواهی می دهند و به شهادت رسول اکرم اهل بهشتند. واجب است که تصدیقشان کنیم. زیرا اگر در گواهی به امامت پدرشان دروغ گفته باشند نه تنها اهل بهشت نخواهند بود. بلکه به جهنم خواهند رفت و حاشا که آن دو پاک و طیب و راستگو. اهل بهشت نباشند.

فَلْيُرْجِنَا أَصْحَابَ جَفَرٍ خَاصَّةً هِيَ لَهُمْ دُونَ خُصُومِهِمْ حَتَّى يُبَيِّنَ ذَلِكَ، وَ إِلَّا فَلَا مَعْنَى لِزَعَالِ خَيْرِ مَتَوَاتِرٍ لَا تُهَيِّئُ فِي نَفْسِهِ وَ لَا عَلَى نَاقِلِهِ وَ قَبُولِي خَيْرٍ لَا يُؤْمِنُ عَلَى نَاقِلِهِ بُهْمَةُ الشَّوَاطِي عَلَيْهِ، وَ لَا خَاصَّةٌ مَعَهُمْ يُشَيِّقُونَ بِهَا، وَ لَيْزَ يُفَعِّلَ ذَلِكَ إِلَّا نَابَهُ خَيْرَانِ لَنَأْمَلُ - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - فِي التَّنَظُّرِ فِيهَا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِمَا يَنْظُرُ بِهِ السَّاطِرُ لِيَدِيهِ، الْمُفَكِّرُ فِي مَعَادِهِ، الْمُتَأَمِّلُ بِعَيْنِ الْحَقِيقَةِ وَ الْحِذَارِ إِلَى عَوَاقِبِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ مُوقِفًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَ أَعَزَّكَ وَ أَثْبَتَكَ وَ تَبَيَّنَكَ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ هَذَاكَ لَهُ وَ أَعَادَكَ مِنْ أَلْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ حُلُّ سَعْيِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْتَسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْبَسُونَ حُصْعًا، وَ مِنَ الَّذِينَ يَسْخَرُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ بِمُذْغَبِهِ وَ غُرُوبِهِ وَ إِفْلَاقِهِ وَ تَسْوِيلِهِ، وَ أَجْرِي لَكَ أَجْمَلُ مَا غَوَّدَكَ».



پس اصحاب جعفر یک خصوصیتی که متعلق به ایشان باشد بیابند که در مخالفین ایمان نباشد، تا از ایشان پذیرفته شود و الا معنی ندارد که خبر متواتری که هیچ معنی در نقل و ناقل آن نیست ترک شود، و خبری که ناقلین آن در مظانِ خیمت و نیانی برکذبند و ناقلین آن هیچ خصوصیتی هم ندارند، پذیرفته شود، این کار را کسی نمی کند مگر آنکه سرگردان و حیران باشد. پس در این گفتار تأمل کن - خدایت سعادت دهد - و در آنچه برایت نوشتم نیک بینگر، مانند نگرستان کسی که به دین خود توجه دارد و برای معاد خود اندیشه می کند و در عواقب کفر و الهاد با چشم حقیقت و پرهیز می نگیرد و تأمل می کند، این شاء الله موفق خواهی بود، خداوند عُمر و عزت دهد و تو را مؤید و ثابت قدم بدارد و از اهل حق قرار دهد و به آن هدایت کند و در پناه خدا ناشی و به از کسانی که در این دنیا به گمراهی در تلاشند و گمان می برند کار میگوئی می کنند و نه از کسانی که شیطان به نیرنگ و فریب و القاء و سوسه اتی او را بلغزند، خداوند بهترین ذخیره خود را در حق تو جاری سازد



۱ جواب ابن قتیبه بنغض المسائل ۱

وَكَتَبَ بِقَضِ الْإِمَامِيَّةِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بْنِ قَتَيْبَةَ كِتَابًا يَشَاءُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ. قَوَّزَ فِي شَوَاهِبِهَا «أَمَّا قَوْلُكَ - أَيْدَاكَ اللَّهُ - حَاجِبًا عَنِ الْمُعْتَرِزَةِ أَنَّهَا رَعَيْتَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ تَزْعُمُ أَنَّ النَّصَّ عَلَى الْإِمَامِ وَاجِبٌ فِي الْعَقْلِ، فَهَذَا يَحْتَمِلُ أَكْثَرِينَ إِنْ كَانُوا يُرِيدُونَ أَنََّّهُ وَاجِبٌ فِي الْعَقْلِ قَبْلَ نَجْوَى الرَّسُولِ ﷺ وَ شَرَعَ الشَّرَائِعَ فَهَذَا خَطَأٌ، إِنْ لَرَأَوْا أَنَّ الْعُقُولَ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ لَابَدَ مِنْ إِمَامٍ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَدْ عَلِمُوا ذَلِكَ بِالْأَوَّلَةِ الْفَلَعْبَةِ وَ عَقِبَتِهَا أَتَبَضُّ بِالْمَقْبَرِ الَّذِي يَتَقَلَّبُونَ عَنْهُ يَقُولُونَ بِإِمَامِيَّةِ.

وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَرِزَةِ: إِنَّا فَدَّ عَلَيْنَا بِقَتَيْبَةَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَعُفٌ وَ لَمْ يَنْصَحْ لِقُلُوبِ ادْعُوادَعُوِيٍّ مُخَالَفَتِهِمْ فِيهَا وَ هُمْ مُنَاصِحُونَ إِلَى أَنْ يَنْدُلُوا عَلَى صِحَّتِهَا وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يَنْفَضُّونَ مِنْ زَعْمٍ مِنْ مُخَالَفَتِهِمْ أَنَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا مِنْ ذَلِكَ هُبْدًا ادْعُوا أَنَّهُمْ عَلِمُوا.

پاسخ ابن قتیبه به برخی از پرسشها

و یکی از امامیه به ابو جعفر بن قتیبه نامه ای نوشته و از مسائلی پرسش کرده است. ابن شیخ برگزیده در پاسخ آن مسائل می نویسد:

اما این سخن نو - خدا مؤیدت بدارد - که از معتزله نقل کرده ای که آنها گمان کرده اند که امامیه می پندارد نص بر امام واجب عقلی است. این سخن محتمل دو وجه است. اگر مقصودشان این است که نص بر امام پیش از آمدن رسولان و پایه گذاری شرایع واجب عقلی است. نادرست است. و اگر مقصودشان این است که عقل دلالت دارد که بایستی پس از این پیامبران علیهم السلام امامی باشد، این مطلب درست است و امامیه آن را با ادله عقلی و اخبار قطعی که در این باب وارد شده است اثبات می کند.

اما این سخن معتزله که ما می دانیم حسن بن علی علیه السلام در گذشته و نصی بر امام پس از خود نداشته است ادعائی است که دیگران با آن مخالفتند و معتزله بایستی برای اثبات مدعای خود دلیل بیاورند. و از چه راهی می توانند به مخالفین خود که می گویند ما خلاف آن را می دانیم برتری جویند.

و مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام، قَدْ نَصَّ نَبَاتِ إِمَامَتِهِ، وَ صِحَّةُ النَّصِّ مِنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَ فُسَادُ الْأَخْبَارِ، وَ نَقْلُ الشَّيْعِ عَنْ مَنْ قَدْ أَوْجَبُوا بِالْأَدْلَةِ تَضَدُّهُ أَنْ الْإِمَامَ لَا يَنْصِي أَوْ يَنْصِي عَلَى إِمَامٍ كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذْ كَانَ النَّاسُ مُحْتَاجِينَ فِي كُلِّ عَصْرِ إِلَى مَنْ يَكُونُ خَبْرَهُ لَا يَحْتَلِفُ وَ لَا يَتَكَذَّبُ كَمَا اخْتَلَفَتْ الْأَحْبَارُ الْأَعْدِيَّةُ عَالِمِينَ مُؤَلَّاهٍ وَ تَكَذَّبَتْ وَ أَنْ يَكُونَ إِذَا أَمَرَ الشَّيْعَ بِطَاعَتِهِ، وَ لَا يَنْدُ قَوْيَ تَيْدِهِ، وَ لَا يَنْهَوُ وَ لَا يَنْقُطُ وَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا يُعْلِمُ النَّاسَ مَا جَهِلُوا، وَ غَاوِلًا لِيَتَحَكَّمُوا بِالْحَقِّ، وَ مِنْ هَذَا حُكْمُهُ فَلَا جَهْدَ مِنْ أَنْ يَنْصِي عَلَيْهِ عَلَامُ الْغُيُوبِ عَلَى لِسَانِ مَنْ يُؤَدِّي ذَلِكَ عَنْهُ إِذْ كَانَ لَيْسَ فِي ظَاهِرِ خِلَافِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى عِضَمَتِهِ.

فَإِنْ قَالُوا الْمَغْزِيَةُ: «هَذَا دَعَاوِي مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ نَدُلُّوا عَلَى صِحَّتِهَا»، قُلْنَا: أَجَلْ لَاحِظٌ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَى صِحَّةِ مَا ادَّعَيْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَثَرُهُ، فَإِنَّمَا سَأَلْتُمْ عَنْ فَرْعٍ وَ الْقَرَعُ لَا

و از جمله دلائل که دلالت دارد که امام حسن بن علی عليه السلام بر امام بعد از خود تصریح کرده است، یکی صحتِ نصوصی است که از ناحیه پیامبر اکرم رسیده است و دیگر فسادِ عقیده احتیاجِ خلیفه از جانب ائمت است و دیگر نقلِ شیعیان است از ائمه ای که تصدیق آنان واجب است که امام در نمی گذرد مگر آنکه بر امام پس از خود تصریح کند، همچنانکه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله خلیفه خود را معین فرمود، زیرا مردم در هر عصری به کسی نیازمندند که گفته های او اختلاف نداشته باشد و بکدیگر را نکذیب نکند، چنانکه گفته های پیشوایان مخالفین ما ضد و نقیض است و بکدیگر را نکذیب می کند. و اگر آن شخص فرمان دهد، اطاعتش کنند و دستی بالای دستش نباشد و سهو و خطا نکند و دانا باشد تا مردم جاهل را آگاه کند و عادل باشد تا به حق داورى کند، و کسی که حکمى چنین باشد بایستى او را خدای علام الغیوب بر زبان پیامبرانش معرفی کرده و متصوص من عند الله باشد، زیرا در ظاهر خلقت امام دلیل بر عصمت او وجود ندارد.

و اگر معتزله بگویند: اینها ادعایی بیش نیست و بایستی بر صحت آنها استدلال شود، می گوئیم: آری، ما و شما بایستی بر صحت دعاوی خود دلیل بیاوریم خیا در باب امامت از فرعی پرسش کردید و فرع را نمی توان اثبات کرد

بَدَلُ عَلَيْهِ ذَرْنُ أَنْ يَذُلَّ عَلَى صِحَّةِ أَصْلِهِ، وَ دَلِيلُنَا فِي كِتَابِنَا مُوجُودَةٌ عَلَى صِحَّةِ هَذِهِ الْأُصُولِ، وَ نَظِيرُ ذَلِكَ أَنْ سَائِلًا لَوْ سَأَلَنَا الدَّلِيلَ عَلَى صِحَّةِ الشَّرَائِعِ لَأَخْبَرْنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى صِحَّةِ الْخَبَرِ وَ عَلَى صِحَّةِ نُبُوَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ عَلَى أَنَّهُ أَمْرٌ بِهَا، وَ قِيلَ ذَلِكَ أَنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاجِدٌ حَكِيمٌ، وَ ذَلِكَ نَعْدُ قَرَأْنًا مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ تَحَدَّثُ، وَ هَذَا نَظِيرُ مَا سَأَلُونَا عَنْهُ، وَ لَقَدْ تَأَمَّلْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَوَجَدْتُ غَرَضَهَا وَ كَيْدَهَا وَ هُوَ أَنَّهُمْ قَالُوا: «لَوْ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ فَذُنُشْ عَلَى شَرِّ نَذَعُونَ إِمَامَتَهُ لَشَقَّ عَلَى الْعَقِيدَةِ».

وَ الْحَوَاتِ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْعَقِيدَةَ قِيَمَتْ هِيَ الْقَدَمُ فَقَدْ نَجِبَ الْإِنْسَانُ إِلَى بَلَدٍ يَكُونُ مَفْرُوفًا فِيهِ وَ مُشَاهِدًا لِأَهْلِهِ، وَ يَكُونُ غَائِبًا عَنْ بَلَدٍ آخَرَ، وَ كَذَلِكَ هُوَ يَكُونُ الْإِنْسَانُ غَائِبًا عَنْ قَوْمٍ قَوْمٍ، وَ عَنْ أَقْدَائِهِ لَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ، فَيُمَالُ: إِنَّهُ غَائِبٌ وَ إِنَّهُ مُشْتَرِكٌ، وَ إِنَّمَا قِيلَ: غَائِبٌ لِمُتَبَيِّنِهِ عَنْ أَقْدَائِهِ وَ عَشْنُ لَا بُرُوقُ بِكَيْدَائِهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمِلٍّ.

مگر آنکه بر صحت اصل آن دلیل بیاوریم و دلائل ما بر صحت این اصول در کتب ما موجود است، مثلاً اگر پرسشگری از صحت احکام و شرایع از ما پرسش کند، ما ناچاریم او را بر صحت خبر و صحت نبوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه آن حضرت به این احکام و شرایع فرمان داده است دلالت کنیم، و پیش از آن بایستی اثبات کنیم که خدای تعالی واحد و حکیم است و اینها همه بایستی پس از اثبات حدود عالم باشد، و این نظیر همین سؤالی است که شما درباره امامت دارید، من در این سؤال تأمل کردم و غرض آن را سست و ضعیف یافتم و آن این است که می گویند: اگر حسن بن علی ﷺ بر امامت امام زمان ﷺ نفی صادر کرده باشد دیگر غیبت موضوع ندارد.

اما جواب آن این است که غیبت، عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب می شود که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می شده است پس او در شهر دیگر غایب است. همچنین گاهی ممکن است که انسانی در میان قومی غایب باشد، اما در میان قومی دیگر غایب نباشد و یا از دشمنانش غایب باشد، اما در میان دوستانش غایب نباشد، در این موارد هم می گویند او غایب و پنهان است. درباره امام زمان ﷺ نیز چنین است، می گویند او عایب است زیرا از چشم

آبَائِهِ عليه السلام ظاهراً لِلْغَايَةِ وَالْعَاقِبَةِ، وَأَوْلِيَاءُهُ مَعَ هَذَا يَنْتَقِلُونَ وَجُودَهُ وَأُشْرَهُ وَنَهْنَهُ وَهُمْ عِنْدَنَا بِمَنْ حُجِبَ بِتَقْلِهِمُ الْحُجَّةُ إِذَا كَانُوا يَقْطَعُونَ الْحُزْنَ لِكَثْرَتِهِمْ زَاخِلًا فِيهِمْ فِي جَنْبِهِمْ وَتَوَرُّعِ الْأَضْطِرَارِ مَعَ حَقِيرِهِمْ، وَتَقْلُوا ذَلِكَ كَمَا تَقْلُوا إِمَامَةَ آبَائِهِ عليه السلام وَإِنْ خَالَفَهُمْ مُخَالِفَتُهُمْ فِيهَا وَكَمَا حُجِبَ - يَنْتَقِلُ الْمُسْلِمِينَ - صِبْغَةَ آيَاتِ الشَّيْخِ عليه السلام بِوَيِ الْقُرْآنِ، وَ إِنْ خَالَفَهُمْ أَعْدَاؤُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمَجُوسِ وَالزُّنَادِقَةِ وَالذَّهْرِيَّةِ فِي كَوْنِهَا، وَ لَيْسَتْ هَذِهِ مَسْأَلَةُ نَفْسِي عَلَى مِثْلِكَ مَعَ مَا أَعْرِفُهُ مِنْ حَسَنِ تَأْمِيلِكَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُمْ إِذَا ظَهَرَ فَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ؟

فَالْجَوَابُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ بُجُورُ يَنْتَقِلُ مِنْ حُجِبَ بِتَقْلِهِ الْحُجَّةُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَتُهُ عِنْدَنَا بِتَقْلِهِمْ.

وَجَوَابُ آخَرِ وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ بُجُورُ أَنْ يَظْهَرَ مُعْجَزاً يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ. وَ هَذَا الْجَوَابُ

دشمنانش و دوسانی که رازدار نیستند غایب است و مثل پدران بزرگوارش نزد عام و خاص و دوست و دشمن آشکار نیست. با وجود این، دوشمنانش از وجود او خبر می دهند و امر و نهی را به ما می رسانند، ایشان از کسانی هستند که نقلشان موجب اتمام حجت و قطع حذر است. و به واسطه کثرت تعداد و تفاوت اغراض، به ناچار بایستی خیرشان را پذیرفت. ایشان امامت او را نقل کرده اند همانگونه که امامت پدران را نقل کرده اند و اگر چه کسانی هم با ایشان مخالفت کنند، همانگونه که صحت معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - علاوه بر قرآن کریم - به نقل مسلمین ثابت می شود. با آنکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و دهریه در وجود آنها مخالفت می ورزند و این مسئله ای نیست که بر مثل نوبی که اهل توجه و دقت نظری مشتبه شود.

و اما این هول ایشان که چون ظاهر شود از کجا معلوم می شود که او محمد بن حسن بن علی عليه السلام است ؟

جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجت است، او را معرفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجت است. جواب دیگر آن است که ممکن است معجزه ای ظاهر سازد تا بر امامت او

الثانی هُوَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَحُجَّتُ الْمُخْصَمِ بِهِ. وَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ صَحِيحاً
وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَرِضَةِ: «فَكَيْفَ لَمْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ بِإِقَامَةِ الْمُعْجَزِ يَوْمَ
الشُّورَى؟» فَإِنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْحُجَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا يَنْظُرُونَ مِنَ الدَّلَالَةِ وَ
الْبَرَاهِينِ حَسَبَ مَا بَأْتَاهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ يَتَأَمَّلُهُ أَهْلُ الْأَنْفُسِ الْخَلْقِيَّةِ. فَإِذَا ثَبَتَتْ
الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ وَنَصَبِهِ عَلَيْهِ فَقَدْ اسْتَقْبَلُوا بِذَلِكَ عَنْ إِقَامَةِ
الْمُعْجَزَاتِ. اللَّهُمَّ! إِنَّا نَهْوِي قَائِلُ: «إِنَّ إِقَامَةَ الْمُعْجَزَاتِ كَانَتْ أَصْلَحَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ».
فَنَقُولُ لَهُ: وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ؟ وَمَا يَسْتَكْرِ الْخَصْمُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِقَامَتُهُ لَهَا نَيْسَ
بِأَصْلَحَ وَأَنْ تَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَوْ أَظْهَرَ مُعْجِزاً عَلَى يَدَيْهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَكُنْتُمْ أَفْضَرُ
مِنْ كُفْرِهِمْ ذَلِكَ الْوَقْتُ وَلَدَعُوا عَلَيْهِ الشَّجَرَ وَالْفَرْقَةَ. وَإِذَا كَانَ هَذَا جَائِزاً لَمْ يَقْلَمُ لَنَا
إِقَامَةُ الْمُعْجَزِ كَانَتْ أَصْلَحَ.

فَإِن قَالَتْ الْمُعْتَرِضَةُ: «بَيَّأْنِي شَيْءٌ يَقْلَمُونَ أَنَّ الْإِمَامَةَ^(۱) عَنْ تَدْعَوْنِ إِمَامَتَهُ الْمُعْجَزَ عَلَى

دالالت داشته باشد و این جواب دوم مورد اعتماد ماست و به مخالفین خود بدان
پاسخ می گوئیم، گرچه جواب اول نیز صحیح است.
اما سخن معتزله که می گویند: پس چرا علی بن ابی طالب در روز شوری به
اقامه معجزه نپرداخت؟ ما در جواب می گوئیم پیامبران و حجج الهی ﷺ، دلائل و
براهین را برحسب اوامر الهی و براساس آنچه که خداوند برای خلق صلاح
می داند اظهار می کنند، و هنگامی که حجت الهی بنابر کلام پیامبر اکرم ﷺ در شأن
علی و تصریح ایشان بر امامت او ثابت شده باشد، دیگر علی علیه السلام نیازمند اقامه
معجزه ای نخواهد بود. مگر آنکه کسی بگوید اقامه معجزه در آن هنگام اصلح
بود. و ما هم به او می گوئیم: چه دلیلی بر درستی این سخن وجود دارد؟ و خصم
هم انکار نمی کند که اقامه معجزه او اصلح نبوده است؟ و چه بسا که اگر خدای
تعالی در آن حال معجزه ای به دست او ظاهر می کرده تعداد بشری کافر می شدند
و او را ساحر و شعبده باز می خواندند. با وجود این احتمالات، معلوم نیست که
اظهار معجزه اصلح بوده باشد.

أَنَّهُ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَ؟ قُلْنَا نَعَمْ. قُلْنَا نَعْلَمُ أَنَّ لَهُ مِنْ إِقَامَةِ الْمُعْجَزِ فِي بَيْتِكَ الْحَالِ وَ إِنَّمَا عُجِرَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَا دَلَالَةَ غَيْرُ الْمُعْجَزِ فَيَكُونَ لَهُ مِنْهُ إِثْبَاتٌ مُتَّحِذٌ وَ إِذَا كَانَ لَهُ مِنْهُ كَانَ وَاجِباً وَ مَا كَانَ وَاجِباً كَانَ ضَالِحاً لَا فَسَاداً. وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقَامُوا الْمُعْجَزَاتِ فِي وَقْتِ دُونَ وَقْتٍ وَ قَدْ تَقَبُّوْهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ وَقْتٍ وَ لَحْظَةٍ وَ طَرْفَةٍ وَ عِنْدَ كُلِّ نَحْجٍ عَلَيْهِمْ يَكُنْ لِقَاءُ الْإِسْلَامِ. بَلْ فِي وَقْتِ دُونَ وَقْتٍ عَلَيَّ حَسْبُ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الصَّلَاحِ. وَ قَدْ حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ الْمُشْرِكِينَ أَنَّهُمْ سَأَلُوا نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَزِقَ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَسْقِطَ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ يَسْتَفِئُوا يَزُقُّ عَلَيْهِمْ كِتَابَهَا بِقُرْآنِهِ، وَ غَيْرَ ذَلِكَ بَمَا فِي الْآيَةِ. فَمَا نَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ. وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَحْيِيَ لَهُمْ قُضِي بِنَ - كِلَابٍ وَ أَنْ يَنْقُلَ عَنْهُمْ جِبَالَ ثَمَامَةَ فَمَا أَجَابَهُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ قَدْ أَقَامَ لَهُمْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ. وَ كَذَا حُكْمُ مَا سَأَلْتَ الْمُفْتَرِئَةَ عَنْهُ. وَ تَقَالِ لَهُمْ كَمَا قَالُوا لَنَا. لَمْ يَزُرْكَ

و اگر معتزله بگویند: از کجا می دانید که اقامه معجزه برای اثبات آنکه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امام است، اصلح است؟ می گوییم: ما نمی دانیم که او در آن حال حتماً بایستی اظهار معجزه کند، بلکه می گوییم که بر او جایز می دانیم که چنین کند، و اگر هیچ راه دیگری موجود نباشد بناچار برای اثبات حجت چنین خواهد کرد و اگر انجام کاری ضروری باشد آن کار واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فسادی در آن نیست و ما می دانیم که انبیاء علیهم السلام در مواقع خاص اقامه معجزه می کردند و هر روز و هر ساعتی و برای هر کسی که می خواست اسلام بیاورد اظهار معجزه نمی کردند بلکه هر وقت اراده خداوند بر آن تعلی می گرفت و آن را صلاح می دانست معجزه صورت می گرفت. خدای تعالی حکایت حال مشرکین کرده که آنها از پیامبرش صلی الله علیه و آله درخواست کردند که به آسمان بالا برود و پاره ای از آسمان را بر سر ایشان بیندازد یا اینکه کتابی بر ایشان فرود آورد تا آنها آن کتاب را قرائت کنند و کارهای دیگری که در آیه شریفه به آنها اشاره شده است اما آن حضرت چنان نکرد و از او درخواست کردند که «فُضِّي بِنَ كِلَابٍ» را زنده کند و کره های «ثَمَامَةَ» را از ایشان دور گرداند. اما اجابتشان نکرد و گرچه در مواقع دیگری معجزاتی برای

أَوْضَحَ الْمُنْجَعُ وَأَبْدَأَ الْأَدْلَةَ مِنْ تَكَرُّرِ الْمَعْزَايَةِ وَالْإِسْطِظْهَارِ بِكَثْرَةِ الدَّلَالَةِ ؟
وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَزَلَةِ : « إِنَّهُ اخْتِجَ بِمَا يَحْتَوِيهِ التَّأْوِيلُ » ، فَيَقَالُ : فَمَا اخْتِجَ عِنْدَنَا عَلَى أَهْلِ
السُّنَنِ إِلَّا بِمَا عَزَّوْا مِنْ نَصِّ النَّبِيِّ ﷺ لِأَنَّ أَوْلَيْكَ الرُّوسَاءُ لَمْ يَكُونُوا جَهْلًا
بِالْأَمْرِ ، وَتَبَسَّ حُكْمُهُمْ حُكْمَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأَتْبَاعِ ، وَتَقَلَّبَ هَذَا الْكَلَامُ عَلَى الْمُعْتَزَلَةِ فَيَقَالُ
لَهُمْ : لَمْ يَتَبَسَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَصْعَابِ مَنْ يَهْتَمُّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ؟ وَلَمْ يَتَبَسَّ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَبِيًّا
وَفِي كُلِّ عَصْرِ وَدَهْرٍ نَبِيًّا أَوْ أَنْبِيَاءَ إِنْ لَمْ تَقُومِ السَّاعَةُ ؟ وَلَمْ يَتَبَسَّ تَعَالَى الْقُرْآنُ حَقًّا لَا
يُشَكُّ فِيهِ شَاكٌّ ، وَلَمْ تَرْكُضْ عُقْلِيًّا لِلتَّأْوِيلِ ؟ وَهَذِهِ الْمَسَائِلُ تُضْطَرُّ هُمْ إِلَى جَوَابِهَا ، إِلَى
هَذَا كَلَامِ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قَبِيَّةٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - .

[كَلَامٌ لِأَخِيهِ الْمَشَاحِجِ فِي الرَّدِّ عَلَى الرَّيْذِيَّةِ :]

وَقَالَ غَيْرُهُ مِنْ مُتَكَلِّمِي مَشَاحِجِ الْإِمَامِيَّةِ : إِنَّ عَاشَةَ نَحْنُ الْغَلْبَانُ لَقَدْ سَأَلُونَا فِي هَذَا الْبَابِ

ایشان امامه فرمود. حکم پرستی معتزله نیز همین است و به ایشان همان گفته می شود که به ما گفتند. چرا واضح ترین حجتها و روشنترین دلایل در اظهار معجزه های متعدد و استظهار به کثرت ادله ترک شده است ؟
اما قول معتزله که می گویند: علی علیه السلام در امر خلافت به احادیثی استدلال کرده که قابل تأویل است. در جواب می گوئیم: به عقیده ما او در برابر اهل شوری به نصوصی از پیامبر اکرم ﷺ استدلال کرده است که ایشان آن نصوص را می شناختند. زیرا آن بزرگان جاهل به امر نبودند و حکمشان مانند حکم سایر پیروان نبوده است. و این کلام را به خود معتزله برمی گردانیم و می گوئیم: چرا خداوند انبیاء بیشتری را مبعوث نکرد و در هر شهر و روستا و هر عصر و زمانی ناروز قیامت یک یا چند پیامبر نفرستاد ؟ و چرا معانی قرآن کریم را چندان تبیین نفرمود که هیچکس در آن تردید نکند و چرا قرآن را محتمل تأویل قرار داد ؟ این مسائل آنها را به جواب ما وادار می کند. نا اینجا کلام ابو جعفر بن قبیة بود.

کلام یکی از بزرگان در ردّ ریذیة

یکی دیگر از مشایخ متکلمین امامیه در باب غیبت امام زمان علیهم السلام می گوید:

عَنْ مَسَائِلَ وَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتْلُوا الْقَوْلَ بِغَيْبِهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْقَوْلُ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَّبِعٌ عَلَى الْقَوْلِ بِتَصَدِيقِ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي إِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا بَابٌ شَرْعِيٌّ وَ لَيْسَ بِعَقْلِيٍّ غَضِيٍّ، وَ الْكَلَامُ فِي الشَّرْعِيَّاتِ مَتَّبِعٌ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ» ^(۱) كُنِيَ سَهْدُ لَنَا الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ وَ حُجَّةُ الْعَقْلِ فَقَوْلُنَا هُوَ الْمَحْصَى، وَ نَقُولُ: إِنَّ جَمِيعَ طَبَقَاتِ الزُّنْدَقَةِ وَ الْإِمَامِيَّةِ قَدْ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَكُلُّ النَّارِ كَيْتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ هَذَا الْحُلُقَتَانِ مِنْ بَدَنِي، وَ إِنَّمَا لَنْ بَعْدَنَا خَلْقٌ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ». وَ تَلَقَّوْا هَذَا الْحَدِيثَ بِالتَّيْسُوتِ، فَوَجِبَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ حَقًّا مِنَ الْوَعْدَةِ مَنْ يَعْرِفُ

عامة مخالفین ما از ما بر سهایی کرده اند و ایشان بایستی بدانند که سخن در باب غیبت امام زمان علیه السلام مبنی بر قول امامت پدران او علیه السلام است و قول بر امامت پدران او علیه السلام مبنی بر تصدیق پیامبر اکرم ﷺ است که امامت او و پدرانش را اخبار فرموده است و این از آنرو است که این موضوع بک مسئله شرعی است و عقلی نیست و سخن گفتن در شرعیات بایستی مبنی بر کتاب و سنت باشد، همچنانکه خدای تعالی فرموده است: اگر در امری منازعه داشتید - که مفصود امور شرعیه است - آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، پس هرگاه که کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم و حجت عقل گواه ما باشد، سخن ما پسندیده و نیکو خواهد بود. ما می گوئیم که جمیع طبقات زیدیه و امامیه اتفاق دارند که رسول خدا ﷺ فرموده است که من از میان شما می روم و دو شیء و نفیس و گرانها در میان شما باقی می گذارم که یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت می باشد و آن دو خلیفه منند و از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در هشت و کنار حوضی کوثر بر من وارد شوند. و همه فرقه ها این حدیث را تلقی به قبول کرده اند، پس لازم است که همواره کتاب خدا همراه یکی از عترت باشد، همراه

التَّوْبِيلِ وَالتَّأْوِيلِ عِلْماً يَقِيناً يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ
عَنِ الْمُرَادِ وَلَا يَكُونُ مَعْرِفَتُهُ بِتَأْوِيلِ الْكِتَابِ اسْتِثْبَاطاً وَلَا اسْتِخْرَاجاً كَمَا لَمْ يَكُنْ مَعْرِفَتُهُ
الرَّسُولِ ﷺ بِذَلِكَ اسْتِخْرَاجاً وَلَا اسْتِثْبَاطاً وَلَا اسْتِدْلَالاً وَلَا عَلَى مَا تَجَوَّرَ عَلَيْهِ
اللُّغَةُ وَغَيْرِهَا عَلَيْهِ الْمُخَاطَبَةُ بَلْ يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ وَتَبَيَّنَ عَنِ اللَّهِ بَيَاناً ثَوَمَ بِقَوْلِهِ الْحُكْمَةُ
عَلَى النَّاسِ، كَذَلِكَ يُجِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَتُهُ عَقْدَةُ الرَّسُولِ ﷺ بِالْكِتَابِ عَلَى يَقِينٍ وَ
مَعْرِفَتُهُ بِصِدْقِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا
إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ»^(۱) فَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَعْلَاهُ وَدُونِهِ وَغَيْرُهُ هُمُ الَّذِينَ
يُخْبِرُونَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادَهُ مِنْ كِتَابِهِ عَلَى يَقِينٍ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ بَصِيرَتِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ
الْمُخْبِرُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادَهُ ظَاهِراً مُكْتَشِفاً فَإِنَّهُ يُجِبُّ عَلَيْنَا أَنْ نَعْتَمِدَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَجْلُو
مِنْ غُشُونِ بِهِ مِنْ عَقْدَةِ الرَّسُولِ ﷺ يَعْرِفُ التَّأْوِيلَ وَ التَّوْبِيلَ إِذِ الْحَدِيثُ يُوجِبُ
ذَلِكَ.

۱- يوسف ۱۰۸

کسی که تأویل و تزییل کتاب الله را به علم یقینی بداند و از مراد خدای تعالی
اخبار کند همچنانکه رسول الله ﷺ از مراد آیات اخبار می فرمود، و ما بسنی
که معرفت او به تأویل کتاب از روی استنباط و اجتهاد نباشد کما آنکه معرفت
رسول الله ﷺ از روی استنباط و اجتهاد نبود و صرفاً بر علم لغت و مخاطبات
استناد نمی فرمود بلکه مراد الله را از طریق خدای تعالی بیان می کرد تا با بیانش
حجب الهی بر مردم تمام شود، و همچنین بایستی معرفت عیزت رسول الله ﷺ
بر کتاب الهی از روی یقین و معرفت و بصیرت باشد؛ خدای تعالی در وصف
پیامبرش فرموده است: بگو این راه و روش من است، من و هر کس که از من
نحسنت کند با علم و بصیرت به خدای تعالی می خوانم، و اتباع او از اهل و
فرزندان و عترتش همان کسانی هستند که از طریق خدای تعالی با یقین و معرفت
و بصیرت مراد او را از کتاب الله باز گویند و هر گاه تخبری که از طریق خدای
تعالی مراد الله را بیان می کند ظاهر و هویدا نباشد، بر ما واجب است که معتقد
باشیم قرآن کریم از همینشی با فردی از عیزت رسول ﷺ بر کنار نیست که
تأویل و تزییل آن را بداند، زیرا حدیث ثقلین آن را احباب می کند

وَقَالَ عَلِيٌّ: الْإِمَامِيَّةُ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَ
 آلَ عِصْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۱) فَوَجِبَ بِقِسْمِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا يَزَالَ
 فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ مُصْطَفَىٌّ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ النَّاسَ فِي هَذَا الْكِتَابِ جَنَّتَيْنِ
 فَاصْطَفَىٰ جَنَّتَهُمَا مِنْهُمْ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْخُلَفَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَ أُمَرَاءَهُمْ
 قَادِمِينَ فِي الْأَرْضِ مِنْهُ بِه حَاجَةً إِلَى مَذْهَبٍ وَسَائِبِ وَمَعْلَمٍ وَمَقْوَمٍ يَجِبُ أَنْ يَتَّخِذُوا بِأَرْوَاقِهِمْ
 مُصْطَفَىٍّ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَيَجِبُ أَنْ يَتَّخِذُوا لِلْمُصْطَفَىِّ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
 بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَفَدَّ صَحَّحَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَآخِشِينَ وَحَسَنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الْمُصْطَفَىُّونَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ: فَوَجِبَ
 أَنْ يَتَّخِذُوا لِلْمُصْطَفَىِّ بَعْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ
 مِنْ لَمْ تَكُنِ الذُّرِّيَّةُ مِنْهُ لَا تَكُونُ الذُّرِّيَّةُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ فِي بَطْنِ دُونَ

علیای امامیه گفته اند: خدای تعالی فرموده است: خداوند آدم و نوح و آل-
 ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. ذرّیه ای که بعضی از ایشان از نسل-
 بعضی دیگر بودند. و بر طبق عموم این آیه واجب است که پیوسته از خاندان-
 ابراهیم ﷺ برگزیده ای باشد و این از آن رو است که خدای تعالی در این کتاب
 مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته را برگزیده و ایشان انبیاء و
 رسولان و خلفاء علیهم السلام هستند و دسته دیگر را برگزیده و به آنها امر فرموده که
 از دسته اوّل پیروی کنند و مادام که در کره زمین کسی باشد که نیازمند مذهب و
 رهبر و معلّم و نگاهبان باشد، واجب است در مقابل ایشان برگزیده ای از آل-
 ابراهیم باشد و این برگزیده از آل ابراهیم بایستی از اولاد و ذرّاری او باشد، زیرا
 خدای تعالی فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و می دانیم که رسول خدا و
 امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برگزیدگان از آل ابراهیم هستند و
 لازم است که برگزیده پس از امام حسین علیهم السلام نیز از ایشان باشد ویرا کلام «ذُرِّيَّةً
 بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» بر آن دلالت دارد. و آنگاه که ذرّیه از نسل او نباشد، آن ذرّاری
 از یکدیگر نخواهند بود و ممکن است که بعضی از این ذرّیه از یک بطن باشند،

جميعهم و كانت الإمامة قد انتقلت عن الحسن إلى أخيه الحسين عليه السلام و يجب أن يكون
 من صلبه من يتروى مقامه، و ذلك متفق قوله تعالى: «ذُرِّيَّةُ نَعُصْبِهَا مِنْ بَعْضِ وَ اللَّهِ
 صَمِيعٌ عَلَيْهِ»، فدللت الآية على ما دللت السنة عليه.

[دلیل آخر علی وجود امام الغائب:]

و قال بعض علماء الإمامیه: كان الواجب علينا و على كل عاقل يؤمن بالله و
 برسوله و بالقرآن و بجميع الأنبياء الذين تقدم كون نبينا محمدا ﷺ أن يتأمل
 حال الأمم الماضية و الوجود الحالية، فإذا تأملنا وجدنا حال الرسل و الأمم المتكذبة
 شبهة بحال أنبأ و ذلك أن قوة كل دين كانت في زمن أنبياءهم ﷺ إنما كانت من
 قبل الأمم الرسل فكثرت ألباغ الرسل في عصره و دهره فلم تكن أمة كانت أطوع
 لرسولها بعد أن نوري أمم الرسل في هذه الأمة، لأن الرسل الذين غلبهم دهر الرضى
 قبل نبينا محمدا ﷺ نوح و إبراهيم و موسى و عيسى عليه السلام هم الرسل الذين في يد-

مانند امام حسن و امام حسين که امامت از حضرت مجتبی به حضرت سید-
 الشهداء ﷺ انتقال یافت و واجب است که از او و از پشتش امامی باشد که
 جانشین او شود، و این معنای سخن خدای تعالی است که: «ذُرِّيَّةُ نَعُصْبِهَا مِنْ بَعْضِ
 وَ اللَّهِ صَمِيعٌ عَلَيْهِ» پس آیه شریفه نیز بر همان معنایی که سنت و حدیث ثقلین بر آن
 تأکید دارد دلالت می کند.

دلیل دیگر بر وجود امام غائب علیهم السلام

یکی از علماء امامیه گفته است: بر ما و بر هر عاقلی که ایمان به خدا و رسولش
 و پیامبران پیشین داشته باشد، لازم است که در حال اتمنهای پیشین تأمل نماید، و
 اگر در احوال ایشان تأمل کنیم می یابیم که حال رسولان و اتمنهای گذشته شبیه
 حال ائت ماست و این از آن رو است که قوت هر دینی در زمان پیامبران گذشته
 مربوط به پذیرفتن و اقبال اتمنها به رسولان الهی بوده است و این خود موجب
 کثرت پیروان آن پیامبر در عصر و زمانه ایشان می شده است، و هیچ امئی را
 نمی شناسیم که مطیع تر از ائت اسلامی در برابر پیامبرش باشد، زیرا انبیاء بزرگی
 که پیش از پیامبر اکرم دایر مدار وحی و شریعت بودند عبارتند از نوح و ابراهیم

الْأُمَمِ أَنْزَلَهُمْ وَأَحْبَلَهُمْ. وَوَجَدْنَا حَالَ بَلَدِكَ الْأُمَمِ اعْتَزَّسَ فِي وَبَنِيهِمُ الزُّهْرُ فِي الْمُتَنَسَّكِبَةِ بِهِ يَتَرَكِبُهُمْ كَثِيرًا بِمَا كَانَ يَحِبُّ عَلَيْهِمْ مَحَافِظَتُهُ فِي أَتَامِ رُسُلِهِمْ وَتَبَعًا مُضِيَّ رُسُلِهِمْ وَكَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَإِذَا جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنْ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَنْفَعُوا عَنْ كَثِيرٍ»^(۱).

وَبِذَلِكَ وَصَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَ بَلَدِكَ الْكُرُوبِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «فَخَلَفَ مِنْ بَنِيهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَابًا»^(۲) وَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ: «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَلَسْتُ لِقَائِهِمْ»^(۳).

وَفِي الْآيَةِ «أَنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَتَّبِعُ فِيهِمْ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَتَمَّةً، وَ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا زُرَّتَهُ» وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا، لَعَلَّوْنِي

و موسی و عیسی علیهما السلام، اینها پیامبرانی هستند که احبار و آئران در دست مردم است و می یابیم که احوال این امتها به واسطه عدم محافظت و رعایت پیروانشان در زمان رسولان و یا پس از آنها دستخوش وهن و سستی گردیده است و این همان است که خدای تعالی فرموده است: رسول ما به نزد شما آمده است تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب پنهان کردید برایتان بیان کند و از بسیاری هم صرف نظر نماید.

خدای تعالی این امت ها را بدین صفت وصف کرده و می فرماید: بعد از ایشان گروهی آمدند که غاز را ضایع کردند و پیروی شهادت نمودند و به زودی گمراهی را ملاقات کنند. و خدای تعالی به این امت فرموده است: مانند کسانی نباشد که پیش از این بدانها کتاب آسمانی داده شد و مدت ایشان طولانی گردید و دل هایشان را قساوت فرا گرفت.

و در روایت است که: زمانی بر مردم آید که از اسلام جز اسمی نماند و از هر آن بجز رسم و خطی باقی نباشد. و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: اسلام غریبانه آغاز گردید و به زودی نیز به غریب باز گردد و خوشا بر حال شریکان، پس

بِقُرْآنِهِ» فَكَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَهْتَفُ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَرَسُولًا يُجَدِّدُ لِنَفْسِكَ الْأَمْرَ مَا أَتَمَحْنِي مِنْ رُسُومِ الدِّينِ وَاجْتَمَعَتْ الْأُمَّةُ إِلَّا مَنْ لَا يُلْتَمَسُ إِلَى اخْتِلَافِهِ، وَذَلِكَ الدَّلِيلُ الْقَلْبِيُّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ خَتَمَ الْأَنْبِيَاءَ بِحُصْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَوَجَدْنَا أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي اشْتِقَالِهَا بِالْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ وَالضَّلَالِ عَلَى الْهُدَى بِحَالٍ زَعَمَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ أَنَّ الدَّارَ الْيَوْمَ دَارُ كُفْرٍ وَتَبَسُّتْ بِدَارِ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَمْ يَجْرِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَصُولِ شُرَائِعِ الْإِسْلَامِ مَا جَرَى فِي بَابِ الْإِمَامَةِ، لِأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَمْ يَقُمْ لَهَا بِالْإِمَامَةِ شَيْءٌ قَبْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامَ عَادِلٍ لَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ وَلَا مِنْ زُلُمِ عَبَّاسٍ الَّذِينَ حَارَزَتْ أَعْيُنُهُمْ عَلَى أَكْثَرِ الْخَلْقِ، وَنَحْنُ ذُرِّيَّةُ بَيْتِ عَاشَةِ الْمُكَرَّمَةِ وَكُنُوزِ مِنَ الْمُضِلِّينَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ ظَاهِرَةِ ظَاهِرِ الْغَدَائِدِ، فَالْأَمَّةُ فِي بَيْدِ الْجَاهِلِينَ يَلْعَنُونَ بِهِمْ وَيُشْكِرُونَ فِي أَهْلَائِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ، وَظَهَرَ أَهْلُ النَّسَابِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ، وَغَدِمَ اجْتِمَاعُ الْكَلْبَةِ، ثُمَّ وَجَدْنَا طَبَقَاتِ الْأُمَّةِ كُلَّهَا يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيَبْزُرُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ.

خدای تعالی در هر دوره ای رسولی را مبعوث می فرموده تا آثار و رسوم از میان رفته را تجدید کند و همه امت اسلامی - بجز کسانی که بدیشان التفات نمی شود - اتفاق دارند و دلائل عقلیه نیز بر این مطلب دلالت دارد که خدای تعالی سلسله نبوت را به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ختم فرمود و هیچ پیامبری پس از وی نخواهد آمد و امر این امت را می بینیم به جایی رسیده است که باطل بر حق و گمراهی بر هدایت غلبه کرده است به گونه ای که بسیاری پنداشته اند این سرافکندگی کفر است و دارالاسلامی وجود ندارد و بر سر هیچیک از اصول شریعت اسلامی وارد نشده است آنچه که بر موضوع امامت وارد گردیده است زیرا از زمان شهادت امام حسین علیه السلام تا کنون نه از بنی امیه و نه از بنی عباس که بر اکثر مردم حکومت کرده اند، امام عادل قیام نکرده است، با آنکه ما و زبیده و معتزله و اکثر مسلمانان همه می گوئیم که امام بایستی عادل و ظاهر الصلاح باشد، اما امت باز بجهت حکومت های ستمکار گردیده اند و بر اموال و نفوسشان برخلاف دستور الهی حکومت می کنند و اهل فساد بر اهل حق غلبه کرده و اتحاد کلمه معدوم گشته است و می بینیم که طبقات امت یکدیگر را تکفیر کرده و

ثم نأملنا أخبار الرسول ﷺ فوجدناها قد وزعت يان الأرض تملأ قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً برجل من غيرته. فذلنا هذا الحديث على أن الضمان لا تقوم على هذه الآية إلا بقدر ما ملئت الأرض عدلاً. فإن هذا الدين الذي لا يجوز عليه الشك ولا التبديل سيكون له ناصر يؤيده الله عز وجل كما يؤيد الأنبياء والرسل كما يعقدهم لتجديد الشرائع وإزالة ما فعله الظالمون. فوجب بذلك أن تكون الدلائل على من يقوم بها وحشاً منجودة غير مغشوبة. ولقد علينا عاثة خيلاف الأثرة وسببنا أحوال البري. فذلنا أن الحق مع القائلين بالآية الاثني عشرية دون من يواهمهم من فرق الأثرة. وذلنا ذلك على أن الإمام التوم هو الثاني عشر بينهم. وأنه الذي أحبر رسول الله ﷺ به ونصر عليه.

و شذبه في هذا الكتاب ما روي عن النبي ﷺ في عدم الآية عليه السلام وأئمتهم

از يكديگر برآفت می جویند
و وقتی که در اخبار رسول خدا ﷺ تأمل می کنم می بینم که جین وارد شده است که به وسیله یکی از خاندان او زمین پر از عدل و داد می شود. همچنانکه از ظلم و جور آکنده شده باشد. این حدیث ما را دلالت می کند که ضمانت بر پا نمی شود مگر آنکه زمین پر از عدل و داد شده باشد. این دینی که نسخ و تبدل ندارد. یاوری حوادث داشت که خدای تعالی او را تأیید فرماید. همچنانکه پیامبران و رسولان را که برای تجدید شرایع و نابودی کردار ستمکاران فرستاده بود تأیید کرده است و واجب است که دلائل بر وجود کسی که به چنین کاری فنام می کند موجود باشد و مفقود نباشد. و ما همه اختلافات ائمت اسلامی را دانستم و احوال همه فرق ها و بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که حق با فرقه اثنی عشریه است و نه غیر ایشان. و در این روزگار امام بر حق. دوازدهمین امام ایشان است. و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ از او خبر داده و بوجود او تصریح فرموده است

و به زودی در این کتاب روایات پیامبر اکرم ﷺ را در عدم ائمه ملایه که

اشناختیم. و التَّحْقُّقُ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ. وَ الْإِخْبَارُ بِمَقَاتِلِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ لِجَانِبِهِ بِالشَّعْبِ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

اعتراضات بلزومیه

قال بعض الزيدية: «إِنَّ الرِّوَايَةَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ الْأَمِيَّةَ اثْنَيْ عَشَرَ قَوْلُ أَخَذَتْهُ
الْإِمَامِيَّةُ قَرِيباً وَ وَلَدُوا فِيهِ أَحَادِيثَ كَاذِبَةً».

فَنَقُولُ: وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ: - إِنَّ الْأَخْبَارَ فِي هَذَا الْبَابِ كَثِيرَةٌ وَ الْمَقَرَعُ وَ الْمُلْجَأُ إِلَى تَقْلِيدِ
الْحَدِيثِ وَ لَذَلِكَ نَحْنُ نَحْمِلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ ثَقَلًا شَدِيدًا مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
شُعْرَبٍ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَخَذَ بِهِ الْحَسَنِيُّ الْقَطَّانِيُّ الْمَكْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الرَّازِيُّ وَ هُوَ
شَيْخٌ كَثِيرٌ بِأَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ جُلَيْبٍ بْنِ يَزِيدَ
الْمُرُوزِيُّ الْبَارَزِيُّ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةِ الثَّنِينَ وَ ثَلَاثِينَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
الْحِمْصِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ مَاتَ فِي الْمَكْرُوفِ بِإِسْحَاقَ بْنِ رَافِعَةَ. عَنْ يَحْيَى بْنِ -
يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ. عَنْ جُهَادٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ. عَنْ مَرْثُوفٍ قَالَ: بَلَّسْنَا عَنْهُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ شُعْرَبٍ نَعْرِضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَيَسْأَلُ: هَلْ عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيَّكُمْ ﷺ

دوازده امامند خواهم آورد و تقوسی که بر امام دوازدهم و اعلان این مطلب که
پیش از ظهور و فیاض که با شمشیر خواهد بود غیبت اخبار خواهد کرد، همه را
این شاه الله تعالی ذکر خواهم کرد.

اعتراضهای زیدیه

یکی از زیدیه گفته است: روایتی که بر این مطلب دلالت دارد که ائمه دوازده
تن می باشند. گفته ای است که آن را امامیه به تازگی ساخته و در این موضوع
احادیث دروغی پرداخته اند.

و ما در پاسخ او - به توفیق الهی - می گوئیم: اخبار در این باب بسیار است و
راء درست آن است که به ناقلان حدیث رجوع کنیم و محدثین اهل سنت نیز بطور
مُفَضِّلِ آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند. مسروق می گوید: نزد
عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر وی عرضه می داشتیم.
بنگاه جوانی تَورس به وی گفت: آیا پیامبران به شما سفارش کرده است که پس

كَمْ يَكُونُ مِنْ تَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَتَحْدُثُ السَّنَ وَإِنْ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ. نَعَمْ عِنْدَ إِلَيْنَا نَبِيُّكَ ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ تَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بِعَدَدِ نَفَائِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ بَعْضَ طُرُقِ هَذَا الْحَدِيثِ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَبَعْضُهَا فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْأَثْنَى عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ. وَتَقُلُّ مُخَالِفُونَا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ تَقْلًا ظَاهِرًا مُسْتَقْبَضًا مِنْ حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْحَاقَ الدُّبُرِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي دَاوُدَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شاذَانَ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَكْوَلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ سَبْرِينَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السَّوَّائِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: بَلَى هَذِهِ الْأَكْثَةُ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَّخَ النَّاسُ لَنَّمْ أَسْمِعَ مَا قَالَ. فَقُلْتُ لِأَبِي - وَكَانَ أَقْرَبَ إِيَّايَ رَسُولًا - مِمَّنْ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَكُلُّهُمْ لَا يَرَى مِنْهُمْ. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ طُرُقَ هَذَا الْحَدِيثِ أَيْضًا. وَبَعْضُهُمْ زَوَى «اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، وَبَعْضُهُمْ زَوَى «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» فَذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْأَخْبَارَ الَّتِي فِي بَيْتِ الْإِمَامَةِ، غَنِي

از وی چند خلیفه خواهند آمد؟ او گفت: تو گویا ای وایس سوالی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است. آری پیامبر ما ﷺ به ما سفارش کرده است که پس از وی دوازده خلیفه به عدد نَفَائِهِ بنی اسرائیل خواهند بود و من بعضی از طرق این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب نصِّ برائۀ اثْنِ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ گردآوری کرده‌ام و باز محدثین اهل سنت بطور مستفيض و ظاهراً جابر بن سمره نقل کرده اند که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم و او فرمود: بر این اُمت دوازده تن ولایت کنند. راوی گوید: مردم فریاد کردند و من شنیدم که او چه فرمود. به پدرم که نزدیکتر به رسول خدا بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ او گفت: فرمود که ایشان همگی از قریشند و مثل و مانند ایشان دیده نمی‌سود.

و من طرق این حدیث را نیز گردآوری کردم و بعضی از ایشان چنین روایت کرده اند: «اثنا عشر امیراً» یعنی دوازده امیر. و بعضی دیگر روایت کرده اند: اثنا عشر خلیفه، یعنی دوازده خلیفه، اینها دلالت دارد که اخباری که در دست امامت

النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام يذكر الأئمة الاثنى عشر أخباراً صحيحة^(١).

[اَعْتَرَضَ آخِرُ:]

قَالَ الرَّبُّ يَهُوَهَ • فَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ عَرَفَ أَسْمَاءَ الْأَنْجِبَةِ الْأَتْنِي عَشَرَ
فَلِمَ دَعَبُوا عَنْهُ بَهْبَاءً وَبَهْلًا وَخَبَطُوا هَذَا الْخَبْطَ الْعَظِيمَ ؟

فَقُلْنَا لَهُمْ: إِنَّكُمْ تَكْفُرُونَ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَهُ الْإِمَامَ
ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ وَأَمَرَهُ إِلَيْهِ وَبَيَّنَّ أَمْرَهُ وَشَهَرَهُ، فَمَا بَالُ أَخْفَاءِ الْأُمَمِ دَخَبَتْ عَنْهُ وَ
تَبَاعَدَتْ مِنْهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى تَبْعِهِ. وَجَرَى عَلَيْهِ مَا جَرَى. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ
عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَسْخُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلِمَ أَوْدَعْنَاهُ فِيكُمْ ذَلِكَ وَنَكَلْتُمُوهُ عَلَيْهِ. فَإِنْ
النَّاسُ قَدْ يَذْهَبُونَ عَنِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ وَاضِحًا، وَعَنِ الْكَيْفَانِ وَإِنْ كَانَ مُشْرُوحًا كَمَا ذَهَبُوا

از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام است که ائمه دوازده تن می باشند.
الخیار صحیح است.



زهدیه می گویند: اگر رسول خدا ﷺ اسماء را ده دوازده گانه را به ائمه معرفی فرموده است پس چرا از آن روی گردانیده و به چه چیز و راست رفته و این خطای عظیم را مرتکب شده اند؟

در پاسخ به ایشان می گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا ﷺ علی را جانشین خود ساخته و امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نموده و معرفی کرده. پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا به غایبی که آن حضرت از مدینه به یثرب رفت و پراو گذشت آنچه که گذشت؟ اگر بگوئید علی را رسول خدا ﷺ جانشین خود فرار نداده، پس چرا کناهای خود را از این مطلب آکنده ساخته و درباره آن سخن می گویند. آری گاهی مردم از حق واضح و بیان روشن، اعراض می کنند. چنانچه از

١ - روى أحمد في مسنده هذا الحديث و نحوه من أربع و ثلاثين طريقاً عن جابر بن سمرة رابع المدرج ٥ ص

٨٧ إلى ١٠٨ ورواه الخطيب أنصاري التاريخ ١٢ ص ٣٨٢ من حديث جابر بن عبد الله بن محمد بن جابر ٢٦٢

من حدیثک عبداللہ بن عمرو، و أخرجه مسلم في صحيحه كتاب الامارۃ بطريق عديداً من حديث جابر،

عَنِ التَّوْحِيدِ إِلَى التَّلْعِيدِ. وَ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» إِلَى التَّشْبِيهِ.
(اعْتِرَاضٌ آخَرُ)

قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ: «وَيْحاً تُكَذِّبُ بِهِ دَعْوَى الْإِمَامِيَّةِ أَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحَسَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ وَأَشَارَ إِلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ. ثُمَّ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ فِي حَيَاتِهِ قَبْلَ: «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ وَكَرِهًا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنَّ الْخَبَرَ الْأَثْنَاءَ عَشَرَ ضَجْباً فَكَانَ لَا أَقْلَ مِنْ أَنْ يَتَرَفَّهَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيَتَرَفَّعَ خَوَاصُّ شَيْبَتِهِ بِلَوْلَا بَلْطُ هُوَ وَهَمْ هَذَا الْفُلْطُ الْعَظِيمُ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: بِمِ قُلْتُمْ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحَسَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ؟ وَ مَا ذَلِكَ الْخَبَرُ؟ وَ مَنْ زَوَّاهُ؟ وَ مَنْ تَلَفَّاهُ بِالتَّلْوِي؟ قُلْتُمْ نَحِيدُوا إِلَى ذَلِكَ شَيْباً. وَإِنَّمَا هُوَ حِكَايَةُ وَلَدَهَا قَوْلُهُ نَأَلُوا بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ. لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ. لِأَنَّ الْخَبَرَ بِذِكْرِ الْأَيْمَةِ الْأُخْرَى عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَوَّاهُ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ. عَنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدٍ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ لَدَّ الْخُرُوجُ مَا

توحيد روی بر تافته و به اِلحاد افعال می کنند و از آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اعراض کرده و به تشبیه می گریند.

مرا حجتاً که میسر منجم می شود

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: از جمله اموری که ادعای امامت را باطل می سازد این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ بر امامت اسماعیل مصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معرفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانچه درباره فرزندم اسماعیل بدا کرد. پس اگر خبری که آنهم را دوازده تن می داند صحیح بود. لا اقل با یسنی جعفر بن محمد و خواص اصحابش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشود.

در جواب ایشان می گوئیم: از کجا می گوئید که جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ بر امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و حز این نیست که این خبر را کسانی ساخته اند که قائل به امامت اسماعیلند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر ﷺ و ائمه اطهار عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند و من

رَوَى عَنْهُمْ فِي ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: «مَا بَدَأَ بِهِ فِي شَيْءٍ رَحِمَا بَدَأَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنَّهُ يَقُولُ مَا ظَهَرَ بِهِ قَوْلُهُمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذَا احْتَرَمَهُ فِي خَبَائِطِهِ لِيَعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ يَقْدِرُ. وَنَعْنَدُنَا مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُوهُ التَّوَهُُّدَ فِي شَيْءٍ لَمْ يَتَلَسَّهَ أَشْخَسٌ فَلَهُوَ كَافِرٌ وَالْعَرَاءَةُ مَيْتَةٌ وَاجِبَةٌ. كَمَا رَوَى عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

خَدَّشْنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الطَّطَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ - جَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: خَدَّشْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّزَازِيُّ - عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْكَوِيِّ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَهْنَانَ، عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَتَبَاعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَبْدُوهُ فِي شَيْءٍ التَّوَهُُّدَ لَمْ يَتَلَسَّهَ أَشْخَسٌ فَلَهُوَ كَافِرٌ وَمَيْتَةٌ».

وَإِنَّمَا الْبَدَاءُ الَّذِي يُشَبَّهُ إِلَى الْإِمَامِيَّةِ الْقَوْلُ بِهِ هُوَ ظُهُورُ أَشْخَافِهِ. يَقُولُ الْقَرِيبُ بَدَأَ لِي شَخْصٌ أَيْ ظَهَرَ لِي لَا بَدَأَ نِدَاءَهُ. تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَكُنْتُ يَتَخَسَّ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامِيَّةِ مَعَ قَوْلِهِ فِيهِ: «إِنَّهُ عَاصِي لَا

آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده ام. اما گفته او که فرموده است: خداوند در هیچ امری بداند نکرد چنانکه درباره فرزند اسماعیل بداند کرده او در این کلام می فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنانکه درباره فرزند اسماعیل ظاهر شده زیرا او را در حیاطم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که در روز آن را نمی دانسته کافر است و بیزار از او واجب است. چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است.

ابو بصیر و تباعه از امام صادق علیه السلام چنین روایت کنند که فرمود: هر کس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که در روز آن را نمی دانسته است پس بایستی از او بیزار باشید و بدانی که به امامیه نسبت داده می شود که آن را می گویند عبارت از آشکار شدن امر حقایق است. عرب می گوید: بدانی شخص بعضی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه پنهانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است.

و چگونه امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است در حالی که

يُفْسِدُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى الْقَطَّازُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْسَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَنْصَرِيِّ، عَنْ بَقُوبَ بْنِ بَزْدَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي - عَنِّي -، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ رَابِيعٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَ: عَاصِي، لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَقُوبَ بْنِ بَزْدَةَ، وَابْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَعْمَانَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّادَةَ قَالَ: «كَثُرَتْ إِسْمَاعِيلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَوْرَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ - عَنِّي - صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَنِي زُجَلٌ فَقَالَ لِي: نَعَالَ خُفَى أَرِيكَ ابْنُ الرَّجُلِ قَالَ: قَدْ ذُبْتُ ثَمَّةً، قَالَ: لَجَاءَ بِي إِلَى فُؤَمٍ يَقْرَبُونَهُ، فِيمَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَنْفِيٍّ قَالَ: فَمَنْ جِئْتُ مَشْهُومًا فَبُحِلْتُ إِلَى الْحَجَّارِ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مَتَعَلِّقٌ بِالسَّيْلِ يَبْكِي قَدْ بَلَ أَشْنَاءَ الْكُفَّةِ يَدْعُو بِهِ، قَالَ:

درباره او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدراتم ندارد.

حسن بن راشد می گوید از امام صادق علیه السلام درباره اسماعیل پرسش کردم، فرمود: او عاصی است و شباهتی به من و پدراتم ندارد.

عبید بن زراره می گوید از اسماعیل نزد پدرش امام صادق علیه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدراتم نمی باشد.

ولید بن صبیح می گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی میگسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان ایشان بود، گوید آندوهناک از آنها خارج شدم و به بیت الله در آمدم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیب او بجهه بود و گریه می کرد و پرده های کعبه را به اشک دیده خود تر کرده بود، گوید

فَعَرَجْتُ أَشْنَدُ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ حَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ، فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ أَجَدُ بِأَسْتَارِ الْكُفَّةِ قَدْ بُلَّهَا بِدُمُوعِهِ، قَالَ: قَدْ كُتِبَ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَعَلَّ ابْنَهُ ابْنِي إِسْحَاقَ يَنْتَقِلُ فِي صُورَتِهِ.

وَقَدْ رَوَى أَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَنْتَقِلُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا فِي صُورَةِ وَصِيِّ نَبِيٍّ، فَكَيْفَ يَحْزَنُ أَنْ يَنْصُ عَليهِ بِالْإِمَامَةِ مَعَ صِحَّةِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْهُ فِيهِ ۱۲.

[اعترض آخر:]

قَالَتِ الرَّائِدَةُ: «يَأَيُّ شَيْءٍ تَذْكُرُونَ إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ وَمَا خُشِّكُم عَلَى الْإِسْمَاعِيلِيَّةِ الْغَائِلَةِ بِإِمَامَتِهِ؟»

قُلْنَا لَهَا: تَذْفَعُ إِمَامَتَهُ بِمَا ذَكَّرْنَا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ بِالنَّصِّ عَلَى الْأَبْنَاءِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِمَوْنِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ. قَالَتْ: الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ بِالنَّصِّ عَلَى الْأَبْنَاءِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ لَقَدْ ذَكَّرْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

بمرون آدم و می دیدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نسله است، دوباره بازگشتم و او را دیدم که پرده های خانه خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است. گوید این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او در می آید، و روایت شده است که شیطان به صورت نبی و یا وصی پیامبری در نمی آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد در حالی که سخن موی را درباره وی بیان کرده است.

اعترضی دیگر

زبدته می گویند: به چه دلیلی امامت اسماعیل را مردود می دانید و دلیل شما علیه اسماعلیه که او را امام می دانند چیست؟

در جواب ایشان می گوئیم: امامت او را به واسطه همین اخباری که ذکر کردیم، و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است و همچنین به واسطه فوت او در زمان حیات پدرش رد می کنیم و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است در همین کتاب ذکر خواهیم کرد.

وَأَمَّا الْأَخْبَارُ الرَّارِدَةُ بِمَوْتِهِ فِي حَيَاةِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَا خُذْنَاهُ مِنْ أَبِي - (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ خُذْنَا مِنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) : لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ أَمْرُوتُ بِهِ وَ هُوَ مُسْتَجِنٌ أَنْ يُكْشَفَ عَنْ ذَهَبِهِ فَتَبَلَّثُ حَبِثُهُ وَ ذَكَّتُهُ وَ نَحَرَهُ ثُمَّ أَمْرُوتُ بِهِ فَنُطِنَ . ثُمَّ قُلْتُ : ائْتَبِرُوا عَنْهُ فَتَبَلَّثُ أَنْفُسًا جَنَّتُهُ وَ ذَكَّتُهُ وَ نَحَرَهُ ثُمَّ أَمْرُوتُهُمْ فَطَلَوْهُ ثُمَّ أَمْرُوتُ بِهِ فَنُفِّلَ . ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ ذَاكَ كُنَّ لَقَلْتُ : ائْتَبِرُوا عَنْ ذَهَبِهِ . فَتَبَلَّثُ جَنَّتُهُ وَ ذَكَّتُهُ وَ نَحَرَهُ وَ غَوَّذْتُهُ . ثُمَّ قُلْتُ : دَرَجُوا . فَقُلْتُ : يَا أَيُّ شَيْءٍ عَوَّذْتُهُ ؟ قَالَ : بِالْفَرَآئِ .

قال مصنف هذا الكتاب: في هذا الحديث فوائد: أحدها الرخصة بتبلي جثته الثوب و ذكّيه و نحره قبل الغسل و بقائه من خش متباً قبل الغسل بمزارنه فلا غسل عليه . فإن منعه بقدر ما تبرؤ فقلبه الغسل . وإن منعه بقدر الغسل فلا غسل عليه .

اما اخباری که به فوت او در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: سعید بن عبدالله اعرج گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون اسماعیل مُرد و پوششی بر وی افکنده بودند، دستور دادم رویش را کشوند و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانند، دیگر بار گفتم رویش را بکشایند و برای بار دوم پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانند و دستور دادم غسلش دهد و کفنش کنند و بر او در آمدم و گفتم رویش را بکشایند و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و او را تعویذ کردم و گفتم او را در گور نهید، راوی گوید: عرض کردم به چه او را تعویذ کردید؟ فرمود: به قرآن.

مؤلف این کتاب گوید در این حدیث فوائد چندی نهفته است: اول رخصت بوسیدن پیشانی و چانه و بالای سینه متوفّا است، چه پیش از غسل باشد و چه پس از آن، منتهی اگر پیش از غسل هنوز حرارت بدن متوفّا زایل نشده باشد غسلی بر او واجب نیست و اگر پس از سرد شدن متوفّا باشد، بابت غسل مسّ مهتّم نماید؛ و اگر پس از غسل دادن متوفّا باشد غسلی ندارد و اگر در حدیث ذکر

فَلَوْزَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اغْتَسَلَ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْ لَمْ يَغْتَسِلْ لَغَلَبْنَا بِذَلِكَ أَنَّهُ مَشَى
فَبَلَ الْعُسْلِي بِمَرَاتِيهِ أَوْ بَعْدَ مَا بَرَدَ.

وَالْخَبَرُ عَائِدَةٌ أُخْرَى وَ هِيَ أَنَّهُ قَالَ: أَمَرْتُ بِهِ تَغْسِلَ وَلَمْ يَغْلَ غَسَلْتُهُ. وَ فِي هَذَا
الْحَدِيثِ أَيْضًا مَا يَحْتَاطُ بِإِمَانَةِ إِسْمَاعِيلَ لِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ إِذَا حَضَرَ^(۱).

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ
الصُّنَّارِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ نَوْحٍ: وَ تَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَشِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعْبَةَ،
عَنْ أَبِي كَهْشَمٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا حَضَرَ
الْمَوْتَ شَدَّ بَلْبِيهِ وَ عَطَأَ بِالْمِخْفَةِ، ثُمَّ أَمَرَ بِتَهْنِيقِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَثَرِهِ دَعَا بِكَلْبِهِ وَ كَتَبَ فِي
حَاشِيَةِ الْكَلْبِ: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

شده بود که امام صادق علیه السلام، پس از بوسیدن غسل کرده یا نه، می دانستیم که
مس قبل از غسل او، در حال گرمی جنازه بوده و با پس از سرد شدن آن
فایده دیگر خبر آن است که در آن فرمود «دستور دادم غسلش دهم» و
نرمود «غسلش دادم» و این خود دلیل است که اسماعیل امام نبوده است، زیرا
اگر امامی بر جنازه امامی حاضر شود، بایستی هم جنازه را غسل دهد و لا غیر.
حبر دیگری که بر فوت اسماعیل در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین
است: آبی که شمس گوید من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق علیه السلام بر
بالینش نشسته بود و چون مرگ او فرا رسید جانه هایش را بست و ملحفه ای بر
وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شده کفنی حواست
و در حاشیه آن نوشت: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اسماعیل شهادت
می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

۱- چه بنظر لایحه نمک آن مخالف الامام ابی وریث بن الامام لا یغسله الا الامام مع جمع سه ها لا تدل علی
و حرب الباشرة ایفا لایحه علی آن ولی الامام ابی الشعیب هر الامام القدی بعد سرا، چنانچه آنک نموده او امر می بغسل
باید آن برضاه این عاب. و فی التمهید ج ۱ ص ۳۲۱، و الاستبصار ج ۱ ص ۳۰۷ ماب کیفه غسل ائمت طریق
صحیح اعلانی عن مطروقه من عمار قال: حاضری امر عبد الله علیه السلام فی الثمر علیه عن ثوریه بالاشکان ثم اعیل رأسه بالشر
و لایحه ثم ایدعی علی حید. مع. مع. ۱۱۱۱ - حید. ثم ایدعی علیه لکلاً. ثم اغسله بالما. القراج ثم ایدعی علیه الماء
بالکافور و الماء، القراج و الطرح دبه سج و دعات سفرد

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَظَرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ -
 مَهْزَبَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ مَرْثَةَ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدٍ
 قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ قَاتَلَتْهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى الْقَبْرِ أَرْسَلَ نَفْسَهُ فَقَعَدَ عَلَى جَانِبِ -
 الْقَبْرِ ثُمَّ بَنَى فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِإِبْرَاهِيمَ وَلَدِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَهَانَ، عَنْ
 الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ تَبِ هَاشِمٍ
 قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا حِدَادٍ وَلَا رِدَاءٍ.

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَبَارَ، عَنْ أَخِيهِ
 عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارَ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ خَرِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَالأَرْطُقِ ابْنِ عَمٍّ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عِنْدَ إِسْمَاعِيلَ حِينَ قُبِضَ، فَلَمَّا رَأَى الأَرْطُقُ
 جُرْعَةً قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، قَالَ: فَارْتَدَّعَ، ثُمَّ قَالَ: صَدَقْتُ أَنَا
 لِلَّهِ التَّوَكُّلُ أَشْكُرُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَخْسِ الْفَطَّارِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ -
 عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُمَانَ
 الثَّقَفِيِّ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: خَضَعْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛ فَرَأَيْتُ

مُروءه مولای محمد بن خالد گوید: چون اسماعیل مُرد، امام صادق عليه السلام ناکنارِ
 قبر او پیش آمد، خود را رها کرد و بر کنارِ قبر نشست، اما در قبر فرو نهد و
 فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در مرگ فرزندش ابراهیم چنین کرد.

مردی از بنی هاشم گوید: وقتی اسماعیل مُرد، امام صادق عليه السلام نزد ما آمد و
 در جلوی تابوت بی کفش و رداء حرکت می کرد.

اسماعیل بن جابر و ارقط بسرعموی امام صادق عليه السلام گوید: وقتی اسماعیل
 قبض روح می شد، امام صادق عليه السلام مُرد وی بود، چون ارقط بی نابی آن حضرت
 را دبد عرض کرد: ای ابا عبدالله، رسول خدا نیز از دنیا رفت، راوی گوید: امام
 خودداری کرد و فرمود: امروز از تو متشکرم.

ابو گهمس گوید: در مرگ اسماعیل فرزند امام صادق عليه السلام حاضر بودم و آن

أَبَاعْتَدَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ سَجَدَ سَجْدَةً فَأَطَالَ السُّجُودَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَبْلًا وَ نَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةً أُخْرَى أَطْوَلَ مِنَ الْأُولَى ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَدْ خَضَعَهُ الْمَوْتُ فَفَتَقَتْهُ زَوْنَةُ لِحْيَتِهِ وَ عَطَى عَلَيْهِ مِلْحَمَةً ثُمَّ قَامَ وَ قَدْ رَأَيْتُ وَجْهَهُ وَ قَدْ دَخَلَتْ مِلْحَمَةُ شَيْءٍ اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ . قَالَ : ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْرَلَهُ فَكَتَبَتْ سَاعَةٌ . ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا مُدْهِجًا فَكُنْجِلًا عَلَيْهِ بَابُ غَيْرِ الثِّيَابِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِ وَ وَجْهَهُ غَيْرَ الَّذِي دَخَلَ بِهِ فَأَمَرُوا نِسَاءً فِي أَهْرَمِ حَقٍّ إِذَا فَرَعُوا مِلْحَمَةً دَعَا بِكُتَيْبٍ فَكَتَبَتْ فِي حَاشِيَةِ الْكُتَيْبِ «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» .

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُبَيْسٍ . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ . عَنْ أَبِي الْحَسَنِ طَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ . عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : مَاتَ ابْنَةُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَحَّاهُ عَنْهَا سَنَةً . ثُمَّ مَاتَ لَهْ وَكَذَلِكَ أَخُو فَتَنَحَّاهُ عَنْهَا سَنَةً . ثُمَّ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فَتَنَحَّاهُ عَنْهُ جَزْأً شَدِيدًا فَقَطَّلَعَ الثَّوْبَ . قَالَ : فَقِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَبَاخُ فِي دَارِكَ ؟ فَقَالَ : إِنْ رَشَوُا اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا مَاتَ خَمْرَةً . «لَيْتَ كُنَّ

حضرت را دیدم که سجده ای کرد و آن را طولانی ساخت، آنگاه سر از سجده برداشت و کمی در وی نگاه کرد و رویش را نگر بست، سپس سجده دیگری کرد که طولانی تر از سجده اول بود، آنگاه سر برداشت و در حالی که اسماعیل مُرده بود؛ چشم او را بر هم نهاد و چانه اش را بست و بلخفه ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثر بود که خدا می داند؛ برخاست و داخل منزلت شد و پس از ساعتی درنگ، در حالی که آراسته، مَغْطَر، سُرْمه کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره اش آن چهره قبلی نبود و درباره او دستورانی داد و چون از آن کار فارغ شد، گفتن او را خواست و بر حاشیه آن نوشت: إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . یعنی: اسماعیل شهادت می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست

حسن بن زید گوید: دختری از امام صادق علیه السلام فوت کرد و یک سال بر او نوحه کرد؛ دیگر بار پسری از آن حضرت فوت کرد و یکسال هم بر او نوحه نمود؛ آنگاه اسماعیل فوت کرد و امام نوحه را قطع کرده و بر او جَزْأً سَدِ بَدَنی نمود، راوی گوید به امام صادق علیه السلام گفتند: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! آیا در خانه شما نوحه

حَرْزُهُ لَا نَوَاصِي لَهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ هَنْبَلٍ الدَّقَائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَتْلُوهُ بْنُ بَرْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قَسَّالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: لَمَّا خَضَعَتْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوَفَاءُ خِرْعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَزَعًا شَدِيدًا، قَالَ: لَقَدْ عَمَضْتُ دَعَا يَمْعِيحَ حَسْبِي أَوْ جَدِيدَ فَلْبَشَةِ ثُمَّ تَسَرَّحَ وَ حَرَّحَ بِأَمْرٍ وَ تَهْنَى، قَالَ: فَعَالٍ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: حُجِّلْتُ فِدَاكَ لَفَدْ ظَنَّنَا أَنْ لَا يَسْتَعِجَ بِكَ زَمَانًا بِمَا زَالَمْنَا مِنْ جَزَاجِكَ، قَالَ: «إِنَّا أَهْلُ تَيْبٍ نَحْزَعُ مَا مَنَّا تَلَوُّ الْمُصِيبَةِ، فَإِذَا تَوَلَّكَ صَبَرْنَا».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّقَائِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عِبَادُ ابْنِ يَتْلُوهُ الْأَنْدَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْبَةُ بْنُ عِبَادٍ الْعَابِدِيُّ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ فَرَضْنَا مِنْ جَنَازَتِهِ جَلَسَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ جَلَسْنَا حَوْلَهُ وَ هُوَ مُطَبَّقٌ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «أَيُّهَا الثَّامِسُ إِنَّ هَلِيمَ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ الْبُيُوتِ لِأَهْلِهَا».

می شود؟ فرمود رسول خدا ﷺ وقتی حمزه شهید شد فرمود: با بستی بر حمزه گریه کنند چرا که او زنان گریه کن ندارد.

محمد بن عبدالله کوفی گوید: چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را رسید آن حضرت سخت بی تابی نمود، راوی گوید چون چشمان او را بست یک پیراهن پاکیزه و شسته و یا نو طلب کرد و آن را بر تن نمود، سپس محاسن خود را شانه کرد و بیرون آمد و دستوراتی داده آنگاه یکی از اصحابش گفت: فدایت شوم وقتی بی تابی شما را دیدیم پنداشتیم تا مدتی از شما بی بهره خواهیم بود و امام فرمود: ما اهل بیتی هستیم که تا مصیبت نیامده بی تابی و چون فرود آمد بر دبار خواهیم بود.

عثمیه بن عباد عابد گوید: وقتی اسماعیل بن جعفر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درگذشت و از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نشست و ما هم به گرد او نشستیم و آن حضرت به زمین می نگرست، آنگاه سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا دار جدائی و سرائی کج مدار است و خانه ای مسنوی و اسنوار بیست با

اشنواہ علیٰ أن یراقی المألوف حرفة لا تدفع ولوعة لا ترد وإنما يتفاضل الناس بحسن
التزاور وصحة الفكر. فمن لم يتكلم أضاء تكلمه أعموه. ومن لم يتقدم قدأ كان هو المتقدم
دون الزلید. ثم تمثل عليه السلام يقول أبي خراسم الهذلي يرقى أضاء.

ولا تخشني أني تناسبت عهدة • ولئكن شعري يا ألبم جليل^(۱).

[اعتراض آخر:]

قالت الزيدية: «لو كان خبر الأئمة الاثنى عشر صحيحاً لما كان الناس يتكلمون بقدر
الصادق جعفر بن محمد عليه السلام في الإمامة حتى يقول طائفة من الشيعة بعبدالله و طائفة
بإسماعيل و طائفة تتخبر. حتى أن الشيعة منهم من امتنع عن عبد الله بن الصادق فلما لم يجد
عنده ما أراد خرج و هو يقول: إلى أين؟ إلى المرجئة؟ أم إلى القدرية؟ أم إلى الحرورية؟
وإن موسى بن جعفر سبعة يقول هذا فقال له: «لا إلى المرجئة. و لا إلى القدرية. و لا إلى

آنکه جدائی از دلبستگیان شراره ای است که دفع نشود و سوزشی در او نیست که
باز نگردهد، و مردم در این میدان به واسطه حسن عزاداری و تفکر صحیح از
بکد بگر سبقت می جویند و کسی که بر داغ برادرش ننشیند برادرش او را
داغدار کند، و کسی که فرزندان او را به گور نرسند فرزندان او را به گور خواهد
فرستاد. سپس به این شعر ابی خراسم هذلی که در رثای برادرش گفته است تمثیل
جست: گمان مبر که پیان دوستی نو را فراموش کردم، اما ای بیتی شکسته!
شکبیانی من زیباست.

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از فوت امام
جعفر صادق عليه السلام شک و تردید در امامت نمی کردند تا به غایتی که طایفه ای از
شیعه گفتند امام عبدالله است و طایفه ای دیگر گفتند امام اسماعیل است و
طایفه ای هم متحیر شدند و یکی از ایشان عبدالله بن صادق را آزمود و چون او
را شایسته ندید از نزد او پیرون آمد و گفت به کجا روکنم؟ آیا به مرجئه یا قدریه
یا حروریه؟ و موسی بن جعفر سخن او را شنید و فرمود: به به مرجئه و نه به

الْحَرَوِيَّةَ. وَلَكِنْ إِلَيَّ». فَانْظُرُوا مِنْ كَيْفٍ وَجَّهَ يَبْطُلُ خَبَرُ الْاِثْنِي عَشَرَ أَخْذًا خُلُوشَ عِبْدِ اللَّهِ لِلْإِمَامَةِ. وَالثَّانِي إِقْبَالُ السَّيِّعَةِ إِلَيْهِ. وَالثَّالِثُ خَبَرُ تَنْهَيْهِ عَنْدَ امْتِحَانِهِ. وَالرَّابِعُ أَنَّهُمْ لَمْ يَتَرَفَعُوا أَنَّ إِمَامَهُمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حَتَّى دَعَاهُمْ مُوسَى إِلَى تَبَسُّمِهِ. وَفِي هَذِهِ الْمَدَّةِ مَاتَ لِنَفْسِهِمْ زُرَّارَةُ بْنُ أَهْنَبَ وَهُوَ يَقُولُ وَالْمُصْحَفُ عَلَى حُضْرِهِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَمُّ مِنْ أَتَمِّتَ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: لِمَ هَذَا كُلُّهُ عُرِضَ مِنَ الْقَوْلِ وَرُخُوفٍ. وَذَلِكَ أَنَّا لَمْ نَدَّعِ أَنَّ جَمِيعَ السَّيِّعَةِ غَزَفَ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْمَائِهِمْ. وَإِنَّمَا قُلْنَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَ أَنَّ الْأَجْمَةَ بَعْدَهُ الْاِثْنَا عَشَرَ، الَّذِينَ هُمْ خَلَعَاؤُهُ وَ أَنَّ غُلَهَاءَ السَّيِّعَةِ قَدَّرُوا هَذَا الْحَدِيثَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ لَا يُشْكِرُونَ أَنْ يَتَكُونُوا فِيهِمْ وَاحِدًا أَوْ اِثْنَانِ أَوْ أَكْثَرَ لَمْ يَهْتَسِرُوا بِالْحَدِيثِ. فَأَمَّا زُرَّارَةُ بْنُ أَهْنَبَ فَإِنَّهُ مَاتَ قَبْلَ انْصِرَافِ مَنْ كَانَ وَتَدَّعَى بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ يَكُنْ سَمِعَ بِالْبَيْتِ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ مِنْ عَيْتٍ قَطَعَ الْحَبْرَ عُدْوَةَ لَوْضَعَ الْمُصْحَفُ

قدَرْتُهُ وَ نَهْ بِهِ حَرَوِيَّةً. وَلَكِنْ بِهِ سَوَى مِنْ رَوَاهُ. پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند طریق باطل می شود، یکی جلوس عبدالله به مسند امامت، دوم اقبال شیعه به او، سوم سرگردانی شیعه موقع امتحان او، چهارم آنکه ایشان نمی دانستند امامشان موسی بن جعفر است. تا آنکه او ایشان را به جانب خود فرا خواند، و در خلال این مدت، فقیه ایشان زُرَّارَةُ بْنُ أَهْنَبَ درگذشت و در حالی که قرآن روی سینه اش بود می گفت: خدایا! من کسی را امام می دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما به ایشان می گوئیم: اینها همه فریب و آراستن سخن به دروغ است. زیرا ما مدعی نیستیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام را به نام می شناختند بلکه ما می گوئیم رسول خدا ﷺ خبر داده است که ائمه پس از او دوازده امامند و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام ائمه روایت کرده اند و انکار نمی کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. اما زُرَّارَةُ بْنُ أَهْنَبَ پس او کس فرستاد تا درباره خبر امام پس از حضرت صادق تحقیق کند و پیش از آنکه آن غایب باز گردد، وفاتش فرا رسید

الَّذِي هُوَ الْوَرَاءُ عَلَى صَنْدِيهِ. وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ مِنْ يَثِيبِ هَذَا الْمُضْحَكِ إِمَامَتَهُ، وَ هَلْ يَنْفَعُ الْغُفْبَةَ الْمُكْتَرَيْنِ عِنْدَ اخْتِلَافِ الْأَخْبَرِ عَلَيْهِ إِلَّا مَا فَعَلَهُ زُرَّارَةُ، عَلَى أَنَّهُ قَدْ قِيلَ: إِنَّ زُرَّارَةَ قَدْ كَانَ عَلِيمًا بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ إِمَامَتِهِ، وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ عُثْبَةَ لِیُتَصَرَّفَ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هَلْ يَجُوزُ لَهُ إِظْهَارُ مَا يَقْلَمُ مِنْ إِمَامَتِهِ أَوْ يَنْشَغِلُ الشُّكُّ فِي كِبَائِهِ، وَ هَذَا أَشْبَهُ بِفَضْلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَهْنَبٍ وَ الْأَمِينِ بِمَقَرَّتِهِ.

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَدَنِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - هَاشِمٍ قَالَ: خَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ عُثْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: كُنْتُ بِلَرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَا ابْنَ رَسُولِي اللَّهُ أَخْبَرَنِي عَنْ زُرَّارَةَ هَلْ كَانَ يَتَرَفَّ هَلْ - أَبَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَعَلْتُ لَهُ: قَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُثْبَةَ لِیُتَصَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَوْصَى الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: إِنَّ زُرَّارَةَ كَانَ يَتَرَفَّ أَمْرَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِیُتَصَرَّفَ مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَزِيعَ الشُّكُّ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّهِ.

و هنوز نص بر امامت موسی بن جعفر را ننشیده بود بطوری که بقی حاصل کند و قطع عذر او بشود. پس قرآن را روی سینه خود گذاشت و گفت: خدا یا من به امامت کسی معتمد که این قرآن امامت را ثابت می کند و آیا شخص فيه مندب این هنگام اختلاف امر جز آن می کند که زراره کرد؟ علاوه بر این گفته اند که زراره به امر موسی بن جعفر و امامت او علم داشت ولی پسرش عُبَید را فرستاد تا از موسی بن جعفر علیه السلام تحقیق کند که آیا حایز است اظهار امامت او را بنماید، با آنکه با کتمان امامت او، تقیه نماید. و این قول با فضل زراره بن اَهِنَب و معرفت او مناسبتر است.

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم ای فرزندی رسولی خدا، مرا از حال زراره خبر ده. آیا حق پدرت امام کاظم علیه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری، گفتم پس چرا پسرش عُبَید را فرستاد تا با خبر شود که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره به مقام امامت پدرم عارف بود و نص امام صادق علیه السلام را درباره او می دانست و جز این نیست که پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب خبر کند که آیا

أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. رَأَى أَنَّهُ لَمْ أَبْلُغْ عِنْدَ ابْنِهِ طَوْلَ مَا يَظْهَرُ مَوَاقِفِهِ فِي أَبِي الْحَسَنِ فَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يَنْدَءَ عَلَى ذَلِكَ ذَوْناً أُخَرَهُ. فَرَفَعَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مِنْ أَتْبَعَتِ هَذَا الْمُصْحَفِ إِمَامَتُهُ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ الْحَبَرُ الَّذِي اخْتَلَجَتْ بِهِ الرُّيُودِيَّةُ لَيْسَ فِيهِ أَنْ ذُرَارَةُ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَتَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّمَا فِيهِ أَنَّهُ بَقِيَ ابْنَةُ عُبَيْدٍ لِيَسْأَلَ عَنْ الْحَبَرِ.

خَدَّثَنَا أَبُو - قَالَ: خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْبُوسٍ الْقَطَّارُ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْبُوسٍ ابْنِ عُمَرَ بْنِ الْأَسَدِيِّ. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَلَالٍ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ذُرَارَةَ. عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا بَقِيَ ذُرَارَةُ عُبَيْدُ ابْنَةُ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسْأَلَ عَنْ الْحَبَرِ بَقِيَ مُحْضِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا انْشَدَ بِهِ الْأَمْرَ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ: عَنْ أَتْبَعَتِ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ فَهَذَا إِمَامِي. وَ هَذَا الْحَبَرُ لَا يَوْجِبُ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ. عَلَى لَوْ رَأَوْنِي هَذَا الْحَبَرَ أَحْمَدُ بْنُ جَلَالٍ وَ هُوَ يَخْرُجُ عَنْهُ مَشَاهِجُنَا -

خَدَّثَنَا شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - قَالَ: سَمِعْتُ شُعْبَةَ بْنَ

برای او جایز است که تنگنه را که ظاهر امر امامت و نص بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا درباره پدرم کلامی بگوید، او دوست نداشت بی دستور امام سخنی بگوید. قرآن را برداشت و گفت: بارخدا یا امام من از فرزندان جمعین محمد علیه السلام است و کسی است که این قرآن امامی او را اثبات کرده باشد.

و خبری هم که دیدیم بدان احتجاج می کنند نمی گوید که ذراره عارف به امامت موسی بن جعفر نبود، بلکه می گوید پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند.

محمد بن عبدالله بن ذراره از قول پدرش می گوید: وقتی ذراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند امام من است و این خبر نمی گوید که او عارف به امام بود، به علاوه راوی آن خبر احمد بن جلال است، و او نزد مشایخ ما مجروح و غیر موثق است.

عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ: مَا زَأْنَا وَلَا سَمِعْنَا بِمُشْتَبِعٍ وَجَعَ عَنِ الشَّيْخِ إِلَى التَّضَبُّبِ إِلَّا أَحْمَدُ بْنُ حَلَالٍ.
وَكَاثِلُو يَقُولُونَ: إِنَّ مَا نَعَزُّهُ بِرَوَايَةِ أَحْمَدُ بْنُ حَلَالٍ فَلَا يَجُوزُ اسْتِخْلَافُهُ. وَفَدَّ عَلَيْنَا أَنَّ
الشَّيْخَ وَالْأَمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَشْفِقُونَ إِلَّا لِيَنِ الرَّحْمَنُ اللَّهُ يَهْتَدِ. وَالشَّافِعِيُّ فِي الْإِمَامِ
عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ. وَفَدَّ دُكْرُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَتْ وَجْهَهُ مِنْ رَبِّهِ يَوْمَ الْفَيْبَانِ
خَدَّتْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام. قَالَ: خَدَّتْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الصَّفَّارُ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانِ. عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْقَتَّاسِ. عَنْ مَرْزُوقِ بْنِ عَتِيدٍ. عَنْ
دُرُسِّ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: دُكِرَ بَيْنَنَا
بَدَنُهُ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنِّي سَأَسْتَوْجِبُهُ مِنْ رَبِّي يَوْمَ الْفَيْبَانِ فَهَيْهَاتَ لِي. وَتَجَنَّبَ
إِنْ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ لَمَعَسَ عَدُوْنَا فِي اللَّهِ. وَ أَحَبَّ وَلِيْنَا فِي اللَّهِ».

خَدَّتْنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالََا: خَدَّتْنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ: وَ
مُحَمَّدُ بْنُ بَعْثِيِّ الْقَطَّارِ جَمِيعاً. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ. عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ. عَنْ أَبِي أَبِي عَتَمٍ.
عَنْ أَبِي الْفَتَّاسِ النَّضَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَرْهَقُهُ أَحَبُّ

سعد بن عبدالله گوید: بدیدیم و نشنیدیم که کسی از مذهب تشیع برگردد و
ناصبی شود. مگر احمد بن هلال که چنین کرد، و می گفتند هر روایتی که آنها
احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد عمل به آن جایز نیست. و می دانیم که
پیامبر و ائمه علیهم السلام شفاعت کسی را نمی کنند مگر آنکه خداوند دین او را بپسندد و
کسی که در امام نرود کد بر دین خدا نیست و موسی بن جعفر عليه السلام فرموده
است که فردای قیامت از پروردگار عطا و بخشش برای زراره خواهد خواست.
دُرُسْتُ بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده
است که وقتی نزد او از زُرَّارَةُ بن أَعْيَن نام برده شد فرمودند: به خدا سوگند روز
قیامت از پروردگار برای وی عطا و بخشش درخواست خواهیم کرد. وای بر
تو! زُرَّارَةُ بن أَعْيَن دشمن ما را در راه خدا دشمن داشت و ولی ما را در راه خدا
دوست داشت.

فضل بن عبدالملیک از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: چهار تن نزد من
محبوبترین خلائق اند. چه زنده باشند و چه مرده. یزید عجلای، زُرَّارَةُ بن أَعْيَن.

الناس إني أحبها وأتواتها: بزهد العجلي. و زوارته بن لعين. و محمد بن مسلم. و
الأحول^(۱) أحب الناس إني أحبها وأتواتها.

فالمصدق عليه لا يجوز أن يقول زوارته إني من أحب الناس إني و هو لا يعرف
إمامته موسى بن جعفر عليه السلام.

[اعتراض آخر:]

قالت الزيدية: «لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إني الآية اثنا عشر. لأن
الشيعة باقية على هذه الآية إلى يوم القيامة. و اثنا عشر بعد محمد ﷺ قد مضى
منهم أحد عشر. و قد رعت الإمامية أن الأرض لا تخلو من حجة».

فيقال لهم: إني عدة الآية عليه السلام اثنا عشر. و الثاني عشر هو الذي يملأ الأرض
قسطاً و عدلاً. ثم يكون بعده ما يدكوه من كوني إمام بعده أو قيام الغيابة ولسنا
مشتغبين في ذلك إلا بالإقرار باثني عشر إماماً و اعتقاد كوني ما يدكوه الثاني
عشر عليه السلام بعده.

محمد بن مسلم و أحول^(۲) ترى ایشان در حیات و ممات محبوبترین مردم در نزد من
می باشند.

و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زواره محبوبترین خلایق در نزد او
است در حالی که او عارف به امامت موسی بن جعفر علیه السلام نباشد.

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: بر انبیاء جایز نیست که بگویند ائمه دوازده نفرند. زیرا
حجت در این اثنتا تا روز قیامت باقی است و بازده امام از دوازده امام پس از
پیامبر اکرم ﷺ در گذشته اند و امامی می گویند که زمین خالی از حجت نیست.
و به ایشان می گوئیم: ائمه دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که
زمین را بر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او
فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آنکه قیامت برپا خواهد شد و اعتقاد
ما در این باب به اقرار به امامت ائمه دوازده گانه است و آنچه که او درباره پس از
آن فرماید.

۱ - یعنی محمد بن النعمان البجلي مؤمن الطائفة

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله عليه - قَالَ: خَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنُ يَحْيَى قَالَ: خَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ قَهْقَهٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقَيْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ شَوْحٍ الْوُجْهِيِّ عَنْ أَبِي الْمُهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ رحمته الله عليه: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَخْدَانِ بَعْدَ قَاتِلِكُمْ؟ «قَالَ: بَأْسٌ - الْحَارِثُ ذَلِكَ شَيْءٌ فِي كُفْرٍ مَوْكُولٍ إِلَيْهِ. وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ إِلَّا - الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ رحمتهما الله عليهما».

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله عليه - قَالَ: خَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاذٍ عَنْ قَتَبِ بْنِ خَلِيسٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي بِنَانٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ الصَّخَالِيِّ بْنِ مُزَاجِمٍ عَنْ الزُّرَّاءِ بْنِ شَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رحمته الله عليه فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَكْثَرُ الدُّجَالِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ: «لَا تَسْأَلُونِي عَنْمَا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا. فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ حَبِيبِي رحمته الله عليه أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَمْرِي». قَالَ الزُّرَّاءُ بْنُ شَبْرَةَ: قُلْتُ لِمَضْعُفَةٍ بِنِ صُرْحَانَ: مَا عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا الْقَوْلُ؟ فَقَالَتْ مَضْعُفَةُ: بَأْسٌ شَبْرَةُ! إِنَّ الَّذِي بَصَلَنِي عَبَسَ بَيْنَ مَرْجَمٍ خَلَقَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَبْرَةِ. الثَّالِثُ مِنَ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رحمته الله عليه وَ هُوَ الشَّيْخُ الطَّالِقُ بْنُ شَعْرِبَاءَ. يَنْظُرُ عِنْدَ الرَّحْمَنِ وَالْمَنَامِ.

عبدالله بن حارث گوید: به علی رحمته الله عليه گفتم ای امیرالمؤمنین! از رُخدادهای پس از امام قائم رحمته الله عليه مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موکول به خود اوست و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به من سفارش کرده است که آن را جز به حسن و حسین رحمتهما الله عليهما نگویم.

نزال بن شبره از امیرالمؤمنین رحمته الله عليه حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال باد فرموده و در پایان آن آمده است از من از آنچه که پس از آن واقع خواهد شد پرسش نکنید. زیرا حبیب به من سفارش کرده که آن را به غیر عمرم نگویم. نزال بن شبره گوید: به مَضْعُفَةُ بن صوحان گفتم: مقصود امیرالمؤمنین از این سخن چه بود؟ مَضْعُفَةُ گفت: ای پسر شبره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، دوازدهمین فرد از عترت است و نهمین فرزند حسین بن علی رحمته الله عليه، و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع هر مابد و نزد رُک و

فَيُطَهَّرُ الْأَرْضَ وَيَصْبَغُ الْيَمِينَ بِالْتَّسْبِيحِ. فَلَا يَنْظُرُ أَحَدٌ أَحَدًا. فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا
أَنْ خِيَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَخْلَعَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ عَبرَ عَيْنَيْهِ الْأُتَمَّةِ.
وَيَقَالُ لِلزَّيْدِيَّةِ: أَتَيْكَ كَذِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الْأُتَمَّةَ اثْنَا عَشَرَ». فَإِنْ
قَالُوا: إِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ هَذَا الْقَوْلَ. فَقُلْ لَهُمْ: إِنْ جَازَ لَكُمْ دَفْعُ هَذَا الْخَبَرِ مَعَ
شَهْرَتِهِ وَاسْتِغَاثَتِهِ وَتَلَقَّى طَبَقَاتُ الْإِمَامِيَّةِ إِتَابًا بِالتَّكْبِيرِ مَا أَتَاكُمْ نَزِيمٌ يَقُولُ: إِنْ قَوْلُ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» لَيْسَ مِنْ قَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ.

[اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «اخْتَلَفَتِ الْإِمَامِيَّةُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي نَصَبَ فِيهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ
لِيُتِمَّ مَرَّةً زَعَمَ أَنَّ ابْنَهُ كَانَ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ. وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ صَبِيًّا أَوْ رَضِيعًا. وَ
كَيْفَ كَانَ فَإِنَّهُ فِي هَذِهِ الْحَالِ لَا يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ وَرِثَاةِ الْأُتَمَّةِ وَأَنْ يَكُونَ عَلِيْقَةً اللَّهِ فِي

مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و میزان عدل را برقرار کند و کسی به کسی
ستم نکند. و امیرالمؤمنین ﷺ فرموده که حبیبش رسول خدا ﷺ مدو سفارتش
کرده که اخبار پس از آن را حربه عترتش که ائمه طاهرینند بگوید.

و به زبده می گوئیم: آیا رسول خدا را که فرموده است ائمه دوازده نفرند،
می توان نکذیب نمود؟ و اگر بگویند رسول خدا ﷺ این کلام را فرموده
است، به ایشان می گوئیم: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و
استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه دفع کنید، پس چرا انکار می کنید کسی را
که می گوید رسول خدا ﷺ کلام «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» را فرموده است با وجود
آنکه حدیث «إِنَّ الْأُتَمَّةَ اثْنَا عَشَرَ» مانند حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ»
است.

اعتراض دیگر:

زبده می گویند: امامیه در وقتی که امام حسن بن علی ﷺ در گذشته و
فرزندشان به امامت رسیده اختلاف کرده اند. بعضی از ایشان می گویند فرزند
امام عسکری ﷺ هفت ساله بوده است و بعضی دیگر می گویند کودک با
شهرخواره بوده است و در هر صورت دو چنین حالی شایسته امامت و ریاست

بِإِلاِهِ، وَفَيْتُهُ فِي عِيَادِهِ وَفِيهِ الْمُشْلِبِينَ إِذَا غَضِبَتْهُمْ الْحُرُوبُ. وَتُدْرِكُ جُيُوشَهُمْ، وَالتَّائِيلَ عَنْهُمْ وَالدَّائِبَ عَنْ حُوزَتِهِمْ، وَالدَّافِعَ عَنْ حَرِيمِهِمْ لِأَنَّ الصَّبِيَّ الرُّضِيعَ وَ الطِّفْلَ لَا يَضْلَعَانِ إِلَّا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ. وَلَمْ تَغَيِّرِ الْعَادَةُ فِيمَا ضَلَفْتُ قَدِيمًا وَ خَدِيعًا أَنْ يُلْقَى الْأَعْدَاءُ بِالصُّبْبَانِ وَ مَنْ لَا يُحْيِسُ الرُّكُوبَ وَ لَا يَهْتَكُ عَلَى السَّرِجِ. وَ لَا يَتَعَرَّفُ تَحْتِ بِضَرْفِ الْعَبَانِ. وَ لَا يَنْهَضُ بِخَيْلِ الْحَبَائِلِ. وَ لَا يَتَصَرَّيفُ الْقَبَاذِ. وَ لَا يُجِئُهُ الْخَطْلُ عَلَى الْأَعْدَاءِ فِي حَزْزَةِ الزَّوْعَى. فَإِنْ أَخَذَ أَوْصَافِ الْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعُ النَّاسِ».

الجواب :

تَعَالَى بَلَى خَلَعَتْ بِهَذِهِ الْخَطْبِيَّةِ: إِنَّكُمْ تَسِيْمُ كِتَابَ اللَّهِ غَرَّ وَجَلْ؛ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ تَزْمُوا الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهُمْ لَا يَحْفَظُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَدْ تَسِيْمُ لِقَضَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ جِيءَ بِقَوْلٍ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَا فِي الْكِتَابِ وَ عَقَلَنِي نَبِيًّا وَ خَلَقَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» - الآية» (۱)

بر ائمت نبوده است، و نمی تواند خلیفه خدا در بلاد و نگیهان او در میان بندگان باشد و جمعیت مسلمین باشد. خصوصاً اگر جنگی بر آنها رخ دهد نمی تواند فرمانده لشکریان باشد و به نفع ایشان بجنگد و از وطن آنها جراسست و از حریم ایشان دفاع نماید، زیرا کودک شیرخواره و طفل شایسته این امور نیست و در گذشته های دور و نزدیک، عادت بر این جاری نبوده است که طرف ملاقات دشمنان کودکان باشند و کسانی که سواری ندانند و جلوس بر زمین نتوانند و ندانند که چگونه چنان را باید کشید و حمایت را انداخت و نیزه را به حرکت آورد، و زیرا آنها توان بورش بر دشمن را در میدان نبرد ندارند و یکی از اوصاف امام این است که شجاعترین مردم باشد.

پاسخ

به کسی که این سخنان را کرده، باید گفت: شما کتاب خدای تعالی را فراموش کرده اید و اگر چنین نبود امامیه را متهم نمی کردید که ایشان حافظ کتاب خدا نیستند و شما داستان عیسی علیه السلام را فراموش کرده اید آنگاه که در گهواره بود و می گفت: من بنده خدا هستم و مرا کتاب داده است و مرا پیامبر

أَخْبَرُونَا لَوْ أَنَّهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ ثُمَّ خَوَّزَهُمْ أَلَمُوا مِنَ الْعَذْرِ كُنْتَ كَانَ يَقُولُ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟
وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي تَجْنِئِ عَلَيْهِ . وَقَدْ أَطْعَمَهُ اللَّهُ الْحُكْمَ ضَبِيئًا . فَإِنْ جَعَدُوا ذَلِكَ فَذُو
جَعَدُوا كِتَابَ اللَّهِ . وَمَنْ لَمْ يَقْبِذْ عَلَى دَفْعِ خُصْمِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَجْعَدَ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ وَضَعَ
بَطْلَانًا فَوْقَهُ .

وَقَوْلُهُ جَوَابَ هَذَا النَّصْلِ : إِنَّ الْأَمْرَ لَوْ أَلْفَضَى بِأَهْلِ هَذَا الْفَضْلِ إِلَى مَا وَضَعُوا
لَتَنَعَسَ اللَّهُ الْعَادَةَ فِيهِ . وَجَعَلَهُ رَجُلًا بَالِغًا كَامِلًا غَارِبًا شَجَاعًا بَطْلَانًا قَادِرًا عَلَى مُبَارَزَةِ
الْأَعْدَاءِ وَالْجَبَلِطِ لِنَبْطَةِ الْإِسْلَامِ وَالدَّفْعِ عَنْ خَوَازِمِهِمْ . وَهَذَا جَوَابُ لِنَقِضِ الْإِمَامَةِ
عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْبَلْخِيِّ .

[إِعْتِرَاضٌ آخَرُ :

قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ : «قَدْ قُلْنَا النَّاسُ فِي صَحَّةِ نَسَبِ هَذَا الْمُؤَكَّدِ إِذَا أَكْثَرَ النَّاسُ يَذْكُرُونَ
أَنْ يَكُونَ لِلْخُصَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدٌ» .

ساخنة است و مرا هر جا که یاشیم مبارک ساخته است . به ما بگوئید اگر
بنی اسرائیل بدو ایمان می آوردند و امر سحنی از دشمن به ایشان اصابت می کرد .
مسیح علیه السلام چه می کرد ؟ همین سحنی در مبارزه علیه السلام نبرد هست و خداوند بدو در
صیابوت حکم پیامبری داد . پس اگر منکر آن شوند ، کتاب خدا را انکار کرده اند
و کسی که نتواند دشمنش را پاسخ گوید مگر بعد از آنکه منکر کتاب خدا شود ،
بطلان گفتارش روشن است .

و در جواب این قسمت می گوئیم : اگر کار مردم این عصر بدانجا برسد که
وصف کردند ، خداوند درباره او نقض عادت کرده و او را مردی بالغ و کامل و
سوارکار و شجاع و پهلوان قرار خواهد داد تا بر مبارزه با دشمنان و حفظ بیضه
اسلام و دفع از حوزه اسلام توانا باشد . و این جواب یکی از امامیه است به
ابوالقاسم بلخی زیدی .

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند : مردم در صحت نسب این مولود تردید کرده اند زیرا که
اکثر مردم منکر آنند که حسن بن علی علیه السلام فرزندی داشته باشد .

فَيَقَالُ لَهُمْ: فَذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَسِيحِ وَزَعَمُوا مَزْمَنَ يَمَانُوا «لَقَدْ جِئْتُكُمْ شَهَادَةً مِنْ رَبِّي»^{۱۹۱} فَتَكَلَّمَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِمْ بِعَرَاءٍ وَأَمَّهُ فَقَالَ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَا فِي الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي نَبِيَّاهُ فَعَلِمَ أَهْلُ الْقُرْآنِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْشَى لِأَدَاءِ الْإِسْلَامِ خُفُوزَ النَّسَبِ وَلَا غَيْرَ كَرِيمِ الْمَنْصَبِ. كَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ظَهَرَ كَانَ مَعَهُ مِنَ آيَاتِ الْبَاهِرَاتِ وَالذَّلَائِلِ الْفَلَاهِرَاتِ مَا يَقْلَمُ بِهِ أَنَّهُ يَنْتَبِهُ دُونَ النَّاسِ هُوَ خَلَفَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

قَالَ بَعْضُهُمْ: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَلَّى؟».

قِيلَ لَهُ: الْأَخْبَارُ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوَاقِفِهِ مِنْ أَوْضَعٍ وَأَشْهَرٍ وَأَكْثَرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوَاقِفِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. لِأَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَمَاتَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَارِهِ عَلَى فِرَاقِهِ، وَجَرَى فِي أَمْرِهِ مَا قَدْ أُرِذْتُ الْخَبَرَ بِهِ مُسْتَعْدًّا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

و به ایشان می گوئیم: بنی اسرائیل هم درباره مسیح علیه السلام شک کردند و مریم را با این سخن متهم کردند که تو چیز افرا آمیزی را آوردی. اما مسیح علیه السلام به سخن آمد و مادرش را تبرئه کرد و فرمود: من بنده خدا هستم. او کتابم داده است و مرا پیامبر گردانیده است و هر کس که خدای تعالی کسی را برای ادای رسالت اختیار نمی کند که آلوده نسب باشد و یا آنکه کرم المنصب نباشد. امام علیه السلام نیز همین است. وقتی که ظهور فرماید با او آیات باهره و دلائل ظاهره خواهد بود که با ملاحظه آنها همگان خواهند دانست که او فرزند حسن بن علی علیه السلام است و لا غیر.

گویند: چه دلیلی بر وفات حسن بن علی علیه السلام وجود دارد؟ گوئیم: اخباری که در وفات امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده است روشن و مشهورتر و فراوانتر از اخباری است که در وفات ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است. زیرا امام کاظم علیه السلام در دست اعدا به شهادت رسید اما امام عسکری علیه السلام در پیرای خود و بر بستر خویش وفات کرد. و من اخبار آن را با سلسله سند در این کتاب آورده ام.

فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: «فَهَلْ دَلَّكُمْ تَنَارُ أُمِّ الْحَسَنِ وَجَعْفَرٍ فِي مَبْرَأِهِ أَمْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ؟ لِأَنَّهُ يَنْتَظِرُ هَذَا تَعْرِفَ مِنْ يَمُوتُ وَلَا غَيْبَ لَهُ إِنْ لَا يَظْهَرُ وَلَدُهُ وَتُسَمَّى مَبْرَأَةُ بَيْنَ وَرَثَتِهِ».

فَقِيلَ لَهُ: «هَذِهِ الْعَادَةُ مُنْتَبِضَةٌ. وَذَلِكَ أَنَّ تَذْوِيرَ اللَّهِ فِي أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَخُلَفَائِهِ رُجْمًا جَرَى عَلَى الْمَقْهُودِ الْمُقْتَادِ وَرُجْمًا جَرَى بِخِلَافِ ذَلِكَ. فَلَا يَحْتَمِلُ أَمْرُهُمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ عَلَى الْعَادَاتِ كَمَا لَا يَحْتَمِلُ أَمْرُ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْعَادَاتِ. قَالَ: «فَإِنْ جَارَ لَنَا أَنْ نَشْكُ فِي هَذَا لِمَ لَا نَجْزُرُ أَنْ نَشْكُ فِي كُلِّ مَنْ يَمُوتُ وَلَا غَيْبَ لَهُ ظَاهِرٌ؟».

قِيلَ لَهُ: لَا نَشْكُ فِي أَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ خَلْفٌ مِنْ عَقِبِهِ بِشَهَادَةِ مَنْ أَثَبَّتَ لَهُ وَلَدًا مِنْ فَضْلِهِ وَلَيْدِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الشَّيْقَةِ الْأَخْبَارِ لِأَنَّ الشَّهَادَةَ الَّتِي يَحِبُّ قَبُولَهَا مِنْ شَهَادَةِ الْمُتَّبِعِ لَا شَهَادَةَ الثَّانِي وَإِنْ كَانَ عِدَّةُ الثَّانِيَيْنِ أَكْثَرَ مِنْ عِدَّةِ

یکی دیگر از ایشان گفته است: آیا منازعه مادر امام حسن عسکری و جعفر برادر او دلیل آن نیست که آن حضرت فرزندی نداشته است؟ زیرا در ضمن احوال کسی را که وفات کرده و فرزندی نداشته نخواهیم شناخت. اگر فرزندی ظاهر نباشد و میراثش بین ورثه اش تقسیم شود.

و جواب او این است که این عادت نقض شده است. زیرا که تدبیر خدای تعالی درباره انبیاء و رسولان و خلفائش، گاهی براساس عادت معهود است و گاهی برخلاف آن، و نباید پنداشت که در همه احوال کارهای آنها بر سبیل عادات جاری بوده است، همچنانکه امر حضرت مسیح علیه السلام براساس عادات نبوده است.

می گوید: اگر این نردید درباره او روا باشد، چرا درباره هر کسی که بمرد و در ظاهر فرزندی نداشته باشد روا نباشد؟

می گوئیم: تردیدی وجود ندارد که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشته است، زیرا همه دانشمندی که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیه السلام بوده اند بر آن شهادت داده اند و شهادتی را که بایستی پذیرفت شهادت اثبات کنندگان

المُشِينِينَ، وَ وَجَدْنَا هَذَا الْبَابَ فِيمَا مَضَى مِثَالًا وَ هُوَ قِصَّةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ مُهِجَانَهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْجِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَ يَصِيرَ دِينُهُ عَلَى يَدَيْهِ عَصًا طَرِيقًا أَوْحَى إِلَى مُوسَى: «فَإِذَا جِئْتَ عَلَيْهِ فَأَلْقِهِ فِي النَّيْمِ وَ لَا تَخَافِ وَ لَا تَحْزَنْ إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)، فَلَمَّا أُنْزِلَ عَلَيْهِ عِشْرَانُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمَّا كَانَ الْحُكْمُ فِي مِيرَاثِهِ إِلَّا كَالْحُكْمِ فِي مِيرَاثِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى نَفْيِ الْوَلَدِ.

وَ خَوِّي عَلَى مُحَالِفِينَا فَقَالُوا: «إِنَّ مُوسَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمْ يَكُنْ بِحُجَّةٍ، وَ الْإِمَامُ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ». وَ نَحْنُ إِنَّمَا شَبَّهْنَا الْوِلَادَةَ وَ الْعَقِيَّةَ بِالْوِلَادَةِ وَ الْعَقِيَّةِ، وَ عَقِيَّةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْجَبُ مِنْ كُلِّ عَجَبٍ لَمْ يَتَّفَ عَلَى خَيْرِهِ أَبَوَهُ وَ كَانَ يَتَسَهَّلُ مِنَ الْمَسَافَةِ مَا يَجِبُ أَنْ لَا يَنْقَطِعَ قَوْلُهُ لَا تَذْهَبُوا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي خَلْفِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ خَبَرُهُ عَنْ أَبِيهِ

است. به نفی کنندگان، گرچه تعداد نفی کنندگان بیشتر از اثبات کنندگان باشد و در این باب مثالی از گذشتگان وجود دارد و آن آسان موسی علیه السلام است، زیرا هدای سبحان و معنی اراده فرموده که بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و دینش را به دست او تازه و شاداب گرداند. به مادر موسی چنین وحی کرد: هرگاه بر او برسدی، او را به دریا بینداز و بیم و اندوهی نداشته باش که ما او را به سوی نو بار می گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد. و اگر در همان حال پدرش عمران مرده بوده حکم میراثش مانند حکم میراث امام حسن علیه السلام بود، و در آن کار دلالتی بر نفی فرزندان نبود.

و نکته ای بر مخالفین ما یوشیده مانده و گفته اند: موسی در آن هنگام حجّت خدا نبوده است، اما شما امام را حجّت می دانید. در حالی که ما ولادت و غیبت امام را به ولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجّت بودن ایشان نداشته ایم. و عیب یوسف علیه السلام از هر امر شگفتی شگفت انگیزتر است. زیرا پدرش یعقوب هم از او خبری نداشت، با آنکه مسافت بین آندو به اندازه ای نبود که از او بی خبر بماند و تدبیر خدای تعالی نسبت به خلقتش چنین اقتضا می کرد که او

وَهُوَ لَا يَخُونُهُ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَقَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.
وَسَمِعْنَا أَمْرَ حَيَاتِهِ بِقِصَّةِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَابَلْتُمُ لَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثِينَ سَنِينَ وَ
ازدادوا تسعاً، وَهُمْ أَخْبَاءُ.

فَبِأَنِّ قَالَ قَائِلٌ: «إِنَّ هَؤُلَاءِ أَمْوَرٌ قَدْ كَانَتْ، وَ لَا دَلِيلَ مَتَعْنَا عَلَى صِحَّةِ مَا
تَقُولُونَ».

قِيلَ لَهُ: أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْأَمْنَةِ أَقُولَانَا مِنْ عَذِّ الْإِحَاثَةِ إِلَى عَذِّ الْجَوَازِ، وَ أَفْنَا
الْأُدْلَةَ عَلَى صِحَّةِ قَوْلِنَا بِأَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ مَعَهُ مِنْ عِزَّةِ الرَّسُولِ ﷺ مَنْ يَعْرِفُ
عِلَالَتَهُ وَ عِرَاتَهُ وَ مُحْكَمَتَهُ وَ مُتَنَابِهَتَهُ، وَ بِمَا أَسْتَدْنَاهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنَ الْأَخْبَارِ عَنِ
النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

فَبِأَنِّ قَالَ: «لَكَيْتَ الْكَلْبُ بِهِ؟ وَ لَا يَهْتَدِي إِلَى مَكَانِهِ، وَ لَا يَقْدِرُ أَخْذُ عَلَى
إِثْبَاتِهِ؟»

بی خبر ماند و آنها برادرانش بودند که نزد او آمدند، یوسف آنها را شناخت اما
ایشان او را نشناختند.

و ما امر حیات او را به قصه اصحاب کهف تشبیه کردیم که سیصد و نه سال در
غارشان ماندند و زنده بودند.

و اگر کسی بگوید: این امور واقع شده است، اما دلیلی نداریم که آنچه شما
می گوئید درست باشد.

می گوئیم: ما می خواهیم به کمک این مثال ها بگوئیم گفتار ما نه تنها محال
نیست بلکه ممکن است، و بعد از آن بر صحت گفتارمان دلایلی اقامه می کنیم.
اول آنکه می گوئیم بایستی همیشه همراه قرآن کریم، فردی از عزرت رسول
اکرم ﷺ باشد که حلال و حرام و محکم و متشابه را بتناسد، و دلیل دیگر
اخباری است که از پیامبر اکرم و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - بطور مستند در
این کتاب ذکر کرده ایم.

و اگر بگوید: چگونه می توان به امام متمسک شد در حالیکه مکاش را
نی دانیم و کسی نمی تواند به نزد او برود؟

قِيلَ لَهُ: تَتَشَكُّ بِإِثْرَارِ بَكُونِهِ وَبِإِمَامَتِهِ وَبِالْتَّجْبَاهِ الْأَخْبَارِ وَ الْقَضَائِ
الْأَثَرِ الْغَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُشْتَبِهِينَ لِوِلَايَتِهِ وَ وِلَايَتِهِ، الْمُضْدِقِينَ لِلنَّبِيِّ وَ
الْأُفْحَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّصِّ عَلَيْهِ بِأَمْرِهِ وَ تَسْبِيهِ مِنْ أَهْرَارِ شَيْعَتِهِ، الْعَالِمِينَ بِالْكِتَابِ وَ
السُّنَنِ، الْعَارِفِينَ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَذِكْرِهِ، الثَّابِتِينَ عَنْهُ شُبُهَ الْمُحْدِثِينَ، الْمُحَرِّمِينَ
لِلتَّقْيَاسِ، الْمُسْلِمِينَ لِمَا يَصِغُ وَرُودُهُ عَنِ النَّبِيِّ وَ الْأُفْحَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: «فَإِنْ جَاءَ أَنْ يَكُونَ تَتَشَكُّ بِهَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُمْ وَ يَكُونَ
تَشَكُّكَ بِهِمْ عَمَّا كُنَّا بِالْإِمَامِ الْغَائِبِ قَلِيمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمُوتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا يَحْلُفَ
أَحَدٌ أَهْبَشْتُمْ لُكْتُهُ عَلَى حُجَجِ الْمُسَوَّلِ وَ الْكِتَابِ وَ السُّنَنِ؟»

قَبْلَ لَهُ: أَيْسَ الْاِقْتِرَاعُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْنَا، وَ إِنَّمَا عَلَيْنَا فَعْلَ مَا نَزَّلَتْ بِهِ، وَ
قَدْ وَكَلَتْ الدَّلَائِلُ عَلَى فَرْخِ طَاعَةِ هَذَا الْأُفْحَمِ الْأَخِي عَقْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي تَعَصَّوْا
وَ رَجَبَ الْعُقُودَ مِنْهُمْ إِذَا قَعَدُوا وَ التَّهَوَّضَ مِنْهُمْ إِذَا تَهَوَّضُوا، وَ الْإِنْصَاعَ مِنْهُمْ

می گوئیم: تشک به وی، اقرار به وجود او و به امامت او و به بجای نیکان و
فضلائی بیکو کار بست که به امامت او مستندند و ولادت و ولایت او را اثبات
می کنند و پیامبر و ائمه علیهم السلام را فرمایند که او را به نام و نسب معرفی کرده تصدیق
می کنند، کسانی که از ابرار شیعیان اویند و به کتاب و سنت عالم و به وحدانیت
خدای تعالی عارفند، و شبهات ایجاد کنندگان شبهه را از ذات احدیت حق کرده و
قباس را محرم نموده و به احادیث صحیحیه که از پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده
است تسلیمند.

و اگر کسی بگوید: اگر جایز باشد که به این کسانی که وصف کردید متمسک
شویم و تشک به ایشان نمسک به امام غائب شمرده شود، چرا جایز نباشد که
رسول خدا در گذرد و احدی را خلیفه خود نسازد و امتش به حبس عقل و
کتاب و سنت اکتفا کند.

می گوئیم: ما نیایستی به خدای تعالی طرح و پیشنهاد بدهیم، بلکه بایستی به
آنچه که امر شده ایم عمل کنیم و دلائل روشن بر وجوب پیروی از ائمه
بازده گانه در گذشته اقامه شده است و بایستی همراه ایشان بوده اگر فروع

إِذَا تَلَقَّوْا، فَعَلَيْتُمْ أَنْ تَقُولَ فِي كُلِّ وَقْتٍ مَا دَلَّتِ الدَّلَائِلُ عَلَى أَنَّ عَلَيْنَا أَنْ نَقْعَلَهُ

(اعتراض آخر: ۱)

قال بعض الزيدية: «فإنَّ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَوَقَّعْتُمْ عَلَى ذَلِكَ بِالْعَرَبِ وَالْعَادَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَ فِي شَأْنِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»^(۱) وَكَانَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي حُكْمِ الْمُشَاهَدَةِ وَالْعَادَةِ الْجَارِيَةِ أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ مَقْتُولًا، فَلَيْسَ بِمُتَكَيِّمٍ لِدَلِيلِ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأُمَمَةِ الَّذِينَ قَالَ بِخَبَرِهِمْ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ».

الجواب يقال لهم: لَيْسَ سَبِيلُ الْأُمَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ سَبِيلَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَلِكَ أَنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ ادَّعَى الْيَهُودَ قَتْلَهُ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَفُتِّرُهُ

می کنند. ما هم بنشینیم و اگر نهضت می کنند ما هم برخیزیم و آنگاه که سخن می گویند حرفشان را بشنویم؛ و بر ماست که همیشه بر آنچه که دلائل بر آن دلالت دارد عمل کنیم.

مرحمتها کما تیر بنوم سدری

اعتراضی دیگر

برخی از زیدیه گفته اند: واقفیه و دیگران حق دارند که در مورد ادعای شما که می گوئید موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است اعتراض کنند، زیرا اطلاع شما در این باب بر اساس عرف و عادت و مشاهده است و این از آن رو است که خدای تعالی درباره مسیح علیه السلام فرموده است: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشبه شده. اما آن قوم بر حسب مشاهده و عادت جاریه دیده بودند که او را به صلیب کشیدند و کشتند و این موضوع درباره سایر امامان نیز که جمعی به غیبت ایشان معتقدند، بعید نیست.

پاسخ

به ایشان می گوئیم: حکم الله علیه السلام دوا این مسأله. حکم عیسی بن مریم علیه السلام نیست، برای آنکه یهودیان مدعی قتل عیسی بن مریم بودند و خدای تعالی آنها

يَقُولُ « وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا حَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شَكَّ لَهُمْ » (۱) وَ أَجْمَعُ عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ فِي شَأْنِهِم
 الْخَبَرُ عَنْ اللَّهِ أَنَّهُمْ شُهِدُوا، وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ قَوْمٌ مِنْ طَوَائِفِ الْعُلَاوِ، وَ قَدْ أَخْبَرَ
 النَّبِيُّ ﷺ بِقَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: « إِنَّهُ سَتُغَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا » يَعْنِي يَمُوتُ
 مِنْ دَمِ رَأْسِهِ، وَ أَخْبَرَ عَنْ بَغْدَةَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَ كَذَلِكَ الْحَسَنُ وَ
 الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ جَبْرِئِيلَ بِأَمْتِهِمَا سِتِّينَ لَيْلًا، وَ أَخْبَرَ عَنْ
 أَلْفِ سَبْعِينَ بِأَنْ ذَلِكَ سِتِّينَ لَيْلًا عَلَيْهِمَا، وَ أَخْبَرَ عَنْ بَغْدَتِهَا مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ: وَ
 كَذَلِكَ سَبِيلُ كُلِّ إِمَامٍ بَغْدَتُهَا مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 الْقَشْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ الْأَوَّلُ بِمَا يَجْرِي عَلَى مِنْ بَغْدَةَ وَ أَخْبَرَ عَنْ بَغْدَةَ بِمَا جَرَى
 عَلَى مِنْ قَبْلَهُ، فَالْمُتَعَبِّرُونَ بِمَوْتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ النَّبِيُّ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجِدُ بَغْدَ
 وَاجِدُ، وَ الْمُتَعَبِّرُونَ بِقَتْلِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَاتِبُ الْيَهُودِ، لِذَلِكَ قُلْنَا: إِنَّ ذَلِكَ جَرَى

را با این سخن تکذیب فرمود: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه مرایشان
 مشتبه شد، اما در شأن ائمه ما خبری از جانب خداوند وارد نشده است که مرگ
 آنها مشتبه شده است، بلکه این مطلب را برخی از غلاة گفته اند و پیامبر
 اکرم ﷺ از کشته شدن امیرالمؤمنین خبر داده و فرموده است: به زودی این از
 این خصاب می شود - یعنی ریش او از خون سرش - و ائمه پس از وی نیز از
 کشته شدن او خبر داده اند و امام حسن و امام حسین ﷺ را نیز این چنین است و
 پیامبر ﷺ از قول جبرائیل خبر داده که آندو کشته می شوند و خودشان هم
 از کشته شدن خود خبر داده اند، و ائمه پس از ایشان نیز از کشته شدنشان خبر
 داده اند، و همچنین است وضع هر امامی که بعد از آنها آمده اند از علی بن الحسین
 تا حسن بن علی عسکری کافر علیهم السلام، هر امام سابق بر آنچه بر امام پس از خود
 می گذرد خبر داده است، و هر امام لاحق از آنچه بر امام پیش از او گذشته خبر
 داده است، پس خبر دهندگان به موت ائمه علیهم السلام عبارت از پیامبر ﷺ و ائمه
 اطهارند که یکی پس از دیگری اخبار کرده اند، اما خبر دهندگان قتل
 عیسی علیه السلام نبود بودند، از این رو می گوئیم که موت ائمه علیهم السلام حقیق و صحیح

عَلَيْهِمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَالصَّحَّةِ لَا عَلَى الْحُسْبَانِ وَالْحَيُولَةِ، وَلَا عَلَى الشُّكِّ وَالشَّكِّيةِ.
لَأَنَّ الْكِذْبَ عَلَى الْمُتَجَرِّبِينَ بِمَوَاقِفِهِمْ غَيْرُ جَائِزٍ لِأَنَّهُمْ مَقْصُومُونَ وَهُوَ عَلَى الْيَهُودِ
جَائِزٌ.

شَهَاتٍ مِنَ الْخَالِفِينَ وَدَفَعَهَا :

قَالَ مُحَالُّونَا : « إِنَّ الْعَادَاتِ وَالْمُشَاهِدَاتِ تَذَقُّعُ قَوْلِكُمْ بِالغَيْبَةِ » .

فَقُلْنَا : إِنَّ الْبَرَاهِنَ تَقْدِيرُ أَنْ تَقُولَ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَ تَقُولَ
لِلْمُسْلِمِينَ : إِنَّكُمْ بِأَجْمَعِكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوا مَا قُلْتُمْ قُلْتُمْ مَنْ لَمْ يَحِثْ تَطْلِيذُهُ أَوْ قِيلَتْ
خَبْرًا أَمْ يُتَطَّلَعُ الْقُدْرَ . وَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَعَارِضَةِ فَالْتَّ عَامَّةُ الْمُفْتَرِزَةِ - عَلَى مَا
يُحْكَنُ عَنْهُمْ - : إِنَّهُ لَمْ نَكُنْ لِلرَّسُولِ ﷺ مُعْجَزَةٌ غَيْرَ الْقُرْآنِ . فَأَمَّا مَنْ اعْتَرَفَ
بِصِحَّةِ الْآيَاتِ الَّتِي هِيَ غَيْرُ الْقُرْآنِ فَاجْتَاجَ إِلَى أَنْ يُطْلِقَ الْكَلَامَ فِي جَوَازِ تَوَحُّيْهَا
بِوَضْعِ اللَّهِ نَعَالٍ وَتَكْرَهُ بِالْقُسْرَةِ عَلَيْهَا ، ثُمَّ فِي صِحَّةِ وَجُودِ تَوَحُّيْهَا عَلَى أَسْوَرٍ قَدْ

بوده است و براساس گمان و اشتباه و شک نبوده است. زیرا دروغگوئی خبر
دهندگان مرگ آنه جابر نیست زیرا همگرم معصومند اما آن کار بر یهودان جایز
است.

شبهات مخالفین و پاسخگوی به آنها

مخالفین ما گفته اند: عادات و مشاهدات، عقیده شما را در باب عیب رد
می کند.

و ما می گوئیم: براهمه نیز قادرند که مثل ابن سحن را درباره آیات و
معجزات پیامبر ﷺ بر زبان جاری کرده و به مسلمین بگویند: شما هیچیک آن
معجزات را به چشم خود ندیده اید و شاید که شما بپروی از کسانی کرده باشید که
پیروی از آنها واجب باشد یا آنکه خبری را بپذیرفته باشید که قطع عذر نکند و
به خاطر همین معارضه است که عموم معزله - براساس نقلی که از ایشان شده
است - گفته اند: پیامبر اکرم ﷺ معجزه ای غیر از قرآن کریم نداشته است، ولی کسی
که به صحت معجزات غیر از قرآن اعتراف داشته باشد، بایستی آنها را که
برخلاف عادت و به قدرت الهی واقع شده روا بداند و ما بر صحت آنها واقف

زَقَلْنَا عَنْهَا وَهِيَ خَيْرٌ كَثِيرَةً الرُّوَاةِ.

فَقَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ: فَارْضُوا مِنَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَهَذَا أَنْ يُصَحِّحَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ الَّتِي تَقَرَّرْنَا بِتَقْلِيلِهَا عَنْ أَهْلِئِنَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ تَدُلَّ عَلَى جَوَازِ كُتُوبِهَا بِوَصْفِ اللَّهِ تَعَالَى بِذِكْرِهِ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَصِحَّةِ كُتُوبِهَا بِالْأَدْلَةِ الْقَلْبِيَّةِ وَ الْكِتَابِيَّةِ وَ الْأَخْبَارِ الْمَرْوُوعَةِ الْمُسْتَقْبُولَةِ عِنْدَ تَلَدَةِ الْعَامَةِ.

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «فَقُلُوبُ: إِنَّهُ لَيْسَ بِإِذْنِنَا جَمَاعَةٌ تَرَوِي عَنْ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ مَا تَرَوِي بِمَا يَبْتَغِيهِ وَ يَسَافِهُهُ. أَزِيدُ غَوْرًا لَنْ أَوْلَيْنَا لَيْسَ كَأَخِيرِنَا؟».

فَيُقَالُ لَهُ: مَا أَكْثَرَتْ مِنْ بَرَهِي قَالَتْ لَكَ: إِنَّ الْعَادَاتِ وَ الْمُتَسَاهِدَاتِ وَ الطَّبِيعِيَّاتِ مَنَعُ أَنْ يَتَكَلَّمُ ذِرَاعٌ مَشْغُومٌ مَشْغُوفٌ وَ يَمْنَعُ مِنْ انْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ أَلَّهُ لَوْ- انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ انْفَلَقَ قَبْطَلُ نِظَامِ الْعَالَمِ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «لَيْسَ بِإِذْنِنَا مِنْ يَدْفَعُ لَنْ أَوْلَيْنَا لَيْسَ كَأَخِيرِنَا» فَإِنَّهُ يُقَالُ لَهُ:

تدبر، ما و خود آنکه ناقلین آنها را و بیان کنی، هم نیستند.

آنگاه امامیه می گویند، از ما هم مثل آن را بپذیرید و به ما حق بدهید که این اخباری را که از ائمه خود نقل کرده ایم، صحیح بدانیم. اخباری که امر غیبی را برخلاف عادت و به قدرت الهی روا می داند و ما صحت آنها را با دلایل عقلی و قرآنی و اخبار مرویه مقبوله از ناقلان عامه به اثبات رسانده ایم.

جدلی می گوید: ما می گوئیم راجع به معجزات پیامبر، کسانی در مقابل ما نیستند که از خود پیامبر ضد مرویات ما را نقل کنند، روایاتی که آن معجزات را ابطال کرده و نفی نماید. اما شما خود روایت کرده اید که اول ائمه مانند آخر آن است، آیا اینجا مدعی هستید که اول آنها غیر از آخر آنهاست؟

و ما به او می گوئیم: چه خواهی گفت اگر یکی از پیروان برهمن به تو گوید عادت و مشاهدات اوضاع جهان و طبیعت مانع است که دست مسعوم و برهان بزی سخن گوید و مانع است که ماه دو پاره گردد و اگر منشق و دو پاره گردد، نظام عالم بر هم خواهد خورد.

و اما این سخن او که در مقابل ایشان کسانی نیستند که مخالف آنها باشند، اما

إِنكُمْ تُدْفَعُونَ عَنْ ذَلِكَ لَفَسْدُ الدُّفْعِ وَ قَوْ شَهَدَ هَذِهِ آيَاتِ الْخَلْقِ الْكَثِيرُ لَكَانَ حُكْمُهُ حُكْمَ التَّوَارِي. فَقَدْ بَانَ أَنَّ الْجَدَلِيَّ مُسْتَعْيِلٌ لِلْمُعَاظَلَةِ. مُسْتَعْرِقٌ فِيمَا لَمْ يُسْتَعْرِقْ.

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «أَوْ تَذَقُّوْنَا عَنْ قَوْلِنَا إِنَّهُ كَانَ لِنَبِيِّنَا ﷺ مِنَ الْكُتُبِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ جَمَاعَةٌ لَا يَحْضَرُهُمُ الْقَدُّ يَزُودُونَ آيَاتِهِ وَيَضْحَكُونَهَا؟»

فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّ جَمَاعَةً لَمْ يَحْضَرُهُمُ الْقَدُّ قَدْ غَابَتْهَا آيَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي هِيَ تَطْلِيلُ الْفِتَاةِ وَ كَلَامُ الذَّرَاعِ الْمَشْوَعَةِ وَ حَتِينَ الْجِدْعِ وَ مَا فِي بَابِهِ. وَ لَكِنْ هَذِهِ عَائَةُ الْأُمَّةِ تَقُولُ: إِنَّ هَذِهِ آيَاتُ زَوَاهِنَ تَقُوسُ بِسَبْرِ فِي الْأَصْلِ لَيْمَ ادَّعَيْتَ أَنَّ أَحَدًا لَا يَذُقُكَ عَنْ هَذِهِ الدَّعْوَى؟

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَلَمَّا كَانَ هَذَا هَكَذَا كَانَتْ أَخْبَارُنَا عَنْ آيَاتِ نَبِيِّنَا ﷺ كَالْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ مُوسَى وَ الْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ الْمَسِيحِ الَّتِي ادَّعَيْتَهَا النَّصَارَى لَهَا

در مقابل شما که به امر غیبت معتقدید کسانی می گویند: اخبارنا گواهند. پس به او می گوئیم: این سخن شما شدیداً مورد انکار است. و اگر خلقی کثیری این معجزات را مشاهده کرده بود. حکم آنها مثل حکم قرآن واضح و آشکار بود و روشن شد که این شخص جدلی مغالطه کرده و در چیزی که نباید مرق بهند فرق نهاده است. جدلی گوید: آیا شما قبول ندارید که پیامبر ما ﷺ در زمان حیاتش و بعد از وفاتش پیروان بیشماري داشته که معجزات او را دیده و آنها را درست دانسته اند؟

و به او گوئیم: جمع بیشماري معجزات رسول خدا ﷺ را مشاهده کرده اند. از قبیل سایه افکنیدن ابر بر او. و سخن گفتن دست مسموم و بریان ز، و ناله تنه در حث حرما و غیره. اما عاۃ امت می گویند: اینها معجزاتی است که در اصل نفرات معدودی آنها را روایت کرده اند و چرا می گویی کسی این معجزات را انکار نمی کند؟

جدلی گوید: اگر چنین باشد. اخبار ما از معجزات پیامبران. مانند اخبار معجزات موسی خواهد بود و اخبار معجزات مسیح که نصاری مدعی آن هستند.

و مِنْ أَجْلِهَا عَا دَعْتُوا. وَ كَأَخْبَارِ الْجُوسِ وَ التَّهَامَةِ عَنْ آثَامِ آبَائِهِمْ وَ أَشْلَافِهِمْ».

فَلَمَّا: قَدْ عَرَفْنَا التَّهَامَةَ نَزَعُمْ أَنْ لِآبَائِهِمْ وَ أَشْلَافِهِمْ أَشْأَلًا مُوجُودَةً وَ نَظَائِرَ مُشَاهِدَةً فَلِذَلِكَ قَبِلُوهُ عَلَى طَرِيقِ الْإِقْبَاعِ، وَ لَبَسَ هَذَا بِنَا تَلَكُّوهُ، وَ إِنَّمَا عَرَفْنَاهُ لِلتَّوَجُّهِ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ عُورِضَ بِهَا عُورِضُ بِهِ، فَلَيْتَكَ مِنْ وَرَاءِ الْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ طَوَّلَ^(۱).

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَ سِرَّاءُ هَذِهِ الْفِرَاقَةِ مِنَ الطَّعْمِيَةِ جَمَاعَاتُ تَنْفُضُهَا وَ جَمَاعَاتُ فِي مِثْلِ حَالِهَا تَرُدِّي عَقْنِ يَسْتَنْدُونَ إِلَيْهِ الْخَبَرَ خَبَرَهُمْ فِي النَّصِّ حُضْمًا يَزُودُونَ».

فَيَحَالُ لَهُ: وَ مَنْ هَذِهِ الْجَمَاعَاتُ الَّتِي تَنْفُضُهَا، وَ أَيْنَ هُمْ فِي دَهَارِ اللَّهِ؟ وَ أَيْنَ يَسْكُنُونَ مِنْ بِلَادِ اللَّهِ؟ أَوْ مَا وَجَبَ عَلَيْكَ أَنْ تَقْلَمَ لَنْ يَنْبَاتَكَ بِفَرْغِهِ؟ وَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ الصَّنَاعَةِ يَقْلَمُ اسْتَعْمَالَكَ لِلْمُعَالَظَةِ.

و بماطر آن دین خود را حق می دانند و مانند اخبار مجوس و پراهمه خواهد بود که از روزگار پدران و گذشتگان خود روایت می کنند.

گوئیم: ما گفتیم که پراهمه می پندارند که برای پدران و درگذشتگان نشان نمونه های محقق و نظائر مشهودی بوده است و از این رو آنان قانع شده و آن مذهب را پذیرفته اند و خود هم منکر آن نیستند، و ما بدان جهت از ایشان باد کردیم که معارضه اقتضاء می کرد و بایستی از همین جهت مورد بررسی واقع شود. جدلی گوید: دو مقابل این فرقه امامیه که قطع به امام غائب دارند، جمعیت های بیشتر یا همانندی وجود دارد که از پیامبر اکرم ضد اخباری که امامیه در باب امام غائب نقل کرده است، نقل می نمایند.

به او می گوئیم: این جماعتی که بر امامیه برتری دارند کبسنند؟ و در کدام دهار پروردگار زندگانی می کنند؟ و در کدامیک از شهرهای الهی ساکن می باشند؟ آیا نمی دانی که نامه اعمالت خوانده می شود؟ و هر که از اهل علم هم باشد می داند که نو در این سخنان معالطه می کنی.

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَمَا كُنْتُ أَخْتَسِبُ أَنْ أَهْرَأَ سَدِّحاً تَشْتَعُ ثَلَاثَةً بِأَنْ يَجْتَلِ الْأَخْبَارُ عَنْ آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَرُوضاً لِلْأَخْبَارِ فِي غَيْبَةِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَيُدْعَى تَكَالُفُ الثَّوَاتِرِ فِيهَا وَ اللَّهِ الْمُسْتَعَانُ»

فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا الْوُجْهَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ ادَّعَيْنَا التَّسَاوِيَّ فِي هَذَا الْبَابِ وَ عَرُفْنَاكَ أَنَّ الَّذِي تُسَمِّعُهُ الْخَبَرَ الْمُتَوَاتِرَ هُوَ الَّذِي يَرْوِيهِ ثَلَاثَةٌ أَوْ ثَلَاثُونَ لَمْ يَوْفَقَهُمْ. وَأَنَّ الْأَخْبَارَ عَنْ آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْأَصْلِ إِنَّمَا يَرْوِيهَا الْقَلِيلُ. وَاجْتِنَاءُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ أَنْ نَرْجِعَ إِلَى أَصْحَابِ الْحَدِيثِ فَتَطْلُبُ مِنْهُمْ عَنْ زَوْيِ اثْنَيْفَاقِ الْقَوْمِ وَ كَلَامِ الذُّرَاعِ الْمُسْمُوعَةِ وَ مَا يُجَانِسُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِهِ. فَإِنْ أَمَكُنْتَ أَنْ يَرْوِيَ كُلُّ آيَةٍ مِنْ هَذِهِ الْآيَاتِ عَنْ عَشْرَةٍ أَوْ ثَلَاثِينَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَابَثُوا أَوْ شَاغَرُوا فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ. وَ إِلَّا فَإِنَّ الْمُوَافِقَ ادَّعَى التَّكَالُفَ لِمَا هُمَا مِثْلَانِ وَ نَظِيرَانِ وَ مُشَبَّهَانِ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

جدلی گوید: من نمی پنداشتم که فرد مسلمان به خود اجازه دهد که اخبار معجزات رسول خدا ﷺ را با اخبار عیب فرزند امام حسن عسکری علیه السلام برابر داند و مدعی برابری تواتر آن دو باشد. و الله المستعان.

و به او می گوئیم: ما منظور خود را از تساوی این دو دسته خبر بیان کردیم و نمره کرده ایم که خبری را سواتر می گوئیم که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند و اخباری که مربوط به معجزات رسول اکرم ﷺ سواي قرآن کریم است در اصل راویان قلیل دارد، و زحمتی که بر ما و شما وجود دارد این است که به محدثین رجوع کنیم و راویان انشقاق قر و سخن گفتن دست مسعوم و بریان رو و امثال آن را از ایشان بطلبیم، اگر بوانستند برای هر یک از این معجزات اسامی ده تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را ذکر کنند که آنها را دیده و مشاهده کرده باشند که قول، قول اوست و در غیر این صورت قول موافق که مدعی مشابهت معجزات پیامبر اکرم و امر غیبت است صحیح خواهد بود. و الحمد لله.

[دلیل آخر:]

وَأَقُولُ - وَبِاللهِ التَّوْفِيقُ - : إِنَّا قَدْ اسْتَعْتَبْنَا بِالإِقْرَارِ بَعْضَةَ الإِمَامِ كَمَا اسْتَعْتَبْنَا بِالْقَوْلِ بِهِ . وَ الْعِصَّةُ لَقِئَتْ فِي ظَاهِرِ الْحَقِيقَةِ قُتْرَيْنِ وَ شَاحِدَهُ . وَلَوْ أَفْرَزْنَا بِإِمَامِيَّةِ إِمَامٍ وَ أَنْكَرْنَا أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا لَمْ نَكُنْ أَفْرَزْنَا بِهِ . فَإِذَا جَازَ أَنْ نَكُونَ مُسْتَعْبِدِينَ مِنْ كُلِّ إِمَامٍ بِالإِقْرَارِ بِشَيْءٍ وَ غَائِبٍ عَنْ أَبْصَارِنَا فِيهِ جَازَ أَنْ نَسْتَعْبِدَ بِالإِقْرَارِ بِإِمَامِيَّةِ إِمَامٍ غَائِبٍ عَنْ أَبْصَارِنَا لِيُغَرِّبَ مِنْ طُغْرُوبِ الْحِكْمَةِ يَغْلُظُهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . اهْتَدَيْنَا إِلَى وَجْهِهِ أَوْ لَمْ نَهْتَدِ وَ لَا فَرْقَ .

وَأَقُولُ أَيْضًا : إِنَّ حَالَ إِمَامِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ حَالُ الشَّيْءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظُهُورِهِ . وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا كَانَ بِحُكْمِهِ لَمْ يَكُنْ بِالْمَدِينَةِ . وَلَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ لَمْ يَكُنْ بِحُكْمِهِ . وَ كَمَا سَافَرْنَا لَمْ يَكُنْ بِالْحَضَرِ . وَلَمَّا حَضَرَ لَمْ يَكُنْ فِي السَّفَرِ . وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ أَسْوَإِهِ

دلیل دیگر

به توفیق الهی می گوئیم : ما متعبدیم که به عصمت امام اقرار داشته باشیم همچنانکه متعبدیم به اصل امامت اقرار داشته باشیم و عصمت در ظاهر خلیفه نیست که دیده شود و مشاهده گردد و اگر به امامت امامی اقرار داشته باشیم و عصمت او را انکار کنیم . اقرار به او نکرده ایم . و چون روا باشد که از او بخوانند تا به واسطه اقرار به امری که غائب از ابصار ماست و در هر امامی وجود دارد - یعنی عصمت - خدا را عبادت کنیم . روا باشد که از ما بخوانند تا به واسطه اقرار به امامت امام عاتب از ابصار خدا را عبادت کنیم . غیبتی که به واسطه حکمتی از حکمت های الهی واقع شده است و اگر راه به مصلحت آن ببریم یا نبریم فرقی ندارد .

و باز می گوئیم : امروز حال امام ما در غیبتش . مانند حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ظهورش می باشد و این از آن روست که آنگاه که او در مکه بود در مدینه حضور نداشت و زمانی که در مدینه بود در مکه حاضر نبود و وقتی که مسافرت می کرد در شهر نبود و وقتی در شهر حضور داشت در سفر بود . و آن حضرت

حاضراً بمکانی، غایباً عن غیره من الاماکن. و لم تنقطع حجته علیه السلام عن أهله-
الاماکن التي غاب عنها، فهكذا الإمام علیه السلام لا تنقطع حجته وإن كان غایباً عنا كما
لم تنقطع حجة النبي صلی الله علیه و آله عن غاب عنه.

و أكثرنا اشتغبت به الناس من شرائط الإسلام و شرائعهم فهو مثل ما استغبتوا
به من الأشرار بعقبة الإمام، و ذلك أن الله تبارك و تعالی مدح المؤمنين على
إيمانهم بالغیب قبل خدجه هم على إقامة الصلاة و إيتاء الزكاة، و الإيمان بسائر ما
أنزل الله عز و جل على نبيه و على من قبله من الأنبياء صلوات الله عليهم
أجمعين، و بالآخرة فقال: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ • أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ
الْمُقْلِبُونَ» (۱).

در تمامی احوال در مکانی حاضر بود و از سایر اماکن غایب بود و حجت او در
اماکنی که در آنها غایب بود، ساقط نبود، امام علیه السلام نیز همین است، اگر هم
غایب باشد حجتش ساقط نمی شود، کما آنکه حجت پیامبر در اماکنی که در آنها
غایب بود ساقط نبود.

و بیشتر احکام و شرایع اسلام تعبد به امور نادیده است و تعبد به اقرار به امام
غائب نیز از این قبیل است. زیرا خدای تعالی مؤمنین را بواسطه ایمانشان به عیب
ستوده، پیش از آنکه ایشان را به واسطه برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و ایمان
به سایر اموری که بر پیامبر اکرم نازل فرموده و کتابهایی که بر پیامبران پیشین
فرو فرستاده و ایمان به آخرت بستاند خدای متعال فرموده است: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ • أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِبُونَ».

وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَكُونُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ قِيْعَمْنَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَصَابُ غَرَقًا، فَإِذَا أَفَاقَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَا وَكَذَا، أَمَرْتُكُمْ بِكَذَا، وَنَهَاكُمُ عَنْ كَذَا، وَ أَكْثَرُ مَخَالِفِينَا يَكُونُونَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يَكُونُ عِنْدَ نُزُولِ جِبْرِئِيلَ ﷺ عَلَيْهِ، فَيَسْبُلُ الصَّادِقُ ﷺ عَنِ الْغُشْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَأْخُذُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَانَتْ تَكُونُ عِنْدَ هُبُوطِ جِبْرِئِيلَ ﷺ فَقَالَ: لَا إِنَّ جِبْرِئِيلَ كَانَ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ وَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ لِقَدَّةَ الْعَتَبَةِ، وَ إِذَا ذَلِكَ عِنْدَ مُخَاطَبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِبَاءً بِقَبْرِ نَوْجَانَ وَ وَاسِطَةٍ.

خُذْنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَاسِبٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ: قَالَ النَّاسُ لَمْ يُسَاجِدُوا اللَّهَ تَسَاوَدَ نَعَالِي مُسَاجِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مُخَاطَبُهُ وَ لَا شَاهِدُوا الزَّوْطِي وَ ذَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإِفْرَازُ بِالْقَبْطِ الَّذِي لَمْ يُسَاجِدُوا وَ تَضَدَّقُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ أَلْفَبَرْنَا

و پیامبر ﷺ گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می رفت و عرق می ریخت و آنگاه که به هوش می آمد می گفت: خدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است، و بیشتر مخالفین ما می گویند این حالت وقتی بود که جبرائیل بر او نازل می شده است، اما از امام صادق ﷺ از آن حالت که بر او عارض می شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرائیل بر او نازل می شده است؟ فرمودند خیر، جبرائیل وقتی به نزد آن حضرت می آمد، بی اذن و اجازه بر او وارد نمی شد و هنگامی که بر او داخل می شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می نشست، این حالت بر پیامبر اکرم ﷺ آنگاه عارض می شد که خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می کرد.

شمروین ثابت از امام صادق ﷺ روایت کند که مردم خدای تعالی را نمی دیدند که ما رسولش را از گوید و مخاطبه نماید و وحی را هم مشاهده نمی کردند، اما بر ایشان واجب بود که اقرار به غیبی نمایند که آن را ندیده اند و رسول-

الله عَزَّوَجَلَّ في مُحْكَمِ كِتَابِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ «يَلْفُظُ مِنْ قَوْلِي إِلَّا لَدُنِّي رَفِيقٌ عَسِيدٌ»^(۱) وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ «وَ إِنْ عَلَيْكُمْ عُقُوبَةٌ مِمَّا كَانْتُمْ بِهَا فَتُكْفَرُ بِهَا وَ تُنْفَكُ عَنْ أَمْرِكُمْ»^(۲) وَ نَحْنُ لَمْ نَرْهَمْ وَ لَمْ نَشَاهِدْهُمْ. وَ قَوْلُ نَوْعِ التَّصْدِيقِ بِذَلِكَ لَكُنَّا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ. رَاضِينَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ قَوْلُهُ. وَ قَدْ حَذَرْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ فِتْنَةِ الشَّيْطَانِ فَقَالَ: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ»^(۳) وَ نَحْنُ لَأَمْرَاءُ وَ نَحِبُّ عَقَبَتَنَا الْإِيمَانُ بِكُتُوبِهِ وَ الْحَذَرُ مِنْهُ.

وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِكْرِ الْمَسَاءَلَةِ فِي الْقَدَرِ: «إِنَّهُ إِذَا شِئِلَ الْمُبْتُ فَلَمْ يُجِبْ بِالْجَوَابِ ضَرْبَةً مُتَكَبِّرَةً وَ كَثِيرَ ضَرْبَةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ. مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا تَذَعَّرَ لَهَا مَا خَلَا التَّقَلُّبِينَ» وَ نَحْنُ لَا نَرَى شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ. وَ لَا شَاهِدَهُ وَ لَا نَسْتَعْنِ.

اکرم ﷺ را در آن امر غیبی تصدیق کنند. و خدای تعالی در قرآن کریم ما را مطلع کرده است که هیچک از ما نیست که سخنی گوید جز آنکه فرشته رفیق عسید مرد اوست و فرموده است: «اِشْرَا رَا نَكْبَانَانِي» است کراماً کاتبین و آنچه را انجام می دهد می دانند و ما را ایشان را ندیده ایم و مشاهده نکرده ایم. اما اگر به آنها تصدیق نداشته باشیم، از اسلام خارج شده ایم و گفته خدای تعالی را رد کرده ایم. و خدای تعالی ما را از فتنه شیطان بر حذر داشته و فرموده است: ای بنی آدم شیطان شما را نفریبید همچنانکه پدر و مادران را از بهشت بیرون راند. و ما شیطان را ندیده ایم. اما واجب است که به وجود او امان داشته باشیم و از او بر حذر باشیم.

و پیامبر اکرم ﷺ در ذکر سؤال و جواب فرموده است: هرگاه از مرده سؤال شود و درست جواب نگوید. نکیر و منکر چنان ضربتی از عذاب الهی بر وی فرود آورند که جز تقلین همه جنبندگان بر او فزع کنند. اما ما چیزی از آنها نمی بینیم و مشاهده نمی کنیم و غی شنویم. و به ما خبر داده اند که او به آسمانها عروج کرده است اما ما چیزی از آن را ندیده ایم و مشاهده نکرده و

۱- ق ۱۸. ذلایة حکمتنا «ما یلفظ من قولی - الآية»

۲- الاحزاب: ۲۷.

۳- الانططار: ۱۱ - ۱۳.

وَأَخْبَرَنَا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عَرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. وَغُفِرَ لَهُمْ أَنْ تَزَالَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَوْ لَا تُشْفِئَهُ وَلَا تَشْفَعُ. وَأَخْبَرَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَنْ رَأَى نُفَاةً فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْعَةً سَبَقُوا أَلْفَ مِائَةِ يَوْمٍ يَمُوتُونَ: أَلَا طِبَّتْ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» وَنَحْنُ لَا نَرَاهُمْ وَلَا تَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَتَوَلَّى نُسَلِّمُ الْأَخْبَارَ الْوَارِدَةَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ وَفِيهَا يُشَبِّهُ مِنْ أُمُورِ الْإِسْلَامِ لَكُنَّا كَافِرِينَ بِهَا. خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ.

[مناظره مؤلف مع مُلحد عند رُكنِ الدولة:]

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُلْحِدِينَ فِي مَجْلِسِ الْأَمِيرِ السَّعِيدِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لِي: «وَجِبَ عَلَيَّ إِمَامُكُمْ أَنْ يَخْرُجَ فَقَدْ كَادَ أَهْلُ الرُّومِ يَقْبِضُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ». فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ كَانُوا فِي أَيَّامِ نَبِيِّنَا ﷺ أَكْثَرَ عَدَدًا مِنْهُمْ الْيَوْمَ وَقَدْ أَسْرَ ﷺ أَمْرَهُ وَكَتَبَتْهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً بِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَهَذَا ذَلِكَ أَظْهَرُهُ لِي وَأَلْقَى بِهِ وَكَتَبَتْهُ ثَلَاثَ سِنِينَ عَشْرًا ثُمَّ يَسْقَى بِهِ. ثُمَّ أَلَى الْأَمْرَ إِلَيَّ أَنْ تَعَاوَدُوا عَلَى جَبْرَانِهِ وَجَبْرَانِ جَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ وَالْمُحَاسِنِينَ عَنْهُ لِأَجْلِيهِ. فَخَرَجُوا إِلَى الشُّعْبِ وَ

تشبیه ام. و به ما خبر داده اند کسی که برای رضای خدا به دیدار برادرش بشناید، هفتاد هزار فرشته او را همراهی کرده و می گویند: خُلا نَبِکُو سَدِی و بهشت بر تو گوارا باد. و ما ایشان را غمی بینیم و کلامشان را غمی نسویم و اگر اخبار وارده در این امور و امور مشابه آن را در اسلام مسلم ندانیم کافر شده و از اسلام خارج خواهیم بود.

مناظره مؤلف با یکی از ملاحده در مجلس رُکنِ الدولة

یکی از مُلحدین در مجلس امیر سعید رُکنِ الدولة - عَلَيْهِ السَّلَامُ - با من تکلم کرده و گفت: بر امام شما واجب است که خروج نماید زیرا که فریباً رومیان بر مسلمین غلبه خواهند کرد. و من به او گفتم: کفار در زمان پیامبر اکرم بیشتر بودند و آن حضرت به امر خدای تعالی امر نبوتش را چهل سال مخفی داشته و در پرده نگاهداشت و بعد از آن به کسانی که اعتماد داشته اظهار نبوت نمود و سه سال از کسانی که اعتماد نداشت کتمان می کرد سپس کار بدعا کشید که پیاپی بستند او را

بَعَثُوا فِيهِ ثَلَاثَ سِنِينَ. فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ فِي ثَلَاثِ السِّنِينَ: لَا يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ ﷺ فَإِنَّهُ
وَاجِبٌ عَلَيْهِ الْخُرُوجُ لَقَلَبَتِ الْمَشْرُكِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. مَا كَانَ يَكُونُ جَوَابًا لَهُ إِلَّا
أَنَّهُ ﷺ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى دُخِرَ خُرُوجُهُ إِلَى الشَّعْبِ حِينَ خَرَجَ وَبِإِذْنِهِ غَابَ. وَ
مَنْ أَمَرَهُ بِالظُّهُورِ وَ الْخُرُوجِ خَرَجَ وَ ظَهَرَ. لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَقِيَ فِي الشَّعْبِ هَذِهِ
الْمُدَّةَ حَتَّى أَوْعَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ أَرْسَلَةً عَلَى الصَّحِيفَةِ الْمَكْتُوبَةِ
بِتَنْزِيلِ قُرَيْشٍ فِي جَبْرِائِيلَ النَّبِيِّ ﷺ وَ بِمَجِيعِ بَنِي هَاشِمٍ. الْمَتَعْتُمَةِ بِأَنْ تَعِينَ خَاسِقًا.
الْمُودَعَةَ عِنْدَ رَمْعَةٍ بَيْنَ الْأَشْوَدِ. فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطِيعَةٍ رَجِمَ وَ تَرَكَتْ مَا
كَانَ فِيهَا مِنْ اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَقَامَ أَبُو طَالِبٍ قَدْ دَخَلَ مَكَّةَ. فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ قُرَيْشُ
قَدْ رَوُوا أَنَّهُ قَدْ جَاءَ يُسَلِّمُ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى يَسْأَلُوهُ أَوْ يُزَجِّعُوهُ عَنْ بُيُوتِهِ.
فَاسْتَسْأَلُوهُ. وَ عَظُمُوهُ. فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنْ أَيْتَنِي أَخِي مُحَمَّدًا لَمْ
أَجُوبْ عَلَيْهِ كَذِبًا قَطُّ وَ إِنَّهُ قَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّ رُسُلَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ لَقَدْ بَعَثَ عَلَى

تبعید کرده و همه بنی هاشم و طرفداران او را نیز به خاطر او نهبید کند و آنها به
شعب ابوطالب رفتند و سه سال در آنجا ماندند. و اگر گوینده ای در آن سالها
می گفت: چرا محمد ﷺ خروج نمی کند و به واسطه غلبه مشرکین بر مسلمین
واجب است که خروج نگیرد. جواب ما این است که او به امر خدای تعالی به
شعب رفته است و به اذن او غایب شده است و آنگاه که او فرمان ظهور و خروج
دهد خارج شده و ظاهر خواهد شد. زیرا پیامبر ﷺ این مدت در شعب
دورنگ کرد ما خدای تعالی به او وحی کرد که موریانه را فرستاده و عهدنامه
فریش را در هجران پیامبر و همه بنی هاشم که چهل مهر و امضا داشته و نزد رُمَته
ابن اسود و دبعه بوده خورده. تمهیدات قطع رحم آن از بین رفته و نام خدای تعالی
را باقی گذاشته است. ابوطالب برخاست و به مکه آمد و هنگامی که قریش او را
دیدند. پنداشتند که او آمده است که پیامبر ﷺ را تسلیم کند تا ایشان او را
بکشند یا از نبوت برگردانند. پس او را استقبال کردند و گرمی داشتند و چون
نشست به ایشان گفت: ای گروه قریش! من هرگز از برادرزاده ام محمد دروغی
سراغ ندارم و او به من خبر داده است که پروردگارش به او وحی کرده که

الصَّحِيفَةَ الْمَكْتُوبَةَ بَيْنَكُمْ الْأَرْضَ فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطِيعَةٍ رَجِمَ وَ تَرَكْتُ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَخْرَجُوا الصَّحِيفَةَ وَفَكَّرُوا فَوَجَدُوا كِتَابًا، فَأَتَى بَعْضُ وَبَقِيَ بَعْضٌ عَلَى كُفْرِهِ. وَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَبَنُو هَاشِمٍ إِلَى مَكَّةَ. هَكَذَا الْإِمَامُ عَلِيُّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَمَرَ اللَّهُ لَهُ فِي الْخُرُوجِ خَرَجَ.

وَسَيِّءٌ آخَرُ وَهُوَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَفْذَرَ عَلَى أَغْدَائِهِ الْكُفَّارِينَ مِنَ الْإِمَامِ قُلُوْا أَنْ قَائِلًا قَالَ: لِمَ يُنْهَى اللَّهُ أَغْدَاءَهُ وَ لَا يُبَيِّدُهُمْ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِهِ وَ يُشْرِكُونَ؟ لَكَانَ جَوَابُنَا لَهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَخَافُ الْمَوْتَ فَيُجَاجِلُهُمْ بِالْقُوَّةِ. وَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ. وَ لَا يُقَالُ لَهُ: لَا وَ لَا كَيْفَ. وَ هَكَذَا إِظْهَارُ الْإِمَامِ إِلَى اللَّهِ الَّذِي غُيِّبَتْ قُوَّتُهُ أَرَادَهُ إِذْنٌ فِيهِ لَفْظُهُ.

فَعَالِ السَّالِجُ، «لَسْتُ أَوْمِنُ بِإِمَامٍ لَا أَرَاهُ وَ لَا تَلْزِمُنِي خُفْيَةُ مَا لَمْ أَرَهُ».

موریدان بر عهدنامهٔ مکتوب، فیما بین فرستاده و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و آنچه از اسماء الهی در آن بوده بجا مانده است. چون صحیفه را آوردند و گشودند، ملاحظه کردند که آن سخنان صحیح است و بعضی ابدان آوردند و بعضی دیگر بر کفر خود باقی ماندند و پیامبر ﷺ و بنی هاشم به مکه بازگشتند. امام علی علیه السلام نیز همین است. آنگاه که خدای تعالی بدو اذن خروج دهد ظاهر خواهد شد.

جواب دیگر آن است که خدای تعالی بر دفع کفار توانا تر از امام است، و اگر گوینده ای بگوید: چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده و نابود نمی سازد در حالی که آنها کافرند و مشرک؟ پاسخ ما این است که خدای تعالی از فوت وقت نمی هراسد تا در عفویت ایشان شتاب ورزد و از کردارش پرسشی نشود، اما از ایشان پرسش شود و می توان به او گفت برای چه؟ و چگونه؟ ظاهر ساختن امامی که او را نهان ساخته است نیز چنین است. و هر وقت که اراده فرماید اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد.

ملحید گفت: من به امامی که او را ننیم ایمان نمی آورم و مادام که او را ندیده باشم حجتش بر من تمام نیست.

قُلْتُ لَهُ: يَحِبُّ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهُ لَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَكْفُرُ بِأَنَّكَ لَا تَرَاهُ وَلَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ الرَّسُولِ ﷺ لِأَنَّكَ لَمْ تَرَهُ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ السَّعِيدِ وَنَحْنُ الدَّوْلَةُ - ﷺ - أَيْهَا الْأَمِيرُ رَاعِ مَا يَقُولُ هَذَا الشَّيْخُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا غَابَ وَ لَا يُرَى لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرَى. فَقَالَ لَهُ الْأَمِيرُ - ﷺ - لَقَدْ وَضَعْتَ كَلَامَهُ غَيْرَ مُوَضِّعِهِ وَتَقَوَّلْتَ عَلَيْهِ. وَ هَذَا الْقِطَاعُ مِنْكَ وَ إِفْرَاقُ بِالصَّغْرِ

وَ هَذَا سَبِيلُ جَمِيعِ الْمُجَادِلِينَ لَنَا فِي أَشْرِ صَاحِبِ زَمَانِنَا ﷺ مَا يَتْلَقُونَ فِي دَفْعِ ذَلِكَ وَ جُحُودِهِ إِلَّا بِالْهَذَبَانِ وَ التَّوَسُّوَيْنِ وَ الْخَرَفَاتِ الْمُتَوَعِّدَةِ. وَ ذَكَرَ أَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ التَّوَيْجَنِيُّ فِي آخِرِ كِتَابِ التَّنْبِيهِ وَ تَشْتَبَهُ مَا يَقُولُ خُصُومُنَا: «لَوْ كَانَ مَا نَدْعُونَ مِنَ النَّاسِ حَقًّا لَادَّعَاءُ عَلِيٍّ ﷺ بِغَدِّ مَضْيِ النَّبِيِّ ﷺ».

و من گفتم: لازم است که بگوئیم حجت خداى تعالى هم بر تو تمام است زیرا او را نمى بينى و حجت رسول خدا ﷺ هم بر تو تمام است زیرا او را نمى بينى. آنگاه به امير سعيد، ركن الدوله ﷺ رو کرده و گفت: اى امير! بنگر كه سخن اين شيخ چیست. او مى گويد: امام غايب است و ديده نمى شود زيرا خداى تعالى ديده نمى شود. آنگاه امير ﷺ به او گفت: تو كلام او را نفهميدى، و كلامى بر او بستى و اين فرو ماندگى نوست و اقرار و اعتراف تو بر عجز و ناتوانى. و اين طريق همه كسانى است كه درباره صاحب الزمان ﷺ با ما مجادله مى كنند. سخنانشان در دفع و انكار صاحب الزمان ﷺ به هذيان و پريشان گونى و خرافات مفتوش مى ماند.

ابوسهل اسماعيل بن عليّ تويجنى در آخر كتاب «التنبه» مى نويسد: بسيار اتفاق افتاده است كه دشمنان ما مى گويند: اگر ادعاى شما درباره نصوص پيامبر اكرم در شأن الله هدى درست بود، بى نرديد عليّ ﷺ پس او درگذشت رسول اكرم آن را بازگو کرده و مدعى آن مى گويد.

فَيَقَالُ لَهُمْ: كَيْفَ يَدْعِيهِ فَيَقِيمُ نَفْسَهُ مَقَامَ مَدْعٍ يَحْتَاجُ إِلَى شُهُودٍ عَلَى صِحَّةِ دَعْوَاهُ وَهُمْ لَمْ يَتَّبِعُوا قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَتَبْتُ يَقْبَلُونَ دَعْوَاهُ لِنَفْسِهِمْ. وَتَحَلَّفُوا عَنْ بَتِّغَةِ أَبِي بَكْرٍ. وَدَفَعْتُ فَاطِمَةَ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْرِفَهُمْ جَمِيعاً خَبَرَهَا حَتَّى دَفَنَهَا بَيْراً أَذْلُ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّكَ لَمْ يَرْضَ بِهَا فَعَلَوْهُ.

فَإِنْ قَالُوا: «فَلِمَ قَبِلَهَا بَعْدَ عَثَانِ؟» قِيلَ لَهُمْ: أُعْطُوا بَعْدَ مَا وَجِبَ لَهُ قَبِيلُهُ. وَكَانَ فِي ذَلِكَ مِثْلُ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَبِلَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ.

وَرُبَّمَا قَالَ خُصُوصُنَا إِذَا غَضِبَهُمُ الْخِجَابُ وَ تَرَمَّتْهُمْ الْحُجَّةُ فِي أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ إِمَامٍ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ. عَالِمٌ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ. مُتَمَوِّنٌ عَلَيْهِمَا. لَا يَتْلَسَاهُمَا وَ لَا يَنْفَلُطُ فِيهَا. وَ لَا يَغْوُرُ مُخَالَفَتَهُ. وَاجِبُ الطَّاعَةِ بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ: «قَرَأَ هَذَا الْإِمَامُ سَمِعَهُ لَنَا وَ دَلَّوْنَا عَلَيْهِ».

و به ایشان می گوئیم: چگونه آن حضرت مدعی آن خصوص شود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند گواه است تا دعوی خود را اثبات کند، در حالی که آنان سخن پیامبر را درباره او پذیرفتند، و چگونه می توان تصور کرد که چنین مردمی دعوی علی علیه السلام را درباره خودشان بپذیرند و موضوع سربار زدند؟ آن حضرت از بیعت کردن با ابوبکر و دفن فاطمه زهرا علیها السلام بی آنکه هیچک از ایشان را خبردار کند تا به غایبی که او را تسبانه و پنهانی دهن کرده. اینها خود بهترین دلیل است که آن حضرت از اعمال خلفا خشنود نودند.

و اگر بگویند: چرا علی علیه السلام امر خلافت را پس از عثمان پذیرفت؟ می گوئیم: حق واجب او را به وی می دادند و او هم پذیرفت و او را در این کار مانند پیامبر ﷺ بود آنگاه که منافقین و مؤلفه قلوبهم را پذیرفت.

و سا که مخالفین ما آنگاه که این دلایل ایشان را درممانده سازد و حجت بر ایشان تمام شود و بگویند از امام منصوصی که عالم به کتاب و سنت است و برآن دو آمین باشد و آنها را فراموش نکند و در آنها خطا نکند، گریزی نیست. و روا نیست که با او مخالفت شود و طاعتش به نص امام پیش از او واجب است. اما این امام کیست؟ نامش را به ما بگوئید و ما را به مکان او دلالت کنید.

فَيَجْأَلُ هُمْ، هَذَا كَلَامٌ فِي الْأَخْبَارِ وَهُوَ انْتِقَالٌ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي تَكَلَّمْنَا فِيهِ، لِأَنَّا إِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِيهَا نَوْجِيَهُ الْعُقُولُ إِذَا مَضَى النَّبِيُّ ﷺ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يَسْتَخْلِفَ وَ يَنْصُ عَلَى إِمَامٍ بِالْعَصَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا؟ فَإِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ بِالْأَدِلَّةِ فَقُلْنَا وَ عَلَيْهِمُ التَّقْيِيسُ عَنْ عَيْنِ الْإِمَامِ فِي كُلِّ عَصَمٍ مِنْ قِبَلِ الْأَخْبَارِ وَ ثَقُلِ الشَّيْخِ النَّصُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ الْآنَ مِنَ الْكُثْرَةِ وَ اخْتِلَافِ الْأَوْطَانِ وَ الْهَمِّ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ يُوجِبُ الْعِلْمُ وَ الْقَتْلَ لَا يَسِيًّا وَ قِيَسَ بِأَزَانِهِمْ فِرْقَةٌ تَدْعِي النَّصَّ لِزُجُلِ بَغْدِ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ عَارِضُونَا بِمَا يَدْعُوهُ أَصْحَابُ زُرَادِشْتِ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْمُبِيلِينَ، قِيلَ لَهُمْ: هَذِهِ الْمَعَارِضَةُ تِلْزِمُكُمْ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا انْفَضَّتْ بِشَيْءٍ فَهِيَ قَضَانَا، لِأَنَّ صُورَةَ الشَّيْخِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَصُورَةِ الْمُسْلِمِينَ فِي الْكُثْرَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَتَعَارَفُونَ وَ إِنَّا

به ایشان می گوئیم: این سخن مربوط به اخبار می شود و سخن ما در این باره نبود، بلکه سخن ما مربوط به حکم عقل بود آنگاه که پیامبر اکرم در گذشته است و اینکه آیا جایز است که جانشین تعیین نکند؟ و بر امام پس از خود تصریح نکند؟ و چون این مطلب با دلایل روشن ثابت گردید، ما و شما وظیفه داریم که در هر عصری در تعیین امام تفحص و تحقیق کنیم و از ناحیه اخبار و نقل مخصوص طائفه شیعه به شناسایی امام بپردازیم و چون هم اکنون جمعیت ایشان بسیار و وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوت است و با وجود این در اقوالشان اتفاق دارند و این موجب علم و عمل می گردد علی الخصوص که در مقابل ایشان فرقه ای وجود ندارد که ادعا کند پیامبر ﷺ شخص دیگری غیر علی ﷺ را برای امامت برگزیده و او را معرفی کرده باشد.

اگر با ما معارضه کرده و آنچه را که زرتشتیان و دیگر از کفار ادعا می کنند بگویند، در پاسخ ایشان می گوئیم: این معارضه درباره معجزات پیامبر ﷺ هم وارد است، هر جوابی را که آنها بگویند: اینجا ما هم همان را می گوئیم، زیرا امروزه صورت عالم تشیع، مانند صورت عالم اسلام از حیث کثرت است، یکدهگر را نمی شناسند و پیشتیان آنها هم همینطور بودند، بلکه بایستی اخبار-

أَسْلَافُهُمْ يَجِبُ أَنْ يَكُونُوا كَذَلِكَ. بَلِ الْخَبَارُ الشَّيْعِ أَوْ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُمْ دَوْلَةٌ وَلَا سَيْفٌ وَلَا رَهْبَةٌ وَلَا رَغْبَةٌ، وَإِنَّمَا تُنْتَعَلُ الْأَخْبَارُ الْكَاذِبَةُ لِزَعْبِيَّةٍ أَوْ رَهْبِيَّةٍ أَوْ حَسَلِ عَلَيْهَا بِالذُّوْلِ. وَلَيْسَ فِي أَخْبَارِ الشَّيْعَةِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، وَإِذَا صَحَّ بِثَقْلِ الشَّيْعَةِ النَّصُّ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحَّ بِثَقْلِ ذَلِكَ ثَقْلُهَا النَّصُّ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ وَمِنْ الْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ عَلَى إِمَامٍ إِمَامٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الْغَائِبِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ رِجَالَ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّقَاتُ كُلُّهُمْ فَذَكَرُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ، وَغَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ السُّلْطَانَ طَلَبَهُ طَلَبًا ظَاهِرًا، وَكُلَّ بِمَنَازِلِهِ وَخَزَمِهِ سَتَقْبَتُهُ.

فَلَوْ قُلْتُ: إِنَّ غَيْبَةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْقَعْرِ مِنْ أَدَلِّ الْأَدَلِّ عَلَى صِحَّةِ الْإِمَامَةِ قُلْتُ صِدْقًا لِيَصْدِي الْأَخْبَارُ الْمُتَقَدِّمَةُ فِي ذَلِكَ وَتُشْهِرُهَا.
وَقَدْ ذَكَرْتُ بَعْضَ الشَّيْعَةِ بِمَنْ كَانَ فِي خِدْمَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذْتُ بِتَصَانِيهِ

ایشان را صاحبتر بدائیم. زیرا شیعه در طول تاریخ گذشته حکومت و شمشیر و خوف و رجائی نداشتند و اخبار دروغ را برای خوف و با رجائی می سازند و با دولتهای آنها اخبار را محمل می کنند و در اخبار شیعه چیزی از این امور وجود ندارد. و چون نقل بهامیر علی بن ابی طالب بر علی علیه السلام درست است، به همین دلیل نقل علی علیه السلام بر امام حسن و نقل حسن بر امامت حسین علیه السلام و بهینطور نقل هر امامی بر امامی پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و امام غایب پس از آن حضرت که رجال طرفدار پدرش امام حسن عسکری همه مورد وثوق بوده اند و گواهی داده اند که او امام است و غایب شده است زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بود. و دو سال مأمور بر منازل و خرم او گمارد.

و اگر بگویم که عجب امام علی علیه السلام در این عصر، بهترین دلیل بر صحت امامت اوست، سخن درستی گفته ام، زیرا اخباری که در این موضوع پیشتر نقل کردیم همه درست و مشهور است.

و یکی از اشخاص موثق که در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بوده، ذکر

أَنَّ الشَّيْبَ بَيِّنَةٌ وَبَيْنَ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مُتَّصِلٌ وَكَانَ يُخْرِجُ مِنْ كُتَيْبٍ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ عَلَى يَدَيْهِ إِلَى شَيْبَةَ إِلَى أَنْ تَوَفَّى وَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ مِنَ الشُّبَّعَةِ مُشْتَوِرٌ قَعَامٌ مَعَاذَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ.

وَقَدْ سَأَلُونَا فِي هَذِهِ الْعِصَةِ وَقَالُوا: إِذَا جَازَ أَنْ يَغِيبَ الْإِمَامُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَمَا أَشْتَبَهَا قَامَ تُسَكَّرُونَ مِنْ رَفَعِ غَيْبِهِ عَنِ الْعَالَمِ؟ فَيُنَالُ هَلْ فِي الزَّتْفَانِ غَيْبِهِ اِزْتِفَاعٌ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ وَسُطُوطُ الشَّرَائِعِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَحْتَمِلُهَا. وَأَنَا إِذَا اسْتَفَرَّ الْإِمَامُ لِلْمَعْرُوفِ عَلَى نَهْيِهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ لَهُ سِتْرٌ مَعْرُوفٌ مُتَّصِلٌ بِهِ وَكَانَتِ الْحُجَّةُ قَائِمَةً إِذْ كَانَتْ غَيْبُهُ مَوْجُودَةً فِي الْعَالَمِ وَبَابُهُ وَتَسْبِيحُهُ مَعْرُوفَانِ وَإِنَّمَا عِدَمُ اِشْتَارَةِ وَآمَرُهُ وَنَهْيُهُ ظَاهِرًا وَكُنْ فِي ذَلِكَ بَطْلَانٌ لِلْعُجْبَةِ. وَلِذَلِكَ نَظَائِرُ قَدْ أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الشُّبَّعِ مَدَّةً طَوِيلَةً وَكَانَ يَدْعُو النَّاسَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ بِسِرِّهِ إِلَى أَنْ أَمِينٌ وَصَارَتْ لَهُ بَيِّنَةٌ وَهُوَ فِي كُلِّ ذَلِكَ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مُرْسَلٌ فَلَمْ يُبْطِلْ تَوْفِيدهَ

کرده است که سبب بنی او و فرزند حسن بن علی علیهما السلام متصل بوده است و او نامه ها و اوامر و نواهی آن حضرت را به دست خود به شیعیان می رسانید، نا آنکه او از دنیا رفته و آن حضرت به شخص مسنور دیگری وصیت فرموده، و برای او چانشین معین نموده است.

و در این مسأله غیبت از ما می پرسند: اگر جایز باشد که امام سی سال یا بیشتر غایب باشد، چه دلیلی وجود دارد که در عالم موحود باشد؟ و به ایشان می گوئیم: عدم وجود امام در زمین، موجب رفع حجت خدا از زمین و سقوط دین الهی می گردد، زیرا دیگر حافظ ر نگاهانی ندارد، ولی اگر امام برای خوف از جان خود به امر خدای تعالی پنهان گردد و سبب معروف و متصل داشته باشد، حجت خدا قائم خواهد بود، زیرا شخص او در عالم موجود است و نایب و وسیله معروفی هم دارد، فقط فتوا و امر و نهی ظاهری نیست، و این موجب بطلان حجت الهی نیست، و این مطلب نظائری هم دارد: پیامبر اکرم مدتی طولانی در شیب اقامت گزید و در اوّل امر رسالت مردم را پنهانی دعوت می فرمود، نا آنکه امنیت یافت و جمعیتی برای وی بدید آمد و او در تمام این احوال پیامبر

تَسْمِيَةً مِنْ بَعْضِ النَّاسِ دَعْوَةَ نُبُوَّتِهِمْ وَلَا أَدْعَى ذَلِكَ حُجَّتَهُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْعَارِ
فَأَقَامَ بِهِ فَلَا تَعْرِفُ أَحَدٌ مَوْضِعَهُ وَ لَمْ يُبَيِّنْ ذَلِكَ نُبُوَّتَهُ وَ لَوْ ارْتَفَعَتْ عَيْنُهُ لَبَيَّنَتْ
نُبُوَّتَهُ، وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ يَجُوزُ أَنْ يَحْبِسَهُ السُّلْطَانُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ وَ يَمْتَنِعَ مِنْ لِقَائِهِ عَقْرًا
لَا بُدَّيْ وَ لَا تَعْلَمُ وَ لَا يُبَيِّنُ، وَ الْحُجَّةُ قَائِمَةٌ ثَابِتَةٌ وَاجِبَةٌ وَ إِنْ لَمْ يَبْعَثْ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لِأَنَّهُ
مَوْجُودٌ الْعَيْنُ فِي الْعَالَمِ، ثَابِتُ الذَّاتِ، وَ لَوْ أَنَّ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا لَمْ يُبَيِّنْ وَ تَعْلَمُ وَ يُفَيِّتْ لَمْ
تَبَيَّنْ نُبُوَّتُهُ وَ لَا حُجَّتَهُ، وَ لَوْ ارْتَفَعَتْ ذَاتُهُ لَبَيَّنَتْ الْحُجَّةَ، وَ كَذَلِكَ يَجُوزُ أَنْ تَسْتَوِيَّ
الْإِمَامُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ إِذَا خَافَ، وَ لَا تَبْطُلُ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

فَإِنْ قَالُوا: فَكَيْفَ يَصْنَعُ مِنَ الْخِطَابِ إِنْ لَمْ يَسْأَلْ عَنْ شَأْنٍ؟ قِيلَ لَهُ: كَمَا كَانَ
يَصْنَعُ وَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْعَارِ عَنْ جَاءِ إِلَيْهِ يُسَلِّمُ وَ لِيَتَعَلَّمَ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ سَائِعًا
فِي الْخِطَابِ كَانَ هَذَا مِثْلَهُ سَائِعًا.

مبعوث و مرسل بود و پناهندگی و پنهانی او نسبت به بعضی از مردم دعوت نبوتش
را باطل نکرد و حجت او را مخدوش نساخت. آنگاه در غار پنهان شد و
هیچکس جایگاه او را نمی دانست، و این موجب بطلان نبوت او بود، اما اگر
وجود نداشت نبوتش نیز باطل می شد، امام نیز همچنین است. ممکن است سلطان
او را مدتی طولانی محبوس سازد و از ملاقات او جلوگیری کند تا نتواند فتوا دهد
و تعلیم و تبیین نماید، اما حجت الهی برپا و ثابت و واجب است، گرچه فتوا ندهد
و ننسی کند، زیرا او در عالم موجود است و ذاتش ثابت است و اگر پیامبری با
امامی خواهد بود و تعلیم و تبیین نکند، نبوت و حجتش باطل نخواهد شد، اما اگر
وجودش از میان برود، حجت خدای باطل خواهد شد، همچنین جایز است که
امام هرگاه که بفراسد مدتی طولانی مسکون باشد و حجت خدای تعالی باطل
نخواهد گردید.

و اگر بگویند: در این حال اگر کسی بخواند از او پرسش کند چه باید بکند؟
می گوییم به او همان کاری را انجام دهد که اگر پیامبر در غار بود و شخصی
می خواست به نزد او بیاید تا اسلام آورد و از او تعلیم گیرد. اگر عدم دسترسی به
پیامبر به لحاظ حکمت الهی و روان باشد، عدم دسترسی به امام نیز همانگونه است.

و من أَوْصَحِ الأدلَّةِ عَلَى الإمامَةِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ آيَةَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أُنِيَ بِقِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَاضِينَ ﷺ وَ بِكُلِّ عِلْمٍ مِنْ تَوْرَةٍ وَ أَنْجِيلٍ وَ زَبُورٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا يَتْلَمُّ الْكِتَابَةَ ظَاهِرًا. أَوْ لَوْ تَصْرُفًا أَوْ يَهُودِيًّا فَكَانَ ذَلِكَ أَكْثَرُ آيَاتِهِ. وَ قِيلَ الْمُحْتَسِبُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَ خَلَفَ عَلَيْهِ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُتَعَارِفًا الشَّرَّ كَانَتْ سُنَّةُ أَقَلِّ مِنْ عَشْرِينَ سَنَةً. ثُمَّ الْقَبَضَ عَنْهُ النَّاسُ فَلَمْ يَلْقَ أَحَدًا وَ لَا كَانَ يُلْفَاهُ إِلَّا حَوَاصُّ أَصْحَابِهِ وَ كَانَ فِي نَهَايَةِ الْعِبَادَةِ وَ لَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا بِسِرِّهِ يَعْتَوِيهِ الزَّمَانُ وَ جُودِ بَنِي أُمَيَّةَ. ثُمَّ ظَهَرَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُتَعَنِّ بِالْبَاقِرِ ﷺ لِقَبْضِهِ الْعِلْمَ^(۱) فَأَتَى مِنْ عُلُومِ الدِّينِ وَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ السِّيَرِ وَ الْمُعَازِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ.

وَ أَتَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ ذَلِكَ بِمَا تَكَرَّرَ وَ ظَهَرَ وَ انْتَشَرَ، فَلَمْ

و از واضحترین أدله ای که برای امامت وجود داود این است که خدای تعالی معجزه پیامبر ﷺ را این قرار داده که داستان پیامبران گذشته را در قرآن ذکر فرموده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده، بی آنکه نوشتن را آموخته باشد یا آنکه نصرانی و یا یهودی را ملاقات کرده باشد، این بزرگترین معجزه اوست. و حسین بن علی ﷺ به شهادت رسید و علی بن الحسین ﷺ را به جای خود گذاشت در حالی که بنی امام سجاد از بیست سال تجاوز نمی کرد و آن حضرت از مردم کناره گرفت و با احدی ملاقات نمی کرد و حر حواری صاحبش او را نمی دیدند و او دو هایت عبادت بود و به واسطه سخی زمانه و سنم بنی امیه، جز اندکی از علم از ناحیه آنحضرت منتشر نگردید، سپس فرزندش محمد بن علی ﷺ ظاهر گردید و او را باقر می نامیدند چون شکافنده علم بود. و از علوم دین و کتاب و سنت و تارخ و معازی بخش عظیمی را ظاهر ساخت.

و آنگاه جعفر بن محمد ﷺ، پس از وی علوم بیشتری را ظاهر ساخته و

بِتَقْوَى فِي قُلُوبِ الْعِلْمِ إِلَّا أُنْفِي فِيهِ بِأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ. وَفَسَّرَ الْقُرْآنَ وَالسُّنَنَ، وَرُوَيْتْ عَنْهُ الْمَغَازِي وَ الْأَخْبَارُ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُدْرَى هُوَ وَ آبَاؤُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ رَوَاةِ الْعَاقِلَةِ أَوْ قُلُوبِهِمْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمْ قِيَتًا. وَ فِي ذَلِكَ أَذَلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُمْ إِنَّمَا أَخَذُوا ذَلِكَ الْعِلْمَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ عَنْ وَاحِدٍ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ. وَكَذَلِكَ جَمَاعَةُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَذِهِ سُنَّتُهُمْ فِي الْعِلْمِ^(۱) يُسْأَلُونَ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَجَبِبُوا جَوَابَاتٍ مُتَّفِقَةً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ. فَأَيُّ دَلِيلٍ أَذَلُّ مِنْ هَذَا عَلَى إِمَانِهِمْ وَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَعْتَبَهُمْ وَ عَلَّمَهُمْ وَ أَوْذَعَهُمْ جَلَنَهُ وَ عُلُومَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَهُ، وَ هَلْ رَأَيْنَا فِي الْعَادَاتِ مِنْ طَهَرَتْ عَنْهُ بِمِثْلِ مَا طَهَّرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.

منتشر ساخت و هیچ فنی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب بسیاری در آن بیان فرموده، و قرآن و سنت را تفسیر نموده و از آن حضرت مغازی و اخبار انبیاء روایت شده است بی آنکه او تنها پدرش را یا امام باقر یا امام سجّاد علیه السلام حق نزد یکی از راویان عامه و اهل سنت یا فقهای ایشان دیده شده باشند و چیزی از ایشان آموخته باشند. و این خود واضعترین دلیل است که ایشان صلوات الله علیهم علم را از پیامبر اکرم ﷺ و سپس از علی علیه السلام و سپس از یک یک ائمه فرا گرفته اند و همه ائمه علیهم السلام چنین بوده اند و روش ایشان در علم بر این پایه استوار بود. ایشان را از حلال و حرام می پرسیدند و آنها هم پاسخهای هماهنگ می گفتند بی آنکه از احدی تعلیم گرفته باشند. پس کدام دلیل واضعتر از این بر امامت ایشان است و اینکه پیامبر اکرم ﷺ آنها را نصب کرده و موسوم ساخته و علوم خودش و انبیاء پیشین را به آنها سپرده است؟ و آیا در تاریخ، فردی مانند امام باقر و یا امام صادق علیه السلام مشاهده کرده ایم که بی آنکه از احدی درس گرفته باشند، این همه علم و دانش از آنها ظاهر شده باشد؟

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: أَعْلَمُهُمْ كَمَاؤُوا يَتَعَلَّمُونَ ذَلِكَ سِرًّا. قِيلَ لَهُمْ: قَدْ خَالَ مِثْلُ ذَلِكَ
الذَّهْرِيَّةُ فِي النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَةَ وَيَتَرَى الْكِتَابَ سِرًّا. وَكَهَنَ جَبُورٌ لَنْ
يُظَنُّ ذَلِكَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَأَكْثَرُ مَا أَتَوَاهُ لَا يَعْرِفُ إِلَّا
مِنْهُمْ، وَلَا شَيْعٍ مِنْ غَيْرِهِمْ.

وَقَدْ سَأَلُونَا فَقَالُوا: «إِنَّ الْحَسَنَ لَمْ يَنْظَهَرْ ظُهُورًا تَامًا لِلْعَاصِيَةِ وَالْعَاصِيَةِ فِي
أَيِّنْ غِلْمَةٍ وَجُودَةٍ فِي الْعَالَمِ؟ وَهَلْ رَأَيْتُمُوهُ أَوْ أَخْبَرْنَاكُمْ جَمَاعَةً [قَدْ] تَوَاتَرَتْ
أَخْبَارُهَا أَنَّهَا سَاهَدَتْهُ وَعَائِنَتْهُ؟»

فَيَسْأَلُ لَهُمْ: إِنْ أَمَرُ الدِّينِ كُلَّهُ بِالِاسْتِدْلَالِ يُعَلِّمُهُ، فَتَحَرَّ عَرَفْنَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
بِالْأَوَّلَةِ لَمْ تُسَاهِدْهُ، وَلَا أَخْبَرْنَا عَنْهُ مِنْ سَاهِدَةٍ، وَعَرَفْنَا الشَّيْخَ ﷺ وَكَوْنَهُ
فِي الْعَالَمِ بِالْأَخْبَارِ، وَعَرَفْنَا بُيُوتَهُ وَصِدْقَهُ بِالِاسْتِدْلَالِ، وَعَرَفْنَا أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا

اگر کسی بگوید: ممکن است پنهانی دوسر آموخته باشند. می گوئیم: مشابه
این سخن را ذهریه درباره پیامبر اکرم ﷺ گفته اند که آن حضرت پنهانی
کنایت را آموخته بود و کتابت قرآنت می کرد و چگونگی می نوان به امام باقر و امام
صادق ﷺ چنین گمان برآورده شد که ایشان علم می که ظاهر ساخته اند از
احدی غیر ایشان دیده و شنیده نشده است.

و از ما پرسش کرده و گفته اند: هر چند امام حسن عسکری علیه السلام ظهور نام و
نمای برای عام و خاص نداشته است، از کجا به وجود او در این عالم می
برده اید. آیا شما خود او را دیده اید یا جماعتی که اخبارشان به تواتر رسیده او را
مشاهده و دیدار کرده اند؟

به ایشان می گوئیم: امور دینی به دلائل ثابت می شود ما خدای تعالی را به
دلائل شناختیم و هرگز او را مشاهده نکردیم و کسی که او را دیده مانند ما را
آگاه نکرده است. و پیامبر اکرم ﷺ و وجود او را در این عالم به واسطه اخبار
شناختیم و به نبوت و صدق آن حضرت از طریق استدلال، معرفت حاصل
کردیم و از طریق استدلال دانستیم که پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب را جانشین
خود فرار داده است و دانستیم که پیامبر ﷺ و آنکه پس از او عالم به کتاب و سلف

ابن أبي طالب عليه السلام بالاستدلال، و عرفنا أن النبي صلى الله عليه وآله و سائر الأئمة عليهم السلام بغدء عالمون بالكتاب و السنة، و لا يجوز عقلم في شيء من ذلك الغلط و لا التسبأ و لا تعتد الكذب بالاستدلال، و كذلك عرفنا أن الحسن بن علي عليه السلام إمام مفترض الطاعة، و علينا بالأخبار المتواترة عن الأئمة الصادقين عليهم السلام أن الإمامة لا تكون بغدء كونها في الحسن و الحسين عليهم السلام إلا في ولي الإمام و لا يكون في أخ و لا قرابة، فوجب من ذلك أن الإمام لا يخفى إلا أن خلف من وليه إماماً^(۱) فلما صحت إمامة الحسين عليه السلام و صحت وفاته ثبت أنه قد خلف من وليه إماماً، هذا وجه من الدلائل عليه.

و وجه آخر، و هو أن الحسن عليه السلام خلف جماعة من تقاتبه بمن يروي^(۲) عنه الحلال و الحرام و يؤذي إلهه كتب صبيته و أنوالهم و يخرجون الجوابات و كانوا يوضع من السحر^(۳) و القدالة بتقليده إمامه في حياته، فلما مضى أجمعوا جميعاً

بوده اند و در این امر غلط و نسیان و دروغگوئی بر آنها روا نیست و همه این امور را با استدلال دانستیم، و دانستیم که حسن بن علی عليه السلام امام مفترض الطاعة است و به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین عليهم السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست و از این مقدمات لازم می آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان خود جانشین خود ساخته باشد و چون امامت و وفات امام حسن عسکری عليه السلام درست است، ثابت می شود که یکی از فرزندان امام و جانشین او باشد، این استدلالی بر وجود اوست.

استدلالی دیگر؛ و آن این است که امام حسن عسکری عليه السلام جماعتی از مؤمنین خود را جانشین خود فرار داد، کسانی که از او حلال و حرام را رواست می کردند و نامه های شیعیان و وجوهات ایشان را به آن حضرت می رسانیدند و باسحها را در بافت می کردند، آنها عالم به پشت پرده و عادل بودند و خود امام حسن

علیُّ اِنَّهُ قَدْ خَلَفَ وَوَلَدَهُ هُوَ الْاِمَامُ. وَآمَرُوا النَّاسَ اَنْ لَا يَسْأَلُوْا عَنِ اَسْمِهِ وَ اَنْ
يَسْتَرْوْا ذَلِكُمْ مِنْ اَعْدَائِهِ. وَ طَلَبَةُ السُّلْطَانِ اَسْتَدَّ طَلَبٌ وَ وَكَّلَ بِالْذُّوْرِ وَ اَحْبَابِیْ مِنْ
جَوَارِیِ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ كَانَتْ كُتُبُ اَبْنِیِ الْخَلَفِیِّ بَعْدَهُ تُخْرِجُ اِلَى الشَّيْعَةِ بِالْاَمْرِ وَ
النُّهْيِ عَلٰی اَنْدِیِ رِجَالِ اَبْنِیِ الثَّقَابِ اَكْثَرَ مِنْ عِشْرَیْنِ سَنَةً. ثُمَّ انْقَلَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ وَ
مَضَى اَكْثَرُ رِجَالِ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الَّذِیْنَ كَانُوا شَهِدُوْا بِاَمْرِ الْاِمَامِ بَعْدَهُ وَ بَنَى مِنْهُمْ
رَجُلٌ وَاحِدٌ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلٰی عَدَالَتِهِ وَ يَتَقَبَّهِ خَلَمَرُ النَّاسِ بِالْكِتْمَانِ وَ اَنْ لَا يُذْهِلُوْا
شَيْئًا مِنْ اَمْرِ الْاِمَامِ. وَ انْقَلَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ. فَضَعْنَا قَبَابُ عَنِ الْاِمَامِ بِمَا ذَكَرْتُ مِنْ
الدَّلِیْلِ. وَ بِمَا وَصَّفْتُ عَنْ اَصْحَابِ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ رِجَالِهِ وَ تَعْلِیْقِهِ خَبَرَةً، وَ صِحَّةَ
غَیْبَتِهِ بِالْاَخْبَارِ الْمَشْهُوْرَةِ فِي غَیْبَةِ الْاِمَامِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ اَنْ لَّهُ غَیْبَتَيْنِ اِحْدَاهُمَا اَسَدُّ مِنْ
الْاُخْرٰی.

عسکری علیه السلام در ایام حیاتش آنها را تعدیل کرده بود، و وقتی که آن حضرت درگذشت همگی آنها اتفاق داشتند که او فرزندى را جانشین فرار داده است که هوامام است و به مردم گفتند که از اسم او نبرند و آن را از دشمنانش نهان دارند؛ و سلطان وقت به سختی در طلب او برآمد و نگهبانانی بر خانه ها و کنیزان باردار امام حسن عسکری علیه السلام گمارد، سپس نامه های پسرش که حانشن وی بود و شامل اوامر و نواهی او بود به واسطه اصحاب مورد اعتماد پدرش در مدتی بالغ بر بیست سال به شیعیانش می رسید و بعد از آن مکاتبه منقطع شد و بیشتر باران امام حسن عسکری علیه السلام که شاهد امر امامت امام پس از او بودند درگذشتند و تنها یک تن باقی ماند که همگی اتفاق بر عدالت و وثاقت وی داشتند و او به مردم دستور کتمان داد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نکنند و مکاتبه منقطع گردید. پس بنا به دلیلی که ذکر کردم و وصی که از باران امام حسن عسکری علیه السلام و رجالش نمودم، و نفلی که ایشان در امر امامت فرزند- عسکری علیه السلام کرده اند، وجود امام ثابت گردید و درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام علیه السلام وارد شده، و اینکه او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دسوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم.

و عَذَّبْنَاهُ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ فِي هَذَا الْوَقْتِ لَا يُضَيِّعُ مَذَّعَتِ الْمُنْطَوِّزَةِ فِي مُوسَى
ابْنِ جَعْفَرٍ، لِأَنَّ مُوسَى مَاتَ ظَاهِرًا وَرَأَى النَّاسُ مَيِّتًا وَدَقِّنَ دَقْنًا مُتَكَسِّرًا وَنَصَبَ
لَهُ مِنْ أَكْثَرِ مِنْ مِائَةِ سَنَةٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً لَا يَدَّعِي أَحَدٌ أَنَّهُ بَرَاءٌ وَلَا يُكَابِيهِ وَلَا
بِرَائِلُهُ، وَدَعَا لَهُمْ أَنَّهُ حَيٌّ فِيهِ إِكْذَابُ الْحَوَاسِ الَّتِي شَاهَدَتْهُ مَيِّتًا، وَقَدْ قَامَ يَغْذُو
عِدَّةً لَيْسَتْ قَاتِلَتَا مِنْ الْعُلُومِ بِمِثْلِ مَا لَقِيَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاقْبَسَ فِي دَعْوَانَا هَذِهِ
- غَيْبَةِ الْإِمَامِ - إِكْذَابُ الْجِسِّ وَلَا مَحَالَّ وَلَا دَعْوَى تَشْكِيهَا الْقَوْلُ وَلَا تَخْرُجُ
مِنْ الْعَادَاتِ، وَلَهُ إِلَى هَذَا الْوَقْتِ مَنْ يَدَّعِي مِنْ شَيْبَةِ السُّقَابِ الْمَشُورِينَ أَنَّهُ
بَابُ الْإِقْبَةِ وَنَسَبَ يُوَدِّي غَنَّةً إِلَى شَيْبَةِ أَلْفَرَّةٍ وَنَهْيَةً وَتَمَّ تَطْلِيلُ الْمُدَّةِ فِي الْغَيْبَةِ طَوْلًا
يَخْرُجُ مِنْ عَادَاتِ مَنْ غَابَ، فَالْمُصَدِّقُ بِالْأَخْبَارِ يُوجِبُ اعْتِقَادَ إِمَامَةِ ابْنِ -
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا قَرَعْتُمْ، وَأَنَّهُ قَدْ غَابَ تَمًّا جَاءَتْ الْأَخْبَارُ فِي الْغَيْبَةِ قَائِمًا

و مذهب ما در غیبت امام علی علیه السلام در این عصر، مانند مذهب منطوره - که همان
واقفیه باشند - در غیبت موسی بن جعفر علیهما السلام نیست، زیرا امام هفتم آشکارا
درگذشت و مردم جسد او را دیدند و غلبه او را به خاک سپردند و از درگذشت او
منجاور از یکصد و پنجاه سال گذشت و احدی ادعا نکرد که او را دیده است و با
آنکه با او مکاتبه و مراسله کرده است و ادعای واقفیه که می گویند او زنده
است، تکذیب چشمانی است که او را مرده مشاهده کرده است و پس از امام
کاظم علیهما السلام چندین امام دیگر آمده اند که مانند آن حضرت اظهار علم و امامت
کرده اند، اما در ادعای ما نسبت به غیبت امام عصر علیهما السلام تکذیب حق و با التزام
به محال و یا خلاف عقل و عادت نیست و تا کنون هم بعضی از شیعیان موثق و
مستوره خود را یاب او می دانند و وسیله ای می شمارند که دستورات او را به
شیعیانش برسانند و غیبت هم آنقدر طولانی نشده که خارج از عادت کسانی
باشد که غایب می شوند. پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت
فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام می شود - چنانکه شرح دادم - و او همچنان که
در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و

جاءت مشهوره مشاویه. و کاتب الشیعه تنویرها و ترجمها لما یزجون بعد هذا من
قیام القائم علیه السلام بالحق و إظهار العدل. و نسأل الله عزوجل توفیقاً و صبراً جلیلاً
بر خیمه.

(کلام یابن قبه الرازی)

و قال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الرازی فی بعض کتاب الإلهاد
لأبي زید العلوی: «قال صاحب الکتاب بعد أشياء کثیرة ذکرها لأشاذة
فیها: و قالت الرئیدة و المؤمنة: المصلحة من ولید فاطمة بقول الرسول المصنوع
علیه فی حجة الوداع. و یؤم خرج إلى الصلاة فی منجیه الذی نزل فیهِ: أئمتنا الناس
قد خلقت فیکم کتاب الله و عزتی، ألا أئمتنا لن یلغوا عنی یردا علی الخوض. ألا و
إنکم لن تصلوا ما استفتختم بهما. ثم أکذ صاحب الکتاب هذا الخبر و قال فیهِ
قولاً لا مخالفة فیهِ. ثم قال بعد ذلك: إن المؤمنة خالفت الإجماع و ادعت الإمامة

شیعه متوقع آن غیبت است و به آن امیدوار است، زیرا رجاء واثق دارد که
قائم علیه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از
رحمت واسعة حق درخواست توفیق و صبر جمیل می نمایم.

سخنان أبو جعفر بن قبه رازی

أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی در رد کتاب «الإلهاد» ابو زید
علوی گوید: صاحب این کتاب بعد از ذکر مطالب بسیاری که نزاعی در آن
نیست گفته است: زید به و امامیه می گویند: حجبت خداوند بایستی از فرزندان
فاطمه زهرا علیه السلام باشد، زیرا این اجماعی است که پیامبر اکرم در حجة الوداع و
در روزی که پیار بودند و آخرین نماز را در مسجد برگزار کردند فرمودند: ای
مردم! من کتاب خدا و عزتم را در میان شما باقی گذاشتم و آن دو از یکدیگر جدا
نشوند تا کنار حوض کوثر در بهشت بر من وارد شوند، آگاه باشید که اگر شما به
آن دو در او یزید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس صاحب آن کتاب این خبر را
مورد تأیید و تأکید قرار داده و سخنی گفته است که هیچ خلاقی در آن نیست و بعد
از آن می گوید: امامیه با اجماع مخالفت کرده و ادعا کرده اند که امامت بایستی در

فی بطنی من العِترَةِ وَ لَمْ تُوجِئْهَا لِسَائِرِ الْعِترَةِ، ثُمَّ يُرْجَلُ مِنْ ذَلِكَ الْبَطْنِ فِي كُلِّ عَضْبٍ.

فَأَقُولُ - وَ بِاللهِ التَّقَهُ -: إِنْ فِي قَوْلِي الشَّيْءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا يَقُولُ الْإِمَامِيَّةُ دَلَالَةٌ وَاحْتِجَةٌ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَصِلُوا كِتَابَ اللهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ لَيْسَ مِنَ الْقَجَمِ وَ لَا مِنْ سَائِرِ قِبَائِلِ الْعَرَبِ بَلْ مِنْ عِترَتِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ، ثُمَّ قَرَنَ قَوْلَهُ بِمَادَّةٍ [بِهِ] عَلَى مُرَادِهِ فَقَالَ: «أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَمْ يَتَّعَرَفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» فَأَعْلَمْنَا أَنَّ الْحُجَّةَ مِنْ عِترَتِهِ لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ، وَ إِنَّا تَتَوَقَّعْنَا بِمَنْ لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ لَمْ يُضِلَّ، وَ مَنْ لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ يَمُوتُ مُرَضًى عَلَى الْأَمَةِ أَنْ يَتَمَسَّكُوا بِهِ، وَ تَجِبُ فِي الْفُضُولِ أَنْ يَتَّكُونَ عَالِمًا بِالْكِتَابِ، مَاثُونَ عَلَيْهِ، يَقْلَمُ نَائِحَةً مِنْ خُلسُوجِهِ، وَ خَاصَّةً مِنْ عَامِهِ، وَ حُكْمَةً مِنْ تَذْيِيبِهِ، وَ مُحْكَمَةً مِنْ مُتَّصِلِيهِ يَصْنَعُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَوْضِعَةً

یک خانواده مخصوص از عترت باشد و سایر خانواده های عزرت حق از آن ندارند، در این خانواده هم در هر عصری فقط یک نفر امام خواهد بود. پس با اعتماد به خداوند می گوئیم: کَلَامُ بِيَامِرِ الْاَكْرَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دلیل روشنی بر درسی قول امامیه است، زیرا بایمیر عليه السلام فرموده است: من در میان شما چیزی را باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شود هرگز گمراه نخواهد شد؛ یکی کتاب خدا و دیگری عزرت و اهل بیت. این مطلب دلالت دارد که حجت پس از او از عجم و سایر قبایل عرب نیست، بلکه از عزرت اوست که همان اهل بیت او می باشد. آنگاه قولش را مغزین به کلامی کرده که به مراد او دلالت دارد و فرموده است: أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَمْ يَتَّعَرَفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. و به ما اعلام فرموده است که حجت از عزرت او می باشد و از کتاب جدائی ندارد و ما آنگاه که متمسک شویم به کسی که جدائی از کتاب ندارد، گمراه نخواهیم شد و کسی که مفارقت از کتاب ندارد، در زمره کسانی است که بر اُمت واجب است به او متمسک شوند و عقل می گوید که او مایستی عالم به قرآن و امین بر آن باشد. ناسخ را از مسوخ، و خاص آن را از عامش، و واجب آن را از مستحبش، و محکم آن را از منشاءش

الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لَا يُقَدِّمُ مُؤَخَّرًا، وَلَا يُؤَخِّرُ مُقَدِّمًا، وَبِحَبِّ أَنْ يَكُونَ
 جَامِعًا يَعْلَمُ الَّذِينَ كُلُّهُ لِيَسْتَكِينُ التَّشَكُّلُ بِهِ، وَالْأَخَذُ بِقَوْلِهِ فَمَا اخْتَلَفَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ وَ
 تَنَارَخَتْ مِنْ تَأْوِيلِ الْكِتَابِ وَالسُّلَّةِ، وَلِأَنَّهُ إِنْ نَبِيَ مِنْهُ شَيْءٌ لَا يَقْلُمُهُ لَمْ يَجِبِ
 التَّشَكُّكُ بِهِ، ثُمَّ مَتَى كَانَ هَذَا الْفَعْلُ أَيْضًا لَمْ يَكُنْ حَاشُوا عَلَى الْكِتَابِ، وَلَمْ يُؤْمَرْ أَنْ
 يَنْقَلِبَ قَبِضُ الْثَابِتِ مِنْهُ مَكَانَ الْمُنْسُوحِ، وَالْمَحْكَمِ مَكَانَ الْمُتَشَابِهِ، وَالتَّذَبُّبِ مَكَانَ
 الْحَقِّ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا يَكْتَفُرُ تَعْدَادُهُ، وَإِذَا كَانَ إِذَا هَذَا صَارَ الْحُجَّةُ وَالْمُتَجَوِّجُ
 سَوَاءً، وَإِذَا لَسَدَ هَذَا الْقَوْلُ صَحَّ مَا قَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ مِنْ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ الْبَعْدِ لَا
 يَكُونُ إِلَّا جَامِعًا يَعْلَمُ الَّذِينَ، مَتَّصُومًا، مَوْفِقًا عَلَى الْكِتَابِ، فَإِنَّ وَجَدَتْ الرُّبُوبِيَّةُ فِي
 أَهْلِهَا مِنْ هَذِهِ صِفَتُهُ فَتَحْتَ أَوَّلَ مَنْ يَتَقَادُّ لَهُ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى قَاطِعًا أَوَّلَ مَا
 اتَّبَعَ.

وَقَالَ شَيْخٌ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ: إِنَّا لَمْ نَقُلْ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلًا

باز شناسد نا هر چیز را در جایگاه خود که اخذای تعالی وضع فرموده است قرار
 دهد، هیچ مقدمی را مؤخر نکند، و هیچ مؤخری را مقدم نگرداند. و بایستی که
 همه علم دین را بداند تا در موارد اختلاف امت و منازعه در تأویل کتاب و
 سنت، تشکک به وی و گفته وی ممکن باشد، و اگر چیزی از کتاب خدا را نداند،
 نمی توان به او تشکک جست، و اگر در چنین جایگاهی باشد امین بر قرآن کریم
 نخواهد بود، و نمی توان از غلط او امین بود و ممکن است باسخ را در مکان منسوخ
 و محکم و در جای متشابه و مستحب را در محل واجب فرار دهد و غلطهای
 دیگری که تعداد آنها بسیار خواهد بود. و اگر چنین باشد حجت و سایر حلائق
 برابر خواهند بود و چون این گفته فاسد باشد، گفتار امامیه درست خواهد بود که
 حجت او عتق کسی است که جامع علم دین و معصوم بوده و بر کتاب خدا امین
 باشد، و اگر زیدیه در میان ائمه خود کسانی را می یابند که دارای اس اوصاف
 باشند، ما اول کسانی هستیم که از او اطاعت می کنیم، و اگر چنین سود بایستی از
 حق پیروی شود

و یکی از بزرگان امامیه گفته است: ما نمی گوئیم که هر یک از فرزندان

مطلبنا، و قلنا یشهد و شرایط، و لم نحتاج لذلك بهذا الخبر فقط بل احتجنا به و بقرینه، فأول ذلك أننا وجدنا النبي ﷺ قد حص من عترته أهل بيتیه امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام بما حص به و دل علی جلالتهم و عظم شأنهم و علو حالهم عند الله عزوجل بما قللهم به فی المواطن بغد الموطین و الموقف بغد الموقف بما شمرته ثلغی عن ذکره بیتنا و بین الزیدیة، و دل الله تبارک و تعالی علی ما وصفناه من علو شأنهم بقوله: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و بسورة هل أقی و ما يساکیل ذلك، قلنا قدم علیه السلام هذه الأمور و قرر عند أمته أنه قیس فی عترته من یستد منهم فی المیزان و الزمعة، و لم یکن علیهم السلام یمن یسب إلی المشابهة و لا یمن یولی و یتمد إلی علی الدین علینا أنهم علیهم السلام نالوا ذلك منه استغناء عما حصهم به، قلنا قال بغد ذلك كله: «قد

فاطمه علیها السلام به طور مطلق امام است، بلکه می گوئیم بعضی از ایشان که دارای شرایط و فویدی هستند امامند و تنها به خبر نقلین احتجاج نمی کنیم، بلکه احتجاج ما به آن خبر و اخبار دیگر است. اول مطلب آن است که پیامبر اکرم از اهل بیت و عزت خود، امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را مخصوص گردانیده و به جلالت مقام و بزرگی شأن و علو حال ایشان نزد خدای تعالی دلالت فرموده است و این اظهار لطف آن حضرت - صلوات الله علیه - به ایشان در مواطن گوناگون و مواقف متعدد واقع گردیده و شهرت آنها بین ما و زیدته ما را از ذکر آنها بی نیاز می کند. خدای تعالی ما را به این اوصاف ایشان که نشانه علو شأن ایشان است با این کلیات دلالت فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و همچنین به سورة «هل أقی» و آیات دیگر چون این امور را آماده کرد و در برابر امتش مقرر فرمود که در میان عترتش از نظر رفعت و منزلت کسی نیست که بر آنها مقدم باشد و با توجه به آنکه او کسی نبود که بی جهت به کسی متمایل شده و جز بر مبنای دیانت کسی را والی ساخته و مقدم بدارد، خواهیم دانست که آن مقام را به جهت شایستگی خود دریافت کرده اند، و چون پیامبر بعد از همه این مطالب فرمود: من در میان شما کتاب خدا

خَلَقْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبِعَرَفِي «عَلِمْنَا أَنَّهُ عَنَى هَؤُلَاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ. لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ هُنَاكَ مِنْ غَيْرِهِ مَنْ لَهْ هَذِهِ الْمَثُولَةُ لَخَصَّصَهُ عَلَيْهِ وَنَبَّهَ عَلَى مَكَانِهِ. وَذَلِكَ عَلَى مَوْضِعِهِ لِأَنَّهُ يَكُونُ يَفْلَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَهَذَا وَاضِحٌ، وَالحَمْدُ لِلَّهِ، ثُمَّ دَلَّنَا عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ بِاسْتِحْلَالِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاهُ وَاتِّبَاعِ أَخِي لَهُ طَرَعًا.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ الْمَوْضِعَ خَالَفَ الْإِجْمَاعَ وَادَّعَى الْإِمَامَةَ فِي بَطْنٍ مِنَ الْعِزَّةِ» فَجَمَالَ لَهُ: مَا هَذَا الْإِجْمَاعُ السَّابِقُ الَّذِي خَالَفْنَاهُ فَإِنَّا لَا نَعْرِفُهُ. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَعْتَلَّ مُخَالَفَةُ الْإِمَامَةِ لِلَّذِي يُدْعَى خُرُوجًا مِنَ الْإِجْمَاعِ. فَإِنْ كُنْتُ إِلَى هَذَا تَوَمَّي فَلَيْسَ بِمَعْتَدٍ عَلَى الْإِمَامَةِ أَنْ تُنْسِبَكَ إِلَيَّ بِمِثْلِ مَا تُنْسِبُهَا إِلَيْهِ، وَتُدَّعِي عَلَيْكَ مِنَ الْإِجْمَاعِ بِمِثْلِ الَّذِي ادَّعَيْنَاهُ عَلَيْهِمَا، وَبَعْدَ فَأَنْتَ تَقُولُ: «إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تُخْرُجُ»^(۱) إِلَّا يُؤَيِّدُ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «فَتَبَيَّنَ لَنَا لَمْ يَخْصَّصَتْ وَلَدَهَا دُونَ سَائِرِ الْعِزَّةِ لِتُبَيِّنَ لَكَ بِأَحْسَنِ مِنْ

و عزتم را جانشین گردانیدم. دانستیم که مقصود پیامبر اہلساند و لا غیر، زیرا اگر فرد دیگری از عزتش چنین مقامی را داشت او را مخصوص می گردانید و مکانت و موقعیت او را اعلام می فرمود تا آنکه گرایش او به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیہما السلام بی جهت نباشد و این واضح است و الحمد لله، آنگاه دلیل بر امامت امام حسن پس از امیرالمؤمنین علیہ السلام آن است که پدرش او را خلیفه خود کرد و برادرش امام حسین هم به دلخواه از او پیروی کرد.

اما اینکه گفته است: امامیه با اجماع مخالفت کرد، و مدعی شده اند که امامت در خاندان مخصوصی از عترت است. به او می گوئیم: این اجماع سابق که ما با آن مخالفت کرده ایم کدام اجماع است؟ که ما از آن اطلاعی نداریم. جز آنکه مخالفت امامیه را با زیدیه مخالفت با اجماع خوانده باشی که اگر مقصود تو آن باشد، امامیه هم می تواند بگوید شما زیدیه با ادعای خود مخالفت اجماع امامیه را کرد، اید. به علاوه نو می گویی که امامت جز بر فرزندان حسن و حسین علیہما السلام روا نیست، پس بگو به چه دلیل فرزندان آن دو امام را به امامت اختصاص دادی و سایر

خُجَّيْنِكَ مَا لَقْنَا وَ شَتَّى الْبُرْهَانُ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ: الْإِمَامَةُ جَائِزَةٌ لِلْعِزَّةِ وَ فِيهِمْ بَدَلَاتِيهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ عَامًّا لَمْ يَخْصُصْ بِهَا بَعْضًا دُونَ بَعْضٍ. وَ يُقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ دُونَ غَيْرِهِمْ بِأَحَابِهِمْ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةُ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوَكُّلُ - قَدْ غَلَطَ صَاحِبُ الْكِتَابِ فِيهَا حَكَمَ لِأَنَّ الرَّيْدِيَّةَ إِنَّمَا مُجِبَةُ الْإِمَامَةِ لِوَلِيِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، خَاصَّةً، وَ الْعِزَّةُ فِي اللَّفْظِ الْقَوْلُ وَ يَتَوَلَّى الْقَوْلَ الْأَخْرَجَ فَلَا أَخْرَجَ، وَ مَا عَرَفَ أَهْلُ اللَّفْظِ قَطُّ وَ لَا حَكَمَ عَنْهُمْ أَخَذَ أَتَيْهِمْ قَالُوا: الْعِزَّةُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَلَدَ الْإِسْمَةِ مِنْ ابْنِ الْقَوْلِ، هَذَا شَيْءٌ عَنَّا الرَّيْدِيَّةُ وَ خَدَعَتْ بِهِنَّ أَنْفُسَهَا وَ تَزَعَّدَتْ بِأَدْعَائِهِ بِلَاتِيَانٍ وَ لَا بُرْهَانٍ، لِأَنَّ الَّذِي تَدْعِيهِ لَيْسَ فِي الْعَقْلِ، وَ لَا فِي الْكِتَابِ، وَ لَا فِي الْخَبَرِ وَ لَا فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَنَاقِبِ وَ هَذِهِ اللَّفْظُ وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُهَا فَاسْأَلُوهُمْ يَتَبَيَّنُ لَكُمْ أَنَّ الْعِزَّةَ فِي اللَّفْظِ

حائِثَانِ بِبَاهِرٍ رَا عَرُومِ سَاخِي؟ ثَا مَا هُمْ كَفَنَارِ خُودِ رَا بَهْرَازِ شَا مُدْكَلِ سَارِزِمِ وَ بَرَهَانِ آنِ رَا دَرِ جَايِ خُودِ حَوَاحِمِ آوَرْدِه. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

بعد از آن صاحب کتاب اشهاد گفته است: زید به می گوید روا باشد که امامت در میان عترت جاری باشد. زیرا رسول خدا ﷺ بطور عموم به ایشان دلالت فرموده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر تخصص فرموده و خدای متعال هم درباره ایشان فرموده است و ایشان هم بر آن اجماع دارند که: «سپس کتاب را به ارث بر بندگان برگزیده خود دادیم - آیه».

پس به توفیق الهی می گویم: صاحب کتاب در آنچه نقل کرده اشتباه کرده است. زیرا زید به امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می داند، اما «عترت» در لغت شامل عمو و عموزاده می شود. هر کدام که نزدیکتر باشند به عترت نزد بکنند و هرگز اهل لغت نگفته اند و کسی از ایشان نقل نکرده است که عترت اختصاص به فرزندان دختر از پسر عمو دارد. این مطلبی است که زید به آن را آرزو کرده و خود را بدان فریفته اند، بی آنکه بیان و برهانی بر آن اقامه کرده باشند. زیرا ادعای آنها نه عقلی است و نه در قرآن و حدیث است و نه در هیچ لغتی آمده است. این لغت و آنها لغویین. از ایشان پرسید تا برایتان روشن

الأقرب فالأقرب من الغم و بنی الغم

فإن قال صاحب الكتاب: «فليم رَعِمَتْ أُنْ الإِمامَةُ لا تَكُونُ بِثَلَاثٍ وَوَلَدِهِمْ. وَهُمْ مِنْ الْعَبْرَةِ عِنْدَكَ؟»

فَلَمَّا لَمْ نَحْزَنْ لَمْ نَقُلْ هَذَا بِيَسَاسٍ. وَإِنَّمَا قُلْنَا أُنْبَاءً بِمَا فَعَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْعَبْرَةِ. وَكَوْ قُلْ بِثَلَاثٍ مَا فَعَلَهُ بِهِمْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَنَا إِلَّا السَّنْعُ وَالطَّاعَةُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّ اللَّهَ ثَبَّرَهُ وَتَعَالَى قَالَ: «لَمْ أَوْزُقْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اسْطَفَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْأَبَةِ».

فَبُنَا لَمْ نَقُلْ خَالَفَكَ حُضُورُكَ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ وَغَيْرِهِمْ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ. وَخَالَفَتْكَ الْإِمَامِيَّةُ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مِنَ السَّابِقِ بِالْخَيْرَاتِ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ. وَأَقُلُّ مَا كَانَ يَجِبُ عَلَيْكَ - وَ قَدْ أَلَفْتُ كِتَابَكَ هَذَا لِتُبَيِّنَ الْحَقَّ وَتُدْعُو إِلَيْهِ - أَنْ تُوَبِّدَ الدُّخْرَى بِحُجَّتِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَاطِعًا، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَتَرْكُ الْإِحْتِجَاجِ بِمَا لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ أَنْتَ حُجَّةٌ لَكَ دُونَ حُضُورِكَ.

گفتند که عترت در لغت عبارت از عمو و عموزادگانند الاقرب فالاقرب.

و اگر صاحب کتاب بگوید: چرا معتقدی که امامت در بنی عباس نیست، در حالی که طبق اعتقاد شما ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ **جَرَوْا عِبْرَتَهُمْ**؟

به او می گوئیم: ما این مطلب را از روی قیاس نگفتم. بلکه آن را بخاطر عمل پیامبر نسبت به این سه کس گفتم یعنی علی و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و نه دیگران، و اگر پیامبر به عم خرد عباس هم این امتیاز را داده بود، ما جز شنیدن و طاعت را می نداشتیم.

اما این سخن او که خدای تعالی فرموده است: «لَمْ أَوْزُقْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اسْطَفَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا - نَا آخِر آیه».

به او می گوئیم: در تأویل این آیه دشمنان تو از معتزله و غیر با نو مخالفند و امامیه هم مخالفند و نو می دانی که امامیه در این آیه چه کسی را «السابق» بالخیرات می داند و اگر تو این کتابت را برای دفاع از حق و حقیقت نوشته ای، کمترین چیزی که بر تو واجب است، آن است که برای مدعای خرد برهانی بیاوری و اگر نمی توانی، دلیل اقتناعی بیاور و اگر نمی توانی ترک احتیاج کن،

قَالَ بِإِلَازَةِ الْقُرْآنِ وَادْعَاءِ تَأْوِيلِهِ بِأَلْبُزْهَانٍ لَمْزٍ لَا يَتَجَرَّعُ عَنْهُ أَحَدٌ. وَقَدْ ادَّعَى خُصُومُنَا وَخُصُومُكَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ - الْآيَةُ» ^(۱) هُمْ بَسِيعُ عِلْمِهَا الْأَمْنَةُ. وَأَنَّ سَبِيلَ عِلْمِهَا الْعِزَّةُ وَ سَبِيلُ عِلْمِهَا الْمُزِيحَةُ سَبِيلٌ وَاحِدٌ. وَأَنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يَنْهَى وَ الْحُجَّةَ لَا تَنْقُضُ يَعْلَمُ الْعِزَّةُ فَهَلْ يَنْتَفِذُ وَ يَنْتَفِذُ فَصَلِّ؟ وَ هَلْ تَنْفَعُ مِنْهَا إِذْ قَدْ أَتَتْكَ أَوَّلًا عَلَى أَنَّ الْمُقْبِلَ تَسْأَلُكَ الْبَرْهَانَ؟ فَإِنْ قَالَ: بَلْ أَسْأَلُكَ الْبَرْهَانَ. قَبْلَ ذَلِكَ: قَهَابَ بَرْهَانِكَ أَوَّلًا عَلَى أَنَّ الْمُقْبِلَ بِهَذِهِ الْآيَةِ الْيُتَلَوُّهَا هُمْ الْعِزَّةُ. وَأَنَّ الْعِزَّةَ هُمْ الذُّرِّيَّةُ. وَأَنَّ الذُّرِّيَّةَ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ فَاطِمِيَّاتٍ

ثُمَّ قَالَ: وَ يَقَالُ بِالْمُؤَقَّصَةِ: مَا دَلِيلُكُمْ عَلَى إِبْجَابِ الْإِمَامَةِ لِوَاحِدٍ دُونَ الْجَمِيعِ وَ خَطَرُهَا عَلَى الْجَمِيعِ، فَإِنْ اغْتَلَبُوا بِالْوِزَائِفِ وَ الزُّصَبَةِ. فَبَلِّغْ لَهُمْ: خِذُوا الْقَبْرِيَّةَ تَدْعِي الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْحَسَنِ ثُمَّ فِي نَظْمٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ بِالْوِزَائِفِ

زهر اخواندن آیه ای از قرآن و ادعای بی دلیل تأویل آن، چیزی نیست که کسی از آن عاجز باشد، و دشمنان ما و شما می گویند که مقصود از آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، تمامی علمای امت است و راه علمای عترت و علمای مرجئه راه واحدی است و اجماع و حجت به علم عترت تمام نمی شود، آیا مباهات و آنها فرق وجود دارد؟ و آیا به صرف ادعای آنها قانع می شوی یا از ایشان مطالبه دلیل می کنی؟ اگر بگوید: از آنها دلیل می خواهم، به او می گوئیم: پس اولاً خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه ای که تلاوت کردی مخصوص عترت است و عترت هم همان ذرّیه است و ذرّیه هم همان فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند و نه فرزندان جعفر و دیگرانی که مادرانشان فاطمی هستند.

او گفته است که به امامیه می گوئیم: چه دلیلی دارید که از مباهات عترت فقط یکی امام باشد و دیگران متموع باشند. اگر بگویند دلیل آن وراثت و وصیت است به امامیه می گوئیم: این طایفه متغییره است که امامت را مخصوص اولاد حسن بن علی علیهما السلام می دانند. سپس در خانواده ای از فرزندان حسن بن حسن که در هر

وَالْوَصِيَّةُ مِنْ أَبِيهِ. وَخَالَتُكُمْ بِعَدُوِّهَا تَدْعُونَ كَمَا خَالَعْتُمْ غَيْرَكُمْ مِمَّا يَدْعَى.
 قَائِلُونَ - وَبِإِلَهِ الْبَنَةِ - الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلُ وَالْأَفْضَلُ تَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إمَّا أَنْ تَكُونَ أَفْضَلَ مِنَ الْجَمِيعِ أَوْ
 أَفْضَلَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْجَمِيعِ. فَكَيْفَ كَانَتْ الْبِنَةُ فَلَيْسَ يَكُونُ الْأَفْضَلُ إِلَّا وَاحِدًا
 لِأَنَّهُ مِنَ الْمُحَالِ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّةِ أَوْ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأُمَّةِ فِي الْأُمَّةِ
 مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ. فَلَمَّا لَمْ يَحْزَ هَذَا وَصَحَّ بِدَلِيلٍ تَعَرَّفَ الرَّائِدُ بِهِ بِصَحْبِهِ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلُ، صَحَّ لَهَا لَا تَكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ فِي كُلِّ عَصْرِ.
 وَ الْفَضْلُ فِيهَا بَيْنَانٌ وَ بَيِّنَةٌ مُقْبِرَةٌ سَهْلٌ وَاضِعٌ قَرِيبٌ - وَ الْمُنْهَى - وَ هُوَ أَنَّ
 النَّبِيَّ ﷺ دَلَّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَلَالَةً بَيِّنَةً وَ بَانَ بَيِّنًا مِنْ سَائِرِ الْعُرْوَةِ بِمَا
 خَصَّهَا بِهِ بِمَا ذَكَرْنَا وَ وَصَّيْنَا، فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقُّ وَ أَوْلَى بِدَلَالَةِ

عصر و زمانی به وراثت و وصیت پدر به فرزندان می رسد و با عقیده شما در این باب مخالفند چنانچه شما نیز با دیگران مخالفید.

پس با آنکه به خداوند متعال در پاسخ او می گوئیم: دلیل بر آنکه در هر عصری امام یکی بیش نیست **مَا أَتَى آيَاتُ** که امام باید افضل مردم باشد و افضل می تواند دو معنی داشته باشد، یا مقصود افضل از جمیع امت است و با آنکه منظور افضل از هر یک از افراد امت و در هر حال افضل یکی بیش نیست، زیرا عمال است که فردی افضل از جمیع امت باشد یا افضل از هر یک از افراد امت باشد و افضل از او نیز وجود داشته باشد. پس اگر چنین امری روا نباشد و این مطلب که امامت از آن افضل است درست باشد - چنانکه زیدیه نیز بدان اعتراف دارند - مطلب اثبات خواهد شد و امامت در هر زمانی از آن یکی خواهد بود.

اما تفاوت ما امامیه و مغیره واضح و روشن و قابل فهم است **اللَّهُ هُوَ بَيِّنَات** آن است که پیامبر اکرم با دلائل روشنی به امامت حسن و حسین **عليهما السلام** دلالت فرموده است و آن دو را از سایر عترت با امتیازات روشنی ممتاز گردانیده است، چنانکه ذکر و وصف آن گذشت و چون امام حسن در گذشت امام حسین شایسته ترین و سزاوارترین مردم به امامت بود و امام حسن بر طبق دلائل

الحسن ليدلّاه الرسول ﷺ عليه. وخصاصه إياه وإشارته إليه. فلو كان الحسن أوصى بالإمامة إلى أبيه لكان مخالفاً للرسول ﷺ. وحاشا له من ذلك. وبعد قلنا نؤكد ولا نزاع في أن الحسين ﷺ أفضل من الحسن بن الحسن بن علي. والأفضل هو الإمام علي الحقيقة عندنا وعند الزيدية. فقد ثبت لنا بما وصفنا يذب المعتبرية. وانتفض الأضل الذي يتوا عليه مخالفتهم.

و نحن لم نخش علي بن الحسن بن علي ﷺ بما خصصناه به محاباة. ولا قلنا في ذلك أهدأ. ولكن الأخبار قرعت سمعنا فيه بما لم تفرغ في الحسن بن الحسن. ولنا على أنه أعلم من غيره ما نزل من علم الحلال والحرام عنه. وعن الخلف من بعدهم. وعن أبي عبد الله ﷺ. ولم تستغ للحسن ابن الحسن بشيء مما يكسب أن تقابل بينه وبين غيره من علم علي بن الحسن بن الحسين ﷺ. والعالم بالدين أحق بالإمامة ممن لا يعلمه. فإن كنتم بما نشر الزيدية عرفتم للحسن بن الحسن علماً بالحلال والحرام فأظهروه. وإن لم تظهروا

رسول الله ﷺ امامت را مختص به او دانسته به وی توحید فرمود. و اگر امام حسن به امامت فرزندش وصیت می کرد مخالفت با رسول خدا کرده بود و حاشا که او چنین کند. و دلیل دیگر آن است که ما هیچ شک و تردیدی نداریم که حسین ﷺ از حسن بن حسن بن علی افضل است و ما و زیدیه اتفاق داریم که حقیقه افضل امام است. با این بیان دروغ تغییر به ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید. و ما مقامی را که برای علی بن الحسن ﷺ قائلیم. از روی تمایل بی دلیل نیست و در این باب از احدی تقلید کورکورانه نمی کنیم. اما اخبار فراوانی که درباره امام سجاد ﷺ به گوشمان رسیده درباره حسن بن حسن وارد نشده است و روایاتی که از امام سجاد ﷺ در حلال و حرام وارد شده است و همچنین روایاتی که از فرزندش و از امام صادق ﷺ وارد شده است دلیل بر اعلمیت آن امام نسبت به حسن بن حسن است و ما از علم حسن بن حسن چیزی نشنیده ایم تا بتوانیم آن را با آنچه از علم علی بن الحسن ﷺ شنیده ایم مقابله کنیم و کسی که عالم به دین باشد به امامت سزاوارتر است تا کسی که علمی در این باب ندارد. شما ای گروه زیدیه! اگر از حسن بن حسن علم به حلال و حرامی سراغ دارید.

لَهُ ذَلِكَ فَتَقَرُّوْا فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَمْ يَهْدِ إِلَى الْخَيْرِ أَخِي أَنْ يَتَّبِعْ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي قَلْبُكُمْ كَتَبْتَ غَمُخُونَ»^(۱).

فَلَمَّا تَذَلَّعَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ قَضِيٍّ وَ تَقَدَّمَ وَ طَهَّرَهُ وَ زَكَاهُ وَ عَدَّلَهُ، وَ
الْإِمَامَةُ لَا يَمُرُّهَا إِلَّا بِالْعِلْمِ بِالذِّنِّ وَ الْمَعْرِفَةِ بِأَحْكَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ، وَ
مَا زَأْنَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، وَ لَا سَبْعُنَا بِأَحَدٍ فَالْتَبِ الزَّيْدِيَّةُ بِإِمَانِيهِ إِلَّا وَ هُوَ يَقُولُ فِي التَّأْوِيلِ
- أَشْي تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ - عَلَى الْإِسْتِخْرَاجِ، وَ فِي الْأَحْكَامِ عَلَى الْاجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ، وَ لَيْسَ
يُبَيِّنُ مَعْرِفَةَ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ بِالْإِسْتِغْنَابِ^(۲)، لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ مُتَحِيكًا لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ إِنَّمَا أَنْزَلَ
بِلُغَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ كَانَ عُلْمُهَا أَهْلُ بِلَغَةِ اللَّفْظِ يَعْرِفُونَ الْمُرَادَ، فَأَمَّا الْقُرْآنُ فَدُنُوزٌ بِلُغَاتٍ
كَثِيرَةٍ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا تَعْرِفُ الْمُرَادَ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْفِيقٍ، بِمِثْلِ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ، وَ مَا
فِي هَذَا الْبَابِ مِنْهُ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا تَعْرِفُ الْمُرَادَ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْفِيقٍ بِمَا تَقَدَّمَ، وَ نَعْلَمُونَ أَنَّ

آن را ظاهر کنید، و اگر چنین علمی سراغ ندهاید در این سخن خدای تعالی شکر کنید: «ایا کسی که به حق راهبری می کند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدايت نمی شود بگر آنکه دیگری او را هدايت کند، شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟» *مرحمت کاتب حنوف*

ما منکر آن نیستیم که حسن بن حسن - فضل و نقد و طهارت و باکی و عدالت داشته است، اما رکن امر امامت عبارت از علم به دین و معرفت احکام رب العالمین و دانستن تأویل کتاب الهی است، و ما تا به امروز ندیده و نشنیده ایم که مرجع یکی از زیدیه در امر تأویل قرآن کریم استخراج معنا نباشد و در فروع و احکام بر اجتهاد و قیاس اعتقاد نکرده باشد، اما می دانیم که معرفت تأویل قرآن کریم را نمی توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن کریم به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، اما این کتاب به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی شود، مثل نماز و زکات و حج و از این قبیل؛ و نیز مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توفیق از آنچه

المُرَادُ مِنْهُ إِنَّمَا عُرِفَ بِالتَّوْقِيفِ دُونَ غَيْرِهِ فَلَيْسَ يَجُوزُ حُكْمُهُ عَلَى اللَّفْظِ لِأَنَّهُ مُخْتَصَّجٌ أَوَّلًا
أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْكَلَامَ الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَتَأَوَّلَهُ لَيْسَ فِيهِ تَوْقِيفٌ أَصْلًا لَا فِي إِجْمَالِهِ وَلَا فِي
تَفْصِيلِهِ.

فَإِنْ قَالَ مِنْهُمْ قَائِلٌ: «لَمْ يُمْكَرْ أَنْ يَكُونَ مَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُعْرَفَ بِالتَّوْقِيفِ فَقَدْ وَفَّقَ
اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ عَلَيْهِ، وَ مَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُسْتَخْرَجَ فَقَدْ وَفَّقَ إِلَى الْعُلَاهَا وَ جَعَلَ بَعْضُ
الْقُرْآنِ دَلِيلًا عَلَى بَعْضٍ فَاسْتَفْتَيْنَا بِذَلِكَ عَمَّا تَدْعُونَ مِنَ التَّوْقِيفِ وَ الْمُؤَقَّبِ».

قِيلَ لَهُ: لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَلَى مَا وَضَعْتُمْ لِأَنَّا نَحْتَدِ إِلَى الْوَاحِدِ تَأْوِيلَيْنِ
مُتَضَادَّيْنِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَجُوزُ فِي اللَّفْظِ وَ يُحْسِنُ أَنْ يَتَعَبَّدَ اللَّهُ بِهِ، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ
يَكُونَ لِلْمُتَكَلِّمِ الْحَكِيمِ كَلَامٌ يَحْتَمِلُ مَرَادَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ.

فَإِنْ قَالَ: «مَا يُمْكَرْ أَنْ يَكُونَ فِي الْقُرْآنِ دَلَالَةٌ عَلَى أَحَدِ الْمَرَادَيْنِ وَ أَنْ يَكُونَ الْعُلَاهُ
بِالْقُرْآنِ مَتْنٌ تَدْبِيرُهُ عَلَيْهِ الْمُرَادُ بِغَيْرِهِ»

که می دانیم حاصل نمی شود و می دانید که در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که
مراد از آن جز با توقیف حاصل نشود. بنابراین جایز نیست که قرآن کریم را بر
لغت حمل کنیم زیرا اولاً بایستی بدانیم که کلامی که می خواهیم آن را تاویل کنی
در آن توقیفی وجود ندارد چه در اجمالش و یا در تفصیلش.

اگر کسی از ایشان بگوید: آنچه در کلام الهی نیازمند به بیان بوده است
رسول خدا آن را بیان کرده است و آنچه طریق آن استخراج و استنباط بوده آن
را به علماء واگذار کرده است و بعضی از آیات قرآن کریم دلیل بر بعضی دیگر
است و با این بیان ما از توقیف و توقیف کننده بی نیاز می شویم.

باسخشی این است که آنچه شما می گویند جایز نیست. زیرا ما برای یک آیه
واحد دو تاویل مختلف و متضاد می بینیم که هر دو معنی از نظر لغت درست است
و ممکن است هر دو را حکم شرعی دانست و جایز نیست که متکلم حکیم کلامی
را بگوید که محتمل دو مراد متضاد باشد.

اگر بگوید: ممکن است در خود قرآن کریم دلالتی بر یکی از دو معنی مراد
وجود داشته باشد و مفسران یا تدبیر در قرآن معنی مراد را درک کنند.

فَيَقَالُ بِلُغَتِهِ بِذَلِكَ: أَتَكُونُ هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ لِأَمْرِ مُعْجَزٍ بِهِ - تَبَيَّنَ لِمَخْلُوقٍ تِلْكَ الدَّلَالَةُ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ مِنْ أَنْ تَكُونَ مُحْتَبَلَةً لِلتَّأْوِيلِ أَوْ غَيْرَ مُحْتَبَلَةٍ. فَإِنْ كَانَتْ مُحْتَبَلَةً لِلتَّأْوِيلِ فَالْقَوْلُ فِيهَا كَالْقَوْلِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَإِنْ كَانَتْ لَا مُحْتَبَلٍ لِلتَّأْوِيلِ فَهِيَ إِذَا تَوَقَّفَتْ وَتَوَقَّفَ عَلَى الْمُرَادِ بِحَسَبِهِ. وَجَبَّ أَنْ لَا يُشْكَلَ عَلَى أَحَدٍ عِلْمُ اللُّغَةِ مَعْرِفَةُ الْمُرَادِ. وَهَذَا مَا لَا تَكْثُرُهُ الْقُتُولُ. وَهَذَا مِنْ بَقْلِ الْحَكِيمِ جَابِرٍ حَسَنٍ. وَلَكِنَّا إِذَا تَذَكَّرْنَا أَنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَجْعَدْ هَذَاكَ وَوَعَدَنَا الْاِخْتِلَافَ فِي تَأْوِيلِهَا فَأَجَابَ بَيِّنٌ أَهْلُ الْعِلْمِ بِالْذِّمِّ وَاللُّغَةِ، وَكَوْنُكَ هُنَاكَ آيَاتٍ تُفَسِّرُ آيَاتٍ تَفْسِيرًا لَا يُحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ لَكَانَ قَرِيبٌ مِنَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي تَأْوِيلِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللُّغَةِ مُعَاتِدِينَ، وَ لَا مَكْنَ كُنْتُ أَضْرِجُ بِأَهْوَنِ الشَّيْءِ، وَلَكَانَ مَنْ تَأَوَّلَ آيَةَ خَارِجًا مِنَ اللُّغَةِ وَمِنْ لِسَانِ أَهْلِهَا. لِأَنَّ الْكَلَامَ إِذَا لَمْ يُحْتَمِلِ التَّأْوِيلَ لَمْ يَحْتَمِلْهُ عَلَى مَا لَا يُحْتَمِلُهُ خَرَجَتْ عَنِ اللُّغَةِ الَّتِي وَقَعَ الْخِطَابُ بِهَا. لَدَلُّونا بِهَا عَقَبَرُ الرُّبُوبِيَّةِ عَلَى آيَةٍ وَاحِدَةٍ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي تَأْوِيلِهَا فِي الْقُرْآنِ مَا يَدُلُّ نَصًّا وَ

در پاسخ معترض می گوئیم داین کلامی که می گوی مورد انکار ماست، زیرا این دلیلی که در خود قرآن کریم برای تعیین یکی از دو معنا هست یا غافل تأویل است و یا غیر قابل تأویل، تا اگر قابل تأویل است که آیه مورد بحث خودش نیازمند تفسیر امام است، و اگر قابل تأویل نیست الله آن آیه، توقیف و توضیحی بر معنای مراد است و معرفت مراد هر کسی که علم لغت را می داند دشوار نخواهد بود، عقل هم آن را می پذیرد و از فعل حکیم هم چنین امری روا و پسندیده است. اما وقتی ما در آیات قرآن کریم تدبر می کنیم آنها را چنین نمی بینیم و درک می کنیم که اختلاف در تأویل آیات بین علمای دین و لغت پابرجاست و اگر آیاتی که بطور قطع آیات دیگر را تفسیر می کرده. یکی از آن دو گروه معاند بودند، و به سادگی می توانستیم حقیقت حال ایشان را کشف کنیم و کسی که آیه را تأویل کرده بود. از میزان لغت و اهل زبان خارج بود. زیرا اگر کلام محتمل تأویل نباشد و آن را بر معنای مخالفت لغت حمل کنی، از آن لغتی که خطاب به آن واقع شده است خارج شده ای. شما ای گروه زیدیه! یک آیه مورد اختلاف را به ما نشان بدهید که دو قرآن کریم دلیل قاطعی بر معنای آن وجود

تَوْفِيقًا عَلٰی تَأْوِيلِهَا. وَ هَذَا أَمْرٌ مُتَعَذِّرٌ. وَ فِي تَعَذُّرِهِ ذِكْرُ عَلِيٍّ أَنَّهُ لَا يَدُّ لِقَاءُ بَنِي إِسْرَافِيلَ مِنْ مُتَرَجِّمٍ
يَقْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ تَعَالٰی فَيُخْبِرُ بِهِ. وَ هَذَا جِدِّي وَاضِحٌ.

شبهة للخطابية:

قُلْتُ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَهَذِهِ الْخَطَابِيَّةُ تَدْعِي الْإِمَامَةَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ
أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ. وَ يَقَعُونَ عَلٰی رَجْعِيَّةٍ. وَ يُحَالِلُونَ كُلَّ شَيْءٍ قَالَ بِالْإِمَامَةِ وَ
يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ وَافَقْتُمُوهُمْ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَالَفْتُمْكُمْ لَيْسَ بِسِوَاهِ».

فَأَقُولُ - وَ بِإِذْنِ اللَّهِ -: لَيْسَ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ بِوَرَاثَةِ مُوَالِفِي وَ لَا مُخَالَفَةِ مُخَالِفِي. وَ إِنَّمَا
تَصِحُّ بِأَدْلَى الْحَقِّ وَ بُرَاهِينِهِ. وَ أَحْسَبُ أَنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ غَلَطَ. وَ الْخَطَابِيَّةُ قَوْمٌ غُلَاةٌ.
وَ لَيْسَ بَيْنَ الْعُلُوِّ وَ الْإِمَامَةِ نِشْبَةٌ. فَإِنْ قَالَ: فَإِنِّي أَرَدْتُ الْفِرْقَةَ الَّتِي وَفَّقْتُ عَلَيْهَا لَيْلِي لَهُ;
فَيَقَالُ: يَتْلُكُ الْفِرْقَةَ: تَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ تَعَدَّى جَعْفَرُ مُوسَى بِمِثْلِ مَا عَلَيْنَاهُ أَنْتُمْ بِهِ أَنَّ الْإِمَامَ تَعَدَّى

داشته باشد. این امر متعذر و ناممکن است و تعذرش دلیل آن است که قرآن کریم
نیازمند مترجمی است که مراد خدای تعالی را بداند و آن را بیان کند. و این
موضوع کاملاً واضح است *استدلال بر حقیت کاتب بر حنوف*

شبهة فرقة خطابية

صاحب آن کتاب به عنوان اعتراض به امامیه گفته است: این فرقه خطابیّه
است که برای جعفر بن محمد به واسطه وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعای
امامت می کنند و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامیه هستند و می پندارند با
تتها در امامت جعفر بن محمد موافقت و در سایر معتقداات مخالف.

من با اعتقاد به خدای تعالی می گویم: امامت با موافقت موافق و یا مخالفت
مخالفی درست نمی شود. بلکه با ادله و براهین حقه به انبیا می رسد و من صاحب
کتاب را در نادرسای می بینم. خطابیّه طایفه ای از غلات اند و بین علو و امامیه
نسبتی نیست. و اگر گوید مقصود من آن فرقه ای است که بر امام صادق توقف
کرده اند. جواب این است که به آن فرقه می گوئیم: ما امام پس از جعفر بن محمد
را موسی بن جعفر می دانیم همانگونه که تنها امام پس از محمد بن علی را جعفر بن -

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَعْفَرُ. وَ نَعْلَمُ أَنَّ جَعْفَرَ أَمَاتٌ كَمَا نَعْلَمُ أَنَّ أَبَاهُ أَمَاتٌ وَ الْفَضْلُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ هُوَ الْفَضْلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّابِقِينَ وَ الْوَاقِفَةُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَوْلُوا كَيْفَ يَشْتَمُّ.

و يقال لصاحب الکتاب: وَ أَنْتَ فَا الْفَضْلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَنِ اخْتَارَ الْإِمَامَةَ لِوَلَدِهِ الْقَعْبَاسِ وَ جَعْفَرِ ذَوِ الْعِلِّیْلِ أَعْنَى لِأَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ مِنْهُمْ. وَ اخْتِجَ بِاللُّغَةِ فِي أَهْلِهَا مِنْ عِزَّةِ الرَّسُولِ، وَ قَالَ: إِنَّ الرَّسُولَ ﷺ عَمَّ جَمِیعَ الْعِزَّةِ وَ لَمْ یَخْصُ إِلَّا ثَلَاثَةً هُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا عَزَّوَجَلَّ وَ بَيْنَ لَنَا.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَ هَذِهِ السَّطِیْطَةُ تُدْعِي إِمَامَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ أَبِيهِ^(۱) بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ. وَ هَذِهِ الْفُطْحَةُ^(۲) تُدْعِي إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ. وَ تَبَلَّ ذَلِكَ إِنَّمَا قَالُوا بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ يُسَمُّونَ التَّيَرَمَ

محمد می دانید، و می دانیم که امام صادق علیه السلام وفات کرده است همچنانکه پدرش امام باقر علیه السلام وفات کرده است. و فرق بین ما و شما همان فرق بین شما با سبائیه و واقفه بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و هرچه می خواهید بگورید.

و به صاحب کتاب می گوئیم: فرق نو و کسانی که امامت را در اولاد عالم و فاضل عباس و جعفر و عقیل می دانند چیست؟ و دلیل هم می آورند که لغت می گویند ایشان از عترت رسول صلی الله علیه و آله هستند و می گویند پیامبر اکرم نظر به همه عترت داشته است و سه تن از ایشان را که عبارت از امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام باشند، مخصوص نگردانید. است. بازگو و برای ما بیان کن!

صاحب کتاب می گوید: این خطبه است که امامت را برای عبدالله بن جعفر ابن محمد به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند، و این فطحه است که امامت را برای اسماعیل بن جعفر به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند و پدرش از آن معتقد به امامت عبدالله بن جعفر بودند و امروزه اسما علیه

۱ - سَطِیْطَةُ کسانی هستند که امامت را در محمد بن حسن علیه السلام و اولاد او دادند. و همچنین بن ابی سبط است (بَرْقُ الشَّيْطَةِ مَرْحُومًا)

۲ - فُطْحَةُ امامت را در اولاد عبدالله بن جعفر علیه السلام داشتند و چون عبدالله اَصْلَح (هر بنی القریس) مرد آنان را فطحه می گویند

إِسْمَاعِيلِيَّةً لِأَنَّهُ تَمَّ بَيْنَ الْفَاتِنَيْنِ بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ خَلَفَ وَلَا بَيْعَةَ، وَفِرْقَةٌ مِنْ الْقَطَّاعَةِ يَقَالُ لَهُمْ: الْقَرَامِطِيَّةُ^(١) قَالُوا بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ بِالْوَرِاثَةِ وَ الزَّوْجِيَّةِ، وَ هَذِهِ الْوَاثِقَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَدْعِي الْإِمَامَةَ بِمُوسَى وَ تَزْنِي بِبُرْجُفِهِ». وَ أَقُولُ: الْفِرْقَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ هَؤُلَاءِ سَهْلٌ وَاضِحٌ قَرِيبٌ:

أَمَّا الْقَطَّاعَةُ فَالْحَقِيقَةُ عَلَيْهَا أَوْضَحُ مِنْ أَنْ تُخْفَى لِأَنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ أَبِي-عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ الْمَثَلُ لَا يَكُونُ خَلِيفَةً الْحَيِّ. وَ إِنَّمَا يَكُونُ الْحَيُّ خَلِيفَةَ الْمَيِّتِ، وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ ظَهَرُوا عَلَى تَقْلِيدِ الرُّؤَسَاءِ وَ أَغْرَضُوا عَنْ الْحَقِيقَةِ ذِمَّتِي بِهَا. وَ هَذَا أَمْرٌ لَا يَخْتَلُجُ فِيهِ عَلَى إِخْتَارِ لَا أَنَّهُ ظَاهِرُ الْفَسَادِ، بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ.

نামیده می شوند، زیرا قائلین به امامت عبدالله بن جعفر از میان رفته و کسی از ایشان باقی نمانده است. و فرقه دیگری از قطّاعه را فرامطه می گویند و ایشان معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر به طریق وراثت و وصایتند و این هم واقعه بر موسی بن جعفرند که مدّعی امامت موسی بن جعفر و منتظر رجعت او می باشند.

و من می گویم: فرق میان ما و این فرقه ها آسان و روشن و قابل فهم است: اما قطّاعه دلیل بر رد آنها روشن تر از آن است که مخفی بماند، زیرا اسماعیل در حیات پدرش امام صادق علیه السلام مُرده است و مُرده نمی تواند جانشین زنده بشود. بلکه کار برعکس است و بایستی زنده را جانشین مُرده کرد، اما اینها از رؤسای خود پیروی کرده و از دلیل و برهان رو گردانیده اند و این امر نیازمند شرح و تفصیل نیست، زیرا فساد آن آشکار و انتقاد آن روشن است.

١ - هم فرقه من السارکین و آنها سخنانی را بر تپس علم من أول السواد من الالتباط کان یلقب «فرمطویعه» کاروا فی الأصل علی مخالفة المیارکین تم حالتهم ذلک لولا: لا یكون بعد محمد ﷺ الا بیعة لآلِهِ. علی بن ابی طالب الی جعفر بن محمد ثم محمد بن اسماعیل و هو الامام الثامن المهدی و هو رسول. و زعموا أن التّیّ انقطعت عنه الرّسالة فی حیاته فی البرم الّدی امر به ینصب علی بن ابی طالب علیه السلام فی عذیر حم. فصارت الرّسالة فی ذلک البرم فی حلی بن ابی طالب. و اعتلوا فی ذلک بطول رسول الله ﷺ هم کث مولاة ههنا علی مولاة و أن هذا القول منه خروج من الرّسالة و التّسليم منه فی ذلک لعلی علیه السلام یسر الله عزوجل و فی التّیّ ﷺ بعد ذلک کان مأمورا لعلی بحمومها به. (کتابه التوحید) و فی التّیّ بنی هاشم لا بن الموزی لحضرت حسب سیمیه القرامطیه هذا الاسم.

وَأَمَّا الْفَرِاطَةُ فَقَدْ تَقَضَّتْ الْإِسْلَامَ حَرْفًا حَرْفًا، لِأَنَّهَا أَبْطَلَتْ أَشْغَالَ الشَّرِيعَةِ وَ
جَاءَتْ بِكُلِّ مَوْقِفٍ شَطَائِنِيٍّ. وَإِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِلذِّهْنِ وَإِيمَانِيَّةِ حُكْمِ الشَّرِيعَةِ فَإِذَا
جَاءَتْ الْفَرِاطَةُ نَدَّعَى أَنَّ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ وَصِيَّهُ اسْتَخْلَفَ رَجُلًا دَعَا إِلَى نَقْضِ الْإِسْلَامِ
وَالشَّرِيعَةِ وَالْخُرُوجِ عَمَّا عَلَيْهِ طَبَائِعُ الْأُمَّةِ لَمْ نَحْتَاجْ فِي مَقَرَّةٍ يَكْذِبُهُمْ إِلَى أَكْثَرٍ مِنْ دَعْوَاهُمْ
الْمُتَنَاقِضِ الْغَائِبِ الرَّجُلِي.

وَأَمَّا النُّضْلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ سَائِرِ الْفِرَقِ فَهُوَ أَنَّ لَنَا ثِقْلَةَ أَخْبَارٍ وَخَمَلَةَ أَنْبَاءٍ قَدْ طَبَعُوا
الْبِلْدَانَ كَلَرَةً. وَتَقُولُوا عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُعْلَمُ بِالْعَادَةِ
الْجَارِيَةِ وَالشَّرِيعَةِ الصَّحِيحَةِ أَنَّ ذَلِكَ كُلُّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كِذْبًا مُؤَلَّدًا. وَخَوَاكِمُ نَقْلِ
ذَلِكَ عَنْ أَتْلَائِهِمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْصَى بِالْإِيمَانَةِ إِلَى مَوْسَى عليه السلام. ثُمَّ نَقَلَ الْإِنْسَانُ مِنْ
فَضْلِ مَوْسَى عليه السلام وَعَلِمَهُ مَا هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ ثِقَلَةِ الْأَخْبَارِ. وَتَمَّ نَسْتَعْلَمُ لَهُ لَا بِأَكْثَرٍ مِنْ
الدَّعْوَى وَتَيْسَ سَبِيلُ الثَّوَاتِرِ وَتُفْهِمُ سَبِيلُ السُّدُودِ وَتُغْلِبُ الْأَخْبَارُ الضَّادَةُ

و اما فرایطه، ایشان کسانی هستند که اسلام را کلمه به کلمه نقض کرده اند و
احکام شریعت را باطل شمرده اند و هر سلسله ای را مرتکب می شوند و
نیازمندی ما به امام از باب **کِبَايَسَاتِ** و **إِخَامَةِ** احکام شریعت است و وقتی که فرایطه
آمده و می گویند که جعفر بن محمد با وصیتش فردی را جانشین خود قرار داده اند
که مدعی نقض اسلام و شریعت و خروج از طبیعت امت است نیازی به شناسائی
کذبشان ندارم. و همین ادعای متناقض و فاسد و زکیک بر بطلان نشان کافی است.
اما فرق ما و سایر فرقه ها آن است که ما عدهٔ بی شماری نافعان اخبار و
حاملان احادیث داریم که همه شهرها را پر کرده اند که از جعفر بن محمد عليه السلام آن
قدر احکام حلال و حرام روایت کرده اند که طبق عادت جاریه و تجربه صحیحه،
ممکن نیست دروغ و جعل باشد و از پیشینیان خود نقل کرده اند که امام
صادق عليه السلام جانشین خود را امام کاظم عليه السلام قرار داد و از فضل و علم او هم
آنقدر نقل شده که نزد نافعان اخبار معروف است. اما از این فرقه ها جز ادعا
نشنیده ام و روش ثواتر و اهل آن با روش سدود و اهل آن یکی نیست. شاید در
اخبار صادقانه بنگرید تا بواسطه آن فرق بین امام کاظم عليه السلام و محمد و عبدالله

تَعْرِفُوا بِهَا فَضْلَ مَا بَيْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بَنِي جَعْفَرٍ. وَ تَعَالَوْا لِمُشْجِنِ هَذَا
الْأَمْرِ بِمُخْتَسِرِ مَسَائِلِ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ بِمَا قَدْ أَجَابَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ وَجْهَنَا لَهَذَيْنِ
فِيهِ جَوَاباً عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ الْفَاتِلِينَ بِإِصَابَتِهَا فَالْقَوْلُ كَمَا يَتَوَلَّوْنَ. وَ قَدْ زَوَتْ الْإِمَامِيَّةُ أَنَّ
عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ شَبَّاهُ كُمْ فِي مَا تَقِي دِرْهَمٌ؟ قَالَ: حَسَنَةٌ دَرَاهِمٍ، قِيلَ لَهُ: وَ كُمْ فِي مِائَةِ
دِرْهَمٍ؟ فَقَالَ: دِرْهَمَانِ رِصْفَتٌ.

وَ قَوْلُ أَنَّ مُعْتَرِضاً اعْتَرَضَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَخْلَعَهُ قَادَعِي أَنَّ هُنَا مِنْ قَدْ عَارَضَ
الْقُرْآنَ. وَ سَأَلْنَا نَتَضَلَّ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعَارِضَةِ وَ الْقُرْآنِ. ثَقُلْنَا لَهُ: أَمَا الْقُرْآنُ نَظَاهِرُهُ. فَأُظْهِرْ
تِلْكَ الْمَعَارِضَةَ حَتَّى نَلْصِقَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْقُرْآنِ. وَ هَكَذَا نَقُولُ لِهَذِهِ الْبُزْجِي، أَمَا أَخْبَارُنَا لَهَا
مَرْوِيَّةٌ مَحْطُوظَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الْأَنْصَارِ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِمَامِيَّةِ فَأُظْهِرُوا تِلْكَ الْأَخْبَارَ الَّتِي
تَدْعُونَهَا حَتَّى نَلْصِقَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا. فَأَمَّا إِنْ تَدْعُوا خَبَرًا لَمْ يَشْفَعْ سَامِعٌ وَ لَا عَرَفَهُ
أَخَذْكُمْ تَسْأَلُونَا الْفَضْلَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا وَ هَذَا الْخَبَرِ فَهَذَا مَا لَا يَتَجَمُّعُ عَنْ دَعْوَى بِقَبْلِهِ أَخْذُهُ. وَ

فرزندان امام صادق علیه السلام را بدانید. بیاورید این امر را آزمایش کنیم و در پنج
مسئله از مسائلی که از حلال و حرام امام کاظم علیه السلام پاسخ گفته اند بنگریم. و اگر
تزد معتقدین به آن دو فرزند دیگر در این مسائل پاسخی باشد. قول آنها درست
است. امامیه روایت کرده اند که از عبدالله بن جعفر سؤال شد: که در دو پست
درهم چقدر زکات است؟ گفت پنج درهم و باز سؤال کردند که در صد درهم
چقدر زکات است؟ و او گفت دو درهم و نیم!

و اگر معترضی بر اسلام و مسلمین اعتراض کرده و بگوید اینجا شخصی
وجود دارد که با قرآن کریم معارضه کرده است و از ما بخواهد که فرق این
معارضه و قرآن کریم را بازگو کنیم. به او می گوئیم: اما قرآن که ظاهر است. تو
هم آن معارضه را ظاهر کن تا فرق آن دو را بازگوئیم. به این فرقه ها هم همین را
می گوئیم. اما اخبار ما در دست علماهای امامیه در همه بلاد مروی و محفوظ است.
تو هم اخباری را که ادعا می کنی ظاهر کنی تا فرق بین آن دو را بیان کنیم، اما
اگر مدعی خبری باشی که هیچکس ندیده و نشنیده. بعد از آن از ما بخواهد که
فرق بین اخبارمان و آن خبر را بازگوئیم. این چیزی است که هیچکس از ادعای

تَوَاطَلَّ بِمَثَلِ هَذِهِ الدَّعْوَى أَخْبَارُ أَهْلِ الْحَقِّ مِنَ الْإِمَامَةِ لِأَجْلِ مَثَلِ هَذِهِ الدَّعْوَى مِنْ
الْبَرَاهِنِ أَخْبَارُ الْمُسْلِمِينَ. وَ هَذِهِ وَاضِحٌ وَ بِلَهُ الْمَثَلِ.

وَ قَدْ ادَّعَيْتِ التَّوَهُُّدَ أَنْ مَا بِي أَنَا مِنَ الْمُعْجَزَاتِ وَأَنْ لَمْ خَيْرًا يَدُلُّ عَلَى صِدْقِهِمْ. فَقَالَ
لَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ: هَذِهِ دَعْوَى لَا تَعْمُرُ عَنْهَا أَحَدٌ فَأَطِيعُوا الْخَيْرَ لِنَذْلُكُمْ عَلَى اللَّهِ لَا تَقْطَعُ
عُذْرًا وَ لَا يُوجِبُ حُجَّةً. وَ هَذَا شَبِيهِ بِمَوَاقِفِ إِيصَاحِ الْكِتَابِ.

وَ يَقَالُ إِيصَاحِ الْكِتَابِ: قَدْ ادَّعَيْتِ الْبُكَرِيَّةَ وَ الْإِيضَابَةَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ نَصَّ عَلَى
أَبِي بَكْرٍ وَ أَلْكَرَتْ أَلَّتْ ذَلِكَ كَمَا أَلْكَرْنَا عَنْهُ أَنَّ أَبَاعَتِ اللَّهِ ﷻ أَوْصَى إِلَى هَذَيْنِ. فَتَبَيَّنَا
حُجَّتَكَ وَ دَلَّنَا عَلَى النُّصْلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْبُكَرِيَّةِ وَ الْإِيضَابَةِ لِنُذْلِكَ بِمِثْلِهِ عَلَى النُّصْلِ بَيْنَنَا
وَ بَيْنَ مَنْ تَمَيَّيْتُ.

وَ يَقَالُ إِيصَاحِ الْكِتَابِ: أَلَّتْ رَجُلٌ يَدَّعِي أَنَّ عَقْلَهُ بَيْنَ فَحْشٍ كَانَ عَلَى عَذَقِ-
الزُّبْدِيَّةِ. وَ أَنَّهُ لَمْ يَدَّعِ الْإِمَامَةَ مِنَ الْجَهَةِ الَّتِي نَذْكُرُهَا الْإِمَامِيَّةَ. وَ قَدْ ادَّعَى الْقَائِلُونَ

آن عاجز نیست و اگر این مدعی اخبار حقه امامیه را باطل سازد، ادعای مشابه
براهمه نیز اخبار حقه مسلمین را باطل خواهد ساخت، و این واضح و آشکار
است. و بِلَهُ الْمَثَلِ.

وَ تَنْوِيهِ هُم ادَّعَا كَرْدَهُ اَنْدَ كَه «مَالِ» مَعْجَزَاتِ دَاشْتَه اَسْت وَ زَرْدَسْتَانِ خَبَرِ
اَسْت كَه بِرِ صَدَقِ اَيْتَانِ دَلَالَتِ مِی كَنْد. اَمَّا خُدَايَرِسْتَانِ مِی گویند: این دعوی را
هر کس می تواند بکند. شما آن خبر را ظاهر کنید تا به شما ثابت کنیم که آن خبر
قطع عُذْر نمی کند و حجتی را ایجاب نمی کند و این شبیه پاسخ ما به صاحب کتابست.
وَ بِهْ صَاحِبِ كِتَابِ مِی گوئیم: فرقه های بکریت و ایاضیت نیز که از خوارج اند
ادعا کرده اند که پیامبر اکرم به وصایت ابوبکر تصریح کرده اند و نو منکر آفی،
هیچنانکه ما نیز منکریم که امام صادق علیه السلام به امامت محمد و جعفر سفارش کرده
باشند، پس دلیل خود را بیان کن و فرق خود را با بکریت و ایاضیت بازگویی تا ما
هم فرق خود را با آنان که نام بردی بازگوئیم.

وَ بِهْ صَاحِبِ كِتَابِ مِی گوئیم: تو مدعی هستی که جعفر بن محمد بر مذهب
زیدیه بود و او امامت را از جهتی که امامیه می گویند مدعی نبود و معتقدین به

پيامن: محمد بن اسماعيل بن جعفر بن محمد خلاف ما تدعيه انت و اصحابك و تدكرونا
ان اشلانهم و روا ذلك عنه ففرقنا الفضل بينكم و بينهم لتأنيك بأحسن منه، و انصف
من نفسك قائلة اولي بك.

(أجوبة أخرى:)

و فرق آخر، و هو ان أصحاب محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر متفقون بأن
الحسين نص علي و ان عليا نص علي محمد و ان محمد نص علي جعفر، و دليلنا ان
جعفر نص علي موسى عليه السلام هو بقتية دون غيره دليل هو لا و علي ان الحسين نص علي
علي. و بهذا فان الإمام اذا كان ظاهراً و احتلكت اليه شيعته ظهر علمه و تبين معرفته
بالدين، و وجدنا رواة الأخبار و حكمة الآثار قد نقلوا عن موسى بن علم الحلال و الحرام
ما هو مدون مشهور، و ظهر من فضله في نفسه ما هو بين عند الخاصة و العامة و غيره

امامت محمد بن اسماعيل بن جعفر بن محمد خلاف ادعای نو و یاران نو را دارند و
می گویند پیشینان ایشان آن را از او روایت کرده اند، فرق بین خودشان و ایشان
را بیان کنید تا پاسخی بهتر از آن به شما بگوئیم و با انصاف باش که برایت بهتر
است.

پاسخهای دیگر

فرق دیگر آن است که یاران محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر معترفند که امام
حسین علیه السلام بر امامت مرزئش علی زین العابدین تصریح کرده است و او نیز بر
امامت فرزندش محمد باقر تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش جعفر
صادق تصریح کرده است و دلیل ما بر آنکه امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت
موسی کاظم مخصوص تصریح کرده دلیل همانهاست که می گویند حسین علیه السلام بر
امامت زین العابدین علیه السلام تصریح کرده است. و دلیل دیگر آن است که اگر امام
ظاهر باشد و شیعیانش به نزد او آمد و شد کنند، علمش ظاهر شده و معرفت او به
دین نمودار خواهد گردید، و ما راویان اخبار و حامیان آثار را می بینیم که از
امام موسی کاظم علیه السلام علم حلال و حرام را نقل کرده اند و آن علم مدون و
مشهور است و فضل او بین خاصه و عامه آشکار است و این از نشانه های

هني أمارات الإمامة، قلنا وجئناها لموسى دون غيره، قلنا أنه الإمام بنده أبيه دون أخيه، وشيء آخر: وهو أن عبد الله بن جعفر مات ولم يتعبد ذكره ولا نص على أحد فزجج الغائلون بإمامته عنها إلى القول بإمامة موسى عليه السلام. والفصل بنده ذلك بين أخبارنا وأخبارهم هو أن الأخبار لا توجب العلم حتى يكون في طرقة، وإسنيته قوّم يقطعون الغدر إذا أخبروا، وكنا نشتاع هؤلاء في أشلائهم، بل نقصير على أن يوجدوا في دهرنا من حلة الأخبار وروايات الآثار ممن يذهب مدخولهم عدداً يتواتر بهم الخبر كما يوجد لهم نحن ذلك، فإن قدروا على هذا فليظهروه، وإن عجزوا فقد وصح القرى بيننا وبينهم في الطرب الذي يلبينا وتلبم وما بنده ذلك مؤخرت لهم، وهذا واضح، والحمد لله.

وأما الواقعة على موسى عليه السلام تشيكلهم شبل الواقعة على أبي عبد الله عليه السلام ونحن قلّم شاهد موت أحد من السلف وإنما صح موتهم عندنا بالخبر فإن قلت واقف على

امامت اوست، و وقتی که این کمالات را که امام کاظم علیه السلام می بینیم نه دو غیر او می فهمیم که امام پس از پدرش اوست نه برادرش.

دلیل دیگر آن است که عبدالله بن جعفر مرد و پسرى نداشت و بر امامت احدى هم تصریح نکرد و معتقدین به امامت او قائل به امامت موسى عليه السلام گردیدند. علاوه بر آن فرقی که بین اخبار ما و اخبار ایشان وجود دارد این است که اخبار وقتی موجب علم می شود که در طرق آن گروهی باشند که با اخبار ایشان قطع غدر شود. اکنون ما در پیشینیان آنها بحث نداریم، بلکه می گوئیم در این عصر آیا تعداد راویان اخبار و حاملان احادیثشان به عددی می رسد که ما بتوانیم آنها بپذیریم، چنانکه ما با احادیث متواتره خود آنها را مجبوره بپذیریم می کنیم، اگر بر چنین کاری قادوند آن را اظهار کنند، و اگر از انجام آن ناتوانند فرق ما و ایشان ظاهر می شود و دنباله مباحث را هم به آنها می بخشیم، این واضح است والحمد لله.

اما واقعه بر امام کاظم علیه السلام مانند واقعه بر امام صادق علیه السلام اند و ما خود شاهد وفات هیچ یک از پیشینیان نبودیم و موت ایشان به واسطه اخبار برامان ثابت شده است و اگر کسی توقف بر یکی از آنها کند، می گوئیم چه فرقی بین او و سایر

بعضیهم شائنا الفضل بینه و بینة من وقف علی سائرهم. و هذا ما لا حيلة لهم فيه. ثم قال صاحب الكتاب: «و منهم فرقة قطعت علی موسی علیه السلام و انتشروا بقده بآئیه علی بن موسی علیه السلام دون سائر و لید موسی علیه السلام و رَعَمُوا أَنَّهُ اشْتَحَفَهَا بِالْوَرَاثَةِ وَ الزَصَّةِ. ثُمَّ فِي وَلَدِهِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَادْعَوُا لَهُ وَلَدًا وَ شَبَّوْهُ الْخَلْفَ الصَّالِحَ. وَ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَالَتْ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَاتَ قَبْلَ أَبِيهِ. ثُمَّ إِنَّهُمْ رَجَعُوا إِلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ وَ بَدَّلُوا فِي مُحَمَّدٍ مَا كَانُوا نُوَحِّمُوا. وَ قَالُوا: بَدَأَ بِهِ مِنْ مُحَمَّدٍ إِلَى الْحَسَنِ كَمَا بَدَأَ لَهُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ مِنْ جَعْفَرٍ إِلَى مُوسَى وَ قَدْ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فِي حَبَاوِ جَعْفَرٍ. إِلَى أَنْ مَاتَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ وَ بِإِثْنَيْنِ فَرَّجَعَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَى إِمَامَةِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ كَمَا رَجَعَ أَصْحَابُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْحَسَنِ. وَ زَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ اسْتَعَقَى الْإِمَامَةَ مِنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالْوَرَاثَةِ وَ الزَصَّةِ دُونَ أَجْبِهِ الْحَسَنِ. ثُمَّ

آنها وجود دارد. ابن دلیلی است که پاسخی برای آن ندارند. سپس صاحب کتاب گفته است: و از ایشان فرقه‌ای هستند که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام معتقد شدند و پس از وی پسرش علی بن موسی را امام دانستند و معتقدند که او به حسب وراثت و وصایت مستحق امامت است. سپس امامت را در فرزندان او می‌دانند تا آنکه منتهی به حسن بن علی عسکری گردد و می‌گویند او پسری داشته است و او را «الخلف الصالح» می‌نامند و فرقه‌ای از ایشان معتقد به امامت محمد بن علی هستند و او پیش از پدرش درگذشت، آنگاه برادرش حسن را امام دانستند و آنچه که درباره محمد توهم کرده بودند باطل شد و گفتند: برای خداوند بده‌اند و امامت از محمد به حسن انتقال یافت همچنانکه برای او بده‌اند و امامت از اسماعیل بن جعفر به موسی انتقال یافت و اسماعیل در دوران حیات جعفر درگذشت. نا آنکه حسن بن علی در سال ۲۶۳ درگذشت و بعضی از اصحابش رجوع به امامت برادرش جعفر بن علی کردند، همچنانکه اصحاب محمد بن علی پس از وفات محمد رجوع به امامت حسن کردند. و بعضی از ایشان می‌گویند جعفر بن علی پس از پدرش به وراثت و وصایت مستحق امامت شده است، نه برادرش حسن بن علی. آنگاه امامت در فرزندان جعفر به

تلقوها فی زُبدِ جَنَفَرٍ بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ كُلُّ هَذِهِ الْفِرَقِ يَتَسَاخَفُونَ عَلَى الْإِمَامَةِ ، وَ يُكْفَرُونَ بِغَضَبِهِمْ بَعْضاً ، وَ يُكَذِّبُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، وَ يَتَبَرَّءُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ إِمَامَتِهِ بَعْضٌ ، وَ نَدَّعَى كُلُّ فِرْقَةٍ الْإِمَامَةَ بِصَاحِبِهَا بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ أَشْيَاءَ مِنْ عُلُومِ الْغَيْبِ ، الْخِرَافَاتُ أَحْسَنُ مِنْهَا وَ لَا دَلِيلَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ فِيهَا نَدَّعَى وَ مُخَالَفَ الْبَاقِينَ غَيْرَ الْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، دَلِيلُهُمْ شَهَادَتُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ قَوْلًا بِلاَ حَقِيقَةٍ ، وَ دَعْوَى بِلاَ ذَلِيلٍ ، لِأَنَّهُ كَانَ هُنَا دَلِيلٌ فِيهَا يَدَّعَى كُلُّ طَائِفَةٍ غَيْرَ الْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ حُبَّ إِمَامَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرُ الدَّعْوَى لِلْإِمَامَةِ بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ فَقَدْ بَطَلَتِ الْإِمَامَةُ بِكَفَرَةٍ مِنْ يَدَّعِيهَا بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ لَا سَبِيلَ إِلَى قَبُولِ دَعْوَى طَائِفَةٍ دُونَ الْأُخْرَى إِنْ كَانَتِ الدَّعْوَى رَاجِدَةً وَ لَا سَبِيلًا لَهُمْ فِي إِكْذَابِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً مُجْتَبِعُونَ ، وَ فِيهَا يَدَّعَى كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ مُتَّبِعُونَ » .
 فَأَقُولُ - وَ اللَّهُ الْمُؤَلِّقُ لِلصُّوَابِ - : لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ تُتَّبَعُ لِكَفَرَةٍ مِنْ يَدَّعِيهَا لَكَانَ

وراثت و وصایت جاری شده است ، و همه این فرقه ها در امر امامت کشمکش دارند و بعضی بعضی دیگر را بکفر و تکذیب می کنند و بعضی از آنها از امامت بعضی دیگر برات می جویند و همه ایشان مدعی امامت به واسطه وراثت و وصایت برای خویشند و مدعی چیزهایی از علوم غیبیه که خرافات از آنها بهتر است و هیچیک از این فرقه ها دلیل در اثبات مدعای خود و مخالفت با دیگران جز وراثت و وصایت ندارند ، دلیل ایشان شهادت خودشان است بر خودشان ، نه شهادت دیگران ، سخنی است که حقیقی ندارد و ادعائی است که دلیلی برای آن نیست و اگر هر طایفه ای بر اثبات مدعای خود دلیلی جز وراثت و وصایت دارد واجب است که آن را اقامه کند و اگر برای امامت دلیلی جز ادعای وراثت و وصایت وجود ندارد ، امامت باطل خواهد بود ، زیرا مدعی وراثت و وصایت بسیار است و هیچ راهی برای قبول ادعای طایفه ای و رد ادعای طایفه دیگر وجود ندارد اگر دعوی یکی باشد ، علی الخصوص که ایشان در تکذیب یکدیگر اتفاق دارند و هر فرقه در ادعای خود منفرد است .

و من به توفیق الهی می گویم : اگر امامت به واسطه کثرت مدعیانش باطل شد ، نبوت نیز همچنین باطل خواهد بود ، زیرا گوده بسیاری به دروغ مدعی آن

ذیلُ التَّوْبَةِ سَبِيلُهَا. بِأَنَا تَقْلَمُ خَلْقًا قَدِ ادَّعَاهَا. وَ قَدْ حَكَمَ صَاحِبُ الْكِتَابِ عَنِ
الْإِمَامِيَّةِ حِكَايَاتِ مُضْطَرِبَةٍ وَ أَوْحَمَ أَنَّ تِلْكَ مَقَالَةُ الْكُلِّ وَ أَنَّكَ لَيْسَ لِهَيْمٍ إِلَّا مَنْ يَقُولُ
بِالْبِدَاءِ وَ عَنِ قَالَ، إِنَّ اللَّهَ يَتَذَكَّرُ مِنْ إِحْدَانِي وَ عَلِمَ مُسْتَفَادٍ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ، وَ مَا
كَانَ غَيْرُ هَذَا فَهُوَ قَوْلُ الْمُتَّبِعِيَّةِ. وَ عَنِ يَتَخَلَّى لِلْأَمَةِ عَلِمَ الْعَقِيبَ فَهَذَا كَفَرٌ بِاللَّهِ، وَ خَرُوجُ
عَنِ الْإِسْلَامِ عِنْدَنَا. وَ أَقْلُ مَا كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنَّ يَذْكُرَ مَقَالَةَ أَهْلِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ لَا يَتَّصِفُ
عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ الْخُلُقُوا حَتَّى يَدُلَّ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالْإِمَامِيَّةِ فَاسِدٌ.

وَ بَعْدَ قَائِلِ الْإِمَامِ عِنْدَنَا يَتَرَفَّعُ مِنْ دُجُوبِ سَنَدِ كُتُبِهَا ثُمَّ تَقْتَضِرُ مَا يَقُولُ هُوَ لَامٍ. فَإِنْ ثُمَّ
يُحِبُّ بَيْتَنَا وَ يَتَّبِعُهُمْ تَصْلًا حَكَمًا يَسَادُ الْمَذْهَبِ. ثُمَّ عُدْنَا نَشَأُ صَاحِبَ الْكِتَابِ عَنْ أَنَّ أَيْ
قَوْلٍ هُوَ الْحَقُّ مِنْ بَيْنِ الْأَقْوَالِ؟

أَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ بَيْنَهُمْ بَرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى وَ اتَّخَذُوا بَعْدَهُ بِأَيْتِهِ عَلَى بَنِي مُوسَى» فَهُوَ
قَوْلُ زُجَلِي لَا يَتَغَرَّفُ أَهْلُ الْإِمَامِيَّةِ. لِأَنَّ كُلَّ الْإِمَامِيَّةِ - إِلَّا شَرِيقَةً وَ قَلَّتْ وَ شُدُودُ قَالُوا

شده اند و صاحب کتاب از امامیه داستانهای پریشانی حکایت کرده است و
والممود کرده که آن مطالب گفتار همه آنهاست و همه آنها به «بداء» معتقدند. و
کسی که بگوید خدا را می تازد و علم مستفادی پیدا می کند او کافر است و هر چه
که غیر این باشد. قول متبیر به است و کسی که به ائمه علم غیب را نسبت دهد به
خدا کافر گشته و به عقیده ما از اسلام خارج شده است. و کمترین چیزی که بر او
واجب بود، این بود که گفتار اهل حق را بطور کامل نفل کند و به این اکتفا نکند که
امامیه اختلاف دارند. و این نشان آن است که عقیده به امامت باطل است!

بعد از این مطالب، بایستی بدانیم که امام به حق نزد ما به وجوهی شناخته
می شود که به زودی آنها را بیان می کنیم و از گفتار آنها هم تعبیر می کنیم و اگر
بین ما و ایشان فرقی نبود. به فساد مذهب خود حکم خواهیم کرد. سپس باز
می گردیم و از صاحب کتاب می پرسیم: در بین این اقوال و قول حق کدام است؟
اما این گفتار او که از ایشان فرقه ای معتقد به امامت موسی هستند و پس از
وی فرزندی علی بن موسی را امام می دانند. این گفتار کسی است که از اخبار
امامیه بی اطلاع است. زیرا همه امامیه به امامت علی بن موسی علیه السلام معتقدند و

بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - قَالُوا بِإِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَرِزْوَانِهِ مَا هُوَ
مَذْهَبٌ فِي الْكُتُبِ، وَمَا يَذْكَرُ مِنْ حِكْمَةِ الْأَخْيَارِ وَتَقْلِيدِ الْأَتَابِ حَسَنَةً مَالُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْمَذَاهِبِ
فِي أَوَّلِ حُدُوثِ الْحَادِثِ، وَإِنَّمَا كُنَّا مِنْ كَثَرِ مِثْمُهُمْ يَغْذُرُ، فَكَيْفَ اسْتَشْفَسَ صَاحِبُ الْكِتَابِ
أَنْ يَقُولَ: «وَمِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى؟» وَأَعْيَبُ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ «سَعَى أَتَتْهُوَ إِلَى
الْحَسَنِ فَأَذْعَوْا لَهُ ابْنَهُ وَكَذَّ كَانُوا فِي حَيَاتِهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَاسْمُوا لِلْإِمَامَةِ ابْنَهُ مُحَمَّدًا إِلَّا
طَائِفَةً مِنْ أَصْحَابِ فَارِسِ بْنِ حَافِمٍ» وَلَيْسَ يُخْبِرُ بِالْعَاقِلِ أَنْ يَشْتَعِ عَلَى خُصْمِهِ بِالْبَاطِلِ
الَّذِي لَا أَضْلَ لَهُ.

وَالَّذِي يَذْكَرُ عَلَى فُسَادِ قَوْلِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدٍ هُوَ بِغَيْبِهِ مَا وَصَفْنَاهُ فِي بَابِ
إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ لِأَنَّ اتِّفَاقَهُ وَاحِدٌ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِثْلُهَا مَاتَ قَبْلَ أَبِيهِ، وَفِي الْمَحَالِ أَنْ
يَبْتَغِيْلَ الْحَقُّ الْخُلُقُ وَيُوصِي إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، وَهَذَا أَتَيْنَ فُسَادَ أَنْ أَنْ يَجْتَنَحُ فِي كُتُبِهِ

روایات بسیاری درباره وی نقل کرده اند که در کتابها مذکور و مسطور است و
گروه اندکی را که واقف شدند و یا معتقد به امامت «اسماعیل» و «عبدالله بن جعفر»
شدند، نمی توان در کنار آنها قرار داد. و از حاملان اخبار و ناقلان آثار حتی پنج
تن را نمی توان یافت که از ابتدا به این مذاهب پیوسته باشند و آنها بعداً جمعیتی
پیدا کرده اند، چگونه روا باشد که صاحب کتاب بگوید: دسته ای از ایشان
هستند که معتقد به امامت موسی هستند؟ و شگفت تر از آن این سخن اوست که
گوید: «امامت را منتهی به حسن نمودند و ادعا کردند که او پسری دارد و در
حیات امام علی بن محمد، امامت را به نام فرزندش محمد کردند، مگر طایفه ای از
اصحاب فارس بن حافم» آیا سزاوار است که عاقل دشمنش را به واسطه باطلی که
هیچ اصلی ندارد تقبیح کند؟

و آنچه که بر فساد قول قائلین به امامت محمد بن علی دلالت دارد همان است
که در باب امامت اسماعیل بن جعفر بیان کردیم، زیرا داستان یکیست و هر یک از
آن دو پیش از پدرشان در گذشته اند و محال است که یک فرد زنده، مرده را
جانشین خود ساخته و او را امام پس از خود قرار دهد. بطلان این سخن
واضحتر از آن است که در رد آن اطالعه کلام دهیم.

إلى كثرة القول.

وَالْفَصْلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْغَائِلِينَ بِإِمَامِي جَعْفَرٍ أَنَّ جَعْفَرَ الْغَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ عَنْهُ اخْتَلَفَتْ وَتَضَادَّتْ، لِأَنَّ مِنْهُمْ وَمِمَّا حَكَّنَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ» وَ مِنْهُمْ مَنْ حَكَّنَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي الْحَسَنِ» وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ». وَ هَذِهِ أَخْبَارٌ كَمَا نَرَى يَتَكَذَّبُ بِنَعْطِهَا بَعْضًا، وَ خَبَرْنَا فِي أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ خَبَرَ مُتَوَاتِرٌ لَا يَنْتَاقِضُ وَ هَذَا فَصْلٌ بَيْنَهُ. ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ جَعْفَرٍ مَا دَلَّنَا عَلَى أَنَّهُ جَاهِلٌ بِأَحْكَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ أَنَّهُ جَاءَ يُطَالِبُ أُمَّ أَبِي مُحَمَّدٍ بِالْمِيراثِ وَ فِي مُحْكَمِ آيَاتِهِ «أَنْ الْأَخُ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ» فَإِذَا كَانَ جَعْفَرٌ لَا يُحْسِنُ هَذَا الْمَقْدَارَ مِنَ الْبِفَقْهِ حَتَّى تَبَيَّنَ فِيهِ نَقْصٌ وَ جَهْلُهُ، كَيْفَ يَكُونُ إِمَامًا؟ وَ إِنَّمَا تَعَبَّدْنَا اللَّهُ بِالظَّاهِرِ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَ لَوْ بَشْنَا أَنْ نَقُولَ لِلْفَنَاءِ فِيهَا ذِكْرُنَا كِفَايَةً وَ دَلَالَةً عَلَى أَنَّ جَعْفَرَ أَيْسَ إِمَامًا.

اما قریب ما و قائلین به امامت جعفر بن علی آن است که گفتار قائلین به امامت او مختلف و متضاد است. زیرا برخی از ایشان و برخی از راویان ما، از او نقل کرده اند که گفت: من پس از برادرم محمد امامم. و بعضی دیگر از ایشان از او نقل می کنند که گفته است: من پس از برادرم حسن امامم؛ و بعضی دیگر از ایشان می گویند او گفته است: من پس از پدرم علی بن محمد امامم. این اخباری است که چنانکه ملاحظه می شود یکدیگر را تکذیب می کند، اما خبر ما درباره ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام خبری متواتر و غیر متناقض است. این فرقی آشکار است. دلیل دیگر آن است که بر ما روشن شده است که جعفر به احکام خدای تعالی جاهل بوده است. داستان از این قرار است که: او نزد مادر امام حسن علیهما السلام آمده و میراث برادرش را طلب کرده است. با آنکه پدر او همه گفته اند: با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. پس اگر میزان فقه و فهم جعفر بدین پایه باشد که نقص و جهل آن غایبان است، چگونه می تواند امام باشد و دیگران را رهبری کند. پرستش ما برای خدا و براساسی ظاهر این امور است و اگر قرار باشد که بگوئیم خواهیم گفت، اما همین مقداری که ذکر کردیم در امام نبودن جعفر کافی خواهد بود.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّهُمْ ادَّعَوْا لِلْحَسَنِ وَلَدَهُ» فَأَلْفَوْهُ لَمْ يَدْعُوا ذَلِكَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ نَقَلَ إِلَيْهِمْ أَتْلَافُهُمْ حَالَهُ وَغَيْبَتَهُ وَصُورَةَ أَتْرَمِهِ وَاخْتِلَافَ النَّاسِ فِيهِ عِشَّةَ خُدُوتِ مَا تَجِدُتْ، وَ هُذِهِ كُتُبُهُمْ لَنْ شَاءَ أَنْ يَنْظُرَ فِيهَا فَلْيَنْظُرْ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ كُلَّ هَذِهِ الْيَزِيدِيِّ يَنْشَاوُونَ وَ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ» فَقَدْ صَدَقَ فِي حِكَايَتِهِ وَحَالِ الْمُسْلِمِينَ فِي تَكْفِيرِ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ هُذِهِ الْحَالُ، فَلْيَتَلَّ كَيْفَ أَحَبَّ، وَلْيَطْلَعْ كَيْفَ شَاءَ، فَإِنَّ التَّهَرُّجَ تَتَعَلَّقُ بِهِ فَتَطْلُعُ بِزَيْلِهِ فِي الْإِسْلَامِ، مَنْ سَأَلَ خَصْمَتَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ يُرِيدُ بِهَا تَفْضُ مَذْهَبِهِ إِذَا زِدَتْ عَلَيْهِ كَانَ فِيهَا مِنْ تَفْضِ مَذْهَبِهِ مِثْلَ الَّذِي قَدَّرَ أَنْ يَزِيدَهُ خَصْمَتَهُ، فَإِنَّمَا هُوَ رَجُلٌ يَسْأَلُ نَفْسَهُ وَ يَتَفَضَّ قَوْلَهُ، وَ هُذِهِ نَفْسُ صَاحِبِ الْكِتَابِ، وَ النَّبِيُّ أَصْلُ وَ الْإِمَامَةُ فَرْعٌ، فَإِذَا أَقَرَّ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِالْأَصْلِ لَمْ يَحْتَسُنْ بِهِ أَنْ يَطْلُعَ فِي

اما این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که حسن فرزند ی نادره، این قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از آنکه پیشینیان شان برای آنها نقل کرده اند که احوال او چه خواهد بود و غیبتش چگونه واقع خواهد شد و وضعیتش چیست و اختلاف مردم درباره او به چه پایدای خواهد رسید، و این کتابهای ایشان است هر که می خواهد بداند آنها مراجعه کند و این مطالب را در آنها بخواند.

و اما این سخن او که می گوید: همه این فرقه ها در نزاع و کشمکش به سر می برند و یکدیگر را تکفیر می کنند، آری راست می گوید و بعضی از مسلمین بعضی دیگر را تکفیر می کنند. هر چه می خواهد بگوید و به هر کیفیت که دوست دارد طعنه بزند، براهه نیز سخنان او را دستاویز قرار داده و مانند آنها در طعن به اسلام مطرح می کنند. کسی که از خصم مسأله ای پیرسد تا مذهب او را نقض کند و آن سؤال عیناً به وی برگردانیده شود، چنین شخصی مذهب خود را نقض کرده است. مثل کسی که تقدیر کرده است خصم را ملزم سازد، بر او مردیست که از خود یرستی می کند و قول خود را نقض می کند. داستان صاحب این کتاب هم همین است، نبوت اصل است و امامت فرع آن است، و اگر صاحب کتاب اقرار به اصل دارد، روا نیست که بر فرعی که راجع به اصل است اعتراض

الفرع بما رجح على الأصل، والله المشتعل.

ثم قال: «وَلَوْ جازَبَ الإمامَةُ بِالورائِدِ وَ الوَصِيَّةُ لَمْ يُدْعَى لَهُ بِلاَ دَلِيلٍ مُتَقَيَّنٍ عَلَيْهِ لَكَانَتْ الْمُعْبَرَةُ أَقْبَى بِهَا لِإِجْماعِ الْكُلِّ مَقْهًا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي هُوَ أَصْلُهَا الْمُشْتَبَقُ لِلإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ بِالورائِدِ وَ الوَصِيَّةِ وَ احْتِسابِهَا بَعْدَ إِجْماعِ الْكُلِّ مَقْهًا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ مِنْ إِجازَتِهَا لِغَيْرِهِ».

هذا مع اِخْتِلافِ الْمُزَعَّةِ فِي دِينِهِمْ. مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْجِسْمِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالشَّايِخِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَحْزَرُ التَّوْحِيدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْعَدْلِ وَ يُثْبِتُ الْوَعِيدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْقَدْرِ وَ يُبْطِلُ الْوَعِيدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْوَلَايَةِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَهِيا مَعَ الْقَوْلِ بِالْبَدَاوِ. وَ انْسابُ يَقُولُ الْكِتَابُ بِقُرْجِهَا. يُكْثِرُهَا بِقُضْمِهِمْ بَعْضًا وَ يَنْقُصُهَا بِقُضْمِهِمْ مِنْ دِينِ بَعْضٍ. وَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ مِنْ هَذِهِ الْفِرْقِ بَرْعُهَا رِجَالٌ يَفَاتُ عِلْمَهُ أَتْلُبُهُمْ. أَذْوَ الْإِثْمِ عَنْ أَقْبِيهِمْ مَا هُمْ مُتَمَسِّكُونَ بِهِ».

کند و خداوند مستعان است.

سپس گفته است: اگر امامت را به واسطه وراثت و وصایت بدون دلیل مورد اتفاق بر شخص مدعی روا بدانیم، میفرماید که آن سزاوارتر است. زیرا همه در امامت حسن بن علی با آنها متفقند که او اصل امامت است و شایسته است که آن را به وراثت و وصایت از جانب پدرش دارا باشد اما با وجود اتفاق دیگران با میفرماید. آنها با امامت امام بعد موافقت ندارند.

علاوه بر آن. امامیه در دین خود با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان خدا را جسم می دانند و بعضی دیگر به تناسخ معتقدند و بعضی به توحید خالص گرویده اند. بعضی به عدل قائلند و عذاب را اثبات می کنند و بعضی به قدر فاعلند و عذاب را باطل می دانند. بعضی به رؤیت خداوند معتقدند و بعضی دیگر آن را نفی کرده و به بداه قائلند و چیزهای دیگری که شرح آن. کتاب را طولانی می کند. بعضی از امامیه به واسطه امور فوق بعضی دیگر را نکیر می کنند و از دین یکدیگر برامت می جویند برای هر یک از این فرقه ها به گمان خودشان رجال مورد اعتدای است که مطالب ضروری را از پیشوایانشان به آنها

ثم قال صاحب الكتاب: «وإذا جاز كذا جاز كذا، شيء لا يجوز عندنا ولم تأت بأحد من الحكاية، فلا معنى لتطويل الكتاب بذكر ما ليس فيه حجة ولا فائدة».

فأقول: وبالله التوفيق: لو كان الحق لا يثبت إلا بدليل متين عليه ما صبح حق أبداً و لكان أول مذهب يعجل مذهب الزيدية، لأن دليلها ليس متيناً عليه. و أما ما حكاها عن المعبرية فهو شيء أخذته عن اليهود لأنها تحب أن يجمعوا و إياهم على نبوة موسى عليه السلام و مخالفين إيانا في نبوة محمد ﷺ.

و أما تسمية إيانا بالإخلاق في المذاهب و بأنه كل فرقة مما تروى ما تدعي به عن إمامها فهو مأخوذ من البراءة، لأنها تطعن به بعتبه دون غيره. على الإسلام و لو لا الإنفاق من أن يتعلق بنفس هؤلاء الأئمة بما أحكيه عنهم قللت كما يقولون.

و الإمامة أصدقكم الله. إنما تصح عندنا بالنص و ظهور الفضل و العلم بالدين مع

رسانیده اند.

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر این جایز باشد آن نیز جایز است چیزی که نزد ما جایز نیست و فقط به عنوان حکایت آنرا آوردم و هیچ معنای ندارد که کتاب را طولانی کنیم به ذکر چیزی که نه حجت است و نه فایده ای دارد.

و من با اعتقاد به خداوند می گویم: اگر انبیا حق محتاج دلیل باشند که همه بر آن اتفاق داشته باشند، هیچ حق ثابت نگردد و اولین مذهبی که باطل می گردد مذهب زیدیه است. زیرا دلیل آنها مورد اتفاق نیست. اما مطلبی که از منبریه نقل کرده اند، آن را از یهودیان گرفته اند، زیرا آنها پیوسته می گویند که ما و شما در نبوت موسی علیه السلام متفقیم اما در نبوت محمد ﷺ مخالفیم.

و اما سرزنش کردن او از ما که در مذهبمان اختلاف داریم و هر فرقه ای از ما اعتقادات خود را از امامش روایت می کند، این اشکال نیز مأخوذ از براهیه است و آنها دقیقاً همین اشکال را بر اسلام وارد کرده اند و اگر ترس آن نبود که نقل اقوال آنها دسناویزی برای اشخاص لایابالی گردد، بمانند آنها سخن می گفتم. خدا شما را سعادتمند کند! امامت نزد ما یا نص و ظهور فضل و علم به دین ثابت می شود، به همراهی اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات نقلی و فروع

الإعراض عن العباس والاحتجاج في الفرائض السمعية وفي فروعها، ومن هذا الوجه عرفنا إمامة الإمام، وسنقول في اختلاف الشيعة قولاً متقياً.

قال صاحب الكتاب: «ثم لم يخل اختلافهم من أن يكون مؤلداً من أنفسهم، أو من عند التأويلين إليهم، أو من عند أنفسهم، فإن كان اختلافهم من قبل أنفسهم فالإمام من جمع الكليلة، لأن كل سبب لإختلاف بين الأئمة، لا سبباً وهم أولاد دونه أعدائه، وعن لا نتيجة بينهم وبينه، وما القرني بين المؤمنين والأئمة إذا كانوا مع أنفسهم وحجج الله عليهم في أكثر ما عابوا على الأئمة التي لا إمام لها من مخالفة في الدين وإكفار بعضهم بعضاً، وإن يكن اختلافهم من قبل التأويلين إليهم، فما يؤمنهم من أن يكون هذا سببهم منهم لما ألقوا إليه من الإمامة، لا سبباً إذا كان المدعى له الإمامة مقدوم القبيح، غير مؤلفي الشخص، وهو حجة عليهم لما يدعون لإمامهم من علم الغيب إذا

آن، ما از این راه است که امامت امام را می شناسیم و درباره اختلافات شیعه عن فریب سخن قانع کننده ای خواهیم گفت.

صاحب کتاب می گوید: اختلافات امامیه از سه حال بیرون نیست: یا آنکه اختلاف ساخته و پرداخته خودشان است و یا از ناحیه ناقلین و راویان احادیثشان حاصل شده است و یا از جانب ائمه آنها بوجود آمده است، اگر اختلاف از جانب ائمه آنها بوجود آمده باشد که امام کسی است که اتحاد کلمه ایجاد کند نه آنکه باعث اختلاف بین ائمت گردد، علی الخصوص که ائمت دوستان امامند، نه دشمنان او و کسانی که بین امام و آنها نفعی ای وجود ندارد، وجه فرقی بین امامیه و ائمت وجود دارد، با وجود آنکه امامیه امام دارند و حجت الهی با ایشان است و ائمتی که امام ندارند و از این حیث عیبتان می کنند، زیرا همان عیوب نداشتن امام در آنها موجود است، اختلاف می کنند و یکدیگر را تکفیر می نمایند. و اگر اختلاف از ناحیه راویان و ناقلینی است که دین را به ایشان رسانیده اند، چه دلیلی وجود دارد که در اصل امامت هم مطلب جلاقی برای آنها نقل نکرده باشند، مخصوصاً اگر کسی که می خواهند امامت را برای او ثابت کند غایب بوده و شخص او مشاهده نشود و این خود دلیلی علیه آنهاست که امام را

كَانَ خَيْرُهُ وَالْعَرَاجَةُ بَيِّنَةٌ وَبَيِّنٌ شَيْعَتِهِ كَذَابِينَ يَكْذِبُونَ عَلَيْهِ، وَلَا يَعْلَمُ لَهُ يَوْمٌ، وَإِنْ
يَكُنِ الْخِلَافُ الْمُؤْتَمَرُ فِي دِينِنَا مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِنَا دُونَ أَقْنِيَتِنَا مَا حَاجَةُ الْمُؤْتَمَرِ إِلَى الْإِجْمَاعِ إِذْ
كَانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُشْتَقِعِينَ وَهُوَ بَيِّنٌ أَظْهَرُهُمْ وَلَا يَنْهَاهُمْ، وَهُوَ الْعَرَجَانُ هَلَمْ مِنْ اللَّهِ وَ
الْحَقُّ عَلَيْهِمْ؟ هَذَا أَيْضاً مِنْ أَدْلُ الدَّلِيلِ عَلَى عَدْوِيهِ وَمَا يُدْعَى مِنْ عِلْمِ الْعَبِّ لَهُ، لِأَنَّهُ
لَوْ كَانَ مُوجُوداً لَمْ يَسْقُتْ تَرْكُ الْبَيِّنِ لِشَيْعَتِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَأْنَا عَنْكَ
الْكِتَابَ إِلَّا لِإِثْبَتِ هَلَمْ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ - الْآيَةُ» فَكَانَ بَيِّنُ الرَّسُولِ ﷺ لِأُتَيْهِ وَجِبَ
عَلَى الْإِمَامِ يَنْقُلُهُ لِشَيْعَتِهِ.

فَأَقُولُ - وَبِإِذْنِ اللَّهِ -: إِنَّ الْخِلَافَ الْإِمَامِيَّةَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ قِبَلِ كَذَابِينَ دَلَّسُوا أَنْفُسَهُمْ
لِصَوْمٍ فِي الزَّوْقِ بَعْدَ الزَّوْقِ، وَ الزَّوْمَانِ بَعْدَ الزَّوْمَانِ، عَنْ عَظَمِ الْبَلَاءِ، وَ كَانَ أَسْلَافُهُمْ
قُلُومًا يَزْجَعُونَ إِلَى فَرْجٍ وَ الْجَنَابِ وَ سَلَامَةِ نَاحِيَةٍ، وَ لَمْ يَكُونُوا أَصْحَابَ نَظَرٍ وَ تَحْيِينِ.

عالم به غیب می دانند، اگر عالم به غیب است چرا بر گزیدگان و واسطه های بین او
و شیعیانش کذابند و به او دروغ می بندند و او ایشان را نمی شناسد؟ و اگر
اختلاف امامیه در دینشان از ناحیه خردشان است و نه از جانب ائمه آنها، پس
چه حاجتی بر امام دارند چون که خود را بی نیاز از امام می دانند، او در مقابل
ایشان است، اما نهشان نمی کند در حالی که امام ترحمان و حجت الهی است. این
نیز دلیل روشی بر نبود او و علم غیب نداشتن اوست. زیرا اگر موجود بود،
نمی باید حق را برای شیعیانش بیان نکند، همچنانکه خدای تعالی فرموده است:
«و ما کتاب را بر نو فرو نفرستادیم حز آنکه حق را برای ایشان بیان کرده و رفع
اختلاف نمائی». و همان گونه که رسول اکرم ﷺ حق را برای امتش بیان
فرمود. بر امام نیز لازم است که برای شیعیانش حق را بیان کند.

پس با اعتقاد به خداوند می گویم: اختلاف امامیه از ناحیه دروغ پردازانی
است که گاه و بی گاه خود را به تدلیس در میان ایشان جا رده اند تا به غایبی که
بلا و مصیبت فراگیر شد و شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که
نلاشی و کوششی آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیص مردمان خوب و بد
نبودند و چون مرد ظاهر الصلاحی را می دیدند که خبری را مثل می کند به او

فَكَثَرُوا إِذَا رَأَوْا رَجُلًا عَشَرُوا يَرَوِي خَبْرًا أَحْسَنُوا بِهِ الظَّنَّ وَفِيلُوا، فَلَمَّا كَثُرَ هَذَا وَظَهَرَ
شَكْرُوا إِلَى أَقْبَتِهِمْ فَأَخْرَجَهُمُ الْأَمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يُجْنِبُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَنْعَلُوا وَجَرُوا عَلَى
عَادَتِهِمْ، فَكَاتَبَ الْخِيَانَةُ مِنْ قِبَلِهِمْ لَا مِنْ قِبَلِ أَقْبَتِهِمْ، وَالْإِمَامُ أَتَمَّ لَمْ يَتَّفَقَ عَلَى كُلِّ هَذِهِ
التَّخَالُفِ الْإِنِّي رَوَيْتُ، لِأَنَّهُ لَا يَنْفَعُ الْغَيْبَ، وَإِنَّمَا هُوَ عَيْدٌ صَالِحٌ يَنْفَعُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ، وَ
يَنْفَعُ مِنَ الْخَبَارِ شَيْعَتِهِ مَا بَيْنَهُنَّ إِلَيْهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «لَمَّا بَرَّاهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا سَبِيلَهُمْ فَمَا أَلْفُوا إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامَةِ»
فَإِنَّ النَّصْلَ يَبْرُؤُ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَنْفَعُ إِلَيْهِمْ بِالتَّوَاتُرِ، وَالتَّوَاتُرُ لَا يَتَكَيَّفُ عَنْ كَذِبٍ، وَ
هَذِهِ الْأَخْبَارُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا إِذَا حَبَرَ وَاحِدٌ لَا يُوجِبُ حَبْرُهُ الْعِلْمَ وَحَبْرُ الْوَاحِدِ لَمْ
يُضَدِّقْ وَ يَتَكَذَّبُ، وَفِي هَذَا سَبِيلِ التَّوَاتُرِ، هَذَا جَوَابُنَا وَكُلُّ مَا أَنَّى بِهِ يَسُوئُ هَذَا فَهُوَ
سَابِقٌ.

ثُمَّ يَقَالُ لَمْ: أَخْبَرْنَا عَنْ اخْتِلَافِ الْأَعْمَةِ عَلَى تَخَلُّو مِنْ الْأَنْصَابِ الَّتِي لَسَمْتُمَا؟ فَإِذَا

حوش گمان می شدند و خبر او را می پذیرفتند و چون این کار بسیار شد و علی
گردید به امامان خود شکایت کردند، آنکه علیه السلام نیز به آنها دستور دادند که
روایات مورد اثنای را بگویند، اما چنین نکردند و بر طرق عادت خود عمل
کردند، پس خساست از جانب خود ایشان است. نه از جانب ائمه آنها و امام هم
و اصف بر همه این اخبار حتمی نبود، زیرا او عالم الغیب نیست بلکه عبد صالحی
است که کتاب و سنت را می داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او احبار
شود می داند.

و اما این سخن او که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امام هم
جَعْلی نباشد، تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت موثر است و بواتر
کاشف از کذب نیست، اما آن اخبار دیگر، خبر واحد است که موجب علم
نمی شود و خبر واحد گاهی صادق است و گاهی کاذب و این طریق نواتر نیست
این جواب ماست و هر چه غیر این بگوید از درجه اعتبار ساقط است

سپس به او می گوئیم: درباره اختلاف امت اسلامی چه می گوئیم؟ آیا آن نیز
مانند اختلاف امامیه نیست؟ اگر بگوید: خبر، می گوئیم: آنها رسول اکرم برای

قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: أَفَلَيْسَ الرَّسُولُ إِنَّمَا يُبَيِّنُ لِمَنْ يَسْمَعُ الْكَلِمَةَ؟ فَلَا يُدْرِي مِنْ نَعْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يُبَيِّنُ لِمَنْ أَلْزَمْنَا فِيهِ؟» فَلَا يُدْرِي مِنْ نَعْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: فَهَلْ بَيَّنَّ؟ فَلَا يُدْرِي مِنْ نَعْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: لِمَا سَبَبَ الْإِخْتِلَافَ عَزَّ وَجَلَّ؟ وَافْتَحَ بِنَا بِمِثْلِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «فَمَا حَاجَةُ الْمُؤْتَمِرِ إِلَى الْأَمْرِ إِذْ كَانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُسْتَعِينِينَ وَهُوَ بَيْنَهُمْ أَنْظَرَهُمْ لَا يَنْبَأُ هُمْ - إِلَى آخِرِ النَّصْلِ» فَيُقَالُ لَهُ: أَوَلَيْسَ الْأَشْيَاءُ بِأَهْلِ الدِّينِ الْإِنْصَافِ أَيْ قَوْلِي قُلْنَا؟ وَ أَوْثَانًا بِهِ إِلَى أَنَا بِأَنْفُسِنَا مُسْتَعِينِينَ حَتَّى يُفَرِّغَنَا بِهِ صَاحِبُ الْكِتَابِ وَ يَحْتَجِّجَ عَلَيْنَا أَوْ أَيْ حُجَّةً تَوَجَّهَتْ قَدْ عَلَيْنَا تَوْجِهُ مَا أَوْجَبَهُ؟ وَ مِنْ لَمْ يُبَالِ بِأَيِّ شَيْءٍ قَابِلٍ مُصَوَّمَةً كَثُرَتْ مَسَائِلُهُ وَ جَرَّابَائِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَهَذَا مِنْ أَدْلٍ دَلِيلٍ عَلَى عَدَمِهِ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مَوْجُوداً لَمْ يَسْقَعْ تَوَكُّفُ الْبَيَّانِ لِشَيْئِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يُبَيِّنُ لِمَنْ أَلْزَمْنَا فِيهِ»

اتحاد كلمه معوث نگردد؟ ناچار باید بگوید: آری. و به او می گوئیم: آیا خدای تعالی نغرموده است؛ و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه حق را برای آنها بیان کرده و رفع اختلاف نماید؟ ناچار باید بگوید: آری. و به او می گوئیم: آیا نبی نغرمود؟ ناچار باید بگوید: آری. به او می گوئیم: برای ما بازگو و خودت هم مانند آن را بپذیر.

و اما این سخن او: که امامیه به آنکه چه نیازی دارند و فی که خود را از او بی نیاز می دانند و او در مقابل ایشان است و آنها را نهی نمی کند نا پایان سخنانش. پس به او می گوئیم: برای اهل دین. انصاف از هر چیزی لازمتر است، ما چه گفتیم؟ و به چه اشاره کردیم که می گوید خود را از امام بی نیاز دانستیم نا بغایتی که صاحب کتاب ما را بدان سرزنش کرده و به آن احتجاج می کند، او چه حجتی در این باره به ما دارد و هر کس پاک ندانسته باشد و به هر گفتاری که خواست با طرف خود مقابله کند سؤاها و جوابها بش بسیار خواهد شد. اما این سخن او که می گوید: این دلیل روشنی است بر نبودن او، زیرا اگر موجود بود، بر او روان بود که بر شیعیان ترک بیان کند. همچنانکه خدای تعالی

اِخْتَلَفُوا فِيهِ»^(۱).

فَقَالَ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَخْبِرْنَا عَنْ الْعِزَّةِ الْهَادِيَةِ أَنْتَهُمْ أَنْ لَا يَبْسُتُوا لِلْأُمَّةِ الْحَقَّ كُلَّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ خِجْ نَفْسُهُ وَعَادَ كَلَامُهُ وَبِالْأَعْلَى عَلَيْهِ، لِأَنَّ الْأُمَّةَ قَدْ اخْتَلَفَتْ وَنَبَاهَتْ وَكَفَرَتْ بِلُغَتِهَا بِلُغَا، قَالَ قَالَ: لَا، قِيلَ: هَذَا مِنْ أَدْلٍ ذَلِيلٍ عَلَى عَذَمِ الْعِزَّةِ وَفَسَادِ مَا تَدَّعِيهِ الرَّيْدَةُ، لِأَنَّ الْعِزَّةَ لَوْ كَانَتْ كَمَا تُعَيِّفُ الرَّيْدَةُ لَبَسُوا لِلْأُمَّةِ وَلَمْ يَسْتَعْمِلُوا السُّكُوتَ وَالْإِنْسَالَ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يُبَيِّنَ لَكُمْ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» فَإِنْ ادَّعَى أَنَّ الْعِزَّةَ قَدْ بَسَتْوا الْحَقَّ لِلْأُمَّةِ غَيْرَ أَنَّ الْأُمَّةَ لَمْ تَعْلَمْ وَمَالَتْ إِلَى الْهَوَى، قِيلَ لَهُ: هَذَا بِعَيْنِهِ قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ فِي الْإِمَامِ وَشِقْبَتِهِ، وَلَسْنَا لِلَّهِ الشُّوْفِ.

فرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نرساندیم مگر برای آنکه حق را برای ایشان تبیین کرده و رفع اختلاف نمائی.

پس به صاحب کتاب می گوئیم: عیدۀ خود را در باب عترت هادیه بیان کن، آیا بر آنها رواست که حق را برای امت تبیین نکنند؟ اگر بگوید: آری، خود را محکوم کرده است و کلامش و بالی بر او خواهد شد، زیرا امت با یکدیگر اختلاف ورزیده و از یکدیگر جدا بوده و یکدیگر را نکفر می کنند و اگر بگوید: خیر، می گوئیم: این بهترین دلیل بر فساد مدّعیای زبديّه است، زیرا اگر عترت همانگونه بود که زبديّه وصف می کنند، الله برای امت تبیین می کردند و سکوت و امساک بر ایشان روا نبود، همچنانکه حدای معالی هر مایه: و ما کتاب را بر تو فرو نرساندیم مگر آنکه اختلافات آنها را برایشان تبیین کنی، و اگر مدّعی شود که عترت حق را برای امت تبیین کرده است، اما امت آنرا نپذیرفته و به هوی و هوس میل کردند، به او می گوئیم: این همان سخن امامیه در بحث امام و شیعۀ خود است و از خداوند توفیق مسألت می نمائیم.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَيَقَالُ لَمْ [۱] اسْتَشَرْنَا إِمَامَكُمْ عَنْ شَرْعِيَّتِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: تَعَيَّنَ عَلَى تَقْيِيهِ. قِيلَ لَمْ: فَالْمُسْتَشِيرُ أَيْضاً جَوِّزٌ لَدُنْ أَنْ يَكُونَ فِي تَقْيِيهِ مِنْ طَلَبِهِ لِأَنْ سَبَّ إِذَا كَانَ الْمُسْتَشِيرُ بَعَثَ وَيَرْجُو وَ لَا يَقْلَمُ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ فَهُوَ فِي تَقْيِيهِ. وَإِذَا جَازَبَ التَّقْيِيَةَ لِلْإِمَامِ فَهِيَ لِلْمَأْثُومِ أَجْزَرُ. وَمَا بَالُ الْإِمَامِ فِي تَقْيِيهِ مِنْ إِشْرَافِهِمْ وَ تَيْسِ هَذَا فِي تَقْيِيهِ مِنْ تَنَاوُلِ أَهْوَالِهِمْ وَ اللَّهُ يَحُولُ: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً - الْآيَةُ» (۱) وَ قَالَ: «إِنْ كَثُرَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّعْيَانِ لَهَا كَثُورُ أَعْوَالِ النَّاسِ الْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۲) فَهَذَا يَحْتَاجُ إِذْ عَلَى أَنْ أَهْلَ الْبَاطِلِ عَزَمَ الدُّنْيَا يَطْلُبُونَ. وَ الَّذِينَ يَتَسَكَّبُونَ بِالْكِتَابِ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ أَجْراً وَ هُمْ مَهْتَدُونَ. ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنْ قَالُوا كَذَا قِيلَ كَذَا...» فَتَقِي: لَا يَكُونُ إِلَّا جَابِلٌ مَقْشُوفٌ

اعتراض دیگر

صاحب کتاب گوید: و ما به ایشان می گوئیم: چرا امام شما از شاگردان و مسترشدین خود نهان است که اگر گویند برای حفظ جان خود است. گوئیم: بر مسترشدین هم رواست که در طلب او تکیه کنند. علی الخصوصی که مسترشد در خوف و رجا باشد و بداند که پستی از اوجه می شود، پس او در تکیه است. و اگر تکیه بر امام روا باشد، سر مأموم رواتر خواهد بود. و چگونه امام در رهبری امامت در تکیه است. اما در گرفتن اموالشان تکیه ندارد. در حالی که خداوند می فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد. و می فرماید: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می حورند و راه خدا را سد می کنند. این دلیل است که اهل باطل طالب متاع دنیا هستند و کسانی که متمسک به کتاب خدا هستند از مردم درخواست اجری ندارند و آنان هدایت شده هستند سپس می گوید: جمله «اگر چنان گویند چنین گوئیم» حمله نادان کم خرد است.

و الجواب عما سأل، أن الإمام لم يستثن عن عمنه شيء إنما استثنى خوفاً على نفسه من الظالمين. قلنا قوله: «فلما جازت التتبع للإمام فهي للمأموم أجوز» فقال له: إن كنت تريد أن المأموم يجوز له أن يتقى من الظالم و يهرب عنه متى خاف على نفسه كما جاز للإمام فهذا لغرضي جائز. و إن كنت تريد أن المأموم يجوز له أن لا يتقيد بإمامة الإمام بالتتبع فذلك لا يجوز إذا فرغت الأخبار منعة و قطعت عذره، لأن الخبر الصحيح يقوم مقام العيان. و ليس على القلوب تتبع. و لا يعلم ما فيها إلا الله.

و أمّا قوله: «و ما بال الإمام في تتبع من إرشادهم و ليس في تتبع من تشاؤل أمواليهم و الله يقول: اتبعوا من لا يستلکم أجراً».

فالجواب عن ذلك إلى آخر الفصل بمآل له: إن الإمام ليس في تتبع من إرشاد من يرده الإرشاد. و كتبت يكون في تتبع و قد بين لهم الحق و حقیقتهم علیهم. و دعاهم إلیه. و

اما پاسخ سؤال او این است که امام از استر شدن خود نهان نشده است. بلکه او برای حفظ جان خود از ستمگران نهان شده است. اما این سخن او که اگر تقیه بر امام روا باشد بر مأموم روا نمی خواهد بود. به او می گوئیم: اگر مقصود تو این است که بر مأموم رواست که اگر بر جان خود بهرased. از ستمکار تقیه کند و از او بگریزد. همچنانکه بر امام نیز رواست. سوگند که چنین امری جایز است و اگر مقصود تو این است که مأموم می تواند به دلیل شبیه امام به امامت او معتقد نباشد در صورتی که اخبار امامت امام را شنیده و قطع عذرش شده باشد. چنانچه امری جایز نیست. زیرا خبر صحیح مانند مشاهده است و در امور قلبی تقیه معاصی ندارد و جز خدا کسی نمی داند که درون قلب ها چه می گذرد؟

و اما این سخن او که چگونه امام از رهبری امت در تقیه است اما از گروین اموالشان تقیه ندارد در حالی که خداوند می فرماید: بپروی کبد از کسی که ار شما درخواست احری بداد.

در پاسخ این اعتراض او تا پایان گفتارش می گوئیم: امام از کسی که طالب ارشاد او باشد تقیه نمی کند. و چگونه او تقیه کند در حالی که حق را بر مردم تبیین فرموده و ایشان را بر آن تحریض کرده و حلال و حرام را تعلیمشان نموده

عَلَّمَهُمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ حَتَّى شَهِرُوا بِذَلِكَ وَ عُرِفُوا بِهِ ، وَ قَبَسَ بَسَاوِلَ أَمْوَالِهِمْ ، وَ إِنَّمَا بَسَّأَلَهُمُ الْخُمْسَ الَّذِي فَرَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُصَدَّقَ حَيْثُ أَمَرَ أَنْ يُصَدَّقَ ، وَ الَّذِي جَاءَ بِالْخُمْسِ هُوَ الرَّسُولُ ، وَ ذَٰلِكَ نَقْلُ الْقُرْآنِ بِذَلِكَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : « وَ اطْلُؤُوا أَمْوَالَكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ إِلَيْهِ خُمُسُهُ » - الْآيَةُ ^(۱) وَ قَالَ : « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً - الْآيَةُ ^(۲) فَإِنْ كَانَ فِي أَخِيذٍ مَالٍ غَيْبٌ أَوْ طَعْنٌ فَهُوَ عَلَى مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ ، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

وَ يُقَالُ لِمَصَاحِبِ الْكِتَابِ : أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِمَامِ بَيْنَكُمْ إِذَا خَرَجَ وَ غَلَبَ حَلٌّ يَأْخُذُ الْخُمْسَ وَ حَلٌّ يَجْهِي الْخُرَاجَ وَ حَلٌّ يَأْخُذُ الْحَقَّ مِنَ الْقَوْلِ وَ الْقَتْلِ وَ الْمَعَادِنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ ؟ فَإِنْ قَالَ : لَا ، فَقَدْ خَالَفَ حُكْمَ الْإِسْلَامِ . وَإِنْ قَالَ : نَعَمْ ، قَبْلَ لَهْ ، فَإِنْ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلٌ بِمِثْلِكَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : « أَتَيْتُمُوهُنَّ لَأَنْتَزِلَّكُمْ أَجْرًا » وَ يَنْزِلُهُ : « إِنْ كَثُرَ مِنْ الْأَعْيَارِ وَ الرَّهْبَانِ » - الْآيَةُ « بِأَيِّ شَيْءٍ وَ نَجِيَّتُهُ حَتَّى تُجِيبَكَ الْإِمَامِيَّةُ بِقَبْلِهِ ، وَ هَذَا وَلَقَّكُمْ اللَّهُ شَيْءًا كَانَ

است نابه غایبق که بدان معروف و مشهور شده اند و امام اموال مردم را نگرفته است، بلکه خمس را که خدای تعالی واجب ساخته درخواست نمود، تا آنرا به مصرعی که مأمور است برساند و کسی که حکم خمس را آورده همان رسول اکرم است و قرآن هم بدان گویاست: «خُدای تعالی می فرماید: بدانید هر شنیدنی که یافتید خمس آن متعلق به خداوند است و فرموده: از اموال ایشان صدقه ای بستان. پس اگر در گرفتن مالی عیب یا طعن است. آن بر کسی است که ابتدا کرده است وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

و به صاحب کتاب می گوئیم: به ما بگو که اگر امام شما خروج کرده و پیروز شود، آیا خمس می گیرد؟ خراج را گردآوری می کند؟ آیا از فی و غنایم و معادن و مانند آن، حق را می ستاند؟ اگر بگوید: خیر که او با حکم اسلام مخالفت کرده است. و اگر بگوید: آری. به او می گوئیم: اگر کسی بر او احتجاج کرده و بگوید خدای تعالی فرموده است: از کسی پیروی کنید که از شما اجری درخواست نکند و بگوید خدای تعالی فرموده است: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را می خورند، به او چه می گوئید تا امامیه نیز منسأبه آن را نه

الْمَلْبُودُونَ يَطْعَمُونَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَ مَا أَقْدَرِي مِنْ دَلْسَةِ جُلُودٍ.
وَ اعْلَمُ - عَلِمْتُكَ اللَّهُ الْخَيْرَ وَ جَعَلْتُكَ مِنْ أَهْلِهِ - إِنَّمَا نَقُولُ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ لَا
نُحَايِلُهَا. فَإِنْ أَنْكَرَ خُصُومُنَا أَنْ يَدُلُّوْنَا عَلَى أَنَّكَ خَالَفْتَ فِي أَحَدٍ مَا أَخَذَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ
فَلَنَعْرِضَ أَنْ الْحُجَّةَ وَاجِبَةً هُمْ، وَإِنْ لَمْ يَجِئْهُمْ ذَلِكَ فَلَنَبْغُلُوا أَنَّكَ لَبَسْتَ فِي الْقَوْلِ بِمَا بَوَاقِ
الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ غَيْبٌ، وَ هَذَا بَيِّنٌ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ يَقَالُ هُمْ: لَحْنٌ لَا تُجِبُ الْإِمَامَةَ بِئِذَا لَا يُعْرَفُ قَوْلُ
تَوْجِدُونَا سَبِيلًا إِلَى مَنْزِلَةِ صَاحِبِكُمْ الَّذِي تَدْعُونَ لَهُ حَقِّي نُجِيبُ لَهُ الْإِمَامَةَ كَمَا نُجِيبُ
لِلْمُتَوَجِّدِينَ مِنْ سَائِرِ الْوَعْدَةِ وَ إِلَّا فَلَا سَبِيلَ إِلَى تَجْوِيزِ الْإِمَامَةِ لِلْمُعْتَدِمْعِينَ، وَ كُلُّ مَنْ لَمْ
يَكُنْ مُتَوَجِّدًا فَهُوَ مُتَعَدِّمٌ، وَ قَدْ بَطَلَ تَجْوِيزُ الْإِمَامَةِ بِئِذَا تَدْعُونَ.
فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِينُ -: يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَشْكُلُ لِي وَجُودُ عَلِيِّ بْنِ -

شما پاسخ گوید. خدا شما را توفیق دهد. این اعتراضی است که مُلحدین مسلمانان را بدان سرزنش می کنند و نمی دانم چه کسی آن را به آنان القاء کرده است؟
و بدان - خدایت خبر آموزد و برادر اهلش قرار دهد - ما به کتاب خدا و سنت نبی اکرم عمل می کنیم و بدانها بجاقت می کنیم. اگر دشمنان ما دلیلی دارند که او در آنچه گرفته با کتاب و سنت مخالفت کرده، به جان خودم سوگند که دلیل واضحی برای ایشان است و اگر دلیل ندارند، بدانند که عمل کردن مطابق سنت عیبی ندارد و این روشن است

سپس صاحب کتاب می گوید: «به امامت می گوئیم ما امامت را برای کسی که شناخته ننسود روا نمی دانیم. آیا راهی برای شناسایی صاحبان به ما نشان می دهد تا ما امامت را بر او روا بدانیم؟ همچنانکه بر موجودین از سایر عِزّت روا می دانیم و اگر غیر از این باشد ما نمی توانیم امامت را بر اشخاص معدوم جایز بدانیم و هر کسی که موجود نباشد، لا محاله معدوم است و دُغوی امامت کسی که شما ادعا می کنید باطل است».

با استعانت از خداوند در جواب صاحب کتاب می گویم: آیا در وجود علی بن الحسین و فرزندان او علیهم السلام که پیشوایان ما هستند شک داری؟ اگر

الحَسَنِ وَوَلَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ تَأْتَمُّ بِهِمْ؟ فَإِذَا قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: قُلْ لِي يَجُوزُ أَنْ يَكُونُوا
أَيُّهُ؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَإِنَّهُ لَا تَتَدَرَى لَعْنَتَنَا عَلَى صَوَابٍ فِي اعْتِقَادِ إِمَامَتِهِمْ وَأَنْتَ
عَلَى خَطَاٍ وَتَكْفٍ بِهَذَا حُجَّةٍ عَلَيْهِمْ. وَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: كَمَا يَنْتَعِ مِنْ إِثَابَةِ الدَّلِيلِ عَلَى
وُجُودِ إِمَامِنَا؟ وَأَنْتَ لَا تَعْرِفُ بِإِمَامَةٍ يُقَالُ عَلَى بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعَفُّ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ وَ
الْفَضْلِ عِنْدَ الْمُخَالِفِ وَالْمُرَافِقِ. ثُمَّ يُعَالَى لَهُ: إِنَّا إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ فِي الْعِزَّةِ مَنْ يَقْدَمُ التَّأْوِيلَ وَ
يَعْرِفُ الْأَحْكَامَ بِحُجَّتِهِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي فَدَّعْنَاهُ. وَبِحَاجَتِنَا إِلَى مَنْ يَقْرَأُ الْمَوَادَّ مِنْ
الْقُرْآنِ وَمَنْ يَنْصَلُّ بَيْنَ أَحْكَامِ اللَّهِ وَأَحْكَامِ الشَّيْطَانِ. ثُمَّ عَلَيْنَا أَنْ الْحَقُّ فِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ
مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا زَانَا كُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنَ الْعِزَّةِ يَقْتَبِدُ فِي الْحُكْمِ وَالْأَوَّلِ عَلَى
مَا يَقْتَضِي عَلَيْهِ عَلَيْهِ الْعَامَّةُ مِنَ الرَّأْيِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْقِيَاسِ فِي الْفَرَائِضِ السَّعْبَةِ الَّتِي لَا
جَلَّةَ فِي السَّعْبِ بِهَا إِلَّا الْمُصْلَحَةُ، فَقُلْنَا بِذَلِكَ أَنَّ الْمُخَالِفِينَ هُمْ مُبْطِلُونَ، ثُمَّ طَهَّرْنَا لَنَا مِنْ
عِلْمِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ بِالْحُلَالِ وَالْحُرَامِ وَالْأَحْكَامِ مَا لَمْ يَنْظُرْ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ مَا دَلَّتْ الْأَخْبَارُ

بگوید: خیر، به او می گوئیم: آیا رواست که ایشان ائمه باشند؟ اگر بگوید: آری،
به او می گوئیم: پس تو چه می دانی؟ شاید که ما در اعتقاد امامت ایشان بر
صواب باشیم و تو بر خطا باشی و همین جهت تو را بس است. و اگر بگوید:
خیر، روا نیست که ایشان امام باشند، به او می گوئیم: پس چه فایده ای دارد که
بر وجود امام زمانان برای تو دلیل افامه کنیم در حالی که تو به امامت امثال علی
این الحسین علیه السلام با آن علم و فضل که موافق و مخالف به آن اعتراف دارد اعتقاد
نداری. سپس به او می گوئیم ما می دانیم که در میان عترت کسی هست که تأویل
کتاب را می داند و احکام الهی را می شناسد، به دلیل همان خبری که از پیامبر
اکرم ﷺ آوردیم و به دلیل نیازمندی خودمان به کسی که مراد از قرآن کریم را
به ما بیاموزد و احکام الهی را از مسورات شیطانی فرق نهد، بعد از آن دانستیم
که حق در این طایفه از فرزندان امام حسین علیه السلام است، زیرا هر کسی که از
عترت مخالف ایشان است در بیان حکم الهی و تأویل قرآن به روش علوی عاقله
روی آورده است، یعنی نه رأی و اجتهاد و قیاس در واحبات شرعی که جز
مصلحت الهی علقی در تشدد ندارد و دانستیم که مخالفین آنها را باطلند، بعد از آن

تَرَدُّ بِنَفْسٍ وَاحِدٍ عَلَىٰ آخَرٍ حَقٌّ يَلْغِي الْحَسَنَ بَيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَاتَ وَلَمْ يَطْهَرِ النَّفْسُ وَ
 الْخَلْفَ بِهَذِهِ رَجَعْنَا إِلَى الْكِتَابِ الَّذِي كَانَ أَشْلَأْنَا زَوَّارَهَا قَبْلَ الْغَيْبِ فَوَجَدْنَا فِيهَا مَا يَدُلُّ
 عَلَى أَمْرِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ غَيْبَ عَنِ النَّاسِ وَ يَخْفَى مَخْطُوءُهُ وَ أَنَّ
 الشَّيْعَةَ تَحْتَلِفُ وَ أَنَّ النَّاسَ يَتَكَوَّنُونَ فِي خَيْرٍ مِنْ أَمْرِهِمْ . فَلَقِينَا أَنَّ أَشْلَأْنَا تَمْ تَعْلَمُوا الْغَيْبَ وَ
 أَنَّ الْأَمَّةَ أَغْلَمُواهُمْ ذَلِكَ بِخَيْرِ الرِّسُولِ . فَصَحَّ عِنْدَنَا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ بِهَذِهِ الدَّلَالَةِ كَوْنُهُ وَ
 وَجُودُهُ وَ غَيْبَتُهُ . فَإِنْ كَانَ هُنَا حُجَّةٌ تَذْفَعُ مَا كُنَّا قَدْ تَطَهَّرْنَا بِهَا الرَّيْدِيَّةَ . فَمَا بَيَّنَّا وَ بَيَّنَّ
 الْحَقُّ مُعَالَفَةً . وَ الشُّكْرُ فِيهِ .

ثُمَّ رَجَعْنَا إِلَى الْكِتَابِ الَّذِي لَمْ يُعَارِضْنَا بِمَا تَدَّعِيهِ الْوَاقِفَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ
 نَحْنُ^(۱) لَمْ يَقِفْ عَلَى أَعْدٍ وَ نَسَأَلُ الْفَضْلَ بَيْنَ الْوَاقِفِينَ . وَ قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ عَلَيْنَا أَنَّ

می بینیم که این طایفه آنقدر به حلال و حرام و احکام عالمانند که دیگران نیستند .
 بعد از آنها اخباری که امامت بکایک ایشان را تصریح کرده است فراوان نقل
 شده است تا آنکه نوبت به حسن بن علی^{علیه السلام} می رسد و چون او وفات کرده و
 نص و جانشین او طاهر نگشت . رجوع به کتابهایی که اسلاف ما پیش از وقوع
 غیبت روایت کرده اند نمودیم و دلیل روشن^{در امر} جانشین امام حسن
 عسکری^{علیه السلام} در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می شود . و
 شخصش نهان می گردد و اینکه شیعه در امر او اختلاف می ورزند و مردم در کار
 او به حیرت می افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما عالم الغیب نبودند . بلکه
 الله^{تعالی} به واسطه خبر رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} امر غیبت را به آنها اعلام کرد . اند
 پس از این جهت و با این دلالت . هستی و پیدایش و غیبت امام ثابت می گردد و
 اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند . زیدیه باید آن را اظهار کنند . ما
 با حق عنادی نداریم و الشُّکْرُ فِيهِ .

آنگاه . صاحب کتاب به معارضه با ما برخواست و همان استدلال واقفه بر
 موسی بن جعفر^{علیه السلام} را برای ما ذکر می کند . اما ما که بر کسی وقوف نکرده ایم و
 خودمان پرستی از طوائف واقفه داریم و توضیح دادیم که موسی بن جعفر^{علیه السلام}

موسى عليه السلام قدسات يمثّل ما علينا أن نجفراً مات. و أن الشك في موت أحدٍها بدعو
إلى الشك في موت الآخر. و الله قد وقف على جعفر عليه السلام فمات التّكذيب الواقف على
موسى عليه السلام. و كذلك التّكذيب قول الواقف على^(۱) أمير المؤمنين عليه السلام.

قللنا لهم: يا هؤلاء حجتكم على أولئك هي حجتنا عليكم. فقولوا كيف يشتم تحجّوا
أنفسكم

ثمّ حكى^(۲) عنّا أنّنا نقول بالواقف: إن الإمام لا يكون إلا ظاهراً موجوداً. و
هذه حكاية من لا يعرف الأصول خصيه و ما زالت الإماميّة تعيّد أنّ الإمام لا يكون إلا
ظاهراً متّكشفاً أو باطناً معصوماً. و أخبارهم في ذلك أشهر و أظهر من أن نحس. و وضع
الأصول الفاسدة لمقصود أكثر لا يفتخر عنه أحد و ليكنه قبيح بذي الذنوب و الفضل و
العلم. و لو لم يكن في هذا القبح إلا خبر كميل بن زياد^(۳) لكان.

در گذشته است همانگونه که جعفر بن محمد وفات کرده است و تردید در موت
یکی از آن دو موجب تردید در موت دیگری آنهاست و قومی بر جعفر بن-
محمد علیه السلام وقوف کرده است که منکر واقعه بر موسی بن جعفر علیه السلام و منکر واقعه
بر امیرالمؤمنین علیه السلام است. *(در حقیقت ما می بینیم منوم سدی)*

ما به آنها می گوئیم: ای کسان! حجت شما بر آنها همان حجت ما بر شماست
هر چه می خواهید بگوئید که علیه خود استدلال کرده اید.

سپس گفته است که ما امامیه در برابر واقعه گوئیم: امام باید آشکار و موجود
باشد و این حکایت کسی است که گفتار خصم را می داند. اعطاد امامیه
همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غائب و مستور و
اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که بتوان آن را غنی
ساخت. جعل اصول نادرست و سبب دادن آن به خصم کاری نیست که کسی از
انجام آن ناتوان باشد ولی از مردم دیندار و اهل فصل و دانش قبیح است که چنین
کنند و اگر در این باب جز خبر کميل بن زياد نبود همان کفایت می کرد.

۱- فی هامش بعض النسخ الظاهر أن الواقف على محمد بن أمير المؤمنين.

۲- یعنی: اما بعد الطبری ۳- یعنی: فقهري باب ما أورد به أمير المؤمنين عليه السلام من دواعي العبدية

ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ فَاوَأُوا كَذَا، قِيلَ لَمْ كَذَا - ثَقِيَ: لَا تَقُولُهُ». وَحُجَّتُنَا مَا شِيعَتُهُ وَفِيهَا كَيْفَاتُهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوَهُمُونَ فِي بَنِي هَانِمٍ لِأَنَّ اللَّهَ ﷻ ذَلَّ امْتَنُ عَلَى عِزَّتِهِ بِإِجْمَاعِنَا وَإِجْمَاعِكُمْ الَّذِي هِيَ خَاصَّةُ اللَّهِ لَا يَتَقَرَّبُ أَحَدٌ مِنْهُ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِمْ، فَهِيَ لَهُمْ دُونَ الطُّغَاةِ وَآبْنَا، الطُّغَاةُ وَتَسْتَحِقُّهَا وَاجِدٌ مِنْهُمْ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِذَا كَانَ الْإِمَامُ لَا يَكُونُ إِلَّا وَاجِدًا يَلْزُمُ الْكِتَابَ وَالدُّعَاءُ إِلَى إِمَامَتِهِ بِذِلَالَةِ الرَّسُولِ ﷺ عَلَيْهِمْ «أَنْتُمْ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَرَضَ» وَهَذَا إِجْمَاعٌ وَالَّذِي اغْتَلَبْتُمْ بِهِ مِنْ بَنِي هَانِمٍ لَيْسَ هُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَإِنْ كَانَتْ لَهُمْ وَلَاذَلِكَ، لِأَنَّ كُلَّ بَنِي إِسْمَاعِيلَ يَنْتَشِرُونَ إِلَى عَصَبَتِهِمْ مَا غَلَا وَلَدَ فَاطِمَةَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَضِبَتْهُمْ وَتَبَوَّاهُمْ، وَالدُّرِّيَّةُ هُمُ الْوَلَدُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱).

سپس گوید: جمله «اگر چنین گویند چنان گفته شود» را ما نمی گوئیم. حجت ما را در این باب شدید و همان کافی است والحمد لله.
آنگاه گوید: مطلبی را که درباره بنی هانم توهّم کرده اند درست نیست، زیرا پیامبر اکرم به اتفاق ما و شما آنست که پیروی از حضرت دالالت فرموده است، عترتی که عبارت از نزدیکان و خویشان او هستند و کسی در این نزدیکی به ایشان نرسد و مقام امامت خاص آنهاست، نه آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان که ابوسفیان و معاویه و امثال ایشان باشند، و در هر عصری یکی از عترت مستحقّ خلافت است، زیرا امام باید یکی باشد تا ملازم قرآن باشد و بدان دعوت نماید، زیرا پیامبر فرموده است: ایشان از کتاب جدا نشوند تا در سر حوض کون بر من وارد شود و این اجماع است و سایر کسانی که از بنی هانم ذکر گردید از ذریّۀ رسول اکرم ﷺ نیستند، گرچه ولادتشان در بین آنها بوده است و هر یک از فرزندان دختر به پدرانشان منتسب می شوند بجز فرزندان فاطمه زهرا که رسول خدا عصبۀ آنها و پدر ایشان است و ذریّۀ همان فرزندان است، زیرا خدای تعالی فرموده است: من او و ذریّۀ او را از شیطان رجیم در پناه

فأقول - وبالله اعتصم - : إن هذا الأمر لا يصح بإجماعنا وإيمانكم عليه وإنما يصح بالدليل والبرهان فما دليلك على ما ادّعت على أن الإجماع بيننا إنما هو في ثلاثة أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهما السلام و لم تذكر الرسول صلى الله عليه وآله ذكرته و إنما ذكر عترته. فليتم أنتم إلى بعض العتره دون بعض بلا حجة و بيان أكثر من الدعوى. و اعتدجتنا نحن بما رواه أسلافنا عن جماعة حتى انتهت خبرهم إلى نص الحسين بن علي عليهما السلام على علي عليه السلام و نص علي عليه السلام و نص محمد بن جعفر عليهما السلام ثم استدللنا على صحة إمامه هؤلاء دون غيرهم عن كان في عصرهم من العتره بما ظهر من علومهم بالدين و فضلهم في أنفسهم. و قد حمل العلم عنهم الأولياء و الأعداء. و ذلك مبثوث في الأمصار. مفروغ عند نقلة الأخبار. و بالعلم تنبئ الخلفاء من المعجوز. و الإمام بن المأموم. و التابع من المكبر. و أين دليلكم ما تغش الزيدية على ما تدعون.



نومی آورم.

و من با اعتصام به خدای تعالی می گویم : امر امامت با اجماع ما و شما بر آن درست نمی شود. بلکه با دلیل و برهان به صحت می پیوندد. دلیل شما بر ادعایان چیست که اجماعی که بن ماست شامل به امام است یعنی امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام. در حالی که رسول اکرم نه ذریه خود بلکه عترت را ذکر فرموده است و شما بدون حجت و بیان و به صرف ادعا به بعضی از عترت متاهل شدید و نه به همه آنها. ولی ما به روایت اسلافان استدلال می کنیم که از حسین بن علی علیه السلام نص بر امامت فرزندش علی و از علی بن الحسين نص بر امامت فرزندش محمد و از محمد بن علی نص بر امامت فرزندش جعفر را روايت کرده اند. سپس بر صحت امامت ایشان نه سایر کسانی که از عترت در عصر آنها بوده اند استدلال کردیم. زیرا علم ایشان در دین و فضل ذاتی آنان ظاهر بود و دوست و دشمن از آنها دانش فراگرفته اند و علم است که حجت را از غیر حجت و امام را از مأموم و تابع را از متبوع باز می شناساند. ای گروه زبده شما چه دلیل بر مدعای خود دارید؟

ثم قال صاحب الكتاب: «و لو جازت الإمامة يسائر بني هاشم مع الحسن و الحسين عليه السلام لجازت لبني عبيد مناف مع بني هاشم و لو جازت لبني عبيد مناف مع بني هاشم لجازت يسائر وليد قصي» ثم مد في هذا القول: «.

فيقال له: أيها المحتج عن الزيدية إن هذا نصي لا يستحق بالقرابة وإنما يستحق بالفضل و العلم، و يصح بالنقص و التوقيف، قلوا جازت الإمامة لأقرب رجل من العترة لقرابته لجازت لأبعدهم مافصل بينهم و بين من ادعى ذلك و أظهر حجته، و الفصل الآن بينهم و بين من قال: و لو جازت لولد الحسن لجازت لولد جعفر، و لو جازت لم لجازت لولد عباس، و هذا فصل لا تأتي به الزيدية أبداً إلا أن ترفع إلى فضلنا و حجتنا و هو النقص من واحد على واحد، و ظهور العلم بالحلالي و الحرام.

ثم قال صاحب الكتاب: «و إن اعتلوا بعلی عليه السلام فقالوا: ما نرکون فيه أهو من

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر امامت علاوه بر حسن و حسین علیه السلام بر سایر بنی هاشم نیز روا باشد، علاوه بر بنی هاشم بر فرزندان عبيد مناف نیز روا خواهد بود و اگر امامت بر بنی هاشم و فرزندان عبيد مناف روا باشد، بر سایر فرزندان قصي نیز رواست و این گفتار را ادامه داده است.

و به او می گوئیم: ای کسی که برای زیدیه استدلال می کنی! امر امامت مفاسی است که با قرابت و خویشی به دست نمی آید، بلکه دارنده آن بایستی فضل و علم داشته باشد و با نص و توقیف حاصل می شود و اگر روا بود که امر امامت به واسطه خویشی به نزدیکترین فرد عترة برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد. پس فرق خود و مدعی آن را بیان کن و دلیلت را بیا و بین خود و کسی که می گوید اگر امامت بر فرزندان حسن روا باشد بر فرزندان جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندان عباس نیز رواست، چه فرق وجود دارد؟ زیدیه هرگز دلیل فارسی در این باب ندارد، مگر آنکه به دلیل فارسی ما روی آورند که عبارت از نص هر امامی بر امام دیگر باشد و ظهور علم به حلال و حرام.

سپس صاحب کتاب گوید: اگر به امامت علی علیه السلام استدلال کنند و بگویند

العِترَةُ أَمْ لَا؟ قِيلَ لَهُمْ: تَوَسَّ هُؤُلا مِنْ الْعِترَةِ وَلَيْكُنَّ بَانَ مِنَ الْعِترَةِ وَمِنْ سَائِرِ الْفِرَاقَةِ بِالْمُصَوِّصِ عَلَيْهِ نِزْمُ الْقَدِيرِ بِإِجْمَاعٍ».

فَأَقُولُ: - وَبِإِثْبَاتِهِ أَسْتَعِينُ: - بِمَا قَالَ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَمَّا الْمُصَوِّصُ نِزْمُ الْقَدِيرِ فَصَحِيحٌ، وَ أَمَّا إِثْبَاتُهُ أَنْ يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْعِترَةِ فَعَظِيمٌ. قَدْ لَنَا عَلَى أَيْ شَيْءٍ نَعْمَلُ فِيهَا نَدَجِي؟ فَإِنَّ أَهْلَ اللَّفْعَةِ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْعَمَّ وَابْنَ الْعَمِّ مِنَ الْعِترَةِ. ثُمَّ أَلْقُوا: إِنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ لَقَضَى بِكَلَامِهِ هَذَا عَذَابَهُ لِأَنَّهُ شَفَعَهُ أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَنْ خَلَفَهُ الرَّسُولُ فِي أَهْلِهِ وَ يَقُولُ فِي ذَلِكَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَلَفَ فِي أَهْلِهِ الْكِتَابَ وَ الْعِترَةَ وَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَمَسُّ مِنَ الْعِترَةِ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعِترَةِ فَلَيْسَ بِمَنْ خَلَفَهُ الرَّسُولُ ﷺ. وَ هَذَا مُتَنَاقِضٌ كَمَا نَرَى. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهُ ﷺ خَلَفَ الْعِترَةَ فِيمَا بَعْدَ أَنْ قِيلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَتَسْأَلُهُ أَنْ يَفْصِلَ بَيِّنَةً وَ بَيِّنٌ عَنْ قَالٍ وَ

درباره او چه می گوئید آیا او از عترت بود یا نه؟ به ایشان باید گفت: او از عترت نبود، ولیکن از عترت و سایر خویشانی که واسطه نصوص - روز غدیر - امتیاز یافت و جدا شد.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که اما نصوص روز غدیر صحیح است و سَنَیْ در آن نیست و اما این سخن نو که امیرالمؤمنین از عترت نیست. خطای بزرگی است. بازگو که این ادعای نو چه دلیلی دارد؟ اهل لغت می گویند: عمو و پسر عمو از عترت هستند. و بعد می گویم: صاحب کتاب با این سخن خود مذهبش را نقض کرده است، زیرا او معتقد است که رسول اکرم، امیرالمؤمنین را جانشین خود در آتش کرده است. او می گوید پیامبر کتاب و عترت را خلیفه خود در میان آتش کرده است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از عترت نیست! و اگر از عترت نباشد خلیفه نخواهد بود. این مطلب همچنان که می بینی متناقض است. مگر آنکه بگوید: پیامبر اکرم ﷺ عترتش و بعد از شهادت امیرالمؤمنین صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خلیفه گردانیده است. آنگاه از او می پرسیم فرق تو با کسی که می گوید پیامبر اکرم قرآن را از هنگام شهادت امیرالمؤمنین به بعد جانشین خود ساخته است چیست؟

خَلَّفَ الْكِتَابَ فَمَا مَثَدُ ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّ الْكِتَابَ وَالْعِزَّةَ خَلْفَا مَعًا. وَالْخَبْرُ نَاطِقٌ بِذَلِكَ شَاهِدٌ بِهِ. وَبِهِ الْمُنَّةُ.

ثُمَّ الْفَيْلُ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِمَا هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِ فَقَالَ: «وَتَسْأَلُنِي أَدْعَى الْإِمَامَةَ لِبَعْضِ دُونَ بَعْضٍ إِفَاتَةِ الْحُجَّةِ» وَتَسْبِي نَفْسُهُ وَتَفَرُّدُهُ بِالْأَعَانِيَةِ لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ أَخَذُوا عَلَى الْأَبَاطِيلِ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ وَأَتْبَاهِ ذَلِكَ مِنَ الْخُرَافَاتِ وَ مَا لَا دَلِيلَ لَهُمْ عَلَيْهِ دُونَ الدَّعْوَى خُورِضُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ لِبَعْضٍ. فَجَارَ أَنَّ الْعِزَّةَ مِنَ الطَّالِبِينَ لَا تُنْفِسُهُمْ إِنْ كَانَ الدَّعْوَى هُوَ الدَّلِيلُ».

فَتَبَيَّنَ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ أَكْثَرَتْ فِي ذِكْرِ عِلْمِ الْغَيْبِ. وَالْغَيْبُ لَا يَتَلَمَّذُهُ إِلَّا اللَّهُ. وَ مَا ادَّعَاءُ يُنْشَرُ إِلَّا مُشْرَكٌ كَايُومٌ. وَ قَدْ قُلْنَا لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ: دَلِيلُنَا عَلَى مَا نَدْعِي إِلَيْهِمْ وَ الْعِلْمُ. فَإِنْ كَانَ كُنْهُمُ مِثْلَهُ فَلَا ظَهْرَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا التَّشْبِيحُ وَ التَّقْوِيلُ وَ تَقْرِيعُ الْجَمِيعِ بِقَوْلِ قَوْمٍ غُلَاظٍ فَلَا أَمْرَ سَهْلٍ. وَ عَسَى اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

زیرا کتاب و عترت به همراء هم جانبین پیامبر شده اند و حدیث هم به آن ناطق و شاهد است و لله المنَّة.

سپس صاحب کتاب به حقیق رومی آورده که علیه اوست و گفته است: «اَرَأَى كَيْسِي كَيْسِي» کسی که مدعی امامت برای بعضی از عترت است و نه همه ایشان درخواست افامه حجّت می کنیم» در حالی که خودش را فراموش کرده است که امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می داند سپس می گوید: «اگر ما را حواله به اباطیل کنند از قبیل علم غیب و مانند آن از خرافاتی که هیچ دلیلی بر آن جز صرف ادعا ندارند، به مثل آن دعوی با ایشان معارضه می شود و می گوئیم اگر دعوی همان دلیل است، رواست که عترت از ظالمین لا تُنْفَسُهُمْ باشد».

و به صاحب کتاب می گوئیم: از علم غیب بسیار سخن می گویی و غیب را کسی جز خدا نمی داند، و کسی که آن را برای بشری ادعا کند کافر است و ما به تو و اصحاب تو گفتیم که دلیل ما بر مدعای خویش فهم و علم است، اگر شما هم مثل آن را دارید آن را ظاهر کنید و اگر چیزی جز بدگویی و افترا و سرکوبی جمیع به واسطه قول بعضی از غلات نسبت به همه امامیه ندارید، کار خیلی سهل

ثم قال صاحب الكتاب: «ثم رجعنا إلى إيضاح حجة الرائدة بقولي الله تبارك و تعالى: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطلقنا من عبادنا - الآية» - مع ...»
 فقال له: نحن نسلم لك أن هذه الآية نزلت في العترة. فما يزهالك على أن السابق بالخيرات هم ولد الحسن والحسين دون غيرهم من سائر العترة؟ فإنك نسيت تريد إلا التمسيع على خصومك و تدعي لنفسك.

ثم قال: «قال الله عز وجل - وذكر الخاصة والعامة من أمته نبيه -: «واعتصموا بحبل الله جميعاً - الآية» ثم قال: انقضت مخاطبة العامة، ثم استأنفت مخاطبة الخاصة فقال: «ولنكن بينكم أمه يدعون إلى الحق» - إلى قوله بلخاصة - كنتم خير أمة أخرجت للناس» فقال: هم ذرية إبراهيم عليه السلام دون سائر الناس. ثم المشيكون دون من أشرف من ذرية إبراهيم عليه السلام قبل إسلامه و جعلهم شهداء على الناس فقال: «يا أيها الذين آمنوا

است. و حسبنا الله و نعم الوكيل.

سپس صاحب کتاب گوید: اکنون دلیل زیدیه را با استفاده از سخن خدای تعالی بیان می‌کنیم که فرموده است: کتاب را به ارباب به بندگان برگزیده خود دادیم - تا آخر آیه.

و به او می‌گوئیم: ما می‌پذیریم که این آیه درباره عترت نازل شده است اما برهان تو بر آنکه مقصود از «السابق بالخيرات» در این آیه فرزندان حسن و حسین، نه دیگران او عترتند چیست؟ و تو دشمنانت را سرزنش می‌کنی و هر چه می‌خواهی می‌گویی.

سپس می‌گوید: خدای تعالی ذکر خاصه و عامه ائمت پیامبرش را نموده است می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً». و بعد از آن می‌گوید: مخاطبه عامه پایان پذیرفته و مخاطبه خاصه آغاز گردیده است و خدای تعالی می‌فرماید: باید در میان شما ائمتی باشند که دعوت به خیر کنند تا این سخن او که به خاصه می‌فرماید: شما بهترین ائمتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید. می‌گوید: ایشان فرزندان ابراهیم علیهم السلام هستند. نه دیگران. و در بین ایشان نیز مقصود مسلمانانند. نه مسترکان پیش از اسلام و آنها را گواهان ائمت قرار داده و

از کفر و اشجُدوا و اعبدوا - إلى قوله - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ - وَهَذَا سَبِيلُ الْحَاضِرِ مِنْ دُرُوتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ اخْتَلَّ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ تَشْبِهُ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ .
فَيَقَالُ لَهُ: أَيُّهَا الْمُتَكَبِّرُ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمُعْتَزِلَةَ وَ سَائِرَ فِرَقِ الْأَحْزَانِ شَارِكُكَ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَاتِ أَسَدُ مَنَازِعَةٍ، وَأَنْتَ فَلَيْسَ تَأْتِي بِأَحْزَمٍ مِنَ الدَّعْوَى، وَنَحْنُ نُسَلِّمُ لَكَ مَا أَدْعَيْتَ وَنُسَالِكَ الْحُجَّةَ فِيهَا نَعَزَدُ بِه مِنْ أَنَّ هَؤُلَاءِ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ تَأْتِي بِالذَّعْوَى وَتُعْرِضُ عَنِ الْحُجَّةِ؟ وَتُهْتَمِلُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْقُرْآنِ وَتُوجِّهُ أَنَّ لَكَ فِي قِرَائَتِهِ حُجَّةٌ لَيْسَتْ بِخُصُوصٍ لَكَ؟ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «فَلَيْسَ مِنْ دَعَا إِلَى الْخَيْرِ مِنَ الْبَعْدِ - نَحْنُ أَمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهِدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - سِوَاهُ وَ سَائِرَ الْبَعْدِ بِمَنْ لَمْ يَدْعُ إِلَى الْخَيْرِ وَ لَمْ يُجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، كَمَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا سَبِيلَهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ سِوَاهُ وَ سَائِرِ

فرموده است: ای مؤمنان رکوع و سجود و برسنش کنید نا آنجا که می گوید گواهان بر مردم باشید. و این طریق خاصه از فرزندان ابراهیم علیهما السلام است. سپس به آیات بسیاری که شبیه این آیات قرآن کریم است توسل جسته است.

و به او می گوئیم: ای احتجاج کننده! تو می دانی که معتزله و سایر فرقه های این امت در تأویل این آیات به سختی با تو مخالفند و تو بیشتر از ادعا چیزی نیاوردی، ما اگر ادعای تو را بپذیریم از تو می پرسیم دلیل شما در اینکه مقصود از آنها خصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند، نه دیگران چیست؟ ناکی ادعا می کنی و از دلیل می گویزی و ما را با قراءت قرآن تشبیح می کنی و می پنداری که قراءت قرآن دلیل مخصوص تو است و مخالفان تو نمی توانند چنان کنند، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

اعتراضی دیگر

سپس صاحب کتاب می گوید: کسانی از عترت که داعی به خیرند مانند آمرین به معروف و ناهین از منکر و مجاهدین فی سبیل الله با سایرین از عترت که داعی به خیر نبوده اند و در راه خدا مجاهده نکرده اند برابر نیستند. چنانکه

أَهْلِي الْكِتَابِ. وَإِنْ كَانَ تَارِكُهُ فَاضِلًا عَابِدًا لِأَنَّ الْعِبَادَةَ نَافِلَةٌ وَالْجِهَادَ فَرِيضَةٌ
لِأَرْمَتِهِ كَسَائِرِ الْفَرَائِضِ. صَاحِبُهَا يَتَنَبَّهُ بِالشَّيْءِ إِلَى الشَّيْءِ. وَ يُؤَيِّزُ عَلَى الدَّعْوَةِ
الْخَوَافِ. ثُمَّ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاغِيَةِ وَ ذَكَرَ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا الْجِهَادَ وَ أَتْبَعَ
الْآيَاتِ بِالْأَعَادِي وَ لَمْ يَحْتَجْ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ فَتَطَالَيْتُ بِصَحْفِهَا وَ نَقَابِلُهُ بِمَا نَسَأَلُهُ
فِيهِ الْفَضْلَ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِينُ - : إِنْ كَانَ كَثْرَةُ الْجِهَادِ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى التَّعْطَلِ وَ الْعِلْمِ وَ
الْإِمَامَةِ فَاتَّخِذْنِي أَهْلِي بِالْإِمَامَةِ مِنْ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْحَسَنَ وَاقِعٌ مُعَاوَنَةٌ وَ
الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاعِدٌ حَقٌّ قَبْلُ. وَ كَيْفَ يَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ ؟ وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يُدْفَعُ هَذَا ؟ وَ
يَنْفَعُ فَلَنَسْأَلَنَّ لِكُلِّ فَرَضٍ الْجِهَادَ وَ لَا فَضْلَهُ وَ لَكِنَّا وَ أَيْنَا الْوُشُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُجَارِبْ أَحَدًا
حَقًّا وَ جَدَّ أَهْوَانًا وَ أَنْصَارًا وَ إِخْوَانًا فَجَبَّتْهُ حَارِبٌ. وَ زَيْنًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّ يَطْلُ
ذَلِكَ بِعَيْتِهِ. وَ زَيْنًا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ هَمَّ بِالْجِهَادِ فَلَمَّا خَذَلَهُ أَشْعَابُهُ زَادَ وَ لَزِمَ مَنَازِلَهُ.

خداوند مجاهدینِ اهلِ کتاب را با سایرینِ اهلِ اسلام برابر نکرده است گرچه تارکینِ
جهاد فاضل و عابد باشند. زیرا عبادت مستحب است ولی جهاد مانند سایر
واجبات از فرائض واجب است. شخص مجاهد با شمشیر به مصاف شمشیر می رود
و هراس را بر آسودگی ترجیح می دهد. سپس سوره واقعه را می خواند و آياتی
که خدای تعالی در باب جهاد نازل کرده ذکر می کند و دنباله آيات، دعاوی را
آورده. اما هیچ دلیلی بازگو نمی کند تا ما صحت دلیش را مطالبه کنیم و با او
مقابله کنیم.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: اگر کثرت جهاد، دلیل علم و فضل
و امامت است. حسین علیه السلام به امامت سزاوارتر از حسن علیه السلام بود. زیرا امام
حسن معاویه را به حال خود رها کرد اما امام حسین مجاهد، کرد تا آنکه به
شهادت رسید. صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟ و چگونه آن را دفع
می کند؟ البته ما منکر وجوب جهاد و فضل آن نیستیم اما ما رسول اکرم ﷺ
را می بینیم که تا یاران و یاوران و برادرانی نیافت به محاربه با دشمن اقدام نکرد و
در چنان شرایطی به جهاد پرداخت و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بعینه همین کار را کرد

فَعَلَيْتُنَا أَنْ الْجِهَادَ فَرَضَ فِي حَالِ وُجُودِ الْأَعْوَانِ وَالْأَنْصَارِ. وَالْعَالَمِ - بِاتِّجَاعِ الْقُتُولِ -
أَفْضَلَ مِنَ الْمَجَاهِدِ الَّذِي لَيْسَ بِعَالِمٍ. وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ دَعَا إِلَى الْجِهَادِ بِعَلَمٍ كَثِيرٍ حُكْمِ
الْجِهَادِ. وَ مَنْ يَحِبُّ الْقِتَالَ. وَ مَنْ يَحْسُرُ الْمَوَاقِفَ. وَ يَمَادُّ يَسْتَقْبِلُ أَمْرَ هَذِهِ الرُّعْيَةِ. وَ
كَثِيرٍ يَضَعُ فِي الدِّمَامِ وَالْأَمْوَالِ وَالْفُرُوجِ.

وَ يَنْدُ قَائِلًا نَرَضَى مِنْ إِخْوَانِنَا بَشِيءٌ وَاجِدٌ وَ هُوَ أَنْ يَدُلُّوْنَا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْعِبَرَةِ يَتْلُو
التَّشْبِيهَ وَ الْقَبْرَ عَنْ اللَّهِ وَ لَا يَسْتَعِيْلُ الْإِجْتِهَادَ وَ الْقِيَاسَ فِي الْأَحْكَامِ الشَّعْبِيَّةِ وَ يَكُونُ
مُسْتَعْبَلًا كَافِيًا حَتَّى تَخْرُجَ مَعَهُ. فَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَكْرُوبِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ قَرِضَةٌ عَلَى قَدْرِ
الْعِلْمَةِ وَ حَسَبِ الْإِحْكَانِ. وَ الْقَوْلُ نَشْهَدُ أَنْ تَكْلِيفَ مَا لَا يُطَاقُ فَايِدٌ وَ التَّغْيِيزُ بِالنَّاسِ
قَبِيحٌ. وَ مِنَ التَّغْيِيزِ أَنْ تَخْرُجَ جَمَاعَةٌ قَلِيلَةٌ لَمْ تُشَاهِدْ عَرَبًا وَ لَا تُذَكِّرَتْ بِذُرِّيَةِ أَهْلِهِ إِلَى قَوْمٍ
مُسْتَذَرِّبِينَ بِالْمَكْرُوبِ فَتُكْفَرُوا فِي الْبِلَادِ وَ تَتَلَوَّا الْعِبَادَةَ وَ تَذَرُّوْا بِالْمَكْرُوبِ. وَ هُمْ الْقُدُّ وَ

و امام حسن علیه السلام نیز عزم جهاد کرد. اما چون اصحابش به او ضمانت کردند او
نیز معاویه را به حال خود واگذاشته و ملازم منزل خود شد. پس می فهمیم که
حکم جهاد با دشمن وفقی و اجبه است که یاران و یاورانی موجود باشد و به اجماع
خردمندان، عالم از مجاهدی که عالم باشد افضل است و اینگونه نیست که هر
کسی که مردم را به جهاد فرا می خواند حکم جهاد را بداند و زمان و جواب مقاتله
و هنگام نیکویی مصالحه را تشخیص دهد و آینده وضعیت رعیت را در نظر گیرد
و بداند که احکام خونها و اموال و فرج چیست و درباره این امور چه باید کرد؟
علاوه بر اینها ما از برادران خود به یک چیز راضی هستیم و آن اینکه غیر از
آنکه اظهار علیه السلام مردی را از عیترت به ما نشان بدهند که از خداوند نی تشبیه کند و
به جبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس را در احکام شرعی بکار نگیرد و مستقل و
با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم. امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای
است که باید به قدر طاقت و بر حسب امکان بجا آورده شود و عقول شهادت
می دهند که تکلیف بما لا یطاق فایده است و مردم را در معرضی هلاک قرار دادن
زشت است. و یک قسم از در معرضی هلاک قرار دادن آن است که جماعت
اندکی که مشاهده جنگ نکرده و فنون کارزار نیاموخته اند به جنگ قومی که

السلاح والكرامه ومن نصرهم من العامة - ويتفقوا أن الخارج عليهم مباح الدم -
بغل جيتيهم أضاعافاً مضاعفة فكيف يشوننا صاحب الكتاب أن نلقى بالأغيار
المكذرين بالخزوب. وكم عسى أن يتفضل في يد داع إن دعا من هذا القذو؟ هتات
هتات، هذا أثر لا يزيله إلا نصر الله العزيز العليم الحكيم.

ثم قال صاحب الكتاب بقدر آيات من القرآن تلاها ينارغ في تأويلها أشد سارعة و
لم يؤيد تأويله بحجة عقل ولا سمع: «فالهم - رحمك الله - من أحق أن يكون لله شهيداً
من دعا إلى الخير كما أيز، وهى عن المنكر، وأمر بالخزوب، وجاهد في الله حق جهادهم
حق الشهادة؟ أم من لم يبر وجهه ولا عرف شخصه؟ أم كيف يتخذ الله شهيداً على
من لم يزد ولا نهض ولا أمرهم، فإن أطاعوه أدوا ما عليهم وإن قتلوه مضى إلى الله
عز وجل شهيداً؟ ولو أن رجلاً استشهد قوماً على حق يطالب به لم يرو ولا يشهدوا هل

فنون کارزار آموخته و بر بلاد مسلط شد، و عباد را کشته و کارزار را تحریه کرده
بروند، کسانی که عذر و عده دارند و عاقه هم پشتیبان آنها هستند - و معتقدند که
هر که بر آنان خروج کند خونش مباح است - و لشکریان آنان چند برابر لشکریان
ایشان است. صاحب کتاب چگونه ما را تکلیف می کند که با این مردم جاهل و
ناکار آزموده به جنگ مردمان وزمی و با تحریه برویم و چه چیز به دست دعوت
کننده چنین کسانی می آید؟ هتات هتات! این امر را جز نصرت خدای عزیز
علیم و حکیم نمی تواند زایل کند.

سپس صاحب کتاب بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم که به سختی در تأویل
آن منازعه می کند و هیچ تأیید عقلی و یا نقلی برای آن ذکر نکرده است،
می گوید: «خدایت رحمت کند! بفهم که چه کسی شایسته است گواه الهی باشد،
کسی که طبق دستور الهی دعوت به خیر کند و از منکر باز دارد و به معروف
فرمان دهد و در راه خدا آنچنان که شایسته اوست جهاد کند تا به شهادت رسد یا
کسی که رویتی دیده نشده و شخصش شناخته نگردیده است؟ یا آنکه چگونه
خداوند او را گواه گیرد بر کسانی که ایشان را ندید، است و ایشان را امر و نهی
نکرده است تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرد، باشند و اگر او را بکشند به

كَانَ شَهِيداً؟ وَ هَلْ يَسْتَحِقُّ بِهِمْ عَقَاباً إِلَّا أَنْ يَشْهَدُوا عَلَيَّ مَا لَمْ يَرَوْهُ فَيَبْكَرُوا كَذَّابِينَ وَ
عِنْدَ اللَّهِ مُبْتَطِلِينَ؟^۱ وَ إِذَا لَمْ يَخَيَّرْ ذَلِكَ مِنَ الْعِبَادِ فَهُوَ غَيْرُ جَائِزٍ عِنْدَ الْحُكْمِ الْعَدْلِيِّ الَّذِي لَا
يَجُوزُ. وَ قَوْلُهُ اسْتَشْهَد قَوْماً قَدْ غَايَبُوا وَ سَيَفُوتُ قَسَمُهُمْ لَكَ. وَ الْمَسْأَلَةُ عَلَى حَالِهَا أَتَشْتَرِ
كَانَ يَكُونُ مُحِقّاً وَ هُمْ صَادِقُونَ وَ خَصَمُهُ مُبْتَطِلٌ وَ تَضِي الشَّهَادَةُ وَ يَقَعُ الْحُكْمُ. وَ كَذَلِكَ
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِلَّا عَنْ شَهِدٍ بِأَحَقِّ وَ هُمْ يَقْلَتُونَ»^(۱) أَوَّلَا تَرَى أَنَّ الشَّهَادَةَ لَا يَقَعُ
بِالْغَيْبِ دُونَ الْقِيَانِ. وَ كَذَلِكَ قَوْلُ عِيسَى: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ قِيَوْمٌ -
الآيَةُ»^(۲).

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ اِعْتَصِمُ -: يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: لَيْسَ هَذَا الْكَلَامُ لَكَ بَلْ هُوَ
لِلْمُعْتَرِضِ وَ غَيْرِهِمْ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكَ. لِأَنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْعِزَّةَ غَيْرُ ظَاهِرَةٍ. وَ إِنَّ مِنْ شَاخِذِنَا

عنوان شهید به نرد خدای تعالی رود؟ و اگر شخصی گروهی را بر حق به گواهی
بخواند و آن را مطالبه کند. اما آنها آن را ندیده و مشاهده نکرده باشند آیا او گواه
است؟ و آیا برایشان حق دارد، جز آنکه اگر شهادت دهند بر چیزی که ندیده اند
دروغگو باشند و نزد خداوند اهل باطل. و اگر این امر بر بندگان روا نباشد، نزد
خدای حاکم عادل که هیچ جور نکند نیز روا نباشد و اگر از مردمی که معاینه
کردند و شنیدند گواهی طلبد برای او گواهی می دادند، در حالی که مسأله به حال
خود باشد. آیا این حق نیست و آنها راستگو نیستند؟ و خصم اهل باطل
نیست و گواهی جاری نشده است و حکم واقع نگردیده است؟ و همچنین است
که خدای تعالی فرموده است: مگر کسانی که به حق شهادت دهند در حالی که
می دانند. آیا نمی دانی که شهادت به امر نادیده واقع نمی شود و مشاهده لازم دارد
و همچنین است قول عیسی علیه السلام که من مادامی که در میان ایشان هستم بر آنها
گواهیم.

پس یا اعتصام به خداوند می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که این سخن
کلام تو نیست، بلکه قول معترضه و غیر آنهاست که علیه ما و شما استفاده می کنند،
زیرا ما می گوئیم: عترت ظاهر نیستند و کسانی از آنها را که مشاهده می کنیم

مِلْهَا لَا يَضْلَعُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، وَ لَيْسَ بِجُورٍ أَنْ يَأْمُرَنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْمُسْتَشْعِي عَنْ لَا نَعْرِفُ مِنْهُمْ وَلَا تُسَاجِدُهُ وَلَا سَاحِدَةً أَتْلُفْنَا، وَ لَيْسَ فِي عَصْرِنَا مِمَّنْ شَاقِدَاءُ مِنْهُمْ مِمَّنْ يَضْلَعُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا بِالْمُسْتَلْبِيعِينَ وَ الَّذِينَ غَابُوا لَا حُجَّةَ لَهُمْ عَلَيْنَا، وَ فِي هَذَا أَدُلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنْ مَعْنَى قَوْلِي النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ مَا إِن تَشْكُمُ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» لَيْسَ مَا يَشْبَهُ إِلَى قُلُوبِ الْإِمَامِيَّةِ وَ الزَّيْدِيَّةِ، وَ لِنُظَامٍ^(۱) وَ أَتَسْأَلُهُ أَنْ يَقُولُوا: وَ جَدُّنَا الَّذِي لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ هُوَ الْخَبَرُ الْفَاطِمِيُّ لِلْمُحَدَّرِ، فَإِنَّهُ ظَاهِرٌ كَظُهُورِ الْكِتَابِ يَنْتَفِعُ بِهِ، وَ يُجَيِّزُ أَتْبَاعَهُ وَ الشُّشُوكَ بِهِ.

فَأَمَّا الْبَعْدُ فَلَمَّا تَسَاجَدُ مِنْهُمْ عَالِمًا يُجَيِّزُ أَنْ تَقْتَدِيَ بِهِ، وَ إِنْ تَلَقَّاهُ عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ خَذَعَتْهُ تَلَقَّاهُ عَنْ آخَرٍ أَنَّهُ يُجَاوِزُهُ، وَ الْإِقْتِدَاءُ بِالْمُخْتَلِفِينَ فَايْذُ، فَكَيْفَ تَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ؟.

شایسته امامت نیستند و روا نیست که خدای تعالی به ما فرمان دهد که به کسی متوسل شویم که او را نمی شناسیم و نه ما و نه پیغمبران ما او را مشاهده نکرده اند و در عصر خود کسی از ایشان را نمی شناسیم که شایسته امامت مسلمین باشد و آنانکه غایبند بر ما حجت نیستند و این دلیل بر روشنی است که مقصود از کلام پیامبر که فرموده است: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ مَا إِن تَشْكُمُ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» آن نیست که در دل زیدیه و امامیه خطور کرده است. نظام و پیروانش حق دارند که بگویند ما چیزی را که مفارقت از کتاب ندارد یافته ایم و آن خبر صحیح فاطم حذر است و آشکار است همانطور که کتاب آشکار است و از آن منتفع می شوند و می توان از آن پیروی کرد و بدان فحشک جست.

اما درباره عزت به معنی ذرّه باید بگوئیم ما عاقل از حضرت را مشاهده نمی کنیم که بتوائیم به او اقتدا کنیم و اگر یکی از ایشان مذهبی داشته باشد، دیگری از آنها مذهبی مخالف او دارد و نمی توان به دو مخالف اقتدا کرد، صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟

۱ - هر آبر اسحاق ابراهیم بن سيار بن هاشم القسري ابن ابي ابي عبد الله المصنف شيخ المعتزلة - وكان النظام صاحب المعرفة بالكلام أحد رؤساء المعتزلة السادة المباحث - و انتسب بالنظام - كقولنا - لأنه كان ينظم الموعظة في سوق البصرة و يبيعها - و قالت المعرفة: إننا نحكي ذلك بحسن كلامه نقلاً و خطاً الأكنى و الاقالب للمحدث الفسوق

فَمُاعْلَمٌ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَمَا لَمَرْنَا بِالشَّكْلِ بِالْعَمَرَةِ كَانَ بِالْعَقْلِ وَ التَّعَارُفِ وَ الشَّيْءِ مَا يَنْدُلُ عَلَى أَنَّهُ لَرَادُ عَلَيَّاهُ مُمْ دُونَ جَهْلَاهُمْ. وَ الْبَرَّةُ الْإِتِّفَاعُ دُونَ غَيْرِهِمْ. فَأَلْذِي يَجِبُ عَلَيْنَا وَ يَلْزِمُنَا أَنْ نَنْظُرَ إِلَى مَنْ يَجْتَمِعُ لَهُ الْعِلْمُ بِالْدِّينِ مَعَ الْعَقْلِ وَ الْفَضْلِ وَ الْحِلْمِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ الْإِسْتِغْلَالِ بِالْآخِرِ فَتَقْتَضِي بِهِ وَ تَتَشَكُّ بِالْكِتَابِ وَ بِهِ.

وَإِنْ قَالَ: «فَإِنْ اجْتَمَعَ ذَلِكَ فِي رَجُلَيْنِ وَ كَانَ أَحَدُهُمَا يَمُنُّ بِذَهَبِ إِلَى مَذْهَبِ الزُّهْدِيَّةِ وَ الْآخَرُ إِلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ يَمُنُّ بِتَنْدِي مِنْهُمَا وَ لَكِنْ يَتَّبِعُ؟ قُلْنَا لَهُ: هَذَا لَا يَتَّبِعُ. فَإِنْ أُنْزِلَ فَرَقِي بَيْنَهُمَا دَلَالَةٌ وَاضِحَةٌ إِمَّا نَحْسُ مِنْ إِمَامٍ نَقَضْتَهُ. وَ إِمَّا شَيْءٌ يَظْهَرُ فِي عَلَيْهِ كَمَا يَظْهَرُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ النَّهْرِ حِينَ قَالَ: «وَاللَّهِ مَا غَيْرُوا النَّهْرَ وَ لَا يَنْتَبِرُوا، وَ اللَّهُ مَا يَقْتُلُ مِنْكُمْ عَشْرَةً وَ لَا يَنْتَبِرُوا مِنْهُمْ عَشْرَةً» وَ إِمَّا أَنْ يَظْهَرَ مِنْ أَحَدِهِمَا مَذْهَبٌ يَدُلُّ أَنْ الْإِفْتِدَاءَ بِهِ لَا يَجُوزُ كَمَا يَظْهَرُ مِنْ عِلْمِ الزُّهْدِيَّةِ الْقَوْلُ بِالْإِفْتِدَاءِ وَ الْقِيَاسِ فِي الْفُرْقَانِ السُّمِّيَّةِ وَ

و بدانکه چون پیامبر ﷺ به ما هر مان داده است که منمشک به عزت شویم، عقل و عرف و سبهر دلالت دارد که مقصود پیامبر اکرم دانشندان ایشان است و نه جاهلان آنها و نیکان و پرهیزکاران آنها را اراده فرموده، نه غیر آنها را. پس آنچه بر ما واجب و لازم است آنست که کسی را بنگریم که عالم دین باشد و عقل و فضل و حلم داشته باشد، زاهد در دنیا باشد و استقلال در کار داشته باشد، پس به او اقتدا کنیم و به قرآن کریم و او منمشک باشیم.

و اگر بگوید: اگر این خصوصیات در دو نفر جمع باشد که یکی مذهب زیدی داشته باشد و دیگری مذهب امامی. به کدام یک از آن دو باید اقتدا کرد و کدام یک از آن دو امامند؟ می گوئیم: این امر اتفاق نمی افتد و اگر اتفاق بیفتد فرق روشنی آن دو را از یکدیگر جدا می کند که آن یا نص امام پیشین است و با علمی که از یکی از آن دو ظاهر می شود، همچنانکه در روز نهروان علم امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شد آنگاه که فرمود: «به خدا سوگند که خوارج از شهر نگذشته و نخواهند گذشت، به خدا سوگند از شما تا ده تن کشته نمی شود و از ایشان نیز تا ده تن زنده نمی ماند» و همچنین شد. و یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی آشکار شود که دلالت کند که اقتدا به او روا نباشد، مثل آنکه از زیدی قول به اجتهاد و قیاس در

الأحكام، فَيُجْلَمُ بِهَذَا أَتُتَمُّ غَيْرُ جُلْمٍ، وَلَسْتُ أُرِيدُ بِهَذَا الْقَوْلِ رَيْدَ بَنِ عَلِيٍّ وَتَشْبَاهَهُ لِأَنَّهُ
أُولَئِكَ لَمْ يَظْهَرُوا مَا يُشْكِرُ وَلَا دَعَا أَتُتَمُّ أَقْبَهُ وَإِنَّمَا دَعَا إِلَى الْكِتَابِ وَالزَّيْنِ مِنَ آلِ -
مُحَمَّدٍ وَهَذِهِ دَعْوَةٌ حَقٌّ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «كَتَبْتُ بِشَهِدَةِ اللَّهِ شَهِيداً عَلَى مَنْ لَمْ يَزَهِمْ وَ لَا أَمْرَهُمْ وَ لَا نِيَاهَهُ» فَيَعْنَى
لَهُ: لَيْسَ مَتَقَى الشَّهِيدَ عِنْدَ خُصُومِكَ مَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَلَكِنْ إِنْ عَيَّنْتَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّ مَنْ لَمْ
يَزَ وَجْهَهُ وَ لَا عَرَفَ شَخْصَهُ لَا يَكُونُ بِأَهْلٍ الَّذِي يَدْعُوهُ لَهُ فَأَخْبَرْنَا عَتَقَ مِنَ الْإِمَامِ
الشَّهِيدِ مِنَ الْبُعْزَةِ فِي هَذَا الزَّوْجِ، فَإِنْ دَكَرَ أَنَّهُ لَا تَعْرِفُهُ دَخَلَ فِيهَا عَابٌ وَ لَرَّعَهُ مَا فَدَّرَ
أَنَّهُ يَلْزِمُ خُصُومَهُ، فَإِنْ قَالَ: هُوَ فَلَانٌ، قُلْنَا لَهُ: فَتَعْنَى لَمْ تَزَ وَجْهَهُ وَ لَا عَرَفْنَا شَخْصَهُ
فَكَتَبْتَ يَكُونُ إِمَاماً لَنَا وَ شَهِيداً عَلَيْنَا؟ فَإِنْ قَالَ: إِنْ كُنْتُمْ وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفُوهُ فَهَوَّ خُوجُودُ
الشَّخْصِ مَعْرُوفٌ عَلَيْنَا مِنْ عَلَيْنَا وَ جِهْلُهُ مِنْ جِهْلِهِ، قُلْنَا: سَأَلْنَاكَ بِأَهْلِ هَلْ نَعْلَمُ أَنَّ

فرائض شرعی آشکار شده است که از آن مطلب دانسته می شود که ایشان امام
نهیستند و منظور من از این سخن زید بن علی و مانند او نیست، زیرا ایشان مطلب
خلافتی را اظهار نکرده اند و ادعای امامت هم نکرده اند، بلکه به کتاب خدا و
رضای آل محمد فراخوانده و این دعوت حق است.

اما این سخن او که چگونه خداوند او را گواه می گیرد بر کسانی که وی را
ندیده و امر و نهی ایشان نکرده است؟ پاسخ این است که معنای گواه نزد ما و شما
متفاوت است. اما اگر امامیه را نکره می کنی به اینکه کسی که رویش دیده
نشده است و شخصیت ناشناخته است، چگونه مدعی امامت او هستید؟ که در
پاسخ می گوئیم: به عقیده شما امامی که گواه از غیرت پیامبر اکرم است، در این
زمان کیست؟ اگر بگوئید او را نمی شناسد که داخل در همان کسانی شده است که
آنها را عیب می کند و بر او لازم می آید همان چیزی که بر گودی خصوصیت
می نهد، و اگر بگوئید فلان شخص است. می گوئیم: ما روی او را ندیده ایم و
شخصیت را نمی شناسیم، پس چگونه می تواند گواه و امام ما باشد.

و اگر بگوئید: گویچه شما او را نمی شناسید ولی او موجود الشخص و معروف
است برخی او را می شناسند و برخی به او جاهلند. می گوئیم: تو را بخدا سوگند

الْمُعْتَرِلَةَ وَالْخَوَارِجَ وَالْمُرْجَنَةَ وَالْإِمَامِيَّةَ تَعْرِفُ هَذَا الرَّجُلَ أَوْ سَمِعَتْ بِهِ أَوْ خَطَرَ ذِكْرَهُ بِهَايَا؟ فَإِنْ قَالَ: هَذَا مَا لَا يَنْصُرُهُ وَلَا يَنْصُرُنَا لِأَنَّ السَّبَبَ فِي ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ غَلَبَةُ الطَّالِبِينَ عَلَى الذَّاهِبِ وَفِلَّةُ الْأَعْرَانِ وَالْأَنْصَارِ. قُلْتُ لَهُ: لَقَدْ دَخَلْتَ لِمَا يَجِبُ وَحُجِبَتْ نَفْسُكَ مِنْ حَيْثُ فَذَرْتَ أَنَّكَ تَحَاجُّ لِحُصُونِكَ، وَمَا أَكْرَبَ هَذِهِ الْعَقِيَّةَ مِنْ غَيْبَةِ الْإِمَامِيَّةِ غَيْرَ أَنَّكُمْ لَا تَتَّبِعُونَهَا.

ثُمَّ يَقَالُ: فَذَلِكَ أَتَمَّتْ فِي ذِكْرِ الْجِهَادِ وَوَصْفِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى أَوْحَشَتْ أَنْ مَنْ لَمْ يَخْرُجْ قَلْبُهُ بِحَقِّهِ، فَلَا يَأْتِيهِ الْإِيمَانُ مِنَ أَغْلَى مَذْهَبِكَ لَا يَخْرُجُ حُجُورًا وَمَا لَهُمْ فَذَلِكَ أَرَادُوا اسْتِثْنَاءَهُمْ وَاقْتِصَارَهُ عَلَى اعْتِقَادِ الْمَذْهَبِ فَقُلْتُ؟ فَإِنْ نَظَرُ بِحُجُورٍ فَتَقَابُلُهُ الْإِمَامِيَّةُ بِمِثْلِهِ. ثُمَّ قِيلَ لَهُ يَرْفُضُ ذَلِكَ: هَذَا الَّذِي عِيشَتُهُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ وَهَتَّتْ بِهِمْ مِنْ أَجْلِهِ وَتَشَقَّتْ بِهِ عَلَى أَهْلِهِمْ بِسَبَبِهِ وَتَوَصَّلَتْ بِذِكْرِهِ إِلَى مَا ضَلَلْتُمْ كِتَابَتُكَ، قَدْ دَخَلْتَ فِيهِ

آیا می پنداری که معتزله و خوارج و مرجئه و امامیه آن شخص را می شناسند و نام او را شنیده اند و یادش بر دل آنها خطور کرده است؟ و اگر بگویند نشناختن آنان ضرری به او و ما ندارد و ذرا علتش غلبه ستمکاران بر شهرها و کمی یاران و باوران اوست. آنگاه به او می گوئیم: پس تو هم داخل همان کسانی شدی که عیشان می کنی و از همان راهی که می خواستی دشمنی را محکوم کنی خود را محکوم کردی و این غیبت به غیبی که امامیه می گوید خیلی نزدیک است. چه جز آنکه شما انصاف ندارید.

بعد از آن به او می گوئیم: بسیار ذکر جهاد و وصف امر به معروف و نهی از منکر می کنی تا به غایبی که توهم ایجاد می کنی که آنکه خروج نکند بر حق نیست. پس چرا امامان و دانشمندان مذهب تو خروج نمی کنند؟ و چرا ملازم خانه های خود شده اند و صرفاً به اعتقاد مذهبی بسنده کرده اند؟ هر یاسخی که بگویند امامیه نیز همان جواب را می گویند. سپس به آرامی و موافقت به او می گوئیم: همان چیزی را که برای امامیه عیب می دانی و بمخاطر آن سخن سرانی می کنی و آنچه آنها را به سبب آن نکوهش می کنی و کتابت را به واسطه آن بر ساخته ای، حالا خودت نیز داخل در آن شده ای و به صحت و درستی آن متقابل

و ملكت الى صحنه. و عَوَّلَتْ عِنْدَ الْاِحْتِجَاجِ عَلَيْهِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ
 ثُمَّ يَقَالُ لَهُ: أَخْبِرْنَا حَلَّ فِي الْعِتْرَةِ الْيَوْمَ مَنْ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ؟ فَلَا يَدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: نَعَمْ
 فَيَقَالُ لَهُ: أَفَلَيْسَ إِمَامَتُهُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِالنَّصِّ عَلَى مَا تَقُولُهُ الْإِمَامِيَّةُ؟ وَلَا مَنَّةَ دَلِيلَ مُعْجَزٍ
 يَعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ سَبِيلُهُ عِنْدَكُمْ سَبِيلَ مَنْ يَجْتَمِعُ أَهْلُ الْحَلِّ وَ الْقَبْضِ مِنَ الْأَكْبَرِ
 فَيَسْتَأْذِنُونَ فِي أَمْرِ ثُمَّ يَخْتَارُونَ ذِيَابَعُونَ؟ فَإِذَا قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ لَهُ: فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى
 مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ قَالُوا: نَعْرِفُ بِاجْتِمَاعِ الْعِتْرَةِ عَلَيْهِ قُلْنَا هُمْ. كَيْفَ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ
 إِمَامًا لَمْ تَرْضَ بِهِ الرَّيْدِيَّةُ. وَإِنْ كَانَ زَيْدِيًّا لَمْ تَرْضَ بِهِ الْإِمَامِيَّةُ. فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ
 بِالْإِمَامِيَّةِ فِي مَثَلِ هَذَا. قِيلَ لَهُ: فَالزَّيْدِيَّةُ عَلَى قِسْمَتَيْنِ قِسْمٌ مُعْتَزِلَةٌ وَ قِسْمٌ مُتَّبِعَةٌ. فَإِنْ
 قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِالْمُتَّبِعَةِ فِي مَثَلِ هَذَا. قِيلَ لَهُ: فَالْمُعْتَزِلَةُ إِنَّمَا يَسْمَانِ قِسْمٌ يَجْتَمِعُ فِي الْأَحْكَامِ
 بِأَوَائِمِهَا وَ قِسْمٌ يُعْتَبَرُ أَنَّ الْاجْتِهَادَ ضَلَالٌ. فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِمَنْ نَقَى الْاجْتِهَادَ. قِيلَ لَهُ:
 فَإِنْ بَقِيَ مَرْمَزٌ يَرَى الْاجْتِهَادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ. وَ بَقِيَ مَثَلٌ يَبْطُلُ الْاجْتِهَادُ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ. وَ

سده ای و در ضمن احتیاج بدان اعتماد چه ای. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ.
 آنگاه به او می گوئیم: به ما خبر بده که امروزه در بین عترت آبا کسی هست
 که شایسته امامت باشد؟ لابد می گویند: آری. و به او می گوئیم: امامت او بر
 اساس نص همچنان که امامیه می گوید که نیست. معجزه هم که ندارد که دانسته
 شود امام است. از طریق اهل حل و عقد امت هم برگزیده نمی شود نا با او بیعت
 کنند چنان که عامه در مسأله انتخاب امام چنین می گویند، اگر بگوید: آری
 چنین است به او گفته می شود راه شناسائی او چیست؟ و اگر بگوید به واسطه
 اجماع امت شناخته می شود می گوئیم چگونه بر او اجماع می شود که اگر امامی
 باشد زبده به او راضی نخواهند شد و اگر زیدی باشد، امامیه به او رضا نخواهد
 داد و اگر بگوید در چنین امری قول امامیه معتبر نیست می گوئیم زبده نیز از
 دو قسمند. یکی معتزله و دیگری متبینه. و اگر بگوید در چنین امری قول متبینه
 معتبر نیست می گوئیم معتزله نیز بر دو قسمند یکی به آراء خود در احکام
 اجتهاد می کند و دیگری معتقد است که اجتهاد ضلالت است و اگر بگوید: قول
 کسانی که اجتهاد را نفی می کنند معتبر نیست. می گوئیم: اگر از معتقدین به اجتهاد

بِئَرَةٍ بِمُصْطَهَمٍ مِنْ بَعْضِ مَنْ تَشْتَكُّ وَ كَيْفَ تَعْلَمُ الْحَقَّ مِنْهَا هُوَ مَنْ ثَوَمِي أَنْتَ وَ
أَصْحَابُكَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَإِنْ قَالَ: بِالنَّظَرِ فِي الْأُصُولِ، قُلْنَا: فَإِنْ طَالَ الْإِحْتِلَافُ وَ
اشْتَبَهَ الْأُمُورُ كَيْفَ تَصْنَعُ؟ وَمَا تَنْقُضِي مِنْ قَوْلِي النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي نَارُكَ فِيكُمْ مَا إِذَا
تَشَكَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْضِي: أَهْلُ بَيْتِي» وَ الْحُجَّةُ مِنْ عِزَّتِهِ لَا يُمْكِنُ
أَخْذُهَا^(۱) أَنْ يَتَرَفَّعَ إِلَّا بَعْدَ النَّظَرِ فِي الْأُصُولِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى أَنَّ مَذَاهِبَهُ كُلَّهَا ضَوَابُّ وَ
عَلَى أَنَّ مَنْ خَالَفَهَا فَقَدْ أَخْطَأَ. وَ إِذَا كَانَ هَكَذَا فَتَسْبِيلُهُ وَ سَبِيلُ كُلِّ قَائِلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ
سَبِيلٌ وَاحِدٌ قَالَتْكَ الْحَاضَةُ الَّتِي فِيهِ الْبُعْدَةُ؟ دُنَا عَلَيْنَا وَ بَيْنَ لَنَا جَمْعَهَا بِنَعْلَمُ أَنَّ بَيْنَ
الْعَالَمِ مِنَ الْبُعْدَةِ وَ بَيْنَ الْعَالَمِ مِنْ غَيْرِ الْبُعْدَةِ قُرْبًا وَ فَصْلًا.

وَ أُخْرَى يُقَالُ لَهُمْ: أَخْبِرُونَا عَنْ إِمَامِيكُمْ الْيَوْمَ، أَعِنْدَهُ الْخُلُوعُ وَ الْحُرَامُ؟ قَالُوا: نَعَمْ،
قُلْنَا لَهُمْ: وَ أَخْبِرُونَا عَمَّا عِنْدَهُ يَمَّا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُنَوَّارِ مَنْ هُوَ بِمِثْلِ مَا جَعَلَ الشَّافِعِيُّ

افضل باقى بماند و از نايفين اجتهاد افضل باقى بماند و بعضى از ايشان از بعضى دېگو
ييزارى بگويند به چه كسى متشكك شويم و چگونه بدانيم كه حقيق از بين آن دو
همان كسى است كه تو و يارانيت به آن اشاره مى كنيد، نه غير او؟ و اگر بگويد:
مراجعه به فواعد و اصول مى كنيم، مى گوئيم: اگر اختلاف طولانى شد و امر
مشتبه گردد به چه كنيم و با كلام پيامبر اكرم كه فرمود: «إِنِّي نَارُكَ فِيكُمْ مَا إِذَا
تَشَكَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْضِي: أَهْلُ بَيْتِي»، چه بايد كرد؟ در صورتي كه
كسى نمى تواند عترت را بشناسد مگر بعد از نظر در اصول و اطلاع از آنكه همه
مذاهب او درست است و مخالفين او بر خطا هستند و اگر تشخيص عترت لايق
محتاج اين مقدمات باشد، ايشان با ساير اهل علم فرقى ندارند و عترت هيچ
خصوصيتي ندارد، براى ما بيان كن كه ميان عالم از عترت و عالم از غير عترت
چه فرقى وجود دارد؟

و باز به ايشان مى گوئيم: از وضع امروزه امام خود ما را آگاه كنيد. آيا علم
به حلال و حرام دارد؟ آنگاه كه بگويند: آرى، به آنها مى گوئيم: درباره
احكامى كه خبر متواتر ندارد چه مى گويد؟ آيا مانند شافعي و ابو حنيفه و امثال

وَأَبَى حَتْبَهُ وَ مِنْ جَنْبِهِ أَوْ هُوَ خِلَافُ ذَلِكَ، فَإِنْ قَالُوا: بَلْ عِنْدَهُ الَّذِي عِنْدَهَا وَ مِنْ جَنْبِهِ، فَبَلْ هُمْ؛ وَ مَا حَاجَةُ النَّاسِ إِلَى عِلْمِ إِمَامِيكُمْ الَّذِي لَمْ يُسْنَعْ بِهِ وَ كُتِبَ الشَّيْبَانِي وَ أَبِي حَتْبَهُ ظَاهِرٌ مُتَبَوِّتَةٌ مُوجُودَةٌ، وَإِنْ قَالَ: بَلْ عِنْدَهُ خِلَافُ مَا عِنْدَهَا، قُلْنَا: فَخِلَافُ مَا عِنْدَهَا هُوَ النَّصُّ الْمُسْتَحْزَجُ الَّذِي تَدْعِيهِ جَمَاعَةٌ مِنْ مَسَاحِيحِ الْمُفْتَرَلَةِ وَإِنْ الْأَنْشَاءُ كُلُّهَا عَلَى إِبْطَالِ الْعُقُولِ إِلَّا مَا كَانَ فِي اخْتِيارِ الْقَاطِعِ لِلْقَدْرِ عَلَى مَذْهَبِ النِّظَامِ وَ اتِّبَاعِهِ، وَ مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ أَنْ الْأَحْكَامَ مُتَّصُوصَةٌ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ لَا تُلَوُّيَ مُتَّصُوصَةٌ عَلَى الرَّجْعِ الَّذِي يُشِيرُ إِلَى الْقُلُوبِ وَ لَكِنْ الْمُتَّصُوصُ عَلَيْهِ بِاتِّجَانِ الْإِثْمِ مَنْ قَبِلَهَا فَيُحْمَلُ الْأَحْكَامُ مِنْ غَيْرِ قِيَاسٍ وَ لَا اجْتِهَادٍ، فَإِنْ قَالُوا: عِنْدَهُ مَا يُخَالِفُ هَذَا كُلَّهُ فَارْجِعُوا مِنَ التَّعَارُفِ، وَإِنْ نَفَعُوا بِمَذْهَبٍ مِنَ الْمَذَاهِبِ قَبْلَ هُمْ، فَأَيُّ ذَلِكَ الْعِلْمُ؟ هَلْ نَقَلَهُ عَنْ إِمَامِيكُمْ أَمْ دُرِّي بِدِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: قَدْ عَاشَرْنَاكُمْ الدُّهُورَ الْأَطْوَلَ مَا نَرِيكُمْ تَعْلَمُونَ

آنها حکم می کند یا مخالف آنهاست؟ اگر بگویند: نزد او همان علوم آنهاست، می گوئیم: پس به علم امام شما چه نیازی وجود دارد که کسی آن را نشنیده است؟ در حالی که کتب شیافعی و ابوحنسفه ظاهر و منتشر و موجود است. و اگر بگویند: علم او غیر علم آنهاست می گوئیم: غیر علوم آن دو عبارت از نصوصی است که حمی از مسایح معزله استخراج کرده اند و می گویند هر چیزی مطابق حکم عقل است مگر آنکه خبر قاطع عذری بر خلاف آن باشد. چنانچه مذهب نظام و بیروان اوست. ولی مذهب امامیه این است که همه احکام مطابق نص است و بدانند که ما می گوئیم در همه جزئیات نص وارد شده است که ممکن است در دلمای چنین خطوط کند. بلکه می گوئیم جملاقی منصوص است که هر کس آنها را بفهمد، احکام را خواهد فهمید. بی آنکه قیاس و اجتهاد را بکار گرفته باشیم. و اگر بگویند: او را علمی است که با همه علوم مخالف است. از حدود متعارف خارج شده اند. گر چه به مذهبی از مذاهب آویخته باشند. به ایشان می گوئیم: آن علم کجاست؟ آیا آن را یک تن مورد اعتماد و وثوق از امامتان نقل کرده است؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: ما عمری طولانی با آنها معاشرت کرده ایم و حتی یک حرف از این علوم را نشنیده ایم. در حالی که شما فومی هستید که تقیه را

واحد من هذا العلم، و أنتم قَوْمٌ لَا تَرَوْنَ النُّبَّةَ وَلَا يَرَاهَا إِمَامُكُمْ، فَأَيْنَ عَلَيْهِ ؟ وَ كَيْفَ لَمْ يَظْهَرْ ؟ لَمْ يَنْتَشِرْ ؟ وَلَكِنْ أَخْبَرُونَا مَا يُؤْمِنُونَ أَنْ لَا تَكُونُوا قَدْ كَذَبْتُمْ عَلَى إِمَامِكُمْ كَمَا تَدَّعُونَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ كَذِبٌ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هَذَا مَا لَا فَضْلَ فِيهِ.

مَسْأَلَةُ أُخْرَى وَ يَسْأَلُ هُمْ: أَلَيْسَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عِنْدَكُمْ كَانَ لَا يَذْهَبُ إِلَى مَا تَذْعِبُهُ الْإِمَامِيَّةُ، وَ كَانَ عَلَى مَذْهَبِكُمْ وَ دِينِكُمْ ؟ فَلَا يَذْهَبُ مِنْ (أَنْ يَقُولُوا): نَعَمْ. - اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَبْرُؤُوا مِنِّي. - فَيَقَالُ هُمْ: وَ قَدْ كَذَبْتَ الْإِمَامِيَّةَ فِيَا ثَلَاثَةَ عَشْرَ، وَ هَلُمَّ الْكِتَابَ الْمُؤَلَّفَةَ الْيَاسِي فِي أَيْدِيهِمْ إِمَّا هِيَ مِنْ تَالِيفِ الْكَذَّابِينَ ؟ قَالُوا قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ هُمْ: قَالُوا جَارَ ذَلِكَ قِيلَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِمَامُكُمْ يَذْهَبُ مَذْهَبَ الْإِمَامِيَّةِ وَ يَدِينُ دِينَهَا وَ أَنْ يَكُونَ مَا يَحْكُمُ سَلْطَتَكُمْ وَ شِجَابَتَكُمْ عَنْهُ مُؤَلَّدًا مُؤَخَّعًا لَا أَضِلُّ لَهُ، فَإِنْ قَالُوا: لَيْسَ لَنَا فِي هَذَا الْوَقْتُ إِمَامٌ تَعْرِفُهُ بِعَيْنِهِ نُرَوِّي عَنْهُ عِلْمَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ فِي الْبَعْدِ مَنْ هُوَ مُؤَخَّعٌ هَذَا الْأَمْرَ وَ أَخْلَهُ، قُلْنَا هُمْ: ذَلَلْتُمْ فِيَا جَبْتُمْ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ بِمَا خَفَا مِنْ الْأَخْبَارِ مِنْ أَيْدِيهَا

جائز می دانید و امامتان نیز روا نمی داند، پس علم او کجاست ؟ و چرا ظاهر و منتشر نشده است، بگوئید ما از کجا اطمینان حاصل کنیم که شما بر امامتان دروغ نبسته اید همچنانکه مدعی هستید که امامیه بر جعفر بن محمد دروغ بسته است و هیچ فرق بین آن دو نیست.

سوالی دیگر:

به ایشان می گوئیم: مگر نه این است که شما می گوئید جعفر بن محمد مذهب امامیه نداشته و بر مذهب شما بوده است ؟ لابد می گوئید: آری. - جز آنکه از او خلاصی جستید - و می گوئیم: آیا امامیه در منقولات خود از او دروغ گفته است و این کتابهایی که در دستشان است از نوشته های دروغ پردازان است ؟ و اگر گفت: آری. می گوئیم: اگر چنین امری جایز باشد، چرا جایز نباشد که امام شما مذهب امامیه داشته و بر دین آنها باشد و آنچه که پیشینیان و مشایخ شما از او نقل می کنند دروغ و ساختگی بوده و هیچ اصلی نداشته باشد، و اگر گویند: امروزه ما امامی نداریم که او را بعهته یشناسیم و علم حلال و حرام را از وی روایت کنیم، اما می دانیم که در میان عترت کسی هست که شایسته این امر باشد، می گوئیم:

بِالنَّصِّ عَلَى صَاحِبِهِمْ وَ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ وَ الْبِشَارَةِ بِهِ . وَ تَبَطَّلَ جَمِيعُ مَا قَصَصْتُمْ بِهِ مِنْ ذِكْرِ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالنُّزُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَصَارَ إِمَامُكُمْ بِحَبْتٍ لَا يُرَى وَ لَا يَنْفَوْفُ . فَعُولُوا كَثُفَ شَيْئُمْ . وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخُبْرَانِ .

اعتراض آخر :

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ : « وَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ الْعَبْرَةَ بِالْدُّعَاءِ إِلَى الْخَيْرِ ^(۱) وَ ضَمَّ سَبْقَ الشَّابِقِينَ مِنْهُمْ . وَ خَفَلَهُمْ شُهَدَاءُ . وَ أَمَرَهُمْ بِالْقِسْطِ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا فَوَائِدَ فِي شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ » . ثُمَّ اتَّبَعَ ذَلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ التَّأْوِيلِ وَ بَرَاءَةِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ ادَّعَى أَنَّهَا فِي الْعَبْرَةِ . وَ لَمْ يَحْتِجْ يَفْهَمُ مِنْهَا بِحُجُوجٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الدُّعْوَى . ثُمَّ قَالَ : وَ نَدَّ أَنْ جَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ تَرْكُ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِلَى أَنْ هَيَّا لَهُ أُنْعَسَارًا فَقَالَ : « وَ إِذَا زَأَمْتَ الَّذِينَ يُخَوِّصُونَ فِي آيَاتِنَا - إِلَى قَوْلِهِ - لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ » فَتَنَزَّاهُ مِنْ الشَّابِقِينَ

شما هم داخل در همان کسانی شوید که عیبشان می کردید . با آنکه اخباری که در دست ایشان است و تصریح به امامت الله آنها دارد و به ایشان اشاره کرده و به وجود آنها بشارت داده است و همه آنچه از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر گفتند باطل خواهد بود و امام شما هم ناییده و ناشناس است . هر چه می خواهید بگویند وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخُبْرَانِ .

اعتراض دیگر :

سپس صاحب کتاب می گوید : « همچنانکه خدای تعالی عنایت را مأمور کرده است که دعوت به خیر کنند . سبقت جوینان آنها را ستود و آنها را شهداء مردم قرار داده و مأمور به اجرای عدالت کرده است و فرموده : ای مؤمنان ! برای خدای تعالی قیام کنید و شاهد عدالت باشید . سپس در دنباله تأویلات کرده و آیاتی از قرآن را آورده و بدون آنکه دلیلی ذکر کند مذهبی آن است که آن آیات دربارهٔ عترت است . بعد از آن می گوید : خدای تعالی ترک امر به معروف و نهی از منکر را بر پیامبرش واجب کرده تا آنگاه که یاورانی برای او پیدا شود و فرموده : و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوض می کنند - تا آنجا که

بالخیرات، المجاهدین فی الله و لا من المقتصدین الراعظین بالأمر و النهی عند إغوار
الأغوان فلهذا من الظالمین لأنفسهم. و هذا سبیل من كان قلیلًا من ذراری
الأنبیاء علیهم السلام. ثم تلا آيات من القرآن:»

فنبأنا لهُ: لیس علینا. لمن أراد بهذا الکلام؟ ولیکن أخبرنا عن الإمام من العزیز
عندك من أي قسم هو؟ فإن قال: من المجاهدین. قبل لهُ: قرن هو؟ و من جاهد و یعلم
من خرج؟ و أين حنیله؟ و رجله؟ فإن قال: هو بمن یعط بالأمر و النهی عند إغوار
الأغوان. قبل لهُ: قرن سبع أمره و نهیه؟ فإن قال: أولیاءه و عاشقته. قلنا: فإن اتبع هذا
و سقط فزحش ما سوى ذلك عنه لإغوار الأغوان و جاز أن لا یتسمع أمره و نهیه إلا
أولیاءه فأی شيء عبت علی الإمامین؟ و لم ألفت کتابك هذا؟ و من غرضت؟ و ثبت
یفری و من قرعت بآی القرآن و الزمته فزحش المجاهد.

می فرماید شاید پرهیزکار شوند — پس کسانی که از سابقین بالخیرات و مجاهدین
در راه خدا نباشند و از مقتصدین و واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به
واسطه فقدان باوران نباشند، آنان ظالمین لأنفسهم خواهند بود و همین است
دوش ذراری انبیاء گذشته. بعد از آن آیه بآی از قرآن کریم را ذکر می کند.

در جوابش می گوئیم: اعتراضی بر ما نیست، مقصود او از این کلام چه کسی
است؟ اما به ما بگو که امام از عترت که بدان معتقدی از کدام قسم است؟ اگر
بگوید: از مجاهدان است، به او می گوئیم: او کیست؟ و چه کسی مجاهده کرده و
می داند که او خروج کرده است؟ و سواره نظام و پیاده نظامش کجا هستند؟ و
اگر بگوید: او از واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان باوران
است. می گوئیم چه کسی امر و نهی او را شنیده است؟ و اگر بگوید: دوستان و
خاصانش. می گوئیم: اگر چنین باشد و دستورات دیگر به واسطه نبودن یاور
ساقط گردد و روا باشد که امر و نهیش را جز دوستانش نشنود، پس بر امامیه چه
عیبی وارد می کنی و برای چه این کتاب را توشقی و به که نریضی داری؟ ای
کاش می دانستم با آیات قرآن چه کسی را سرکوب می کنی و چه کسی را ملزم به
جهاد می سازی؟

ثُمَّ يُقَالُ لَهُ وَ لِلزُّنْدَقِيِّ جَمِيعاً: أَخْبِرُونَا فَوْ حَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَنْصُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا دَلٌّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَارَ إِلَيْهِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِهِ صَوَاباً وَ تَدْبِيراً عَسَنَّا جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُمْ: وَ لَوْ لَمْ يَذُلْ عَلَى الْيَعْرَةَ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا: وَ لَوْ لَمْ يَذُلْ قَائِي شَيْءٍ لَكَرُمَتْ عَلَى الْمُعْتَرِيةِ وَ الْمُعْرِجَةِ وَ الْخَوَارِجِ؟ وَ قَدْ كَانَ يَجُوزُ لَنْ لَا يَتَعَ النَّصُّ فَيَكُونُ الْأَمْرُ سُورِي بَيْنَ أَهْلِ الْخَلِّ وَ الْعَقْدِ، وَ هَذَا مَا لَا جِلَّةَ فِيهِ، فَإِنْ قَالُوا: لَا وَ لَا يُجِزُ مِنَ النَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مِنْ الْأَوَّلِيَّةِ عَلَى الْيَعْرَةِ، قَبْلَ لَهُمْ لَمْ؟ حَتَّى إِذَا ذَكَرُوا الْحُجَّةَ الصَّارِعَةَ فَتَنَظَّلُهَا إِلَى الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ النَّصَّ إِنْ وَجَبَ فِي زَمَنٍ وَجَبَ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ الْبَيْعَ الْمَوْجِبَةَ لَهُ شَرْعاً أَبَدًا، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِلْدَانِ.

سَمَأَلَهُ الْآخَرَى يُقَالُ لَهُمْ: إِذَا كَانَ الْخَبَرُ الْمُتَوَاتِرُ حُجَّةً زَوَاهِ الْعُرَّةِ وَ الْأُتَّةِ، وَ كَانَ

سپس به او و به زید بجه باید گفت: به ما بگوئید اگر رسول خدا ﷺ از دنیا رفته بود و بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نصی صادر نکرده بود و بر آن دلالت و یا اشاره ای ننموده بود، آیا این فعل او صواب و تدبیر او نیکو و روا بود؟ اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر به امامت عترت هم دلالت نکرده بود، آیا آن جایز بود؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر پیامبر اکرم دلالت نکرده باشد، پس چه اعتراضی به معتزله و مرجعه و خوارج دارد؟ در حالی که روا باشد نصی صادر نشده و امر امامت به شورای اهلِ خَلِّ و عقد و اگذار شده باشد و این اعتراضی است که پاسخی برای آن ندارند. و اگر بگویند: خیر، و باید بر امامت خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کند و عترت را هم به خلافت تعیین نماید، باید گفت: دلیل آن چیست؟ تا دلیل درست خود را بیان کرده و ما هم آن دلیل را به هر زمانی تطبیق کنیم، زیرا نص بر امامت اگر در یک زمانی واجب باشد، در هر زمانی واجب خواهد بود، زیرا علتهای موجه در هر زمانی موجود است. وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِلْدَانِ.

سؤال دیگر:

به ایشان می گوئیم: اگر خبر متواتر که آن را عترت و امت روایت کنند

اخْتَارَ الْوَاحِدُ مِنَ الْعِزَّةِ كَخَبَرِ الْوَاحِدِ مِنَ الْأُتَمَّةِ يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ مِنْ تَعْتَبِ الْبَاطِلِ وَ مِنَ الشُّهُورِ وَ الرَّأْيِ مَا يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنَ الْأُتَمَّةِ وَ مَا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُتَوَاتِرِ وَ لَا خَبَرِ الْوَاحِدِ قَسْبُهُ عِنْدَكُمْ الْإِسْتِخْرَاجُ. وَ كَانَ يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنْكُمْ مَا يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنَ الْأُتَمَّةِ، فَمِنْ أَمْرِ وَ لَمْ يَجِبِ صَارَتْ الْعِزَّةُ حُجَّةً؟ فَإِنْ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ. إِذَا أَجْمَعُوا فَأَجْمَاعُهُمْ حُجَّةٌ. فَيُلَاحِظُ: فَإِذَا أَجْمَعَتِ الْأُتَمَّةُ فَأَجْمَاعُهَا حُجَّةٌ. وَ هَذَا يُوجِبُ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْعِزَّةِ وَ الْأُتَمَّةِ، وَ إِنْ كَانَ هَكَذَا فَلَيْسَ فِي قَوْلِهِ: «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» فَايْذَنْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهَا عَنْ هُوَ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ. وَ هَذَا قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ.

وَ اعْلَمُوا - أَسَفَكُمْ اللَّهُ - إِنْ صَاحِبَ الْكِتَابِ أَشْفَلَ نَفْسَهُ نَفَذَ ذَلِكَ بِفِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ تَأْوِيلِهِ عَلَى مَنْ أَحَبَّ وَ لَمْ يَلْزَمْ فِي تَحْقِيقِهِ مِنْ ذَلِكَ: «الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ تَأْوِيلِ كَيْتُ كَيْتُ» وَ هَذَا تَحْقِيقُهُ لَا يَنْجُزُهُ غَنَةُ الصُّبْحَانِ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَنْصِبَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهَا لَا تَرَى الْجِهَادَ وَ الْأَمْرَ

حجّت است و خبر واحد عترت، مانند خبر واحد اُمت است، درباره هر یک از عترت نیز نعمت در دروغ و سهو و خطا رواست همانگونه که بر احاد اُمت رواست. و آنچه از احکام دین که به خبر متواتر دارد و نه خبر واحد، راه دسترسی به آن به عقیده شما اجتهد است و تأویل که شما درباره آن حکم دارید، مانند تأویل یکی از احاد اُمت است، در این صورت از چه جهت عترت حجّت می باشد؟ و اگر صاحب کتاب بگوید: اگر اجماع کنند، اجماعشان حجّت است، می گزیم؛ پس اگر اُمت نیز اجماع کنند، اجماعشان حجّت خواهد بود و این ایجاب می کند که هیچ فرقی بین عترت و اُمت موجود نباشد، و اگر چنین باشد در این کلام پیامبر اکرم «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» فایده ای موجود نیست، مگر آنکه در میان عترت فردی باشد که حجّت در دین باشد و این عقیده امامیه است.

و شما به که خداوند سعادتان دهد - بدانید که صاحب کتاب بعد از این مطالب خود را به قراءت قرآن مشغول ساخته و آن را بر کسی که می خواسته تأویل نموده، است بی آنکه حتی در یک مورد گفته باشد که دلیل بر صحّت تأویل من چنین و چنان است و این کاریست که اطفال نیز از انجام آن ناتوان نیستند و او

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. وَقَدْ غَلِطَ قَائِمُهَا تَرَى ذَلِكَ عَلَى قَدْرِ الطَّاقَةِ. وَلَا تَرَى أَنَّ ثَلَاثِينَ تَأْنِيهَا إِلَى التَّمْلِكَةِ. وَلَا أَنَّ يَخْرُجَ مَعَ مَنْ لَا يَعْرِفُ الْكِتَابَ وَالشُّعْلَةَ وَلَا يُجَنِّسُ أَنَّ يَسِيرَ فِي الرَّعْبَةِ بِسِرَّةِ الْفَذْلِ وَالْحَقِّ.

وَأَعْجَبُ مِنْ هَذَا أَنَّ أَصْحَابَنَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فِي مَنَازِلِهِمْ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ وَلَا يُجَاهِدُونَ، وَهُمْ يَعْيُونَنَا بِذَلِكَ. وَهَذَا نَهَابَةٌ مِنْ نَهَابَاتِ التَّحَاوُلِ وَذَلِيلُ مِنْ أَوْلِيَةِ الْغَضَبِيَّةِ، نَقُوذُ بِهَا مِنْ اتِّبَاعِ الْهَوَى، وَهُوَ خَسْبُنَا وَيَقْمُ الزُّكَيْلُ.

مَسْأَلَةُ الْاُخْرَى وَيُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَعْرِفُ فِي أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَفْضَلَ مِنْ أَمِيرِ- الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؟ قَائِلٌ قَالَ: ^(۱) لَا. فَيُقَالُ لَهُ: قَهْلٌ تَعْرِفُ مِنَ الْمُنْكَرِ بَعْدَ الشُّرُكِ وَالْكُفْرِ شَيْئًا أَتَبَعَ وَأَعْظَمَ بِمَا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشُّفِيقَةِ؟ قَائِلٌ قَالَ: ^(۲) لَا. فَيُقَالُ لَهُ: فَأَنْتَ أَغْلَمُ بِالْاُخْرَى بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْجِهَادِ أَوْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

خواسته است که از امامیه عیب جوئی کند که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را روانی دانند. اما انتباه کرده است، زیرا امامیه آن را در حدود وسع و توانِ روانی دانند و امامیه جایز نمی‌شمارد که خود را به دست خود به هلاکت بیندازد و با آنکه به همراه کسی خروج کند که کتاب و سنت را نمی‌شناسد و سبزه عدل و حق را در میان رعبت نیکو نسرد.

و شکفت تراز آن اینکه باران زیدی مذهب ما در منازلشان آرمیده اند نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر و نه به امر جهاد اقدام می‌کنند در حالی که ما را به این امور نصیر می‌کنند و این نهایت زورگویی و نشانه عصبیت است. تَعُوذُ بِاَللّٰهِ مِنَ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَهُوَ خَسْبُنَا وَيَقْمُ الزُّكَيْلُ.

سؤالی دیگر:

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: آیا در بین ائمه حق، افضل از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌شناسی؟ اگر بگوید: خیر. می‌گوئیم: آیا بعد از شرک و کفر کاری زشت تر و مُنْكَرِی بزرگتر از کارِ اصحابِ سفیه می‌شناسی؟ اگر بگوید: خیر. می‌گوئیم: آیا به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تر دانانتری یا

فلا بد من آن بقوی: امیر المؤمنین. فَمَالُ لَهُ: قَا بَالَهُ لَمْ يُجَاهِدِ الْقَوْمَ؟ فَإِنْ اعْتَذَرَ بِشَيْءٍ فَبَلِّغْ لَهُ. فَاقْبَلْ مِثْلَ هَذَا الْعَذْرَ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ. فَإِنَّ النَّاسَ جَمْعًا يَقْلَمُونَ أَنَّ الْبَاطِلَ الْيَوْمَ أَقْوَى مِنْهُ يَوْمَئِذٍ وَأَقْوَانُ الشَّيْطَانِ أَكْثَرُ وَلَا يُهَوِّلُ عَلَيْنَا بِالْجِهَادِ وَدَعْوِهِ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا مَرَّضَهُ بِشَرِّائِهِ لَوْ غَزَّيْنَاهَا لَقُلَّ كَلَامُكَ وَصَعُرَ كِتَابُكَ. وَنَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

تسأله آخری بمالِ لصاحبِ الکتاب: اَتَصَوُّبُونَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوَازِينِهِ مُعَاوَنَةً أَمْ تَحْطُكُونَهُ؟ فَإِذَا قَالُوا: نَصَوْبُهُ. قِيلَ لَهُمْ: اَتَصَوُّبُونَهُ وَتَعُدُّونَهُ الْجِهَادَ وَاعْرِضَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَقْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ عَلَى الرَّجُلِ الَّذِي يُؤْمِنُ بِالْبَيْتِ. فَإِنْ قَالُوا: نَصَوْبُهُ لِأَنَّ النَّاسَ حَذَلُوهُ. وَلَمْ يَأْتَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ. وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ مِنْ أَعْلَى الْبِصَابِرِ مَنْ يُحْكِمُهُ أَنْ يُقَاوِمَ بِهِمْ مُعَاوَنَةً وَأَصْحَانَهُ فَإِذَا عَرَفُوا صِحَّةَ ذَلِكَ. قِيلَ لَهُمْ: فَإِذَا كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسَوِّطَ الْعُدُوِّ وَمِنْهُ جَيْشُ أَبِيهِ وَقَدْ حَطَّتْ لَهُ النَّاسَ عَلَى الْمَنَاصِيرِ وَ سَلَّ

امیر المؤمنین؟ ناچار باید بگوید: امیر المؤمنین؟ و به او می گوئیم؟ چرا آن حضرت با آن قوم جهاد نکرد؟ هر عذری که بیاورد باید مانند آن را از امامیه بپذیرد، زیرا همه مردم می دانند که امروزه باطل قوی تر از سفیه است و اعوان شیطان امروزه بیشترند. پس ما رآه ذکر جهاد و ذکر آن تشنج مکن که حدای تعالی آن را در شرایطی واجب کرده است که اگر آن شرایط را می دانستی کلام و کتاب را گمراه می کردی. وَ نَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

سؤالی دیگر:

به صاحب کتاب می گوئیم: آیا حسن بن علی علیه السلام را در سازش با معاویه در سنکارس می دانید یا خطا کار؟ اگر گوید: درست کار می گوئیم: آیا او را در سنکارس می دانید - در حالی که جهاد را ترک کرده و از امر به معروف و نهی از منکر آنچنان که شما بر آن اشاره می کنید روی برگردانیده است؟ - اگر بگویند در سنکارس می دانیم زیرا مردم او را وا گذاشتند و از آنها بر جان خود ایمین نبود و پروان با بصرت وی به معادای نبودند که بنواند با آنها در برابر معاویه ایستادگی کند و هنگامی که درستی این مطالب را دانستند به آنها می گوئیم: وقتی امام حسن علیه السلام با وجود لشکر پدرش و اعلام امامت بر فراز منابر و اینک

سِنْفَةً وَ سَارَ إِلَى عَدُوِّ اللَّهِ وَ عَدُوِّ وَلِجْهَادٍ بِلَا وَصْفَةٍ وَ ذَكَرْتُمْ قَلِيلًا لَا تَعْدُونَ جَفَقَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي تَرْكِهِ الْجِهَادَ وَ فَذَكَانَ أَغْدَاؤُهُ فِي عَصْرِهِ أَضَاعَتْ مَنْ كَانَ مَعَ شُعَاوِيَّةٍ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَ مِنْ شَيْعَتِهِ [يَاثَةً تَقْرَأُ] قَدْ تَذَرُّوهُ بِالْحُرُوبِ وَ إِنَّمَا كَانَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الشَّرِّ لَمْ يَشَاهِدُوا حَرْبًا وَ لَا عَائِلًا وَ لَفَعَهُ قَائِلٌ يَنْطَلُوا عَدُوَّهُ فَقَدْ أَتَوْا. وَ إِنْ اِمْتَنَعَ مِنْهُمْ مُنْتَبِهُ فَسَبَلَ الْفَضْلَ وَ لَا فَضْلَ.

و بَعْدَ قَائِلٍ كَانَ قِيَّاسُ الزَّيْدِيَّةِ صَحَبًا قَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ أَلْفَلُّ مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِأَنَّ الْحَسَنَ وَادَعَ وَ زَيْدٌ حَارَبَ حَقًّا قَلِيلًا. وَ كُنْ يَنْذَهَبُ يُؤَدِّي إِلَى تَفْضِيلِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ قُبْحًا. وَ اللَّهُ الْمُتَعَانِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^(۱).
وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَا هَذِهِ الْفُصُولَ فِي أَوَّلِ كِتَابِنَا هَذَا لِأَنَّهَا غَايَةُ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا الزَّيْدِيَّةُ وَ مَا رَدَّ عَلَيْهِمْ وَ هِيَ أَشَدُّ الْفِرْقِ عِلَلَتَا وَ قَدْ ذَكَرْنَا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْمُجْتَبِينَ الَّذِينَ وَفَّقَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ

شمسبر کشید و به جانب دشمن خدا و دشمنش حرکت کرده بخاطر این امری که ذکر می کنید از ادامه جهاد معذور باشد چرا جعفر بن محمد ﷺ را در ترک جهاد معذور نمی دانید، با وجود آنکه دشمنان معاصر او چند برابر یاران معاویه بودند و از شیعیانش حتی صد نفر جنگ آزموده بودند بلکه قومی از اهل سر بودند که نه جنگی داده و نه بیکاری را مشاهده کرده بودند اگر عذرش را بپذیرند که انصاف داده اند و اگر یکی از ایشان نپذیرد از فرق آندومی پرسیم و هیچ فرقی وجود ندارد.

علاوه بر آن، اگر قیاس زیدیه درست باشد زید بن علی، از حسن بن - علی ﷺ افضل است زیرا حسن ﷺ سازش کرد اما زید جنگید تا کشته شد، و زشی مذهبی که «زید» را بر «حسن» تفضیل دهد روشن است و نیازی به دلیل دیگری ندارد وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

و ما این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم زیرا نهایت أدلة زیدیه و پاسخ آنها در آن آمده است و زیدیه از همه فرقه ها به ما امامیه سخت گیرترند و ما در این کتاب انبیاء و حجج اهل صلوات الله علیهم را که دارای غیبت بوده اند

صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَذَكَرْنَا فِي آخِرِ الْكِتَابِ الْمُعْتَمِرِينَ لِيُخْرِجَ بِذَلِكَ مَا تُؤَكِّدُهُ فِي الْقَبِيَّةِ وَطُولُ الْقَمَرِ مِنْ حَدِّ الْإِحْاطَةِ إِلَى حَدِّ الْحَوَازِ، ثُمَّ صَلَّحْنَا النَّصُوصَ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَكَرَّمَهُ وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ الْأَيْمَةِ الْأَخْدَ عَشَرَ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَعَ إِخْبَارِهِمْ بِوُقُوعِ الْقَبِيَّةِ. ثُمَّ ذَكَرْنَا مَوْلَدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ مِنْ شَاهِدَةٍ وَ مَا صَحَّ مِنْ دَلَالَتِهِ وَ أَغْلَابِهِ، وَ مَا وَرَدَ مِنْ تَوْقِيعَاتِهِ لِتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَى الْمُنْكَرِينَ بِوَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمُقَبَّلِ فِي سِتْرِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ الْمُؤَقِّ لِلصَّوَابِ، وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانٍ.

* * *



مرکز تحقیقات کتاب و تیر علوم اسلامی

ذکر کردیم. و در پایان کتاب از معترین تاریخ یاد کرده ایم تا گفتارمان درباره غیبت و طول عمر از حدِّ احاطه و امتناع به حدِّ امکان و حواز درآید. سپس نصوص و اخباری که درباره قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام از خدای تعالی و پیامبر اکرم و ائمه یازده گانه صلوات الله علیهم وارده شده و در آنها وقوع غیبت تصریح گردیده است، ذکر کرده و تصحیح نموده ایم. بعد از آن مولد امام و کسانی که او را مشاهده کرده اند و دلالات و تشابه ها و توقیعات صادرة از آن حضرت را ذکر کرده ایم، تا تأکیدی باشد بر آنکه ای که بر منکرین ولی الله و معیب در ستر الله ذکر کرده ایم وَ ائمة المؤقَّ لِلصَّوَابِ وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانٍ.

* * *

﴿ باب ۱ ﴾

• (فی غَیْبَةِ اِدریس النبی ﷺ) •

فَاَوَّلُ الْعَنَابِ غَیْبَةُ اِدریس النبی ﷺ الْمَشْهُورَةُ حَتَّى اَنَّ الْأَمْرَ بِشِيعَتِهِ اِیْنُ أَنْ نَعْدُرَ عَنْهُمْ الْقُوَّةَ وَ قَتَلَ الْجَبَّارَ مِنْ قَتْلِ مِثْلِهِمْ وَ اَلْفَزَ وَ اَخَافَ بِاِقْبَتِهِمْ. ثُمَّ طَهَرَ ﷺ فَوَعَدَ بِشِيعَتِهِ بِالْفَرَجِ وَ بِقِيَامِ الْغَائِبِ مِنْ وَلَدِهِ. وَ هُوَ نُوحٌ ﷺ. ثُمَّ رَفَعَ اللهُ عِزَّ وَ جَلَّ اِدریس ﷺ اِلَيْهِ. فَلَمْ تَزَلِ السَّيْفَةُ تَتَوَقَّعُونَ قِيَامَ نُوحٍ ﷺ فَرَأْنَا بَعْدَ ذَٰلِكَ. وَ خَلَقْنَا عَنْ سَلْبِ صَابِرِينَ مِنَ الطَّوَاغِیْتُ عَلَى الْعَذَابِ الْمُهِينِ حَتَّى طَهَّرْتُ نَبُوَّةَ نُوحٍ ﷺ.

خَدَّئْنَا اَبِيَّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ اُحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - وَضَعِ اللهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: خَدَّئْنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَ عَبْدِ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِشْرِیَّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْفَطَّارَ قَالُوا: خَدَّئْنَا اُحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ اِبْرَاهِمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعًا. عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ اِبْرَاهِمَ بْنِ اَبِي الْبِلَادِ. عَنْ اَبِيهِ. عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ﷺ. « قَالَ كَانَ بِذَٰلِكَ نَبُوَّةُ اِدریس ﷺ اَنَّهُ كَانَ فِي زَمَانِهِ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ اَنَّهُ رَكِبَ

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر ﷺ

آغاز غیبت ها غیبت مشهوره ادریس پیامبر ﷺ است تا به غایبی که کار شیعیانش به جایی رسید که تنه قوت برایشان دشوار شد و طاغوت زمانه گروهی از آنها را کشت و باقی آنها را فزیر و هراسناک نموده سپس ادریس پیامبر ظهور کرد و به شیعیانش مژده فرج و قیام قائمی از فرزندان او را داد که آن نوح ﷺ بود. سپس خدای تعالی ادریس ﷺ را به سوی خود خواند و پیوسته شیعیان نسل اندر نسل در انتظار قیام نوح ﷺ بودند و عذاب سخت طواغیت را محمل می کردند تا آنکه نبوت نوح ﷺ آشکار گردد.

ابراهیم بن ابی الیلاذ از پدرش از امام محمد باقر ﷺ چنین روایت کرده گوید: آغاز نبوت ادریس ﷺ آن بود که در زمان او پادشاه جباری حکومت می کرد و

ذاتِ یوم فی بعضِ نُرُوحِهِ، قَرَّبَ بِأَرْضِ خَضِرَةَ نَضِرَةَ لِعَبْدِ مُؤْمِنٍ مِنَ الزَّانِقَةِ^(۱)، فَأَعَجَبَتْهُ
فَسَأَلَ وَزَرَءَهُ یَنْ هَذِهِ الْأَرْضُ؟ قَالُوا: لِعَبْدِ مُؤْمِنٍ مِنْ عَسِیدِ الْمَلِکِ، فَلَانِ الزَّانِقِی، قَدَعَا
بِهِ لِفَعَالٍ لَهُ: لَا أُتِیْعُ بِأَرْضِکَ هَذِهِ فَقَالَ: عِبَادِ أَخْرُجْ إِلَیْهَا بِمَلْکٍ، قَالَ: فَسَمِعُوا بِهَا أَمْرًا
لَهُ، قَالَ: لَا أُتِیْعُکَ بِهَا وَلَا أُشَوِّکَ دَعِ عَنَکَ ذِکْرَهَا، فَغَضِبَ الْمَلِکُ عِنْدَ ذَلِكَ وَاسْتِ
اَتَعَرَفَتْ إِلَى أَهْلِیهِ وَهُوَ مَغْمُومٌ مُتَعَكِّرٌ فِي أَمْرِیهِ وَكَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَزَارِقَةِ، وَكَانَ بِهَا
مُتَعَجِّبًا یُشَاقِذُهَا فِي الْأَمْرِ إِذَا نَزَلَ بِهِ، فَلَمَّا اسْتَعَزَّ فِي تَحْلِیْسِهِ بِمَلْکٍ إِلَیْهَا لِيُشَاقِذَهَا فِي أَمْرِ
صَاحِبِ الْأَرْضِ، فَخَرَجَتْ إِلَیْهِ فَرَأَتْ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبَ فَقَالَتْ لَهُ: أَمَّا الْمَلِکُ مَا الَّذِی
ذَعَاكَ حَتَّى بَدَا الْغَضَبُ فِي وَجْهِکَ قَبْلَ یَقِیْلَکَ؟ فَأَخْبَرَهَا بِخَبَرِ الْأَرْضِ وَمَا كَانَ مِنْ قَوْلِهِ
لِصَاحِبِهَا مِنْ قَوْلٍ صَاحِبِهَا لَهُ، فَقَالَتْ: أَمَّا الْمَلِکُ إِنَّمَا تَهْتَمُّ بِهِ^(۲) مِنْ لَا یَقْدِرُ عَلَى

روزی سوار بر مرکب شد و در یکی از گردشگاههاش زمین سرسبز و خرمی را
دید که متعلق به یک مؤمن تارک دنیا می بود و از آن حوشش آمد و از وزیرانش
پرسید: این زمین از آن کیست؟ گفتند: متعلق به بنده مؤمنی از پندگاران پادشاه
است، فلان شخص تارک دنیا، او را فراخواند و بدو گفت: این زمین را به من
پیشکش کن و او گفت: عِبَادِ! تُو بَدَلِ سَازِ مَنَوَرِ است. گفت قیمت آن را
متخصص کن تا های آن را بپردازم و او پاسخ داد نه آن را پیشکش می کنم و نه
می فروشم از این کار منصرف شو. پادشاه از این سخن بر آشفت و غمگین و
اندیشناک به نزد خانواده خود برگشت و او را زنی بود از طایفه ازارفه^(۳) یا کبود
چشمان که مورد پسندش بود و در گرفتاریها با او مشورت می کرد. چون در
جای خود فرار گرفت به دنبال آن زن فرستاد تا درباره گستاخی مالک آن زمین
با او مشورت کند و آن زن آمد و چهره پادشاه را غضبناک دید و گفت: پادشاه!
چه ناگواری رخ داده که حشم از رخصارت غایبان است؟ بازگو بپس از آنکه
اقدامی از شما سرزند و شاه داستان زمین و گفتگوی فیابین را بازگفت. آن زن
گفت: ای پادشاه این کار برای کسی مهم است که قدرت تعبیر و انتقام را نداشته

۱- الزانقة هم الذين تركوا مذهب سلفهم و التزموا في التمس التفرقة، و الزانقة حود تركوا قاعدتهم و

اصحروا و دهرأ عنه أولادهم الذين رفضوا التمس و المعاصي و المذهب الملك أو الدنيا و معيها

۲- في بعض النسخ «يهم» و بالضم. ۳- زورق کبود چشم را گویند و طایفه امرأه غلامان —

التَّعْلِيمِ وَالْإِتِّقَامِ، فَإِنْ كُنْتَ تَكْزُرُهُ أَنْ تَقْتُلَهُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ وَأَصْرِ أَرْضَهُ
بِذَنِّكَ بِحَقِّكَ لَكَ فِيهَا الْقُدْرَةُ عِنْدَ أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ فَأُلْفَتْ: أَهْبَثَ إِلَيْهِ أَهْوَاماً
مِنْ أَصْحَابِي الْأَزْلَقَةِ حَتَّى يَأْتَوْكَ بِهِ فَيُشْهِدُوا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَنَّهُ قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِكَ فَتَجُوزَ
لَكَ قَتْلُهُ وَأَخَذَ أَرْجِيه. قَالَ: قَاتِلْهُ ذَلِكَ، قَالَ: وَكَانَ لَهَا أَصْحَابٌ مِنَ الْأَزْلَقَةِ عَلَى
دِينِهَا يَزَوْنَ قَتْلَ الزَّوَالِغِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَعَثَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْأَزْلَقَةِ، قَاتِلُوهَا فَأَعْرَضْتُمْ
أَنْ يَشْهِدُوا عَلَى فَلَانِ الرَّافِضِيِّ عِنْدَ الْمَلِكِ أَنَّهُ قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَتَشْهِدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ
قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَتَقْتُلَهُ وَاسْتَخْلَصَ أَرْضَهُ، فَغَضِبَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِ عِنْدَ ذَلِكَ
فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَى أَدْرِيسَ أَنْ يَأْتِيَ عَتِيدِي هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِي
الْمُؤْمِنِ ظُلْماً عَنِّي اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ، فَأَخْرَجْتَ عِيَالَهُ مِنْ بَغْدَدِ وَأَجْعَلْتَهُمْ
أَمَا وَعَدْتَنِي أَنْ تُنْقِصَ لَهْ مِنْكَ فِي الْأَجَلِ وَلَأَسْلِبَنَّكَ مَمْلَكَتَكَ فِي الْعَاجِلِ، وَلَأُخْرِجَنَّكَ عَنْ دِينِكَ وَ

باشد و اگر دوست نمی داری که او را بی دلیل بکشی، من این کار را عهد دار
می شوم و زمین را با دلیل در اختیار تو قرار خواهم داد و آن دلیل نزد مردم
مملکت، در بردارنده عذر تو خواهد بود. شاه گفت: آن چیست؟ زن گفت:
گروهی از یاران ازارقه خود را به نزد او می فرستم تا او را به نزد تو آورند و علیه
او گواهی دهند که از دین تو بیزار می جسته و قتل و اخذ املاکش بر تو رواست.
گفت: آن کار را انجام بده، راوی گوید: و آن زن را یارانی از ازارقه بود که بر
دین او بودند و قتل مؤمنان تارک دنیا را جایز می دانستند و به دنبال ایشان
فرستاد و به نزد او آمدند و به آنها دستور داد که علیه فلان شخص رافضی نزد
پادشاه گواهی دهند که از دین پادشاه برگشته است و آنها هم گواهی دادند و او
را کشت و زمینش را تصاحب کرد، در این هنگام خدای تعالی خشمگین گردید
و به ادریس وحی کرد که به نزد این بنده چنان برو و به او بگو: آیا به این راضی
نشدی که بنده مؤمن را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و
خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزت خود سوگند که در آخرت از
تو انتقام کشم و در دنیا پادشاهی را از تو سلب کنم و شهرت را ویران سازم و

لَا ذُلَّ لِعِزِّكَ وَلَا طَمَعُ الْكِبَالَةِ لَحْمِ امْرَأَتِكَ. فَقَدْ عَزَّكَ بِمَا مَثَّلْتَ جِلْسِي عَنكَ.
فَأَتَانَا اِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِسَالَةٍ زَكِيَةٍ وَهُوَ فِي بَحْلِيهِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ. فَقَالَ: أَيُّهَا الْجَبَّارُ
إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ تَقْتَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ ظُلْمًا حَتَّى
اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ. وَأَخَوَجْتَ عِبَالَهُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَأَجْفَنْتَهُمْ. أَمَا وَعِزِّي
لَأَنْتَقِمَنَّ نَفْسِي مِنْكَ فِي الْآجِلِ، وَلَأَسْلُبَنَّكَ مَلِكَكَ فِي الْعَاجِلِ. وَلَأُخْرِجَنَّ مِنْ دَرِيَّتِكَ. وَلَا ذُلَّ
عِزِّكَ. وَلَا طَمَعُ الْكِبَالَةِ لَحْمِ امْرَأَتِكَ. فَقَالَ الْجَبَّارُ: الْخُرُجُ عَنِّي يَا اِدْرِيسُ لَنْ تَنْجِيَنِي
بِنَفْسِكَ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَخْبَرَهَا بِمَا جَاءَ بِهِ اِدْرِيسُ. فَقَالَتْ: لَا يُهْوَ لَكَ رِسَالَةُ إِلَهٍ
إِدْرِيسُ أَنَا أَكْفَلُكَ أَشْرَ اِدْرِيسُ، أُرْسِلُ إِلَيْهِ مِنْ بَنِيكَ فَتَبْطُلُ رِسَالَةُ إِلَهِي وَكَلَّمَا جَاءَكَ بِهِ.
قَالَ: فَأَقْبَلِي. وَكَانَ لِادْرِيسِ أَصْحَابٌ مِنَ الرَّاغِبَةِ مُزْمِنُونَ، يَحْتَسِبُونَ إِلَيْهِ فِي بَحْلِيَسَ لَهُ

عزّت را به ذلت مبدّل کنم و بدن آن زنت را خوراکِ سگان سازم که ای بد بخت! جِلْمِ من ترا فریفته است.

و ادریس با رسالت پروردگارش به نزد او آمد در حالی که بر تختش نشسته بود و بارانش به گردش حلقه زده بودند و گفت: ای جبار! من رسول الهی به جانب تو هستم و او خطاب به تو می فرماید: آیا به این راضی نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام می گیرم و در دنیا پادشاهی را از تو گرفته و شهرت را ویران می سازم و عزّت را به ذلت مبدّل کرده و بدن آن زنت را خوراکِ سگان سازم. آن پادشاه ستمکار گفت: ای ادریس! از نزد من بیرون رو و خودت را بر من مقدّم مدار.

سپس زنتش را خواست و سخنان ادریس را به اطلاع او رسانید آن زن گفت: رسالتِ خدای ادریس را به هراس نیفکند. من کسی را می فرستم تا او را بکشد و رسالتِ خدایس و آنچه که برای تو آورده باطل شود. شاه گفت: اقدام کن. و ادریس نیز بارانی از مومنان تارک دنیا داشت که با وی انجمن می کردند و با یکدیگر مؤانست داشتند. و ادریس به آنها گزارش وحی الهی و رسالتش به نزد

فَيَأْتِسُونَ بِهِ وَيَأْتِسُ بِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ إِدْرِيسُ بِمَا كَانَ مِنْ وَحْيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَرِسَالَتِهِ إِلَى الْجَبَّارِ، وَ مَا كَانَ مِنْ تَبْلِيغِهِ رِسَالَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْجَبَّارِ، فَأَسْتَفْهَمُوا عَلَى إِدْرِيسَ وَأَصْحَابِهِ، وَ خَافُوا غَلَبَةَ الْقَتْلِ.

وَ بَعَثَ امْرَأَتَهُ الْجَبَّارِ إِلَى إِدْرِيسَ لَتُرْعِبَنَّ زَجْلًا مِنَ الْأَرَاغِقِ لِيَسْتَفْهَمُوا فَأَتَوْهُ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي كَانَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ فِيهِ أَصْحَابُهُ، فَلَمْ تَجِدُوهُ، فَانْصَرَفُوا وَ قَدْ رَأَوْهُمْ أَصْحَابَ إِدْرِيسَ كُفُّوا عَنْهُمْ أَنْزَا إِدْرِيسَ لِيَسْتَفْهَمُوا فَتَرَفُّوا فِي طَلَبِهِ، فَلَقَوْهُ، فَقَالُوا لَهُ: خُذْ جِذْرَكَ يَا إِدْرِيسُ فَإِنَّ الْجَبَّارَ قَاتِلُكَ قَدْ بَعَثَ الْيَوْمَ أَرْبَعِينَ زَجْلًا مِنَ الْأَرَاغِقِ لِيَسْتَفْهَمُوا فَخَرَجَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، فَتَتَخَى إِدْرِيسُ عَنِ الْقَرْيَةِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، وَ مَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ نَاجَى إِدْرِيسَ وَبِهِ فَقَالَ: يَا رَبِّ بَعَثْتَنِي إِلَى جَبَّارٍ فَبَلَّغْتُ رِسَالَاتَكَ، وَ قَدْ تَوَعَّدَنِي هَذَا الْجَبَّارُ بِالْقَتْلِ، بَلْ هُوَ قَاتِلِي إِنْ ظَفَرَنِي، فَأَوْعَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، أَنْ تَلْعَ عَنْهُ وَ الْخُرُوجَ مِنْ قَرْيَتِهِ، وَ خَلَوِي وَ إِنَاءٌ فَوَجَدْتَنِي لَا يَبْقَى فِيهِ أَشْرَبِي، وَ لَا صَدَقْتَنِي قَوْلُكَ فِيهِ وَ مَا

آن جبار و ابلاغ کلام الهی همه را بدانها گفت و آنها بر ادريس و يارانش دلسوزی کرده و ترسيدند که او را بکشند.

زن آن جبار چهل تن از ازارقه را به نزد ادريس فرستاد تا او را بکشند و آنها به انجمنی که او با ياران خود می نشست رفتند و او را نيافتند و برگشتند، ياران ادريس آنها را دیده و احساس کرده که آنها آمدند تا او را بکشند و در جستجوی وی برآمده و او را يافته و گفتند:

ای ادريس! مواظب خودت باش که اين جبار قاتل خواست، امروز چهل تن از ازارقه را فرستاده بود تا ترا بکشند، از اين شهر بگریز! و ادريس نیز همان روز با چند نفر از يارانش از آن شهر کناره گرفت و سحرگاه با پروردگارش به مناجات برخاسته و گفت: ای خدای من مرا به نزد اين جبار فرستادی و من نیز ابلاغ کلام ترا کردم و او مرا به قتل تهدید کرده است و اگر به من دسترسی پیدا کند مرا خواهد کشت. خدای تعالی وحي فرمود که از او دوری کن و از فریادهای بیرون شو. مرا با او واگذار که به عزتم سوگند که فرمانم را درباره او جاری سازم و کا تو و رسالت ترا درباره او انجام خواهم داد. ادريس گفت: ای

أَوَسَلْتُكَ بِهِ إِلَيْهِ . فَقَالَ إِدْرِيسُ : يَا رَبِّ إِنِّي لِي حَاجَةٌ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : سَلْ نَفْطَهَا . قَالَ : أَتَسْأَلُنِي أَنْ لَا أُعْطِيَ السَّمَاءَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَمَا حَوْلَهَا وَمَا حَوْتِ عَلَيْهِ حَتَّى أَتَسْأَلَكَ ذَلِكَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : يَا إِدْرِيسُ إِذَا تَحَرَّضْتَ الْقَرْيَةَ وَتَشْتَدُّ جَهْدُ أَهْلِهَا وَجُوعُونَ . قَالَ إِدْرِيسُ : وَإِنْ خَرِبْتُ وَجَهْدُوا وَجَاعُوا . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : فَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتُكَ مَا سَأَلْتَ وَ لَنْ أُعْطِيَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي ذَلِكَ . رَأَيْنَا أَحَدٌ مِنْ وَفَى بَوَعْدِهِ .

فَأَخْبَرَ إِدْرِيسُ أَشْعَابَهُ بِمَا سَأَلَ اللَّهُ مِنْ حَبْسِ الْمَطَرِ عَلَيْهِمْ . وَبِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَ وَعَدَهُ أَنْ لَا يُعْطِيَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَهُ ذَلِكَ . فَاخْرَجُوا أَهْلُهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِلَى غَيْرِهَا مِنَ الْقُرَى . فَخَرَجُوا بِهَا . وَجَدْتُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَمُورُونَ وَجُلَاءً . فَتَرَكُوا فِي الْقُرَى . وَ شَاعَ خَبَرُ إِدْرِيسَ فِي الْقُرَى بِمَا سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى . وَ تَنَحَّيَ إِدْرِيسُ إِلَى كَهْنِهِ فِي جَبَلِ شَاهِبٍ . فَلَجَأَ إِلَيْهِ وَ ذُكِّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكًا يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ نَسَاءٍ . وَكَانَ يَحْصُومُ

خدای من حاجتی دارم و خدای تعالی فرمود: بخواه که بر آورده است، گفتم: از تو مسئلت می کنم که بر این قریه و حومه آن و آنچه در آن است باران نفرستی تا من آن را درخواست کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! در این صورت قریه ویران می شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی می شوند. ادریس گفت: گرچه ویران شود و دچار سختی و گرسنگی شوند. خدای تعالی فرمود: آنچه خواستی عطا کردم و هرگز باران بر آنها نفرستم تا تو درخواست کنی و من شایسته ترین فردی هستم که به وعده اش وفا کند.

ادریس موضوع درخواست خود از خدای تعالی و نباریدن باران بر ایشان را به یاران خود خبر داد و وحی و وعده الهی را که باران بر ایشان نفرستد تا خودش درخواست کند همه را بازگفت و گفت ای مؤمنان از این قریه بیرون شده و به قریه های دیگر روید. آنها هم خارج شدند و عده ایشان در آن روز بیست نفر بود که در قراء دیگر متفرق شدند و خبر ادریس و مسألت او از خدای تعالی در قریه ها شایع شد و ادریس خود به بالای کوه بلندی در میان غاری پناهند. و خدای تعالی نیز فرشته ای بر او گمارد که هر سامگه غذایی را بیاورد و روزها هم روزه می گرفت و فرشته نیز افطاری می آورد، در این میان، خداوند

النَّهَارَ فَيَأْتِيهِ الْمَلَكُ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَسَارٍ. وَشَقَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ شُكَّ الْجَبَّارِ وَ
قَتَلَهُ وَ أَخْرَجَ مَدِينَتَهُ وَأَطْعَمَ الْكِلَابَ لَحْمَ امْرَأَتِهِ غَضِبًا لِمُؤْمِنٍ.

فَطَهَّرَ فِي الْمَدِينَةِ جَبَّارَ آخَرَ عَاصِي. فَكُنُوا بِذَلِكَ بَعْدَ خُرُوجِ إِدْرِيسَ مِنَ الْقَرْيَةِ
عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ تَطْغُرِ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ فَطَرَدَتْ مِنْ مَائِنِهَا عَلَيْهِمْ، فَجَعَلَتْ الْقَوْمَ وَاسْتَنْدَتْ حَائِلَهُمْ وَ
صَارُوا يَهْتَابُونَ الْأَطْعِمَةَ مِنَ الْغُرَى مِنْ بُعْدٍ، فَلَمَّا جَاهَدُوا حَتَّى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَعَالُوا،
إِنَّا الَّذِي نَزَلَ بِنَا عَمَّا تَرَوْنَ يَسْأَلُ إِدْرِيسَ رَبِّهُ أَنْ لَا يَطْغُرَ الشَّيْءُ عَلَيْنَا حَتَّى يَسْأَلَهُ هُوَ، وَ
قَدْ خَلَّى إِدْرِيسُ عَنَّا وَ لَا عِلْمَ لَنَا بِوَضْعِهِ، وَ اللَّهُ أَرْحَمُ بِنَا مِنْهُ، فَأَجْبَعُ أَمْرَهُمْ عَلَى أَنْ
يَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ وَ يَدْعُوهُ وَ يَرْغُوا إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُوهُ أَنْ يَطْغُرَ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى مَا خَوَّثَ
قَرْيَتَهُمْ، فَعَامُوا عَلَى الرَّمَاءِ وَ لَبَسُوا الْمُسْوَجَ وَ خَنُّوا عَلَى رُؤُوسِهِمُ التُّرَابَ، وَ عَجَبُوا إِلَى
اللَّهِ تَعَالَى بِالْثَّرِيَّةِ وَ الْاِسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى إِدْرِيسَ
بِأَنَّ إِدْرِيسَ إِذَا أَهْلَ قَرْيَتِكَ قَدْ عَجَبُوا إِلَى الْبِالْثَّرِيَّةِ وَ الْاِسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ، وَأَنَا اللَّهُ

پادشاهی آن جبار را گرفت و او را کشت و شهرش را ویران و زنی را خوراک
سگان کرد. به خاطر خشمی که بر آن مرد مؤمن گرفته بود.

بعد از آن جبار، گنهگار دیگری نزد شهر ظاهر شد و پس از بیرون رفتن
ادریس از آن شهر مدت بیست سال گذشت و از آسمان حتی یک قطره باران
نبارید و مردم دچار سختی شدند و حالشان به وخامت گرائید و از شهرهای
بسیار دور غذا وارد می کردند و چون سختی به نهایت رسید، بعضی از ایشان به
نزد بعضی دیگر رفته و گفتند: این مصیبتی که بر ما نازل شده است به سبب
درخواست ادریس است که از پروردگارش مسألت کرده باران بر ایشان نفرستد
تا خود نزول باران را از او بخواهد و ادریس از دید ما مخفی شده و جایگاه او را
نمی دانیم و خداوند از او به ما مهربان تر است و با هم اتفاق کردند که به درگاه خدا
توبه کرده و او را بخوانند و به درگاهش انابه کنند و درخواست نمایند که آسمان بر
آن قریه و مردمش ببارد. پس هر خاکستر ایستاده و لباس سیاه پوشیده و خاک
بر سرهای خود پاشیده و با توبه و استغفار و اشک و زاری به درگاه او نالیدند
خدای تعالی به ادریس وحی فرمود که ای ادریس! همسفران تو با توبه و

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَقْبَلَ التَّوْبَةَ وَ أَغْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ . وَ قَدْ رَجَعْتُمْ وَ لَمْ يَمْتَنِعِي إِبَاجَتَهُمْ إِلَى مَا سَأَلُونِي مِنَ الْمَطْبُورِ إِلَّا سَاطِرَتُكَ فَمَا سَأَلْتَنِي أَنْ لَا أُطْبِخَ الشَّاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي . فَتَسَلَّنِي يَا إِدْرِيسُ حَتَّى أَغْضِبَهُمْ وَ أُطْبِخَ الشَّاءَ عَلَيْهِمْ قَالَ إِدْرِيسُ : اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَسْأَلُكَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَلَمْ تَسْأَلَنِي يَا إِدْرِيسُ فَأَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ وَ لَمَّا أَسَأَلْتُكَ أَنْ تَسْأَلَنِي قَلْبِي لَا تُحِبُّ تَسْأَلَنِي ؟ قَالَ إِدْرِيسُ : اللَّهُمَّ لَا أَسْأَلُكَ . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَلِكِ الَّذِي أَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ إِدْرِيسَ بِطَعَامِهِ كُلِّ نَسَاءٍ أَنْ اخْبِشْ عَنْ إِدْرِيسَ طَعَامَهُ وَ لَا تَأْتِهِ بِهِ . فَلَمَّا أَتَسَّى إِدْرِيسُ فِي لَيْلَةٍ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَلَمْ يَثُوبَ بِطَعَامِهِ حَزَنٌ وَ جَاعٌ فَصَبَّرَهُ . فَلَمَّا كَانَ فِي ثَلَاثَةِ الْيَوْمِ الثَّانِي فَلَمْ يَثُوبَ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ حَزْنُهُ وَ جُوعُهُ . فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ مِنَ الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ يَثُوبَ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ جُهْدُهُ وَ جُوعُهُ وَ حَزْنُهُ وَ قُلُّ صَبْرُهُ . فَنَادَى زَيْدٌ يَا رَبِّ عَشِشْتَ عَنِّي بِرِزْقٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْبِضَ رُوحِي . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِدْرِيسُ جَزَعْتَ أَنْ حَبِشْتَ

استغفار و ناله و زاری به درگاه من نالیده‌اند و من خدای رحمان و رحیمم، توبه را می‌پذیرم و گناه را می‌بخشم و بر ایشان رحمت آورده‌ام و تنها چیزی که مانع استعجابات درخواست باران آنهاست گفتگوی توست که از من خواستی باران برایشان نبارم تا آنکه تو مسکلت کنی پس ای ادریس! از من بخواه تا به فریاد ایشان برسم و باران بر آنها ببارم. ادریس گفت: بارالها! من از تو درخواست نمی‌کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! آیا تو از من درخواست نکردی و من تو را اجابت نکردم و من از تو می‌خواهم که از من مسکلت کنی. پس چرا درخواست مرا اجابت نمی‌کنی؟ ادریس گفت: بارالها! از تو درخواست نمی‌کنم.

آنگاه خدای تعالی به فرشته‌ای که به او فرمان داده بود غذای ادریس را هر شامگاه بهرد و حی فرمود که از ادریس غذا را دریغ داشته و به او نرساند و چون ادریس آن روز را به شب آورد و غذایش نرسید حزن و گرسنگی او افزون شد و چون شب روز سوم فرا رسید و غذایش نرسید صبحی و گرسنگی و حزنش فزون‌تر شد و طاقنش نماند و پروردگارش را ندا کرد که ای خدای من! رزق مرا از من دریغ داشتی پیش از آنکه مرا قبض روح کنی؟ و خدای تعالی وحی فرمود که ای ادریس! سه شبانه روز غذا از تو دریغ داشتم بی‌تایی کردی اما از گرسنگی

عَنْكَ طَعَامَكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلِيَالِهَا وَلَمْ تَجْزَعْ وَلَمْ تَذْكُرْ^(۱) جُوعَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ وَجَهْلَهُمْ مَثَلُ
عِشْرِينَ سَنَةً. ثُمَّ سَأَلْتَهُ عَنْ جَهْدِهِمْ وَرَحْمَةِ إِيَّاهُمْ أَنْ تَسْأَلَني قُلُّ أَعْطَرَ الشَّيْءِ غُلْفُهُ
قُلْتُ سَأَلْنِي وَبَخِلْتُ عَلَيْهِمْ بِمَسْأَلَتِكَ إِيَّائِي. فَأَدْبَتَكَ بِالْجُوعِ^(۲). فَقُلْتُ عِنْدَ ذَلِكَ صَبْرُكَ وَ
ظَهْرُ جَرْعِكَ. فَأَخْبَطَ مِنْ مَوْضِعِكَ قَاطِلُ الْمَعَاشِ لِنَيْسِكَ فَقَدْ وَكَلْتُكَ فِي طَلْبِهِ إِلَى
جِيلَيْكَ.

فَعَبَّطَ إِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْضِعِهِ إِلَى قَرْيَةٍ يَطْلُبُ أَكْلَهُ مِنْ جُوعٍ فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ نَظَرَ
إِلَى دُحَانٍ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ فَهَجَمَ عَلَى عَجْوٍ كَبِيرَةٍ وَهِيَ تُرْقَقُ قُرْسَتَيْنِ لَهَا
عَلَى مِقْلَافٍ. فَقَالَ لَهَا: أَتَيْنَا الْمَرْأَةَ أَلْمِيعِي فَأَيَّ عَجْوَةٍ مِنْ الْحَرَجِ فَقَالَتْ لَهَا: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا
تَرَكْتُ لَنَا دَقْوَةَ إِدْرِيسَ فَضَلًا نَطْلِعُهَا أَخَذًا - وَخَلَقْتُ أَنَّهَا مَا تَبْلُكَ عَجْرَةً شَبَابًا - فَاطْلُبْ
الْمَعَاشَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ. فَقَالَ لَهَا: أَلْمِيعِي مَا أَهْبِكَ بِهِ زَوْجِي وَتَحْمِلُنِي بِهِ

همشهریانت و سختی ایشان ظرف بیست سال بی تابی نکردی و آن را یاد
نمودی! سپس از تو خواستم هنگام سختی ایشان و رحمت بر آنها از من بخوامی
که باران بر آنها بفرستم. اما درخواست نکردی و از سوالی از من غافل آنها
دریغ ورزیدی. منم نرا با گرسنگی تا دیب کردم و در دیاریت اندک شد و بینابیت
آشکار گردیده از جایگاهت فرود آی و در جستجوی معاش خود باش که طلب
آن را به چاره اندیشی خودت واگذار کردم.

ادريس عليه السلام از جایگاهش فرود آمده و به شهری درآمد تا غذایی طلب کند
که گرسنگی او را زایل کند و چون به شهر درآمد، دودی را دید که از منزلی
برمی خاست و به جانب آن رفت و بر بهرزنی وارد شد که دو مریص نان را روی
تابه ای پهن می کرد و به او گفت: ای زن! آیا به من طعام می دهی که از گرسنگی
بی تابم و آن زن گفت: ای بنده خدا! دعای ادريس چیزی اضافه رای ما باقی
نگذاشته است تا آن را به کسی اطعام کنیم و سوگند یاد کرد که هر آن که هیچ
چیزی ندارد و معاش را از مردم شهرهای دیگر طلب کند. ادريس گفت: به
اندازه ای به من غذا بده که روح از کالبدم نرود و بتوانم روی پای خود بایستم تا

دخلی الی انّ اطلبته. قالت: انما هما قُرضتان واجدة لی والاخری لایینی فان اطمعتک قُرتی میت. وان اطمعتک قُوت ابنتی مات. وما ههنا فضل اطمعتک. فقال له: ان البنت صغیر تجزیه نصف قُرضه فیعطی به و تجزینی النصف الآخر فأعطی به و فی ذلک یلقی لی و له. فأکلت المرأة قُرضتها و کسرت الآخری بین ادریس و بین ابنتها. فلما رأت ابنتها ادریس تأکل من قُرضتیه اضطرب حتی مات. قالت أمه: یا عبدالله قتلت علی ابنتی جرعا علی قُربیه. قال لها ادریس: فأنا أحمیه بإذن الله تعالى فلا تجزعی. ثم أخذ ادریس یضدّی الصبی ثم قال: أثبتنا الروح الخارجة عن بدن هذا العلام بأمر الله ارجعی الی بدنی بإذن الله و أنا ادریس الثبی. فرجعت روح العلام الیه بإذن الله. فلما سمعت المرأة کلام ادریس و قوله: «أنا ادریس» و نظرت علی ابنتها قد عاش بعد الموت قالت: أشهد أنّک ادریس الثبی و خرجت ثیابی بأعلی صررتها فی التزیة البیروا بالفرج

آنکه در جستجوی معاش باشم. زن گفت: آن دو قرص نان است یکی از آن من است و دیگری از آن پسر، اگر قوت خود را بدهم خود خواهم مُرد و اگر قوت پسر را بدهم او خواهد مُرد و اینجا اضافه ای نیست تا آن را به تو بدهم. گفت: پسر تو کوچک است و نصف قرص نان را پس است و با آن زنده می ماند و نصف دیگر مرا کافی است و با آن زنده می مانم و در آن کفایت من و او هر دو هست. آنگاه زن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین ادریس و فرزندش بخش کرد و چون فرزندش ادریس را دید که از قرص نان او می خورد به قدری مضطرب شد که قالب نمی کرد! مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزندم را از بی تایی بر قوتش کشتی! و ادریس گفت: بی تایی ممکن که من به اذن خدای تعالی او را زنده می کنم و دو یازوی بچه را گرفتم و گفت: ای روحی که از بدن این بچه بیرون رفتی! به اذن الهی به بدنت بازگرد که من ادریس پیامبرم و روح بچه به اذن الهی به کالبدش برگشت. چون آن زن کلام ادریس و این سخن او را شنید که «أنا ادریس» و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شده است، گفت: من گواهی می دهم که تو ادریس پیامبری و از خانه بیرون رفت و با صدای بلند فریاد می کرد که شما را به فرج یشارت می دهم که ادریس به شهر شما در آمده

فَقَدْ دَخَلَ إِدْرِيسُ قَرْيَتَكُمْ. وَ مَضَى إِدْرِيسُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى مَوْضِعِ مَدِينَةِ الْجَبَّارِ الْأُولَى
فَوَجَدَهَا زَهْنًا تَلًّا. فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ قَرْيَتِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ أَمَا زَحَمْنَا فِي
هَذِهِ الْعِشْرِينَ سَنَةً أَتَى جَهَنَّمُ فِيهَا وَ مَسْنَا الْجُوعُ وَ الْجَهْدُ فِيهَا. فَادْعُ اللَّهَ لَنَا أَنْ يُخَفِّرَ
الْشَّاءَ عَلَيْنَا. قَالَ: لَا حَقَّ يَأْتِيَنِي جَبَّارُكُمْ هَذَا وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِكُمْ مُشَاءٌ خِفَاءً فَيَسْأَلُونِي
ذَلِكَ. فَبَلَغَ الْجَبَّارُ قَوْلَهُ فَبَغَتْ إِلَيْهِ قُرْبَعَيْنِ وَ رَجُلًا بِأُتُوهُ بِإِدْرِيسَ فَأُتُوهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ الْجَبَّارَ
بَغَا إِلَيْكَ بِنُذْهَبٍ بِكَ إِلَيْهِ. فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَتَوْا. فَبَلَغَ الْجَبَّارُ ذَلِكَ. فَبَغَتْ إِلَيْهِ خَمْسَائِيَّةُ
رَجُلٍ بِأُتُوهُ بِهِ فَأُتُوهُ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ إِنَّ الْجَبَّارَ بَغَا إِلَيْكَ بِنُذْهَبٍ بِكَ إِلَيْهِ. فَلَمَّا لَمْ
يَدْرِيسُ: انْظُرُوا إِلَى مَصَارِعِ أَصْحَابِكُمْ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ قَتَلْنَا بِالْجُوعِ مِثْلَ عِشْرِينَ
سَنَةً ثُمَّ تُرِيدُ أَنْ تَدْعُو عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ. أَمَا لَكَ رَحْمَةٌ؟ فَقَالَ: مَا أَنَا بِذَاهِبٍ إِلَيْهِ وَ مَا أَنَا
بِسَائِلٍ اللَّهِ أَنْ يُخَفِّرَ الشَّاءَ عَلَيْكُمْ حَتَّى يَأْتِيَنِي جَبَّارُكُمْ مَاشِيًا حَافِيًا وَ أَهْلُ قَرْيَتِكُمْ.
فَانْطَلَقُوا إِلَى الْجَبَّارِ فَأَخْبَرُوهُ بِقَوْلِ إِدْرِيسَ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَغْفِرَ عَنْهُمْ وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِهِمْ

است. ادریس رفت و بر موضع شهر آن جبار اولی نشست و آن را تلی از خاک
بافت و مردمی از اهل آن قریه به دورش جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس! آیا
به ما رحم نمی کنی در این بیست و سه سال که به سختی و گرسنگی گذرانیدیم؟ اکنون
از خدا بخواه که بر ما باران بفرستد. گفت: نه. مگر آنکه این جبارتان و همه اهل
قریه پیاده و پای برهنه بیایند و آن را از من بخواهند. این مطلب به گوش آن
جبار رسید و چهل مرد را فرستاد تا ادریس را به نزد او ببرند. به نزد او آمده و
گفتند: جبار ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او بریم و ادریس آنها را نفرین کرد
و آنها مردند و خبر آن به گوش جبار رسید و دیگر بار یا نصد مرد را فرستاد تا او
را ببرند. آنگاه که به نزد او آمد. گفتند: ای ادریس! این جبار ما را به پیش تو
فرستاده است تا تو را به نزد او بریم. ادریس گفت: به محل آرمیدن باران خود
بنگرید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگی کُشتی. اکنون
می خواهی ما را با نفرین بکشی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من نزد او
نخواهم رفت و از خداوند هم برای شما درخواست باران نمی کنم تا به ظایقی که
جبارتان و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه به نزد من آیند. پس به نزد او آمدند و

إلى إدریس مشاء خلفاً. فأتوه حتى وقفوا بين يديه خاضعين له طائعين إليه أن يسأل الله عز وجل لهم أن ينجيهم من السماء عليهم. فقال لهم إدریس: أما الآن فنقم قسأل الله عز وجل إدریس عند ذلك أن ينجيهم من السماء عليهم وعلى قريتهم ونواحيها، فأطاعهم ساجدين من السماء وأرعدت وأزفت وهطلت عليهم من ساعيتهم حتى ظنوا أنه الغرق، فارجعوا إلى منازلهم حتى أهلكهم من الماء^(۱).

﴿ باب ۲ ﴾

﴿ في ذكر ظهور نوح عليه السلام بالشبوة بعد ذلك ﴾

خَدَّنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَدَّنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: خَدَّنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ^(۲) قَالَ: خَدَّنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِنْشَقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَظْهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كِبْرَ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَيُّ الشَّيْءِ بِالْفَرَجِ اشْتَدَّتْ الْبَلْوَى وَعَظُمَتِ الْفَرْزَةُ

در مقابلش خاضعانه ایستادند در حالی که از او می خواستند که از خدای تعالی بخواهد که بر ایشان باران بفرستد و ادریس به آنها گفت: اکنون آری، و از خدای تعالی درخواست کرد که بر قریه آنها و نواحی آن باران بفرستد، ابری از آسمان بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برقی در گرفت و همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا به غایتی که گمان کردند غرق خواهند شد و به خانه های خود نرسیده بودند مگر آنکه نفوسشان آنها را از فراوانی آب نگران ساخته بود.

باب ۲

ذكر آشکار شدن نبوت نوح عليه السلام

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی نبوت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه به قرع یقین کردند بلوی شدت گرفت و کذب و اختلاف افزون شد تا به حدی که به شیعه سختی شدیدی رسید و به نوح

۱ - وفي الخبر ما يدل على صحه

۲ - في بعض النسخ محمد بن هشام قال: خدنا أحمد بن زياد الكوفي

السَّامِ السَّابِعِ . فَأَجَابَهُمْ إِلَى مِثْلِ مَا أَجَابَ أُولَئِكَ إِلَيْهِ . وَعَلَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قَوْمِهِ بِذَعْوِهِمْ فَلَا يَزِيدُهُمْ دَعَاؤُهُ إِلَّا فِرَارًا . حَتَّى انْتَقَضَتْ ثَلَاثُمِائَةِ سَنَةٍ تَبَتُّهُ تِسْعُمِائَةِ سَنَةٍ فَصَارَتْ إِلَيْهِ الشَّبَعَةُ وَشَكُوا مَا يَسْلُمُونَ مِنَ الْعَاقِبَةِ وَالطَّوَاعِيتِ وَسَأَلُوهُ الدُّعَاءَ بِالْفَرَجِ . فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَصَلَّى وَدَعَا فَهَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ . إِنَّ اللَّهَ شَاذَكَ وَنَعَالَى أَجَابَ دَعْوَتَكَ فَقُلْ لِلشَّبَعِ : يَا أَكْلُوا السُّمْرَ وَبَغِرُوا الثَّوْبَ وَبِزَاعُوهُ حَتَّى يُشْمِرَ . فَإِذَا الْفَرَجُ قَرُبَتْ عَنْهُمْ . فَخَبِدَ اللَّهُ وَأَتَى عَلَيْهِ وَغَرَّقَهُمْ ذَلِكَ فَاسْتَبَشِرُوا بِهِ . فَأَكَلُوا الْفَرَجَ وَغَرَسُوا الثَّوْبَ وَزَاعُوهُ حَتَّى الْفَرَجُ . ثُمَّ سَارُوا إِلَى نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَرَجِ وَسَأَلُوهُ أَنْ يُنْجِزَ لَهُمُ الْوَعْدَ . فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ . كُلُوا هَذَا الْفَرَجَ وَاغْرَسُوا الثَّوْبَ فَإِذَا الْفَرَجُ قَرُبَتْ عَنْكُمْ . فَلَمَّا ظَنُّوا أَنْ اخْلُفَتْ قَدْ وَفَّعَ عَلَيْهِمْ . إِزْنَدُ مِنْهُمْ الثَّلَاثُ وَثَبَتِ الثَّقَلَانِ . فَأَكَلُوا السُّمْرَ وَ

بهرور به نزد تو آمدم، سپس از او همان درخواست غم‌بندگان آسمان هلم را نمودند و آنها را نیز به همان پاسخ جواب فرمود و به سوی قوم خود برگشت و به دعوت آنها پرداخت. اما دعایش جز گریز (تردید) دیگری در آنها نداشت تا آنکه سیصدسال دیگر گذشت که مئته نهصد سال بود. پس شبعه به نزد او آمدند و از آنچه از آزار عاتقه و سرکشان قوم می‌کشیدند شکایت کردند و از وی خواستند تا برای فرج دعا کند و او به ایشان پاسخ مثبت داد و غماز خواند و دعا کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: خدای تعالی نو را اجابت کرده. پس به شبعه بگو که خرما بخورند و هسته‌اش را بکارند و آن را پرورش دهند تا میوه دهد و چون میوه دهد فرج ایشان خواهد رسیده. پس خدا را حمد و ثنا گفت و به آنها این مطلب را تفهیم کرد و آنها نیز بدان خشنود شدند و خرما خوردند و هسته آن را کاشتند و آن را پرورش دادند تا میوه داد و با خرماى آن به نزد نوح آمدند و خواهش کردند که به آن وعده وفا کند و نوح علیه السلام نیز از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خداوند به وی وحی کرد که به ایشان بگو: همین خرما را هم بخورید و هسته آن را بکارید و چون میوه دهد، فرج شما خواهد رسید و آنها بپنداشتند که حُلف وعده شده است و یک ثلث آنها از دین برگشتند و دو ثلث دیگر بر دین مانی ماندند و خرما خوردند و هسته‌اش را کاشتند چو میوه داد

عَرَسُوا النَّوَىٰ حَتَّىٰ إِذَا أَفْرَأَتْهُ أَبَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَحَمَرُوهُ وَسَأَلُوهُ أَنْ يُنَجِّرَهُمْ لَهْمَ الزَّوْعَدَةِ. فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَلِكَ، فَأَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هَذَا الشَّعِيرَ. وَأَعْرِسُوا النَّوَىٰ. فَازْدَادَ الثَّلَثُ الْآخَرُ وَبَنَى الثَّلَاثَ فَأَكَلُوا الشَّعِيرَ وَعَرَسُوا النَّوَىٰ. فَلَمَّا أَفْرَأَتْهُ أَبَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالُوا لَهُ: لَمْ يَبْنَ مِنَّا إِلَّا الْقَلِيلُ وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلَى أَنْفُسِنَا بِمَا أَفْرَأَ الْفَرَجَ أَنْ يُهْلِكَ. فَصَلَّىٰ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ لَمْ يَبْنَ مِنِّي مِنْ أَصْحَابِي إِلَّا هَذِهِ الْعِصَابَةُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِمْ الْهَلَاكَ إِنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْفَرَجُ. فَأَوْحَىٰ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ فَمَا أَجَبَتْ دُعَاةَ قَاضِيَةِ الْعُلُوكِ وَكَانَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ الدُّعَاءِ وَبَيْنَ الطُّوفَانِ مِائَتُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُونِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ: وَ أَخْبَرُونِي - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْزَعَةَ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ. عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ: وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو. عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدُّيَمِ. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «عَاشَ نُوحٌ بَعْدَ الْغُرُوبِ مِنَ السَّنَةِ مِائَتِينَ سَنَةً. ثُمَّ أَنَا جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا نُوحُ لَقَدْ أَتَيْتُكَ بِبُؤْلِكَ وَ اسْتَحْلَلْتَ أَيْمَانَكَ. فَأَنْظِرِ الْإِسْمَ

نزد نوح آمدند و به او خبر دادند و بخوانید که آیه و عده آنها وفا شود. او هم از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خدای تعالی به او وحی کرد که به آنها بگو: همین میوه را هم بخورید و هسته اش را بکارید. یک ثلث دیگر هم از دین برگشتند و تنها یک ثلث باقی ماند و خرما را خوردند و هسته اش را کاشتند و چون میوه داد. آن را به نزد نوح علیه السلام آوردند و به او گفتند: جز فلیلی از ما باقی نماندند و ما هم در صورت تأخیر فرج بر خود نگرانیم. که هلاک شویم. پس نوح علیه السلام غاز خواند و گفت: پرودگارا! از یارانم جز این دسته باقی نمانده است و می ترسم که اگر فرج به تأخیر افتد آنها نیز هلاک شوند و خداوند به او وحی کرد که دعای تو را اجابت کردم اکنون کشتی بساز و بین اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.

۲ - عبد الحمید بن ابی دیلم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پس از آنکه نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد. پنجاه سال زندگی کرد. سپس جبرئیل علیه السلام به

الْأَكْبَرُ وَصِرَاثُ الْعِلْمِ وَ أَتَانَا عِلْمُ الْيُؤُوبَ الَّذِي تَعَلَّقَ قَادِفُهَا إِلَىٰ أَيْتِكَ سَامَ قَائِلِي لَا أَتَزُوكَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ تُعَرِّفُ بِهِ طَاعِي وَ يَكُونُ قَهَّاءً بَيْنَ قَبْضِ الثُّبُورِ وَ مَقْبَضِ الثُّبُورِ الْآخِرِ وَ لَمْ أَكُنْ أَتَزُوكَ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ دَاعٍ إِلَيَّ. وَ هَادٍ إِلَىٰ سَبِيلِي. وَ عَارِبٌ بِأَمْرِي. قَائِلِي قَدْ فَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ يَكُلَّ قَوْمٌ هَادِبًا. أَهْدِي بِهِ الشَّعْدَاءُ. وَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَى الْأَشْيَاءِ. قَالَ: فَذَرَعَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَسْمَةَ الْأَكْبَرَةَ وَصِرَاثُ الْعِلْمِ وَ أَتَانَا عِلْمُ الْيُؤُوبَ إِلَىٰ أَيْتِهِ سَامَ. فَأَمَّا حَامٌ وَ بَايْتُ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا عِلْمٌ يَتَّبَعَانِ بِهِ. قَالَ: وَ يَسْتَرْهُمْ نُوحٌ يَهُودٌ وَ أَمْرُهُمْ بِاتِّبَاعِهِ. وَ أَنْ يَسْتَعُوا الْوَصِيَّةَ كُلَّ عَامٍ فَيَنْظُرُوا فِيهَا. وَ يَكُونُ عِيدًا لَهُمْ كَمَا أَمْرُهُمْ أَذَمَّ عَلَيْهِ قَالَ: فَطَهَّرَ الْجَبْرِيَّةَ فِي وَلَوْ حَامٌ وَ بَايْتُ فَاسْتَعْلَىٰ وَلَدُ سَامَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. وَ جَزَتْ عَلَىٰ سَامَ بَعْدَ نُوحٍ الدَّوْلَةُ لِحَامَ وَ بَايْتُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ». يَتَوَلَّىٰ تَرَكْتُ عَلَىٰ نُوحٍ دَوْلَةَ الْجَبَارِينَ وَ بُرْهَانَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ ﷺ

نزد او آمد و گفت: ای نوح! نبوت تو سیری شد و روزگارت به سر رسید، اکنون به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتی که با نوست بنگر و آن را به پسر ت سَام تحویل بده که من زمین را و انگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که نا بهشت پیامبر دیگر وسیله طاعت من و نجات مردم کرده و مردم را بدون حجت و دعوت کننده به سوی خود و راهنمای به سبیل خود و عارف به امرم و انگذارم که من حکم کرده‌ام که برای هر قومی رهبری باشد، نیکبختان را به واسطه او هدایت می‌کنم و برای بدبختان حجتی خواهد بود. فرمود: نوح علیّه اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به پسرش سَام تحویل داد. اما حَام و بایث علمی نداشتند که بدان منتفع شوند. فرمود: نوح مزده هود را به آنان داد و دستور داد که از او پیروی کنند و هر ساله وصیتنامه را بگشایند و در آن بنگرند و آن عبد ایشان باشد. چنانچه آدم علیّه به آنها امر کرده بود. فرمود: از فرزندان حَام و بایث، جبّارین ظاهر شدند و فرزندان سَام علومی را که نزدشان بود خلق ساختند و پس از نوح سامیان بر حَام و بایث غلبه یافتند و این همان قولی خدای تعالی است که: «وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» (الصافات: ۱۷۸) می‌فرماید: و واگذارم بهم بر او در آخرین. یعنی: و اگذارم بر نوح دولت جبّارین را و با این مطالب محمد ﷺ را تسلیم

بذلك. قال: «وُلِدَ لِهَامَ السَّنَدُ وَالْمَيْدُ وَالْحَمَشُ وَوُلِدَ لِسَامَ الْقَرْبُ وَالْعُجْمُ. وَخَزَتْ عَنْهُمْ الدَّوْلَةُ وَكَانُوا يَتَوَلَّوْنَ الوَصِيَّةَ عَالِمٌ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۳- وَخَذْنَا عَلِيَّ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عِشْرَانَ الدَّقَاقِيَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: خَذْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيَّ. عَنْ مُوسَى بْنِ عِشْرَانَ النَّخَعِيِّ. عَنْ عَمِّهِ الْمُحْسِنِيِّ بْنِ بَرِيذٍ التُّوفَلِيِّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ. عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ جَفَقْتُ عَيْنَيَّ مُعْتَمِدًا عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا خَضَعْتُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ الوَفَاءَ دَعَا الشَّيْخَةَ فَقَالَ لَهُمْ: اغْلَسُوا أَنَّهُ تَسْكُونُ مِنْ بَغْدِي عَيْنُهُ نَظَرُهُ فِيهَا الطَّوَابِغُ، وَ أَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَرْجِعْ عَنْكُمْ بِالنَّاقِمِ مِنْ وَلَدِي. اسْتَمِعْ هُودُ، لَمْ تَمُتْ وَ تَسْكِنُهُ وَ ذِفَارُ، يُشْفِي فِي خَلْقِي وَ خَلْقِي. وَ سَبَّحْتَ اللَّهَ أَغْدَاءَ كَمْ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِالزَّجْرِ، فَلَمْ يَزَالُوا يَتَزَيَّيْنُونَهُ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْتَلْبِزُونَ ظُهُورَهُ. حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَ تَلَسَّتْ قُلُوبُ الْأَخْفَرِجَةِ، فَأَظْهَرَ اللَّهُ نَعَالِي وَخَرَّ نَبِيَّهُ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْبَاسِ مِنْهُمْ وَ تَنَاهَى الْبَلَاءَ بِهِمْ وَ أَقْلَسَ الْأَغْدَاءَ بِالزَّجْرِ الْقَتْمِ الَّذِي وَصَفَهَا اللَّهُ نَعَالِي وَخَرَّ، فَقَالَ: «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ

می دهد. فرمود: سند و هند و حبش از اولاد حام اند و عرب و عجم از فرزندان سام و ایشان دولت یافتند و آن وصیت را عالمی از عالم دیگر به ارث می برد تا آنکه خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود.

۳- علی بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون وفات نوح علیه السلام فرا رسید سبعانش را فراخواند و به آنها فرمود: بدانید که پس از من غیبی خواهد بود که در آن طاعتها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می رساند. اسم او هود است و خویش سیا و باطمینانه و با وفار است، او در شبایل و اخلاقی شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود بودند و منتظر ظهور او بودند تا آنکه مدت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آنها پیامبرش هود را ظاهر ساخته و گرفتاری آنها پایان پذیرفت و دشمنان را با باد عقیبی که ذکرش را فرموده است نابود ساخت. فرموده است: بر هر چه گذشت آن را مانند

علیه إلا جعلته كالمريم»^(۱)، ثُمَّ رَضِعَ الْعَيْنَةُ بِمَدِّ ذَلِكَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ صَالِحٌ ﷺ.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، وَ كِرَامِ بْنِ - غَفَرُوا^(۲)، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدُّنْيَلَمِ، عَنِ الصَّادِقِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ: «لَمَّا بَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ ﷺ أَشْلَمَ لَهُ الْقَبْرُ مِنْ وَلَدٍ سَامٍ، وَ أَخَا الْآخَرُونَ فَعَالُوا، مِنْ أَشَدِّ مَنَاءٍ فَأَخْلِكُوا بِالزَّيْجِ الْقَبْرِ، وَ أَوْصَاهُمْ هُوَ وَ بَشَّرَهُمْ بِصَالِحٍ ﷺ».

﴿ باب ۳ ﴾

« فی ذکر غیبت صالح النبی ﷺ »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - ﷺ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَارِيُّ، وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَنْزَلِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ شَيْبِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ صَالِحًا ﷺ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا، وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهْلًا، مَبْدُوحًا^(۳) الْبَطْنُ خَسِرَ الْجِسْمَ، وَ امْرَأَتُهُ خَفِضَ الْعَارِضِينَ مُجْتَمِعًا.

خاکسبز کرد. سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آنکه صالح ﷺ ظاهر گشت.

۱ - عبد الحمید بن ابی دینلم از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: چون خدای تعالی هود ﷺ را مبعوث فرمود بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند، اما دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد و با باد عقبم هلاک شدند و هود به آنها وصیت کرد و به ظهور صالح ﷺ مرده داد.

باب ۳

غیبت صالح پیامبر ﷺ

۱ - رید سخام از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: صالح زمانی از میان قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد مردی کامل و خوش اندام و انبوه -

۱ - الذاریات ۶۴

۲ - کذا و هر لقب عمالکرم بر من عمرو.

وَبَعَثَ مِنَ الرِّجَالِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَتَرَفَوْهُ بِصُورَتِهِ، فَوَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ، طَبَقَةُ جَائِدَةٌ لَا تَرْجِعُ أَبَدًا، وَآخَرَى شَاكَّةٌ فِيهِ، وَآخَرَى عَلَى يَقِينٍ لِبَدَاءِ طَبَقَةِ حَبَّتْ رَجَعَ بِالطَّبَقَةِ الشَّاكَّةِ ^(۱) فَقَالَ لَهُمْ: أَنَا صَالِحٌ فَكُذِّبُوا وَتَسْتَوُونَ وَرَجَعُوا، وَقَالُوا: بَرَى اللَّهُ بَشَرَكَ إِنَّ صَالِحًا كَانَ فِي غَيْرِ صُورَتِكَ، قَالَ: قَاتَى الْجُمُعَةَ فَلَمْ يَسْتَمْعُوا مِنْهُ الْقَوْلَ وَتَفَرُّوا مِنْهُ أَشَدَّ التَّفَوُّرِ، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الطَّبَقَةِ الثَّالِثَةِ، وَهُمْ أَهْلُ الْيَقِينِ فَقَالَ لَهُمْ: أَنَا صَالِحٌ، فَقَالُوا: أَخْبِرْنَا خَيْرًا لَا نُشْكُ فِيكَ مَتَى أَتُكَ صَالِحٌ، فَإِنَّا لَا نَعْتَرِي أَنْ أَتَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَالِيَّ بَشَرًا وَيُحَوَّلُ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، وَقَدْ أَخْبَرْنَا وَتَدَارَسْنَا فِيْنَا نَبَاتًا بِعَلَامَاتٍ الْقَائِمِ إِذَا جَاءَ، وَإِنَّمَا نَبْصُحُ عِنْدَنَا إِذَا أَتَى الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ: أَنَا صَالِحٌ الَّذِي أَتَيْتُكُمْ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَدَقْتَ وَهِيَ الَّتِي تَدَارَسُ، فَمَا عَلَامَتُهَا؟ فَقَالَ: لَهَا شِرْطٌ وَ

ریش و لاغرمیان و سبک گونه و دو میان مردان متوسط القامه بود و چون نزد فومش برگشت او را از صورتش نشناختند، به سوی فومش برگشت درحالی که مردم سه دسته بودند: منکرانی که هرگز برنگشتند؛ کسانی که اهل شک و تردید بودند؛ و دیگرانی که اهل ایمان و یقین بودند و صالح علیه السلام هنگامی که برگشت ابتدا به دعوت اهل شک و تردید پرداخت و به آنها گفت: من «صالح» هستم، اما او را تکذیب کردند و دشنام دادند و راندند و گفتند: خدا از تو بیزار باد، صالح به شکل نو نبود، فرمود: آنگاه که به نزد منکران آمدم، آنان نیز سخن او را نشنیدند و به سختی از وی دوری کردند، سپس به نزد دسته سوم رفت که اهل ایمان و یقین بودند، به آنها گفت: من «صالح» هستم، گفتند: برای ما خبری بازگویی تا شک ما مریض شود و ما شکی نداریم که خدای تعالی خالی است که هر کسی را که بخواهد به هر شکلی در می آورد و به ما خبر داده اند و نیز در میان خود نشانه های قائم را آنگاه که بیاید بررسی کرده ایم و صحت آن به وسیله یک خبر آسمانی محقق می شود. صالح گفت: من صالحی هستم که ناچه را برای شما آوردم. گفتند: راست گفتی، آن همانست که ما بررسی کرده ایم، آن شتر چه نشانه هایی داشت؟ و صالح گفت: یک روز او آب را می نوشید و یک روز شها، گفتند: به خدا و آنچه آورده ای ایمان آوردیم و در چنین حالی است که خدای تعالی فرمود:

لَكُمْ يَوْمَ تَقُومُ، قَالُوا: آمَنَّا بِاللهِ وَمَا جِئْتَنَاهُ بِهِ، فَوَيْلٌ لَكَ مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛
 «إِنْ صَالِحًا مَرْسُلٌ مِنْ رَبِّهِ» فَقَالَ أَهْلُ الْيَمِينِ: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» * قَالَ الَّذِي
 اسْتَكْبَرُوا: وَهُمْ السُّكَاةُ وَالْمُتَحَادُّ: «إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاذِبُونَ» ^(۱) قُلْتُ: هَلْ كَانَ
 قَبْلَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِمٌ بِهِ؟ قَالَ: اللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِعِلْمٍ يَدُلُّ عَلَى اللهِ
 عَزَّوَجَلَّ، وَلَقَدْ مَكَتَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَثْنَاءَ عَلَى قَفَرٍ لَا يَنْفِرُونَ إِمَامًا، غَبَرَ
 لَهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ، فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ
 اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ مَثَلُ صَالِحٍ.

﴿باب ۴﴾

*(فِي غَيْبَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

وَأَمَّا غَيْبَةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَإِنَّهَا تُشَبَّهُ غَيْبَةَ قَائِمِنَا صَلَوَاتُ
 اللهُ عَلَيْهِ بَلْ مِنْ أَعْجَبَ بِهَا لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ غُيِّبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ

است: «إِنْ صَالِحًا مَرْسُلٌ مِنْ رَبِّهِ» واهل یقین گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است
 ایمان داریم و مستکبران که همان شک کنندگان و منکران بودند گفتند: ما به کسی
 که شما بدان ایمان آوردید کافریم. راوی گوید: گفتیم: آیا در آن روز در میان آنها
 عالمی به صالح بود؟ فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد
 که مردم را به خدای تعالی راهبری کند و آن قوم بعد از خروج صالح تنها هفت
 روز در حال بلا تکلیفی به سر بردند که امامی را نمی شناختند ولی آنها به همان
 دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون
 صالح علیهم السلام ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مثل قائم مثل صالح علیهم السلام است.

باب ۴

غیبت ابراهیم علیهم السلام

اما غیبت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه مانند غیبت قائم ما صلوات الله علیه
 است و بلکه از آن عجیب تر است، زیرا خدای تعالی نشانه ابراهیم علیهم السلام را از

حَتَّىٰ خَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُدَّتِهِ مِنْ بَطْنِهَا إِلَى ظَهْرِهَا، ثُمَّ أَخَذَ أَمْرَهُ وَلَاحِظَهُ إِلَى وَلَبَّ بِالْمَوْتِ الْكِتَابِ أَجْلِيهِ.

١- حَدَّثَنَا أَبِي، وَنَحْنُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ^(١)، عَنْ أَبِي تَصْبَرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَجَمِّعًا لِبُسْرَةِ بْنِ كَثَّانٍ، وَكَانَ مُرَوِّدًا لَمْ يُحْبِذْ إِلَّا عَنْ زَائِبٍ، فَتَنَظَّرَ فِي الشُّجُومِ لَبْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَأُصْبَحَ لِقَالٍ: لَقَدْ زَأَبْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ عَجَبًا فَقَالَ لَمْ تُرَوِّدْ؟ وَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: زَأَبْتُ مُرَوِّدًا يُؤَدُّ فِي أَرْضِنَا هَذِهِ فَيَكُونُ هَلَاكُنَا عَلَى يَدَيْهِ، وَلَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَجْعَلَ بِهِ، فَتَجَبَّ مِنْ ذَلِكَ مُرَوِّدٌ وَقَالَ لَهُ: هَلْ حَلَلْتَ بِهِ النِّسَاءَ؟ فَقَالَ: لَا، وَكَانَ فِيهَا أَوْتَى بِهِ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ سَيَخْرُقُ بِالنَّارِ وَلَمْ يَكُنْ أَوْتَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَجْجِيهِ، قَالَ: فَتَجَبَّ النِّسَاءَ عَنِ الرِّجَالِ، فَلَمْ يَنْزِلْهُ امْرَأَةً إِلَّا جَعَلَتْ بِاللَّهِ يَتَوَّ حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِ الرِّجَالُ قَالَ: وَوَقَعَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِهِ وَ

همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت تا آنکه خدای تعالی به قدرت کامله خود او را از رحم به پیشکش در آورد (یعنی آثار حمل در وی نمایان نبود) سپس امر ولادتش را نهان ساخت تا وقتی که مدت غیبت به سر آمد.

١- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پدر ابراهیم علیه السلام منجم فرود بن کثان بود و غرود بدون مشورت با او کاری نمی کرد. شبی از شبها در ستاره ها نگر بست و چون صبح شد گفت: دیشب امر شگفتی دیدم، غرود گفت: آن چیست؟ گفت: مولودی را دیدم که در این سرزمین متولد می شود و هلاک ما به دست اوست و به همین زودی مادرش به او باردار می شود، غرود از آن خبر تعجب کرد و گفت: آبا! زن باردار شده اند؟ گفت: خیر و در علم خود یافته بود که آن مولود را به آتش می سوزانند، اما ندانسته بود که خدای تعالی او را نجات خواهد داد. فرمود: غرود زنان را از مردان دور ساخته و زنان را در میان شهر محبوس ساخت تا مردی به زنی دسترسی نداشته باشد. فرمود: اما پدر ابراهیم علیه السلام با زنتش مواجهه کرد و آن زن باردار شد و بداندست که این همان مولود

١- كَانَ - سَلَفًا، وَهُوَ الْكَلْبِيُّ فِي رِوَايَةِ الْكَلْبِيِّ مَأْسُومًا عَنْ هِشَامِ بْنِ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِيِّ، أَبِي صَبْرٍ.

خَلَّيْ أَنَّهُ حَاجَتُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَاءِ مِنَ الْعَرَابِ لَأَ يَكُونُوا فِي الْبَطْنِ سَيِّئَةً إِلَّا عِلْسِي بِهِ،
فَنَظَرْنَ إِلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ، فَأَكْرَمَ اللَّهُ تَعَالَى دِكْوَتَهُ مَا فِي الرَّحِمِ الظُّهْمَةَ فَقُلْنَ: مَا تَرَى شَيْئًا فِي
بَطْنِهَا، فَلَمَّا وَصَفَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ إِبْرَاهِيمَ إِفْرَادَ قُوَّةٍ لَنْ يَذْهَبَ بِهِ إِلَى مُرُوءَةٍ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ:
لَا تَذْهَبْ بِابْنِكَ إِلَى مُرُوءَةٍ فَنُكِّلَهُ، دَعْنِي أَذْهَبَ بِهِ إِلَى بَعْضِ الْغَيْرَانِ أَجْعَلُهُ فِيهِ حَتَّى تَأْتِيَ
عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لَا يَكُونُ أَنتِ تَنْكُلُ ابْنَكَ، فَقَالَ لَهَا: فَأَذْهَبِي بِهِ، فَذَهَبَتْ بِهِ إِلَى غَارِهِ، ثُمَّ
أَرْضَعَتْهُ، ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ صَخْرَةً، ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِزْقَهُ
فِي إِبْرَاهِيمَ فَجَعَلَ يَمْسُهَا فَيَسْرِبُ لَبَنًا وَ جَعَلَ يَسُوبُ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ وَ
يَسُوبُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَسُوبُ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي السَّنَةِ،
فَكَتَبَ مَا سَاءَ اللَّهُ أَنْ يَنْكُتَ، ثُمَّ إِذَا أَنَّهُ قَالَتْ لِأَبِيهِ: تَوَأَذْتُ لِي حَتَّى أَذْهَبَ إِلَى ذَلِكَ الْعِصِيِّ
فَأَرَاهُ تَعَلَّتْ، قَالَ: قَافِلِي، فَأَتَتْ الْغَارَ فَإِذَا هِيَ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا عِنْدَهُ زَوْجَرَانِ كَأَنَّهُمَا
بِسْرَاجَانِ، فَأَخَذَتْهُ وَ صَبَتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَسَأَلَهَا أَبُوهُ عَنِ

است. پس به دنبال زنان قابله فرستاد که هر چه در رحم‌ها بود تشخیص
می‌دادند و در مادر ابراهیم نگریستند و خدای تعالی آنچه که در رحم بود به
یشت چسبانید و قابله‌ها گفتند ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم و چون مادر ابراهیم
او را به دها آورد، پدرش خواست تا او را به نزد نمرود برد، پس زنش گفت:
فرزندت را به نزد نمرود ببر که او را خواهد کشت، بگذار او را به یکی از این
غارها ببرم و او را آنجا گذارم تا اجلش فرا رسد و تو فرزندت را نکشته باشی،
گفت پدر و او فرزند را به غاری برد و او را شبر داد و بر در غار سنگی نهاد و
برگشت و خدای تعالی نیز روزی وی را در انگشت شست او قرار داد و از
شست خود شیر می‌مکید و رشد او در هر روز مانند رشد دیگران در یک هفته،
و رشد هفتگی او مانند رشد ماهانه دیگران و رشد ماهانه وی مانند رشد سالانه
دیگران بود و در آنجا به اراده خداوندی ماند. سپس روزی مادرش به پدرش
گفت: اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم و پدر
گفت برو و مادر به غار آمد و ناگهان ابراهیم را دید که چسبانش مانند دو چراغ
می‌درخشید و او را گرفت و به سینه خود چسبانید و شبرش داد و برگشت و

الصَّبْرِ، فَقَالَتْ لَهُ: قَدْ وَارِثْتُهُ فِي الرُّعَابِ، فَكُنْتُ نَعْلٌ وَنَعْرُوجٌ فِي الْحَاجَةِ وَتَذَعْبٌ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَضَعُهُ إِلَيْهَا وَتَرْضَعُهُ ثُمَّ تَتَصَرَّفُ. فَلَمَّا تَحَرَّكَ أَتَتْهُ أُمُّهُ كَمَا كَانَتْ تَأْتِيهِ وَصَنَعَتْ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ، فَلَمَّا أَرَادَتْ الْأَصْصِرَافَ أَخَذَ بِنَوْبِهَا فَقَالَتْ لَهُ: مَا لَكَ؟ فَقَالَ لَهَا: أَذْهَبِي بِي مَعَكَ، فَقَالَتْ لَهُ: عَفَى أَسْتَأْذِنُ أَبَاكَ^(۱).

فَلَمْ يَزَلْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْغَيْبَةِ غُلْبًا لِتَخْصِيصِهِ. كَاتِبًا لِأَخْرَجِهِ، عَفَى طَبَرُ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَأُظْهِرَ اللَّهُ قُدْرَتَهُ فِيهِ، ثُمَّ غَابَ عَلَيْهِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ. وَذَلِكَ حِينَ نَفَاذِ الْعُلَاثُوثِ عَنْ بَصَرِ فَقَالَ: «وَأَعَزُّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَى أَتَى أَكُورٌ سَدَاوُهُ رَبِّي شَقِيئًا» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا اغْتَرَلَهُمْ وَمَا يَتَسَبَّحُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَحَبْنَاهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَلَّمْنَا نَبِيًّا * وَوَعَدْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ

پدرش از حال کودک پرسش کرد و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدتی به بهانه حاجت بیرون می رفت و خود را به ابراهیم می رسانید و او را در آغوش می کشید و شیر می داد و بر می گشت و چون ابراهیم به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد اما چون خواست برگردده ابراهیم جامه او را گرفت، مادر گفت چه می خواهی؟ گفت: مرا با خود ببر و او گفت بگذار تا از قدرت اجازه بگیرم.

و پیوسته ابراهیم در غیبت بود و خود را نهان می داشت و امرش را مکتوم می کرد تا آنگاه که ظهور کرد و فرمان خدای تعالی را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را درباره وی نمایان ساخت، سپس دوباره غایب شد و آن وقتی بود که پادشاه طاقی او را از شهر بیرون کرد و ابراهیم گفت: از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگار خود را می خوانم و امیدوارم با خواندن پروردگارم بدیخت تباهم و خدای تعالی فرمود: چون از آنها و آنچه که می پرستیدند کناره گرفت، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبر ساختیم و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای ایشان لسان صدق علی فرار دادیم. که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است. زیرا ابراهیم از خدای تعالی

صدیق علیه السلام^(۱) بتنی به علی بن ابی طالب علیه السلام^(۲) یَا اَبْرَاهِمَ قَدْ كَانَ دَعَا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ
يُهَيِّتَ لَهٗ اِسَانَ صَدِيقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ فَجَعَلَ اللهُ قَبْلَكَ وَتَعَالَى لَهٗ وَلاَ شِغَاقٌ وَ يَشْعُوبُ اِسَانَ
صَدِيقٍ عَلِيًّا فَاُخْبَرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَنَّ الْغَائِمَ هُوَ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ وَ اَنَّهُ الْمُهَدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ
الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ حُورًا وَ ظُلْمًا، وَ اَنَّهُ تَكُونُ لَهٗ غَنِيَّةٌ وَ حَبْرَةٌ يَبْضِلُ فِيهَا
اَنْوَامٌ وَ يَسْتَدِي فِيهَا اٰخَرُونَ، وَ اَنَّ هَذَا كَاتِبٌ كَمَا اَنَّهُ مَحْلُوقٌ، وَ اُخْبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ
كَتَبَ بَنِي زِيَادٍ الثَّغَفِيُّ: «اَنَّ الْاَرْضَ لَا تَغْلُو مِنْ قَائِمٍ بِحَقِّهِ اِنَّمَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ لَوْ خَافَ
مَنْشُورٌ اِلَّا يَبْطُلَ عَجَبُ اللهِ وَ بَشَائِئِهِ» وَ قَدْ اُخْرِجَتْ هَذِهِ الْحَقَائِدُ فِي هَذَا الْكِتَابِ
بِاسْتِزْجَارٍ فِي بَابِ مَا اُخْبِرَ بِهِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَثُوعِ الْغَنِيَّةِ وَ كَثْرَتِ دُخْرِهَا
بِالِاخْتِصَاجِ اِلَيْهِ عَلَيَّ اَمْرٌ مَا ذَكَرْتُ مِنْ نَصْبِ اَبْرَاهِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
وَ لِاَبْرَاهِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَنِيَّةٌ اُخْرَى سَلَ فِي الْبِلَادِ وَ خَذَ لِالِاعْتِبَارِ.

خواسته بود که برایش در میان یسینان زمین راستگونی فرار دهد و خدای تعالی
برای او و اسحاق و یعقوب لسان صدیق علی را قرار داد و علی علیه السلام^(۳) اخبار فرمود
که قائم بازدهمین از فرزندان اوست و او همان کسی است که زمین را پراز عدل و داد
می کند همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد و برای او غیبت و خبری است که
اقوامی در آن گمراه شوند و دیگرانی هدایت یابند و این امر واقع خواهد شد
همچنانکه او آفرید شده است و علی علیه السلام^(۴) در حدیث کبیر بن زباد مخفی اخبار
فرموده است که زمین بدون حجت نماند، آن حجت یا ظاهر و مشهور است و یا
آنکه نهان و مستور، برای آنکه حجت های خدا و نشانه های او از میان نرود. و من
این دو خبر را با استاد آن در این کتاب در باب اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام^(۵) از امر
غیبت نقل کرده ام و در اینجا دوباره آنها را ذکر کردم. برای آنکه در دنباله
داستان ابراهیم علیه السلام^(۶) ذکر آنها لازم بود.

و برای ابراهیم علیه السلام^(۷) غیبت دیگری است که برای اعتبار به تنهایی در بلاد
مسافرت کرد.

۲- حَدَّثَنَا أَبِي، وَتَحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوبٍ، عَنْ هَالِكِ بْنِ عَقِيلَةَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ السَّهْمِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «خَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَسِيرُ فِي الْبَلَادِ لِيَتَنَبَّهَ، فَمَرَّ بِقَلْعَةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ يُصَلِّي قَدْ قَطَعَ إِلَى الشَّيْءِ صَوْتَهُ^(۱) وَ لَبَّاسُهُ شَعْرٌ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَجِبَ مِنْهُ وَ جَلَسَ يَتَنَبَّهُ فَرَأَاهُ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَرَكَةً يَبْدُوهُ وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ لِي حَاجَةً لَتُخَفَّفَ قَالَ: تَخَفَّفَ الرَّجُلُ وَ جَلَسَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ تَصَلِّي؟ فَقَالَ: لِإِلَهِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: وَ مَنْ إِلَهُ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: الَّذِي خَلَقَكَ وَ خَلَقَنِي، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لَقَدْ أَعْجَبَنِي لَحُوكَ، وَ أَنَا أَجِبُ أَنْ أُوَاطِعَكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَيُّ مَنْزِلٍ لَكَ إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَتَكَ وَ لِقَاءَكَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَنْزِلِي خَلْفَ هَذِهِ الطُّفَّةِ - وَ أَشَارَ يَبْدُوهُ إِلَى التَّحْرِ - وَ أَنَا مُصَلِّيٌ قَهْداً الْمُؤْضِعُ تُصَيِّبُنِي فِيهِ إِذَا أُرِدْتَنِي إِنْ سَاءَ اللَّهُ، كَمْ قَالَ الرَّجُلُ لِإِبْرَاهِيمَ: لَقَدْ حَاجَةٌ؟ فَقَالَ

۲- ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: روزی ابراهیم علیه السلام بیرون رفت تا در بلاد سیر کند و عبرت گیرد و به یک بیابانی در سرزمینی رسید و بناگاه مردی را دید که پستاده بود و غماز می خواند و فریادش تا آسمان بالا می رفت و لباسش پشمی بود. ابراهیم علیه السلام از کار او در شگفت شد و نشست و انتظار کشید تا او از غمازش فارغ شد و چون به طول انجامید او را با دستش حرکت داد و گفت: غمازت را کوتاه کن که مرا حاجتی است، فرمود: آن مرد نیز کوتاه کرد و ابراهیم با او نشست و گفت: برای که غماز می خوانی؟ گفت: برای خدای ابراهیم، گفت: خدای ابراهیم کیست؟ گفت آنکس که نور را مرا آفرید. ابراهیم گفت: از تو خوشم آمده است و دوست دارم در راه خدای تعالی با تو برادری کنم، منزلت کجاست تا اگر خواستم به زیارت و ملاقات تو بیایم. آن مرد گفت: منزل من پشت این آب است - و با دستش به دریا اشاره کرد - ولی مصلائی من همینجاست و اگر خواستی مرا در همین موضع خواهی دید آن شا، الله، سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: آری، آن

۱- کناد و التکالی و طرله و التطلع کتاب فی الرای. السمود، و لعله تصحیف «رابع»

إبراهيم: نعم، فقال الرجل: وما هي؟ قال له: تدعو الله وألوشن أنا على دعائك أو ادعوا
 أنا و توشن أنت على دعائي؟ فقال له الرجل: وفيه تدعو الله؟ فقال له إبراهيم: بل تدعيني
 المؤمنين، فقال الرجل: لا، فقال إبراهيم: ولم؟ فقال: لأنني دعوت الله منذ ثلاث سنين
 بدعوة لم تجابني إليها إلا الساعة، وأنا أستعطي من الله عز وجل أن ادعوه بدعوة حق
 أعلم أنه قد أجابني، فقال إبراهيم: وفيها دعوتك؟ فقال له الرجل: إني لفي ضلالي هذا
 ذات يوم إذ مررتي غلام أرقع، الثور يطلع من بين يديه، له ذرابة من خلفه، ومعه يتر
 يسوقها كأنما ديت دختا، وعنه يسوقها كأنما ديت دختا قال: فأعجبتني ما رأيت
 منه فقلت: يا غلام لمن هذه البقرة والغنم؟ فقال لي: ^(١) فقلت: ومن أنت؟ فقال: أنا
 إسماعيل بن إبراهيم خليل الرحمن عز وجل، فدعوت الله عز وجل عند ذلك وسأله أن
 يرني خليله، فقال له إبراهيم: فإنا إبراهيم خليل الرحمن وذلك الغلام البني، فقال

مرد گفت: حاجت تو چیست؟ ابراهيم بدو گفت: یا تو خدا را بخوان و من آمین
 گویم و یا آنکه من می خوانم و تو بر دعای من آمین گو. آن مرد گفت: برای چه
 به درگاه خدا دعا کنی؟ ابراهيم گفت: برای مؤمنان گنهگار، مرد گفت: خیر،
 ابراهيم گفت: برای چه؟ او گفت: از من خدا را سه سال است که خوانده ام و
تا کنون اجابت ندیده ام و من از خدای تعالی خجالت می کشم که دعای دیگری
کنم، مگر آنکه بدانم مرا اجابت کرده است. ابراهيم گفت: دعای تو چیست؟ مرد
 گفت: من روزی در همین مصلای بودم که نوجوانی بر من گذشت که با هیبت بود و
 نور از پیشانی می درخشید، گیسواتش را در پشت سرش انداخته بود و گاوی
 را می راند که گویا آن را روغن زده بودند و گوسفندانی را می راند که فریه و
 گریانهایند، از دیدار او تعجب کردم و بدو گفتم: ای غلام! این گاو و گوسفند از
 کیست؟ گفت: از آن من است. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل پسر ابراهيم
 خليل الله ام. در آن هنگام به درگاه خدا دعا کردم و مسئلت نمودم که خليل خود
 را به من بنمایاند. ابراهيم گفت: من ابراهيم خليل الله ام و آن نوجوان نیز پسر من
 است، آن مرد در این هنگام گفت: الحمد لله رب العالمين که دعای مرا اجابت

الرَّجُلُ عَلَى ذَلِكَ: اخْتَفَى فِي وَثِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي أَحَابَ دَعْوَى، قَالَ: ثُمَّ قَتَلَ الرَّجُلُ صَاحِبَتِي وَجَاهِ إِبْرَاهِيمَ وَعَائِقَةَ، ثُمَّ قَالَ: الْآنَ فَتَعَمَّ وَادْعُ^۱ عَنِّي أَوْتَيْنِ عَلَى دُعَائِكَ، فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْمَذْنُونِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرِّضَا عَنْهُمْ، قَالَ: وَآمَنَ الرَّجُلُ عَلَى دُعَائِهِ، قَالَ تَعَالَى جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَعَا إِبْرَاهِيمَ بِالْفَقْدِ لِلْمُؤْمِنِينَ الْمَذْنُونِ مِنْ شَيْخَتِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

﴿ باب ۵ ﴾

• (فِي غَيْبَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَنَا غَيْبَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا كَانَتْ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ يَدْرَهُ فِيهَا وَ لَمْ يَكْتَحِلْ وَ لَمْ يَطْلُبْ وَ لَمْ يَتَسَّأَلْ عَنِّي جَمَعَ اللَّهُ لِيغْفِرَ لِي عَمَلِي، وَ جَمَعَ بَيْنَ يُونُسَ وَ إِيَّاهُ وَ أَبِيهِ وَ خَالَتِهِ، كَانَ مِنْهَا ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْجَهَنَّمَ، وَ فِي السَّحْنِ بِضْعَ سَنِينَ، وَ فِي الْمَلِكِ بَاقِي يَسْبِيهِ.

کرد. فرمود: آنگاه مرد گونه های ابراهیم و یوسف و با وی معانقه کرد و سپس گفت: اکنون برای دعا آماده ام، دعا کن تا بر ادهای تو آیین گویم و ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات گنهگار هر روز قیامت دعا کرد و مغفرت و رضای خداوند را برای آنها مسئلت نمود و آن مرد نیز بر دُعای ابراهیم آمین گفت. راوی گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم به سبعیان مؤمن و گنهگار ما تا روز قیامت خواهد رسید.

باب ۵

غیبت یوسف علیه السلام

اما غیبت یوسف علیه السلام بیست سال به طول انجامید و دو این مدت بغربوب علیه السلام روغن بر گسوان نزده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزد یک نشده بود تا آنکه خدای تعالی بریشانی یعقوب را بر طرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله اش را به گود یکدیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در جِاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر

كَانَ هُوَ بِمِصْرَ وَ يَغُوبُ بِفِلَسْطِينَ، وَ كَانَ بَيْنَهُمَا سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَأَخْلَقَتْ عَلَيْهِ الْأَحْوَالُ فِي غَيْبِهِ مِنْ إِجْمَاعٍ إِخْوَتِهِ عَلَى قَتْلِهِ ثُمَّ اتَّفَقُوا أَنَّهُ فِي غِيَابَةِ الْحَبِّ، ثُمَّ تَبَعُهُمْ إِثْنَا عَشَرَ نَحْسَ قَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ، ثُمَّ بَلَّوْا بِفَيْسَةِ الْعَزِيزِ الْقَرِيزِ، ثُمَّ بِالسَّجَنِ بِضَعِ سَبْنِ، ثُمَّ صَارَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ مَلِكُ مِصْرَ^(۱)، وَ جَمَعَ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - شُكْلَهُ وَ أَرَاءَ تَأْوِيلَ رُؤْيَا.

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوتِيهِ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى النُّعْلَانِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْزَعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمُطَهَّرِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَقَدْ مِ أَقْرَابِي عَلَى يُوسُفَ لِيُشْرِي بِنْتَهُ طَعَامًا ضَاعَةً، فَلَمَّا قَرَعَ قَالَ لَهُ يُوْسُفُ، أَأَنْ مَنَعْتُكَ؟ قَالَ لَهُ: بِمَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَلَمَّا كَذَا وَ كَذَا لَقِيتُ قَنَازَ: يَا يَغُوبُ! يَا يَغُوبُ! فَإِنَّا نَسْتَفْرِجُ إِلَيْكَ رَجُلٌ عَظِيمٌ جَمِيلٌ جَسَمٍ، وَ سَمٍ، قَتَلَ لَهُ: لَقِبْتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ هُوَ بِمَرُوكِ السَّلَامِ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنْ وَدِدْتُكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنْ نَضِيعَ، قَالَ: لَفَنَسِي

بود و یعسوب در فلسطین و بین آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبتش احوال مختلف بر وی عارض شد. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند. سپس او را به چاه عمیق انداختند. آنگاه او را به بهای اندکی که چند درهم معدود بود فروختند. بعد از آن گرفتاری زن عزیز مصر و چندین سال در زندان به سر بردن پیش آمد و سپس امیر مصر گردید و خدای تعالی اوضاع پریشان او را سامان داد و تأویل خوابش را به وی نمایاند.

۱ - هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک اعرابی به نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد و به او فروخت و چون از آن کار فارغ شد یوسف بدو گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان. فرمود: یوسف به او گفت: چون به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد کن: ای یعسوب! ای یعسوب! مرد بزرگوار نیکو منظر و تنومند و خوش چهره ای خواهد آمد و به او بگو: من در مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای تعالی ضایع نشده است. فرمود: اعرابی رفت و بدان موضع رسید و به غلامانش

الأعرابي حتى اتقن إلى الموضع فقال لعلنا به: احنظروا عليّ الايل ثم نادى: يا يعقوب! يا يعقوب! فخرج إليه رجل أعشى طويل جسم جميل بشي الحانط بيده حتى أقبل. فقال له الرجل: أنت يعقوب؟ قال: نعم، فأبلقه ما قال له يوسف. قال: فسقط مغشياً عليه. ثم أتاني فقال: يا أعرابي ألك حاجة إلى الله عز وجل؟ فقال له: نعم إني رجل كثير المال وبي ابنة عم ليس يؤخذ لي منها وأحب أن تدعو الله أن يرزقني ولداً. قال: فتوضأ يعقوب وصلى وكففتين ثم دعا الله عز وجل. فوذي أرنقة أبطلني أو قال: بسنة أبطلني في كل بطن الثاني.

فكان يعقوب عليه السلام يقول: أن يوسف عليه السلام حي لم يموت وأن الله - تعالى ذكره - سبظهم له بعد عيشته وكان يقول لبيته: «إني أعلم من الله ما لا تعلمون»^(۱). وكان ألقه و أقر باؤه يفتدونه على ذمهم ليوسف حتى أنه لما وجد ربح يوسف قال: «إني لأجد ربح».

گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زنی ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری. آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید.

فرمود: یعقوب بهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری. من مردی ثروتمند و زنم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نزنایده است. دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهار شکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دوقلو زانید.

پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خوبشانش به واسطه آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که پوی یوسف را استنهام کرد و گفت: من پوی یوسف را می یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید،

یوسف تو لا اَنْ تَعْتَدُوْنَ • فَاَلُوْا نَافِلَۃًۢمِنْكُمْ فِیْ سَلٰلِکَ الْفَدَیْمِ • فَلَمَّا اِنْ جَآءَ الْبَنِیْسِرُ وَ هُوَ یَهُودِیُّۙ اِیْتٰهُ وَ اَلٰوِیَ قَبَضَ یُوسُفَ «عَلٰی وَجْهِهِ فَاَرٰتُوْهُ بَصِیْرًا» • قَالَ لَمَّا اَقْبَلَ لَكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ مِنْ اَهِلِّ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» (۱).

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَا جِئَلُوْهُ علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیٰی الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ اَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَوْزَعَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِیْلَ بْنِ بَرِیْعٍ، عَنْ اَبِیْ اِسْمَاعِیْلَ السَّرَّاجِ، عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ - الْجَعْفَرِیِّ اَطْنَهَ - ^(۱) عَنْ اَبِی - عَبْدِاَوْدَ علیه السلام قَالَ: «سَمِعْتُهُ یَقُوْلُ: اَتَذْهَبُ مَا كَانَ قَبِیضَ یُوسُفَ علیه السلام؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: اِنْ اِبْرَاهِیْمَ علیه السلام لَمَّا اَوْقَدَتْ لَهُ النَّارُ اَتَاهُ جِبْرِئِلُ علیه السلام بِثَوْبٍ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ وَ اَلْبَسَتْهُ اِیَّاهُ فَلَمْ یَبْصُرْهُ شَعْرَةً خُرٌّ وَ لَا یَزْدُ، فَلَمَّا خَضَعَ اِبْرَاهِیْمَ الْمَوْتُ جَفَلَهُ فِی غِیْثٍ وَ غَلَقَتْ اِسْحَاقُ، وَ غَلَقَتْ اِسْحَاقُ عَلٰی یَعْقُوْبَ، فَلَمَّا وُلِدَ لِبَعْقُوْبَ یُوسُفَ غَلَقَتْ عَلَیْهِ، وَ كَانَ فِی عَضْدِیْمٍ حَقٍّ كَانَ مِنْ اَسْرِهِ مَا كَانَ، فَلَمَّا اَخْرَجَ یُوسُفَ الْقَبِیضَ مِنَ السِّمِیْمَةِ، ذَجَدَ یَفْقُوْبَ رِجْلَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: «اِنِّیْ لَآجِدُ رِجْلَ یُوسُفَ تُوْ لَا اَنْ تَعْتَدُوْنَ» (۲). فَهَؤُلَآءِکَ السِّمِیضُ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنْ

گفتند: به خدا سوگند که نو در براهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه پشاکش کرد، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟

۲ - مفصل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیا می دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خبر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زبان نمی رسانید و چون مرگ ابراهیم علیه السلام فرا رسید آن را در بازو بندی نهاد و بر اسحاق آویخت، اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدانجا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازو بند بیرون کشید، یعقوب راتحه آن را استمعام کرد و این همان قول خدای

۱ - یوسف، ۹۵ - ۹۸ ۲ - فی الکافی ج ۱ ص ۲۳۲ من المفصل بن عمر، عن ابي عبد الله علیه السلام

۳ - یوسف، ۹۵ و التعلیل التسلل الی الله و هم طعان خلق محدث من الحرم

اجْتَبَوْهُ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالِي مَنْ سَارَ ذَلِكَ الْقَبِيضُ؟ قَالَ: إِلَى أَخِيهِ. ثُمَّ قَالَ: كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ جُلُوسًا أَوْ عَبْرَةً فَقَدْ انْتَهَى إِلَى آلِ إِمْحَادٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
فَرُوي: «أَنَّ الْفَاتِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَبِيضٌ يُوسُفَ. وَنَفْعٌ خَصًّا مُوسَى. وَخَاتَمٌ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

وَإِذْ لَبِثَ عَلَى أَنْ يَغْفُوبَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَبَابَةِ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ إِذَا غُيِبَ عَنْهُ يَلْتَوِي وَ الْخِيَارَ، أَنَّهُ لَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ بَثَرُهُ يَتَكُونُ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ لِمَ تَتَكُونُونَ وَ تَدْعُونِي بِالْوَيْلِ؟ وَ مَا لِي مَا أَرَى فِيكُمْ خَبِيرٌ يُونُسَ؟ «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نُسْتَقِ وَ تَرَكْنَا يُونُسَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّلْبُ وَ مَا أَنتَ بِمِنَّا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ». وَ هَذَا الْقَبِيضُ قَدْ أَتَيْنَاهُ بِهِ. قَالَ: أَلْقُوهُ إِلَيَّ. فَأَلْقَوْهُ إِلَيْهِ وَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَغَرَّ مَغْشِيًا عَلَيْهِ. لَهَا أَلْفَايَ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ أَلَسْتُمْ تَرْتَفِئُونَ أَنَّ الذَّلْبَ قَدْ أَكَلَ خَبِيرِي يُونُسَ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: مَا لِي لَا أَتَمُّ رَجْعَ-

تعالی است که «بَنِيَّ لَا جَذْرَ رَجْعِ يُونُسَ لَوْ لَا أَنْ تُفْتَدُونَ» و آن ابن پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلس و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیزی دیگری را به ارث برد همه به محمد ص و یا آل محمد علیهم السلام رسیدند و رسیدند بنو موسی
و روایت شده است که چون فاطمه علیها السلام ظهور کند پیراهن یوسف در پراوست و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام همراه اوست.

دلیل آنکه بهغوب علیه السلام می دانست که یوسف علیه السلام زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است که وقتی فرزندانش گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می کنید و او بلا برآه انداخته اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی بینم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتم مسافه به هم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را حورد و نو حرف ما را باور نمی کنی گرچه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برایت آورده ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بهوش بر زمین افتاد و وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای سران من! آیا شما نمی پندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا گفت: پس چرا بوی گوشت او به

لحمیه؟ اَو مَالِی اَرِی قَبِیضَهُ صَاحِبًا؟ هَیْوَ اَنَّ الْقَمِیضَ الْكُتُفَتْ مِنْ اَشْقَابِهِ لَوْ اُنْتُمْ مَا کَانَ فِی مَشْکِبِیهِ وَکَتَبْتُمْ کَتِیْفَ عَظَمِی اِلَیْهِ الذَّنْبُ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَعْرِفَهُ. اِنَّ هَذَا الذَّنْبُ لَمَکْذُوبٌ عَلَیْهِ. وَ اِنْ اَنْتَی لَمَظْلُومٌ» بَلْ سَوَّلَتْ لَکُم اَنْفُسُکُمْ اَفَرَا قَصَبُ جُبُلٍ وَ اللّٰهُ الْمُشْتَعَالُ عَلٰی مَا تُصِفُوْنَ» وَ تَوَلٰی عَنْهُمْ فِیْئَتَهُمْ یَلْکَ لَا یُکَلِّمُهُمْ وَ اَلْقِیْلَ بَرٰکِی یُوسُفَ وَ یَقُوْلُ: حَبِیْبِ یُوسُفَ الَّذِی کُنْتُ اَوْرَثُهُ عَلٰی جَمِیعِ اَوْلَادِی فَاخْلُیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوسُفَ الَّذِی کُنْتُ اَرْجُوهُ مِنْ بَنِیْ اَوْلَادِی فَاخْلُیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوسُفَ الَّذِی اَوْسَدُهُ یَسِیْرُ وَ اَدْنُوهُ یَسْهَلُ فَاخْلُیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوسُفَ الَّذِی کُنْتُ اَرِی اَیَّ الْجِبَالِ طَرَحُوْکَ. اَمَ فِی اَیِّ الْبَحَارِ غَرَحُوْکَ. حَبِیْبِ یُوسُفَ اِیْنِیْیَ کُنْتُ مُتَعَلِّقٌ بِحَبِیْبِی الَّذِی اَسَاسَیْتُکَ.

مشامم نمی رسد و چرا پیراهن او را صحیح و سالم می بینم؟ فرض کنید پیراهن از طرف یائین از تنش بیرون آمده باشد. چگونه گریبان و سرشانه هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می تواند او را بدرد و پیراهنش پاره نشده باشد؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است. نفس سرکشتان شما را فریفته است. من صبر جمیل پیشه می کنم و خدا بر آنچه و سعادت می کنید یاری کننده است. آن سبب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بو یوسف مرنده سرایی می کرد و می گفت:

حبیبم ای یوسفی که ترا بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که دست راستم را زیر سرش می نهادم و دست چپم او را نوازش می کرد و او را از من ربودند!

حبیبم ای یوسفی که در تنهایی اتساع من بود و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسف! ای کاش می دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده اند! یا در کدام دریا غرق کرده اند!

حبیبم یوسف! ای کاش یا تو یودم و یلایی که به تو رسیده به من نیز می رسید!

وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ عَلِيمٌ بِحَيَاتِهِ يُوسُفَ عَلَيْهِ وَأَنَّهُ فِي الْعَبْدَةِ قَوْلُهُ: «عَسَىٰ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمَاعًا»^۱، وَقَوْلُهُ لِيَتِيهِ: «يَا بَنِي إِدْعُهُمْ فَتَخَسَّسُوا» مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَنَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَنَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ»^۲، وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ: «إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ قَالَ لِيَلِكِ الْمَوْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مَحْتَبَةً أَوْ مُتْرَكَةً؟ قَالَ: بَلَى مُتْرَكَةً قَالَ: فَهَلْ قَبِضَتْ رُوحُ يُوسُفَ فِي حُمْلَتِهِ مَا قَبِضَتْ مِنَ الْأَرْوَاحِ؟ قَالَ: لَا، فَعَلِمْتُ ذَلِكَ قَالَ لِيَتِيهِ: «يَا بَنِي إِدْعُهُمْ فَتَخَسَّسُوا» مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ».

فَحَالُ الْعَارِفِينَ فِي وَفَاتِنَا هَذَا بِصَاحِبِ زَمَانِنَا الْغَائِبِ عَلَيْهِ حَالُ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ فِي مَقَرِّ قَبْرِ يُوْسُفَ وَ غَيْبِهِ. وَ حَالُ الْمَاجِلِينَ بِهِ وَ بِغَيْبِهِ وَ الْمُعَانِدِينَ فِي آخِرِهِ حَالُ أَهْلِهِ وَ أَقْرَبَائِهِ^۳ الَّذِينَ بَلَغَ مِنْ حَبْلِهِمْ بِأَمْرِ يُوسُفَ وَ غَيْبِهِ عَنِّي قَائِلُوا لِأَهْلِهِمْ يَعْقُوبَ: «قَالُوا

و دلیل دیگر بر آنکه یعقوب علیه می دانست که یوسف علیه زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، و سخن دیگر او که به فرزندانش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نباشند.

و امام صادق علیه فرمود: یعقوب علیه به ملک الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتمعاً فیض روح می کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمره کسانی که فیض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حال کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب علیه هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها درباره یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا

۲- یوسف: ۸۸.

۱- یوسف: ۸۶.

۳- فی بعض النسخ «حال اخوة یوسف»

إِنَّكَ لَنِي ضَالِكٌ الْعَدِيمُ». وَقَوْلُ يَعْقُوبَ - لَمَّا أَلْقَى التَّبَشِيرَ قَبَضَ يُوسُفَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ نَصَباً: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَنَا مَلَكٌ مِّنْ اللَّهِ مَالًا تَعْلَمُونَ» ذِكْرٌ عَلَى أَنَّهُ قَدْ كَانَ عَلِيمٌ أَنَّ يُوسُفَ حَقٌّ وَأَنَّهُ إِنَّمَا عُذِّبَ عَنْهُ لِيُتْلَى وَالْإِنْجِيلُ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَلَالٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ قُصَّائَةِ بِنِ ابْنِ أَبِي يُوْسُفَ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي النَّاسِ سِتَّةً مِّنْ يُوسُفَ، قُلْتُ: كَأُلَئِكَ تَذَكَّرُ خَيْرُهُ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَقَالَ لِي: وَ مَا تُذَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَشْبَاهَ الْخَنَازِيرِ أَمْ إِبْطُونَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاهًا أَوْلَادَ أَنْبِيَاءٍ تَاجَرُوا بِيُوسُفَ وَبِأَيْتَمُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَحْوَجُهُمْ فَلَمْ يَغْرِمُوهُ عَنِّي قَالَ لَمْ: «أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي» فَمَا تُذَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَتَكُونُوا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَلَيْتٍ مِّنَ الْأَوَاقَاتِ يُرِيدُ أَنْ يَشْفِيَ حَبْلَتَهُ عَنْهُمْ. لَقَدْ كَانَ يُوسُفَ يَوْمًا عِنْدَ مِصْرَ وَكَانَ يَبْتِنُ وَ بَنَى وَالِدُهُ مَسِيرَةً ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَلَمَّا لَرَاَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَبْعُوهُ مَكَانَهُ لَقَدْ رَفَعَ عَلَى ذَلِكَ وَالِدُهُ لَقَدْ سَارَ يَتَقَرَّبُ وَ لَوْلَاهُ عِنْدَ الْإِسْكَارِ فِي شِعْوِ أَيَّامٍ إِلَى

سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی» و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او بینا شد و گفت: آبا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، دلیل است بر آنکه او می دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است.

۳ - حدیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: در قائم سنی از یوسف است. گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می کنید؟ فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و دادوستد نمودند و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است! پس چرا منکر می شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آنها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست، به خدا

مِصْرَ. فَأَتَتْكُمْ حُمُومٌ الْعَمَةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ بِكُمْ جُنُوبَهُ مَا تَعْلَمُ يَهُوشُفَ أَنْ يَكُونَ
يَسِيرُ فِيهَا بِتَنَاهٍ وَيَسِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَبَطْأُ يَسْطَافَهُمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
لَهُ أَنْ يَخْرُجَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا إِذْ قَالَ يَهُوشُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَلَّ غَلَبَتْكُمْ مَا تَعْلَمُونَ يَهُوشُفَ وَ
أَخِيهِ إِذْ أَتَيْتُمْ جَاهِلُونَ» قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يَهُوشُفَ * قَالَ أَنَا يَهُوشُفَ وَهَذَا أَخِي^(۱)

﴿ باب ۶ ﴾^(۲)

• (فِي غَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَنَا غَيْبَةُ مُوسَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو نَعِيمٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدْمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَدَمَ النَّسَائِيُّ^(۳) عَنْ أَبِي
أَدَمَ بْنِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَازِلَةُ بْنُ لُقْصَالَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ التَّوْحِيدِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا

سوگند و فی نه بعتوب و فرزندانش مرده رسید، نه روزه خودشان را به مصر
رساندند، چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حاجت خود همان کند که با
یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط
آنها یا نهد و آنها او را نشتاسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را
به آنها معرفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا
می دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آورد بد؟ گفتند: آیا
نو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است

باب ۶

غیبت موسی علیه السلام

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: وفی وفات

۱- یوسف: ۹۰. ۲- النسخ مختلفه فی عنوان الایواب و هنا فی بعضها «الباب الاول» و فی

بعضها «الباب الثانی» و فی بعضها «باب» لفظه و فی بعضها «باب» مع الرقم المندسی-

۳- کذا و الظاهر انه عید بن آدم بن ایاس الصفطانی فصحف و کتب هو محمد بن آدم ابن سلیمان-

خَضِرَتْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةُ بَیْنَهُ شَيْعَتُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ فَحَبِذَ اللَّهُ وَآتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِبَيْدِهِ نَتَائِهِمْ، يُتَمَلَّ فِيهَا الرِّجَالُ وَتُنْقَى يُطَوَّرُ الْحَبَالُ وَتُذْبَحُ الْأَطْفَالُ حَتَّى يَنْظَهَرَ اللَّهُ الْحَقُّ فِي الْقَائِمِ مِنْ ذُلِّهِ لَاوِي بْنِ يَعْقُوبَ، وَهُوَ رَجُلٌ أَمْرٌ طَوَالٍ، وَنَعْتُهُ لَمْ يَنْفَعِهِ، فَتَمَسَّكُوا بِذَلِكَ وَوَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَالشَّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَهُمْ مُتَنَظِّرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوِلَادَتِهِ وَرَأَوْا عَلَامَاتِ ظُهُورِهِ، وَاسْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ، وَحِيلَ عَلَيْهِمْ بِالْخَسْبِ وَالْهَجَازَةِ، وَحَلَبَ الْفَقِيهَ الَّذِي كَانُوا يَشْتَرِعُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ فَاسْتَنْزَحُوا وَزَانَسُوهُ فَقَالُوا: كُنَّا مَعَ الشَّدَّةِ نَسْتَرْجِعُ إِلَى حَدِيثِكَ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ الصَّعَارِيِّ وَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثَ الْقَائِمِ وَنَعِيهِ وَفُوتِ الْأَمْرِ، وَكَانَتْ لَيْلَةُ قِرَاءَةِ قَبِيصَتِهِمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي ذَلِكَ الزَّوْلَى حَدِيثُ الشَّيْءِ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ دَارِ بَرْغُورٍ يَطْهَرُ الذُّلَّةُ لَعْدَلُ عَنْ مَوَاقِبِهِ وَأَتْبَلُ الْإِنْسِيمِ وَنَحْتُهُ بَعْلُهُ وَعَلَيْهِ طِينَانُ

یوسف علیه السلام فرار رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سخنی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردانشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق را در قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلند قامت است و صفات او را بر شمرده پس ایشان به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهار صد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سخنی آنها شدت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب فرار گرفت و او محنی شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتارها به کلام تو آرامش می یافتیم. پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می گفت و آن شب شیعیان مهتاب بود و در این میانه موسی علیه السلام درآمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گرهشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار

خَرُّ. فَلَمَّا رَأَى الْقَبِيضَةَ عَرَفَهُ بِالنُّقَبِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَانْكَسَبَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَكَبَّلَهَا، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي لَمْ يُنْجِسْ حَتَّى أَرَانِيكَ. فَلَمَّا رَأَى السَّبْعَةَ ذَلِكَ عَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ صَاحِبُهُمْ فَأَكْبَرُوا عَلَى الْأَرْضِ
شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى أَنْ قَالَ: أَرْجُوا أَنْ يُعْجَلَ اللَّهُ تَرْجِعَكُمْ، ثُمَّ غَابَ بَعْدَ
ذَلِكَ، وَخَرَجَ إِلَى عَدِينَةَ مَذْيَنَ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ، فَكَاتَبَ الْقَبِيضَةُ الثَّانِيَةَ أَقْدُ
عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ ثَمَانًا وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَاشْتَدَّتِ الْبَلَاءُ عَلَيْهِمْ، وَاشْتَدَّتِ الْفَقِيْرَةُ
فَبَعَثُوا إِلَيْهِ أَنْتَهُ لِأَصْبَرْنَا عَلَى اسْتِثَارَةِ غَنَائِهِ، فَخَرَجَ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارَى وَاشْتَدَّ عَافُهُمْ وَ
طَوَّبَ لِقَائِهِمْ، وَاعْتَمَدَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْتَهُ مَرْجِعُ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً،
فَقَالُوا يَا جَمْعُهُمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً
بِقَوْلِهِمْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». فَقَالُوا: كُلُّ نَفْسَةٍ كَيْنَ اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا
عِشْرِينَ سَنَةً، فَقَالُوا: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرًا،

بر قاطری بود و طلیسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن قبیضه
او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدم او افتاد و بر آن بوسه
داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و
چون پیروانش چنین دبدبند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه
خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در
فرج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد
شعب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اولی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه
و چند سال مقدر گشت، و گرفتاری آنها شدت گرفت و آن قبیضه نیز خود را محلی
ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم،
پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها
اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان
را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد لله و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان
بگو بخاطر الحمد لله که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند:
كُلُّ نَفْسَةٍ كَيْنَ اللَّهُ هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را
بیست سال کاهش دادم، گفتند: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ این خداست که خبر جاری

فَعَالُوا: لَا يَصْرِفُ الشَّوْءَ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فَلَ لَمْ: لَا تَبْرَحُوا فَقَدْ أُذِنَتْ لَكُمْ فِي فَرْجِكُمْ، فَبَيَّنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِباً جَاراً، فَأَرَادَ الْفَقِيهَ أَنْ يَعْرِفَ الشَّيْئَةَ مَا يَشْتَبِعُونَ بِهِ فِيهِ، وَجَاءَ مُوسَى حَقّاً وَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ الْفَقِيهَ: مَا اسْتَدْرَكَ؟ فَقَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِشْرَانَ، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ قَاهُتِ بْنِ لَارِي بْنِ يَثْقُوبَ، قَالَ: بِمَاذَا جِئْتَ؟ قَالَ: جِئْتُ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَنَامَ إِلَيْهِ فَنُكِّلَ بِنَدَا، ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَلَبَ نُورَهُمْ وَاسْتَرْهَمَهُمْ أَفْرَهُ ثُمَّ قَرَأَهُمْ، فَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ الزَّوْقِ وَبَيْنَ فَرْجِهِمْ بَعْدَ فَرْغِ فَرْغُونَ فَوَيْتَعُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ: وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ الْبَزْطَمِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ يُونُسَ ابْنَ يَثْقُوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا حِينَ خَصَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَمَعَ آلَ يَثْقُوبَ وَهُمْ ثَمَانُونَ وَجُلّاً

می کند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاسم، گفتند: «لَا يَصْرِفُ الشَّوْءَ إِلَّا اللَّهُ» این خداوند است که بدی را دور می سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو، از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی علیه السلام در حالی که سوار بر جاری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شعیبان معرفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی، آن فقیه پرسید: دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

۲ - مُحَمَّدُ حَلْبِيُّ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ يُونُسَ ابْنَ يَثْقُوبَ إِذَا رَسَدَ خَدَانَهُ يَعْقُوبَ رَأَى كَهَ بَالِغٍ بِرِ هَشْتَادِ نَفَرٍ بُوْدُنْدَ كُرْدَ

فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَبِيضُ سَيُطْفَئُونَ عَلَيْكُمْ وَتَسْمُونَكُمْ سَوْءَ الْعَذَابِ وَإِنَّا نُنَجِّبُكُمْ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِرَحْمَتِي مِنْ وَلَدِ لَأَوِي بْنِ يَتَقَوَّبَ ائِمَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. غَلَامٌ كَلَوَالُ جَعْدُ أَذَمٌ. فَيُفْعَلُ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُسَمِّي ائِمَّةَ عِمْرَانَ وَيُسَمِّي عِمْرَانَ ائِمَّةَ مُوسَى.

فَدَخَرَ أَبَا بَنِي عِمْرَانَ، عَنْ أَبِي الْمُسْتَعِينِ (۱) عَنْ أَبِي بصير، عَنْ أَبِي جعفر عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا خَرَجَ مُوسَى حَتَّى خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذَّابًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّهُمْ يَدْعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ-عِمْرَانَ.

فَيَنْتَعِ لَزَعُونَ أَيْمَهُمْ يَرْجِعُونَ بِهِ وَيَطْلُبُونَ هَذَا الْغَلَامَ (۲) وَنَالَ لَهُ كَهَيْئَتُهُ وَنَحْرَتُهُ: إِنَّ هَذَا دِينُكَ وَتَوَكَّلْ عَلَى يَدَيِ هَذَا الْغَلَامِ الَّذِي يُوَلِّدُ الْعَامَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَوَضَعَ الْغُلَامُ عَلَى النَّسَاءِ وَغَالٍ: لَا يُوَلِّدُ الْعَامَ وَلَدٌ إِلَّا دَبَّحَ. وَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً. فَلَمَّا زَانَى ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَأَتَوْا: إِذَا فَنِيحَ الْغُلَامِ وَاسْتَحْيَى النِّسَاءَ حَلَكْتَاهُ. فَلَمْ يَنْتَبِهْ.

آورد و گفت: این قبطان به زودی بر شما یزور شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است، قرار داده است. او جوانی بلند قامت با گیسوانی محدد و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می گذاشت.

و ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی پیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو دربنی اسرائیل ظاهر شدند و همه مدعی بودند که موسی بن عمرانند. پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی اند و او را می جویند و کاهنان و جادوگران به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولد می شود. فرعون بر زنان آنها قایله ها گماشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولد شود سرش بریده خواهد شد و یک قایله هم بر مادر موسی گماشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشند و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم.

۱ - فی بعض النسخ «أبي المصعب». ۲ - فی بعض النسخ «یرجعون به و یطلبون هذا الغلام»

فَتَعَالُوا لَا تَقْرِبُوا التَّنَائِزَ. فَقَالَ عِشْرَانُ ابْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ فَإِنَّ لَنَا اللَّهَ وَاقِعًا
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. اللَّهُمَّ مِنْ حُرْمَةِ قَائِي لَا أَحْرَمُهُ، وَمِنْ تَرَكَةِ قَائِي لَا أَتْرَكُهُ، وَوَقَعَ
عَلَى أُمِّهِ مُوسَى (۱) فَحَمَلَتْ. فَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَائِلَةً تَحْمِلُهَا فَإِذَا قَامَتْ قَامَتْ وَإِذَا
قَعَدَتْ قَعَدَتْ. فَلَمَّا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَقَعَتْ عَلَيْهَا الْحَبَّةُ. وَكَذَلِكَ حُجِجَ اللَّهُ عَلَى خَلْفِهِ. فَقَالَتْ
هَآؤُا الْقَائِلَةُ: مَا لِي يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ تَضْلُمُونَ وَتَذَوِّبُونَ؟ قَالَتْ: لَا تُلُومُنِي قَائِي إِذَا وَلَدْتُ أَخَذَ
وَلَدِي فَذَبَحَ. قَالَتْ: لَا تَحْزَنِي قَائِي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ. فَلَمَّ كُتِفَتْهَا. لَهَا أَنْ وَلَدَتْ
الْكُتُفَ إِلَيْهَا وَهِيَ مُتَبِيلَةٌ فَقَالَتْ: مَا شَاءَ اللَّهُ. فَقَالَتْ لَهَا: أَلَمْ أَلْزَمْ: إِيَّيْ سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ. ثُمَّ
حَمَلَتْهُ فَأَلَدَتْهُ الْفُتُوحُ وَأَسْلَمَتْهُ لَأَمْرَةٍ. ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْحَرَمِ فَقَالَتْ: انصبروا. وَكَانُوا
عَلَى الْبَابِ - فَإِنَّمَا خَرَجَ دَمٌ مُنْقَطِعٌ فَأَنْصَبَرُوا. فَأَرْسَلَتْهُ لَهَا خَالَتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْعَى

بباید قرار بگذاریم که با زنان نزدیک نمی‌تکنیم. اما عمران پدر موسی (علیه السلام) گفت: با
آنها آمیزش کنید که کار خدایی - گرچه مشرکان کراحت داشته باشند - واقع
خواهد شد. بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حوام نمی‌دانم و هر که آن را
نرک کند من نرک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و
قائله‌ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می‌خاست و با او
می‌نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبت وی بر دلش افتاد و
حبشهای خدا بر خلق چنین اند. قائله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت
زرد و تنت آب می‌شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را
گرفته و سرش را از تنش جدا کنند. گفت: غم مخور که من راز تو را مكتوم
می‌دارم. اما مادر موسی باور نکرد. و چون فرزند را به دنیا آورد به قائله که بدو
روی آورده بود التفات کرد و گفت: هرچه که خدا بخواهد! قائله گفت: نگفتم که
رازت را کتمان می‌کنم. سپس فرزند را برداشته و او را به پستو بُرد و به اصلاح امر
او پرداخت. بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند
گفت: برگردید که خون منظمی خارج شد و آنان نیز برگشتند و مادر بدو شیر
داد و چون از صدای گریه او ترسید که مبادا به وجود او پی ببرند، خداوند به او

الله إِلَهِهَا أَنِ اشْعَلِ النَّابُوتَ. ثُمَّ اجْعَلِي فِيهِ. ثُمَّ أَخْرِجِيهِ لَيْلًا فَاطْرَحِيهِ فِي نِيلٍ وَمَصَرَ،
فَوَضَعْنِي فِي النَّابُوتِ ثُمَّ دَقَعْنِي فِي النَّيْمِ، فَجَعَلَ يَرْجِعُ إِلَيْهَا وَعَقَلَتْ تَذَقُّعِي فِي الْعُثْرِ، وَإِنِّي
الرَّوْحُ حَزْبَتُهُ فَانْطَلَقْتُ بِهِ. فَلَمَّا رَأَتْهُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ الْمَاءُ هَتَّتْ أَنِ تَصْبِيغَ فَرُيْطُ اللهَ عَلَى
قَلْبِهَا.

قَالَ: وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ امْرَأَةً يُرْعَوْنَ وَهِيَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَتْ لِيُرْعَوْنَ:
إِنِّي أَبَاتُكَ الرَّبِّيعَ فَأَخْرِجْنِي وَاحْبُثِي لِي قُبَّةً عَلَى شَطْرِ النَّيْلِ عَنِّي أَتَنْزَعُ خَذِيهِ الْأَيَّامَ.
لَضَرْبَتِهَا لَهَا قُبَّةٌ عَلَى شَطْرِ النَّيْلِ إِذَا أَقْبَلَ النَّابُوتُ يُرِيدُهَا. فَقَالَتْ: هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى عَلَى
الْمَاءِ؟ قَالُوا: إِنِّي وَاللَّهِ يَا سَيِّدَتُنَا إِنَّا لَنَرِي شَيْئًا. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا نَارَتْ إِلَى الْمَاءِ فَتَنَازَلَتْ
بَيْنَهُمَا وَكَادَ الْمَاءُ يَغْرُسُهَا حَتَّى تَصَالِحُوا عَلَيْهَا فَجَذَبَتْهُ وَأَخْرَجَتْهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذَتْهُ
فَوَضَعَتْهُ فِي جَبْرِهَا. فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَجْمَلُ النَّاسِ وَأَسْرَهُمْ فَوَضَعَتْ عَلَيْهَا يَدَهُ مَحَبَّةً.
فَوَضَعَتْهُ فِي جَبْرِهَا وَقَالَتْ: هَذَا ابْنِي. فَقَالُوا: إِنِّي وَاللَّهِ يَا سَيِّدَتُنَا وَاللَّهِ مَا لَكَ زُلَّةٌ وَلَا

وحی کرد که یک تابوتی بسازد و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آنرا ببرد و
به رودخانه نیل مصر بفرستد، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت.
اما تابوت به نزد مادر هر می گشت و او نیز آن را به نام اموج می داد تا آنکه پادشاه
آن وزید و در دریا روان ساخت. همین که مادر دید فرزندش را آب می برد
خواست قریادی کشد. اما خدای تعالی قلبش را آرام ساخت.

فرموده زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بوده به فرعون گفت: اکنون
ایام بهار است. مرا از این قصر بیرون بر و برکنار شط نیل خیمه ای بزن تا در
این ایام نفریح و تفریحی کرده باشم. در کنار شط نیل چادری برای او زدند و
بنگاه تابوت به طرف او پیش آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من
می بینم می بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می بینیم و وقتی نزدیک
شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب
غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست. آن را گرفت و از آب بیرون
آورد و بر دامن خود گذاشت و بکیاره دید که بچه ای است زیبا و خوشرو و
محبتش بر دل او افتاد. او را در دامن گرفت و گفت: این پسر من است! گفتند: ای

لِلْمَلِكِ فَأَجْزَيْ هَذَا زُلْماً. فَقَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَالَتْ: إِنِّي أَصْبَيْتُ عُلَماً طَبِياً خُلُوا
تَسْجُدُ زُلْماً فَيَكُونُ قُوَّةٌ عِنْدِي لِي وَ لَكَ فَلَا تُكَلِّمُهُ. قَالَ: وَمِنْ أَيْنَ هَذَا الْعُلَامُ؟ قَالَتْ: وَ
الله ما أدري إِلَّا أَنَّ الْمَاءَ جَاءَ بِهِ. فَلَمَّ نُزِّلَ بِهِ حَقٌّ رَضِيَ. فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ أَنَّ الْمَلِكَ قَدْ تَبَيَّنَ
أَنَّهُ لَمْ يَبَيِّنْ أَحَدٌ مِنْ رُؤُوسِ مَنْ كَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ إِلَّا بَعَثَ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ لِيَتَكُونَ لَهُ ظِئراً أَوْ
مُخَضَّئَةً فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِثْلِهَا. قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: اطْلُبُوا لِي بَنِي ظِئراً وَ لَا
تُحْضَرُوا أَحَدًا. فَخَفِلَ لَا يَقْبَلُ مِنَ امْرَأَةِ مِثْلِهَا. فَقَالَتْ أُمُّ مُوسَى لِأَخِيهِ: فَصِّبِ الطَّرْفِ
أُتْرَيْنَ لَهُ أَمْرًا. فَأُتِلَفَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ لِعَالَتْ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظِئراً وَ هَهُنَا
امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَ لَدَكُمْ وَ تُكَلِّمُ لَكُمْ. فَقَالَتْ: ادْخُلُوهَا. فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَتْ لَهَا امْرَأَتُ
فِرْعَوْنَ: بِمَنْ أَتَيْتِ؟ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَتْ: ادْهَبِي بِإِثْنَيْهِ فَلْيَسْ نَفَائِكَ حَاجَةٌ.
فَقُلْنَا لَهَا النِّسَاءُ: الطَّرْفِ عَافَاكَ اللهُ يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ. فَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ

والله چه نیکو گفتی، تو و پادشاه مصر فرزندی نداردی پس او را فرزند خود
بگیرید، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچه پاکیزه و شیرینی
رسبدم، او را فرزند خود بگیریم که مایه روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا
که او را بکشی! گفت ابن بچه از کجا آمده است؟ گفت نمی دانم. جز اینکه آب او
را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد و وقتی که مردم شنیدند
پادشاه بچه ای را به فرزندی گرفته است. هر یک از سرانی که با فرعون بودند
همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه او باشد، اما آن بچه یستان
هیچیک را نگرفت. زن فرعون گفت: برای فرزندانم دایه ای بجوئید و هیچ زنی را
حاضر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به
دنبال او برو و بین امیری از او می بینی؟ او رفت به درخانه پادشاه رسید و گفت:
شده ام که شما به دنبال دایه دارید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را
می گیرد و برای شما کفالت می کند. زن فرعون گفت: او را داخل کنید. وقتی که
وارد شد زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل. گفت: ای
دخترک برو که به تو نیاوی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! بین بچه او
را می پذیری یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر بپذیرفت آیا فرعون راضی

هَلْ يَرْضَىٰ فِرْعَوْنُ أَنْ يَكُونَ الْعَلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - يَقْنِي الْعَطْفُ - بَلَا يَرْضَى. قُلْنَا: فَأَنْظِرِي بِقَبْلِ أَوْ لَا يَقْبَلُ. قَالَتْ امْرَأَتُهُ فِرْعَوْنُ: فَأَذْهَبِي فَأَذْهَبِي. فَبَجَاءَتْ إِلَيْهَا وَقَالَتْ: إِنَّ امْرَأَةَ الْمَلِكِ تَدْعُوكَ فَدَخَلَتْ عَلَيْهَا فَدَفَعَ إِلَيْهَا مُوسَىٰ فَوَسَّعَتْهُ فِي جِوَارِهَا. ثُمَّ أَقْبَضَتْهَا فَارْتَدَّهَا فِي حَلْفِهِ. فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَتُهُ فِرْعَوْنَ أَنَّ ابْنَهَا فَذَّ قَبِلَ فَأَمَتْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَصْبَيْتُ لِابْنِي طِفْلاً وَ قَدْ قَبِلَ مِنْهَا. فَقَالَ: بَيْنَ هَبْ؟ قَالَتْ: مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ فِرْعَوْنُ: هَذَا يَمَّا لَا يَكُونُ أَبَدًا. الْعَلَامُ مِنْ نَبِي إِسْرَائِيلَ وَ الطَّفَرُ مِنْ نَبِي إِسْرَائِيلَ! فَلَمْ تَزَلْ تُكَلِّمُهُ فِيهِ وَ تَقُولُ: مَا تَخَافُ مِنْ هَذَا الْعَلَامِ؟ إِنَّمَا هُوَ ابْنُكَ يَشْقُو فِي جِوَارِكَ. حَتَّىٰ قَلْبَتْهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ رَضِيَ.

فَنَسَا مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَ كَتَمَتْ أُمُّهُ خَبْرَهُ وَ الْغَالِبَةُ حَتَّىٰ خَلَعَتْ أُمُّهُ وَ الْغَالِبَةُ الَّتِي قَبِلَتْهُ. فَتَنَسَا عَلَيْهِ لَا يَعْلَمُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالَ: وَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَطْلُبُهُ وَ تَسْأَلُ عَنْهُ فَيُخْفِي عَنْهُمْ خَبْرَهُ قَالَ: فَتَلَفَّ فِرْعَوْنُ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَهُ وَ يَسْأَلُونَ عَنْهُ.

می شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد. گفتند: حالا بین که می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: ای دختر برو و بگو بباید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد و موسی را پدو دادند او موسی را در دامن خود نهاد و بستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. و وقتی که همسر فرعون دید که او دایه ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندانم دایه ای یافته ام که او را پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل! فرعون گفت: امکان ندارد. بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! اما زن فرعون اصرار کرد و گفت: آیا از این بچه می ترسی؟ او پسر توست. در دامن تو پرورش می یابد. نا آنجا که فرعون را از رأیش برگردانیده و او بدین کار رضا داد

موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله نیز درباره او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله در گذشتند و موسی پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در جستجوی او بودند و از او پرسش می کردند. اما هیچ خبری از او نداشتند. به

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ فِرْعَانَ فِي الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ. وَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَنَهَانَهُ عَنِ الْإِخْبَارِ بِهِ وَ الشَّوَالِ عَنَّهُ. قَالَ: فَخَرَجْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ دَائِلَةً مُتَغَيِّرَةً إِلَى شَيْخٍ لَمْ يَعْنَهُ عِلْمُ قَدَالُوا: فَذَكَّرْنَا تَسْتَرْجِعْ إِلَى الْأَحَادِيثِ فَحَقَّقْتُ مَعِيَ وَإِلَى حَقِّ نَحْنُ فِي هَذَا الْبَلَاءِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَا تَزَالُونَ فِيهِ حَتَّى يَجْشِيَ اللَّهُ تَعَالَى بِكُمُ: بَلَامٍ مِنْ وَلَدٍ لِأَيِّ بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ غَلَامٌ طَوَالَ جُنْدٍ قَبِيْلَتَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ مُوسَى تَبَسُّمًا عَلَى بَغْلَةٍ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ. فَرَفَعَ الشَّيْخُ رَأْسَهُ فَعَرَفَهُ بِالصَّعَةِ فَقَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قَالَ: مُوسَى. قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِمْرَانَ. قَالَ: فَوَسَّيْتُ إِلَيْهِ الشَّيْخَ فَأَخَذَ يَبْدُو قَبْلَهَا وَ تَاوَرَا إِلَى رَجُلِهِ فَنَقَلُواهَا فَعَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ اتَّخَذَ شَيْعَةً.

فَكُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ خَرَجَ قَدْ خَلَّ عَدِيْبَتُهُ لِيُزَعِّزُوْا فِيهَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَتِهِ بِمُخَابِلِ رَجُلَانِ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقِبْطِ. فَاسْتَفَانَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می کنند او هم به دنبال ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسش درباره او بازداشت. فرمود: شبی متهابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می یابیم. تا کی و نا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لای بن یعقوب را که نامش موسی بن عمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با کیسوانی مجتهد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد. شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، فرمود: آن شیخ پرید و بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قبطی

الْبَيْطُ يُؤَكِّرُهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ. وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أُعْطِيَ بَشْعَةً فِي الْحِشْمِ زَبْدَةً فِي الْبَطْنِ. فَذَكَرَ النَّاسُ وَشَاعَ لَمَرُهُ. وَعَالُوا: إِنَّ مُوسَى قَتَلَ وَجَلًّا مِنْ آلِ تَارْعُونَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِبًا يَتَرَقَّبُ. فَلَمَّا أَصْبَحُوا مِنْ الْغَدِ إِذَا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَشْصَرَهُ بِالْأَنْبِيسِ يَنْشَطِرُخَةً عَلَى آخَرٍ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّكَ لَعَوِي حَبِيبٌ. يَا لَأَنْبِيسِ زَجَلٌ وَالْيَوْمَ رَجُلٌ «لَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوُّهَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي مَتَى كُنْتُ نَفْسًا بِالْأَنْبِيسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ» * وَجَاءَ زَجَلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنْ يَكُنْ مِنْ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ بِهَا خَائِبًا يَتَرَقَّبُ «^(۱) فَخَرَجَ مِنْ بَصْرَةٍ بِفَقِيرٍ ظَهَرَ وَلَا دَابَّةٍ وَلَا خَادِمٍ. فَخَفِضَتْ أَرْضٌ ذُو قَلْعَةٍ أُخْرَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَرْضٍ مَدْيَنَ. فَانْتَهَى إِلَى أَهْلِ شَجْرَةٍ فَنَزَلَ فَإِذَا قَادًا تُحْنَهَا يَدٌ وَإِذَا عِنْدَهَا أُمَةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْعَوْنَ. وَإِذَا جَارِئَتَانِ

منازعه می کرد و آنکه از شعیانش بود علیه دشمن بیطی اش استغاثه کرد. موسی مشی بر آن بیطی زد و او افتاد و مرد و موسی ^(۱) تنومند و نیرومند بود و ذکرش در دهان مردم افتاد و کارش شیوع یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است. آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردای آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می کرد و امروز با دیگری گلاویز شده بود. موسی به او گفت: ای گیان تو مرد آشوبگری هستی. دیروز با یکی درافنادی و امروز با دیگری او چون موسی ^(۱) رفت به باری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دسی دراز کند. گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی. همچنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین فصدی حز گردنکشی نداری و نمی خواهی که از مصلحان باشی و از اقصای شهر مردی ذوان دوان آمد و گفت: ای موسی! رجال و بزرگان شور کرده اند که تو را بکشند. از شهر بیرون برو که من خبرخواه تو هستم. و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمده در حالی که نه باوری داشت و نه ترکیبی و نه خادمی. به زمینی سرازیر می شد و از زمینی بالا می رفت تا آنکه به شهر مدین رسید و به زیر درختی درآمد و آرمید و

ضعیفان، و إذا مَقَّهَا غُنَّتْهُ لَهَا. قَالَ: مَا خَطْبُكُمَا؟ قَالَتَا: أَبَوَانَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَنَحْنُ جَارَتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا تَقْدِرُ أَنْ نُرَاجِمَ الرَّجَالَ فَإِذَا سَقَى النَّاسَ شَرَبْنَا، فَرَجَعَتْهُمَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَّخَذَ دُلُوعَهَا وَ قَالَ لَهَا: قَدْ مَا غَنَّتُكُمَا فَسَقَى لَهَا. ثُمَّ رَجَعَتَا بِكُرَّةٍ قَبْلَ الثَّانِي. ثُمَّ تَوَلَّى مُوسَى إِلَى الشَّجَرَةِ فَجَلَسَ تَحْتَهَا. «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي إِنَّمَا أُنْزِلْتُ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» - فَرُودِي أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَيْءٍ تَمَرُّدٍ - فَلَمَّا رَجَعَتَا إِلَيْهِمَا قَالَ: مَا أَصْعَلَكُمَا فِي هَذِهِ الشَّاعَةِ؟ قَالَتَا: وَجَدْنَا رَجُلًا صَالِحًا رَجِمَا فَسَقَى لَنَا. فَقَالَ لِاخْتِئِبَا: إِذْهَبِي فَاذْهَبِي لِي فَجَاءَتْهُ «نَحْنِي عَلَى اسْتِخْبَابٍ» قَالَتْ إِنَّ أَلِي يَدْعُوكَ لِتَجْزِيكَ أَجْرًا مَا شِئْتَ لَنَا.

فَرُودِي أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهَا: وَجَّهْنِي إِلَى الطَّرِيقِ وَ ائْشِي خَلْقِي فَإِنَّا بَنُو يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْجَابِ النَّسَاءِ «فَلَمَّا جَاءَتْهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَحْفَظْ نَجْوَتِ مِنَ الْقَوْمِ».

دید زیر آن درخت جاهی است و برگرد آن گروهی از مردم آب می کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت: کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی توانیم در میان ازدحام مردان روم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی علیّه السلام بر آنها ترحم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش ببرانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند، موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدا یا! من بدانچه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلمات را گفت در حالی که به یک نیمه خرمای هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مرد صالحی را یافتیم که بر ما ترحم کرد و گوسفندان ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا نزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی علیّه السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نمی نگریم. و چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردم نادان نجات یابنی.

الظالمين» فالتَّيَّابُ إِذْ أَخَذَ مِنْهَا يَدَهَا يَا أَيْتَنِي اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» قَالَ
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَمْكِكَ وَلَئِنْ آتَيْتَنِي هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي تَمَامِي جِئْتُكَ فَإِنْ أَقْبَلْتَ غَضِبْتُ مِنْ
عَبْدِكَ». فَرُوي أَنَّهُ قَضَىٰ أَمْرُهَا بِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَأْخُذُونَ إِلَّا بِالْقَطْلِ وَالشَّهَامِ
«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ» فَخَوَّضَتِ الْمَقْدِسَ أَخْطَأَ عَنِ الطَّرِيقِ لَيْلًا فَرَأَىٰ نَارًا
فَقَالَ لِأَهْلِهِ: اسْكُتُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ يُخَبِّرُ مِنَ الطَّرِيقِ. فَلَمَّا
انْتَهَى إِلَى النَّارِ إِذَا شَجَرَةٌ تُضْطَرُّ مِنْ أَسْفَلِهَا إِلَى أَعْلَاهَا. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا تَأَخَّرَتْ عَنْهُ
فَرَجَعَ وَأَرْجَسَ فِي نَفْسِهِ حَيْثُ. ثُمَّ دَنَتْ مِنْهُ الشَّجَرَةُ فَتَوَدَّى مِنْ شَاطِئِهَا: الْوَادِي الْأَخْضَرِ
فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْتِيَهُ مُوسَى. قَالَ أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَأَنْ أَلِيَّ عَصَاكَ فَلَمَّا
رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ فَإِذَا هِيَ كَأَصْبُلٍ عَلَى الْخِجَابِ لِأَنَّهَا صَعْبٌ يُعْرَجُ
مِنْهَا بِمِثْلِ لَبِّ النَّارِ. فَقَالَ مُوسَى مُذْراً فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ازْجِعْ وَارْجِعْ وَهُوَ يَرْجِعُ

یکی از دختران گفت: پدر جان! او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند
و درستکار است. گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به
شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت
است که موسی ده سال خدمت کرد: زیرا پیامبران به فضل و تمام عمل می کنند.
چون موسی مدت را به انجام رسانید و خانواده خود را به جانب بیت المقدس
می برد. شبی راه را گم کرد و به خانواده خود گفت: همینجا بمانید که من آتشی
می بینم، شاید بتوانم برای شما شعله ای و یا خبری از راه بیاورم. چون به آتش
رسید درختی را دید که از شاخه تا بن شعله ور است. چون به آتش نزدیک شد
آتش واپس رفت. موسی برگشت و در دل هراسان شده سپس آن درخت پوی
نزدیک شد و از جانب راست وادی که سر زمین مبارکی بود از آن درخت ندایی
برخواست که ای موسی! من خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ و عصابت را بیفک و چون دید
که آن عصا به حرکت درآمد و مانند مار جتی است. روی برگردانید و رفت و آن
را دنبال نکرد که ناگهان از دهانی شد تنومند و بُرنا و از دندانهایش لُهب آتش
زوزه کشان خارج می شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود:
برگرد! و او نیز در حالی که می لرزید و زانوهایش بهم می خورد. برگشت و

وَرُكِبَتْهُ تَصَلَّكَانِ، فَقَالَ: يَا إلهي هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي أَسْمَعُ كَلَامُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَلَا تَخَفْ. فَوَضَعَ عَلَيْهِ الْأَمَامُ قَوْضَعٌ رَجُلَةً عَلَى ذَنْبِهَا، ثُمَّ تَنَازَلَ لِحِشَّتِهَا فَإِذَا يَدُهُ فِي شُعْبَةِ الْعَصَا قَدْ عَادَتْ عَصَا، وَقِيلَ لَهُ: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى». فَرَوَى أَنَّهُ أَمَرَ بِحُلِيِّهَا لِأَنَّهُمَا كَانَا مِنْ جِلْدِ جِبَارِ حِشْبٍ. وَرَوَى فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» أَيِ حَوْفَيْكَ: حَوْفُكَ مِنْ ضِيَاعِ أَهْلِكَ وَحَوْفُكَ مِنْ فِرْعَوْنَ.

فَإِنَّ أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِكَةٍ بِأَيْتِنِ بِتَبِهِ وَ الْعَصَا. فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ لِيَتَقَبَّلَ أَصْحَابِهِ: «كُنْ لَنَا لَا تَرْجُو كَرْجِي مِثْلَهُ يَلَا تَرْجُو. فَإِنَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ (عليه السلام) خَرَجَ لِيَتَقَبَّلَ لِأَهْلِهِ نَارًا، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ تَهْمًا فَأَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَهْلَهُ عَزَّوَجَلَّ عَزِيدَ نَبِيِّهِ مُوسَى (عليه السلام) فِي لَيْلَةٍ. وَ هَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَتَقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام)، يَصْلَحُ لَهُ أَهْلُهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَهْلُ نَبِيِّهِ

گفت: ای خدای من! آیا این کلامی که می شنوم کلام توست؟ گفت: آری و نفرس و او آسوده شد، آنگاه پایش را بر دم آن نهاد و زیر گلویش را گرفت که بناگاه دشنش بر فیضه عصا بود و مار تبدیل به عصا گردید و به او گفته شد: نعلینت را بپدر آر که تو در وادی مقدس طوی گام می نهی! و روایت شده است که مأمور به کردن آنها شد زیرا جنس آنها از پوست جبار مرده بود.

و همچنین روایت شده که منظور از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»، دور ساختن دو هراس است: هراس از نابودی خانواده و هراس از فرعون.

سپس خدای تعالی او را به نزد فرعون و یارانش با دو معجزه: «ید بیضا» و «عصا» فرستاد و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدانچه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می داری باش، زیرا موسی بن- عمران (علیه السلام) رفت تا برای خانواده خود شعله ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی (علیه السلام) را در یک سب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه (علیه السلام) نیز

موسى عليه السلام و جبرئله من الجنّة الى نوح النرج و الطهور.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - ع - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغَلُّ بْنُ مُحَمَّدٍ البَصْرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَهْوَرٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «نَالَ: سُبْحَتُهُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ عليه السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِزْرَانَ عليه السلام. قُلْتُ: وَ مَا سُنَّةُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِزْرَانَ؟ قَالَ: خِفَاءُ مَوْلِيدِهِ. وَ عَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ. قُلْتُ: وَ كَيْفَ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ؟ فَقَالَ: ثَلَاثِي وَ عِشْرِينَ سَنَةً».

۴ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَتَابِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَكِّيَّ - ع - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الْمَدَائِئِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ الرَّهَافِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ جِشَامٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَقَفِيَّةِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، يُضْلِعُ اللَّهُ لَهُ أَفْرَافَ فِي لَيْلَةٍ». وَ فِي دَوَائِدِ أُخَرَى: «يُضْلِعُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالََا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَلْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا -

چنین کند. در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنانکه کار پیامبرش موسی علیه السلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور درآورد.

۳ - عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: در قائم علیه السلام سُنَّتِی از موسی بن عمران علیه السلام است. گفتم: سُنَّتِ او از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: پنهانی ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی از اهل و قومش جقدر غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.

۴ - امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را یک شب اصلاح کند. و در روایت دیگر آمده است که خداوند او را یک شب اصلاح کند.

۵ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در صاحب الامر چهار

جعفر علیه السلام بقول: «فی صاحب هذا الأمر أرفع شأنی من أرفع أئمة». شنۀ من موسی. و
شنۀ من عیسی، و شنۀ من یوسف. و شنۀ من محمد صلوات الله علیهم أجمعین. فاما من
موسی فخائف یترقب. و اما من یوسف فالتجرب. و اما من عیسی فنبال له: إنه مات و
لم یبق. و اما من محمد صلی الله علیه و آله فالتیق.

﴿ باب ۷ ﴾

« (ذکر مضمی موسی علیه السلام و وفور الغیبة بالأوصیاء) »

« (و الخرج من بعده إلى أيام المسیح علیه السلام) »

۱- حدَّثنا أحمد بن الحسن الطنَّان قال: حدَّثنا الحسن بن علي الشَّكْرِيُّ قال: حدَّثنا
محمد بن زكريا البصري قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه قال: قلت
للضادِّ جعفر بن محمد علیه السلام: أخبرني بوفاء موسى بن عمران علیه السلام فقال: إنَّه لما أتاه
أجله و استوفى حدُّه و انقطع أكله أنا: ملك الموت علیه السلام فقال له: السَّلام عليك يا عبدي
الله. فقال موسى: و عليك السَّلام من أين؟ فقال: أنا ملك الموت. قال: ما الذي جاء

سنت از چهار پیامبر وجود دارد. سنی از موسی و سنی از عیسی و سنی از
یوسف و سنی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین. اما از موسی نرس و انتظار
است، و اما از یوسف زندان است. و اما از عیسی آن است که درباره او می گویند
مرده است ولی او نرده. و اما از محمد صلی الله علیه و آله شمشیر است.

باب ۷

﴿ درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء ﴾

و حجهای پس از او تا روزگار مسیح علیه السلام

۱- محمد بن عماره از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم:
مرا از وفات موسی بن عمران علیه السلام آگاه کن. فرمود: چون اجلش فرا رسید و
مدت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، ملک الموت علیه السلام به نزد او
آمد و گفت: سلام بر تو ای کلمه الله! موسی گفت: و علیک السَّلام تو کیسی؟
گفت: من ملک الموت. گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را فیض روح

بِكَ؟ قَالَ: جَنَّتْ لِأَنْفُسِ رُوحَكَ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ تَنْفُسُ رُوحِي؟ قَالَ: مِنْ لَيْلِكَ. قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ؟ وَقَدْ كَلَّمْتُكَ بِهِ رَبِّي خَلَّ جَلَالُهُ. قَالَ: قَبْلَ تَدَبُّكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ وَقَدْ خَلَّتْ بَيْنَا الثَّرَوَاتُ. قَالَ: قَبْلَ رِجْلَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ وَقَدْ وَطَأْتُ بَيْنَا طَوْرَيْنِ. قَالَ: قَبْلَ عَيْنَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ لَمْ تَزَلْ إِلَى رَبِّي بِالرَّجَاءِ مَعْدُودَةً. قَالَ: فَبِمَ أَذْنُكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ وَقَدْ سَمِعْتُ بَيْنَا كَلَامَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: فَأَوْحَى إِلَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ خَلِّكَ - الْمَوْتِ: لَا تَفْصِلُ دُونَكَ حَقٌّ يَكُونُ هُوَ الَّذِي يُرِيدُ ذَلِكَ. وَخَرَجَ مَلَكُ الْمَوْتِ. فَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شَاءَ: إِنَّهُ أَنْ يَمُوتَ بَعْدَ ذَلِكَ. وَدَعَا يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَأَوْصَى إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِكَيْفَانِ أَمْرِهِ وَأَنْ يُوصِيَ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ يَتَوَكَّلُ بِالْأَمْرِ. وَغَابَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ فَمَرَى عَشِيَّتَهُ بِرَجُلٍ وَهُوَ يَحْتَمِلُ قَبْرًا. فَقَالَ لَهُ: أَلَا أُعِيْنُكَ عَلَى حَفْرِ هَذَا الْقَبْرِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلَى. فَأَعَانَهُ حَقٌّ حَفَرَ الْقَبْرَ وَسَوَّى اللَّحْدَ: ثُمَّ اضْطَجَعَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَلْتَمِسَ كَيْفَ هُوَ

کنم، موسی بدو گفت: از کجا روحم را می گیری؟ گفت: از دهانت، موسی علیه السلام گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با این دهان با خدایم جل جلاله تکلم کرده ام، گفت: از دست، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آن نورات را برگرفته ام، گفت: از پایت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده ام، گفت: از جشانت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که همیشه به رحمت حق چشم دوخته ام، گفت: از گوشت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جل جلاله را شنیده ام.

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: جانش را بگیر تا آنکه او باندک آن را درخواست نماید و ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زند، بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت: آیا می خواهی در این کار کمک کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی علیه السلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است، پس خدای تعالی پرد، ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و

كَتَبَ اللَّهُ لَهُ الْغِطَاءَ فَرَأَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ اقْبَضْنِي إِلَيْكَ، فَتَمَسَّ مَكَانَ-
الْمَوْتِ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَذَنَّهُ فِي الْقَبْرِ وَ سَوَى عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَكَانَ الَّذِي يَحْمِلُ الْقَبْرَ مَكَانَ-
الْمَوْتِ فِي صُورَةِ آدَمَ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي الثَّيِّبِ، فَصَاحَ صَائِعٌ مِنَ السَّمَاءِ: مَاتَ مُوسَى تَكْلِمًا-
اللَّهُ، وَاتَّيَّ نَفْسٌ لِأَعْوَتْ.

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ أَبِيهِ عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعَ عَنْ قَبْرِ-
مُوسَى أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ بَعْدَ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ بَعْدَ الْكَنْبِ الْأَمْرِ.

ثُمَّ إِنَّ يَوْسَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبًا مِنَ الطَّوَاعِبِ عَلَى-
الْأَرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالْجَهْدِ وَالْبَلَاءِ حَتَّى مَضَى مِنْهُمْ ثَلَاثَ طَوَاعِبَ، فَتَوَيَّ بَعْدَهُمْ أَهْلُهُ
فَخَرَجَ عَلَيْهِ زُجَلَانِ مِنْ مِثَاقِي قَوْمِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصُفُورَاءِ بَنَاتِ شُعَيْبٍ امْرَأَتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي مِائَةِ أَلْفٍ رَحْلٍ، فَمَاتُوا يَوْسَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَلَّاهُمْ وَكَلَّ مِنْهُمْ مِثْلَةَ عَظِيمَةٍ، وَهَزَمَ-
الْبَاقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَأَسْرَ صُفُورَاءَ بَنَاتِ شُعَيْبٍ، وَقَالَ لَهَا: قَدْ غَلَوْتَ عَيْنُكَ فِي-

گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و او ملک الموت جانس را صاحبها گرفت و
دفنتی کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود کسی جز
ملک الموت نبود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرائی تیره بود و
فریاد کننده ای از آسمان ندا در داد که موسای کلم درگذشت و کیست که دار فانی
را وداع نکند؟

و پدرم از جدّش و او از پدرش و او از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که از
رسول خدا ﷺ پرسش شد که قبر موسی علیه السلام کجاست؟ و آن حضرت
فرمود: آن بر کنار راه بزرگی پهلوی نل سرخ است.

بعد از آن یوسع بن نون علیه السلام به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و
سحنی و بلای سرکشان شکّیا بود تا آنکه سه تن از طواغیت در گذشتند و پس از
آنها کارش بالا گرفت، اما دو تن از منافقان قوم موسی علیه السلام صُفُوراء دختر
شعیب همسر موسی علیه السلام را به سورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به
جنگ یوسع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و
بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صُفُوراء دختر شعیب اسیر شد و یوسع بن نون

الدُّنْيَا إِلَى أَنْ أَلْقَى نَبِيَّ اللَّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاشْكُرُوا لِلَّهِ مَا تَقْبَلُ مِنْكَ وَمِنْ قَوْمِكَ فَقَالَتْ صُفُورَةُ: زَاوِيَلَةُ، وَاشْكُرُوا أَيْهَتِ إِلَى الْجَنَّةِ لَا تَشْتَغِيْتُ أَنْ أَرَى فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَدْ هَتَكْتُ حِجَابَهُ، وَخَرَجْتُ عَلَى وَصِيهِ بِقَدْرٍ.

فَاسْتَقَرَّ الْأَجْمَعُ بَعْدَ يَوْسَعَ بْنِ نُوحٍ إِلَى زَمَانٍ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَرَبِّعِيَّةٍ سَنَةٍ وَكَانُوا أَعْدَ عَشَرَ، وَكَانَ قَوْمُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ تَعَالِيمَ دِينِهِمْ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى أَجْرِهِمْ، فَنَابَتْ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَشَّرَهُمْ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي يُظَاهَرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَجُنُودِهِ، وَيَكُونُ قَرْعُهُمْ فِي ظُهُورِهِمْ فَكَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ، فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ إِخْوَةٍ وَهُمُ أَبُ شَيْعٍ كَبِيرٌ، وَكَانَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَنِيهِمْ خَامِلُ الذُّخْرِ وَكَانَ أَشْعَرُ الْخَوَاصِ لَا يَغْلُمُونَ أَنَّهُ دَاوُدُ النَّبِيُّ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يُظَاهَرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَجُنُودِهِ، وَكَانَتِ الشَّيْعَةُ يَغْلُمُونَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ وَ

به او گفت: در دنیا تو را غشیدم تا پیامبر خدا موسی علیه السلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم. صفورا گفت: و او یلا به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر حانشین او شوریده‌ام.

و ائمه پس از یوسع بن نوح تا زمان داود علیه السلام به مدت چهارصد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمه آمد و شد داشتند و معالیم دین خود را از آنها می‌آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داود علیه السلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و قرع ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدری داشتند و داود در میان ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی‌کرد و نمی‌دانست که او داود پیامبر است که منتظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می‌سازد، اما شیعیانش می‌دانستند که او به دنیا آمده و به سن نیرومندی رسیده است او را می‌دیدند و

نَلَحَ أَشَدُّهُ وَكَانُوا يَرُونَهُ وَيُسَاجِدُونَ لَهُ وَلَا يَقْلَمُونَ إِلَهَ هُوَ.

تَخْرُجُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِخْوَتُهُ وَتَبَوُّهُمْ لَمَّا فَضَّلَ طَالُوتُ بِالْمَجْدُودِ وَتَحَلَّتْ عَنْهُمْ دَاوُدُ وَ قَالَ: مَا يَطْلُبُ بِي فِي هَذَا الزَّوْجِ، فَأَشْهَدُ بِكُمْ إِخْوَتُهُ وَأَتُوهُ، وَأَنَا فِي عَمَرِ أَبِيهِ يَزْعَاهَا فَأَشْنُو الْحَرْبَ وَأَصَابَ النَّاسَ جَهْدٌ، فَرَجَعَ أَبُوهُ وَقَالَ لِدَاوُدَ: ائْجَلْ إِلَى إِخْوَتِكَ طَعَامًا يَنْتَوُونَ بِهِ عَلَى الْعَدُوِّ، وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا قَصِيرًا، قَلِيلَ الشَّعْرِ، طَاهِرَ الْقَلْبِ، أَشْلَلَةً نَقِيَّةً، تَخْرُجُ زِ الْفَرَسُ مُتَكَازِلُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَمَزَّجَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَرْكَزِهِ، فَرَفَّ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى خَيْرٍ فَقَالَ الْحَبْرُ لَهُ يَبْنِدُ وَفَيْع: يَا دَاوُدُ حُدْبِي فَأَكْتَلُ بِي جَالُوتٌ فَإِنِّي إِنَّمَا خَلَقْتُ لِبَقِيَّتِهِ، فَأَلْعَدُّهُ وَوَضَعَهُ فِي جَلَابِيبِهِ الَّتِي كَانَتْ تَكُونُ فِيهَا جِجَارَتُهُ الَّتِي كَانَ يَزِمُ بِهَا غَضَبَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ الْعَشْرُ سَبَقَهُمْ يَهْلِكُونَ أَثَرُ جَالُوتَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا تَهْلِكُونَ مِنْ أَمْرِ فَوَاحٍ لَيْتَ عَابَتُهُ لَا تَقْلِسُهُ، فَتَعَدُّوا بِحِجْرِهِ حَتَّى أَذْجَلَ عَلَى طَالُوتَ فَقَالَ لَهُ: يَا لِقَ

مشاهده می کردند اما نمی دانستند که او همان داود است.

پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبهه جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می گفت در این جبهه چه کاری از من بر می آید و پدر و برادرانش نیز او را خوار و بی مقدار می شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می چرانید و جنگ شدت گرفت و مردم گرفتار شدید، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعامی به نزد برادرانت ببر تا در برابر دشمن نفوذ شوند و داود علیه السلام مردی کوتاه قد و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یکدیگر فراهم آمده و هر یک در سنگر خود موضع گرفته است. داود علیه السلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی بوی گفت: ای داود! مرا برگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشن او آفریده شده ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرچین خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! تو این نو چقدر

مَا عَيْدَكَ مِنَ الْقَوْمِ وَ مَا جِئْتَنِي مِنْ تَعْلِيمِكَ قَالَ: قَدْ كَانَ الْأَمْرُ يَغْدُرُ عَلَيَّ الشَّامُ مِنْ غَسَمِي فَأَدْرَكْتُ فَأَخَذْتُ بِرَأْسِهِ وَ أَفْلَكْتُ بِحَبْلِهِ عَنْهَا فَأَخَذَهَا مِنْ فَيْهِ. وَ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى طَالُوتَ أَنَّهُ لَا يَنْتَقِلُ جَالُوتَ إِلَّا مَنْ لَيْسَ وَزَعْلُهُ فَلَأَهِاءَ. فَذَعَا بِبَنِيهِ فَلَبِسَهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ فَرَاغَ ذَلِكَ طَالُوتَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَقَالَ: عَسَى اللَّهُ أَن يَبْتَلِيَ بِهِ جَالُوتَ. فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ اتَّفَقَ النَّاسُ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرُونِي جَالُوتَ. فَلَمَّا رَأَاهُ اخْتَجَزَ فَرَمَاهُ بِهَ نَصْلِكَ بِهَ بَنِي عَيْنَيْهِ فَذَمَقَهُ وَ تَنَكَّسَ عَنْ دَائِيهِ. فَقَاتَلَ النَّاسُ: فَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ. وَ مَلَكَهُ النَّاسُ حَتَّى لَمْ يَكُنْ يُسْمَعُ بِطَالُوتَ ذِكْرُهُ وَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أُنْزِلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ الرُّبُوبُ وَ عَلَّمَهُ صُنْعَهُ الْخَدِيدِ فَلَلَّيْنَهُ لَهُ. وَ أَمَرَ الْجِبَالِ وَ الطُّيُورَ أَن تَسْمَعَ مِنْهُ. وَ أَغْطَاهُ صَوْتًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ خُشْنًا. وَ أَغْطَاهُ قُوَّةً فِي الْعِبَادَةِ. وَ أَقَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيًّا.

است و چه تجربه ای برای خود آندوخته کرده ای؟ گفت: بسا بوده که شیر به گوسفندی از گله ام حمله آورده است و من خود را به آن رسانیده و سرشیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساخته ام، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که جالوت را کسی نمی تواند بکشد که زرّه تو را بیوشد و بر تنش اندازه باشد و زرّه خود را خواست و داود علیه السلام آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی اسرائیل منعجب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داود علیه السلام گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را برگرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروائی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی اسرائیل نیر به گرد او در آمدند و خدای تعالی زیور را بر وی فرو فرستاد و صنعت آهن را معلم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرندوها دستور داد که به همراه او تسبیح گیرند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی اسرائیل قرار داد

و هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ الْغَايِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَلِمَ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَحْوِهِ. وَ انْطَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَنَادَاهُ: الْخُورُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَأَتَى اللَّهَ فَأَتَمَّلَ أَعْدَاءَ اللَّهِ. وَ لَمَّا سَمِعَتْ مُنْتَهَى إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ جَنْبِهِ وَ انْطَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ الْخُورُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَتَعَدَّ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ. فَيَخْرُجُ عَلَيْهِ وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ لَبِقْتُهُمْ وَ يَقْتُلُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

خَذَلْنِي بِذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ حَاتِبٍ الدَّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ الشَّامِ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الشُّعْرِيِّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيِّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ أَبَانِهِ. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَجْرِ حَدِيثِ طَوِيلٍ - قَدْ أَخْرَجْنَاهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ مَا رَوَى عَنْ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ النَّصِّ عَلَى الْغَايِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَجْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

نُصِّحُوا (۱) «إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَرَأَاهُ أَنْ يَسْتَغْلِبَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْحَمُ إِلَهِيهِ بِأَمْرِهِ بِذَلِكَ. فَلَمَّا أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ صَبَحُوا مِنْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: يَسْتَغْلِبُ غَلْبَتَنَا حَذَنًا وَ قِيَلَا

روى قائم ﷺ نیز چنین است. او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب او منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی، دیگر روائیست که از دشمنان خدا تقاعد کنی. او به در آید و دشمنان خدا را هر کجا بیابد خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم ﷺ در نص بر قائم ﷺ و اینکه او دوازدهمین از ائمه علیهم السلام است نقل نموده ام.

سپس داود علیهم السلام اراده فرمود که سلیمان علیهم السلام را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به نو چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد

مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ. فَذَعَا أَشْبَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَقَالَ لَهُمْ: فَذْ بَلَّغْنِي مَقَالَتَكُمْ فَأُرَوِّيَ عَيْبَتَكُمْ فَأَيُّ عَصَا أَقْرَزَتْ فُصَاحِبَهَا وَلِي الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي. فَقَالُوا: رَضِينَا. فَقَالَ: لِي كُتِّبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ اسْمُهُ عَلَى عَصَاهُ. فَكُتِبَتْ ثُمَّ جَاءَ سَلْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَصَا فَكُتِبَ عَلَيْهَا اسْمُهُ. ثُمَّ أَذْجَلَتْ يَتِيمًا وَأَغْلَقَ الْبَابَ وَخَرَسَتْهُ زُؤُوسُ أَشْبَاهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ ضَلَّ بِهِمُ الْغَدَاةُ، ثُمَّ أَلْبَلَّ لَفْتَحَ الْبَابَ فَأَخْرَجَ عَيْبَتَهُمْ وَذَا أَوْزَقَتْ وَعَصَا سَلْمَانَ فَذَا أَقْرَزَتْ. فَسَلَّمُوا ذَلِكَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَشَعَتْهُ بِمَضْرُوءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَقَالَ لَهُ: يَا بَنِيَّ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ؟ قَالَ: عَفْوُ اللَّهِ عَنْ النَّاسِ وَ عَفْوُ النَّاسِ بِنِعْمَتِهِمْ عَنْ بَعْضٍ. قَالَ: يَا بَنِيَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَخْلَى؟ قَالَ: الْهَبَةُ وَ هَزْ زَوْجُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ. فَافْتَزَّ دَاوُدُ ضَاحِكًا فَسَازَ بِهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَقَالَ: هَذَا خَلِيعَتِي فَيُكِّمُ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ أَقْبَلَ سَلْمَانُ بِقَدْ ذَلِكَ أَكْرَهُ وَ نَزَّوَجَ بِأَمْرَائِهِ وَ اسْتَعَزَّ مِنْ شَعْبِهِ

آنها از این موضوع ناخرسند شده و تالیدله و گفتند: می خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود علیه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم. عصاهای خود را به من نشان بدهید. هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولی امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند. سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتافی نهاده و درس را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را پیرون آورد. عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود. دیگر کار را به داود وا گذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یکدیگر. گفت: پسر جان! شیرین ترین چیز چیست؟ گفت: محبت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگانش است. داود از سر خرسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است. سپس سلیمان امر خود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد و از شیعبانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود. بعد از آن

ماتساءل الله أن ينسبني. ثم إن امرأته قالت له ذات يوم: يا بني أنت و أمي ما أكمل خصالك و أطيب ريحك. و لا أعلم لك حصنة أكرمها إلا أنك في مؤونة أبي قلنا دخلت السوق فتعوضت لِرزقي الله زوجت أن لا تجيبك. فقال لها سليمان عليه السلام: إني و الله ما غلبت عنلا فط و لا أعيشه. فدخل السوق فجاء بوعه ذلك ثم رجع فلم يجيب شيئا. فقال لها: ما أصبت شيئا. قالت: لا عليك إن لم يكن اليوم كان غدا. فلما كان من الغد خرج إلى السوق فجاء بوعه فلم يتغير على شيء. و رجع فأخبرها فقالت له: يكون غدا إن شاء الله. فلما كان من اليوم الثالث مضى حتى انتهى إلى ساحل القبط فإذا هو بصياد. فقال له: هل لك أن أعيتك و نعلينا شيئا؟ قال: نعم. فأعانه فلما فرغ أعطاه الصياد سمكتين فأخذها و خيذه الله عز وجل. ثم إنه شق بطن إحدىها فإذا هو بجانم في بطنها فأخذه فقصه في ثوبه فخيه الله و أشبع السمكتين و جاء بهما إلى منزله ففرحت امرأته بذلك. و قالت له: إني أريد أن نذبح أبنوي حتى نغلي أنك قد كسبت. فدعاهما فأكلتا منه. فلما

روزی زنش گفت: پدر و مادرم فدای تو! چقدر بکو خصال و خوش رائحه ای! و هیچ مکروهی در تو نیست جز آنکه هزینه تو برعهده پدرم می باشد. اگر به بازار می رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می آمدی بکو بود و امیدوارم که خدا نور را ناامید نسازد. سلیمان علیه السلام گفت: من تا به حال کار و کسبی نکردم و راه و رسم آن را درست نمی دانم. آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد. زن گفت: عیبی بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطلع ساخت و وی گفت: این شاء الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و بدو گفت: آیا می خواهی کمک کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی بدو داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت. ناگهان دبد انگستری در شکم آن است. آن را برگرفت و در حمامه خود نهاد و ماهیها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و بدو گفت: می خواهم پدر و مادرم را

فَرُغُوا قَالَ لَهُمْ: هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: لَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنَّا لَمْ نَزِدْكَ خُبْرًا مِثْلَ . قَالَ: فَأَخْرَجَ خَافَتَهُ قَلْبَهُ مَعَهُ عَلَى الطَّيْرِ وَالرَّيْحِ وَغَيْبَةِ الْمَلِكِ . وَحَمَلَ الْحَارِيَّةَ زَادَتْهَا إِلَى بِلَادِ اصْطَحْرَ . وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْخَةُ وَاسْتَشِيرُوا بِهِ فَمَرَجَ اللَّهُ عَنْهُمْ مَا كَانُوا فِيهِ مِنْ خَيْرٍ وَغَيْبِهِ . فَلَمَّا خَضَعَتْهُ الزُّفَاءُ أَوْصَى إِلَى أَصْفَ بْنِ بَرْخِيَا بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَوَكُّؤُهُ . فَلَمَّا يَزَلُ بَيْنَهُمْ غَلَبَتْهُ إِلَيْهِ الشَّيْخَةُ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ . ثُمَّ غَلَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَصْفَ غَيْبَةً طَالَ أَتَدَهَا . ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ قُبُورُ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ . ثُمَّ إِنَّهُ زَادَهُمْ فَذَالُوا لَهُ . أُنِيَ الْمَلِكُ؟ قَالَ: عَلَى الصَّعْرَاءِ . وَغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَاسْتَدْبَرَ الْبَلَوَى عَلَى نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ بِشَيْبَتِهِ وَكَشَلَتْ عَلَيْهِمْ بِخَنْصَرٍ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَطْفُرُ بِهِ مِنْهُمْ وَتَطَلَّتْ مِنْ تَهْرَبٍ رَيْسِي ذَرَارِهِمْ . فَأَصْطَفَى مِنَ الشَّيْءِ مِنْ أَهْلِ بَيْنِ يَهُودَا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَاصْطَفَى مِنْ

دعوت کنی نابدانند که نو کاسب شده ای، آنها را دعوت کرد و با یکدیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند گفت: آیا مرا می شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده ایم، گوید: انگشترش را در آورد و در دست کرد، پاد و پرندگان به فریاد درآمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و به وجود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلطان علی را از آنها برطرف ساخت و چون وفانش فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می کردند و معالِم دینشان را از او فرامی گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با فرموش خدا حافظی کرد و بدو گفتند: محل ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت و نجات النضر بر آنها چیره و هر کدام ایشان را که می یافت می کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می کرد و از اسیران خاندان یهود چهارتن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزیر را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

وَلَمَّا هَارَوْنَ غُرِّزُوا، وَهُمْ يَوْمَئِذٍ صَبَتُهُ صَحَاؤُ فَكَنُوا فِي يَدَيْهِ وَبَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْقَذَابِ الْمُهْبَنِ، وَالْحُجَّةُ قَانِبَالٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَدِ مَحْتَضَرٍ تِسْعِينَ سَنَةً، فَلَمَّا غَزَتْ قُضْلَةُ وَ سَمِعَ أَنَّ نَبِيَّ إِسْرَائِيلَ يَنْظُرُونَ خُرُوجَهُ وَ يَزُجُونَ الْفَرْجَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ فِي حُبِّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِيَأْكُلَهُ، فَلَمَّا بَرَزَتْهُ، وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَنْبِيَاءِهِ يُطْعَمُهُ وَ شَرَابِهِ عَلَى تَدْنِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، فَكَانَ دَانِيَالُ يَصُومُ الثَّهَارَ وَ يُطِيرُ بِاللَّيْلِ عَلَى مَا يُدْنِي إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ، فَاسْتَدْبَتِ الْبَلَوَى عَلَى شَبِغَتِهِ وَ قُوْمِهِ وَ الْمُسْتَغْبِرِينَ لَهُ وَ بَظُهُورِهِ، وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِي الدِّمَنِ بِطَوْلِ الْأَمْدِ، فَلَمَّا شَامَى الْبَلَاءُ بِدَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِقَوْمِهِ رَأَى مَحْتَضَرٌ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ قَدْ حَبَلَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَلْوَجَا إِلَى الْحَبِّ الَّذِي فِيهِ دَانِيَالُ مُسْلِمِينَ عَلَيْهِ يَسْأَرُونَهُ بِالْفَرْجِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَى مَا أُنِيَ إِنْ دَانِيَالُ فَأَمَرَ بِأَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْحَبِّ، فَلَمَّا أُخْرِجَ اغْتَدَّرَ إِلَيْهِ بِمَا ارْتَكَبَ مِثْلَهُ مِنَ التَّغْذِيَةِ، ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِي أُمُورِ عَمَالِكِهِ وَ الْفَضَاءِ بَيْنَ الثَّانِي، فَظَهَرَ مِنْ

مدتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی بسر می برد، و دانیال پیامبر علیه السلام نود سال در دست محنت النصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور او است و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد، اما آن شیر نزدیک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبرانش بدو حوردفی و نوشیدنی می رسانید و دانیال روزها و وزه می گرفت و شها با خوراکی که به دستش می رسید افطار می کرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شعبیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیب در دین شک کردند و چون گرفتاری دانیال علیه السلام و قومش به نهایت رسید، تحت النصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و بدو سلام کرده و مژده فرج دادند و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود بشارت شد و دستور داد او را از چاه در آورند و چون او را آوردند از شکنجه ای که به او داده بود عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت

كَانَ مُشْتَبَرًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَذُكُّوا ذُكُورَهُمْ وَاجْتَمَعُوا إِلَى دَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَيْنِ
بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلَ عَلَى يَلَدِكَ الْحَالِ حَتَّى مَاتَ. وَ أَلْفَضَى الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى
عُزْرِيَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكَانُوا يَحْتَضِرُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتُونَ بِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ. فَكَلِمَتُ اللَّهِ
عَنْهُمْ شَخْصَةً مِائَةَ عَامٍ. ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَائِبَ الْمُتَجَبِّجِ بَعْدَهُ. وَ اشْتَدَّتْ الْبُلُوَى عَلَى بَنِي -
إِسْرَائِيلَ حَتَّى وُلِدَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَزَعَزَعَ قَطْمَهَرٌ وَ لَمْ يَنْجُ سِوَنَ قَدَامَ فِي الثَّابِتِ
حَظِيئًا. فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ. وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ بَعْضَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا كَانَتْ
لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ. وَ وَعَدَهُمُ الْفَرَجَ بِقِيَامِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ تِسْعٍ
وَ عَشْرِينَ سَنَةً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ. فَلَمَّا وُلِدَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَثْنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَادَنَهُ وَغَيَّبَ
شَخْصَةً. لِأَنَّ مُؤَيِّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَكَمَتِ السُّبُحَاتُ بِهِ مَكَانًا قَصِيئًا. ثُمَّ إِنَّ زَكَرِيَّا وَ خَالَتَهَا أَفْبَلَا
يَقْتَضَانِ أَثَرَهَا حَتَّى هَجَبَا عَنْهَا وَ قَدْ وَضَعَتْ مَا فِي بَطْنِهَا وَ هِيَ تَقُولُ: «بِالْبَقِيَّةِ مِتُّ قَبْلَ

و داوری بین مردم را بدو سپرد و هر کس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار
گردید و سر بلند شدند و مؤمنان به فرج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این
حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عُزْرِيَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ واگذار
کرد و بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مأمور شدند و معالِم دینشان را از
او می گرفتند و خداوند شخص او را یکصد سال غایب ساخت. سپس او را
برانگیخت و حُجَّتِهای الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر
بنی اسرائیل شدت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ به دنیا آمد و رشد کرده و در
سن هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم استاد و خطبه خواند. حمد و ثنای
الهی را به جای آورد و آیاتِ الهی را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران
به سبب گناهان بنی اسرائیل است و عاقبت از آن متقین می باشد و به آنها وعده
داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ فرج حاصل شود و آنگاه که
مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شد. خدای تعالی ولادتش و اخفی ساخته و شخص او را غایب
ساخت، زیرا چون مریم بدو باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس
زکریا و خاله اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع
حمل کرده بود و می گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده

هَذَا وَكُنْتُ نَسَبًا حَسَنِيًّا، فَأَطْلَقَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ لِسَانَهُ بِعَذْرَاهَا وَإِظْهَارِ حُجَّتِهَا، فَلَمَّا ظَهَرَ بِاشْتِدَادِ الْبُلُوغِ وَالطَّلَبِ عَلَى نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ، وَاتَّكَبَ الْجَبَابِرَةُ وَالطَّوَاعِبُ عَلَيْهِمْ حَقًّا، كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَسِيحِ مَا قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَاسْتَشَرَّ شَعْمُونَ بْنُ حَمُونَ وَالشَّعْبَةُ حَقًّا أَلْفَضَى بِهِمُ الْإِسْتِثَارَ إِلَى حَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَأَفَامُوا بِهَا، فَتَجَرَّ اللَّهُ هَمُّ الْقَبُورِ الْقَذْبَةِ زَاخِرَجَ هَمُّ مِنْ كُلِّ السَّرَابِ، وَجَعَلَ هَمُّ فِيهَا الْمَائِيَّةَ، وَبَقِيَ إِلَيْهِمْ سَمَكَةٌ تَذَعِي الْفُسْطَ لَا تَحْمُ لَهَا وَلَا عَظْمَ وَإِنَّمَا هِيَ جِلْدٌ وَدَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّحْلِ أَنْ تَرْكَبَهَا، فَرَكَبَتْهَا فَأَتَتْ النَّحْلَ إِلَى بَيْتِكَ الْحَزِيرَةِ وَنَهَضَ النَّحْلُ وَتَغَلَّقَ بِالشَّجَرِ فَعَرَّشَ وَبَنَى وَكَثُرَ الْعَسَلُ وَلَمْ يَكُونُوا يَتَّقِدُونَ شَيْئًا مِنْ أَهْلِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

* * * * *



بودند. خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری بنی اسرائیل شدت گرفت و سرکشان و طواغبت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح علیهم السلام بدانجا رسید که خدای تعالی از آن خبر داد. است و شمعون بن حمون و شعیان پنهان شدند تا جایی که کار اسنارشان به جزیره ای از جزایر دریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک مرغ ماهی که به آن فد می گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان، بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نتست و زنبور عسل به آن حزیره آمد و بر درختان نتستند و کندو ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همه اخبار مسیح علیهم السلام در این جزیره آگاهی داشتند.

* * *

﴿ باب ۸ ﴾

﴿ بِشَارَةُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْهَيِّ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾ *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِمْسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَطِيَّةَ الشَّامِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ الصُّعْمَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ - وَكَانَ قَارِئًا لِلْكِتَابِ - قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْإِنْجِيلِ: يَا عِيسَى جُدْ فِي أَقْرَبِي وَلَا تَهْزُلْ، وَاسْتَمِعْ وَأَطِع. بَابُ ابْنِ الطَّاهِرَةِ الطُّهْرِيِّ الْبُخَارِيِّ الْبُشُولِيِّ كُنْتُ مِنْ غَيْرِ خَلِيلٍ، أَنَا خَلَقْتُكَ أَنَا لِعَمَالَيْنِ، فَإِنِّي لَا عَقِيدَ، وَ عَلَيَّ تَنْزِيلٌ. خَذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، إِذَا فُتِرَ لِأَهْلِ سُورِيَا بِالشَّرِيَانِيَّةِ، تَلْعَمُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا أَرُودُ، صَدَّقُوا اللَّهَ الْأَمْرَ، صَاحِبَ الْجَمَلِ وَالْمُدْرَعَةَ وَالسَّاجِدَ - وَ هِيَ الْيَمَاعَةُ - وَ الثُّغْلَانِي وَ الْحِرَاوَةُ - وَ هِيَ الْقَضِيبُ -، الْأَحْمَلُ الْقَنْبَرِيُّ، الصَّلْتُ الْجَبِينِ، الْوَاضِعُ الْحَذَائِي، الْأَقْفَى الْأَثَلِي، مُنْطَلَجُ الشَّابَا، كَأَنَّ عُنْمَةَ إِبْرِيْلُ بَصِيَّةٌ. كَانَ الذَّهَبُ يَجْرِي فِي نَرَاوِي، ثُمَّ شَفَرَاتُ

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم علیه السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - عبدالله بن سلیمان که مردی کتابخوان بود می گوید: در انجیل چنین خوانده ام: ای عیسی! در کاری من کوشا باش و بیهودگی مکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند طاهره! یاکبره! بکوه بتول! من تو را بدون مرد از بطن مریم آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا بپرست و بر من توکل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دافنی هستم که هیچ زوایی ندارد. پیامبر آملی را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد، دو چشمتش گشاده و گیراست و پیشانیست صاف و گونه هایش درخشد، و بینی اش راست و قلمی و دندانهایش گشاده است. گردنش صاف و درخشنده است بمانند یک تنگ نقره و گویا از دو طرف گلوبش طلا موج می زند. یک رشته موی لطیف از

من صدیره إلى شربه، ألبس على بطنيه ولا على صدره شغرة، أمثال النون، ذوق المشرقة، شجن الكحل والقدم، إذا التفت التفت جميعاً، وإذا مشى فكأنما يتخلع من الصخر، و يتخبر من صبيح، وإذا جاء مع القوم ندعهم، غرقه في رحيه كاللؤلؤ، وريح الميثاق تتلحح منه، لم يزل يبله بقله ولا بعده، طيب الريح، نكاح النساء، ذوالنسل الغليل، إنما نسلك من مباركة لها ثبت في الحجة، لأصحب فيه ولا نصب، يكملها في آخر الزمان كما كمل زكريا أشك، لها فرخان شمس شهدان، كلاً من القرآن، ودينه الإسلام، وأما السلام فطوى لمن أذرك زمانه، وشهد أياته، وسمع كلامه.

قال عيسى: يا رب وما طوبى؟ قال: شجرة في الحجة أنا غرسها بيدي، تظل الجنان، أصلها من رضوان، مأوها من نسيم، برقة بزد كافور، و طعمه طعم الرزق، من شرب من تلك القن شربة لا يظلم بعدها أبداً.

سینه نا نافش کشیده شده است و شکم و سینه اش مو ندارد، گندمگون است و انگشتانش پاره یک و کف و قدم مبارکش بهتر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجه او می شود و چون راه رود سنگین و با وفار است و گویا پای از صحره می کند و از بلندی فرو می آید، چون به همراه قومی درآید سر بلند و جبره بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحه مشک از او می تراود، پیش از او و پس از وی بماندش دیده نشده است، حوش بو و ازدواج کننده با زنان و کم فرزند است، نسل او از وجود مبارکه ای است که بی در بهشت دارد که در آن شکاف و وگی نیست، در آخر الزمان او را کفالت کند، همچنانکه زکریا مادر نور کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نبی سلام، و حوشا بحال کسی که زمان وی را دریابد و شاهد ایام وی باشد و کلامش را بشنود.

عیسی علیها السلام گفت: یا خدا یا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته ام و آن بر همه بهشت سایه دارد و ربشه اش از رضوان و آتش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زعبیل است

فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَوْفِي مِنْهَا، قَالَ: حَرَامٌ بِأَعْيُنِي عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ، وَحَرَامٌ عَلَى الْأَمَمِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى تَشْرَبَ مِنْهَا أُمَّةٌ ذَلِكَ النَّبِيُّ، بِأَعْيُنِي أُرِيكَ إِلَيَّ نَحْمُ أَفْطُوكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُعْرِى مِنْ أَمَّةٍ ذَلِكَ النَّبِيُّ الْقَجَائِبُ، وَ يُعِينُهُمْ عَلَى التَّلْبِينِ الدُّجَالِ أَفْطُوكَ فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ لِيُتَصَلَّى مَعَهُمْ، إِنَّهُمْ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ.

وَكَانَتْ لِلْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَنَائِمَاتٌ، يَبِيعُ فِيهَا فِي الْأَرْضِ، فَلَا يَغْرِفُ قَوْمُهُ وَ شَيْفَتُهُ خَبْرَهُ، ثُمَّ ظَهَرَ فَأَوْصَى إِلَى شَمْعُونِ بْنِ حَمُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَضَى شَمْعُونُ غَابَتْ الْحُجُجُ بَعْدَهُ وَ اسْتَدْبَرَ الطَّلَبَ، وَ عَظُمَتِ الْبُلُوغُ، وَ قَرَسَ الدِّهْنُ، وَ ضُيْعَتِ الْحُقُوفُ، وَ أُبْيَسَتِ الْكُرُوسُ وَ السُّنَنُ، وَ ذَهَبَ النَّاسُ نِيئًا وَ شِيَالًا لَا يَفْهَمُونَ آيَاتًا مِنْ آيٍ، فَكَانَتْ الْغُيُوبَةُ بِإِنْتِظَانٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً.

و هر که از آن جرعه ای نوشد هرگز تشنه نگردد.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بشر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امتها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امت آن پیامبر از آن بنوشد. ای عیسی من تو را به جانب خود بالا می برم و در آخر الزمان به زمین فرو می فرستم تا شگفتیهای امت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دمع دجال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاه فرو می فرستم تا با ایشان نماز بخوانی. به راستی که آنها امت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چند بن غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می کرد و قوم و شیعیانش پخیری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصی خود ساخت و چون شمعون درگذشت، حجتهای پس از وی عایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می رفتند و هیچ چیز را نمی شناختند و این غیبت دویست و پنجاه سال بطول انجامید.

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّلَيْدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّعَائِزِيُّ: وَشُعْذُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَيْرِزَةِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ معاويةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «بَنِي النَّاسِ يَلْعَدُ عِيسَى بْنُ مَرْثَمَ عليه السلام خَمْسِينَ وَمِائَتَيْ سَنَةٍ بِلَا حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ».

۳- حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّاعُ، عَنْ يَتْعُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَنِّيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ يَتْعُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام خَمْسِينَ عَاماً مِنْهَا مِائَتَانِ وَخَمْسُونَ عَاماً لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا عَالِمٌ ظَاهِرٌ. قُلْتُ: فَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُتَسَكِّعِينَ بِدِينِ عِيسَى عليه السلام قُلْتُ: فَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَ لَا تَكُونُوا الْأَرْضُ إِلَّا فِيهَا عَالِمٌ».

وَ كَانَ يَمُنُّ خَرَبَ فِي الْأَرْضِ لِبَطْلِ الْعَجَلَةِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عليه السلام لَقِمَ يَزَلُ يَسْتَكِلُّ مِنْ عَالِمٍ إِلَى عَالِمٍ. وَ مِنْ قَدِيمٍ إِلَى قَدِيمٍ وَ يَبْتَغِي مِنَ الْأَسْرَارِ وَ يَسْتَدْبِرُ بِالْأَخْبَارِ مُتَنَبِّئاً لِلنَّهَامِ. الْفَاتِمُ شَيْدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ عليه السلام أَوَّلُهَا لَيْسَ سَنَةٌ حَتَّى يُبَشِّرَ بِوَلَدِيهِ. فَلَمَّا أَتَمَّنَ

۲- معاوية بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بعد از عیسی بن مریم علیه السلام مردم دوست و پنجاه سال بدون حجتی ظاهر گذرانیدند.

۳- یعقوب بن شعبه از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بین عیسی و محمد علیهما السلام پانصد سال فاصله بود که در دوست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود. راوی گوید: در این مدت مردم چه می کردند؟ فرمود به دین عیسی علیه السلام عمل می کردند. گفتیم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند سپس فرمود: زمین هیچگاه از عالم خالی نمی ماند.

و از جمله کسانی که در جستجوی حجت الهی در زمین سفرها کرد سلمان فارسی رضی الله عنه بود که پیوسته از نزد عالمی به نزد عالمی دیگر و از نزد فقهی به نزد فقیه دیگری می رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می کرد و به اخبار انباء گذشته استدلال می کرد و چهارصد سال در انتظار قیام قائم سید اولین و آخرین

بِالْفَرَجِ خَرَجَ مُرَبَّدٌ نِهَاطَةً تَشْبِيهِ.

﴿ باب ۹ ﴾

(« خَبَرُ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - فِي ذَلِكَ »)

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو التَّعَالِي: وَأَخْبَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَبِيعًا. عَنْ أَخْبَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَبِيهِ - عَمَّنْ ذَكَرَهُ - عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا كَيْفَ كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيِّ؟ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَارِسِيِّ وَأَبَا ذَرٍّ وَجَمَاعَةً مِنْ قُرَنِيٍّ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِسُلَيْمَانَ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا بِمَنْزِلِ أَمْرِكَ؟ فَقَالَ سُلَيْمَانُ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ لَمْ غَلَبَكَ سَأَلْتَنِي مَا أَخْبَرْتَنِي. أَنَا كُنْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ شِمَارَازٍ مِنْ أَبْنَاءِ الدَّهَاقِينَ وَكُنْتُ غَرِيبًا عَلَى وَالِدِي فَتَبَيَّنَا أَنَا سَابِرٌ مَعَ أَبِي فِي عَيْدِهِمْ لَمَّا إِذَا أَنَا بِصَوْمِيَّةٍ وَإِذَا فِيهَا رَجُلٌ يُسَاجِدُ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ، وَأَنَّ

محمد صلى الله عليه وآله بود تا آنکه مرده و لادتش را دادند و چون به قریج رفتن کرد زهسبار حجاز و بهامه گردید و اسیر شد.

باب ۹

خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب

راوی گوید: به موسی بن جعفر رضی الله عنه عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را از سبب اسلام سلمان فارسی آگاه نمی‌کنید؟ فرمود: پدرم برای من بازگو فرمود که امیرالمؤمنین رضی الله عنه با سلمان فارسی و ابوذر و گروهی از قریش نزد فیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند. امیرالمؤمنین رضی الله عنه به سلمان فرمود: ای ابا- عبدالله! آغاز کار خود را به ما گزارش بده. سلمان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! به خدا اگر غیر تو می‌پرسید گزارش نمی‌دادم. من مردی از اهل شیمراز بودم و پدرم از دهقانان بود و نزد پدر و مادرم عزیز بودم. یک روز با پدرم برای شرکت در یکی از جشنهایشان می‌رفتم که به یک صومعه رسیدم و مردی در آن

مُحَمَّدُ أَحَبُّهُ إِلَهٌ، فَرَسَخَ وَضَعْتُ مُحَمَّدٌ^{۳۳} فِي لَحْمِي وَدَمِي فَلَمْ يُهَيِّتْنِي طَعَامًا وَلَا شَرَابًا. فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا بَنِيَّ مَا لَكَ الْيَوْمَ لَمْ تَسْجُدْ بِمَطْلَعِ الشَّمْسِ؟ قَالَ: فَكَبَّرْتُهَا حَتَّى سَكَتَتْ، فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلَى خَدْرِي إِذَا أَنَا بِكِتَابٍ مُغْلَقٍ فِي الشَّعْبِ فَقُلْتُ لِأُمِّي: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَتْ: يَا رَوْزِبَهَ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ مَا رَجَعْنَا مِنْ عَيْدِنَا رَأَيْنَاهُ مُغْلَقًا، فَلَا تَقْرُبْ ذَلِكَ الْمَكَانَ فَإِنَّكَ إِنْ قَرَبْتَهُ فَتَكَلَّفَ الْجُرْمَ. قَالَ: فَجَعَلْتُهَا حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ فَتَنَّمَ أَبِي وَأُمِّي فَكُنْتُ وَ أَحَدْتُ الْكِتَابَ وَإِذَا فِيهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا عَهْدُ مِنْ اللَّهِ إِلَى آدَمَ أَنَّهُ خَالِقُ مِنْ صُلْبِهِ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ، يَأْمُرُ بِتَكْوِينِ الْأَخْلَاقِ وَيَنْهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، يَا رَوْزِبَهَ انْصَبْ وَصِيَّ عِيسَى وَ آمِينَ وَ انْزِلِ الْفُؤَادِيَّةَ» قَالَ: فَصَجْتُ ضَعْفَةَ وَزَادَنِي شِدَّةً، قَالَ: فِعْظِمُ بِذَلِكَ أَبِي وَأُمِّي فَأَخَذُونِي وَجَعَلُونِي فِي بَغْرٍ عَمِيقَةٍ، وَغَالُوا ابْنِي إِنْ رَجَعْتُ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: افْعَلُوا ابْنِي مَا شِئْتُمْ، حُبُّ مُحَمَّدٍ لَا يَهْدِيهِ مِنْ ضَلْوَ، قَالَ سَلْمَانُ: مَا

بود که ندا می کرد: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و عیسی روح - الله است و محمد حبیب الله! و صفت محمد در عینی گوشت و پوست من رسوخ کرد و دیگر خوراک و شرابی بر من گوارا نشد. مادر من گفت: ای فرزندانم چرا امروز به مطلع آفتاب سجده نکردی؟ من باز به مبارزه پرداختم تا آنکه ساکت شد چون به خانه خود بازگشتم دیدم کتابی به سقف اتاق آویخته است، به مادر من گفتم: این چه کتابی است؟ گفت: ای روزبه! وقتی از جشن برگشتم این کتاب را آویخته دیدم، به آن نزدیک مشو که اگر به آن نزدیک شوی پدرت تو را خواهد کشت، گوید: من خود را نگاه داشتم تا آنکه شب گذشت و پدر و مادر من خوابیدند، برخاستم و کتاب را برگرفتم و هنگام دیدم که در آن نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم این عهدهی است از خدای تعالی برای آدم، او از صلب آدم پیامبری می آفریند که به او محمد می گویند، به مکارم اخلاق فرمان می دهد و از پرستش تنها باز می دارد ای روزبه! به نزد وصی عیسی برو و به او ایمان بیاور و آئین کبریا فرو گذار. گوید: من فریادی کشیدم و شدتم افزون شد و پدر و مادر من مطلب را دانستند و مرا گرفته و در جاه عمیق زندانی کردند و گفتند: اگر از این راه برگشتی که هیچ و الا تو را خواهیم کشت و به آنها گفتم: هر چه می خواهد

كُنْتُ أَغْرِثُ التَّوْبَةَ ثَبَلُ فِرَاقِي الْكِتَابَ، وَ لَقَدْ فَهَمْتَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْغَرَبَةَ مِنْ ذَلِكَ
 الْيَوْمِ قَالَ: فَتَبَيَّنْتُ فِي الْبَيْتِ فَجَعَلُوا يُبْرَأُونَ فِي الْبَيْتِ إِلَى أَفْرَاصِ صَغَارَا
 قَالَ: فَلَمَّا طَالَ أَمْرِي رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ خَلَقْتَ مُحَمَّدًا وَ وَصَّيْتَ
 إِلَيَّ فَبِحَقِّ وَ سَيِّبِهِ عَجَّلْ فُرْجِي وَ أَلْزِمْنِي بِمَا أَنَا فِيهِ، فَأَنَانِي أَبْ عَلَيَّهِ تَهَابُ بَعْضُ لَقَالِ: ثُمَّ
 يَا رُوزِيهِ، فَأَخَذَ يَتَدَيَّ وَ أَقْبَى بِي إِلَى الصَّوْمِيقَةِ فَأَلْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ
 عِيسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا خَبِيبُ اللَّهِ، فَأُشْرَفْتُ عَلَى الدَّيْرَانِي فَقَالَ: أَنْتَ رُوزِيهِ؟
 فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اضْعُدْ، فَضَعَدْتُ إِلَيْهِ وَ خَدَمْتُهُ حَوْلَتِي كَامِلَتِي، فَلَمَّا خَضَعْتُهُ الْوَفَاءَ
 قَالَ: إِنِّي عَيْتٌ، فَقُلْتُ لَهُ: قَتَلْتُ مَنْ تَحْتَفِي؟ فَقَالَ: لَا أَغْرِثُ أَحَدًا يَقُولُ بِمَقَالِي هَذِهِ إِلَّا
 رَاهِبًا بِأَنْطَاكِيَّةٍ، فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ بَيْتِي السَّلَامَ وَ ادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ، وَ نَاوِلْنِي تَوْحَاءَ
 فَلَمَّا مَاتَ غَسَلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ اللُّوْحَ وَ بَرَزْتُ بِهِ إِلَى أَنْطَاكِيَّةٍ وَ أَتَيْتُ

بکنید که دوستی محمد از دلم بیرون نخواهد شد. سلمان گوید: پیش از خواندن آن
 نامه، عربی نمی دانستم، آن روز خدای تعالی به من عربی را تفهیم کرد، گوید: در
 آن چاه مالدیم و هر روز چند قرص کوچک نان فرو می فرستادند.

گوید: چون گرفتاریم به درازا کشید، دستام را به آسمان برداشته و گفتم:
 بارالها! تو محمد و وصبت را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او فرج مرا
 برسان و مرا از این گرفتاری برهان! بعد از آن مردی به نزد من آمد که جامه
 سفیدی در بر داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و به صومعه
 آورد و من به این سخنان آغاز کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ وَ
 أَنَّ مُحَمَّدًا خَبِيبُ اللَّهِ، مرد دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟
 گفتم: آری، گفت: بالا بیا، و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او
 خدمت کردم و وقتی که وفاتش نزدیک شد، گفت من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که
 می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد، مگر راهبی که در
 انطاکیه است و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و
 لوحی به من داده، چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمود و لوح را
 برگرفته و به انطاکیه مسافرت کرده و به آن صومعه آمدم و می گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا

الصَّوْبِقَةَ وَ انْشَأَتْ اَكُوْرُ: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِي فَقَالَ: اَنْتَ رُوْزِيَه، قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اصْعَدُ قَصْعِدْتُ اِلَيْهِ لَخَدْمَتُهُ حَوْلَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ، فَلَمَّا خَضَعْتُهُ الْوَفَاءُ قَالَ لِي: اِنِّي هَيْثُ، قُلْتُ: عَلَيَّ مِنْ مَخْلَقَتِي؟ فَقَالَ: لَا اَعْرِفُ اَحَدًا يَقُوْلُ بِمَقَالَتِي هَذِهِ اِلَّا رَاهِبًا يَالِاسْكَنْدَرِيَّةَ فَاِذَا اُنْبِتَتْهُ فَأَقْرَبْتُه مِنْ السَّلَامَةِ وَادْفَعُ اِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ، فَلَمَّا تَوَفَّيَ غَسَلْنَاهُ وَ كَفَّنْهُ وَ دَفَنْنَاهُ وَ اخَذْتُ اللُّوْحَ وَ اَنْبِتُ الصَّوْبِقَةَ وَ انْشَأَتْ اَكُوْرُ: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِي فَقَالَ: اَنْتَ رُوْزِيَه؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اصْعَدُ لَخَدْمَتُهُ اِلَيْهِ وَ لَخَدْمَتُهُ حَوْلَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ، فَلَمَّا خَضَعْتُهُ الْوَفَاءُ قَالَ لِي: اِنِّي هَيْثُ، قُلْتُ: عَلَيَّ مِنْ مَخْلَقَتِي؟ فَقَالَ: لَا اَعْرِفُ اَحَدًا يَقُوْلُ بِمَقَالَتِي هَذِهِ فِي الدُّنْيَا وَ اِنْ مُحَمَّدٌ بِنُ عَبْدِ اللهِ ابْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ قَدْ حَاصَتْ وَ لَادَتْهُ فَاِذَا اُنْبِتَتْهُ فَأَقْرَبْتُه مِنْ السَّلَامَةِ، وَ اَدْفَعُ اِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ، قَالَ: فَلَمَّا تَوَفَّيَ غَسَلْنَاهُ وَ دَفَنْنَاهُ وَ اخَذْتُ اللُّوْحَ وَ خَرَجْتُ، فَصَجِبْتُ قَوْمًا قُلْتُ:

اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ، دیرنشین به من رو کرد و گفت: آبا تو روزیه هستی؟ گفتیم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال غم او را خدمت کردم و وقتی که نزدیک وفاتش شد، گفت: من به زودی خواهم مُرد، گفتیم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد مگر راهبی در اسکندریه است، چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و چون مُرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و به آن صومعه رفتم و می گفتم: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ، مرد دیرنشین رو به من آورد و گفت: آبا تو روزیه هستی؟ گفتیم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و چون وفات او نزدیک شد به من گفت: من خواهم مُرد، گفتیم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را در دنیا نمی شناسم که هم عقیده من باشد و ولادت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک است و چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده گوید: چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و بیرون آمدم و با گروهی همنشین شد، و به

هَمْ: يَا نَزْمُ أَكْفُونِي الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ أَتَخِينُكُمْ الْحَيَاةَ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلَمَّا لَرَادُوا أُنْ
يَأْكُلُوا شَدُّوا عَلَى شَاتِرٍ فَنَلُّوْهَا بِالشَّرْبِ. ثُمَّ جَعَلُوا بَغْضَهَا كِبَابًا وَ بَغْضَهَا شَوَاءً.
فَاسْتَنْتَضَتْ مِنَ الْأَكْلِ. قَالُوا: كُلْ. فَقُلْتُ: إِنِّي غَلَامٌ دِيرَانِي وَإِنَّ الدَّيْرَانِيَّ لَا يَأْكُلُونَ
اللَّحْمَ. فَصَرَبُونِي وَكَادُوا يَنْتَلُونَنِي. فَقَالُوا بَغْضَهُمْ: لَمَسِكُوا عَنْهُ حَتَّى تَأْتِيَكُمْ شَرَابُكُمْ
فَأَنَّهُ لَا يَشْرَبُ. فَلَمَّا أَتَوْا بِالشَّرَابِ قَالُوا: اشْرَبْ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي غَلَامٌ دِيرَانِي وَإِنَّ
الدَّيْرَانِيَّ لَا يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ. فَشَدُّوا عَلَيَّ وَ لَرَادُوا قَتْلِي. فَقُلْتُ هَمْ: يَا قَوْمُ لَا تَضْرِبُونِي
وَلَا تَنْتَلُونِي فَإِنِّي أُرِيدُ لَكُمْ بِالْعَمُودَةِ فَأَنْزَلْتُ لِوَادِعٍ مِنْهُمْ فَأَخْرَجَنِي وَ بَاغَنِي بِتِلْكَ الْوَادِعَةِ
بِزَيْمٍ مِنْ زَعْلِيِّ يَهُودِيٍّ قَالَ: نَسَأَ لِي عَنْ يَمِينِي فَأَخْبَرْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: أَيْشَ لِي دَنْبٌ إِلَّا أَنِّي
أُحِبُّتُ مُهْدَأً وَ وَصِيَّةً. فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَإِنِّي لَا يَنْبَغُكَ أَنْ يَبْغِي مُهْدَأً. ثُمَّ أَخْرَجَنِي إِلَى
خَارِجِ دَارِهِ وَ إِذَا زَعْلٌ كَثِيرٌ عَلَى بَابِهِ. فَقَالَ: وَ اللهُ يَا زَوْجِي لَنَنْ أَصْبَحْتُ وَ لَمْ نَتَقَلُّ هَذَا
الرَّجُلَ كُلَّهُ مِنْ هَذَا الْمَوْجِعِ لَأَقْتُلَنَّكَ. قَالَ: فَجَعَلْتُ أَصْبَحُ طَوْنٌ لَيْقَلِي فَلَمَّا أَهَضْنِي الثَّعْبُ

آنها گفتم: آیا طعام و شراب مرا می دهید تا من هم خدمت شما را به جا آورم؟
گفتند: آری، چون خواستند غذا بخورند گوسفندی را بسته و آن را زدند تا مُرد و
بخشی از آن را کباب و بخشی دیگر را پخته کردند و آن را خوردند آن پیا کردم.
گفتند: بخور، گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان گوشت نمی خورند، آن
قدر مرا کنگ زدند که نزدیک بود بپریم. یکی از ایشان گفت: دست از او بدارید
تا شرابان بپاید که او نخواهد نوشید و چون شراب را آوردند گفتند: پوش
گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان خمر نمی نوشند، پس بر من حمله
آورده و می خواستند مرا بشکنند. گفتم: ای قوم مرا نزنید و نکشید که به بندگی شما
اعتراف می کنم و برده یکی از آنها شدم و او مرا برد و به یک یهودی به سبب
درهم فروخت. او از داستان من پرسید و من او را آگاه کردم و گفتم: من گناهی
ندارم جز آنکه دوستدار محمد و جانشین اویم. یهودی گفت: من تو و محمد را
دشمن می دارم و مرا به بیرون خانه اش برد و یک تل ریگ در مقابل خانه اش
بود و گفت: اگر تا صبح این ریگها را از اینجا بر نداری و به جای دیگر نبری بو
را خواهم کشت و من هم شروع کرده و تمام شب بدان کار مشغول شدم و چون

رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ حَبِيبْتُ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّتِي إِلَيَّ نَبِيَّيْهِ عَجَلْتُ
مَرْجِي وَارْحَنِي بِمَا أَنَا فِيهِ. فَجَبَّتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجَاءً فَفَلَقَتْ ذَلِكَ الرَّؤْيَى مِنْ مَكَانِيهَا إِلَى
الْمَكَانِ الَّذِي قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَلَمَّا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى الرَّؤْيَى قَدْ تَبَيَّنَ كَلْمُهُ. فَقَالَ: يَا زَوْجِيهَ أَنْتِ
سَاحِرٌ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ فَلَا خَيْرَ جَنَّكَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ لَيْلًا تَهْلِكُهَا. قَالَ: فَأَخْرَجَنِي وَبَاعَنِي مِنْ
اشْرَازَ سُلَمِيَّةٍ فَأَخْبَتَنِي حَبْأَ شَدِيدًا وَكَانَ لَهَا حَائِطٌ. فَقَالَتْ: هَذَا الْحَائِطُ لَكَ كُلُّ مِثْلِهِ مَا
بُشْتُ وَهَبْتُ وَتَصَدَّقِي.

قَالَ: فَبَيَّنْتُ فِي ذَلِكَ الْحَائِطِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَبَيَّنَّا أَنَا دَاثَ يَوْمٍ فِي الْحَائِطِ إِذَا أَنَا بِسَبْعَةِ
رَهْطٍ قَدْ أَتَيْتُهَا فَنُفِّلُهُمْ عَمَاتُهُ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ مَا هُوَ لَا مِثْلَهُمْ أَنْ يَبْدُلَ لِي كَيْفَ فِيهِمْ نَبِيًّا
قَالَ: فَأَتَيْتُهَا حَتَّى دَخَلُوا الْحَائِطَ وَالْعَمَاتُ تَسِيرُ مَعَهُمْ. فَلَمَّا دَخَلُوا إِذَا فِيهِمْ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْرَةُ بِنْتُ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ. فَدَخَلُوا الْحَائِطَ^(۱) فَجَنَّتُوا يَتَنَازَلُونَ مِنْ خَشْفِ الثَّغْلِ وَ

بسیار خسته شدم دسها را به آسمان بلند کرده و گفتم: بار اها! نو محمد و وصیبت
را محبوب من ساختی. پس به حق منزلت او گشایش مرا برسان و مرا از این
گرفتاری برهان. خدای تعالی بادی فرستاد و آن تل زبک را از آنها کنده و به آن
مکانی که یهودی گفته بود برد. چون صبح شد یهودی دید که همه رهگها منتقل
شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من غی دانم پس تو را از این فریه
بیرون می کنم نا آن را نابود نسازی. گوید: مرا بیرون برد و به یک زن سلمی
فروخت او به من عیبت فراوانی ابراز می کرد و باغی داشت و گفت: این باغ از آن
نو باشد هر قدر می خواهی از آن بخور و هر قدر می خواهی ببخش و صدقه بده
گوید: نا مدتی که خدا خواست در آن باغ بودم و روزی دیدم که هفت نفر
آمدند و ابری بر آنها سایه افکنده است، با خود گفتم: همه اینها پیامبر نیستند اما
پیامبری در میان آنهاست گوید: آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان
می آمده چون آمدند در میان آنها رسول خدا و امیرالمؤمنین و ابوذر و مقداد و
عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب^(۱) و زید بن حارثه بودند داخل باغ

۱ - در بعضی کتب از ابراهیم عقیل بنی المطلب و شهید، حرزاقی و غیره و لا مکن اجماع عسل و حمزه و اثنین و غیره
فی المطلبه و اثنین صحیف و در سالی الکلام در آخر الباب.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ هُمْ: كُلُوا الْحَنَافِ وَلَا تَقْبِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَيْئًا، فدخلت على
مولاي فقلت لها: يا مولاي هي لي طبقة من رطب، فقالت: لك بيضة أطباي، قال:
فجئت فحملت طبقة من رطب، فقلت في نفسي: إن كان في يومئذ شيء لأأكل الصدقة،
وأأكل الهدية، فوضعتها بين يديه، فقلت: هذه صدقة فقال رسول الله ﷺ: كُلُوا وَ
أَمْسِكْ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ قَالَ
لِرَبْدٍ: شُدْ يَدَكَ وَ كُلْ فقلت في نفسي هذه غلامه، فدخلت إلى مولاي فقلت لها: هي لي
طبقة آخر، فقالت: لك بيضة أطباي، قال: فجئت فحملت طبقة من رطب فوضعتها بين
يدي فقلت: هذه هدية، فمد يده وَ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ كُلُوا، وَ عَدَّ الْقَوْمَ جَمْعًا أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا،
فقلت في نفسي هذه أيضا غلامه، قال: فبينما أنا أدور خلفه إذ حانت من النبي ﷺ
الْبَغَائَةُ، فقال: يا زَوْجِيه تَطْلُبُ خَاتَمَ النَّبِيِّ، فقلت: نعم، فكشفت عن كتفه فإذا أنا بخاتم
النَّبِيِّ مَخْشُوعٍ بَيْنَ كَتِفَيْهِ عَلَيْهِ شَعْرَاتٌ قَالَ: لَسَقَطَتْ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

شدند و از خرماهای باد ریز می خوردند و پیامبر به آنها می فرمود: باد ریزها را
بخورید و ضرری به صاحبان آن نرساند. من نزد خاتم خود رفتم و به او گفتم: ای
خاتم! طبق خرماي نازه به من ببخش او او گفت: شش طبق از آن تو باشد آدم
و طبق رطب برگرفته و با خود گفتم: اگر در بین ایشان پیامبری باشد از صدفه
نمی خورد بلکه از هدیه تناول می کند طبق را مقابل او گذاشتم و گفتم: این صدفه
است. رسول خدا ﷺ فرمود: بخورید: اما رسول خدا و امیر المؤمنین و عقیل
این ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب اسماک کردند و حضرت به زید فرمودند:
دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این علامتی است و هر خاتم خود وارد شده و
گفتم: طبق دیگر به من خرما ببخش او او گفت: شش طبق از آن تو باشد. گریه:
آدم و طبق رطب برگرفته و در مقابل او نهادم و گفتم: این هدیه است دست
دراز کرد و فرمود: بسم الله بخورید و همه دست دراز کرده و خوردند. با خود
گفتم: این هم علامتی است. در این بین که پشت سر او دور می زدم به ناگاه به من
التفات دوستانه ای فرموده و گفتند: ای روزبه! خاتم نبوت را می جویی؟ گفتم:
آری، او رداء از شانه خود برگرفت و ناگاه چشمم به مهر نبوت افتاد که بین دو

اَقْلَمَهَا، فَقَالَ لِي: يَا زُوَيْدُ ادْخُلْ إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ قُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: نَبِيعُنَا هَذَا الْعَلَامُ؟ قَدْ خَلَعْتَ قُلُوبَ قُلُوبِهَا: يَا مَوْلَانِي إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: نَبِيعُنَا هَذَا الْعَلَامُ؟ فَقَالَتْ: قُلْ لَهُ: لَا أَبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعَةِ غُلَّةٍ مِائَتِي غُلَّةٍ مِنْهَا حُمْرَاءُ وَ مِائَتِي غُلَّةٍ مِنْهَا خُمْرَاءُ. قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: وَ مَا أَهْوَنَ مَا سَأَلْتُ، ثُمَّ قَالَ: قُلْ يَا عَلِيُّ مَا يَجْعَلُ هَذَا النَّوْى كُلَّهُ فَجَنَعَهُ وَ أَخَذَهُ فَقَرَسَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِسْمِئْهِ قَسَاغَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَهَا بَلَغَ أَجْرُهُ حَتَّى خَرَجَ الْخُلُوفُ وَ لَحِقَ بِلَعْنَةٍ بِلَعْنًا، فَقَالَ لِي: ادْخُلْ إِلَيْهَا وَ قُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: خُذِي شَيْئَكَ وَ ادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئًا قَالَ: قَدْ خَلَعْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ ذَلِكَ لَهَا، فَخَرَجَتْ وَ نَظَرْتُ إِلَى الثَّغْلِ فَقَالَتْ: وَ اللَّهُ لَا أَبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعَةِ غُلَّةٍ كُلُّهَا حُمْرَاءُ. قَالَ: فَهَمَزَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَعَ جَنَاحَيْهِ عَلَى الثَّغْلِ فَصَارَ كُلُّهُ أَصْفَرًا، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: قُلْ لَهَا: إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لَكَ: خُذِي شَيْئَكَ وَ ادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئًا، قَالَ: قُلْتُ لَهَا

کشف او بود کمی هم مو بر آن قرمز داشت، پس بر پای رسول خدا افتادم و بر آن بوسه می زدم. بعد از آن فرمود: ای دوزبده! به نزد این زن برو و بگو محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ آمدم و گفتم: ای خانم من! محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ گفتم: به او بگو، تو را به چهارصد نخله می فروشم که دویست نخله آن زرد و دویست نخله دیگر سرخ باشد. گوید: به نزد پیامبر آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: چه خواسته آسانی! سپس فرمود: ای علی! برخیز و همه هسته ها را جمع کن، آنها را گرفت و کاشت، سپس فرمود: آنها را آب بده و امیرالمؤمنین آنها را آب داد و هنوز به آخر آنها نرسیده بود که نخلها بیرون آمد و سر به هم داد. آنگاه به من فرمود: بر او وارد شو، بگو محمد بن عبدالله می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: بر او وارد شدم و آن را بدهو گفتم، او نیز بیرون آمد و به نخلها نگرست و گفت: به خدا تو را نفروشم جز به چهارصد نخلی که همه آنها زرد باشد. گوید: جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالهای خود را بر نخلها کشید و همه آنها زرد شد گوید: سپس به من فرمود به آن زن بگو که محمد می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: آن گفتم و آن زن گفت: به خدا یکی از این درختها از محمد و از

ذَٰلِكَ، فَقَالَتْ: زَاهُو تَخْلَعُ مِنْ هَٰذِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَمِنْكَ، فَقُلْتُ لَهَا: وَاللَّهِ تَبِعُوا رَاجِدٌ مَعَ مُحَمَّدٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَ فِيهِ. فَأَعْتَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ سَتَانِي سَلَمَانَ.

فَالَمْ تُصْنَفْ هَٰذَا الْكِتَابَ - ﷺ: كَانَ اسْمُ سَلَمَانَ وَزَوْجَةُ بِنْتُ خَشْبُودَانَ وَ مَا سَجَدَ قَطُّ بِطُلُعِ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا كَانَ يَسْجُدُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَانَتْ الْبَيْلَةُ الَّتِي أَمَرَ بِالصَّلَاةِ إِلَيْهَا شَرْعِيَّةً وَ كَانَ أَتْرَافُهُ يَطْلُبَانِ أَنَّهُ إِنَّمَا يَسْجُدُ بِطُلُوعِ الشَّمْسِ كَمَا يَكُونُ. وَ كَانَ سَلَمَانُ وَصِيَّ وَصِيِّ عِيسَى ﷺ فِي آدَامَ مَا حُوِّلَ إِلَى عَنِ النَّهْثِ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةُ مِنَ الْمُعْصُومِينَ. وَ هُوَ «أَبِي» ﷺ وَ قَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ أَنَّ «أَبِي» هُوَ أَبُو طَالِبٍ. وَ إِنَّمَا اِلْتِبَاسُ الْأَمْرِ بِهِ. لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ سَمِعَ عَنْ أَبِيهِ أَوْصِيَاءَ عِيسَى ﷺ فَقَالَ: «أَبِي» فَصَلَفَهُ النَّاسُ وَ قَالُوا: «أَبِي» وَ يَمَالُ لَهُ: «بُزْدَةُ» أَيْضًا.

تو در نزد من محبوبتر است و من نیز بدو گفتم که خدا یک روز با محمد بودن نزد من محبوبتر است از تو و آنچه تو داری. رسول خدا ﷺ مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان نامید.^(۱)

شیخ صدوق - ﷺ: می گویند اسم سلمان زوجه فروزند خشبودان بود و هرگز به مطلع آفتاب سجده نکرد بلکه سجده او برای خدای تعالی بود اما قبله ای که بود بدان سو نماز گزارد شرقی بود و پدر و مادر او می پنداشتند که مانند آنها به مطلع آفتاب سجده می کند و سلمان وصی و وصی عیسی ﷺ بود که آنچه پدر سپرده شده است به آخرین اوصیای معصوم برساند که او «أَبِي» ﷺ بود و بعضی گفته اند: که «أَبِي» ابوطالب است اما امر بر آنها مشتبه شده است، زیرا از امیرالمؤمنین ﷺ از آخرین وصی عیسی ﷺ پرسش شد فرمود: «أَبِي» و مردم

۱ - کتاب فی السعاده و فی بعض النسخ «أَبِي»

۲ - توضیحاً اشاره می شود که علیل در جنگ بدر در سیاه مشرکین بوده و اسیر شده است و آزاد شده اند و بواسطه فدیه ای برده است که عکس بن عبدالملک پرداخته است. علیل تا قبل از صلح حدیبیه با مشرکین بود ولی قبل از صلح ایمان آورد و اتفاقاً جزه سیدالشهدا در جنگ بدر شهید شده و علیل را در آن فاصله زمانی بدیده بوده است و اتفاقاً سالیان فارسی ﷺ را گفته اند که دو پدر حاضر بوده و در غرور احزاب با مشرکت او مسلمانی به حذر خود پرداختند بنابراین ظاهراً باید نیز گفته ساسانی باشد که علی بن مهزیار از پدری که از اهل کتاب ←

﴿باب ۱۰﴾

«(فی خبر قس بن ساعده الإبادی)»

ز مثل قس بن ساعده الإبادی فی علیه وجهتبه. کان يعرف النبی ﷺ و ينتظر ظهوره و يقول: إن فی دنیا خیر من الدین الذی أنتم علیہ. و کان النبی ﷺ یترجم علیه و يقول: یحضر یوم القیامة أمة و هذه.

۱- حدثنا أبو جعفر قال: حدثنا سعد بن عبد الله. عن أحمد بن محمد بن عیسی. عن الحسن بن محبوب. عن الفلاح بن زین. عن محمد بن مسلم. عن أبي جعفر علیه السلام قال: «هبتا رسول الله ﷺ ذات یوم یبناء الکعبة یوم القیامة مکة إذ أقبل إلیه و قد قسنتوا علیه. فقال رسول الله ﷺ: منی القوم؟ قالوا: و قد تجرین و ایل. قال: فهل عندکم علم من خبر قس بن ساعده الإبادی؟ قالوا: نعم یا رسول الله. قال: فما فعل؟ قالوا:

أن را نصحب کرده و گفتند: «آی» و به او «برده» نیز می گفتند.

باب ۱۰

خبر قس بن ساعده إبادی

و فردی مانند قس بن ساعده إبادی که عالم و حکیم بود پیامبر اکرم ﷺ را پیش از ولادتش می شناخت و منتظر ظهور او بود و می گفت: خدا را دینی است که از دین شما بهتر است و پیامبر اکرم نیز برای او طلب رحمت می کرد و می فرمود: او در روز قیامت به تنهایی مانند امتی محشور می شود.

۱- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در فنج مکة یک روز رسول خدا ﷺ کنار خانه کعبه بود که گروهی غایبانه بر او وارد شدند و سلام کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند: نمایندگان بکر بن وائل. فرمود: آیا از اخبار قس بن ساعده إبادی آگاهی دارید؟

برده و به راوی شمع، از فرات قوم دستان پردازی ضعه را نقل می کند و به امام موسی کاظم علیه السلام تسبیح می دهد و قطعاً حقیقت ندانود و ساختگی است و ساختگی بودن آن بر اهل خرد پوشیده نیست شیخ صدوق علیه السلام در این کتاب خود ضعه ها و داستانهای را نقل می کند که دشمن در خواننده ایجاد کرده باشد برای آگاهی از اخبار صحیح و همانگونه که اشاره می کند به هرچند که از این داستانها مستند می کند چون خود آن را داستان می داند.

مات. فَنَالِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْمَوْتِ وَ رَبِّ الْحَيَاةِ. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ. كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قَسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ وَ هُوَ يَشُوقُ عِكَاطَهُ عَلَى حِمْلٍ لَهُ أَخْزَرُ وَ هُوَ يَغْطِطُ النَّاسُ وَ يَقُولُ: «اجْتَمِعُوا أَيُّهَا النَّاسُ. فَإِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَأَلْبِسُوا فَإِذَا أَنْصَبْتُمْ فَاشْتَبِعُوا. فَإِذَا شَبِعْتُمْ لَمَعُوا. فَإِذَا وَغِيتُمْ فَاحْطَلُوا. فَإِذَا حَبَطْتُمْ فَاصْدُقُوا. أَلَا إِنَّهُ مِنْ عَاشِ مَاتَ. وَ مِنْ مَاتَ فَاتَ. وَ مِنْ فَاتَ فَلَيْسَ بَاتٍ. إِنْ فِي الشَّيْءِ حَقَرًا وَ فِي الْأَرْضِ عَجْرًا. تَغْتَفُ مِنْ لَوْحٍ. وَ جِهَادٌ مَوْضُوعٌ. وَ نُجُومٌ تَمُورُ. وَ لَبْلُ يَدُورُ. وَ بِحَارٌ مَاءٍ [لَا] تَنْفُورُ. يَحْتَلِفُ لُحْسٌ مَا هَذَا يَلْقَبُ. وَ إِنْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا لَتَعْتَبَا. مَا لِي أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ فَلَا يَرْجِعُونَ. أَرَحُّو بِالْفَنَاءِ فَأَقَامُوا؟ أَمْ لَمْ تُكُونُوا أَقْنَامُوا؟ يَحْتَلِفُ قَسِّ عَيْنًا عَجَبٌ كَاذِبُهُ إِنْ بَشَرٌ وَ هَذَا هُوَ خَيْرُ بَيْنِ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَجَعَ اللَّهُ قَسًّا يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً زَعْدَةً.

گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: چه می کند؟ گفتند: از دنیا رفته است. فرمود: سبب خدائی را که هر روز دگر موت و حیات است، هر شخص طعم مرگ را می چشد. گویا قس بن ساعده ایادی را می بینم که در بازار عکاظ بر سر سرح موی خود است و برای مردم خطبه می خواند و می گوید: ای مردم! گرد آنید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گویش دهد و چون گوش دادید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید و چون حفظ کردید باور کنید. آگاه باشید هر که زندگی کرد خواهد مُرد و هر که مُرد از دست می رود و هر که از دست رفت دیگر نمی آید. در آسمان خبر و در زمین عبرتهائی است. سق است برافراشته شده و گهواره ای است نهاده شده و ستارگانی در حرکت و شبی در جرخش و دریاهاى آبی که فرو نمی رود. قس سوگند باد می کند که اینها باز به بیست و در وای اینها امر شگفتی است. چرا مردم را می بینم که می روند و باز نمی گردند؟ آیا اقامت در آنها را پسندیده و در آنها رحل اقامت افکنده اند؟ یا در آنها رها شده و خوابیده اند؟ قس سوگند یاد می کند که خدا را دینی است که از دین شما بهتر است. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خدا قس را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهائی به مانند آثنی محشور می شود. فرمود: آبا

قَالَ: هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحْسِنُ مِنْ شِعْرِهِ شَيْئًا؟ فَقَالَ تَعْصِيهِمْ. مِمَّيْنَهُ يَقُولُ:

في الأولين الذاهب ————— من من القوم لنا بصائر
لما رأيت موارد ————— للموت نبت لها مصادر
و رأيت قومي نحوها ————— تخفي الأكابر والأصاغر
لا يزعج الماضي إلى ————— ولا من الباقين غابر
فتعنت أني لا عما ————— لة حيث صار القوم صائر

و بلغ من حكمة قس بن ساعدة و مفرقته أن النبي ﷺ كان يسأل من يلقاه
عليه من إلهام من حكيمه و يضمن إليه سمعه.

٢ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّخَالِيِّ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ وَلَدًا مِنْ إِبْرَاهِيمَ قَدِيمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَأَلَهُ عَنْ حُكْمِ نَفْسٍ بَيْنَ سَاعِدَيْهِ

در میان شما کسی هست که از اشعار او بداند؟ یکی از آنها گفت: من از او شنیدم که می‌گفت:

آنان که شدند سوی عقبی
خستند برای ما بصائر
از آن به برون نگشت صادر
دفتند اکابر و اصاغر
آنان که شدند باز نایند
که نرفته اند صابیر

من نیز بقین روم بدان سر

چرخ است بر این مدار دایر

حکیم بن سعد و معرفت او به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم از کسانی که از قبیلۀ یادیاد بر آن حضرت وارد می شدند، از حکمت های فاش پرش می کردند و به آن گوش فرامی دادند.

۲ - هشام از پدرش روایت کند که غایندگانی از قبیلهٔ اِباد برسول - خدا ﷺ وارد شدند و آن حضرت از حکمت‌های فُص بن ساعده پرسش

فَعَالُوا، قَالَ قَسٌّ،

يَا تَائِحِي الْمَوْتِ وَالْأَمْوَاتِ فِي جَدَّتِ عَلَيْنَهُمْ مِنْ بَقَايَا بُرْهِمِ خَزُونِ ۱
 دَغْهَمُ فَإِنَّ هَمْ تَزْمًا يَصَاحُ بِهِمْ كَمَا يُنَبِّئُهُ مِنْ نَوْمَانِهِ الصَّيْقُ ۲
 مِنْهُمْ عُرَاءُ وَ مِنْهُمْ فِي تَقَائِبِهِمْ مِنْهَا الْجَدِيدُ وَ مِنْهَا الْأَوْزُقُ الْحَلِيقُ ۳
 حَقٌّ يَفُودُوا بِحَالٍ غَيْرِ خَالِيَتِهِمْ خَلَقَ جَدِيدُ وَ خَلَقَ بَعْدَهُمْ خَلِيفُوا
 مَطَرُ وَ نَبَاتُ، وَ آبَاءُ وَ أَشْهَاتُ، وَ ذَاهِبُ وَ آتُ، وَ آهَاتُ فِي أَثَرِ آهَابُ، وَ أَلْوَاتُ بَعْدُ
 أَلْوَاتُ، سَوَّةُ وَ ظِلَامُ، وَ لَيَالِي وَ أَيَّامُ، وَ فَقِيرُ وَ غَنِيٌّ، وَ سَعِيدُ وَ شَقِيٌّ، وَ مُخْبِسُ وَ مُسَيِّئُ،
 نَبَأُ لَأَرْيَاكَ الْغَفْلَةَ، لِيُضِلَّكَ كُلُّ عَامِلٍ غَفْلَةً، كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ وَاجِدٌ، لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَ لَا
 وَالِدٌ، أَعَادُ وَ أَعْدَا، وَ إِلَيْهِ الْمَقَابُ غَدَاً.

وَ أَلَا بَعْدُ يَا مُتَقَرِّبَا إِلَى قُوَّةٍ وَ عَاقِبَةٍ؟ وَ أَتَيْنَ الْآبَاءُ وَ الْأَجْدَادُ؟ أَتَيْنَ الْحَسَنُ الَّذِي لَمْ

فرموده گفتند: قس می گوید

۱- ای خواننده مرگ آمده ها در گورند و بر تن آنها از بقیه اثاث زندگانی همان یارده کنه است.

۲- آنها را فروگذار که ایشان را روزی است که بر آنها فریاد کنند و از خواب برخیزند همچنان که بیهوش از خوابها بیدار شود.

۳- بعضی از ایشان عریانند و بعضی دیگر در جامه های خود و بعضی از آن جامه ها جدید و نو است و بعضی دیگر تنگه تنگه و کهنه

۴- تا آنگاه که به حال غیر حالت خود برگردند. آفرینشی نو و خلقی که بعد از ایشان آفریده می شوند.

باران است و نبات، پدران و مادران، رونده و آینده، آيانی به دنبال آیات و اموائی بعد از اموات، روشنی و تاریکی و شبها و روزها و فقیر و غنی و سعید و شقی و نیکوکار و بدکار، خبری برای غافلان باید که هر عاملی عملش را اصلاح کند، چنین نیست، بلکه او خدای یکتاست. نه مولود است و نه والد، اعاده می کند و آغاز می نماید و فردا بازگشت به سوی اوست.

اما بعد، ای گروه ایاد! نمود و عاد کجایند؟ و آباء و اجداد کجا هستند؟ آن

بُشَكَرَ وَالصَّبِيحُ الَّذِي لَمْ يَنْقَمْ، كَلَّا وَرَبُّ الْكُفَّةِ لَيُعَوِّدُنَّ مَا بَدَأَ، وَلَئِنْ ذَهَبَ يَوْمٌ لَيُعَوِّدُنَّ يَوْمٌ.

وَهُوَ قُسٌّ بْنُ سَاعِدَةَ بْنِ خُذَافَةَ بْنِ زُهْرٍ بْنِ إِبَادٍ بْنِ نَزَارٍ، أَوَّلُ مَنْ أَمِنَ بِالْبَيْتِ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَأَوَّلُ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى عَصَا، وَيُقَالُ: إِنَّهُ عَاشَ سِتِّينَ سَنَةً، وَكَانَ يُعْرِفُ النَّبِيَّ ﷺ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَيُبَشِّرُ النَّاسَ بِخُرُوجِهِ، وَكَانَ يَسْتَقْبِلُ النَّبِيَّ وَبَأْمُرٍ بِهَا فِي جَلَالٍ مَا يُعْطَى بِهِ النَّاسُ.

۳ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ دِهْنَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ سَابِغٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَثَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَمَعَ قُسٌّ بْنُ سَاعِدَةَ وَلَدَهُ فَقَالَ: يَا ابْنُ الْمَعَاذِ نَكْنِبُكَ الْبَقْلَةَ وَتُزْوِيهِ الْمُدَّةَ، وَ مِنْ عَمْرِكَ شَيْئًا قَعْمِي مِثْلُهُ، وَ مِنْ طَلْعِكَ وَجَدٌ مِنْ بَطْنِيَّةٍ، مَنِ عَدَلْتُ عَلَى نَفْسِكَ عَدَلْتُ عَلَى نَفْسِكَ مِنْ قَوْلِكَ، فَإِذَا نَهَيْتَ عَنْ شَيْءٍ قَابَضْتَهُ بِنَفْسِكَ، وَلَا تَجْتَمِعْ مَا لَا تَأْكُلُ.

نیکی که مورد تقدیر و سپاس واقع نشد کجاست ؟ و آن زشنی که نفعت و بلا در پی نداشت که دبد ؟ چنین نیست ، به خدای کعبه آنچه آغاز شد دوباره عود می کند و اگر روزی برود ، روزی دیگر باز می گردد ^{در کعبه} و او قسّ فرزند ساعده فرزند خُذافه فرزند زهر فرزند زرار است او بن کسی که از جاهلیت به فضاوت ایمان آورد و اولین کسی که به عصا تکیه زد ، و می گویند او ششصد سال زیست و پیامبر اکرم ﷺ را به اسم و نسب می شناخت و مردم را به قیام او بشارت می داد و به تقیه عمل می کرد و به مردم در ضمن مواظبتی بدان دستور می داد .

۳ - عبدالله بن عثاس از پدرش نقل کند که گفت : قسّ بن ساعده فرزندانش را گرد آورد و گفت : برای شکم باغلاتی سس است و شیر آمیخته با آب هم آن را سیراب می کند . هر که مو را به چیزی سرزنش کرد در خودش هم مانند آن هست و هر کس به تو ظلم کند ، ظالمی بدو ظلم خواهد کرد . اگر بر نفست عدالت ورزی ، مافوق نیز بر تو عدالت ورزد . آنگاه که خواستی از چیزی نهی کنی از خود آغار کن و چیزی را که نمی خوری گردآوری مکن و چیزی را که محتاج آن

وَلَا تَأْكُلْ مَا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ. وَإِذَا اضْطَرَّتْ فَلَا يَكُونُ كَثْرَتُهُ إِلَّا بِفُلْكَ. وَكُنْ غَنًّا لِعِبَلَةٍ.
مُشْتَرِكِ الْفَقْرِ تَسُدُّ قَوْمَكَ. وَلَا تُشَاوِرَنَّ مَشْغُورًا وَإِنْ كَانَ حَازِمًا. وَلَا جَانِبًا وَإِنْ كَانَ
فَهْمًا. وَلَا مَذْعُورًا وَإِنْ كَانَ نَاصِحًا. وَلَا تَصْغُرْ فِي عَيْنِكَ طَوْقًا لَا يَهْكُمُكَ نَزْعُهُ إِلَّا بِهَيْبَتِ
نَفْسِكَ. وَإِذَا خَاصَمْتَ فَاغْدِلْ. وَإِذَا قُلْتَ فَاقْنِصِدْ. وَلَا تُشَوِّدْ عَنْ أَحَدٍ دِينَكَ وَإِنْ
كَوْنَتْ قَرَابَتُهُ. فَإِنَّكَ إِذَا قَعَلْتَ ذَلِكَ لَمْ تَزَلْ وَجَلًا وَكَانَ الْمَشْوَدُّ بِالْحَبَارِ فِي الْوَفَاءِ
بِالْفَهْمِ. وَكَانَتْ لَهُ عَهْدًا مَا بَقِيَ. فَإِنْ جُنَّ عَلَيْكَ كُنْتَ أَوْلَى بِذَلِكَ. وَإِنْ دَفَى كَانَ
الْمَشْوَرُ دُونَكَ. عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّهَا تَكْثُرُ الْخَطِيئَةَ.

لَكَانَ قَسْرٌ لَا يَشْتَرِيعُ دِينَهُ أَحَدًا وَكَانَ يَنْكَلِمُ بِمَا يَجْنِي مَغْنَاهُ عَلَى الْقَوْمِ وَلَا
يَشْتَدُّ رُكَّةً إِلَّا الْخَوَاصُّ.

نیستی بخور. اگر خواستی چیزی را ذخیره سازی. آن عملت باشد. اگر
می خواهی آغای قومت باشی خرجت را بر دیگران منه. اما تروست را با آنان در
میان نه. با کسی که مشغول است مشورت مکن اگر چه حاذق باشد. و با گرسنه
مشورت مکن گرچه فهم باشد. و با نرسو مشورت مکن گر چه ناصح باشد. و
طوبی بر گردنت مینداز که جز با مشقت نتوانی آن را برداری. چون دشمنی می کنی
عدالت بورز و در گفتار میانه رو باش و را از دهن خود را به امانت نزد کسی
مگذار گرچه خویشاوند نزدیک باشد که اگر چنین کردی پیوسته هراسناک
خواهی بود. و امانتدار مختار است که وفا کند و یا تخلف ورزد و تا زنده ای او را
بنده ای. اگر بر تو جنایت کند تو خود چنین کرده ای و اگر وفا کند مدحش از آن
تو نیست. و بر نو باد صدقه دادن که آن کفاره گناهان است.

و قس را از دینش را به احدی نمی سپرد و به گونه ای سخن می گفت که معنای
آن بر عوام مخفی بود و فقط خواص معنای آن را درک می کردند.



﴿باب ۱۱﴾

* (فی خبر تبع) *

وَ كَانَ تَبِعُ الْمَلِكِ أَيْضاً بَرّاً عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ وَ انْتَهَرَ خُرُوجَهُ بِأَمْرِهِ قَدْ وَفَّعَ إِلَيْهِ
خَبْرَهُ، قَعْرَهُ أَنْهُ سَتَبْعُخُ مِنْ مَكَّةَ نَبِيٌّ يَكُونُ مَهَاجِرَتُهُ إِلَى يَرْبِ.

۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَارِ،
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَبَانَ وَرَقَعَهُ: أَنَّ
تَبِعاً قَالَ فِي مَنبَرِهِ:

حَقُّ أَنَابِي مِنْ قُرَيْطَةَ عَالِمٍ	جَبْرُ قَعْرَتِكَ فِي الْيَهُودِ مَسْمُودٍ
قَالَ ارْذَحْ عَنْ قَرِيْبَةٍ غَنَجُونَةٍ	لِبْنِي مَكَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ مَهْمُونَةٍ
قَلَفَوْتُ عَنْهُمْ عَفْوٌ عَمْرٍ مُتَرَبِّ	وَ تَزَكُّهُمْ لِعِقَابٍ يَوْمَ سَرْعِدِ
وَ تَزَكُّهَا إِلَيَّ أَوْجُو عَفْوَةً	يَوْمَ الْحِسَابِ مِنَ الْجَنَّةِ الْمَوْفِدِ

﴿باب ۱۱﴾

خبر تبع پادشاه بن

تبع پادشاه بن نیز از کسافی بود که پیامبر اکرم رحمته الله را می شناخت و منتظر
پیام او بود، زیرا خبر آن بدو رسیده بود و می دانست که به زودی پیامبر از مکه
ظهور کرده و به یارب مهاجرت خواهد کرد.

۱- أبان در حدیثی مرفوع گوید: تبع در مسبر پیامبر اکرم از مکه به مدینه
این اشعار را سروده است:

تا آنکه در آمد از فریظه
حبری علمی عظیم سود
گستا که برو از آن دباری
کو جانب حق نگست مهتد
من نیز در آمدم ز مکه
تا باز رسد عذاب سرمد
امید من از خدای عفو است
آن روز که هست نار موقد

وَلَقَدْ تَرَكْتُمْ لَهُ بِهَا مِنْ قَوْمِنَا
تَقَرُّا يَكُونُ النُّصْرُ فِي أَغْلَابِهِمْ
مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنْ يَتَنَا ظَاهِرًا
فَالُوا بِمَكَّةَ بَيْتَ مَالٍ دَانٍ
فَأَزْدَتْ أَشْرًا حَالًا رَبِّي دُونَهُ
فَتَرَكْتُ مَا أَمْلَكْتُهُ لِيَبْلُغَ لَهْمُ
تَقَرُّا أُولَى حَسَبٍ وَ يَمْنُ بَحْمَدُ
أَرْجُو بِذَلِكَ ثَوَابَ رَبِّ مُحَمَّدٍ
فِي فِي بَطْعَاءِ سَكَّةَ بَلْعَدُ
وَ كُنُوزُهُ مِنْ لَوْلُو وَ زَبْرَجِدِ
وَ اللَّهُ يَذْفَعُ عَنْ خَرَابِ الْمَسْجِدِ
وَ تَرَكْتُهُمْ مَثَلًا لِأَهْلِ الْمُشْهَدِ

* * * *

قال أبو عبد الله عليه السلام: قد أخبرني أنه سيخرج من هذو - يعني مكة - نبي يكون مهاجرة إلى يثرب، فآخذ قوما من النسي فآلزمهم مع اليهود يشعرون إذا خرج وفي

باقی بنهادمی تنفی جید
جمعی که به راه حق در آیند
هرگز نبودند حکایت که به میگویند
گفتند به مکه بیت مالی است
آکنده ز لؤلؤ و زبرجد
گفتم که کنم عزم ایشان
لیکن نکند اراده ایزد
من تارک آن گروه از آن رو
عبرت بشود به اهل مشهد

* * * *

امام صادق علیه السلام فرمود: او خبر داده است که از این شهر پیامبری ظهور خواهد کرد که به یثرب مهاجرت خواهد کرد. به همین جهت گروهی از مردم یمن را با یهودیان در آنجا سکنی داد تا آنگاه که مبعوث شود او را یاری کنند و در این

ذَلِكَ يَقُولُ:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدَ أَنَّهُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ بَارِي السَّمِ
فَلَوْ مَدُّ عُنُقِي إِلَى عُنُقِهِ كُنْتُتُ وَذِيأُفَةً وَابْنُ عَمٍّ
وَ كُنْتُتُ عَذَاباً عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَ أَنْتَقِمُ كَأْسَ حَنْظِ وَ غَمٍّ

۲- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - عَنْ أَبِيهِ - عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ - عَنِ الزُّلَيْدِ بْنِ صَبِيحٍ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنْ تَبِعْنَا قَالَ لِلْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ: كُفُّوا هَهُنَا حَتَّى نَخْرُجَ هَذَا النَّجَسَ، لَمَّا أَتَانَا فَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَذْتُهُ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ».

۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْفُعَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عِكْرَمَةُ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: لَا تَقْسِمَنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَتَّبِعَ فَإِنَّهُ كَانَ مُشْبِهاً.

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

بارہ گفته است:

گواهی مبدع بر نفس احمد

که او از جانب رحمان رسول است

اگر عزم رسد بر عمر جانان

وزارت گر شود قسمت قبول است

به جانِ مشرکین باشم عذاب

از این رو خاطر آنان ملول است

۲- ولید بن صبیح از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: تبیح به دو قبیلہ اوس و خزرج سفارش کرد کہ همین جا باشید تا این پیامبر ظاهر شود۔ اما من اگر او را درک کنم بدو خدمت می کنم و با او خواهم بود۔

۳- عکرمہ گفته است از ابن عباس شنیده ام کہ می گفت: امر تبیح بر شما مستحبہ نشود او مسلمان بود۔

﴿ باب ۱۲ ﴾

* (فِی خَبَرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَبِي طَالِبٍ) *

وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ أَبُو طَالِبٍ مِنْ أَغْزَبِ الْعُلَیَّاءِ وَ أَغْلَبِهِمْ بِشَأْنِ النَّبِیِّ ﷺ وَ كَانَا یُكْتَمَانِ ذَٰلِكَ عَنِ الْجَهَّالِ وَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ .

۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رحمته الله قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي الْمُثَنِّمُ بْنُ عَشِيرِ الْمُزَنِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ غُبَيْلِ الْمَدَنِيِّ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ بَرُؤُشٌ بَقِيَّةُ الْمُطَّلِبِ فِرَاشٌ فِي بَيْتِ الْكَتِفَةِ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ إِجْلَالاً لَهُ . وَ كَانَ بَرُؤُشٌ يَجْلِسُونَ حَوْلَهُ عَتَقَ بِمَرْجِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ . فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ وَ هُوَ غِلَامٌ فَيَتَمَشَّى حَتَّى يَجْلِسَ عَلَى الْفِرَاشِ فَيُعْطِمُ ذَٰلِكَ عَلَى أَغْصَابِهِ . وَ يَأْخُذُونَ بِنَوَازِخِهِ فَيُجَوِّلُونَ لَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِذَا زَانَى ذَٰلِكَ مِنْهُمْ . دَعَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَنْ لِقَانَا عَظِيمًا إِنِّي أَرَى أَنَّهُ شَيْءٌ غَلِيبُكُمْ يَوْمَ وَ هُوَ شَيْءٌ كَبِيرٌ . إِنِّي أَرَى غُرَّتَهُ غُرَّةَ نَسْوَةِ النَّاسِ . ثُمَّ يَضِلُّهُ لِيَجْلِسَ

باب ۱۲

خبر عبد المطلب و ابوطالب

عبدالمطلب و ابوطالب از همه دانشمندان به مقام پیامبر اکرم ﷺ دانانر بودند. اما آن را از جهال و اهل کفر و ضلال پنهان می داشتند.

۱ - عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که می گفت: در سابه خانه کعبه مستندی برای عبدالمطلب می انداختند و او بر آن می نشست و به خاطر اکرام و احترام وی کسی بر روی آن مستند نمی نشست. فرزندان او همه در اطراف او می نشستند تا آنکه عبدالمطلب برخیزد و بیرون رود. اما رسول خدا ﷺ که کودک بود می آمد و روی آن مستند می نشست. این موضوع بر عموهایش گران می آمد و او را می گرفتند تا او را واپس برند و آنگاه که عبدالمطلب چنین می دید، می فرمود: پسر مرا وانهید، به خدا سوگند او را شأنی بزرگ است و من می بینم روزی خواهد آمد که او سرور همه شما باشد. من در پیشانی او می بینم که بر همه مردم سروری کند. سپس او را بر می داشت و با خود بر آن مستند

اَمْعَةً) وَ تَمْسُحُ ظَهْرَهُ وَ يَمْسُكُهُ وَ يَقُولُ: مَا زَأَيْتُ قُبْلَةَ أَطْلَبَ مِنْهُ وَ لَا أَطَهَرْتُ قَعْدَهُ. وَ لَا جَسَدَ الْبَنِيِّ مِنْهُ وَ لَا أَطْلَبَ مِنْهُ. ثُمَّ يَتَلَقَّهِ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَبَا طَالِبٍ لِأُمِّ وَاجِدٍ، وَ يَقُولُ: يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّ هَذَا الْغُلَامَ لَفُشَانًا عَظِيمًا فَاحْفَظْهُ وَ اسْتَنْسِجْ بِهِ قِلَابَهُ فَرْدًا وَاجِدًا، وَ كُنْ لَهُ كَالْأُمِّ. لَا يَبْصُلُ إِلَيْهِ بَنِيهِ بِكَرْهِهِ، ثُمَّ يَحْبِلُهُ عَلَى عُنْتِهِ فَيَنْطُوفُ بِهِ أَسْبُوعًا، فَكَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَنْكُرُهُ اللَّائِثَ وَ الْغُرَى فَلَا يَدْخُلُهُ عَلَيْهَا، فَلَمَّا مَاتَ لَهُ بَيْتٌ يَسْبِي مَاتَتْ أُمُّهُ بِأَلْبَاءِ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، وَ كَانَتْ قَدِ عَثَرَ بِهِ عَلَى الْأَهْوَالِ مِنْ بَنِي عَدُوٍّ، فَنَبِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِثْلِهَا لَا أَبَ لَهُ وَ لَا أُمُّ، فَازْدَادَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَهُ رِفْعَةً وَ حِفْظًا، وَ كَانَتْ هَذِهِ حَالَهُ حَتَّى أَتَتْ كَتَّ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ الْوَفَاءُ فَبَعَثَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ مُحَمَّدٍ عَلَى صُدْرِهِ ذُو فَرْقٍ غُرَابَاتِ الْمَوْتِ وَ هُوَ يَتَكَبَّرُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ يَقُولُ: يَا أَبَا طَالِبٍ انْظُرْ أَنْ تَكُونَ حَافِظًا لِهَذَا الْوَجِيدِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِمْ رَانِعَةً أَبِيهِ، وَ لَا ذَاتَ شَفْعَةٍ أُمِّهِ.

می نشانید و دستی به پشت او می کشید و او را می بوسید و می گفت: من هرگز بوسه ای به ابن خوبی و پاکیزگی ندیده ام و تنی به ابن نرمی و خوشبوی مشاهده نکرده ام، سپس رو به ابوطالب می کرد - زیرا عبدالله و ابوطالب از یک مادر بودند - و می فرمود: ای ابوطالب! برای این کودک شأن بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و بگانه است و برای او مانند مادر باشی، مبادا چیزی به بدش می آید به وی رسد، سپس او را برگردن خود می نهاد و هفت بار طواف می کرد. عبدالمطلب می دانست که او از لات و عزری بدش می آید و وی را با آنها مواجه نمی کرد و چون شش ساله شد مادرش آمنه در سرزمین ابواء که بین مکه و مدینه است درگذشت، آمنه او را برای دیدار دانیایش که از بنی عدی بودند برده بود و رسول اکرم ﷺ بدون پدر و مادر گردید و عبدالمطلب نسبت به او مهربانتر و حافظتر شد و حال چنین بود تا وفات عبدالمطلب نزدیک شد، ابوطالب را فراخواند و در حالیکه محمد روی سینه اش بود و او در شکرات مرگ به سر می برد، می گریست و به ابوطالب می گفت: ای ابوطالب! پنگر تا حافظ این یگانه باشی کسی که رانعه پدر است تمام نکرده و مهر مادری نچسبیده: ای ابوطالب! پنگر که او را نسبت به تن خود به مغزله جگرت بدانی، من همه فرزندانم

انظر يا أباطالب أن يكون من جنسك يتغزلك بحب قد ترضى بني كلهم وأوصبتك به لأنك من أم أبيه. يا أباطالب إن أدرت أنت أباك فاعلم أني كنت من أبصر الناس وأعلم الناس به. فإن استطعت أن تتبغ فافعل والنصرة بلسانك وتبذل ومالك. فأنك والله ستسودكم وتملك ما لم يملك أحد من بني أبيي. يا أباطالب ما أعلم أحدًا من أبيك مات عنه أبوه على حال أبيه ولا أمه على حال أمه. فاحفظه لو خذته. هل قبلت وصيتي فيه؟ فقال: نعم قد قبلت. والله علي بذلك عهد. فقال عبدالمطلب: قد يذكرك الله. قد يذكرك الله. فصرخ يذع على يده. ثم قال عبدالمطلب: الآن خفف علي الموت. ثم لم يزل يتكلم. ويقول: أشهد أني لم أقبل أحدًا من ولدي أبليت رجلاً منك ولا أخسرت وجهاً منك. وبتشأن أن يكون قد بقي حق نذرك وماله. فأت عبدالمطلب وهو ابن ثمان سنين. فمسحه أبوطالب إلى نفسه لا يفارقه ساعة من ليل ولا نهار. وكان يتام عنه حتى لا ينفك عنه أبوطالب.

را رها کرده و تنها سفارش او را به تو می کنم زیرا تو از مادر پدر او هستی. ای ابوطالب! اگر ایام او را درک کردی بدان که من از همه مردم به امر او بهیمن تر و آگاه تر بوده ام و اگر توانستی از او پیروی کن و او را با زبان و دست و ثروت باری نما، که او به خدا سرگند به زودی بر شما آقایی کند و سلطنتی باید که هیچ یک از اولاد پدرم نداشتند، ای ابوطالب! هیچ یک از پدرانت را نمی شناسم که پدرش چون پدر او و مادرش چون مادر او مرده باشند. او را به واسطه تنهاییش حافظ باش. آیا وصیت را درباره او پذیرفتی؟ ابوطالب گفت: آری پذیرفتم و خدا نیز بر آن گواه است. عبدالمطلب گفت: دست را به سوی من دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با یکدیگر دست دادند. سپس عبدالمطلب گفت: اکنون مرگ بر من آسان شد. سپس بی دربی محمد را می بوسید و می گفت: گواهی می دهم که هیچ یک از فرزندان خود را نبوسیده ام که از نو خوشبوتر و خوشروتر باشد و آرزو می کرد که در قید حیات باشد تا زمان او را درک کند و آنگاه که عبدالمطلب فوت کرد محمد بچه ای هشت ساله بود. ابوطالب او را همراه خود کرد و ساعتی از شبانه روز از او غافل نبود و در کنار او می خوابید و هیچ

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَرْكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَجَّارِ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بَكْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ابْنِ تِسَابٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ قَالَ: كَانَ بَوَصَّعٌ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ جَدُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرَاشٌ فِي ظِلِّ الْكَفَّةِ فَكَانَ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ بَنِيهِ إِجْلَالًا لَهُ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَيْهِ. فَبَذَلَتْ أَهْلُائِهِ يَتَوَخَّرُونَ. فَبَعَثُوا جَدَّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: دَعَا ابْنِي. فَنَشَعَ عَلَى ظَهْرِهِ وَبَعَثُوا. إِنَّ لِابْنِي هَذَا لَشَأْنًا. فَبَعَثُوا عَبْدِ الْمُطَّلِبَ وَ الشَّيْءَ ﷺ ابْنُ ثَمَانَ سِنِينَ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَمَانَ سِنِينَ.

۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ خَالِدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَهْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا طَالِبٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: بَشَا أَنَا نَأْتِمُ فِي الْحِجْرِ إِذْ رَأَيْتُ زَوْجًا هَالِكًا نَبِيًّا فَانْتَبَهْتُ كَاهِنَةً تُزَيِّنُ وَ عَلَيَّ شَطْرُ خُرٍّ وَ جَبْنِي تَضَعُ بِنَكْبِي فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ عَرَفْتُ لِي وَجْهِي الْفَقِيرَ فَاسْتَوْتُ وَ أَنَا

کس را بر او امین می دانستند. ترجمه کتاب پیران و بزرگان

۲ - عباس بن عبدالله بن سعید از بعضی از خاندانش نقل کرده است که برای عبدالمطلب (جد رسول خدا) در سایه کعبه مسندی می انداختند و به واسطه حرمت او هیچ یک از فرزندان بر آن مسند نمی نشست. اما رسول خدا ﷺ می آمد و بر روی آن می نشست. عموهایش می آمدند تا او را وایس برند جدش عبدالمطلب می گفت: فرزندم را واگذارید و بر پشتش دست محبت می کشید و می گفت: برای این فرزندم شأن و منزلتی بزرگ است. عبدالمطلب در سال هجتم عام الفیل درگذشت و پیامبر ﷺ پسر بچه ای هشت ساله بود.

۳ - فرزند عبدالله بن ابی جهم گوید پدرم از جدم روایت کرد: شنیدم ابوطالب از عبدالمطلب چنین نقل می کرد: وقتی در حجر اسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت و در حالیکه ردای خری بر دوش داشتم و گیسوانم بر شانه هام بود نزد کاهنه قریس رفتم. چون مرا دید در چهره ام دگرگونی مشاهده

يَوْمَئِذٍ سَيَذَرُ قَوْمِي. فَقَالَتْ: مَا شَأْنُ سَيِّدِ الْقُرْبِ مَتَيْعَرِ اللَّوْنِ حَلَّ وَابَتْهُ مِنْ حَدَثَانِ الدَّخْرِ
وَمَيْتٍ؟ قُلْتُ لَهَا: بَنَى إِبْنِي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ وَأَنَا نَائِمٌ فِي الْمَجْرِ كَأَنَّ شَجَرَةً قَدْ نَبَتْ عَلَى ظَهْرِي
فَدَنَّا زَالَ رَأْسُهَا السَّمَاءَ وَصُورُهَا أَغْصَانُهَا الشَّرْقُ وَالْقُرْبُ وَرَأَيْتُ نُورًا يَطْلُعُ مِنْهَا أَكْثَرُ
مِنْ نُورِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ ضِعْفًا. وَرَأَيْتُ الْقُرْبَ وَالْقَعَمَ سَاجِدَةً لَهَا وَهِيَ كُلُّ يَوْمٍ تَزْدَادُ
عِظَمًا وَنُورًا. وَرَأَيْتُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ يُرِيدُونَ قَطْعَهَا فَإِذَا دَنَوْنَاهَا أَخَذَهُمْ شَابٌ مِنْ
أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَنْظَفِهِمْ نَبَايًا قِيَا أَخَذَهُمْ وَتَكْوِيرُ ظُهُورِهِمْ. وَتَقْلَعُ أَغْصَانَهُمْ. فَرَفَعْتُ
يَدِي لِأَتَنَازَلَ تُعْشَأُ مِنْ أَغْصَانِهَا. فَصَاحَ بِي الشَّابُّ وَقَالَ: عَهْلًا لَيْسَ لَكَ مِنْهَا نَصِيبٌ.
قُلْتُ: لِمَنِ النَّصِيبُ وَالشَّجَرَةُ مَيْتٌ؟ فَقَالَ: النَّصِيبُ لِلْإِسْلَامِ الَّذِينَ فَذَّ تَعَلَّقُوا بِهَا وَ
سَتَقُودُ^(۱) إِلَيْهَا. فَالْتَمَسْتُ مَذْعُورًا قَرِيعًا مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ.

فَرَأَيْتُ لَوْنَهُ الْكَاهِنَةَ فَذَّ تَغَيَّرَ. ثُمَّ قَالَتْ: لَئِنْ صَدَقْتُ وَلِي يَالَهُ لَيَخْرُجَنَّ مِنْ صَلْبِكَ

کرد و نشست. و من آن روز بزرگ قومم بودم. گفتم: چرا بزرگ عرب را رنگ
پریده می بینم؟ آیا امر ناگواری رخ داده است؟ گفتم: آری، دوش در جگر
اسماعیل خوابیده بودم و در خواب دیدم که گویا درختی بر یشم روئید و سرش
بر آسمان رسید و شاخه هایش کثرت در غرب عالم را گرفت و نوری را در آن دیدم
که هفتاد مرتبه از نور خورشید درخشانتر بود و عرب و عجم آن را سجده
می کردند و هر روز بزرگی و نورش افزون می شد و جمعی از قریش را دیدم که
می خواستند آن را قطع کنند و چون بدان نزدیک شدند جوانی زیبا و پاکیزه آنها
را گرفت و پشتشان را شکست و چشمتان را از کاسه به در آورد، من دستم را
بالا برده تا شاخه ای از آن را برگیرم که آن جوان فریاد زد: آرام باش که تو را
از آن نصیبی نیست. گفتم: نصیب او آن کیست در حالی که درخت از آن من
است؟ گفتم: نصیب آنهاست که بدان آویخته اند و بدان باز می گردند. من
مدهوش و هراسان و رنگ پریده از خواب بیدار شدم.

و من دیدم که رنگ آن کاهن برید و سپس گفتم: اگر خوابت راست باشد از
بشت تو فرزندی بیرون آید که مالک شرق و غرب شود و آگاه کننده مردمان

وَلَدَ بَنِيكَ الشَّرْقَ وَالْمَرْبَ، يَتَبَّأُ فِي النَّاسِ، فَتَسْرِي عَنِّي عَمِّي، قَانَطَرُ بَا أَبَاطَالِبٍ نَعْلُكَ
تَكُونُ أَنتَ. فَكَانَ أَبُو طَالِبٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَاللَّهِ ﷻ قَدْ خَرَجَ وَ
يَقُولُ: كَاتِبُ الشَّجَرَةِ وَابْنُ أَبَا الْعَاسِمِ الْأُمَيْيِّ، قَتِيلَ لَهُ: قَلِمٌ لَمْ تَوْبُنْ بِهِ؟ فَغَالَ: لِلْسَّبْتَةِ وَ
الْعَارِ.

قال أبو جعفر محمد بن علي مصنف هذا الكتاب - ﷺ -: إنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ مُؤْمِنًا
وَلَكِنَّهُ يَظْهَرُ الشَّرْكَ وَ يَسْتَبِرُّ الْإِيمَانَ لِيَكُونَ أَشَدَّ تَعَكُّبًا مِنْ نَصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّمَّارُ، عَنْ أَبِي بَرْزَةَ
نُوحٍ، عَنِ الْقَتَّابِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي -
عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَظْهَرَ الْكُفْرَ وَأَسْرَأَ الْإِيمَانَ، فَلَمَّا خَصَرَتْهُ الْوُفَاءُ أَوْحَى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: اخْرُجْ مِنْهَا فَلَيْتَ لَكَ بِهَا نَاصِعًا، فَمَاجَزَ إِلَى الْمَدِينَةِ.

۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائغُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَرْزَةَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَشْبَاطٍ،
عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ -
طَرِيفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: «وَاللَّهِ

باشد، بعد از آن غم و اندوه از من رانید شد، ای ابوطالب! بنگر شاید آن فرزند
نوبختی، ابوطالب پس از بعثت پیامبر ﷺ این حدیث را به مردم باز می گفت
و می فرمود: به خدا سوگند که آن درخت، ابوالفاسم امین است. به او گفتند: چرا
به وی ایمان نمی آوری؟ و او گفت: به خاطر دستانم و ننگ قریش.

مصنف این کتاب شیخ صدوق ﷺ گوید: ابوطالب مؤمن بود ولیکن اظهار
شرک می کرد و ایمانش را پنهان می داشت تا بهتر بتواند رسول خدا ﷺ را
باری کند.

۴ - محمد بن مروان از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: ابوطالب اظهار
کفر می کرد و ایمانش را پنهان می داشت و چون وفاتش فرا رسید خداوند به
رسول اکرم وحی کرد که از مکه بیرون رو که در آن یآوری برای تو نیست و او به
مدینه مهاجرت کرد.

۵ - أصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ گوید: از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - شنیدم که

ما عَبْدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدَ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٍ وَلَا عَبْدَ مَنَافٍ شَيْئاً قطُّ. فَبَلَغَ لَهٗ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؟ قَالَ: كَانُوا يُسْأَلُونَ إِلَى التَّيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُمْتَسِكِينَ بِهِ».

۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي. عَنْ سَعِيدِ بْنِ شَلِيمٍ ثَوْبِيِّ لَبَنِي - مَخْزُومٍ. عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي صَاحِبٍ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي الْقَبَّاسَ يُحَدِّثُ قَالَ: وَلِدَ لِأَبِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَبْدُ اللَّهِ فَرَأَيْنَا فِي وَجْهِهِ نُوراً يَزْهَوُ كَنُورِ الشَّمْسِ. فَقَالَ أَبِي: إِنَّ هَذَا الْعَلَامَ شَأْنًا عَظِيماً. قَالَ: فَرَأَيْتُ فِي عَنَاقِ أُمِّهِ خُرُوجَ مِنْ مَشْرِخٍ طَائِرٍ أَبْيَضَ لَطَازَ يَبْلُغُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ ثُمَّ رَجَعَ رَاجِعاً حَتَّى شَقَّطَ عَلَى نَبِيِّ الْكَفَرَةِ. فَتَحَدَّثَ لَهٗ قُرَيْشٌ كُلُّهَا. فَبَيْنَمَا النَّاسُ يَتَأَخَّلَوْنَ إِذَا صَارَ نُوراً بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَاسْتَدَّ حَتَّى بَلَغَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ. فَلَمَّا انْتَهَيْتُ سَأَلْتُ كَاهِنَةَ بَنِي مَخْزُومٍ فَقَالَتْ لِي: يَا عَبَّاسُ لَبِنٌ صَدَقَتْ رُؤْيَاكَ تَبْعُوجُورٌ مِنْ صُلْبِهِ وَلَدٌ يَحْيِي أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ تَبْعَانِ. قَالَ أَبِي: فَهَئِنِّي أُرَى عَبْدَ اللَّهِ إِلَى أَنْ تَزُوجَ بِأَيِّمَةٍ وَكَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَسَارِ قُرَيْشٍ وَاقَّتْهَا خَلْفًا. فَلَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ وَوَلَدَتْ

می فرمود: به خدا سوگند که پدر و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هیچگاه بنی را نپرستیدند. گفتند: پس چه می پرسیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم علیهم السلام به جانب خانه کعبه نماز می خواندند و بدان متمسک بودند.

۶ - ابن عباس گوید که از پدرم شنیدم که می گفت: چون برای پدرم عبدالمطلب. عبدالله به دنیا آمد در سپای او نوری دیدم که مانند خورشید می درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلی بزرگ است. گوید: در خواب دیدم که از سوراخ بینی او پرندۀ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب عالم رسید. سپس برگشت و بر خانه کعبه فرود آمد و همه قریش بر او سجده کردند. در این بین که مردم متوجه آن پرندۀ بودند به نوری بین آسمان و زمین مبدّل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از کاهنه بنی مخزوم پرسیدم. گفت: ای عباس! اگر خواب راست باشد از صلب او پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبدالله بر این اوست بافت تا آن که آمنه زیباترین و کاملترین زنان قریش - را به

أَمِنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَبَهْتُ فَرَأَيْتُ النُّورَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَزْهَرُ تَحْمَلُكُهُ وَ تَفَرُّسَتْ فِي وَجْهِهِ
فَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ، وَ صَبَرْتُ كَأَنِّي قِطْعَةٌ مِسْكٍ مِنْ يَدَوَّ رَيْحِي، فَحَدَّثَنِي أَمِنَهُ وَ
قَالَتُ لِي: إِنَّهُ لَمَّا أَخَذَنِي الطَّلُقُ وَ انْشَدَّ بِي الْأَمْرَ سَجَّعَتْ جَلْبَتُهُ وَ كَلَامًا لَا يُشْبِهُ كَلَامَ
الْأَوَمِيِّينَ، فَرَأَيْتُ غُلَامًا مِنْ سُدُوسٍ عَلَى قَضِيبٍ مِنْ يَاقُوتٍ قَدْ صُرِبَ بَيْنَ الشَّاهِ وَ
الْأَرْضِ، وَ رَأَيْتُ نُورًا يَنْطَلِعُ مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى يَلْغَ الشَّاهُ، وَ رَأَيْتُ قُصُورَ الشَّامَاتِ كُلَّهَا
شُعْلَةً نُورًا^(۱)، وَ رَأَيْتُ حُزْبِي مِنَ الْقَطَاةِ لَمْرًا عَظِيمًا قَدْ نَشَرَتْ مِنْ أَجْنِبَتِهَا حُزْبِي، وَ
رَأَيْتُ تَابِعَ شُعْبَةِ الْأَسَدِيَّةِ قَدْ مَرَّتْ وَ هِيَ تَقُولُ: أَمِنَهُ مَا لَقِيتُ الْكُفَّانَ وَ الْأَضْنَانَ مِنْ
وَلَدِكَ، وَ رَأَيْتُ رَجُلًا صَابَأً مِنْ أَتَمِّ النَّاسِ طَوْلًا، وَ أَشَدَّهُمْ بَيَاضًا، وَ أَحْسَنَهُمْ نِبَاهًا مَا
عَشَيْتُهُ إِلَّا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدْ ذَمَامُنِي فَأَخَذَ الْمَوْلُودَ فَتَمَلَّ فِي فِيهِ وَ تَمَغَّ طَسْتُ مِنْ ذَهَبٍ
مَضْرُوبٍ بِالزُّمُرَةِ وَ تَسَطَّ مِنْ ذَهَبٍ فَسَقَّ بَطْنُهُ شَقًّا ثُمَّ أَخْرَجَ قَلْبَهُ فَسَقَّهُ فَأَخْرَجَ مِنْهُ

همسری برگزید و چون عید الله در گذشت و آینه رسول خدا را به دنیا آورد آدمم
و دیدم همان نور در پیشانی او می درخشید، او را برگرفته و در چهره اش
نگریستم و در او رائحه مشک یافتم و از شدت آن رائحه خوش، گویا من خود
مشک شدم و آینه به من چنین گفت: چون مرا آوردن را بچشم گرفت و کار دشوار شد
خوفا و کلامی را شنیدم که شبیه کلام آدمیان نبود و پرچمی از دنیا دیدم که بر
دسته ای از یاقوت بین آسمان و زمین قرار داشت و نوری از سر آن به آسمان
می تابید و کاخهای سامات را به تمامی شعله نوری دیدم و در اطراف خود پرندۀ
قطا^(۲) را دیدم که بالهایش را در اطرافم گشوده بود و حتی طایفه بنی اسد را
دیدم که از برآرم گذشت و می گفت: ای آینه! می دانی کاهنها و بنتا از دست
پسرت چه کشیده اند؟ و مرد جوان بلند بالا و سفید و خوش لباسی را دیدم که به
گمانم عید المطلب بود که به نزد من آمد و نوزاد را گرفت و آب دهان در دهانش
گذاشت و یک طسنت طلای زمره نگار و یک شانه طلا به همراه داشت، شکم
طفل را شکافت و قلبش را بیرون آورد، آن را نیز شکافت و یک تکتۀ سیاهی از

۱ - فی بعضی السج «شعلة تارة».

۲ - قطا پرندۀ ای است مانند کبوتر که در اعتدال به آن مثل زده می شود گویند «أحدی من الطاء جمع لقطا».

تَكُنْتُ سَوْدَاءَ فَرَعْنَ بِهَا ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً مِنْ خَرِيذٍ خَطَرَاءَ فَلَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا كَالِدِيرَةٌ
الْبَيْضَاءُ لَمَعَاءُ. ثُمَّ زَدَّهُ إِلَى مَا كَانَ. وَصَنَعَ عَلَى بَطْنِهِ وَاسْتَطْلَقَ فَتَطَلَّى فَلَمَّ أَلْفَهُمْ مَا هَالِ
إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: يَا أَمَانَ اللَّهِ وَجَلْبُوبَهُ وَكِلَابَتَيْهِ. وَقَدْ حَشَوْتُ فَلْيَاكَ إِيمَانًا وَجِلْمًا وَجِلْمًا وَ
يَتِيمًا وَغَدَلًا وَحُكْمًا فَأَنْتَ خَيْرُ الْبَشَرِ. طُوبَى لِي يَا ابْنَعَكَ. وَوَيْلٌ لِي تَخَلَّفْتَ عَنْكَ. ثُمَّ أَخْرَجَ
صُرَّةً أُخْرَى مِنْ خَرِيذٍ بَيْضَاءَ فَلَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا خَاتَمٌ فَصَرَبَ بِهِ عَلَى كَيْتَيْهِ. ثُمَّ قَالَ:
أَفْرَضِي رَبِّي أَنِ أُلْقِيَ بِيكَ مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ. فَتَمَحَّ فِيهِ. وَالْتَبَسَ قَبْصًا وَقَالَ: هَذَا أَمَانُكَ
مِنْ أَغَابِ الدُّنْيَا. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ يَا عَبَّاسُ بَعِيثُ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: وَأَنَا يَوْمَئِذٍ أَكْرَهْتُ فَتَكَلَّمْتُ
عَنْ تَوْبِهِ فَإِذَا خَاتَمُ الْكِبَرِ بَيْنَ كَيْتَيْهِ. فَلَمَّ أَرْلَ أَكْرَهْتُ شَأْنَهُ وَكَيْسَبْتُ الْحَدِيثَ فَلَمَّ أَدْكُوهَ إِلَى
يَوْمِ إِسْلَامِي عَنِّي فَكَتَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

آن بیرون آورد و به دور افکند، سپس یک کیسه حریر سبزدنگ بیرون آورد و
آن را گشود و در آن گرد سفیدی بود و دل را از آن بُر کرد و آن را به جای خود
گذاشت و دستی بر شکش کشید و او را به سخن درآورد و او هم سخن گفت. اما
من از گفتار او چیزی نفهمیدم جز آنکه گفت: در ایمان و حفظ و نگهداری خدا
من قلبت را پر از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و حکمت کردم و تو
غیرالبشری! خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و وای بر کسی که از تو
تخلف ورزد، سپس یک کیسه دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و
در آن مُهری بود و آن را بر کتفهای او زد و گفت: خدایم فرمان داده است که از
روح القدس در نو بدمم و در او دمید و جامه‌ای بر او پوشانید و گفت: این ایمان
تو از آفات دنیاست. این چیزی است که آن را عباس با دو چشم خود دیده
است. بعد از آن عباس گفت: من در آن روز می‌خواندم، جامه‌اش را بالا زدم و
مُهر نبوت را میان دو کتفش دیدم و منزلتش را پیوسته پنهان می‌داشتم و این
حدیث را فراموش کردم و یادم نیامد تا آن روز که اسلام آوردم و رسول خدا آن
را به یادم آورد.

﴿باب ۱۳﴾

«(فی خبر سیف بن ذی یزن)»

وَكَانَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ عَارِفًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ يَسُرُّ بِهِ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِ.

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوْنِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْغَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ بَكَّارٍ الْقَبَسِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَازِمٍ الْيُوفَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُصْطَوْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَرْزَهَ يَهْرَاءَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْبَصْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ عَزْزٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ بَكَّارٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْغَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا طَفَرَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ بِالْمُهَيْمِنَةِ وَذَلِكَ بَعْدَ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ هَسَّتْ بَيْنَ أُنَاسٍ وَذَلِكَ الْغَزْوُ وَاشْرَافَهَا وَشَغَرُواهَا بِالْمُهَيْمِنَةِ وَتَدَخَّلُوا وَتَذَكَّرُوا مَا كَانَ مِنْ بِلَاغِهِ وَطَلَبِهِ بِتَارِقِ قَوْمِهِ فَأَنَاءَ وَقَدْ مِنْ قَرِيْشٍ وَنَفَعَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ وَأُمِّهُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدْعَانَ وَاسْدُ بْنُ خُوَيْلِدٍ بْنُ عَبْدِ الْعَزْزِيِّ وَرَضِبُ بْنُ عَبْدِ شَافٍ فِي أُنَاسٍ مِنْ

باب ۱۳

خبر سیف بن ذی یزن

و سیف بن ذی یزن عارف به امر رسول خدا ﷺ بود و آنگاه که عبدالمطلب به همراه هبتی بر او وارد شد وی را به وجود پیامبر اکرم ﷺ بشارت داد.

۱- ابوصالح از ابن عباس چنین نقل می کند: چون سیف بن ذی یزن در سال دوم میلاد پیغمبر اکرم بر حیشه چیره شد، نمایندگان و اشراف و شعرای عرب برای عرض تهنیت و مبارکباد به نزد سیف می رفتند و رنج و حوخواهی او که برای قومش متحمل شده بود یادآوری می کردند، و هبتی از قریش آمد که در بین آنها عبدالمطلب بن هاشم و امه بن عبدشمس و عبدالله بن جدعان و اسد بن -

وَجُورُ فَرِيضٍ فَقَدِمُوا عَلَيْهِ سَعَاءَ فَاسْتَأْذَنُوا فَأَذَا هُوَ فِي رَأْسِ قَصْرِ يُقَالُ لَهُ عُشْدَانُ، وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ أَمِيَّةُ بَنِ أَبِي الصَّلْبِ:

اَشْرَبَ هَنِيئًا عَلَيْكَ الشَّامُ مُزْنَعًا

فِي رَأْسِ عُشْدَانٍ دَارًا مِنْكَ بَعْلَانًا

فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْأَذُنُ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِهِمْ، فَأُذِنَ لَهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ دَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مِنْهُ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْكَلَامِ فَقَالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ مِنْ يَتَكَلَّمُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ فَقَدْ أَذِنَّا لَكَ، قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: إِنَّ اللَّهَ فَذَّ أَعْلَى أَهْلِهَا الْمَلِكُ تَحَلَّى رُفْعًا صَغِيرًا شَاعَا بِأَوْخَاءِ وَ أَثْبَتَكَ مَنِيئًا طَاهِتْ أَرْوَمُهُ وَ عَذَبَتْ جُرُومُهُ، وَ ثَبَتَ أَسْلُهُ وَ بَسَقَ فَرْعُهُ فِي أَحْزَمِ مَوْطِنٍ وَ أَطْيَبِ مَوْضِعٍ وَ أَحْسَنِ مَقْدِنٍ، وَ أَنْتَ - أَثَبْتَ اللَّفْنَ - مَبْلَكِ الْقَرْبِ وَ رِيحِهَا الَّذِي تُخَضَّبُ بِهِ، وَ أَنْتَ أَهْلُهَا الْمَلِكُ رَأْسُ الْقَرْبِ الَّذِي لَهُ شَعَاةُ وَ عَمُودُهَا الَّذِي عَلَيْهِ الْجَبَاةُ، وَ مَنُغِلُهَا

خویند بن عبدالعزی و وهب بن عبد مناف و بعضی دیگر از بزرگان فریض بودند و در صنعا بر وی وارد شدند و از وی که در بالای قصرش آرمیده بود اجازه خواستند و این قصر را که عُشْدَان می گفتند همان مصری است که امیه بن ابی- صلت درباره آن گفته است *مصری است که امیه بن ابی- صلت درباره آن گفته است*

بر تو گوارا باد! تاجی مرتفع بر سر کرده ای، و در بالای عُشْدَان سرای بنی کرده ای که آنها فرودگاه توست.

حاجب به نزد سیف رفت و او را از مکانت ایشان با خبر کرد، و او اجازه داد و چون آنها وارد شدند، عبدالمطلب نزدیک رفت و اجازه سخن خواست، سیف گفت: اگر تو از کسانی هستی که در برابر پادشاهان سخن می گویند ما به تو اجازه دادیم، گوید عبدالمطلب گفت: پادشاه! خداوند تو را جا بگاهی رفیع و استوار و منبع و شامخ و بزرگ اوزانی فرموده است و تو را از خاندانی فرار داده که اصلش پاک و ریشه اش شیرین و بنیانش پایدار و شاخه اش مرتفع است در گرمی ترین موطن و پاکیزه ترین موضع و نیکوترین معدن جای داری و از نفرین برکناری، پادشاه عرب و بهار آنانی که وفور نعمتشان به اوست، پادشاه! تو سرور عربی که از تو فرمان می برند و سنون محکم آنانی که بدان تکیه زده اند و

الَّذِي بَلَغَا إِلَيْهِ الْعِبَادَ، سَلَّمَكَ خَيْرَ سَلَفٍ. وَأَنْتَ قَتَلْتَ مِنْهُمْ خَيْرَ خَلَفٍ. قُلْتُ يَحْتَلُّ مِنْ أَنْتَ سَلَمَةً. وَ لَنْ يَهْلِكَ مِنْ أَنْتَ حَلَمَةً. عَمَرَ أَيْهَا الْمَلِكُ أَهْلُ حَرَمِ اَقَمِّ وَ شَدَنَةُ بَيْتِهِ. أَشْغَلْنَا إِلَيْكَ الَّذِي أَتَيْتُمَا مِنْ كَتِفِ الْكَوْبِ الَّذِي قَدَحْنَا قَتَحِي وَ قَدَّ الثَّيْبَةِ لَا وَ قَدَّ الْمُرْأُو.

قَالَ: وَ أَتَيْتُمْ أَنْتَ أَيْهَا الْمُتَكَلِّمُ؟ قَالَ: أَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ. قَالَ: إِنْ أَحْبَبْنَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَذُنُ، قَدَحْنَا مِنْهُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ وَ غَلِيظَةً فَقَالَ: مَرْحَبًا وَ أَهْلًا. وَ نَاقَةً وَ زَخْلًا. وَ مُشْتَاخًا سَهْلًا. وَ مُتَكَا رَحِمًا. قَدْ سَمِعَ الْمَلِكُ مَعَالِيقَكُمْ وَ عَرَفَ فِرَاقَكُمْ وَ نَهْلُ وَ سَيْتَكُمْ. فَأَتَيْتُمْ أَهْلَ اللَّيْلِ وَ أَهْلَ النَّهَارِ. وَلَكُمْ الْكَرَامَةُ مَا أَقْتُمْ. وَ الْحَبَا: إِذَا ظَفَفْتُمْ. قَالَ: ثُمَّ الْمَهْضُو إِلَى دَارِ الضَّبَاقَةِ وَ التُّوْمِ فَأَتَانَا شَهْرًا لَا يَهْلِكُونَ إِلَيْهِ وَ لَا يَأْذَنُ لَهُمْ بِالْأَصْرَابِ. ثُمَّ اتَّقَبْنَا لَهُمُ الْبَهَاةَ. فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَذِنَ تَجَلَّتْ وَ أَهْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِنِّي مُتَوَكِّسٌ إِلَيْكَ مِنْ هَرِّ عِلْمِي أَلَمْ أَوْ كَانْ غَيْرَ لَمْ أَجْعَلْ لَهُ بِهِ

بدان پناهنده می شوند. پدرانانت بهتر بن پدران بودند و تو نیز بهتر بن جانشینی. آنکه تو سلفش باشی بی نام نخواهد بود و آنکه تو خلفش باشی هلاک نخواهد شد. پادشاهها! ما اهل حرم خداوند و نگهبانان بیت اویم ما را به آستان تو خرسندی دفع گرفتاری و اندوه گسیل داشته است و ما برای تو یک منه نسلیست - آمده ام سبف گفت: ای متکلم! تو کیستی؟ گفت: عبدالمطلب بن هاشم. گفت: خواهرزاده ما؟ گفت: آری. گفت: نزدیک بیا و او نیز به نزد کش رفت. سپس بر همه آنها رو کرد و گفت: مرحباً و اهلاً. خوش آمدید. خانه خانه شماست و عطای فراوان نصیب شما. گفت: پادشاه گفتار شما را شنید و بر خوبشاوندی شما مطلع گردید و وسيله شما را پذیرفت و شب و روز در اینجا خواهد بود. اگر اینجا بمانید گرامی هستید و اگر کوچ کنید عطای وافر برید. گوید: سپس آنها را به دارالضیافه برید. و یک ماه پذیرایی کردند در این مدت نه دسترسی به او داشتند و نه اجازه بازگشت. سپس یک روز به یاد آنها افتاد و عبدالمطلب را خواست و او را پهلوی خود نشانید و با او خلوت کرد. سپس گفت: ای عبدالمطلب! من رازی را به تو می سپارم که سپردن آن را به کسی جز تو روا نمی دادم. ولی تو را اهل آن دیدم و تو را از آن مطلع می گردانم. باید نزد تو سر بسته بماند تا خداوند

وَلِيَكُنِّي رَأْسُكَ مَعِينُهُ فَأُلْطِيفُكَ طَلَعُهُ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَطْوِيًّا حَتَّى يَأْذُنَ اللَّهُ فِيهِ. فَإِنَّ اللَّهَ بِالْعُ
 آتَمِهِ، إِنِّي أَجِدُ فِي الْكِتَابِ الْمَكْتُوبِ وَالْعِلْمِ الْقُرْآنِي الَّذِي اخْتَرْنَاهُ لِأَنْفُسِنَا وَاخْتَجْنَا دُونَ
 غَيْرِنَا خَبْرًا عَظِيمًا وَخَطَرًا جَسِبًا، فِيهِ شَرَفُ الْحَيَاةِ وَفَضِيلَةُ الْوَفَاءِ لِلثَّابِتِ عَائِدُهُ
 لِرِضَاكَ كَائِدُهُ وَلَكَ خَاسِعُهُ. فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: مِثْلُكَ أَتَمَّا الْمَلِكُ مِنْ سَرٍّ وَبَرٍّ، فَأَمَّا هَذَا
 أَهْلُ الْوَيْلِ رُضْرَأَتُهُ رَضِي، فَقَالَ: إِذَا وَلِدَ بِبَهَانَةِ عَلَامٍ بَيْنَ كِتَابَيْهِ شَاعَرٌ كَانَتْ لَهُ الْإِمَامَةُ
 وَتَكَلَّمَ بِهِ الدُّعَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَتَبَيَّنَ اللَّئْلُ لَقَدْ أَتَيْتُ بِخَيْرٍ مَا
 أَبْ يَحْتَلِبُهُ وَإِنَّهُ، وَلَوْ لَا حَبِيبَةُ الْمَلِكِ وَالْإِجْلَالُ وَالْإِشْطَاعُ لَسَأَلْتُ عَنْ شِسْأِهِ إِنِّي مَا أَرَدَا
 بِهِ سُرُورُهُ، فَقَالَ ابْنُ ذِي بَرٍّ: هَذَا جَيْشُهُ الَّذِي يُؤَلِّدُ فِيهِ أَوْ قَدْ وَلِدَ فِيهِ، اسْمُهُ مُحَمَّدٌ،
 بُرْتُ أَهْوُهُ وَأُمُّهُ وَتَحْلُلُهُ جَدُّهُ وَعَمُّهُ، وَقَدْ وَلِدَ سَرَارًا، وَاللَّهُ بِأَجَلَتِهِ جَهَارًا، وَجَاعِلُ لَهُ
 مِنَّا أَلْسَارًا، يُنِيزُ بِهِمْ أَوْلِيَاءَهُ، وَيُذِلُّ بِهِمْ أَشْدَاءَهُ، يَضْرِبُ بِهِمُ النَّاسَ عَنْ عَرْصِهِ، وَ

اذن آن را صادر فرماید و خداوند امرش را خواهد رسانید. من در کتاب مکنون
 و دانش مخزون که آن را برای خود اختیار کردم و از دیگران باز داشتم خبری
 عظیم و پشامدی بزرگ را یافته‌ام که در آن شرافت زندگانی و فضیلت مرگ
 برای مردم به طور عموم و طایفه تو به طور خصوص وجود دارد، عبدالمطلب
 گفت: ای پادشاه! مانند تو دیگران را مسرور می‌سازد و نیکی می‌ورزد آن راز
 چیست؟ همه صحرائنشینان پشت در پشت فدای تو شوند. گفت: چون در بهانه
 کودکی متولد شود که بین دو کفش خالی سیاه باشد، امامت از آن اوست و
 پیشوایی تا روز قیامت شما را خواهد بود. عبدالمطلب گفت: از نفرین بر کنار
 باشی من با خبری برگردم که هیچ هیئتی با آن برنگشته است و اگر هیئت پادشاه
 و احترام و اعظام او نبود از رازگویی او با خود پرسش می‌کردم تا بر سادی
 بیفزاید. ابن ذی یزن گفت: اکنون یا او متولد شده است و یا قریباً متولد خواهد
 شد. نامش محمد است، پدر و مادرش می‌میرند و جد و عمیش او را سرپرستی
 می‌کنند، او با نیکوترین نسب متولد شده و خداوند او را آشکارا مبعوت فرماید
 و از طایفه ما برای او یارانی فرار داده است تا اولیاء خود را به واسطه آنها عزت
 بخشد و دشمنان خود را خوار سازد، به نیروی آنان مردم را از هر طرف سرکوب

بشفتنچ یوم کرایم الارض. بکثیر الاوثان. و یحید الثیران. و یقبض الرحمن. و ینحر الشیطان. فوله فسل. و حکمة عدل. یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یتبیل

فقال عبدالمطلب: أیها الملک عز جدک و علا کعبک. و دام ملکک. و طال عمرک. فقل الملک ساری یا صباح فقد أوصح لی بعض الابصاح؟ فقال ابن ذی یزن: و الحبب ذی الحبب و العلام علی الثعب. إناک یا عبدالمطلب تجتذ غیر کذب. قال: فخر عبدالمطلب ساجدا فقال له: ازلع رأسک فلیج صدوک و علا أترک. فقال أحسنت شتاً بما ذکرته؟ فقال: کان لی ابن و کنت به متعجباً و علیّ ذیفا فزوجة یخرجه من کرایم قومی اسمها آیمه بنت وهب فجاءت بسلام سبیه محمداً و اوصات أبوه و أمه و کللتها أنا و غطته. فقال ابن ذی یزن: إی الذي قلت لك کما قلت لك. فاحتبط بابیک و احدث ظنیه

کند و با استمداد از آنها اراضی لیسه را فتح کند. بها را بشکند و آتشکند. هارا خاموش سازد. رحمان را بپرستند و شیطان را طرد کنند. گفتارش قاطع و حکمش عادلانه است. به معروف فرمان دهد و خود بدان عمل کند و از منکر بازداشته و آن را ناپود سازد.

عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! نصیبت استوار و شأن و شرافت افزون و پادشاهت مستدام و عمرت دراز باد. آبا پادشاه از سرکرامت توضیح بیشتری خواهد داد همچنانکه پیشتر توضیح داده است. ابن ذی یزن گفت: قسم به آن پینی که پرده و علامات منصوبه دارد. به راستی که نوای عبدالمطلب جد او هستی! گوید: عبدالمطلب به رو در افتاد و سجده کرد. سیف گفت: سربردار. سبته ات خنک و امرت بلند باد! آیا از آنچه گفته ام چیزی احساس کرده ای؟ گفت: مرا پسری بود که او را دوست داشته و با وی مهربان بودم و او را به ازدواج زن نیکوئی از قوم خود درآوردم که نامش آمنه بنت وهب بود. و فرزندی به دنیا آورد که نامش را محمد نامیدم و پدر و مادرش در گذشتند و کنالتش به عهده من و عمویش در آمد. ابن ذی یزن گفت: آنچه به تو گفتم همان است که گفتم. پسر را حفظ کن و از شر یهود برحذر باش که آنها دشمن اویند و

الْبُيُوتِ وَلِأَنَّهُمْ لَهُ أَقْدَاءُ وَلَنْ يَجْتَنِلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَيْهِ سَبِيلًا. وَاطْلُبُوا مَا دَكَّرْتُ لَكَ دُونَ هَؤُلَاءِ.
الرَّحِيظُ الَّذِي مَعَكَ، فَإِنِّي لَسْتُ أَمِنُ أَنْ تَذْخُلَهُمُ الثَّقَاتُ مِنْ أَنْ تَكُونَ لَهُ الرِّثَاسَةُ،
تَصْلُحُونَ لَهُ الْغَرَابِلُ وَتَلْبَسُونَ لَهُ الْحَبَائِلُ، وَهُمْ فَاعِلُونَ أَوْ أَثْنَاؤُهُمْ، وَ لَوْ لَا عَلِمِي بِأَنَّ
الْمَوْتَ يُجْثَاحِي قَبْلَ مَنَاقِبِهِ لَمَبُوتٌ بِحَبْلِي وَرَجُلِي حَقٌّ صِدْرٌ بِتَرْتِيبِ دَارِ مُلْكِهِ نُصْرَةٌ لَهُ،
لَكَيْفِي أَجَدُ فِي الْكِتَابِ النَّاطِقِ وَالْعِلْمِ السَّابِقِ مَنْ يَتَرَبَّ دَارِ مُلْكِهِ، وَبِهَا اشْتِخَاكُ أَمْرِهِ وَ
أَعْلَى نُصْرَتِهِ وَتَوْضِيعُ قَبْرِهِ، وَ لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ فِيهِ الْآفَاتِ وَأَعْدُو عُلْيَاهِ الْعَاهَبِ
لَأَعْلَنْتُ عَلَى جِدَانَتِهِ بِشَمِّ أَمْرِهِ فِي هَذَا الزَّوْقِ، وَ لَأَوْطَيْتُ أَسْنَانَ الْغَرْبِ غَفِيَةً، وَلَكَيْفِي
صَارِفُ إِلَيْكَ عَنْ غَيْرِ تَنْصِيرِ بَنِي مَعَكَ.

قال: ثُمَّ أَمَرَ لِكُلِّ وَجَلِيٍّ مِنَ الْقَوْمِ بِعَشْرَةِ أَلْفٍ مِنْ غَنَسٍ إِسَابِ وَخَلَّتَيْنِ مِنَ الْبُرُودِ وَ
مِائَةِ مِنَ الْإِبِلِ، وَخَمْسَةَ أَرْطَالٍ ذَهَبٍ وَعَشْرَةَ أَرْطَالٍ بَهْمَةٍ وَبِزْزِيشِ غَنَمَةٍ غَلِيمَةٍ. قَالَ:
وَأَمَرَ بِلَقْبِ الْمُطَّلَبِ بِعَشْرَةِ أَطْعَامٍ ذَلِكَ، وَقَالَ: إِذَا حَالَ الْحَوَلُ فَالْتَبِئِي، فَهَاتِ ابْنِ ذِي -

خداوند ایشان را بر او مسلط نکند و آنچه برایت گفتم از هسفرانت پنهان دار که
من این نیستم که ریاست او موجب رشک و حسادت ابقان گردد و مکر
اندیشند و دام گسترند و آنها یا فرزندانشان بچین کنند، و اگر نبود که می دانستم
پیش از مهت وی مرگ مرا نابود خواهد ساخت با پیاده و سواره خود برای
یاری او به یثرب - مرکز حکومت او - می آمدم ولی من در کتاب ناطق و علم
سابق یافته ام که یثرب مرکز حکومت اوست و در آنجا امرش مستحکم می شود
و بارانش در آنجا گرد می آیند و آرامگاهش در آنجا است و اگر نبود که از آفات
و آزار بر او می هراسم هم اکنون - در آغاز عمرش - امرش را علنی می کردم و
بزرگان عرب را به دنبال او می کشاندم، ولی من این کلرا را بی هیچ تقصیری
دربارۀ همراهانت به تو حواله می کنم.

گوید: سپس دستور داده هر یک از این هیئت ده بنده و ده کنیز و دو حله از
بردیجانی و صد ستر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست یر از عنبر دادند،
و به شخص عبدالمطلب ده برابر آن داد و گفت: چون یک سال گذشت به نزد من
آی، اما این ذی یزن پیش از آنکه سال به پایان رسد در گذشت و عبدالمطلب

يَزَنُ قَتْلُ أَنْ يَحْتُولَ الْخَزُولُ، قَالَ: فَكَأَنَّ عَيْنَ الْمُطْلَبِ كَثِيرًا مَا يَقُولُ: يَا عَفْسَ قُرَيْشٍ لَا يَنْجِيكَ رَجُلٌ يَتَكَبَّرُ بِحِزْبِي عَطَايَ الْمَلِكِ وَإِنْ كَثُرَ قَائِلُهُ إِلَى تَعَاوٍ، وَلَكِنْ يَطْبُقُنِي بِمَا يَتَّبِعُنِي لِي وَبِغَيْبِي مِنْ يَنْدِي وَذِكْرُهُ وَفَقْرُهُ وَعَرَفُهُ. وَإِذَا قِيلَ: مَتَى ذَلِكَ؟ قَالَ: سَتَقْلَمُنَّ ثَبَا مَا أَكُولُ وَ لَوْ تَعَدَّ حِجَابِي. وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ أُمِّيَّةٌ مِنْ عَبِيدِ شَمْسٍ يَذْكُرُ مَسِيرَهُمْ إِلَى ابْنِ ذِي يَزَنَ:

جَلَبْنَا الصَّخْ ^(۱) نَحْبَهُ الْمُطَايَا	عَلَى أَخْوَابِ أُنْجَالٍ وَ لُوفٍ
تُفْلِطُهُ مَغَالِيقُهَا عَالِ ^(۲)	إِلَى حَشَاءٍ مِنْ فُجْجٍ غَسِيقٍ
يُرْمُ بِنَا ابْنُ ذِي يَزَنَ وَ يَنْدِي	ذَوَاتِ مَطْلُوبِهَا أُمُّ الطَّرِيقِ
وَ كَرَجْنٍ مِنْ تَحَابِلِهِ بَرُوقًا	مُوَابِلَةً الْوَمِيعِ إِلَى بُرُوقِ
قَلْبًا وَاقْتُلْتُ حَشَاءً صَارَتْ	بِدَارِ الْمَلِكِ وَ الْحَسْبِ الْغَرِيقِ
إِلَى مِثْلِهِ يَذْكُرُ لَنَا الْغَطَايَا	يَحْشِنُ بِمَشَاقَةِ الزَّوْجِهِ الطَّلِيقِ

بیشتر اوفات می گفت: ای قریشیان! هیچیک از شما به واسطه عطای فراوان شاه بر من رشک نورزد. مگر چه آن عطا بسیار باشد، زیرا آن عطا با تمام شده و از بن خواهد رفت، ولیکن بر من که غبطه می خورند به چیزی است که ذکر و فخر و شرفش برای من و احقاب من باقی می ماند و چون می گفتند، آن کی خواهد بود؟ می گفت: به زودی خبر آنچه را که می گویم - و لو بعد از این - خواهید دانست، و امیة بن عبد شمس درباره سفرشان به نزد ابن ذی بزن این اشعار را سروده است:

خورشید دلیل رام ما بود	ما چنانچه دوست یا سواران
از دره و دشت درگذشتیم	تا رام یریم سوی جانان
امید به دل شب بین بود	نور شب ذی یزن قروان
برق ز عطای وی درخشید	امیر کرم ز وی فراوان
وقتی که در آدمم به صفا	خورشید جمال شه تایان

شاهی که دهد عطای بسیار
با خلق نکو و روی شادان

﴿باب ۱۴﴾

«فی خبر بحیرای راهب»

وَكَانَ بِحَيْرَاءِ الرَّاهِبِ مِنْ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ بِصِفَتِهِ وَنَعْيِهِ وَنَسَبِهِ وَاتِّبَاعِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَبِالْبُؤُوفِ، وَكَانَ مِنَ الْمُتَنظِّرِينَ يَخْرُجُهُ.

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الثَّيِّبَانِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي. عَنْ أَبِيهِمُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ. عَنْ أَبِيهِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الشَّامِ نَاجِرًا سَنَةَ ثَمَانٍ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ فِي أَسَدٍ مَا يَكُونُ مِنَ الْحَرِّ، فَلَمَّا أَجَعْتُ عَلَى السَّيْرِ قَالَ لِي رَجُلٌ مِنْ قَوْمِي: مَا تُرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ مِنْ تَحْقِيقَةٍ؟ قُلْتُ: لَا أُرِيدُ أَنْ أَخْلِفَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، أُرِيدُ أَنْ يَكُونَ صَحْبِي، فَقِيلَ: غُلَامٌ صَغِيرٌ فِي حَرٍّ مِثْلَ هَذَا تَخْرُجُهُ مَعَكَ؟ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى تَوَلَّيْتُ أَهْدًا، فَإِنِّي لَا أَرَى لَهُ لَوْ خَلَّ. فَذَهَبْتُ فَعَثَوْتُ لَهُ حَبِيبَةً [كِسَاءً وَ كَتَانًا] وَ

باب ۱۴

خبر بحیرای راهب

بحیرای راهب از کسانی بود که پیامبر را پیش از ظهورش به صفت و نعت و نسب و به پیامبری می شناخت و از منتظرین ظهور او بود.

۱ - ابو صالح از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب و او از ابوطالب چنین نقل می کند: من سال هشتم ولادت پیامبر برای تجارت به شام رفتم و هوا در نهایت گرمی بود وقتی آماده سفر عدم مردانی از خویسانم گفتند: محمد را چه می کنی و به که می سیاری؟ گفتم: قصد ندارم که او را به کسی بسپارم، بلکه می خواهم همراهم باشد. گفتند: پسری خردسال را در چنین گرمایی به سفر میبری؟ گفتم: به خدا سوگند هر کجا باشم او با من خواهد بود و از من مفارقت نخواهد کرد، برایش زاد و توشه فراهم می سازم. رفتم و یک زین از پارچه و

کُنَّا وَكُنَّا كَثِيرًا، فَكَانَ وَاللهِ الْبَعِيرُ الَّذِي عَلَيْهِ نَحْنُ أَمَامِي لَا يُغَارِقُنِي، وَكَانَ يُسَبِّحُ الرَّكْبَ كُلَّهُمْ، فَكَانَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ جَاءَتْ سَحَابَةٌ بِيضَاءُ مِثْلُ قِطْعَةٍ تَلْجُ فَتَسَلِّمُ عَلَيْهِ، فَتَقِفُ عَلَى زَائِبِهِ لِأَتَّاعِفَهُ، وَكَانَتْ وَهْمًا لِمَطْعَرَتِ غَلَّتِنَا السَّحَابَةُ بِأَنْوَاعِ الْغَوَاجِ، وَهِيَ ثَبِيرٌ مَعْنًا وَضَائِقُ الْمَاءِ يَنَا فِي طَرِيقِنَا حَتَّى كُنَّا لَا نُصِيبُ قَرْيَةً إِلَّا بِدِينَارَيْنِ، وَكُنَّا حَاضِرًا مَا نَزَلْنَا نَتَلَّى الْخِيَاضَ وَنُكَلِّمُ الْمَاءَ وَنُحَمِّلُ الْأَرْضَ، فَكُنَّا فِي كُلِّ خُصْبٍ وَطَبِّحٍ مِنَ الْحَبِيرِ، وَكَانَ شِفَاؤُنَا قَوْمٌ عُدُّ وَقَفَتْ جِهَاتُهُمْ، فَكُنَّا إِلَيْهَا زُشُولُ اللهِ ﷻ وَنَسْتَعِ بِهَذِهِ عَلَيْهِ نَسَازَتْ، فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْ بَصْرَى الشَّامِ إِذَا لَحْنٌ بِصَوِيفَةٍ قَدْ أَهْبَلَتْ نَفْسِي كَمَا نَفْسِي الدَّابَّةُ الشَّرِيفَةُ حَتَّى إِذَا قَرَبْتُ مِنْهَا وَقَفْتُ وَإِذَا فِيهَا رَاهِبٌ وَكَاتِبُ السَّحَابَةِ لَا تُغَارِقُنِي زُشُولُ اللهِ ﷻ سَاعَةً وَاجِدَةٌ، وَكَانَ الرَّاهِبُ لَا يَتَكَلَّمُ النَّاسَ وَلَا يُذْهِرُنِي مَا الرَّكْبُ وَلَا مَا فِيهِ مِنَ التَّجَارَةِ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَرَفْتُهُ فَسَبَّحْتُهُ يَقُولُ: إِنْ كَانَ أَحَدٌ قَالَتْ أُنْتُ.

کشان برای او پر ساختم و ببار اتفاق می افتاد که ما سواره بودیم و شتری که محمد بر آن سوار بود در مقابلم بود و از او جدا نبودم و پیشاپیش قافله حرکت می کرد و آنگاه که گرما سخت می شد ابری سید و خنک می آمد و بر او سلام می کرد و بالایی سرش بود و از او جدا نمی شد و بسا که آن ابر بر ما مبهو ها فرو می بارید و با ما سیر می کرد و گاهی در میان راه از جهت آب در مخیفته بودیم تا به حدی که بهای یک مشک آب به دو دینار می رسید ولی ما هر کجا فرود می آمدیم حوضها پر و آب فراوان و زمین سرسبز می شد و ما در نهایت فراوانی و خوشی و خبر بودیم و گروهی با ما بودند که شترانشان وامانده بود، رسول - خدا ﷺ نزد آنها رفت و دستی بر آنها کشید و به راه افتادند و چون نزدیک شهر بصرای شام رسیدیم دیدیم که یک صومعه مانند مرکب راهواری به سرعت به طرف ما می آید و چون نزدیک ما شد ایستاد و بناگاه دیدیم که راهبی در آن است و آن ابر از سر رسول خدا حتی لحظه ای جدا نمی شد، آن راهب با مردم سخن نمی گفت و کاروانیان را نمی شناخت و نمی دانست که مال التجاره آنها چیست؟ و چون به پیامبر اکرم نگرست او را شناخت و شنیدم که می گفت: اگر کسی باشد نویی نوا!

قَالَ: فَتَرَكْنَا نَحْتِ شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ قَرِيبَةٍ مِنَ الزَّوَاهِبِ فَلَيْقَ الْأَغْصَانِ لَيْسَ لَهَا حَتَلٌ، وَكَاتِبَ الزُّكْبَانِ تَنْزِلُونَ عَنْهَا، فَلَمَّا تَرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْتَرَبَ الشَّجَرَةَ وَاتَّقَتْ أَغْصَانَهَا^(۱) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَمَلَتْ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ مِنَ الْفَاكِجَةِ فَابْكَيْتَانِ لِلصَّيْبِ وَفَاكِجَةٍ لِلْمَتَا، فَتَجَبَّبَ جَمِيعٌ مِنْ عَفْنَا مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا رَأَى بَحِيرَى الزَّوَاهِبِ ذَلِكَ دَهَبَ فَأَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا يَقْدِرُ مَا يَكْفِيهِ.

ثُمَّ جَاءَ وَ قَالَ: مَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَ هَذَا الْعَلَامِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَكُونُ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَمَةٌ، فَقَالَ: يَا هَذَا إِنَّ لَكَ أَصْهَامَ فَأَيُّ الْأَصْهَامِ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَخُو أَبِيهِ مِنْ أُمِّ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ: أَتَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ؟ وَإِلَّا فَكُنْتُ بِحِيرَى، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا هَذَا تَأْذَنُ لِي أَنْ أَقْرَبَ هَذَا الطَّعَامَ مِنْهُ لِيَأْكُلَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: كَرِهْتُ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُهُ كَارِهًا بِذَلِكَ، وَ التَّمْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا بَنِيَّ رَجُلٌ أَحَبُّ أَنْ يُكْرِمَكَ فَكُلْ، فَقَالَ: هُوَ لِي دُونَ أَصْحَابِي؟

ابوطالب می گوید: ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب فرود آمدم، آن درخت شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آن نبود و کاروانیان به زیر آن درخت فرود آمدند و چون رسول خدا ﷺ به زیر آن فرود آمد، درخت به جنبش آمد و شاخه هایش را بر رسول خدا ﷺ افکند و سه نوع میوه داد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی و همه کسانی که با ما بودند از آن متعجب شدند و چون بحیرای راهب آن را دید، رفت و برای رسول اکرم غذایی به اندازه او آورد.

سپس آمد و گفت: سرپرست این نوجوان کیست؟ گفتم: من، گفت: چه نسبی با او داری؟ گفتم: من عموی او هستم، گفت: او عموهایی دارد تو کدام عموی او هستی؟ گفتم: من برادر پدر او هستم و مادرمان هم یکی است، گفت: گواهی می دهم که او همان است و الا من بحیرا نیستم، سپس گفت: ای مرد! آیا اجازه می دهی که این غذا را به نزد او ببرم تا بخورد؟ گفتم: بپر، و پیامبر را دیدم که آن کار را خوش نداشت، متوجه پیامبر شدم و گفتم: فرزندم! مردی است که دوست دارد تو را اکرام کند، پس از غذای او بخور، فرمود: آیا این غذای من

۱ - فی بعض نسخ الحديث «و تهمعت أغصان الشجرة على رسول الله» أي تهدلت عليه.

فَقَالَ يَحْيَى: نَعَمْ هُوَ لَكَ خَاصَّةٌ. فَقَالَ الشَّيْخُ عليه السلام: قَاتِلِي لِأَأْكُلُ دُونَ هَؤُلَاءِ. فَقَالَ
يَحْيَى: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِشْدِي أَكْثَرَ مِنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَتَأْتِدِينَ يَا يَحْيَى أَنْ يَأْكُلُوا مَعِيَ؟ فَقَالَ:
بَلَى. فَقَالَ: كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ. فَأَكَلُوا وَأَكَلْنَا مَعَهُ. فَوَاللَّهِ لَقَدْ كُنَّا جَائِعَةً وَسَبْعِينَ رَجُلًا وَأَكَلْنَا كُلُّ
رَاجِدٍ مِنَّا حَتَّى شَبِيعَ وَفَيْسَأَ. وَيَحْيَى قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام يَذُبُّ عَنْهُ وَ
يَنْتَفِلِجُ مِنْ كَثَرَةِ الرِّجَالِ وَثِقَلَةِ الطَّعَامِ. وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ يُبْكِلُ رَأْسَهُ وَيَأْتُوهُ، وَيَقُولُ:
هُوَ هُوَ وَرَبُّ الْمَسِيحِ. وَالتَّائِسُ لَا يَفْهَمُونَ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الرُّكْبِ: إِنَّ لَكَ نِسَاءً قَدْ كُنَّا
نَحْرِيكَ قَبْلَ الْيَوْمِ فَلَا تَقْعَلْ بِنَا هَذَا الْبَرَّ؟ فَقَالَ يَحْيَى: وَاللَّهِ إِنْ لِي نِسَاءً وَنِسَاءً. وَإِنِّي
لَأَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَأَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَإِنِّي نَحْتُ هَذِهِ الشَّجَرَةَ تَعْلَامًا لِي أَتُمُّ تَعْلَمُونَ
مِنْهُ مَا أَعْلَمُ تَحْمِلُكُمْ عَلَى أَعْيَانِكُمْ حَتَّى تَرُدُّوهُ إِلَى رَظِيهِ. وَاللَّهِ مَا أَكْرَمَكُمْ إِلَّا لَهُ. وَ
لَقَدْ رَأَيْتُ لَهُ - وَقَدْ أَقْبَلُ - نُورًا أَضَاءَ لَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَلَقَدْ رَأَيْتُ رِجَالًا فِي

است و از آن اصحابم نیست؟ بحیرا گفت: آری آن مخصوص نو است. پیامبر
فرمود: من به تنهایی نمی خورم. بحیرا گفت: من پیش از این چیزی نداشتم،
پیامبر فرمود: آیا اجازه می دهی که آنها هم با من بخورند؟ گفت: آری، فرمود:
بسم الله بخورید، او خورد و ما هم با او خوردیم. به خدا سوگند ما یکصد و هفتاد
نفر بودیم و هر کدام از ما آن قدر خورد تا سیر شد و آروغ زد و بحیرا بالای سر-
پیامبر ایستاده بود و از وی حمایت می کرد و از بسیاری مردمان و کمی طعام
تعجب می کرد و سر و گردن او را هر لحظه می پوشید و می گفت: قسم به خدای
مسیح که او همان است و مردم نمی فهمیدند که او چه می گوید. یکی از کاروانیان
گفت: تو را چه می شود ما پیش از این نیز بر تو می گذشتیم، اما چنین احسانی با
ما نمی کردی. بحیرا گفت: به خدا سوگند که امروز مرا حالتی دیگر است و من
می بینم چیزی را که شما نمی بینید و می دانم چیزی را که شما نمی دانید، زیرا این
درخت پسری است که اگر آنچه را که من از او می دانم شما نیز می دانستید، او را
بر گردن خود سوار می کردید و او را به وطنش می رساندید. به خدا سوگند من
شما را اکرام نکردم مگر به خاطر او. وقتی که او پیش می آمد نوری را در مغایلتش
دیدم که مابین آسمان و زمین را برایش روشن می کرد و مردانی را دیدم که

أُنْدِسِيمَ مَرَاوِخَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّبُرَجْدَ يَزُودُ حُوتَهُ. وَ آخَرِينَ يَتَنَوَّرُونَ عَلَيْهِ أَنْوَاعُ النَّوَاجِمِ. ثُمَّ هَذِهِ السَّحَابَةُ لَا تَمُوتُ، ثُمَّ صَوْمِعِي خَشَتْ إِلَيْهِ كَمَا تَخْشَى الذَّابَّةُ عَلَى رَجُلِهَا، ثُمَّ هَذِهِ الشَّجَرَةُ لَمْ تَزَلْ بَابَسَةً قَلِيلَةً الْأَغْصَانِ وَ لَقَدْ كَثُرَتْ أَغْصَانُهَا وَ اهْتَزَّتْ وَ حَمَلَتْ ثَلَاثَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ النَّوَاجِمِ. فَالْكِهْنَانِ لِلصَّيْفِ وَ فَالْكِهْنَةُ لِلشَّتَاءِ. ثُمَّ هَذِهِ الْحَبَابُضُ الَّتِي غَارَتْ وَ دَهَبَتْ مَا زَالَتْ أَيَّامَ تَمْرُوحَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ الْحَوَارِثِ بْنِ جَبْرٍ وَ زَادُوا عَلَيْهِمْ فَرَجَدْنَا فِي كِتَابِ شَعْمُونَ الصُّفَا أَنَّهُ دَعَا عَلَيْهِمْ. لَقَدْ زَلَّتْ وَ دَهَبَتْ مَاؤُهَا. لَمْ قَالَ: مَتَى مَا رَأَيْتُمْ قَدْ ظَهَرَ فِي هَذِهِ الْحَبَابُضِ الْمَاءَ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا جُلِّيَّ لَنَبِيِّ يَخْرُجُ فِي أَرْضِ نِهَامَةِ مُهَاجِرٍ إِلَى الْمَدِينَةِ، اسْمُهُ فِي قَوْمِهِ الْأَمِينُ وَ فِي الشَّيْءِ أَحْمَدُ. وَ هُوَ مِنْ عِثْرَةِ إِسْهَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ لِصَلْبِهِ. فَوَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ يَحْيَى: يَا غُلَامُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ بِحَقِّ اللَّاتِ وَ الْغُرَّى إِلَّا [مَا] أَخْبَرْتَنِيهَا، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّاتِ وَ الْغُرَّى. وَ قَالَ: لَا تَسْأَلْنِي بِهَآ

بادبزنیهای یاقوت و زبرجد در دست داشتند و او را باد می زدند و مردان دیگری که انواع میوه ها را بر او نثار می کردند. سپس این ابر از او جدا نمی شد، سپس این صومعه من که مانند چهارپایی که بر پایش راه می رود به سوی او رفت، سپس این درخت که همیشه خشک و کم شاخه بود، شاخه هایش فراوان شد و به جنش درآمد و سه نوع میوه داد، دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، سپس این حوضها که از زمان تمرد بنی اسرائیل بعد از آنکه حواریون عیسی بر آنها وارد شده بودند آتش فرو رفته و خشک شده بود و من در کتاب شمعون الصفا خوانده ام که او آنها را نفرین کرد، و آتش فرو رفته و خشک شده است، سپس گفت: هر وقت دیدید که آب در این حوضها نمایان شد، بدانید که به خاطر پیامبری است که در زمین تمامه مبعوث شده و به مدینه مهاجرت می کند، اسمش در میان قومش امین است و در آسمانها احمد و او از عترت اسحاق بن ابراهیم است و از صلب او است، به خدا سوگند که این همان است.

سپس بنبراً گفت: ای پسر! از تو سه خصلت می پرسم و تو را به حق لات و غرّی سوگند می دهم که مرا خبر دهی. رسول خدا چون نام لات و غرّی را شنید

قَوَّاهُ مَا أَبْغَضْتُ شَيْئًا كَبْغَضِهَا، وَإِنَّمَا هُمَا صَبَّانٍ مِنْ جِهَاتِهِ لَقَوْمِي، قَتَالَ جَعْبَرِي. هَذِهِ رَاحِدَةٌ، ثُمَّ قَالَ: قِيَّاهُ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِي، قَتَالَ: سَلَّ عَنْهَا بِذَا لَكَ فَإِنَّكَ قَدْ سَأَلْتَنِي بِالْهَبِي وَ الْهَلَكِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، قَتَالَ: أَسَأَلَكَ عَنْ تَوْمِكَ وَ بَطْطِكَ، فَأَخْبَرَهُ عَنْ تَوْمِهِ وَ بَطْطِهِ وَ أُمُورِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ، فَوَافَقَ ذَلِكَ مَا عِنْدَ جَعْبَرِي مِنْ جَفَّتِهِ الَّتِي عِنْدَهُ، فَإِنَّكَ بَعْدَ جَعْبَرِي، فَتَقَبَّلَ رَجُلَيْنِ وَ قَالَ: يَا بَنِيَّ مَا أَلْطَيْتَكَ وَ أَلْطَبَّ رَحْمَتِكَ، يَا أَخْتَ النَّبِيِّنِ أَنْبَاءُ، يَا عَنِّ بَهَاءِ نُورِ الدُّنْيَا مِنْ نُورِهِ، يَا عَنِّ بِذِيحِهِ تَغْفِرُ الْمَسَاجِدَ، كَأَنِّي بِكَ قَدْ قُدَّتِ الْأَجْنَادُ وَ الْحَقْلُ وَ قَدْ تَبَعَكَ الْعَرَبُ وَ الْقَجَمُ طَوْعًا وَ كَرْهًا، وَ كَأَنِّي بِالْقَلْبِ وَ الْعُرَى وَ قَدْ كَسَرْتَهُمَا، وَ قَدْ صَارَ الْبَيْتُ الْغَتِيُّ لَا يَمْلِكُكَ غَيْرُكَ، تَصْعَعُ عَفَاتِيحَهُ حَيْثُ تُرِيدُ، تَمُ مِنْ بَطَلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الْقَرَبِ تَصْرَعُهُ، مَتَكَ عَفَاتِيحُ الْجَنَانِ وَ الثَّيَرَانِ، مَتَكَ الذُّبُعُ الْأَكْبَرُ وَ هَلَاكَ الْأَصْنَامُ، أَنْتَ الَّذِي لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَدْخُلَ الْمُلُوكُ كُلُّهَا فِي دِينِكَ صَاحِبَةَ قَبِيلَةٍ، لَمْ يَزَلْ يَتَكَبَّلُ

خشمگین شد و گفت: از من به واسطه آنها بزرگی ممکن که به خدا هیچ چیز را مانند آنها دشمن ندارم و آنها دو بت منگی هستند که از آن قوم منند. جعبرا گفت: این یک نشانه، سپس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که پاسخ را بدهی، فرمود: هر چه می‌خواهی بپرسی، زیرا که تو نام خدایم و خدایت را که بی‌مانند است بر زبان آوردی، گفت: از خواب و بیداریت می‌پرسم، پیامبر او را از خواب و بیداری و امور و کارهایش با خبر ساخت و با آنچه جعبرا از وصف او می‌دانست موافق بود. جعبرا خود را بر آن حضرت انداخت و پاهایش را بوسه داد و گفت: پسر من! بقدر خوشبختی! ای کسی که از همه پیامبران بیشتر پیرو داری! ای کسی که روشنی دنیا از فروغ اوست! ای کسی که مساجد به ذکرش آباد است! گویا تو را می‌بینم که لشکرها و اسبها را سوق می‌دهی و عرب و عجم خواه و ناخواه از تو پیروی کنند، و گویا لات و عزری را می‌بینم که آنها را شکسته‌ای و بیت عتبی در قلک تو است و کلیدهایش را هر کجا که بخواهی می‌نهی، چه بسیار از پهلوانان قریش و عرب که آنان را به خاک مذلت می‌افکندی و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست تو است و ذبیح اکبر و هلاک بته‌ها به دست تو است، تو کسی هستی که قیامت بر پا نشود تا آنکه همه پادشاهان با فروتنی در

يَذِيهِ مَرَّةً وَدِرْجَتِيهِ مَرَّةً وَيَقُولُ: لَقَدْ أَذْرَحْتُ زَمَانِكَ لِأَخْرَجْتَنِي بِتَوْعَتِكَ بِالسَّيْفِ حَزَبَ
الزُّلْدِ بِالزُّلْدِ، أَلَيْتَ سَيِّدٌ وَلَيْتَ أَدَمَ وَنَسَبُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ. وَاللَّهُ لَقَدْ
ضَجَّكَاتِ الْأَرْضِ يَوْمَ وَلِدَتْ لَهَا ضَاجِكَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَرَحًا بِكَ، وَاللَّهُ لَقَدْ نَكَبَ
الْبَيْعَ وَالْأَهْنَامَ وَالشَّيَاطِينَ فَهِيَ بِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَيْتَ دَعْوَةَ إِبْرَاهِيمَ وَبَشَرِي
عِيسَى، أَلَيْتَ الْمُقَدَّسَ الْمُطَهَّرَ مِنَ الْخَبَائِصِ الْجَاهِلِيَّةِ.

وَكُنْ

ثُمَّ التَّقَى إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْعَلَامُ بِكَ؟ قُلَانِي أَرَأَيْتَ لَا تُعَارِفُهُ،
فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: هُوَ ابْنِي فَقَالَ: مَا هُوَ بِابْنِكَ وَمَا يَنْبَغِي لِهَذَا الْعَلَامِ أَنْ يَكُونَ وَاللَّهُ الَّذِي
وَلَدَهُ حَيًّا وَلَا أُمُّهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ ابْنُ أَخِي وَقَدْ مَاتَ أَبُوهُ وَأُمُّهُ حَامِلَةٌ بِهِ، وَمَاتَتْ أُمُّهُ وَهُوَ
ابْنُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَكَذَا هُوَ، وَلَكِنْ لَرَى لَكَ أَنَّ ثَوْدَةً إِلَى بَلَدِهِ عَنْ هَذَا
الْوَجْهِ فَإِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ وَلَا صَاحِبُ كِتَابٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ
بِوِلَادَةِ هَذَا الْعَلَامِ، وَلَقَدْ رَأَوْهُ وَعَرَفُوا مِلَّةَ مَا قَدْ عَرَفْتُمْ أَنَا مِلَّةَ نَبِيِّنَا شَرًّا وَأَكْثَرُ ذَلِكَ

دین تو در آید، و پیوسته دست و پايش را بویسه می داد و من گفتم: اگر در زمان
نبوت تو زنده باشم با شمشیر و ساعد به یاریت بر می خیزم، تو سید فرزندان آدم
و سرور رسولانی، تو امام مکتب و خاتم انبیای، به خدا سوگند آن روز که تو به
دنیا آمدی زمین خندان شد و تا روز قیامت به واسطه تو خندان خواهد بود، به
خدا سوگند معبد های یهود و ینها و شیاطین تا روز قیامت گریان خواهند بود، تو
دعای ابراهیم و بشارت عیسی، تو مقدس و مطهر از یلبد های جاهلیتی.

سپس رو به ابوطالب کرد و گفت: این سر چه نسبی با تو دارد که می بینم از
او جدا نمی شوی؟ ابوطالب گفت: او پسر من است، بحیرا گفت: پسر تو نیست و
پدر و مادرش نباید زنده باشند ابوطالب گفت: او پسر برادرم است. او به دنیا
نیامده بود که پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادرش را از دست داد، بحیرا
گفت: راست گفتی او چنین است و چنین صلاح می دانم که او را از همین جا به
شهر خودش برگردانی، زیرا هر یهودی و نصرانی و اهل کتابی از ولادت این
نوجوان آگاه است و اگر او را ببینند و چنان که من می شناختم آنها هم بشناسند
شری بدو رسانند و بیشتر آنها همین یهود یابند. ابوطالب گفت: برای چه؟ گفت:

هؤلاء اليهود. فقال أبو طالب: ولم ذلك؟ قال: لأنه كان بيني أخف هذه النبوة و الرسالة. وتأييد الناموس الأكبر الذي كان يأتي موسى وعيسى. فقال أبو طالب: كلا إن شاء الله لم يكن الله ليضيفه.

ثم خرجنا به إلى الشام فلما فرشنا من الشام رأيت والله قصور الشامات كلها قد اهتزت وعلا منها نور أعظم من نور الشمس. فلما توسطنا الشام ما قدونا أن نمر فوق الشام من كثرة ما أزدحموا الناس وينظرون إلى وجهي رسول الله ﷺ. وذهب الخبر في جميع الشامات حتى ما بقي فيها جبر ولا راهب إلا اجتمع عليه. فجاء جبر عظيم كان أمته تسطورا فجلس خذاء ينظر إليه ولا يكلشه ينهي حتى فعل ذلك ثلاثة أيام متوالية. فلما كاتب الليلة الثالثة لم يضر حتى قام إليه فدار خلفه كأنه يبتليس منه ضيقا. فقلت له: يا راهب كمالك تريد منه شيئا؟ فقال: أجل إني أريد منه شيئا ما أمته؟ قلت: محمد بن عبد الله. فتعير والله لؤنه. ثم قال: فترى أن تأمره أن يكتيف لي عن

برای آنکه این برادرزاده ات صاحب مقام نبوت و رسالت گردد و آن فرشته ای که بر موسی و عیسی نازل می گردید بر او فرود می آید. ابوطالب گفت: هرگز. ان شاء الله خداوند او را نباء ستازد.

سیس او را به شام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم. به خدا سوگند شام کاخهای شام لرزد و نوری از آن برخاست که از پرتو خورشید رخسانتر بود و هنگامی که به شهر شام درآمدیم نتوانستیم به واسطه ازدحام مردم از بازار شام بگذریم و همه به صورت رسول خدا می نگریستند و این خبر در همه شامات منتشر شد تا به غایتی که همه اخبار و راهبان به نزد او گرد آمدند و یکی از اخبار بزرگ که نامش تسطورا بود آمد و در مقابل او نشست و به او می نگریست ولی با او سخن نگفت و سه روز متوالی چنین کرد و چون شب سوم فرا رسید بی تاب شد و به نزد او آمد و پشت سر او می چرخید. گویا چیزی را از او می طلبید. گفت: ای راهب! گویا چیزی از او می خواهی؟ گفت: آری من چیزی از او می خواهم. اسمش چیست؟ گفت: محمد بن عبدالله. به خدا سوگند که رنگش پریده. سیس گفت: ممکن است به او بفرمایید پشت شانۀش را برهنه کند تا آن را

ظهِرِهِ لِأَنْظَرُ إِلَيْهِ، فَكَشَفَ عَنْ ظَهْرِهِ. فَلَمَّا رَأَى الْحَافِظُ انْكَبَّ عَلَيْهِ يُعَبِّئُهُ وَ يَنْكِحِي، ثُمَّ قَالَ: يَا هَذَا اسْتَرْعِ بَرْدَ هَذَا الْعَلَامِ إِنْ مَوْجِبِهِ الَّذِي وَلَدَ قَبِيهِ، فَإِنَّكَ تَوَدُّدِي كَمْ عَدُوٌّ لِي فِي أَرْضِنَا لَمْ تَكُنْ بِالَّذِي تَقْدُمُهُ مَعَكَ. فَلَمْ يَزَلْ يَتَحَادَّاهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ يُحِيلُ إِلَيْهِ الطَّعَامَ. فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْهَا أَنَاءَ يَقْمِصِ مِنْ عُنْدِهِ فَقَالَ لِي: أَتَرَى أَنْ يُلْبِسَ هَذَا الْقَمِيصَ إِنْ ذَكَرَنِي بِهِ. فَلَمْ يُعْبَلْهُ وَ رَأَيْتُهُ كَارِهَا بِذَلِكَ، فَأَخَذْتُ أَنَا الْقَمِيصَ حَمَاقَهُ أَنْ يَلْعَنَ. وَ قُلْتُ: أَنَا أَلَيْسَتْهُ وَ عَظَمْتُ بِهِ عَنِّي وَ ذَدَدْتُهُ إِلَى مَكْتَلَةٍ. فَوَافَقُوهُ مَا بَيْنَ مَكْتَلَةٍ يَوْعِيهِ امْرَأَةٌ وَ لَا كَهْلٌ وَ لَا شَابٌ وَ لَا صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ إِلَّا اسْتَنْتَبَهُ شَوْقاً إِلَيْهِ مَا خَلَا أَبُو جَهْلٍ. - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَإِنَّهُ كَانَ قَانِكاً مَا جِئْنَا، فَذَغَلَّ مِنَ الشُّكْرِ^(۱).

۲- وَ هَذَا الْإِنْسَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: وَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ قَالَ: لَمَّا فَارَقَهُ نَجِيرُ بْنُ بَكْرِ بْنِ كَعْبٍ حَدِيداً وَ أَخَذَ يَقُولُ: يَا ابْنَ أُمَيَّةَ كَأَنِّي بِكَ وَ

ببینم، پشت شانه اش را برهنه کرد و چون مهر نبوت را دید، فرو افتاد، او را می بوسید و گریه می کرد؛ سپس گفت: ای مرد زود این قرزند را به خانه اش برگردان که اگر می دانستی در سرزمین ما جعفر دشمن دارد او را با خود نمی آوردی و هر روز برای دیدار او می آمد و برایش غذا می آورد، و چون از شهر شام بیرون می آمدم پیراهنی از پیش خود آورد و گفت: آیا ممکن است که این پیراهن را ببوشد تا به یاد من باشد و پیامبر نیز برفت و آن کار را خوش نداشت، من برای آنکه او ناراحت نشود آن پیراهن را گرفتم و گفتم: من آن را بر تنش خواهم کرد و ستابان او را به مکه برگردانیدم و به خدا سوگند آن روز کسی از زن و پسر و جوان و کرچک و بزرگ نبود که به استقبال او نیاید بجز ابو جهل لعنه الله - که مردی خونخوار و بدکردار بود و از مسقی به خود نبود.

۲- در روایتی دیگر از ابوطالب نقل شده است که گفت: چون یحیی را راهب او را ترک می کرد می گریست و می گفت: ای پسر آمنة! گریه تو را می بینم که

۱- بحکم ان حد، القصة مع حسب سندها و انقطاعها و اشتغالها على العرائض التي كانت شأن الأساطير، تلها جمع من المذاهب، باختلافات في منهاها و الفاظها. راجع سورة ابن هشام ج ۱، ص ۴، و المراهب الذهبية و شرحه و اعلام -

قَدْ وَصَّكَ الْقَرْبُ بِوَرَّهَا، وَهَذَا قَطْعُكَ الْأَخَارِبُ وَلَوْ عَلِمُوا لَكُنْتَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ الْأَوْلَادِ، ثُمَّ
الْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: أَمَا أَنْتَ يَا عَمَّ فَارَعَ فِيهِ قِرَابَتُكَ الْمُؤَسَّلَةُ، وَاحْتَبَطَ فِيهِ وَصْبَةُ أَبِيكَ
فَإِنِّي قَدْ نَسَا سَتَهْوَلُهُ فِيهِ فَلَا ثَبَالَ، وَإِنِّي أَفَعَلَمُ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِهِ ظَاهِرًا وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ
بَاطِنًا، وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ وَلَدَ نَلْدَةٍ وَ سَتَتَصَوَّرُهُ تَصَوَّرَ غَرِيبًا اسْتَمَّ فِي السَّمَوَاتِ: الْبَطْلُ
الْهَاصِرُ وَ فِي الْأَرْضِ: الشَّجَاعُ الْأَنْزَعُ مِنْهُ الْفَرَحَانُ الْمُسْتَشْهِدَانِ وَهُوَ سَيُؤَدُّ الْقَرْبُ
وَرُئُوسَهَا وَدُورَتْنَهَا، وَهُوَ فِي الْكُتُبِ أَعْرَفُ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ:
وَاللَّهِ قَدْ زَالَتْ كُلُّ الْأَذَى وَصَفَةِ جَعْبَرِي وَ أَكْثَرَ.

۳- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عَشِيرٍ، عَنْ
أَبَانَ بْنِ عَمَّانٍ رَفَعَهُ «قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَرَادَ أَبُو طَالِبٍ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْقَامِ
فِي جَبْرِ قُرَيْشٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَشَلَّتْ بِالزَّمَامِ وَقَالَ: يَا عَمَّ عَلَى مَنْ تَحْبِلُنِي
لَا عَلَى أُمِّ وَلَا عَلَى أَبِي، وَقَدْ كَانَتْ أُمُّهُ تُؤَفِّقُ، فَزُقِيَ لَهُ أَبُو طَالِبٍ وَرَحِمَةً وَخُرُوجَهُ مَعَهُ.

همه عرب یا کسانسان به نو تیر می زنند و خویشای با تو قطع رابطه کرده اند و اگر
می دانستند تو را به منزله اولاد می شمردند سپس به من التفات فرموده و گفت:
اما تو ای عمو! تو خویشی را پیوسته مراعات کن و کوشش پدیرت را درباره او
حفظ کن که فریض به زودی تو را به خاطر او ترک کند و نو پروا مدار و من
می دانم که تو در ظاهر به او ایمان نمی آوری اما در باطن به او ایمان داری و
فرزندى از تو به او ایمان آورد و او را به عزت یاری کند نامش در آسمانها «بطل
هاصر» است و در زمین «شجاع انزع» باشد او را دو فرزند شهید است و او سید
عرب و ذوقربن آنها است و او در کتابها از اصحاب عیسی علیه السلام معروفتر است.
ابوطالب گوید: به خدا سوگند هر آنچه بحرا گفته بود و بیشتر از آن را به چشم
خود دیدم.

۳- ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: چون رسول اکرم ﷺ به سب
بلوغ رسید، ابوطالب چنین خواست که با کاروان قریش به شام رود، رسول اکرم
آمد و زمام شتر را گرفت و گفت: ای عمو جان! مرا به که می سیاری؟ نه پدیری
هست و نه مادری! و مادرش نیز وفات کرده بود، ابوطالب دلش به حال او

وَكَانُوا إِذَا سَارُوا تَسِيرَ إِلَى زَاوِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَمَامَةً تَغْلِيهِ مِنَ الشَّعْبِ فَمَرُّوا فِي طَرَفِهِمْ بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: بَجِيرَى فَلَمَّا رَأَى الْغَمَامَةَ تَسِيرَ مَعَهُمْ نَزَلَ مِنْ صَوْمَتِهِ وَاتَّخَذَ لِقُرَيْشٍ طَعَاماً وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَسْأَلُهُمْ أَنْ يَأْتُوهُ. وَقَدْ كَانُوا زَكُوا نَحْتِ شَجَرَةٍ بَعِثَتْ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى طَعَامِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَجِيرَى وَاللَّهِ مَا كُنَّا نَعْقُدُ هَذَا بِشَكٍّ. قَالَ: قَدْ أَخْبَيْتُ أَنْ تَأْتُونِي، فَأَتَوْهُ وَخَلَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّحْلِ. فَتَنَظَّرَ بَجِيرَى إِلَى الْغَمَامَةِ فَابْتَدَأَ فَقَالَ لَهُمْ: هَلْ بَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَمْ يَأْتِنِي؟ فَقَالُوا: مَا بَقِيَ بِنَا إِلَّا غُلَامٌ عَدَدْتُ لَحْلَنَاءَ فِي الرَّحْلِ، فَقَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُفَ عَنْ طَعَامِي أَحَدٌ مِنْكُمْ. فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَتَى أَتَيْتِ الْغَمَامَةَ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَجِيرَى قَالَ: مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالُوا: ابْنُ هَذَا - وَأَشَارُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ - فَقَالَ لَهُ بَجِيرَى: هَذَا ابْنُكَ؟ قَالَ أَبُو طَالِبٍ: هَذَا ابْنُ أَخِي. قَالَ: مَا قَعَلْتُ أَيْتُ؟ قَالَ: تَوَفَّى وَهُوَ حَيٌّ. فَقَالَ بَجِيرَى لِأَبِي طَالِبٍ: رُدُّ هَذَا الْغُلَامَ

سوخست و بر او مهربانی کرد و او را با خود برد و چون راه می رفتند بر بالای سر پیامبر ابری در برابر آفتاب سایه می انداخت و در راه به مردی بر خوردند که بجیرا نام داشت و چون دید ابری با آنها سیر می کند از صومعه خود فرود آمد و طعامی برای قریش آماده کرد و کسی را به نزد آنها فرستاد و آنها را دعوت کرد که به نزد او بروند و آنان به زیر درختی فرود آمده بودند. فرستاد که برای صرف غذا بیایید. گفتند: ای بجیرا! ما چنین سابقه ای از تو به یاد نداریم. گفت: من دوست دارم که به نزد من آئید. آمدند و رسول خدا را نزد بار و بنه خود گذاشتند، بجیرا دید که ابر بر جای خود ایستاده است به آنها گفت: آیا کسی از شما هست که به نزد من نیامده باشد؟ گفتند: کسی نیست مگر نوحوفانی که بر سر بار و بنه خود گذاشته ایم. گفت: سزاوار نیست که هیچ یک از شما بر سر سفره من نباشد و به دنبال رسول خدا فرستادند و چون او آمد آن ابر هم آمد. بجیرا در او نگریست و گفت: این نوجوان کیست؟ گفتند: فرزند این آقا - و به ابوطالب اشاره کردند - بجیرا گفت: آیا این فرزند تو است؟ ابوطالب گفت: این برادرزاده من است. گفت: پدرش چه می کند؟ گفت: در رجم مادرش بود که پدرش درگذشت. بجیرا به ابوطالب گفت: این پسر را به شهر خود برگردان که اگر یهود

إِلَى يَلَادِهِمْ فَإِنَّهُ إِنْ عَلِمَتْ بِهِ الْيَهُودُ مَا أَعْلَمَ مِنْهُ قَتَلُوهُ. فَإِنْ هَذَا شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ، هَذَا نَبِيٌّ
هَذِهِ الْأُمَّةُ. هَذَا نَبِيٌّ الشَّيْبَانِ».

﴿باب ۱۵﴾

«(ذَكَرُوا مَا حَكَاهُ خَالِدُ بْنُ أُسَيْدٍ بْنِ أَبِي الْعِصْ، وَطَلِيقُ بْنُ سَقْبَانَ بْنِ أُمَيْةَ عَنْ)»
«(كَبِيرِ الرُّهْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ)»
عَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّطَّلَانُ، وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ
- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: عَدَّثَنَا أَبُو الْعَتَّابِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا النَّطَّلَانُ هَذَا: عَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: عَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: عَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: عَدَّثَنِي الْهَيْثَمُ بْنُ -
عَثْرٍ الْمُزَنِيِّ، عَنْ عَثْرَةَ عَنْ يَحْيَى النَّشَابِيِّ قَالَ: خَرَجَ خَالِدُ بْنُ أُسَيْدٍ بْنِ أَبِي الْعِصْ،
وَطَلِيقُ بْنُ سَقْبَانَ بْنِ أُمَيْةَ فُجَّارًا إِلَى الشَّامِ سَنَةَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا لَكُنَّا مَعَهُ،
وَكَانَا بَنِي كِنَانٍ أَتَيْنَاهُمَا زَايَا فِي سَبْعٍ وَرُكُوبِهِمَا يَضَعُ الْوَحْشُ وَالطَّيْرُ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا
سُوقَ بُصْرَى إِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ مِنَ الرُّهْبَانِ قَدْ جَاءُوا مُتَعَمِّرِينَ الْأَتْوَانَ كَأَنَّ عَلَى وَجْهِهِمْ
الرُّعْفَرَانِ نُرَى مِنْهُمْ الرُّعْدَةَ فَقَالُوا: تَحَبَّبْنَا أَنْ نَأْتِيَاكُمْ كَبِيرَنَا فَإِنَّهُ هَهُنَا قَرِيبٌ فِي الْكَيْسَةِ

آنچه را که من از او می‌دانم بدانند او را بکشند. او مقام بزرگی دارد. او پیامبر
این امت است، او پیامبر شمسیر است.

باب ۱۵

داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راء شام

و شناخت او از پیامبر اکرم ﷺ

یَعْلَى گوید، در آن کاروان تجاری که به شام رفتند و رسول اکرم نیز در میان
آنها بوده خالد بن اسید و طلیق بن سقبان نیز حضور داشتند و همراه پیامبر اکرم
بودند و حکایت کرده‌اند که به چشم خود دیده‌اند که هنگام سحر و سواری پیامبر
و حووش و طبور چه می‌کردند. گویند: وقتی به میان بازار بصری رسیدیم به
ناگاه گروهی از راهبان رنگ پریده را دیدیم که رنگشان مانند زعفران زرد بود و
می‌لرزیدند گفتند: دوست داریم نزد بزرگ ما بیایید که در همین نزدیکی و در

الْعَظْمَى. قُلْنَا: مَا لَنَا وَلَكُمْ؟ فَقَالُوا: لَيْسَ بَعْضُكُمْ مِنْ هَذَا شَيْءٌ وَ لَفَلْنَا نُكْرِ مُكُّكُمْ وَ طَلَّوْا أَنْ وَاحِدًا مَبْنًى مُحَمَّدٌ. قَدْ هَبْنَا مَقَهُمْ حَقٌّ دَخَلْنَا مَقَهُمُ الْكَنِيسَةُ الْعَظِيمَةُ الْبَنَانُ. فَأَمَّا كَبِيرُهُمْ قَدْ تَوَسَّطَهُمْ وَ حَوْلَهُ تَلَامِيذُهُ. وَ قَدْ نَشَرَ كِتَابًا فِي يَدَيْهِ. فَأَخَذَ بِشَطْرِ آيَاتِهَا مَرَّةً. وَ فِي الْكِتَابِ مَرَّةً. فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا سَمِعْتُمْ شَيْئًا لَمْ تَأْتُونِي بِالْبَيِّنِ أُرِيدُ. وَ هُوَ الْآنَ هَهُنَا.

ثُمَّ قَالَ لَنَا: مَنْ أَنْتُمْ؟ قُلْنَا: وَحَدُّ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقَالَ: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ قُلْنَا: مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ. فَقَالَ لَنَا: مَعَكُمْ غَيْرُكُمْ؟ قُلْنَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَانِمْ يُسَمُّوهُ يَسْمُ بَنِي - عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. قَوْلُهُ لَقَدْ غَرَّ غَرَّةً كَادَ أَنْ يُنْشِقَ عَلَيْهِ. ثُمَّ وَصَبَ فَقَالَ: أَوَّ، أَوَّ، خَلَكْتَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ الْمَسِيحَ. ثُمَّ قَامَ وَ انْكَأَ عَلَى صُلْبٍ مِنْ صُلْبَانِيهِ وَ هُوَ مُنْكَرٌ وَ حَوْلَهُ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنَ الْبَطَارِقَةِ وَ التَّلَامِيذِ. فَقَالَ لَنَا: قَبِّحْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْكُمْ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، نَجَادُ مَعًا فَإِنَّا نَحْنُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ قَائِمٌ فِي سَرِّي بَعْضُكُمْ. وَ اللَّهُ لَكُنَّا لَمْ نَرَوْهُ جَنَّةً إِلَّا يَوْمَئِذٍ كَانَ

معبود بزرگ است. گفتیم: بین ما و شما کاری نیست. گفتند: به شما زبانی نخواهد رسید بلکه شما را اکرام هم خواهیم کرد و می پنداشتند که یکی از ما محمد است، با آنها رفیق و به آن معبد بزرگ در آمدیم و بزرگشان را دیدیم که در میان آنها بود و شاگردانش در اطراف او بودند و کتابی گشوده در دستانش بود و یک بار به ما می نگرست و یک بار به کتاب نگاه می کرد و به بارانش رو کرد و گفت: کاری نکردد و آن را که من می خواستم نیاوردید و او هم اکنون در این دبار است.

سیس به ما گفت: شما که هستید؟ گفتیم: گروهی از قریش. گفت: از کدام خاندان قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس. گفت: آیا کسی دیگری همراه شما هست؟ گفتیم: آری، جوانی از بنی هانم که او را یتیم فرزندان عبدالمطلب می نامیم؛ به خدا سوگند خرناسه ای کشید که نزدیک بود بهوش شود، سپس ادامه داد و گفت: آه! آه! که نصرا بیت و مسیح از میان رفت، سیس برخاست و بر صلیبی از صلیبهایش تکیه کرد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد نفر از بطریقهای نصرا نی و شاگردانش در اطراف او بودند و گفت: آیا بر شما آسان است که او را به من نشان بدهید؟ گفتیم: آری و او با ما آمد و هنگام آمدن را دیدیم که در بازار

جلالاً یثلاً من وجہہ۔ وَ قَدْ رَیَیَ الْکَثِیرَ وَ اشْتَرِیَ الْکَثِیرَ۔ فَأَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ بِلِقَاسٍ، هُوَ هَذَا؟ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَبَّحَنَا فَقَالَ: هُوَ هُوَ. قَدْ عَزَقْتَهُ وَالْمَسِیحَ. فَمَدَا مِثْلَهُ وَ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ الْمَدْعُوسُ. ثُمَّ أَخَذَ تَسْأَلُهُ عَنْ أَشْیَاءَ مِنْ عِلَامَاتِهِ. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُخْبِرُهُ فَنَسِغْنَاهُ يَقُولُ: لَبِثْنَا أَزْرَكْتُ زَمَانًا لَا تُعْطِیَنَّ السَّیْفَ حَقَّهُ. ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَنْتُمْ لَنْ تَمُوتُوا مَا عَقْدُهُ؟ مَعَهُ الْحَبَاءُ وَ الْمَوْتُ. مَنْ تَعَلَّقَ بِهِ حَبِی طَوِيلًا. وَ مَنْ زَاغَ عَنْهُ مَاتَ مَوْتًا لَا یُحْیِی بَعْدَهُ أَبَدًا. هُوَ هَذَا الَّذِي تَعْلَمُ النَّاسُ الْأَعْظَمَ (۱). ثُمَّ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ رَجَعَ رَاجِعًا.

﴿ باب ۱۶ ﴾

• (فی خبرِ اَبی المَوْهَبِ الرَّاهِبِ) •

وَ كَانَ أَبُو المَوْهَبِ الرَّاهِبُ مِنَ الْعَارِفِينَ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَ بِصِفَتِهِ. وَ بِزُصَّتِهِ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

بُصْرِي ایستاده بود. به خدا سوگند گویا ما تا آن روز رخسار او را ندیده بودیم. مانند هلال ماه می درخشید. سود فراوانی برده بود و کالای بسیاری نیز خریده بود. خواستیم او را به آن کشیش معزنی کنیم. اما او بر ما سبقت گرفت و گفت: اوست. به مسیح سوگند که او را شناختم و بر دیک او رفتم و سرا او را پرسید و گفت: تو مقدسی. سپس از اشیاء و علامات پرسش کرد و پیامبر نیز بدو پاسخ می داد و شنیدیم که می گفت: اگر زمان تو را دریابم حق شمشیر را ادا خواهم کرد. آنگاه به ما گفت: آیا می دانید همراه او چیست؟ با او زندگی و مرگ است، کسی که نه او ببینند حقایق طولانی یابد و هر که از او روی برگرداند چنان خواهد مُرد که پس از آن حقایق نیابد. او همان است که ذبح اعظم با او است سپس می آمد و مکرر سرا و را می پرسید.

باب ۱۶

خبر ابوالموہب راہب

و ابوالموہب راہب از کسانی است کہ بیست از بعثت. پیامبر اکرم را با صفاتش می شناخت و بہ مقام وصیتش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام نیز آگاہ بود.

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ التَّقَطَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَكَرِيَّا التَّقَطَّانُ قَالَ: خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي، وَ قَيْسُ بْنُ شُعْبَةَ الدُّبَلِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَجْرِ الْقُتَيْبِيِّ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالُوا: خَرَجَ سَنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَبْدُ مَنَافٍ بْنُ كَيْثَانَ، وَ نُوْقُلُ بْنُ مَعَاوِيَةَ بْنِ غَزْوَةَ بْنِ سَهْمٍ بْنِ بَغْشَرٍ - نَعَمَانَةُ بِنْتُ عَدِيٍّ فَجَارًا إِلَى الْقَامِ فَلَقِيَهُمَا أَبُو الْمُؤْتَبِرِ الرَّاهِبُ فَقَالَ لَهَا: مَنْ أَنْتَا؟ قَالَا: نَحْنُ نَحْبَارٌ مِنْ أَهْلِ الْحَرَمِ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقَالَ لَهَا: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَأَخْبَرَاهُ. فَقَالَ لَهَا: هَلْ قَدِمَ مَعَكُمْ مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرُكُمْ؟ قَالَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، فَقَالَ أَبُو الْمُؤْتَبِرِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَرَدْتُ. فَقَالَا: وَاللَّهِ مَا فِي قُرَيْشٍ أَحْكَمُ وَفَرَّأَيْتُهُ، إِنَّمَا يُسَمُّونَهُ بِسَمِّ قُرَيْشٍ، وَ هُوَ أَجْبَرُ لِأُمِّ أَوْ مَنَا يَعَالِي لَهَا. خَدِيجَةُ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ؟ فَأَخَذَ يُحَرِّكُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: هُوَ هُوَ، فَقَالَ لَهَا: لَوْلَا نِيَّ عَلَيَّهِ. فَقَالَا: تَرَكْنَاهُ فِي سَوْقٍ بَصْرِيٍّ، فَبَيْنَمَا هُمَا فِي الْكَلَامِ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هُوَ هَذَا، فَعَلَّاهُ سَاعَةً بِسَاحِيهِ وَ يَكْلُمُهُ، ثُمَّ أَخَذَ يُبَيِّنُ بَيْنَهُ عَيْنَيْهِ وَ أَحْرَجَ شَيْئًا مِنْ كَنَفِهِ لَا تَدْرِي مَا هُوَ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي أَنْ يَبْهَلُهُ، فَلَمَّا

بكر بن عبدالله اشجعی از یزدانی و یزدانی از یزدانی روایت کند که در آن سال که پیامبر اکرم و عبد مناف بن کثانه و نوقل بن معاویه بن عروه برای تجارت به شام رفتند، ابوالمؤتبر راهب این دو را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تاجرانی از اهل حرم و از قریشیم. گفت: از کدام خاندان قریش؟ و پاسخ او را دادند. به آنها گفت: آیا کسی دیگری از قریش یا شما آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنی هاشم که نامش محمد است. ابوالمؤتبر گفت: به خدا سوگند هم او را می خواستم، گفتند: به خدا سوگند در میان قریش گننام تر از او نیست او را بنیم قریش می نامند و او اجیر زنی از ما به نام خدیجه است. به ارجه نیازی داری؟ ابوالمؤتبر سرش را تکان داد و گفت: هم اوست هم اوست و به آنها گفت: مرا به نزد او ببرد. گفتند: او را در بازار بصری گذاشته ایم و در این میان که آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان طلعت رسول اکرم غایب شد و گفت: ارهین است و ساعی با او خلوت کرد و به گفتگو پرداخت، سپس میان در چشمش را یوسبد و جیزی

فَارَفَعَهُ قَالَ لَنَا: شِصْمَانِي مَنِي؟ هَذَا وَاللهُ نَبِيٌّ آخِرُ الزَّمَانِ. وَاللهُ سَيَخْرِجُ إِلَى قَرِيبٍ فَيَذَعُو
النَّاسَ إِلَى شَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ. فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاتَّبِعُوهُ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ وَلَدَ يُعْتَبَرُ
أَبِي طَالِبٍ وَلَدٌ يَقَالُ لَهُ عَلِيٌّ؟ فَقُلْنَا: لَا. قَالَ: إِنَّمَا أَنْ يَكُونَ قَدْ وَلَدَ أَوْ يُوَلَّدَ فِي سَنَةِ هُوَ
أَوَّلُ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ. نَعْرِفُهُ. وَإِنَّا لَنَجِدُ صِغَتَهُ عَيْنَدَنَا بِالْوَصْفِ كَمَا نَحْمَدُ صِغَةَ مُحَمَّدٍ بِاللُّبَّةِ. وَ
إِنَّهُ سُبُّ الْغَرْبِ وَزَيْنُهَا وَذَوْرَثُهَا. يُعْطَى الشَّبَبُ حَقَّهُ. اسْتَمِعْ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى عَلِيٌّ. هُوَ
أَعْلَى الْمُخْلَاقِينَ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ ذِكْرًا. وَتُسَمِّيهِ الْمَلَائِكَةُ الْبَطْلَانَ الْأَزْهَرَ الْمُطْلِقَ. لَا يَتَوَجَّهُ إِلَى
وَجْهِ إِلَّا أَلْتَجَّ وَظَفَرٌ. وَاعْلَمْ هُوَ أَفْرَفُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فِي الشَّيْءِ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِبَةِ.

﴿بَاب ۱۷﴾

«(خبر سطح الکاهن)»

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ زُرَّادٍ الْغَزْوِينِيُّ قَالَ: خَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَعْبَرَةَ بْنِ -

را از آستینش درآورد که ما ندانستیم چه بود. اما پیامبر اکرم از پذیرفتن آن
امتناع ورزید. چون پیامبر از او جدا شد به ما گفت: از من بشنوید، به خدا
سوگند او پیامبر آخر الزمان است. به خدا سوگند که او به زودی مبعوث می شود
و مردم را به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» فرا می خواند و چون آن را دیدید از او
پیروی کنید. سپس گفت: آیا فرزندی عموی او ابوطالب که به او علی گفته می شود
متولد شده است؟ گفتیم: خیر. گفت: یا متولد شده و با در همین سال به دنیا
خواهد آمد. او اولین کسی است که بدو ایمان می آورد. ما او را می شناسیم و
می دانیم که او وصی است همچنان که می دانیم محمد نبی است. او سید عرب و
زبانی و ذوالقرنین عرب است و حق شمشیر را ادا می کند. اسم او در عالم بالا
«علی» است. او پس از انبیاء نامورترین خلائق است و فرشتگان او را پهلوان
درختان کامیاب می نامند. به هیچ سوی رو نکنند جز آنکه کامروا و پیروز گردد
به خدا سوگند او در بین یارانش در آسمان از خورشید تابنده معروفتر است.

باب ۱۷

خبر سطح کاهن

مغزوم بن هانی از پدرش که یکصد و پنجاه سال عمر کرده است نقل می کند

مَنْصُورِ الطُّوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَزْبٍ الْمُوَصِّلِيُّ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ يَنْفَعِيُّ ابْنُ عِمْرَانَ بْنِ وَلِيدٍ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَانِيٍّ الْخَزْزُومِيُّ عَنْ أَبِيهِ وَ قَدْ أَتَتْ لَهُ بَالَةٌ وَ عَشْرُونَ سَنَةً قَالَ: لَمَّا كَاتَبَ اللَّيْلَةُ الْبَيَّ وَ لَدَتْ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْجَعَتْ أَنْبِرَانِ كَبْرَى، وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ شُرْقَةً، وَ غَاصَتْ بِجَهْرَةٍ سَاوَةً، وَ تَحَدَّتْ نَارْفَارِسَ، وَ لَمْ تَحْتَدِ قَبْلَ ذَلِكَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ زَالَى الْمَوْبِدَانُ إِبْلَاءَ جِهَابٍ تَنُودُ خَيْلًا عِزَابًا قَدْ قَطَعَتْ الدُّجْلَةَ وَ التَّشْتَرَتْ فِي بِلَادِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ كَبْرَى هَالَةً مَا زَالَى قَتَصَبَرُ عَلَيْهَا تَتَجَلَّعًا، ثُمَّ زَالَى أَنْ لَا بُشْرَ ذَلِكَ عَنْ وَرْدَاتِهِ، فَلَبِسَ تَاخَةً وَ قَعَدَ عَلَى سَرِيرِهِ وَ جَمَعَهُمْ وَ أَخْبَرَهُمْ بِمَا زَالَى، فَبَيَّنَا لَهُمْ كَذَلِكَ، إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ بِمُحَمَّدٍ نَارْفَارِسَ، فَأَرَادَ إِذَا عَمَّا إِلَى عَمِّهِ، وَ قَالَ الْمَوْبِدَانُ: وَ أَنَا - أَصْلَحَ اللَّهُ الْمَلِكُ - قَدْ زَالَتْ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ثُمَّ كُصَّ عَلَيْهِ رُؤُوسُهُ فِي الْإِبِلِ وَ الْحَيْلِ، فَقَالَ: أَيُّ عَمٍّ يَكُونُ هَذَا بِمَا مَوْبِدَانُ؟ - وَ كَانَ أَعْلَنَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ - فَقَالَ: حَادِثٌ يَكُونُ فِي نَاحِيَةِ الْعَرَبِ، فَكَتَبَ عِنْدَ ذَلِكَ: مِنْ كَبْرَى مَلِكِ الْمَلُوكِ إِلَى نَعْمَانَ بْنِ الْمُؤَدَّرِ: أَمَّا بَعْدُ فَوَجَدَ إِلَيَّ بِرُخْلِي عَالِمٌ بِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ، فَوَجَدَ

که گفت: در آن شبی که رسول اکرم به دنیا آمد ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره: آن فرو افتاد و آب دریاچه ساوه فرو رفت و آنشکده فارس که هزار سال افروخته بود خاموش شد و موبدان درخواب ستران سرکشی را دید که سواران چالاک را می کشانند و از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند چون صبح شده کسری از آنچه موبدان دیده بود در هراس افتاد ولی بردباری کرد و ترس خود را پنهان داشت و چنین مصلحت دید که آن را از وزیرانش مخفی نکند، پس تاج بر سر نهاد و بر تختش نشست و وزیران را گرد آورد و به آنها خوابی را که خود دیده بود گزارش کرد، در این بین نامه ای آمد که آنشکده فارس خاموش شده است و غمی بر غمش افزوده شد، موبدان هم گفت: پادشاه به سلامت باشد، من دوش خوابی دیدم، آنگاه خواب ستران و سواران را باز گفت، کسری گفت: ای موبدان! تعبیر آن چیست؟ - و در بین آنها او از همه دانایتر بود - گفت: حادثه ای است که در عربستان واقع می شود در این هنگام نامه ای از طرف شاه شاهان کسری به نعمان بن منذر این چنین نوشته شد: اما بعد، مردی

اَلَيْهِ يَخْبِئُ الْمَسِيحُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَبَّانَ بْنِ لَقَيْلَةَ الْغَسَّاقِي فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ، قَالَ: عِنْدَكَ عِلْمٌ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ؟ قَالَ: لَيْسَ لِي الْمَلِكُ أَوْ لِيَخْبِرُنِي فَإِنْ كَانَ عِلْمِي مِنْهُ عِلْمٌ وَإِلَّا أَخْبِرُهُ مِنْ بَعْلَتِهِ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا رَأَى، فَقَالَ: عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَ خَالِي لِي يَنْصُرُنِي بِتَسَارُفِ الشَّامِ بِقَالَ لَهُ: سَطِيحٌ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَاسْأَلْتُهُ وَأَخْبِرُنِي بِمَا يَزِدُّ عَلَيْكَ، فَخَرَجَ عِنْدَ الْمَسِيحِ حَتَّى وَرَدَ عَلَى سَطِيحٍ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَحَيَّاهُ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ سَطِيحٌ جَوَاباً فَأَتَسَّأَلَ عِنْدَ الْمَسِيحِ يَقُولُ:

أَسْمُ أَمْ يَنْصُرُ بِطَرِيفِ الْهَبِ؟ أَمْ فَارَ فَارَ لَمْ يَهْ شَأْوِ الْغَنِّ؟
 يَا فَاصِلَ الْخَطِّ أَغْنَتْ مِنْ وَ مَنْ وَ كَاتِبَ الْكُزْبَةِ لِي التَّوَجُّهُ الْغَضَبِ
 أَنَاكَ شَيْخُ الْحَرَمِ مِنْ آلِي سَنَى وَ أَكْثَرُ مِنْ آلِي دُوسِبِ بَنِي حَبَّانِ

دانشمند را به نزد من بفرست تا او آنچه می خواهم بپرسم، او عبدالمسیح بن - عمرو بن حبان را فرستاد و چون به نزد او در آمد شاه گفت: آیا پاسخ سوال مرا می دانی؟ او گفت: یادشاه بپرسد و یا مرا آگاه کند، اگر می دانستم به عرض می رسانم و اگر نمی دانستم کسی را که می داند معرفی خواهم نمود، بعد از آن خواب موبدان را بازگفت: عبدالمسیح گفت: علم آن نزد دایی من است که در حومه شام مسکن دارد و به او سطیح می گویند، گفت: به نزد او برو و از او پرسش کن و پاسخ او را بر ابرام بازگو، عبدالمسیح رفت تا بر سطیح وارد شد و او مُشرف به مرگ بود، بر او سلام کرد و تحیت گفت، اما سطیح پاسخی نداد، عبدالمسیح این اشعار را انشاد کرد:

آقای یُنِ کَر است یا نیست؟

جانی به تن تن در است یا نیست؟

ای مرد علیم مشکلی هست

ما را ز تو پاسخی ست یا نیست؟

نزد تو بسته است شیخی

کو را به نسب نظیر و تا نیست

أُرْوِي شَحْمَ النَّابِ صَوَارِ الْأَذْنِ أَجْبَسُ قَضَافِشَ الرِّدَامِ وَ الْبَدَنِ
 رَسُولُ قَبْلِ الْعَجْمِ يَشْرِي لِمَوْشِن لَا يَزْهَبُ الرُّغْدَ وَ لَا زَيْبَ الرُّسْنِ
 مُجُوبٌ فِي الْأَرْضِ عُلْدَادُ شَحِن تَوَلَّكُنِي طُوراً وَ نَهْوِي بِي وَجْهِن
 حَتَّى أُنَى عَارِي الْجَاهِي وَ الْقَطَن نَلْقَهُ فِي الرَّجْحِ بَوْعَا؛ الدُّمْنِ
 كَأَمَّا خُلِجَتْ مِنْ جُضْفَى تَكُنْ ۸

لَمَّا نَعِيَ سَطِيعَ بَغْرُءٍ فَتَبَعَ عَيْتِيهِ وَ قَالَ: عَبْدُ الْمَسِيحِ عَلَى جَمَلٍ شَسِيعٍ إِلَى سَطِيعٍ. وَ
 قَدْ أُوْفِيَ عَلَى الصَّرِيحِ، بَعَثَكَ مَلِكُ بَنِي سَاسَانَ لِأَرْجَافِ الْإِيوَانِ، وَ مُنَوِّدِ الثَّيْرَانِ، وَ رُؤْيَا
 الْمُؤَيِّدَانِ، رَأَى إِبْلَاحَ صِمَابٍ تَقْرُؤُ حَبْلًا جِرَابًا، قَدْ قَطَعَتْ الدَّجَلَةَ، وَ انْتَقَرَتْ فِي بِلَادِهَا،
 فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ إِذَا كَثُرَتْ ثَلَاوَةُ، وَ بُعِثَ صَاحِبُ الْمِرَاوُزِ، وَ فَاضَ وَادِي سِهَازِ، وَ

آقا و سپید و نیز گموش است
 لاغر بدن و تنگ ردا نیست
 یکی ست روان شده ز ایران
 ترسی به دلش ز مدعا نیست
 یک خواب عجیب دیده کسی را
 تعبیر از آن به نزد ما نیست
 یکی ست ز راه خسته گشته
 از رنج مگر در این سرا نیست
 آن قدر غار ره بر او هست
 گر کوه بخوانش خطا نیست

چون سَطِيعَ شَعْرَشَ را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسیح سوار بر
 شتر شتابان به نزد سَطِيعِ آمد، است در حالی که او مُتَشْرِفَ به گور است، پادشاه،
 سَاسَانِیَ تورا به خاطر لرزش ایوان و خموشی آشکنده و نیران و خواب
 موبدان فرستاده است، او دیده است که سواران چالاکي بر ستران سرکشی از
 دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند بعد از آن گفت: ای عبدالمسیح!
 چون ثَلَاوَتِ زیاد شود و شخصی صاحب عصا مبعوث گردد، و وادی سِهَازِ

غاضبٌ مُخْبِرُهُ سَاوَةَ قَلْبَيْهِ السَّامُ لِسَطِيحٍ شَاماً. يَمْلِكُ مِنْهُمْ مُلُونُهُ وَخَلِكَاثُ عَلَى عَدُوِّ
الْمُرْقَاتِ. وَكُلُّ مَا هُوَ آبُ آبٍ. ثُمَّ قَضَى سَطِيحٌ مَكَاثَهُ. فَتَهَضَّ عَبْدُ الْمَسِيحِ إِلَى رَحْلِهِ وَ
يَقُولُ:

فَمَنْ قَاتَلَكَ مَاضِي الْغَزْمِ بِمَعْرِ
إِنْ يُتَبَسُّ مَلِكُ بَنِي سَاسَانَ الْأَرْطَهُمْ
وَ رُجْمًا كَانَ قَدْ أَصْحَوْا بِمَنْزِلَتِهِ
بِجَهْتِهِمْ أَهْلُ الصَّرْحِ نَهْرَامَ وَ إِخْوَتُهُ
وَ النَّاسُ أَوْلَادُهُ عَلَاتٍ فَرَّ عِلَّشُوا
وَ هُمْ بِتَوَالُفٍ لَمَّا لَنْ زَاوَانِيَا
لَا يُغْرِعُكَ تَفْرِيقٌ وَ تَغْيِيرٌ
قَالَ ذَالِدُهُمْ أَطْلُوهُ ذَهَابُهُ
نَهَابُ صَوْنَهُمْ الْأَسْدُ الْمَهَاسِيْرُ
وَ الْمَرْمَزَانُ وَ سَابُورُ وَ سَابُورُ
أَنْ قَدْ أَقْلُ. فَتَغْفَرُ وَ مَهْجُورُ
قَذَاكَ بِالْغَيْبِ مَحْظُوطٌ وَ مَشْهُورُ

بر آب و دریاچه ساوه خشک شود دیگر شام از آن سطح نیاید و از ساسانیان
شاهان زن و مرد به تعداد شماره گمره هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت
کنند و هر چه آمدنی است می آید سپس سطح جان به جان آفرین تسلیم کرد و
عبدالمسیح برخاست و بر سر مرکب خود رفت و می گفت:

کمر بربند ای مردِ مصلح
نترساند تو را تفریق و تغیر
اگر ملوک بنی ساسان فرو ریخت
فرو ریزد حکومت ها به تغدیر
تو گویی صولتی باشد به آنان
که شیر از وحشت ایشان به تحذیر
از ایشان صاحب آن کاخ بهرام
دگر شاپور و نوشروان چون سیر
و مردم چون ضعیق را شناسند
کنند او را به ضعف خویش تحفیر
وگر مالی بود در کس نمایند
وَرَا یا این ام حوش تنظر

وَالْحَبْرُ وَالشَّرُّ مَقْرُونَانِ فِي قُرْنٍ فَأَخْبَرُ مُسَبِّحٌ وَ الشَّرُّ مَحْذُورٌ
 قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى كِسْرَى أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ سَطِيعٌ، فَقَالَ: إِنْ لَمْ يَكُنْ بِمَا أُرَبِّعُهُ عَشْرَةَ
 حَبْلًا لَوْ كَانَتْ أُمُورٌ، قَالَ: فَبَلَكَ مِنْهُمْ عَشْرَةً فِي أَرْبَعِ يَسْبَعٍ وَ مَلَكَ الْيَافُونَ إِلَى إِسَارَةٍ
 عُمَانَ^(۱).

وَكَانَ سَطِيعٌ وُلِدَ فِي سَبَلِ الْعَرَبِ فَعَاشَ إِلَى مَلَكَ ذِي نُوَّاسٍ وَ ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ
 قُرْنًا، وَ كَانَ شَكْلُهُ بِالتَّحْرِيكِ قَبْرُغَمٌ عَهْدُ الْفَيْسِ أَلَّهُ مِنْهُمْ، وَ تَزَعُمُ الْأَزْدُ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ
 أَكْثَرُ الْمُحَدِّثِينَ قَالُوا: هُوَ مِنَ الْأَزْدِ وَ لَا يُنْفَرِي مِنْ هُوَ، عَرِثَ أَنْ عَقِبَهُ يَقُولُونَ: أَخُو مِنْ
 الْأَزْدِ.

چو خبر و شر به یکدیگر قرینند

به امر و نهی یزدان ساز تقریر

گوید: چون به نزد کسری آمد و گفتار سَطِيع را گزارش داد، کسری گفت: تا
 زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کنند اموری خواهد بود. گوید: ده تن از آنها
 در مدت چهار سال سلطنت کردند و بقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند.

اما سَطِيع در سال شیل عَرِم متولد شد و تا سلطنت ذی نُوَّاس زنده بود و این
 مدت متجاوز از سی قرن است و مسکنش در بحرین بود و «عبد الفیس» او را از
 قبیله خود و «أزد» نیز از طایفه خود می پنداشتند و بیشتر محدثان می گویند: او از
 «أزد» است و معلوم نیست که او از کدام قبیله است، ولی فرزندان او می گویند:
 ما از قبیله أزدیم.

*

﴿ باب ۱۸ ﴾

« خَبَرُ يُوْسُفَ الْيَهُودِيِّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَبَصَفَاتِهِ وَءَعْلَامَاتِهِ »

خَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، رُوِيَ عَنْهُ الْمُطَّلِبُ أَيْمَنَ بَيِّنَةً - وَهَبَ الرُّمَحَ، فَلَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَوَدَّيْ عَنْهَا أَنَّهَا فَالَتْ، لَمَّا حَمَلَتْ بِهِ لَمْ أَشْعُرْهُ بِالْحَمْلِ، لَمْ يُصَبِّحْ مَا يُصَبِّبُ النِّسَاءَ مِنْ ثَقُلٍ أَوْ خِفَةٍ، فَزَأَيْتُ فِي نَوْمِي كَأَنِّي أَبُتُّ أَنْتَانِي لِنَافِلٍ، لَقَدْ حَمَلْتُ بِخَيْرِ الْأَنَامِ، فَلَمَّا حَانَ زَمْتُ الْوِلَادَةَ خَفَّ عَلَيَّ ذَلِكَ خَفًّا وَضَعْتُهُ، وَهُوَ بَنِي الْأَرْضِ بِيَدِهِ وَرُكْبَتَيْهِ، وَتَمَيَّنْتُ قَائِلًا بِقَوْلِي: وَضَعْتُ خَيْرَ الْبَشَرِ، لَقَدْ ذَبَّ بِالْوَاحِدِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَحَاسِدٍ.

فَوَلَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفِيلِ يَاشُقُّ عَشْرَةَ لَيْلَةٍ مَضَتْ مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ.

فَعَالَتْ أَيْمَنَ: لَمَّا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ انْقَلَبَ الْأَرْضُ بِدَنِيهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى

باب ۱۸

خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم ﷺ

أَبَانِ بْنِ عَنَانَ در حدیث مرفوعی گوید: هنگامی که عبدالله بن عبدالمطلب بالغ شد، عبدالمطلب او را به همسری آمنه بنت وهب زهری درآورد و چون با آمنه ازدواج کرد باردار شد و از او روایت شده که گفته است: چون باردار شدم، آن را احساس نکردم و در دوران بارداری سنگینی حمل - که بر زنان عارض می شود - بر من عارض نشد و در خواب دیدم که کسی مُرد من آمد و گفت: خیرالانام در رحم تو است و چون هنگام وضع حمل فرارسید آن کار بر من آسان شد تا آنکه او را به دنیا آوردم و او با دو دست و دو زانو خود را از زمین حفظ می کرد و شنیدم که گوینده ای می گفت: تو خیرالبشر را به دنیا آوردی او را در پناه واحد صمد از شر هر ستکار حسودی نگاه دار.

رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم رجب الاول عام الفیل به دنیا آمد - آمنه گوید: چون بر زمین فرود آمد با دو دست و دو زانو خود را از زمین

السَّامِ، وَخَرَجَ مِنِّي نَوْرٌ أَضَاءَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ. وَرُبِيتُ الشَّيَاطِينَ بِالنُّجُومِ وَخَبِئُوا عَنِ السَّمَاءِ. وَرَأَيْتُ قُرَيْشَ الشَّهْبِ وَالنُّجُومَ تَسِيرُ فِي السَّمَاءِ، فَتَرَعُوا لِدُلكَ. وَقَالُوا: هَذَا قِيَامُ السَّاعَةِ. فَاجْتَمَعُوا إِلَى الْوَلَدَيْنِ الْمُفِيرَةِ فَأَخْبَرُوهُ بِدُلكَ، وَكَانَ شَيْخاً كَبِيراً مُجَرَّباً، فَقَالَ: انْظُرُوا إِلَى هَذِهِ النُّجُومِ الَّتِي تَهْتَدُوا بِهَا فِي الْهَرِّ وَالْيَمْرِ. فَإِنْ كَانَتْ قَدْ زَالَتْ فَهُوَ قِيَامُ السَّاعَةِ، وَإِنْ كَانَتْ هَذِهِ نَائِبَةً فَهُوَ لِأَمْرِ قَدْ حَدَثَ.

وَبَصُرَتِ الشَّيَاطِينَ ذَلِكَ فَاجْتَمَعُوا إِلَى إِبْلِيسَ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ مَشِعُوا مِنَ السَّمَاءِ وَزَمُوا بِالشَّهْبِ، فَقَالَ: اطْلُبُوا فَإِنَّ أَمْرًا قَدْ حَدَثَ. فَجَالُوا فِي الدُّنْيَا وَزَجَعُوا وَقَالُوا: لَمْ نَرِ شَيْئاً، فَقَالَ: أَنَا بِهَذَا، تَخْرُقُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْحَزْمِ وَجَدَ الْحَزْمَ مَحْشُوراً بِالْمَلَائِكَةِ، فَلَمَّا لَرَأَى أَنَّهُ يَدْخُلُ صَاحِبُ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: احْشَأْ بِأَخْلَاقِكَ، فَجَاءَ مِنْ قِبَلِ جِرَاءٍ فَصَارَ مِثْلَ الصُّرْدِ، قَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا شَيْءٌ قَدْ وُلِدَ وَهُوَ

حفظ نمود و سرس را به طرف آسمان بلند کرد و پرتو درخشانی از من ساطع شد که زمین تا آسمانی را روشن ساخت و شیاطین را با ستارگان رجم کردند و از آسمان محبوب شدند و فریشتان شهابها و ستارگانی را دیدند که فرو می آمدند، ترسیدند و گفتند: قیامت بر پا شده است و به نزد ولسد بن مفیره گرد آمده و او را باخبر کردند. ولید سیخی کبیر و با تحریر بود، گفت: به این ستاره هایی که در صحرا و دریا راهنمای شما هستند بنگرید اگر آنها زایل شدند قیامت بر پا شده است و اگر آنها ثابتند، فرود شهابها به خاطر پیشامدی است.

شیاطین هم آن را دیدند و به گرد ابلیس گرد آمده و به او خبر دادند که از آسمان محبوب شده و شهابها بر آنها افکنده می شود و او گفت: جستجو کند و ببیند چه پیشامدی رخ داده است؟ و آنها در دنیا به جولان در آمدند و برگشتند و گفتند: چیزی ندیدیم گفت: من خود باید تفحص کنم و ما بین مشرق تا مغرب را در نور دید و چون به حرم رسید دید پر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل علیه السلام بر او فریاد کشید و گفت: ای ملعون! دور شو، آمد تا از جانب حرام در آید که آن نیز سدی در برابر او شد. گفت: ای جبرئیل چه خبر است؟ گفت: این پیامبری است که متولد شده و او بهترین انبیاست. گفت: آیا در

خبر الانبياء، قال: هل لي فيه نصيب؟ قال: لا، قال: فني أمتي؟ قال: بلى، قال: فذو نصيب.

قال: وكان جنك يهودي يقال له: يوسف فلما رأى النجوم ينفذ بها ولحقه قال: هذا نبي قد ولد في هذه الليلة وهو الذي عهده في كتابنا أنه إذا ولد - وهو آخر الانبياء - رجب السباطين وحجبوا عن السماء، فلما أصبح جاء إلى نادي قريش فقال: يا معشر قريش هل ولد فيكم الليلة مولود؟ قالوا: لا، قال: أخطأتم والثوراء ولد إذا فلسطين وهو آخر الانبياء وأفضلهم، فتكررى القول فلما رجفوا إلى منازلهم أخبر كل رجل منهم أهله بما قال اليهودي فقالوا: لقد ولد يعقوب بن عبدالمطلب ابن في هذه الليلة، فأخبروا بذلك يوسف اليهودي فقال لهم: فبلى أن أسألكم أو تهذه؟ قالوا: فبلى ذلك، قال: فاعرضوه علي، فمضوا إلى باب أمية فقالوا: أخرجي ابنتك ينظر إليه هذا

او نصیبی دارم؟ گفت: خبر، گفت: آیا در آتش نصیبی دارم؟ گفت: آری، گفت: بدان خشنودم.

گوید: در مکه فردی یهودی بود که بدو یوسف می گفتند و چون دید که ستارگان امکنده می شوند و **نجم حرکت کرد** آمده اند، گفت: پیامبری است که امشب متولد شده است و او همان است که ما در کتابهای خود خوانده ایم که چون متولد شود - و او خاتم الانبیاست - شباطین رجم شده و از آسمان محجوب شوند و چون صبح شد به مجلس قریش درآمد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟ گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می کنید او متولد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است، جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه های خود رفتند هر مردی به خانواده خود سخنان یهودی را بازگو کرد، گفتند: دوش برای عبد الله بن عبدالمطلب پسری به دنیا آمده است و خبر آن را به یوسف یهودی دادند، گفت: بیش از آنکه از شما پرسم متولد شده یا پس از آن؟ گفتند: بیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید، بعد از آن به در خانه آمده رفتند و گفتند: فرزندان را بهرون بیاور تا یهودی در او بنگرد، او را در قنداقه پیچید و

الْيَهُودِيَّ، فَأَخْرَجْنَاهُ فِي قَاجِيهِ فَتَطَرَّ فِي عَيْنَيْهِ، وَكَشَفَ عَنْ كَتِفَيْهِ فَرَأَى شَامَةً شِدَادَةً بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَعَلَيْهَا شَقَرَاتٌ، لَهَا نَظَرٌ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ، فَتَعَجَّبَ مِنْهُ قُرَيْشٌ وَضَحِكُوا بِهِ، فَقَالَ: أَتَضْحَكُونَ يَا قَهْقَرُ قُرَيْشٍ، هَذَا نَبِيُّ الشَّيْطَانِ لَيْسَ بِكُمْ وَ قَدْ ذَهَبَ النَّبِيُّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ، وَتَقَرَّبَ النَّاسُ وَتَحَدَّثُوا بِخَبَرِ الْيَهُودِيِّ، وَنَشَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ، وَنَشَأَ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الشُّبْرِ.

﴿ باب ۱۹ ﴾

« (خَبَرُ ابْنِ حَوَّاشِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ) »

خَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَ أَخَذَ بِنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَعْمَانَ الْبَزْطَاطِيَّ جَمْعًا، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكُتُبٍ فِي أُسْدٍ لِيُضَرَّبَ عَلَّقُهُ فَأُخْرِجَ وَ ذَلِكَ فِي غَزْوَةِ بَنِي قُرَيْظَةَ نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: يَا كَعْبُ أَمَا تَعْلَمُكَ وَصِيَّةُ ابْنِ حَوَّاشِ الْخَبَرِ الَّذِي أَقْبَلَ مِنَ الشَّامِ

بهرون آورد و چون یهودی ~~چهارتنی~~ چنانچه است و شانه اش را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن رونیده است، بهوش نفس بر زمین شد و قریش از کردار او تعجب کردند و خندیدند، گفت: ای فریسیان! آیا می خندید؟ این پیامبر شمسیر است شما را هلاک خواهد ساخت، نبوت برای همیشه از بنی اسرائیل بر حیده شده است و مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یکدیگر بازگو می کردند و رشد رسول اکرم در یک روز مانند یک هفته دیگران و رشد یک هفته او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

باب ۱۹

خبر ابن حوَّاش که از شام می آمد

ابن عباس گوید: چون پیامبر اکرم در غزوه بنی قریظه کعب بن اسد را فراخواند تا گردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا ﷺ در وی نگریست و گفت: ای کعب! آیا سفارش ابن حوَّاش دانشمندی که از شام می آمد برایت

قَالَ: «رَكِبْتُ الْحَمْرَ وَالْمَيْمِرَ وَجِئْتُ إِلَى الْبَيْتِ وَالشُّؤْرُ لِيَّ بَيْعٌ. هَذَا أَوَانٌ خُرُوجِهِ، يَكُونُ مَخْرُجُهُ مَكَّةَ وَهَذِهِ دَارُ هِجْرَتِهِ وَهُوَ الصَّحْوُكُ الْقَتَالُ، يَجْتَزِي بِالْكَسْبَرِ وَالْغَرَابِ وَيَرْكَبُ الْحِمَازَ الْعَارِي. فِي غَيْبَتِهِ حُمُرٌ وَبَيْنَ كَيْفِيَّتِهِ خَاتَمُ الشُّؤْرِ. يَضَعُ شَبَقَهُ عَلَى عَائِفِهِ وَلاَ يُبَالِي بَيْنَ لَأَفَى، يَتَلَعَّ سُلْطَانُهُ مُنْتَطِعُ الْحَكِّ وَالْحَافِرِ» ۱۵ قَالَ كَتَبَ: فَذَكَرَ ذَلِكَ بِأَعْمَدُ، وَلَوْ لَأَنَّ الْيَهُودَ تُغَيِّرُنِي أَنِّي جِئْتُ عِنْدَ الْقَتْلِ لَأَمَلْتُ بِكَ وَصَدَّقْتُكَ وَلَكِنِّي عَلَى دِينِ الْيَهُودِ دَعَا عَلَيْهِ أَعْمَى وَعَلَيْهِ أَمُوتَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَذَكَّرُوهُ وَاضْعَبُوا عُنُقَهُ، فُذِمَ وَضُرِبَ عُنُقُهُ

﴿باب ۲۰﴾

«(خَبَرُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ)»

وَكَانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ تَطَلَّبَ الدِّينَ الْحَنِيفَ وَتَعَرَّفَ أَهْلَ النَّبِيِّ ﷺ وَتَنَظَّرَ خُرُوجَهُ وَخَرَجَ فِي طَلَبِهِ نُفَيْلٌ فِي الطَّرِيقِ

مفید نبود که گفت: شراب و نان را در تمام فردا گذاشتم و با سخنی و منقحی حرما به خاطر پیامبری که مبعوث می شود آدمم نو همین اوان برانگیخته می شود و در مکه طلوع می کند و این شهر هجرت گام او است و او خندان و کشده دشمنان است به چند تکه نان و چند دانه خرما اکتفاء می کند و بر چهار برهنه سوار می شود در چشمانش سرخی و بین دو کفش خانم نبوت است، شمشیرش را بر دوشش می نهد و از هیچ کس پروا ندارد سلطنتش بدانجا رسد که کفش و پای کسی بدانجا برسیده باشد. کعب گفت: ای عماد! چنین است و اگر نود که می ترسم یهود مرا سرزنش کند که هنگام مرگ ترسید به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم ولیکن من بر دین یهودم بر آن زندگی می کنم و بر آن نیز خواهم مُرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را بیاورید و گردنش را بزنید. آوردند و گردنش را زدند.

باب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین حنیف بود و امر پیامبر اکرم ﷺ را می شناخت و منظر ظهور او بود و در جستجوی آن

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَخْبَذَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْقَارِيُّ الْكَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْغَطَّارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: كَانَ زَيْنُ بْنُ عَفْرٍو بْنِ ثَعْلَبٍ أَجْنَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَ يَطْلُبُ الْحَبِيبَةَ - دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضَرَمِيِّ كُلَّمَا أَبْصَرَتْهُ قَدْ نَهَضَتْ إِلَى الْخُرُوجِ وَ ارَادَتْ أَنْ تَذْهَبَ إِلَى الْخَطَّابِ بْنِ ثَعْلَبٍ، لَمَّا خَرَجَ زَيْنُ إِلَى الْقَامِ يَلْتَمِسُ وَ يَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِبَابِ الْأَوَّلِيِّ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمَّ يَزِلُّ فِي ذَلِكَ فَمَا يَزْعُمُونَ حَتَّى أَتَى الْمَوْسِلَ وَ الْحَزْبَةَ كُلَّهَا، ثُمَّ أُنْبِلَ حَتَّى أَتَى الْقَامَ فَبَالَ فِيهَا حَتَّى أَتَى رَاحِبًا بِمَنْفَعَةٍ مِنْ لُزْجِ الْبُلْبُلِ، كَانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ عِلْمُ الثُّعْلَانَةِ فَمَا يَزْعُمُونَ فَسَأَلَتْهُ عَنْ الْحَبِيبَةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الرَّاحِبُ: إِنَّكَ تَسْأَلُ عَنْ دِينٍ مَا أَنْتَ بِرَاحِبٍ لَهُ، مِنْ تَحْمِلِكَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ، لَقَدْ دَرَسَ عِلْمُهُ وَ ذَهَبَ عَنْكَ كَانَتْ تَعْرِفُهُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ أَطْلَقَ خُرُوجَ نَفْسِهِ بِأَرْضِكَ الْيَوْمَ خَرَجَتْ مِنْهَا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ الْحَبِيبَةِ، فَعَلَيْكَ بِلَدِّكَ فَإِنَّهُ يَنْفَرُ الْآنَ هَذَا زَمَانُهُ، وَ لَقَدْ كَانَ سَمِعَ الْيَهُودِيَّةَ

حضرت از شهر و دبار خود خارج شد و در راه به قتل رسید.

۱. محمد بن اسحاق بن یسار گوید: زین بن عفر بن ثعلب می خواست از مکه بیرون رود و در زمین حرکت کرده و آئین حنیف یا دین ابراهیم علیه السلام را مجوید و چون زنش صفیه بنت حضر می می دید که اراده سفر کرده و آماده خروج است، خطاب بن ثعلب را خبر می کرد. زید در طلب دین ابراهیم به شام سفر کرد و از اهل کتابهای نخستین آن را مطالبه می نمود و می پنداشتند که پیوسته در این کار است تا آنکه همه موصول و جزیره را گشت و به شام آمد و در آنجا نیز به گردش پرداخت تا آنکه به نزد راهبی در میغه از اراضی بلقا در آمد که به عقیده آنها علم نصرانیت بدو منتهی شده بود و از دین حنیف ابراهیم از او پرسش کرد. راهب گفت تو از دینی پرسش می کنی که امروزه کسی را نمی یابی که تو را به آن وا دارد. چه کسی تو را بدین کار واداشته است؟ علمش مندرس شده و دانایان آن در گذشته اند. ولیکن در همین زمان پیامبری در سرزمین خودت مبعوث خواهد شد که بر دین حنیف ابراهیم است و بر تو واجب است که هم الآن به آنجا بروی که

وَالضُّمْرَانِيَّةُ، فَلَمْ يَزَعْ شَيْئاً مِنْهَا، فَخَرَجَ مُصْرَعاً حِينَ قَالَ لَهُ الرَّاهِبُ مَا قَالَ، يُرِيدُ
مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِأَرْضِ حِمٍّ عَذَّرَا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ.

فَقَالَ وَرَفَةُ بْنُ نُوْفَلٍ: - وَقَدْ كَانَ الْبَيْعَ مِثْلَ أَثَرِ زَيْدٍ وَلَمْ يَمُتْ فِي ذَلِكَ مَا قُتِلَ - فَتَكَاهُ
وَزَفَقَهُ وَقَالَ فِيهِ:

رَشِدْتُ زَنْعْتُ ابْنَ عَمْرٍو وَإِنَّمَا عَجَبْتُ تَتَوَرَّأُ مِنَ النَّارِ حَامِياً
بِدِينِكَ زَيْتاً تَيْسَ رَبِّ كَيْتَلِهِ وَتَوَكَّلْ أَوْتَارَ الطَّوَاغِي كِنَاهِيا
وَقَدْ يُمِزُّكَ الْإِنْسَانُ رَحْمَةً وَزَيْدٌ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ الْأَرْضِ بَسْبِئاً وَادِياً

۲ - وَهَذَا الْإِسْنَادُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ بَسَّارٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي
مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُصَيْنِ السَّيِّمِيُّ: أَنَّ
عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ شُعَيْبَ بْنَ زَيْدٍ قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَشْتَعِرُ زَيْدًا؟ قَالَ: نَعَمْ فَاسْتَفِرُّوْا
لَهُ، فَإِنَّهُ يَهْبُتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَّةً وَحَدَّةً.

اکثرین زمانه اوست، زید از دین یهود و نصاری ملول بود و بدان رضایت نمی داد،
چون آن راهب این سخنان را بدو گفت تشایان به سوی مکه رهسار شد و چون
به اراضی قبايل لحم رسيد بر او ستم کرده و وی را کشتند.

ورقه بن نوفل - که او نیز مانند زید در جسنجوی دین حنیف بود اقاما مانند او
عمل نکرد - بر او گریست و این اشعار را در سوگ او گفت:

أَلَا ابْنَ عَمْرٍوَى كِه رِه بَافِي
ز تَتَوَرَّأَنْشِ تَو رُخ نَافِي
حَدَاي نُو رَا مِثْل وَ مَاتِه نَبِست
تُو رَا بِا بَتَانِ هِيج پِیوند نَبِست
بِه رَحْمَتِ رَسَدِ آدَمِی گَاه گَاه
اگر قمرِ ارضی بود جابگاه

۲ - عمر بن خطاب و سعید بن زید گفتند: ای رسول خدا! آیا برای زید طلب
معفرت کنیم؟ فرمود: آری برای او طلب مغفرت کنید که او روز قیامت به تنهایی
اتقی محشور می شود

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرَّاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَنْغُوتَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ الْمُسَوْدِيِّ، عَنْ ثَعْلَبِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ جَدَّهُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عُسَيْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ زَيْدَ بْنَ عُسَيْرٍ كَانَ تَحَا وَأَتَتْ وَتَحَا بَلَغَكَ، فَلَوْ أَذْرَكَ كَانَ أَقْسَى بِكَ، فَأَسْتَفِيزُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَأَسْتَفِيزُكَ، وَفَالِ: إِنَّهُ تَجِبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمُّهُ وَخَدُّهُ، وَكَانَ فِيهَا ذُكُورًا أَنَّهُ يَطْلُبُ الَّذِينَ قَاتَ وَهُوَ فِي طَلَبِهِ.

فَالِ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: حَالُ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ الْكِبَرِ حَالُ قَانِئَا وَصَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ فِي وَفَّتِنَا هَذَا، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَفِرْ خَيْرُ النَّبِيِّ ﷺ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ إِلَّا الْأَحْبَارُ وَالرُّهْبَانُ وَالَّذِينَ لَدَيْهِمْ الْبُلْمُ بِهِ، فَكَانَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا فِيهِمْ، وَكَانَ الْوِاجِدُ مِنْهُمْ إِذَا سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعْجِلَ فَرَجَ نَبِيِّهِ إِطْفَاءً أَوْ سَجَرَةً مِنْهُ أَهْلُ الْجَهْلِ وَالضَّلَالَةِ وَقَالُوا لَهُ: خُذْ عِشْرَةَ هَذَا النَّبِيِّ الَّذِي نُرْضَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ الْمُسْلِمُ، وَذَلِكَ دَعْوَتُهُ تَبْلُغُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، وَأَنَّهُ يَتَقَادُّهُ مَلَكُوكُ الْأَرْضِ، كَمَا يَقُولُ الْجَهْلَاءُ لَنَا فِي

۳ - سعید بن زید از رسول اکرم درباره پدرش زید بن عمرو پرسش کرد و گفت: ای رسول خدا! زید بن عمرو چنان بود که دیدید و اخبارش را شنیدید و اگر شما را دریافته بود به شما امان می آورد، آیا برای او طلب مغفرت کنم؟ فرمود: آری برای او آمرزش بخواه و فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بماند امتی خواهد آمد و گفته اند که او در جستجوی دین حق بود و در این راه درگذشت.

مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: حال پیامبر اکرم ﷺ پیش از نبوت، همان حال قائم و صاحب الزمان ما در این هنگام است، زیرا پیامبر اکرم را در آن حال جز اخبار و رهبان و عالمان نمی شناختند و اسلام در میانشان غریب بود، اگر یکی از آنها از خدای تعالی تعجیل فرج پیامبر و ظهورش را مسئلت می کرد جاهلان و گمراهان او را مسخره می کردند و می گفتند: این پیامبری که او را پیامبر شمشیر می نامید و دعوتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید و سلاطین عالم مطیع او خواهند شد، کی ظاهر خواهد شد؟ همچنانکه امروزه جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید باید

وَقَبْلَ هَذَا. مَتَى يَخْرُجُ هَذَا الْمَهْدِيُّ الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَجَدٌ مِنْ حُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ، وَ
يُنْجِئُ وَيُزِيلُ بِهِ آخِرُونَ. وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا
أَكْبَاهُ بَدَأَ الْفُلُوفُ بِالْفُرَّارِ». فَقَدْ عَادَ الْإِسْلَامُ كَمَا قَالَ ﷺ غَرِيبًا فِي هَذَا الزَّمَانِ كَمَا بَدَأَ، وَ
سَيَعُودُ بِظُهُورِهِ ذُلُّ اللَّهِ وَحُجَّتُهُ كَمَا قَوِيَ بِظُهُورِ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَزِيلُ بِذَلِكَ أَغْبُنُ
الْمُنْتَظَرِينَ لَهُ وَالتَّائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، كَمَا قَرَأْتُ أَغْبُنُ الْمُنْتَظَرِينَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَالْعَارِفِينَ بِهِ بِقَدَرِ
ظُهُورِهِ. وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُنْجِئُ لِأَوْلِيَائِهِ مَا وَعَدَهُمْ، وَتُعْلِي كَلِمَتَهُ ذِيئُهُ نُورُهُ وَتُؤَكِّدُهُ
الْمُشْرُكُونَ.

۴ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ الْكُوفِيُّ - رحمته الله -
قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ - رحمته الله - عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ - رحمته الله - عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ،
عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ. عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ -
اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا. فُلُوفُ الْفُرَّارِ».

۵ - حَدَّثَنَا الْمُطَفِّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُطَفِّرِ الْغُلَوِيِّ الْعَمَرِيُّ السَّنَوْنِدِيُّ - رحمته الله - قَالَ:
حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ

حُرُوح كند کی ظاهر خواهد شد؟ و بعضی منکر و بعضی دیگر معترف به وجود
وی اند و پیامبر اکرم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به
غریبی باز گردد و حوشا به حال غریبان. به راستی که اسلام در این زمان چنان
شده است و به زودی با ظهور ولی و حجت خدا نبروند خواهد شد، همچنان که
با ظهور پیامبر اکرم و رسول خدا نبروند شد و به این وسیله بدو منتظرین و
معتقد بنش روشن خواهد شد، همانگونه که چشمان منتظران رسول خدا و عارفان
به وی پس از ظهورش روشن گردید و خدای تعالی به وعده‌ای که به دوستانش
داده است وفا خواهد کرد و کلمه‌اش را برتری خواهد داد و نور هدایتش را
کامل خواهد ساخت گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۴ - عَلِيُّ عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمودند: اسلام غریبانه
آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و حوشا به حال غریبان

۵ - عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام از آباء گرامش از علی بن ابی طالب از رسول -

الغضرمي بن علي الثوبكي. عن الحسن بن علي بن فضال. عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر. عن أبيه جعفر بن محمد. عن أبيه محمد بن علي. عن أبيه علي بن الحسين. عن أبيه الحسين بن علي. عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال. قال رسول الله ﷺ: «إن الإسلام بئد غريباً وسيفود غريباً كما بئد. فطوبى للغرباء».

﴿ باب ۲۱ ﴾

• (العلّة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام عليه السلام) •

۱ - حدّثنا أبي. و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن عيسى بن عبيد. و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب. عن محمد بن الفضل. عن أبي حمزة الثمالي. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أتبقى الأرض بغير إمام؟ قال: «لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساخت».

۲ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام - قال: حدّثنا محمد بن الحسن الطفاور قال: حدّثنا العباس بن معروف. عن علي بن سنان. عن محمد بن ابراهيم. عن محمد بن الفضل. عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت له: أتبقى الأرض بغير إمام؟ فقال: لا. قلت: فإنا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنها لا تبقى بغير إمام إلا أن يشخط الله على أهل الأرض أو على العباد. فقال: لا تبقى؛ إذا لساخت.

خدایه ﷺ روایت کرده اند که اسلام غربانه آغاز شد و عن قرب به غریبی عودت کند و خوشا به حال غریبان.

باب ۲۱

علت نیازمندی به امام عليه السلام

۱ - ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۲ - محمد بن فضل گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد ماند؟ فرمود: خیر. گفتم: از امام صادق عليه السلام به ما روایتی رسیده که زمین بدون امام باقی نخواهد ماند جز آنکه خداوند بر اهل زمین و یا بر بندگان خشم گیرد، فرمود: اگر بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - وَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَكَرِيمًا بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَمِّينِ، عَنْ أَبِي - هُرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: «لَوْ لَزِمَ الْإِمَامُ رُفُوعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَخْلَافِهَا تَحْمَا تَجُوجُ الْبَهْمَاءِ بِأَقْلَبِهِ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ - عَيْسَى، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَهْرِيَّازَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَهْرِيَّازَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْبَاقِلِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّادَةَ بْنِ أَغْبِقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ لَهُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَلَوْ لَا مَرَّ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ حُجَّجِ اللَّهِ لَنَتَّعَسَبَ الْأَرْضُ مَا فِيهَا، وَ أَلْفَتْ مَا عَظَّمْنَا، إِنْ الْأَرْضُ لَا تَحْتَلُو سَاعَةً مِنَ الْحُبْلَةِ».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ - أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ شَيْبَانَ بْنِ شُعْبَانَ الْمُسَوَّرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَكَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا زُوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنْ الْأَرْضُ لَا تَقْبَلُ بِقَبْرِ إِمَامٍ، أَوْ تَقْبَلُ وَ لَا إِمَامَ فِيهَا؟ فَقَالَ: مُعَاذَ اللَّهِ! لَا يَبْقَى سَاعَةً إِذَا لَسَاخَتْ».

۳ - ابوهراسه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام را ساعتی از زمین بردارند، زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنانکه دریا و اهلیش مضطرب شوند.

۴ - زراره بن آغبین از امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی که درباره امام حسین علیه السلام است چنین روایت می کند: اگر حجتهای خداوند در زمین نباشند، زمین ساکنانش را بلرزاند و آنچه بر آن است بیفکند، زمین ساعتی خالی از حجت نخواهد بود.

۵ - احمد بن عمر گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: از امام صادق علیه السلام به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام باقی نمی ماند. آیا بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: معاذ الله! ساعتی هم باقی نخواهد ماند، اگر بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي تَمِيمٍ قَالَ: قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَنْ حَبِيبِ اللَّهِ بْنِ خَلْفَةَ، وَخَلْفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ، وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ، وَ عَنْ كَلِمَةِ التَّقْوَى، وَ الْعَزَّةِ الْوُثْقَى، وَ عَنْ شَهَادَةِ اللَّهِ وَ أَعْلَامِهِ فِي بَرَكَّتِهِ، بِمَا تَبَيَّنَ لَكَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا، وَ بِمَا يُزَلُّ الْعَقْلُ وَ يُشْفَرُ الرُّوحُ، وَ لَا تَحُلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِمَا ظَاهَرَ أَوْ خَافَ، وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَثُ بِأَهْلِهَا كَمَا يُوجِبُ الْبَحْثُ بِأَهْلِهِ».

۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَبَشِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُهْرِيَّازَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفَةَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُحْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا الْحُجَّةُ عَالِمٌ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا ذَلِكَ، وَ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ».

۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْتِشَارَةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ أَحَدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَإِنَّا

۶ - ابراهیم بن ابی حمزہ گوید: امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ما حجت‌های خداوند در میان خلایق و جانشینان او در میان بندگان و امتنان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمه تقوی و عروة الوثقی و گواهان خداوند و نشانه‌های او در میان آفریدگانش می‌باشیم، خداوند آسمان و زمین را به واسطه ما نگاه می‌دارد که زایل نشوند و به واسطه ماست که باران می‌بارد و رحمت منتشر می‌شود و زمین از قائمی از ما خالی نیست که یا آشکار است و یا نهان و اگر زمین یک روز از حجت خالی باشد زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنان که دریا و اهلس مضطرب می‌شوند.

۷ - حسن بن زیاد گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: زمین از آنکه در آن احببتی عالمی باشد خالی نیست، زمین را هیچ چیز جز او به صلاح نمی‌آورد و مردم را جز او اصلاح نمی‌کند.

۸ - احمد بن عمر گوید: از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی

تُورِدُنِي أَنَّهُمَا لَا يَتَّبِقُ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادَةِ فَقَالَ: لَا تَتَّبِقُ إِذَا تَسَاخَتْ.

۹- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ: وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ: عَنْ أَبِي هُرَاسَةَ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ لَمَاجَبِ الْأَرْضِ بِأَهْلِهَا كَمَا تَجُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۱۰- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمْعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ: عَنْ حَمْرَةَ الطَّيَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَتَّبِقْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ ^(۱) إِلَّا إِنْسَانِي لَكَانَ أَحَدُهَا الْحُجَّةُ». أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحُجَّةَ - الشُّكُّ مِنْ مُحَمَّدٍ - ابْنِ سِنَانٍ.

۱۱- وَ هَذَا الْإِسْنَاءُ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى: عَنْ بُرَيْسِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: عَنْ أَبِي - الصَّبَّاحِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ

می ماند؟ گوید: فرمود: خیر. گفتیم: روایتی به ما رسیده است که باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند بر بندگانش خشم گیرد. فرمود: باقی نمی ماند که اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۹- ابوهراسه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام از زمین برداشته شود. زمین و ساکنانش مضطرب شوند. همچنانکه دریا و اهلس مضطرب می شوند.

۱۰- محمد بن سنان از حمزه طیار روایت کند که گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین تنها دو تن باقی بماند یکی از آنها حجت است. یا هرمود: دومی آنها حجت است و تردید از محمد بن سنان است.

۱۱- ابوالصبح از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را وانهد مگر آنکه در آن عالمی باشد که هر زبانی و نقصانی را بداند که اگر

يَعْلَمُ الرُّبَاةَ وَالنَّصَانَ. فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا زِدْهُمْ وَإِذَا تَقْصُوا شَيْئًا أَكْثَلْهُ لَهُمْ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَأَنْفَسَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أُمُورُهُمْ».

۱۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا عَرَفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

۱۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حِلَالٍ - فِي حَالِي اشْتِغَالِهِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ ابْنِ أَدْبُيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَخْضِي الْإِمَامُ وَلَيْسَ لَهُ عَقِبٌ؟ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ. قُلْتُ: فَيَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَخْضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْفِهِ قُبْعًا لِحُجَّتِهِمْ».

۱۴ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْغُسَّيْنِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَابِثٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ يَتَقَبَّبُ الْأَرْضُ يَوْمًا بِأَمَامِ مَنَّا لَسَاحَتْ تَأْخُلُهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ. وَ أَمَانًا فِي الْأَرْضِ

مؤمنان چیزی را بیفزایند آنها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهد آن را بر ایستاد تکمیل کند. و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آنها پوشیده خواهد ماند.

۱۲ - ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را بدون عالم وانهد و اگر چنین نبود حق از باطل شناخته نمی شد.

۱۳ - زراره گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا ممکن است امامی در گذرد و امامی پس از وی نباشد؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد. گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد مگر آنکه خداوند بر آفریدگانش غضب کرده و برای آنها چاره ای بیندیشد.

۱۴ - عمرو بن ناثب از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر عليه السلام شنیدم که فرمود: اگر زمین یک روز بدون امامی از ما بایق بماند اهلش را فرو خواهد برد و خداوند آنها را به شدت عذابش عِقَاب کند. خدای تعالی ما را حجت در زمینش

لَا خَلَّ الْأَرْضَ، ثُمَّ نَزَلُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسْبَحَ بِوَجْهِ الْأَرْضِ مَا دُفِنَا بَيْنَ أَطْفَرِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْلِكَكُمْ ثُمَّ لَا يَهْلِكُكُمْ وَلَا يُنْظِرُكُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَرَفَعْنَا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَخْبَثُ».

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ خُثَّاجٍ، عَنْ شَهْبَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ: أَتُخَلُّو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: «لَوْ خَلَّتْ مِنْ حُجَّةٍ طَرَفُهَا عَنْ نِاسِخٍ بِأَعْلَىهَا».

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ جَمْعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْلَمِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَغْوَيْنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِجَعْفَرٍ عَالِمٍ يَنْقُضُ مَا زَادُوا وَ يَزِيدُ مَا نَقَضُوا، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَخْتَلَطَتْ عَلَى النَّاسِ أُمُورُهُمْ».

۱۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

فرار داده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گردانیده است. تا در میان ایشان پیوسته در امانند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بهرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد دوست داشته باشد انجام دهد.

۱۵ - سلیمان جعفری گوید: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون حجّت می ماند؟ فرمود: اگر چشم برهم زدن از حجّت خالی بماند، اهلس را فرو خواهد بُرد.

۱۶ - عبدالاعلی بن آغین گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند زمین را بدون عالم فرو نگذارد تا آنچه را که بیفزایند بکاهد و آنچه را که بکاهند بیفزاید، و اگر چنین نباشد امور بر مردم آمیخته و درهم می شود.

۱۷ - محمد بن ابراهیم به امام صادق عليه السلام نوشت: ما را از فضل خود نان

مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ قُضَائِمَةَ بْنِ الْيُؤُوبِ، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ قُتَيْبِ
الرَّسَّانِ قَالَ: «كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنَا مَا فَضَّلْتُمْ لَأَهْلِ
الْبَيْتِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْكَوَاكِبَ جُمِعَتْ فِي السَّمَاءِ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ،
فَإِذَا دَهَبَتْ نُجُومُ السَّمَاءِ جَاءَ أَهْلُ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
«يُجْعَلُ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا دَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أَهْلُ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ»

۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْغَزِيرِ بْنِ -
الْمَقْدِسِيِّ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثَيْدُ بْنُ شَوْسٍ، عَنْ
مُوسَى بْنِ عُثَيْدَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْجُورُ
أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ».

۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الشَّرِيفِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ غَنْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْجُورُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا
دَهَبَتِ النُّجُومُ دَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا دَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي
دَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ».

اهل البيت آگاه کنید. و امام صادق علیه السلام چنین پاسخ دادند: ستارگان آسمان امان
اهل آسمان فرار داده شده است و آنگاه که ستارگان آسمان بروند، بر اهل آسمانها
آنچه وعده شده است برسد و رسول خدا ﷺ فرمود: اهل بیت من امان اتمم
می باشند و آنگاه که اهل بینم بروند، بر اتمم آنچه وعده شده است برسد.

۱۸ - آياس بن سلمه از پدرش در حدیثی با سند مرفوع از پیامبر اکرم ﷺ
روایت کند که فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیت امان اتمم می باشند.

۱۹ - عبدالملک بن هارون بن غنزه از پدرش و او از جدش از علی بن -
ابی طالب علیه السلام روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: ستارگان امان اهل
آسمانند و چون ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت. و اهل بیت امان اهل
زمینند و چون اهل بیت بروند اهل زمین نیز خواهند رفت.

۲۰- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلِيٌّ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَوْسَى، عَنِ الْغُبَابِيِّ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي الْمَقْرَأِ حَبِيبِ بْنِ - الْمُثَنَّى الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي نَصْرِ، عَنْ خَيْثَمَةَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَحْنُ حُشْنُ اللَّهِ، وَنَحْنُ صَفْوَتُهُ، وَنَحْنُ حُوزَتُهُ، وَنَحْنُ مُشْتَرَدُّهُ مُوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ، وَنَحْنُ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ، وَنَحْنُ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَنَحْنُ مِنْ زُحْمَةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَنَحْنُ مَنْ بِنَا بِنْتُنَا وَبِنَا بِنْتُنَا، وَنَحْنُ الْأَبْنَاءُ الْهَدَى، وَنَحْنُ نَصَابِيغُ الدُّجَنِ، وَنَحْنُ سَنَاؤُ الْهَدَى، وَنَحْنُ الشَّابِقُونَ، وَنَحْنُ الْأَجْرُونَ، وَنَحْنُ الْعِلْمُ الْمَرْغُوبُ لِلْخَلْقِ، مَنْ تَشَكَّنَ بِنَا لَحْنٍ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرْقٍ، وَنَحْنُ قَادَةُ الْفَرِّ الْمُحْجَلِينَ، وَنَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِعُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ مِنْ بَقْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، وَنَحْنُ الْمُبْتَاهِجُ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ الْكِبْرَةِ، وَنَحْنُ حُزْبُوعُ - الرِّسَالَةِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ إِلَيْنَا تَحْتَلِكُ الْمَلَائِكَةُ، وَنَحْنُ السَّرَاحُ بَيْنَ اسْتِضَاءِ بِنَا، وَنَحْنُ السَّبِيلُ بِمَنْزِلَةِ الْهَدَى بِنَا، وَنَحْنُ الْهَدَاءُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَنَحْنُ عَزَى الْإِسْلَامِ، وَنَحْنُ الْجَسُورُ وَ

۲۰- خبشتمه جعفری گوید: از امام باقر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: ما جنب الله و برگزیدگان خدا و حوزة اولییم، مواریث انبیاء به و ده به نزد ماست، ما امناء و حجتهای خدائیم، ارکان ایمان و سنوهای اسلامیم، ما رحمت خداوند بر خلائقم، ما کسانی هستیم که به ما آغاز شد و به ما ختم خواهد گردید، ما پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و روشنی بخش هدایتیم، ما اولین و آخرینیم، ما پرچم بر افراشته شده هدایت برای خلائقم، هر که به ما تشکک جوید به حق ملحق می شود، و هر که از ما تأخر جوید غرق خواهد شد، ما پیشوایان سید جبینانیم، ما برگزیدگان خدا و راه روشن و صراط مستقیم به خدای تعالی هستیم، ما نعمت خدا بر خلائقم، ما راه خدا و معدن نبوت و موضع رسالتیم، ما کسانی هستیم که آمد و شد ملائکه به نزد ماست، ما چراغ کسانی هستیم که به ما استضاء کنند، ما راه حقیق برای کسانی که از ما بهروی کنند، ما هادیان به بهشتیم، و ما ریسبان و حلقه های اسلامیم، و ما یلها و واسطه های وصول به

الْقَائِمُ. مَنْ مَضَى عَلَيْهَا لَمْ يُسَبِّحْ. وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَلَيْهَا عَنَى. وَ عَنَى السَّامُ الْأَعْظَمُ. وَ عَنَى الَّذِينَ يَنَا يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ. وَ يَنَا يُسْتَوْنَ الْغَيْثَ. وَ عَنَى الَّذِينَ يَنَا يُصْرَفُ عَنْكُمْ الْعَذَابُ. فَمَنْ عَرَفْنَا وَ أَبْصَرْنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا.

۲۱- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ. عَنْ حمادِ بْنِ عِيْسَى. عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ. عَنْ أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اكْتُبْ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ. قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَخَافُ عَلَى النَّسَبَانِ؟ فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسَبَانِ. وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يَحْتَفَظَكَ وَ لَا يُنْسِيَكَ. وَ لَكِنِّي اكْتُبُ لِنَسْرِكَائِكَ. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ نَسْرِكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيُّمُ مِنْ وَلَدِكَ. بِهِمْ تُشَقُّ أُمْنِي الْغَيْثَ. وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ. وَ بِهِمْ تَصْرَفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ. وَ بِهِمْ نُنْزَلُ الرَّحْمَةَ مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا أَوْفَاهُ - وَ أَوْفَاهُ يَتِيمٌ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ أَوْفَاهُ يَتِيمٌ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيُّمُ مِنْ وَلَدِهِ ».

حَقِیم، کسی که بر آن بگذرد بر او سبقت بخوبند و هر که از آن تخلف ورزد نابود شود. ما شتام اعظم هستیم، ما کسانی هستیم که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می فرستد و با بارانش خلایق را سیراب می کند. و ما هم کسانی که به واسطه ما عذاب را از شما بر می گردانند، پس کسی که ما را شناخت و به ما بصیرت پیدا کرد و حق ما را دانست و دستورات ما را گرفت، پس او از ما و به سوی ماست.

۲۱- امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید که رسول خدا ﷺ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آنچه بر تو املا می کنم بنویس. گفت: ای پیامبر خدا آیا می نرسی فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از فراموشی نمی ترسم که از خدا خواسته ام تو را حفظ کرد. و از نسیان نگاه دارد. ولی برای شریکانت بنویس. گوید: گفتم ای پیامبر خدا شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه فرزندان تو که به واسطه آنها ائمه از باران سیراب شوند و دعا بشان مستجاب شود و به خاطر آنها خداوند بلا را بگرداند و رحمت از آسمان فرو بارد. و با دست به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره فرمود و گفت: این اولین آنهاست سپس به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ اشار، فرمود و گفت: ائمه از فرزند اویند.

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى نَبْ زُخْرِيَا الْقَطَلَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقُضْلِيُّ بْنُ صَفْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعَشِيِّ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُشْلِبِينَ، وَخُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَغَاةُ الْفُرِّ الْمُصْجَلِينَ، وَتَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَنَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَنَحْنُ الْوَلِيُّونَ بِمَا تَجِبُكَ اللَّهُ السَّمَاءُ أَنْ تَنْفَعُ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأَذْنِهِ، وَبِمَا تَجِبُكَ الْأَرْضُ أَنْ تَعْبُدَ بِأَهْلِهَا^(۱) وَبِمَا تُزَكِّي الْعَبَثَ وَتُثَمِّرُ الرِّجْمَةَ، وَتُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَتَوَلَّيْنَا فِي الْأَرْضِ مِمَّا لَسَخَتْ بِأَهْلِهَا، ثُمَّ قَالَ: زَلَمَ تَحِلُّ الْأَرْضِ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حَبَّةِ اللَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مُشْكُورٌ، وَلَا تَحِلُّ إِلَّا أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ مِنْ حَبَّةِ اللَّهِ فِيهَا، وَتَوَلَّيْنَا ذَلِكَ لَمْ يَنْقَبِ اللَّهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: تَلَلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَكَيْتَ بِتَنْفِيعِ النَّاسِ بِالْحَبَّةِ الْغَائِبِ الْمَشْكُورِ؟ قَالَ: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالنَّسِيسِ إِذَا سَرَّهَا السَّحَابُ».

۲۲ - امام صادقی از امام باقر و او از امام سجّاد علیهما السلام چنین روایت کند که فرمود: ما ائمه مسلمانان و صحابه‌ای خداوند پر جهان‌بان و سرور مؤمنان و رهبر سپید چپینان و مولای اهل ایمانیم. و ما امان اهل زمینیم همچنان که ستارگان امان اهل آسمانند. و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلیش را نلرزاند. به سبب ما باران را فرو فرستد و رحمت را منتشر کند و برکات زمین را خارج سازد و اگر نبود که ما بر روی زمینیم، اهلیش را فرو می برد، سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین خالی از حجت نیست که ظاهر و مشهور است و یا غایب و نهان و تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود. و اگر چنین نبود خداوند پرستید، نمی شد. سلیمان راوی حدیث گوید: به امام صادقی علیهما السلام گفتم: مردم چگونه از حجت غایب نهان منتفع می شوند؟ فرمود: همچنان که از خورشید پشت ابر منتفع می شوند.

۲۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ غَبِيَّاهُ قَالَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَابِشٍ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَرْزُوقٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ - يَقْتُوبُ - قَالَ : كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَمِنْهُمْ خُمُرَانُ بْنُ أَقْبَيْنَ وَ مُؤْمِنُ الطَّائِي وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّنَازُ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَمِنْهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ لَقَاءَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هِشَامُ قَالَ : لَيْبَنُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟ قَالَ هِشَامُ : خُيِّلْتُ فِذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجَلُّكَ وَ أَسْتَعِيْكَ وَ لَا تَعْنَلُ لِسَاقِي بَيْنَ بَدْنِكَ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَفْعَلُوهُ . قَالَ هِشَامُ : يَلْقَانِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ . فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَلْبَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ . وَ إِذَا أَنَا بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ عَلَيْهِ قَتْلَةٌ شَدِيدَةٌ مِنْ شَرَفِ مُؤْتَرِّزٍ بِهَا . وَ قَتْلَةٌ مُرْتَبِدٍ بِهَا . وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ . فَاسْتَخَرْتُ النَّاسَ فَأَتَرَحُّوا لِي . ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى وَ كُنْتُ . ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالَمُ إِنَّا رَجُلٌ غَرِبْتُ تَأْذُنُ لِي فَأَسْأَلُكَ

۲۳ - یونس بن یعقوب گوید: گروهی از اصحاب ما مثل خمران بن اعین و مؤمن الطائی و هشام بن سالم و گروهی دیگر از اصحاب مثل هشام بن حکم - که جوانی بود - نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای هشام! گفت: لیبک با این رسول الله اگرمود: آیا نمی گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از وی پرسش نمودی؟ هشام گفت: فدای شما گردم ای فرزند رسول خدا! من شما را بزرگ می دانم و از شما خجالت می کشم و در مقابل شما زبانه حرکت نمی کند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چون شما را به کاری فرمان دادم آن را به حای آورید. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد. رفتم و به بصره وارد شدم و روز جمعه به مسجد در آمدم و ناگاه خود را در یک حلقه بزرگ و در مقابل عمرو بن عبید دیدم که ازاری سپاه و یشمین بسته بود و ردایی بر دوش داشت و مردم از او پرسشی می کردند. مردم را شکافتم و مردم نیز به من راه دادند و در آخرین صف و نزدیک وی پردو زانو نشستم و گفتم: ای عالم! من مردی غریبم - آیا اجازه می دهی که مسئله ای از تو

عَنْ سَنَاءٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: يَا بَنِيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ السُّؤَالِ إِذَا تَرَى شَيْئًا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ قُلْتُ: هَكَذَا سَأَلْتَنِي. قَالَ: يَا بَنِيَّ تَسْأَلُ وَإِنْ كَانَتْ شَأْنُكَ حَقًّا؟ قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا. قَالَ: فَقَالَ لِي: تَسْأَلُ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَرَى فِيهَا؟ قَالَ: الْأَلْوَانُ وَالْأَشْخَاصُ. قَالَ: لِمَ تَرَى أَلَيْكَ أُنْثَى؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَتَشْمُ بِهِ الرَّابِحَةَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ لِسَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَتَتَكَلَّمُ بِهِ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَتَسْمَعُ بِهَا الْأَصْوَاتَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ بَدَنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَطْعُمُ بِهَا وَأَعْرِفُ بِهَا الَّذِينَ مِنَ الْخَيْرِ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ رِجْلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَتَقْبُلُ بِهَا مَنْ تَكُنُ إِلَى مَكَانٍ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ قَمَرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَتَعْرِفُ بِهِ الْمَطَالِمَ عَلَى الْحُلَايِهَا. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَتُسَبِّحُ بِهِ

بهرسم؟ گوید: گفت: آری، گوید: گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: ای پسر جان! این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟ گفتم: سؤال من از این قبیل است، گفت: بهرسم؟ گوید: گفتم: چرا چه سؤالی است؟ پاسخ مرا در این مسائل بده، گفت: بهرسم، گوید: گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آن چه می بینی؟ گفت: الوان و اشخاص را، گوید: گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آن چه می کنی؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آن چه می کنی؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آن چه می شنوم، گوید: گفتم: آیا دو دست داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آنها چه می کنی؟ گفت: یا آنها اشیاء را می گیرم و مری و ذیری را با آنها تشخیص می دهم، گوید: گفتم: آیا دو پا داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آنها چه می کنی؟ گفت: به واسطه آنها از جانی به جای دیگر می روم، گوید: گفتم: آیا دهان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آن چه می کنی؟ گفت: غذاها را مختلف را می چشم، گوید: گفتم: آیا قلب داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم: یا آن چه

كُلُّهَا وَزَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ . قَالَ قُلْتُ : أَفَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غَيْثٌ عَنِ الْقَلْبِ ؟ قَالَ : لَا . قُلْتُ : ذَكَرْتُمْ ذَلِكَ وَهِيَ صَاحِبَةُ ؟ قَالَ : يَا بَنِيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ مِنْ شَيْئِهِ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ دَافَتْهُ زِدَتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَأَيُّتَنَ بِهِ الْيَقِينَ وَيُطْلَى الشُّكُّ . قَالَ : قُلْتُ : فَأَيُّمَا أَقَامَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقَلْبَ لِشَيْءٍ الْجَوَارِحِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : قُلْتُ : وَلَا يَزِيدُ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ يَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : قُلْتُ : يَا أَبَا مَرْوَانَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتَرَفَّ جَوَارِحَكَ حَتَّى يَجْعَلَ لَهَا إِمَامًا يُصْلِحُهَا الصَّحِيحَ وَيَتَّقِي مَا شَكَّتْ فِيهِ . وَيَتَرَفَّ هَذَا الْخَلْقُ كُلَّهُمْ فِي خَيْرَتِهِمْ وَشُكُّهُمْ وَاجْتِبَالِهِمْ لَا يُعَيِّرُ لَهُمْ إِمَامًا يَزِدُّونَ إِلَيْهِ شُكُّهُمْ وَخَيْرَتَهُمْ وَيُعَيِّرُ لَكَ إِمَامًا لِمَوَارِحِكَ يَزِدُّ إِلَيْكَ شُكُّكَ وَخَيْرَتَكَ ؟ قَالَ : فَشَكَّتْ . وَلَمْ يَكُنْ لِي شَيْئًا . قَالَ : ثُمَّ التَفْتُ إِلَيْهِ لَقَالَ : أَنْتَ جَسَامٌ ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : فَقَالَ لِي : أَحَاسَنَةُ ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : لِمَنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : مِنْ أَهْلِ الْكُوَيْتِ . قَالَ : فَأَنْتَ إِذَا هُوَ . قَالَ : ثُمَّ خَشِنِي إِلَيْهِ فَأَفْعَدَنِي فِي بَحْلِيهِ . وَمَا تَلَقَّ حَقِّي

می کنی ؟ گفت : با آن دریافت این اعضا را بخیر می دهم . گوید : گفتم آیا این اعضا بی نیاز از قلب نیستند ؟ گفت : خیر . گفتم : چرا چنین است در حالی که آنها صحیح و سالمند ؟ گفت : پس راجعاً به این اعضا چون در چیزی که بو کرده اند یا دیده اند یا چشیده اند شک کنند ، آن را به دل ارجاع نمی دهند و به واسطه آن یقین می آورد و شک را باطل می سازد ، گوید : گفتم آیا خدای تعالی قلب را برای زایل کردن شک اعضا قرار داده است ؟ گفت : آری . گوید : گفتم آیا بایستی طلب باشد و الا اعضا یقین حاصل نکنند ؟ گفت : آری . گوید : گفتم ای ابامروان ! خداوند اعضای تن تو را بدون امام رها نکرده است تا صحیح را صحیح بخارد و شک را برطرف نماید ، اما همه این خلائق را در خیرت و شک و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنها قرار نداده است تا شک و خیرتشان را زایل سازد و برای اعضای تو امامی قرار داده است که شک و خیرت را برطرف سازد ؟ گوید : ساکت شد و چیزی به من نگفت . گوید : سپس به من رو کرد و گفت : آیا تو هشامی ؟ گفتم : خیر . گوید : گفت آیا با او مجالست داشته ای ؟ گفتم : خیر . گفت : اهل کجایی ؟ گفتم : اهل کوفه . گفت : پس تو همان هشامی . گوید : سپس مرا نزد خود بُرد و در جای خود نشاندید و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم ، امام

قَالَ: فَصَلِّكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ: يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ. يَابِسَ رَسُولُ اللَّهِ جَرَى عَلَى لِسَانِي. قَالَ: يَا هِشَامُ هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ مَصْنُفُ هَذَا الْكِتَابِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَتَضَعِي قَوْلَنَا إِنَّ الْإِمَامَ يُجَنِّحُ إِلَيْهِ لِنَفَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ أَنَّ مَا عَذَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أُمَّةً إِلَّا وَآمَرَ نَبِيَّهَا بِالْخُرُوجِ مِنْ بَيْتِ أَطْهَرِهِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خُذْ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنْزِيلُ فَكَانَ آمِنًا» وَتَضَعِي قَوْلَنَا أَنَّ كُلَّ دَوْحَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ^(۱) مِنْهُمْ وَآمَرَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ أَنْ يَغْتَوَلَ عَنْهُمْ مَعَ أَهْلِ الْإِيمَانِ بِهِ وَ لَا يَتَّقِ مَخْلُطًا بِهِمْ. وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ»^(۲). وَ تَضَعِي قَوْلَ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَأَشْرَبْنَا بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ الزَّئْبَرِ وَ لَا تَلْمِزْ مِنْكُمْ أَحَدًا إِلَّا إِمْْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ»^(۳).

صادق علیه السلام خندید و بعد از آن فرمود: ای هشام! این استدلال را چه کسی به تو آموخته است؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! بر زبانم جاری شده. فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این در صحیفه ابراهیم و موسی نوشته شده است.

مصنف این کتاب شیخ صدوق علیه السلام گوید: و تصدیق این سخن ما که می گوئیم: در بقای عالم بر صلاح خود به امام نیاز است. این است که خدای تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون برود، چنانکه خدای تعالی در داستان نوح علیه السلام فرمود: «تا چون دستور ما آمد و تنور حوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را در کشتی حمل کن مگر کسانی از آنها که قول خداوند بیشتر درباره آنها جاری شده باشد». خدای تعالی به او دستور داد که به همراهی مؤمنان از آنها کنار. گبری کند و با آنها مختلط نباشد. و باز فرمود: «درباره کسانی که ستم کردند با من سخن مگر که آنها غرق شدگانند». و همچنین در قصه لوط علیه السلام فرمود: «خانواده‌ات را در شب تار بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکند، مگر همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسیده است خواهد رسید». پس خدای تعالی

فَأَمَرَ اللَّهُ غُرُوجَ لُوطٍ بِالْحُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ فَقِيلَ أَنْ تَزُولَ الْعَذَابُ بِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ جَلُّ وَ غُرُوجَ يَتَزَوَّلُ عَنْهُمْ وَ نُسِيَ لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ هَكَذَا أَمَرَ اللَّهُ غُرُوجَ كُلِّ نَبِيٍّ أَرَادَ هَلَاكَ أُمَّتِهِ أَنْ يَفْتَرِهَا كَمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّوَجَلَّ بِدَلِكِ قَوْمِهِ: «وَأَعِزُّ لَكُمْ وَ مَا تَذَعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شُعْيًا» فَلَمَّا اعْتَرَاهُمْ وَ مَا يَحْتَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ^(۱)، أَهْلَكَ اللَّهُ غُرُوجَ الَّذِينَ كَانُوا آذَوْهُ وَ عَنَتُوا وَ آتَوْهُ فِي الْجَحِيمِ، وَ جَعَلَهُمُ الْأَسْطَلِينَ وَ نَجَّاهُ وَ لُوطًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ^(۲)» وَ وَهَبَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَمَا قَالَ غُرُوجَ: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ^(۳)».

وَ قَالَ اللَّهُ غُرُوجَ لِقَبِيلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ^(۴)».

به لوط هم دستور خروج از میان آنها داده است پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود، زیرا خدای تعالی در حالی که پیامبرش لوط در بین آنهاست، ایشان را عذاب نمی کرده همچنین خدای تعالی هر امتی را که اراده فرمود هلاک فرماید به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره گیری نماید، چنانکه ابراهیم علیه السلام در مقام هدایت قوم خود به آنها فرمود: «از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم ابد است به واسطه خواندن پروردگارم پدبخت نباشم و چون از آنها و آنچه که جز خدا می برسبند کناره گرفت» خدای تعالی آنان را که او را اذیت کردند و رنج دادند و در آتش افکندند هلاک ساخت و آنها را اسفلین گردانیده و «ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود نجات داد» و خدای تعالی اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشید، چنانکه فرموده است: «ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را از صالحین قرار دادیم».

و خدای تعالی به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «در حالی که تو در میان ایشان، خداوند آنها را عذاب نکند».

وَرِوَيْ فِي الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مَنْ ذَاكَ وَشَوَّلَ اللَّهُ ﷻ أَوْ
وَاحِدًا مِنْ الْأَنْجَمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَدْ دَخَلَ مَدِينَتَهُ أَوْ قَرْيَتَهُ فِي عَتَايِهِ قَائِمًا أَمْرًا لَا يَهْلُ
لِكَلِّكَ الْمَدِينَةِ أَوْ الْقَرْيَةِ مَا يَحْمِلُونَهُ وَيَحْمِلُونَ، وَبَلَوْعًا لِمَا يَحْمِلُونَ وَيَرْجُونَ.

وَفِي حَدِيثِ هِشَامٍ مَعَ عَمْرِو بْنِ عُثَيْبٍ حُجَّةٌ فِي الْإِسْتِغْنَاءِ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَذَلِكَ
أَنَّ الْعَلْبَ غَائِبٌ عَنْ سَائِرِ الْجَوَارِحِ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ وَلَا يُشَمُّ بِالْأَنْفِ وَلَا يُذَاقُ بِاللِّسِّ وَلَا
يَكُنَّ بِالْبَدَنِ. وَهُوَ مُدَبَّرٌ لِهَذِهِ الْجَوَارِحِ مَعَ غَيْبَتِهِ عَنْهَا. وَبَقَاؤُهَا عَلَى صَلَاحِهَا. وَلَوْ لَمْ
يَكُنِ الْعَلْبُ لَا تَسُدُّ تَدْبِيرُ الْجَوَارِحِ وَلَمْ تَسْتَقِمْ أُمُورُهَا. فَاسْتَجِبَ إِلَى الْعَلْبِ لِيُغَايِرَ الْجَوَارِحِ
عَلَى صَلَاحِهَا كَمَا اسْتَجِبَ إِلَى الْإِمَامِ لِبَقَاؤِهَا عَلَى صَلَاحِهِ. وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

وَكَمَا يُعَلِّمُ مَكَائِلَ الْعَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِالْخَيْرِ فَكَذَلِكَ يُعَلِّمُ مَكَائِلَ الْحُجَّةِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِالْخَيْرِ. وَهُوَ مَا وَرَدَ عَنْ الْأَنْجَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي كَوْنِهِ بِمَكَّةَ وَخُرُوجِهِ مِنْهَا فِي وَقْتِ

و در اخبار صحیحہ از ائمتہ ما علیہم السلام وارد شدہ است کہ ہر کس بیامیر اکرم با
ہکی از ائمتہ صلوات اللہ علیہم را در خواب ببیند کہ بہ شہر و یا قریہ ای وارد
شدہ اندہ تعبیرش این است کہ آن امان است برای اہل آن شہر یا قریہ از آنجہ
می نرسند و پرهیز می کنند و بدانجہ امیدوارند خواہند رسید.

و در حدیث ہشام با عمرو بن عُثَیْبہ در بہرہ مندی از امام غائب علیہ السلام حجتی
است و آن این است کہ قلب از سایر جوارح غایب است و با جسم دہدہ و با بینی
پوشیدہ و با دہان چسبیدہ و با دست لمس نمی شود، در حالی کہ با وجود غیبتش از
این اعضا مدبر آنهاست و بغای آنها بہ واسطہ صلاح آن است و اگر قلب نبود،
تدبیر اعضا نہاہ می گردید و استوار نمی شد. پس نیاز بہ قلب برای باقی ماندن
اعضاء بر صلاح خودشان است همچنانکہ نیاز بہ امام برای باقی ماندن عالم بر
صلاح خود است. و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و چنانکہ موقعیت دل نسبت بہ جسد بہ واسطہ خبر دانستہ می شود، همچنین
موقعیت حجت غائب علیہ السلام بہ واسطہ خبر دانستہ می شود و آن اخباری است کہ
از ائمتہ علیہم السلام وارد شدہ است کہ او در هنگام ظہورش در مکہ است و از آنجا

ظهوره. و لیسنا نفی بالقلب المضطه التي من اللحم لأن بها لا يتبع الانتفاع للجوارح و إنما نفی بالقلب اللطيفة التي جعلها الله عز وجل في هذه المضطه لا تذرك بالتضرر و إن كُتِفَ عن تلك المضطه. و لا تلغس و لا تذاق و لا توجد إلا بالعلم بها لمصولي الشهي. و استيفانته التدبير من الجوارح. و النتيجة بتلك المضطه على الجوارح فائدة ما وجدت و التكليف لها لازم ما يتبع. فإذا عُدِمَتْ تلك اللطيفة انفسد تدبير الجوارح و سقط التكليف عنها. فكما يجوز أن يحتج الله عز وجل بهذا اللطيفة الغائبة عن الحواس على الجوارح فكذلك جائز أن يحتج عز وجل على جميع الخلق بمحبة غائب عنهم. به يدفع عنهم. و به يورثهم. و به يترك عليهم الغيب. و لا قوة إلا بالله.



ظهور می کند. و مقصود ما از قلب آن پاره گوشت درون سینه نیست، زیرا از آن انتفاعی به اعضای بدن نمی رسد بلکه مقصود از قلب آن جوهر لطیف است که خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده است که با چشم دیده نمی شود و لمس نمی گردد و چشیدنی نیست گرچه قلب مشاهده گردد و تنها می توان به واسطه حاصل شدن قوه تمیز و تدبیر در جوارح بدن بدان علم حاصل کرد، و حجتی که در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجه است اِتا و فنی است که آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد تدبیر اعضا نابود شده و تکلیف از آنها ساقط می گردد و همچنانکه جایز است خدای تعالی به این لطیفه غائبه از حواس بر اعضا احتجاج کند، جایز است که بر خلائق به حجت غائب از انظار آنها احتجاج نماید، به واسطه اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند. و لا قوة الا بالله.



﴿باب ۲۲﴾

« (اتصال الوصیّة من لدن آدم علیه السلام و أنّ الأرض لا تخلو) »

« (من حجّة لله عزّوجلّ على خلقه إلى يوم القيامة) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ ، وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعًا قَالُوا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عيسى ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، وَ الْحَبَشِيُّ بْنُ أَبِي شُرُوبٍ النُّهْدِيُّ ، وَ الْإِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ ، غَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّارِءِ ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ - ابْنِ دَوَالٍ دَوْزِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : قُلْنَا سَيُذَوِّعُ النَّبِيُّنَ وَ وَصِيُّهُنَّ الْوَصِيَّةُ ، وَ الْأَوْصِيَاءُ سَادَةُ الْأَوْصِيَاءِ . إِنْ أَدَمَ علیه السلام سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا صَالِحًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : إِنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالْأَنْبِيَاءِ ، ثُمَّ اخْتَرْتُ خَلْقِي فَبَعَلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ . لَقَالَ أَدَمُ علیه السلام : يَا رَبِّ فَأَجْعَلْ وَصِييَ خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا أَدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْئٍ - وَ هُوَ هَبَّةُ اللَّهِ مِنْ أَدَمَ - فَأَوْصِ أَدَمَ إِلَى شَيْئٍ وَ أَوْصِ شَيْئًا إِلَى الْبَيِّتِ شَبَّانَ وَ هُوَ ابْنُ لَرْزَةَ الْحَوْرَاءِ ^(۱) أَلَمْ يَأْتِ أَدَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ

باب ۲۲

اتصال وصیت از آدم علیه السلام و خالی نبودن زمین از حجّت تا قیامت

۱ - مقاتل بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: رسول - خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من سید النبیین هستم و وصی من سید الوصیین است و اوصیای او سید اوصیایند. آدم علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرد که وصی صالحی برای او قرار دهد. خدای تعالی به او وحی فرمود که من انبیاء را به نبوت گرامی دانستم. سپس خلق خود را اختیار کردم و بهترین آنها را اوصیا قرار دادم. آدم علیه السلام گوید: ای پروردگار من ایس وصی مرا بهترین اوصیا فرار بده. خدای تعالی وحی فرمود که ای آدم به «شیث» وصیت کن و او همان هبة الله بن - آدم است و آدم به شیث وصیت کرد و شیث به پسرش «شبان» وصیت نمود که او

فَزَوَّجَهَا سَيْثًا، وَ أَوْصَى شَبَانَ إِلَى ابْنِهِ مَجْلَتَ، وَ أَوْصَى مَجْلَتَ إِلَى مَحْقَ، وَ أَوْصَى مَحْقَ إِلَى غَشْمِشَا، وَ أَوْصَى غَشْمِشَا إِلَى أَخْلُوخَ وَ هُوَ إِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوْصَى إِدْرِيسَ إِلَى نَآخُورَ، وَ دَفَعَهَا نَآخُورَ إِلَى نُوحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوْصَى نُوحَ إِلَى سَامَ، وَ أَوْصَى سَامَ إِلَى عَنَامَ، وَ أَوْصَى عَنَامَ إِلَى بَرَعِيشَاتَ، وَ أَوْصَى بَرَعِيشَاتَ إِلَى يَافَتَ، وَ أَوْصَى يَافَتَ إِلَى بُرَّةَ، وَ أَوْصَى بُرَّةَ إِلَى جَفِيسَةَ^(۱)، وَ أَوْصَى جَفِيسَةَ إِلَى عِمْرَانَ، وَ دَفَعَهَا عِمْرَانُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوْصَى إِبْرَاهِيمَ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ، وَ أَوْصَى إِسْمَاعِيلَ إِلَى إِسْحَاقَ، وَ أَوْصَى إِسْحَاقَ إِلَى يَعْقُوبَ، وَ أَوْصَى يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ أَوْصَى يُوسُفَ إِلَى بَثْرِيَاءَ، وَ أَوْصَى بَثْرِيَاءَ إِلَى شَعِيبَ، وَ أَوْصَى شَعِيبَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ أَوْصَى مُوسَى إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ أَوْصَى يُوْشَعَ إِلَى دَاوُدَ، وَ أَوْصَى دَاوُدَ إِلَى سُلَيْمَانَ، وَ أَوْصَى سُلَيْمَانَ إِلَى أَصْفَ بْنِ بَرْخِيَا، وَ أَوْصَى أَصْفَ بْنِ بَرْخِيَا إِلَى زَكَرِيَّا، وَ دَفَعَهَا زَكَرِيَّا إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَ أَوْصَى عِيسَى إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُونَ الصَّفَا، وَ أَوْصَى شَمْعُونَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، وَ أَوْصَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِلَى مُنْذِرَ، وَ أَوْصَى مُنْذِرَ إِلَى سَلِيمَةَ، وَ أَوْصَى سَلِيمَةَ إِلَى بُرَّةَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ-

فرزند نرگه حوراست که خداوند او را از جهشت فرو فرستاد و او را تزویج شیت نمود و شبان به فرزندی «مجلت» وصیت کرد و او به «محق» و او به «غشمشا» و او به «اخنوخ» که همان ادريس پیامبر باشد وصیت نمود و ادريس به «ناخور» و ناخور آن را به نوح علیه السلام تسلیم نمود و نوح به «سام» وصیت نمود و سام به «عنّام» و او به «برعیثانا» و او به «یافت» و او به «برّه» و او به «جفیسه» و او به «عمران» و عمران آن را به «ابراهیم» خلیل علیه السلام تسلیم نمود و ابراهیم به فرزندی «اسماعیل» وصیت کرد و او به «اسحاق» و او به «یعقوب» و او به «یوسف» و او به «بثریا» و او به «شعیب» و او به «موسی» بن عمران و او به «یوشع» بن نون و او به داود و او به «سلیمان» و او به «أصف» بن برخیا و او به «زکریّا» و زکریّا آن را به «عیسی» بن مریم تسلیم نمود و عیسی به «شمعون» بن حمون الصفا وصیت کرد و او به «یحیی» بن زکریّا و او به «منذر» و او به «سلیمه» و او به «برّه»، سپس

الله ﷻ : وَ دَفَعْنَاهُ إِلَىٰ بَرَّةٍ وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَىٰ وَصِيَّتِكَ وَ يَدْفَعُهَا وَصِيَّتُكَ إِلَىٰ أَوْصِيَّائِكَ مِنْ وَلَدِكَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّىٰ نَدْفَعَ إِلَىٰ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدَكَ وَ لَنُكَفِّرَنَّ بِكَ الْأَمَّةَ وَ لَنُخَلِّفَنَّكَ عَلَىٰكَ الْخِلَافَةَ شَدِيدَةً، الثَّابِتُ عَلَيْكَ كَالْمُهَبِّ مَعِي، وَ السَّادُّ عَلَيْكَ فِي النَّارِ، وَ النَّارُ مَشْوَىٰ لِلْكَافِرِينَ.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قُصَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي - حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ عَهْدَهُ إِلَىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا يَنْزِعَ الشَّجَرَةَ، فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتُ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَبِيًّا فَأَكَلَ مِنْهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَتْسِيِّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ أَقْبَعَتْ إِلَى الْأَرْضِ قَوْلُهُ لُهُ هَابِيلُ وَ أَخُوهُ تَوَامًا، وَ وَلَدَ لَهُ قَابِيلُ وَ أَخُوهُ تَوَامًا، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ أَمَرَ هَابِيلَ وَ قَابِيلَ أَنْ يَنْزِيَا

رسول خدا ﷻ فرمود: و بر او آن را به من تسلیم نمود و من آن را به تو ای علی، تسلیم خواهم کرد و تو آن را به وصی خود خواهی داد و وصی تو آن را به اوصای تو که از فرزندان هستند خواهد سپرد یکی بعد از دیگری تا آنکه برسد به بهترین خلق زمین پس از تو، و محققاً امت به تو کافر می شوند و اختلاف شدیدی درباره تو خواهند داشت کسی که بر تو ثابت باشد مانند همنشین من است و کسی که از تو کناره گیرد در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.

۲ - ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی از آدم علیهما السلام پیمان گرفت که به آن درخت نزدیک نشود و چون زمانی فرا رسید که در علم خداوند گذشته بود که از آن درخت خواهد خورد آن پیمان را فراموش کرد و از آن خورد، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما قبل از آدم پیمان گرفتم اما او فراموش کرد و استقامتی نداشت». و چوای آدم از آن درخت خورد به زمین فرود آمد و برای او هابیل و خواهرش دوقلو به دنیا آمدند و همچنین قابیل و خواهرش نیز دوقلو زائیده شدند سپس آدم به هابیل و قابیل فرمان داد

قُورَبَانًا. وَكَانَ هَابِيلُ صَاحِبَ عَنَمٍ. وَكَانَ قَابِلُ صَاحِبَ زَرْعٍ. فَقَرَّبَ هَابِيلُ كَبْشًا، وَفَرَّقَ قَابِلُ مِنْ زَوْجِهِ مَا لَمْ يَنْتَهِ. وَكَانَ كَنْشُ هَابِيلَ مِنْ أَفْضَلِ عَنَمِهِ. وَكَانَ زَرْعُ قَابِلِ غَيْرَ شَتَّى. فَتَكَبَّلَ قُورَبَانُ هَابِيلَ وَ لَمْ يَتَكَبَّلْ قُورَبَانُ قَابِلِ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ إِذْ قُورَبَانًا فَتَكَبَّلَ مِنْ أَخِيهَا وَ لَمْ يَتَكَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ - الْآيَةُ (۱۱) ». وَكَانَ الْقُرَبَانُ إِذَا قَبِلَ تَأْكُلَهُ الشَّارِقَعَةُ قَابِلُ إِلَى الْكِبَرِ فَتَبَيَّنَ لَهَا بَيْتًا وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ بَنَى لِلنَّاسِ الْبَيْتَ. وَ قَالَ: لَا تُعْبِدُنَّ هَذِهِ الشَّيْءَ حَتَّى يَتَكَبَّلَ قُورَبَانِي، ثُمَّ إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ قَالَ لِقَابِلَ: إِنَّهُ قَدْ تَكَبَّلَ قُورَبَانُ هَابِيلَ وَ لَمْ يَتَكَبَّلْ قُورَبَانُكَ. فَإِنْ تَرَكْتَهُ يَكُونُ لَهُ عَيْبٌ يَفْتَحُونَ عَلَى عَيْبِكَ. فَتَلَّهَ قَابِلُ. فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ: يَا قَابِلُ أَيْنَ هَابِيلُ؟ فَقَالَ: مَا أَقْدَرِي وَ مَا يَفْتَحُنِي لَهُ رَاعِيًا. فَانْطَلَقَ آدَمُ فَوَجَدَ هَابِيلَ مَقْتُولًا. فَقَالَ: لَعْنَتُ مِنْ أَرْضٍ كَمَا قَتَلْتَ ذِمَّ هَابِيلَ. فَجَنَّ آدَمُ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَهَبَ

که قربانی کنند و هابیل دامدار بود و قابیل کشاورز، هابیل نوعی به قربانگاه آورد و قابیل گشت ناخالص، قوج هابیل از بهترین گوسفندانش بود اما گشت قابیل پاکیزه، نبود، پس قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی قابیل مورد قبول واقع نگردید، و این همان قول خدا تعالی است که فرمود: «داستان دو فرزند آدم را به حق برایشان برخوان، آنگاه که قربانی پیش فرستادند و از یکی از آن دو پذیرفته شد اما از آن دیگر مورد قبول واقع نگردید». و نشانه قبولی قربانی آن بود که آتش آن را بسوزاند، پس قصد آتش کرد و برای آن خانه ای ساخت و او اولین کسی بود که آتشکده را بنیان نهاد و گفت من این آتش را خواهم پرستید تا قربانیم پذیرفته شود، سپس ابلیس دشمن خداوند به قابیل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی تو را قبول نکردند و اگر او را زنده گذاری فرزندی برای او خواهد بود که به فرزندان تو افتخار کند و بدنبال آن قابیل هابیل را کشت و چون به نزد آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ برگشت به او گفت: ای قابیل! هابیل کجاست؟ او گفت: نمی دانم و تو مرا به نگهداری او فرستاده بودی! آدم رفت و کشته او را یافت، و گفت: ای زمین بر تو لعنت باد که خون هابیل را پذیرفتی و آدم بر هابیل

لَهُ وَلَدًا. قَوْلُهُ لَهُ عَلَامٌ فَسَمَاهُ حَبَّةُ اللَّهِ. لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَهُ لَهُ فَأَحْبَبَهُ آدَمُ حُبًّا شَدِيدًا. فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَشْكَلَتْ آيَاتُهُ لَوْحَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ بَا آدَمَ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَاسْتَشْكَلَتْ آيَاتُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عَشَدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ دُرِّيَّتِكَ عِنْدَ اثْنِكَ حَبَّةُ اللَّهِ. قَالِي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ دُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَلَنْ أَدْعِ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينِي وَيَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَيَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُولَدُ فِيهَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ نُوحٍ. وَذَكَرَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَاعِثٌ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ فَيَحْبِلُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ. وَكَانَ بَيْنَ آدَمَ وَبَيْنَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَقْرَةُ آبَاءَ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ. وَلَوْصِي آدَمَ إِلَى حَبَّةِ اللَّهِ: أَنْ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيَتَّبِعْهُ وَلْيَتَصَدَّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يَنْجُو مِنَ الْغُرَقِ.

چهل شب گریست، سپس از خدای تعالی درخواست کرد که فرزندی به او عطا کند و فرزندی برای او متولد شد که او را «حَبَّةُ اللَّهِ» نامید زیرا حَبَّةُ خدای تعالی بود و آدم او را بسیار دوست می‌داشت، و چون نبوت آدم علیه السلام منقضی شد و روزگارش به انجام رسید، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای آدم! نبوت منقضی شد و روزگارت به انجام رسید، اکنون علمی که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به دُرِّتِ خود منتقل کن، و در اختیار فرزندان حَبَّةِ اللَّهِ قرار ده. زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمی‌سازم، و زمین را فرو نگذارم جز آنکه در آن عالمی باشد که دین من و طاعت من بدو شناخته شود و وسیله نجات کسانی باشد که بین تو و نوح به دنیا آیند و آدم علیه السلام نوح علیه السلام را ذکر فرموده و گفته است: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که نامش نوح است و او مردم را به خدای تعالی فراخواند، اما او را نکذیب کنند و خداوند آنها را به واسطه طوفان هلاک سازد و بین آدم و نوح علیه السلام ده پدر فاصله بود که همه آنها پیامبران خدا بودند و آدم به حَبَّةِ اللَّهِ وصیت کرد که هر کدام از شما که او را درک کردید باید به او ایمان بیاورد و از وی پیروی کند و او را تصدیق نماید که چنین کسی از غرق شدن

ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَّمَهُ كُلَّ مَرِيضٍ الْمَرَضَةَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَوْ نَزَلَ إِلَى هَيْبَةِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ لِعَبْتِ جَبْرِئِيلَ أَوْ مَنْ لَعَبْتَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَقْرِئْنِي بِمَقِي السَّلَامَةِ وَ قُلْ لَهُ: يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّ أَبِي - بِسُتَيْدِيكَ مِنْ عِمَارِ الْجَنَّةِ - قَعَلَ. فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ: يَا هَيْبَةُ اللَّهِ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ قُبِضَ زَا مَا نَزَلْتُ إِلَّا لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ. فَرَجِعَ فَوَجَدَ أَبَاهُ قَدْ قُبِضَ. فَأَرَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ سِتْرٌ يَغْشَاهُ. فَغَشَاهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ قَالَ هَيْبَةُ اللَّهِ: يَا جَبْرِئِيلُ تَقْدَمُ فَصَلِّ عَلَيَّ آدَمُ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ. يَا هَيْبَةُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَبِيكَ فِي الْجَنَّةِ فَلَمَّسْنَا أَنْ نَوْمُ أَخْذًا مِنْ وَلَدِهِ. فَتَقَدَّمَ هَيْبَةُ اللَّهِ فَصَلَّى عَلَى آدَمَ وَ جَبْرِئِيلُ خَلَقَهُ وَ جُزْئٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ تَكْبِيرٌ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً بِأَمْرِ جَبْرِئِيلَ فَرَفَعَ مِنْ ذَلِكَ حُمُسُهُ وَ عَشْرُونَ تَكْبِيرَةً. وَ الثُّنَّةُ فَبِنَا التُّرْمُ حُمُسُ تَكْبِيرَاتٍ. وَ قَدْ كَانَ يَكْبُرُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ سُبْحًا وَ يَشَاءُ.^(ك)
ثُمَّ إِنَّ هَيْبَةَ اللَّهِ كَمَا دَلَّنِ آدَمَ أَبَاهُ أَنَاةً قَابِلُ فَقَالَ لَهُ: يَا هَيْبَةُ اللَّهِ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آدَمَ أَبِي -

نجات خواهد یافت.

سپس چون آدم علیه السلام در بستر بیماری مرگ افتاد به دنبال هبة الله فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر کدام از ملائکه را ملاقات کردی از جانب من به او سلام برسان و بگو: ای جبرئیل! پدرم از سیوه های بهشتی از تو درخواست می کند. این پیام را به جبرئیل رسانید و او چنین گفت: ای هبة الله! پدرت در گذشته است و من برای نماز خواندن بر او آمده ام، برگرد هبة الله بازگشت و دهد که بدوش جان به جان آفرین تسلیم کرده است و جبرئیل به او آموخت که چگونه آدم را غسل دهد، او را غسل داد و چون هنگام نماز خواندن بر او رسیده هبة الله گفت: ای جبرئیل پیش بایست و بر آدم نماز بخوان و جبرئیل گفت: ای هبة الله! خداوند به ما فرمان داد که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و حق نداریم که بر هیچ یک از فرزندانش امام باشیم. هبة الله پیش ایستاد بر آدم نماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه پشت سر او بودند و به دستور جبرئیل سی تکیب بر او گفت و بیست و پنج تکیب از آن برداشته شد. و امروزه سنت ما پنج تکیب است. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر بر هفت تن یا نه تن پنج تکیب می گفت سپس چون هبة الله پدرش آدم را دفن کرد، قایل به نزد وی آمد و گفت: ای

خَصَّكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَمْ أَخْصُ بِهِ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي دَعَا بِهِ أَخْوَلَ هَابِيلُ تَتَكَبَّلُ قُرْبَانَهُ وَ إِنَّمَا قَتَلْتَهُ لِيَكْبَلَا يَكُونَا لَهُ عَقِيبٌ فَيَنْتَجِرُونَ عَلَى عَقْبِي فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ الَّذِي تَتَكَبَّلُ قُرْبَانَهُ وَ أَنْتُمْ أَبْنَاءُ الَّذِي لَمْ يَمْنَحْ قُرْبَانَهُ، فَإِنَّكَ إِنِ أَظْهَرْتَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي اخْتَصَّكَ بِهِ أَبُوهُ شَيْئاً قَتَلْتَهُ، كَمَا قَتَلْتَ أَخَاكَ هَابِيلَ.

فَلَبَّثَ هَبَةُ اللَّهِ وَ الْقَعِيبُ مِثْلُهُ شِشْتَيْنِ بَيْنَهُمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ، وَ الْأَسْمُ الْأَكْبَرُ وَ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ آثارُ عِلْمِ الْكِبَرَةِ حَتَّى يَبْعَثَ نُوحٌ وَ ظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هَبَةَ اللَّهِ حِينَ تَلْظُرُوا فِي وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحاً عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ أَبُوهُمُ آدَمَ، فَأَتَوْا بِهِ وَ اتَّبَعُوهُ وَ صَدَّقُوهُ، وَ لَمَّا كَانَ آدَمُ وَصَى هَبَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاهدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ وَاسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدِ لَهُمْ، فَيَتَعَاهدُونَ بِعَثْ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زَمَانِهِ الَّذِي يَبْعَثُ فِيهِ، وَ كَذَلِكَ جَرَى فِي وَصِيَّةِ كُلِّ نَبِيٍّ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

هبة الله! من می دانم که پدرم آدم علمی را به تو داده که به من نداده است و این همان علمی است که برادرت هابیل به آن استحضار پیدا کرد و قربانیش پذیرفته شد و من او را کشتم تا فرزندی نداشته باشد که بر فرزندان من افتخار کند و بگویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد و اگر از آن علمی که پدر تو را بدان مخصوص گردانیده است چیزی را اظهار کنی تو را نیز خواهم کشت، همچنانکه برادرت هابیل را کشتم.

پس هبة الله و فرزندان او آنچه که در نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت همه را نهان داشتند تا آنکه نوح علیهم السلام مبعوث شد و چون در وصیت آدم نگر بستند، وصی بودن هبة الله آشکار شد و دریافتند که پدرشان آدم به نوح علیهم السلام بشارت داده است، پس از آن به نوح ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش کردند و آدم به هبة الله وصیت کرده بود که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کنند و آن روز برای ایشان عید باشد و نبوت نوح علیهم السلام و زمان ظهورش را در نظر داشته باشند، و امر وصیت هر پیامبری چنین بود تا آنکه خدای تعالی محمد ﷺ را مبعوث فرمود.

وَأَمَّا عَرَفُوا نُوحًا بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ - الْآيَةِ (۱)» وَكَانَ مَا بَيْنَ آدَمَ وَنُوحٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُشْتَقِّينَ وَمُسْتَتَلِينَ. وَ لِذَلِكَ حَقٌّ دَعْوُهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَوِّ أَحَدًا مِّنْهُمْ مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» (۲)، يَعْنِي مَن لَّمْ يَسْمَعْهُمْ مِنَ الْمُشْتَقِّينَ كَمَا سَمِيَ الْمُسْتَتَلِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ. فَكَتَبَ نُوحٌ بِاللَّيْلِ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سِتْرَةٍ إِلَّا خَسِبَ عَامَا لَمْ يُسَارِكُهُ فِي بُيُوتِهِ أَخَذَ وَلَيْكَةِ قَدِيمَ عَلَى قَوْمٍ مُّكَذِّبِينَ لِلْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ آدَمَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ» (۳)، يَعْنِي مَن كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ آدَمَ إِلَى أَن يَنْتَهِيَ إِلَى قَوْمِهِ: «وَإِنْ يَنْتَهِيَ لَوْ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ». ثُمَّ إِنَّ نُوحًا لَّمَّا التَّفَتَّ بُيُوتَهُ وَاشْتَكَلَتْ أَثَابُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا نُوحُ إِنَّهُ قَدْ التَّفَتَّ بُيُوتَكَ وَاشْتَكَلَتْ أَثَابُكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ

و جز این نیست که نوح را به واسطه علمی شناختند که نزد ایشان بود و این گفته خدای تعالی است که «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم...» و مابین آدم و نوح پیامبری بودند که برخی نهان و برخی آشکار بودند و از این رو ذکرشان دو قرآن کریم علی است و نامشان مانند انبیائی که آشکار بودند نیامده است. و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «بعضی از رسولان را بیشتر بازگو کردیم و بعضی دیگر از رسولان را بازگو نکردیم» یعنی انبیائی که نهان بودند نامشان را نبرد بدانگونه که نام پیامبران آشکار را برده است. و نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدت هیچ پیامبر دیگری نبود. ولیکن او بر قومی وارد شد که اثبیا را تکذیب می کردند همان کسانی که مابین او و آدم بودند و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» یعنی کسانی که بین او و آدم بودند تا آنجا که به این سخن می رسد: «و پروردگار تو عزیز و رحیم است».

سپس چون پیامبری نوح منقضي شد و ایامت به سر آمد. خدای تعالی به او وحی فرمود که ای نوح! پیامبری تو منقضي شد و ایامت به سر آمده آن علمی که

الْأَكْبَرُ وَ مِرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْغَيْبِ مِنْ دُرِّكَ عِنْدَ سَامَ . فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَهَا مِنْ
ثِيَابِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ وَ بَيْنَ آدَمَ . وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينِي .
وَ تَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي زَيِّنُوا لِي مَا يُولَدُ فِيهَا بَيْنَ قَلْبِي الشَّيْءُ إِلَى خُرُوجِ الشَّيْءِ الْأَجْرِي . وَ
لَيْسَ تَعْدُ سَامَ إِلَّا هُوَ . فَكَانَ مَا بَيْنَ نُوحَ وَ هُوْدَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَسْخُوفِينَ وَ مُسْتَغْلِبِينَ . وَ
قَالَ نُوحٌ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَاعَثَ نَبِيًّا يَقَالُ لَهُ هُوْدُ وَ إِنَّهُ يَدْعُو قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
فَيُكَذِّبُونَهُ . وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُهْلِكُكُمْ بِالرَّيْحِ . فَمَنْ أَذْكُرُكُمْ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنُوا بِهِ وَ لْيَطِيعُوهُ . فَإِنَّا
اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِنَجْبِهِ مِنْ عَذَابِ الرَّيْحِ . وَ أَمَرَ نُوحٌ ابْنَهُ سَامَ أَنْ يَتَعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ
عِنْدَ زَائِرِ كُلِّ سَنَةٍ . وَ يَتَكُونَ يَوْمَ عِيْدِهِمْ فَيَتَعَاهَدُونَ فِيهِ بِعَثِّ هُوْدَ وَ زَمَانَهُ الَّذِي يَخْرُجُ
فِيهِ .

فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوْدًا نَظَرُوا فِيهَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مِرَاثِ
الْعِلْمِ وَ الْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فَزَجَدُوا هُوْدًا نَبِيًّا . وَ قَدْ بَشَّرَهُمْ بِهِ أَبُوهُمْ نُوحٌ

نزد نوست و آن ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نسل خود قرار
پده . آنها را به سام سپار که من آن را از بیوتات انبیائی که بین تو و آدم بوده اند
قطع نکرده ام . زمین را بی عالمی که دین و طاعت به واسطه او شناخته گردد
و انگذارم تا وسیله نجات کسانی باشد که از وفات یک پیامبر تا ظهور پیامبری
دیگر متولد می شوند . و پس از سام پیامبری جز هود علیه السلام نبود و بین نوح و
هود علیه السلام نیز انبیائی نهان و آشکار بودند و نوح گفت : خدای تعالی پیامبری را
بر انگیزد که به او هود می گویند و او قومش را به خدای تعالی می خواند . اما آنها
او را نکذب می کنند و خداوند آنها را به واسطه باد نابود می سازد . پس هر کدام
از شما که او را درک کند ماید به او ایمان آورد و از او پیروی کند که خدای تعالی او
را از عذاب باد نجات دهد . و نوح به پسرش سام فرمان داد که در ابتدای هر سال
با این وصبت تعاهد کند و آن روز برای ایشان عید باشد و بعثت هود و زمان
ظهور او را در نظر داشته باشند .

و چون خدای تعالی هود را برانگیخت . در علم و ایمان و میراث علم و اسم
اکبر و آثار علم نبوتی که نزد آنها بود نگر بستند و هود را پیامبر یافتند و پدرشان

فَأَمْسُوا بِهِ زَسَدُوا^(۱) وَاتَّبَعُوا فَتَجَوا مِنْ عَذَابِ الرَّجِمْ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِلَى عَادِ
أَخَاهُمْ هُودٌ»^(۲)، وَ قَوْلُهُ: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ»^(۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ
أَلَا تَتَّقُونَ^(۴)، وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بِتَبِيهِ وَ يَعْقُوبَ»^(۵)، وَ قَوْلُهُ: «وَ
وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا» لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ «وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»^(۶)،
لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ، فَاتَّزَعَ الْعَقَبُ مِنْ دُرِّيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ بَيْنَ هُودَ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ أَنْبِيَاءٍ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ:
«وَمَا نَقُومُ لُوطٌ مِنْكُمْ بِمَعْبُودٍ»^(۷)، وَ قَوْلُهُ: «فَاتَّزَعَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي»^(۸)
وَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ: «إِنِّي دَائِبٌ إِلَى رَبِّي سَتَجِدُنِي»^(۹)، وَ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ
لِلرُّؤُوبِ اعْبُدُوا اللَّهَ ذَاتُ الثَّوَرِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ»^(۱۰) لَعَجَرِي بَيْنَ كُلِّ نَحْوٍ وَ تَبِي عَشْرَةُ أَبَاءٍ، وَ

نوح به او بشارت داده بود، پس به او ایمان آوردند و نصیبش کردند و از او
پیروی نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و این همان سخن خدای تعالی است که
فرمود: «و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» و این سخن او: «قوم
عاد رسولان را نکذیب کردند آنگاه که برادرشان هود به آنها گفت: آبا نقوا
پیشه نمی سازید؟» و فرمود: «ای ابراهیم و یعقوب فرزندان من را بدان وصیت
کردند» و فرمود: «و ما به او اسحاقی و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت
نمودیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهیم «و نوح را از پیش هدایت کردیم» تا
وصیت را در اهل بیتش قرار دهد و سلالة نوح که از نسل انبیاء بودند پیش از
ابراهیم به او ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و آن قول خدای
تعالی است که فرمود: «قوم لوط از شما دو نیستند» و فرمود: «لوط به او ایمان
آورد و گفت من به جانب پروردگارم مهاجرم»، و سخن ابراهیم که «من به جانب
پروردگارم می روم و او به زودی مرا هدایت می کند» و قول خدای تعالی: «و
ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت خدا را بپرستید و تقوای او را پیشه سازید
که آن برای شما بهتر است» پس بین دو پیامبر ده یا نه و با هشت پدر بودند که همه

۱- الاغصان - ۶۵. ۲- الشعراء - ۱۲۳ و ۱۲۲. ۳- الفرقان - ۱۳۲. ۴- الاحقاف - ۸۲.

۵- هود - ۸۱. ۶- العنکبوت - ۲۶. ۷- الصافات - ۹۹. ۸- العنکبوت - ۱۶.

بِسَعَةِ آيَاهُ، وَتَمَانِيَةِ آيَاهُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ، وَجَرَى لِكُلِّ نَبِيٍّ مَا جَرَى لِنُوحٍ وَكَثَا جَرَى لِأَدَمَ وَ
 هُودَ وَصَالِحَ وَشُعَيْبَ وَإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ -
 إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ صَارَتْ تَقْدُ يُوسُفَ فِي الْأَسْبَاطِ بِخُزْنَتِهِ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ -
 عِمْرَانَ، وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرَةُ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَ
 مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ، ثُمَّ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرُّسُلَ لِقَرَى: «كُلُّهَا
 جَاءَ أُمَّةً رُسُلُهَا كَذُوبُهُ فَأَنْتَعْنَا بِغَضَبِهِمْ بَغْضًا وَجَفَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»^(۱)، وَكَانَتْ بَنُو
 إِسْرَائِيلَ تَكْفُلُ فِي الْيَوْمِ تَبَيَّنَ ثَلَاثَةُ وَارْتَفَعَتْ حَتَّى أَتَتْهُ كَانَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ سَبْعُونَ
 لَبِيًّا وَتَقُومُ سُورَى بِقَلْبِهِمْ فِي آجِرِ الشَّهَادَةِ، فَلَمَّا أَنْزَلَتْ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 تَبَيَّنَ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ، وَكَانَ وَصِيَّ
 مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَهُوَ ذِي الْقُوَّةِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ^(۲).

آنها پیامبر بودند و برای هر پیامبر در امر و حساب همان ماجرای نوح پیش آمد، همچنان که برای آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام پیش آمد تا آنکه به یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم منتهی شد و پس از یوسف امر و حساب متحول به اسباط گردید که همان برادرانش بودند تا آنکه به موسی بن عمران منتهی شد و بین یوسف و موسی علیهم السلام ده تن از انبیاء بودند و خدای تعالی موسی و هارون را بر فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد از آن خدای تعالی رسولان را بی در پی ارسال کرد و هرگاه که رسولی بر امتی می آمد او را تکه‌بپ می کردند، و ما بعضی را به دنبال بعضی دیگر در آورديم و آنها را داستانهای ساختیم» و بنی اسرائیل روزانه دو یا سه یا چهار پیامبر را می کشتند و کارشان به حای رسید که در یک روز واحد هفتاد پیامبر را کشتند و بازارشان تا آخر روز باز بود و چون تورات بر موسی بن عمران نازل شد به محمد ﷺ بشارت داد و بین یوسف و موسی علیهم السلام ده پیامبر بود، و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون است و او همان جوان منسوب به موسی است که خدای تعالی در کتابش از او یاد کرده است.

قَدْ لَزِلَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبَشِّرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ «يَعْبُدُونَهُ». يَعْنِي الْيَهُودَ
وَ النَّصَارَى «مُحْكَمًا» يَعْنِي صِدْقَهُ مُحَمَّدٍ وَ اسْمُهُ «عَلَيْهِمُ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ بِأَمْرِهِمْ
بِالْمَعْرُوبِ زَيْنَتُهُمْ عَنِ الْمُسْكِرِ»^(۱). وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَحْكِي عَنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ: «وَ
مُبَشِّرًا بِرَسُولِي يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»^(۲). فَبَشَّرَ مُوسَى وَ عِيسَى ﷺ
بِمُحَمَّدٍ ﷺ كَمَا تَشَرَّبَ الْأَنْبِيَاءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى بَلَغَتْ مُحَمَّدًا. فَلَمَّا قَضَى
مُحَمَّدٌ ﷺ بَيِّنَاتِهِ وَ اسْتَحْكَمَتْ أَيْدِيهِ لَوْحَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَهُ مُحَمَّدٌ قَدْ قُضِيَتْ
بَيِّنَاتُهُ وَ اسْتَحْكَمَتْ أَيْدِيهِ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاتِ
الْعِلْمِ وَ أَتَارَ عِلْمِ النَّبَوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ لَكَ أَقْلَعَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ
الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاتِ الْعِلْمِ وَ أَتَارَ عِلْمِ النَّبَوَّةِ مِنَ التَّوْبَةِ مِنْ ذُنُوبِكَ كَمَا لَمْ تُقْطِعْهَا مِنْ بَيِّنَاتِ
الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بِكَ وَ بَعَثَ إِلَيْكَ آدَمَ. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اسْطَعَى آدَمَ وَ

و پیوسته پیامبران علیهم السلام به محمد ﷺ بشارت می دادند، و این همان
سخن خدای تعالی است که فرموده: «می آید او را» یعنی یهود و نصاری.
«نوشته شد» یعنی اسم و یا صفت محمد را «در نزد خود در تورات و انجیل که
ایشان را به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد» و همان قول خدای تعالی
است که از عیسی بن مریم حکایت می کند «و به رسولی بشارت می دهد که پس
از من می آید و نامش احمد است». پس موسی و عیسی علیهم السلام به محمد ﷺ
بشارت داده اند همچنان که بعضی از انبیاء به بعضی دیگر بشارت داده اند تا آنکه
وصایت به محمد رسید و چون نبوت محمد ﷺ منقضی شد و روزگارش به انجام
رسید خدای تعالی به او وحی فرمود که ای محمد نبوت منقضی شد و روزگارت
به سر آمده پس آن علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میرات علم و آثار
علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار ده که من علم و ایمان و اسم اکبر و میرات
علم و آثار علم نبوت را از نسل تو قطع نکرده ام همچنان که از بیوات انبیاء
گذشته که بین تو و آدم بوده اند قطع نکردم و این همان قول خدای تعالی است که
فرموده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان

نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین * دُرُئُهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۱).

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الْعِلْمَ جَهْلًا، وَ لَمْ يَكُنْ أَمْرُهُ إِلَى مَلَكٍ مَغْرُوبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، وَ لَكِنَّهُ أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ إِلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ لَهُ كَذِبًا وَ كُذَّاءً وَ أَمْرُهُ بِمَا يُحِبُّ وَ نَهَاهُ عَمَّا يُبْغِضُ، فَفَضَّ عَلَيْهِ مَا قَبِلَهُ وَ مَا خَلَفَهُ بِعِلْمٍ، فَعَلِمَ ذَلِكَ الْعِلْمُ أَنْبَاءَهُ وَ أَصْفَاءَهُ مِنْ الْأَبَاءِ وَ الْإِخْوَانِ بِالذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ غَرَّوْخَلُ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^(۲)، فَأَمَّا الْكِتَابَاتُ فَالْثُبُوتُ، وَ أَمَّا الْحِكْمَةُ فَهِيَ الْحُكْمُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ الصَّفْوَةِ، وَ كُلُّ هَؤُلَاءِ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ غَرَّوْخَلٌ فِيهِمُ الثُّبُوتُ فِيهِمُ الْعَاقِبَةُ وَ يَحْفَظُ الْبَقَايَا عَلَى تَنْصِصِ الدُّنْيَا، فَهِيَ الْعُلَمَاءُ وَ زُوْلَةُ الْأَمْرِ وَ أَهْلُ اسْتِنْبَاطِ الْعِلْمِ وَ الْهَدَاةُ.

برگزید. نسلی که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و خداوند سمیع و عليم است».
خداي تعالى علم را جهل فرار نداده است و کار خود را به فرشته مغرب و با نبي مرسل وانگذاشته است. ولي فرشته ای از فرشتگان را بر پیامبرش فرو فرستاده و به او چنین و چنان گفته است و به آنچه دوست می داشته فرمان داده و از آنچه زشت می شمرده نهی کرده است. و از ماقبل و مابعد او از روی علم حکایت کرده است، و آن علم را به انبیا و اصفیا از پدران و برادران و ذریه ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند آموخته است و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم» و به آنها ملک عظیمی ارزانی داشتیم، اما کتاب همان نبوت است، اما حکمت مربوط به حکمای از انبیا است و کلمه «اصفیا» از صفوت به معنی خالص و برگزیده است و همه اینها از ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند. کسانی که خدای تعالی نبوت را در میان ایشان فرار داده و عاقبت و نگهداری میناق در میان آنهاست تا دنیا منقضی گردد و آنها علما و والیان امر و اهل استنباط علم و هادیانند.

فَهَذَا بَيَانُ الْفَضْلِ فِي الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْحُكَمَاءِ وَآيَةُ الْهُدَى وَالْخُلُقَاءِ الَّذِينَ هُمْ
 وَلاَهُ أَمْرُ اللَّهِ وَأَهْلُ اسْتِبْطَاعِ عِلْمِ اللَّهِ وَأَهْلُ آثَارِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي يَتَّخِذُهَا
 مِنْ بَعْضِ بَنِي الصُّفْوَةِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ مِنَ الذُّرِّيَّةِ مِنْ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ.
 فَكَانَ عَمِلَ بِقَبْلِهِمْ وَاتَّخَذَ إِلَهُهُمْ نَحْبًا يَتَّخِذُهُمْ، وَمَنْ وَطِئَ وَلايَةَ اللَّهِ وَأَهْلُ اسْتِبْطَاعِ
 عِلْمِ اللَّهِ فِي غَيْرِ أَهْلِ الصُّفْوَةِ مِنْ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَ
 الْجَهَالَ وَلاَهُ أَمْرَ اللَّهِ وَالْمُبْتَكَلِينَ بِغَيْرِ هُدًى، وَرَعَوْا أَنَّهُمْ أَهْلُ اسْتِبْطَاعِ عِلْمِ اللَّهِ فَكَتَبُوا
 عَلَى اللَّهِ وَرَأَوْا^(۱) عَنْ وَصِيَّةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَلَمْ يَضَعُوا قُضْلَ اللَّهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللَّهُ
 تَبَازُؤَ وَتَعَالَى، فَصَلُّوا وَأَسْلَمُوا أَتْيَافَهُمْ، فَلَا تَكُونُ^(۲) لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُجَّةٌ إِنَّمَا الْحُجَّةُ
 فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا
 عَظِيمًا».

فَالْحُجَّةُ الْأَنْبِيَاءُ وَأَهْلُ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَقُومَ الشَّاعَةُ لِأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يَتَلَقَّى

ابن بیان فضل رسولان و پیامبران و حکما و امامان هدایت و خلفای است
 که والیان امر و اهل استبساط علم الهی و اهل آثار علم ربوبی هستند از ذریه ای
 که از یکدیگرند و از اصحابی که بعد از انبیاء است و اخوان و ذریه از بیوات
 انبیا هستند. و هرکس که به عمل آنها عمل کند و دستور ایشان را به کار بندد به
 یاری ایشان نجات یابد. و هرکس که ولایت الهی و اهل استبساط علم ربوبی را در
 غیر برگزیدگان از بیوات انبیا قرار دهد با امر خدای تعالی مخالفت کرده و
 نادانان و متکلفین را - بی آنکه راه هدایت را بدانند - والیان امر الهی فرار داده
 است. می پندارند که آنها اهل استبساط علم خداوند، بر خدا دروغ پسند و از
 سفارش و طاعت او منحرف شدند و فضل الهی را در جایگاهی که خدای تعالی
 معین فرمود، قرار ندادند. پس گمراه شدند و پیروانشان را نیز گمراه کردند و روز
 قیامت حجتی ندارند. زیرا حجت به گفته خدای تعالی در آل ابراهیم است که
 فرموده: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیمی دادیم».

پس حجت عبارت از انبیاء و اهل بیوات انبیا تا روز قیامت است، زیرا

۱ - الرابع دلیل عن الحق. وفي بعض النسخ «فقد كذبوا». ۲ - في بعض النسخ «و لم تكن».

بذلك، وَ وصیة الله جَزَتْ بِذلكِ فِي الْعَقَبِ مِنَ الْبَيِّنَاتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «فِي بَيِّنَاتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ بِهَا امْنَهُ»^(۱)، وَ هِيَ بَيِّنَاتٌ- الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ وَ الْحَكَمَاءُ وَ أَئِمَّةُ الْهُدَى، فَهَذَا بَيِّنَاتُ عَزَازَةِ الْإِيمَانِ الَّتِي بِهَا تَجَانُّنُ نَحْمَا قَبْلَكُمْ، وَ بِهَا تَنْخَوِّسُنِ اتَّبِعِ الْأَئِمَّةَ، وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» وَ ذَكَرْنَا وَ يَحْسِنُ وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوشَعَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَعَلَّمْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَنَبْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * اذَلِكَ هَذِي اَفْوَيْتَنَدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا حَيْطُ عَثْمُهُمْ مَا كَانُوا يَلْعَنُونَ | * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرُوا بِهَا فَوَلَامَ فَقَدْ وَ كَلَّمْنَا بِهَا فَوَلَامَ لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»^(۲)، قَالَةُ

کتاب الله چنین می گوید وَ وصیت الهی بدان جاری است که امامت در نسل بیوتاتی است که خدای تعالی آن را بر مردم رفعت داده است وَ فرموده: «در بیوتی که خداوند اجازه داده که برتر باشند وَ نامش در آنها برده شود» وَ آن بیوتات انبیا وَ رسولان وَ حکما وَ امامان هدایت است؛ این بیان گوشه و دستاویز ایمان است که هر کس از پیشینیان که نجات یافته است، وَ هر کس از پیروان ائمه که نجات یابد به سبب آن است، وَ خدای تعالی در کتابش فرموده: «و نوح را پیش از این هدایت کردیم وَ از ذریه او داود وَ سلیمان وَ ایوب وَ یوسف وَ موسی وَ هارون هستند وَ این چنین محسنین را یاداش می دهیم * وَ ذکریا وَ یحیی وَ عیسی وَ ابراهیم که همه آنها از صالحین هستند وَ اسماعیل وَ الیسع وَ یونس وَ لوط وَ همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم * وَ از پدران وَ ذریه وَ برادرانشان آنها را برگزیدیم وَ به صراط مستقیم هدایتشان کردیم (این هدایت خداست که هر کدام از بندگان را که بخواهد هدایت می کند وَ اگر شرک بورزند اعمالشان تباه خواهد شد)، آنها کسانی هستند که کتاب وَ حکم وَ نبوت بدیشان دادیم وَ اگر ایشان بدان کافر شوند فومی را بر آنها گاریم که بدان کافر نباشند» که خدای تعالی به واسطه

وَكُلٌّ بِالْفَضْلِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْآثَامِ وَالْإِخْرَانِ وَالذُّرِّهِ وَهُوَ مَعْنَى أَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ. فَإِنَّ يَكْفُرُ بِهَا أَهْلُ بَيْتِكَ فَقَدْ وَكَلْنَا أَهْلَ بَيْتِكَ بِالْإِيمَانِ الَّذِي أُرْسَلْتَكَ بِهِ فَلَا يَكْفُرُونَ بِهَا أَبَدًا. وَلَا أَصْبَحَ الْإِيمَانُ الَّذِي أُرْسَلْتَكَ بِهِ وَجَعَلْتَ أَهْلَ بَيْتِكَ بِعَذَابِكَ عَلَمًا عَلَى أَهْلِكَ وَلَا مِنْ بَعْدِكَ وَأَهْلُ اسْتِبْطَاطِ عِلْمِي الَّذِي لَيْسَ فِيهِ كِبْذٌ وَلَا إِنْهَامٌ وَلَا وَرْزٌ وَلَا تَطَرٌ وَلَا رِنَاءٌ. فَهَذَا بَيَانٌ مَا بَيَّنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَجْرِ هَذِهِ الْأَمَةِ بِعَذَابِهَا وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَهَّرَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجْرَ الْمَوْدَّةِ وَأَجْرَى لَهُمُ الْوِلَايَةَ وَحَقَّنَهُمْ أَوْصِيَاءَهُ وَأَجْبَاهَهُ وَأَبْنَسَهُ بَعْدَهُ فِي أَهْلِهِ. فَاسْتَعْبِدُوا أَهْلَهَا التَّكَلُّفَ فِيهَا قُلْتُ وَتَكْفُرُوا عَثَبٌ وَصَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَايَتَهُ وَطَاعَتَهُ وَمَوْدَّتَهُ وَاسْتِبْطَاطَ عَلَيْهِ وَحُجَّتِهِ. فَإِنَّمَا فَتَقَلُّوا. وَبِهِ فَاسْتَلْفِسُّوا تَلَجُّوا. وَتَكُونُ لَكُمْ بِهِ حُجَّةٌ بَرَزَ الْبَيَانُ وَالْعَوْرُ. فَإِنَّهُمْ حُجَّةٌ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ. وَلَا تَعْبِلُ الْوِلَايَةَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِهِمْ قُلْتُ فَقُلْ ذَلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْفُرَ

فضیلت از اهل بیت او از پدران و برادران و ذریه. کسانی را گمارده است و معنای قول خدای تعالی در کتابش این است که اگر امت تو بدان کافر شوند ما اهل بیت تو را بر ایمان بدانچه تو را بدان فرستادیم گمارده ایم و هرگز بدان کافر نشوند و ایمانی را که تو را برای آن فرستاده ایم تباہ نمی سازیم و اهل بیت را پس از تو رابقی امت فراودادم و والیان آنها و اهل استباط علمم ساختم. علمی که دروغ و گناه و ورز و کبر و ربانی در آن نیست. این توضیح آن چیزی است که خدای تعالی در امر این امت پس از پیامبرانش بیان فرموده است. خدای تعالی اهل بیت پیامبرش را مظهر فرموده و اجر مودت را برای آنها فرار داده و ولایت را بر آنها جاری ساخته و آنها را اوصیا و دوستان و ائمه پس از خودش در امتش فرار داده است. ای مردم! از آنچه که گفته شد پند بگیرید و ببند بشید که خدای تعالی ولایت و طاعت و مودت و استباط علم و حجتش را کجا قرار داده است؟ پس او را بشناسید و به او تمسک جوئید تا نجات یابید و برای شما در روز قیامت به واسطه آن حجت و رستگاری باشد که آنان رابط بین شما و خدایتان هستند و ولایت خدای تعالی جز به واسطه ایشان حاصل نشود. و کسی که چنین کند بر خدای تعالی فرض است که او را اکرام کند و عذاب نناید، و کسی

و لا تُعَذِّبُهُ. وَ مَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ يَغْفِرْ مَا أَفْرَأَ كَانَ خَفَاءَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذِلَّهُ وَ يُعَذِّبُهُ.
وَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ بَعَثُوا خَاصَّةً وَ عَامَّةً. فَأَمَّا نُوحٌ فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ يَبْتَدِئُ
عَامَّةً وَ رِسَالُهُ عَامَّةٌ وَ أَمَّا هُودٌ فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى عَادٍ يَبْتَدِئُ خَاصَّةً. وَ أَمَّا صَالِحٌ فَلَمَّا أُورِثَ
إِلَى قَوْمٍ وَ هِيَ قَرْيَةٌ وَاحِدَةٌ لَا تَكُنُّ لَرُضْعَيْنِ بَيْنًا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ ضَعِيفَةٌ. وَ أَمَّا شُعَيْبٌ
فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى مَذْيَنٍ وَ هِيَ لَا تَكُنُّ لَرُضْعَيْنِ بَيْنًا. وَ أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَبَتُّهُ كُوفَى وَ تَاءَ أَوْجِنِ
قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى الشَّوَادِ فِيهَا بَدَا أَوَّلُ أَفْرِجٍ. ثُمَّ هَاجَرَ مِنْهَا وَ لَبِثَتْ بِهَجْرَةٍ يَتَالٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ
عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَبْعِينَ» (۱) فَكَانَتْ هَجْرَةُ إِبْرَاهِيمَ بِغَيْرِ يَتَالٍ.
وَ أَمَّا إِسْحَاقُ فَكَانَتْ تَبُوتُهُ بِهَذِ إِبْرَاهِيمَ. وَ أَمَّا يَعْقُوبُ فَكَانَتْ تَبُوتُهُ بِأَرْضِ كَنْعَانَ ثُمَّ
خَبَطَ إِلَى أَرْضِ مِصْرَ فَتَوَقَّى بِهَا ثُمَّ حُمِلَ بِهَذِ ذَلِكَ جَسَدُهُ خَفَى ذَلِكَ بِأَرْضِ كَنْعَانَ وَ
الرُّبَا أَلَى زَايٍ يَوْسُفَ الْأَخَذَ عَشْرَ ثَوْبًا وَ الشَّمْسُ وَ الْفَمْسُ لَهُ سَاجِدِينَ فَكَانَتْ تَبُوتُهُ

که به غیر دستور او به پیشگاه خداوند در آید سزاوار است که او را خوار ساخته
و عذاب نماید.

و بعثت انبیاء عمومی و خصوصی است. اما نوح علیه السلام به همه ساکنان زمین
ارسال گردید و دارای نبوت عامه بود ولی هود برای قوم عاد ارسال گردید و
دارای نبوت خاصه بود و صالح رسالتش برای قوم ثمود بود و آن قریه کوچکی
است که بر ساحل دریا قرار داشت و خانه های آن به چهل خانه نمی رسید و
شعبه به اهل مدین مبعوث بود و چهل خانه در مدین بیشتر نبود، اما نبوت
ابراهیم در «کوفی» بود و آن قریه ای از قوای سواد بود و کار او از آنجا آغاز
گردید، سپس از آنجا مهاجرت کرد، اما هجرت او برای کارزار نبود و این همان
است که در کلام الهی آمده: «من به سوی پروردگارم می روم او مرا هدایت
خواهد کرد» و رفتن ابراهیم برای کارزار نبود.

اما اسحاق تبوتش پس از ابراهیم بود و تبوت یعقوب در سرزمین کنعان
واقع گردیده سپس به سرزمین مصر آمد و در آنجا درگذشت، آنگاه جسد او را
برداشته و در سرزمین کنعان به خاک سپردند و آن رؤیایی که یوسف دیده بود که
یازده ستاره و شمس و قمر برای او سجده می کنند. ولی آغاز تبوت او در مصر

فی ارض مصر بذوها، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ الْأَسْبَاطَ الْفَنِي غُشْرَ بَقْدَ يُوشَعَ، ثُمَّ
 مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَخَلَّاهُ إِلَى مِصْرَ وَخَلَّاهَا، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ
 يُوشَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَغْدِ مُوسَى، فَتَبَوُّهُ بِذُوحَا فِي الْبَرِّيَّةِ الَّتِي تَأْتِي فِيهَا بَنُو
 إِسْرَائِيلَ، ثُمَّ كَانَتْ أَنْبِيَاءُ كَثِيرُونَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَمِنْهُمْ
 مَنْ لَمْ يَنْصُصْ عَلَى مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّةً
 فَكَانَتْ تَبَوُّهُ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ وَكَانَ مِنْ بَغْدِ الْخَوَارِثُونَ اثْنَا عَشَرَ، فَلَمْ يَزَلِ الْإِنجَانُ
 يَنْتَشِرُ فِي بَقْدِ أَهْلِهِ شُدَّ رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْهِنِّ وَالْأَسِي عَامَّةً وَكَانَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَكَانَ مِنْ بَغْدِ الْإِثْنَا عَشَرَ
 الْأَوْصِيَاءِ، مِنْهُمْ مَنْ أَذْكَرْنَا وَمِنْهُمْ مَنْ سَبَقْنَا، وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، فَهَذَا أَتَمُّ التَّبَوُّو وَ
 الْوَسَائِلِ، كُلُّ نَبِيٍّ أُرْسِلَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّ أَوْ عَامَّةً وَصِيَ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَكَانَ
 الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ بَقْدَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى سُنَّةِ الْأَوْصِيَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بود، سپس خدای تعالی اسباط دوازده گانه را پس از یوسف فرستاد، آنگاه
 موسی و هارون را به نزد فرعون و پیروانش در مصر اعزام کرد و فقط بر آنان
 مبعوث بود، و بعد از آن یوشع بن نون را پس از موسی بر بنی اسرائیل فرستاد و
 آغاز نبوت او در آن بیابانی بود که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند، سپس
 پیامبران بسیاری بودند که خدای تعالی بعضی از آنها را برای محمد ﷺ بیان
 فرموده و بعضی دیگر را ذکر نکرده است. سپس خدای تعالی عیسی علیه السلام را به
 خصوص بر بنی اسرائیل فرستاد و نبوت او در بیت المقدس بود و بعد از او دوازده
 حواری بودند و از آن هنگام که خدای تعالی عیسی علیه السلام را بالا برد، ایمان در
 میان بقبه خاندان او پنهان بود، و خدای تعالی محمد ﷺ را بر عاقه خلافت از
 جن و انس مبعوث فرمود و او خاتم الانبیا بود و پس از او اوصیانش دوازده تن
 بودند که بعضی از آنها را ما ادراک کرده ایم و بعضی پیش از ما بوده اند و بعضی
 هم باقی مانده اند. این امر نبوت و رسالت است. هر پیامبری که بر بنی اسرائیل
 فرستاده شد، خاص یا عام، برای او وصی بوده و سنت بر این جاری بوده
 است و اوصیای پس از پیامبر اکرم ﷺ بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام بوده اند

صلوات الله علیه علی سُنَّةِ الْمَسِيحِ ﷺ. قَهَذَا بَيَانُ السُّنَّةِ وَ أَمْتَانِ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صفوانَ بْنِ يحيى، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - يَغْنِي مَوْسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ بِعَمْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُنْذُ فَهِضَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُشَدُّ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ الْمُنْجَى عَلَى الْعِبَادِ، قَمَرٌ تَرَكَهُ صَلِّ^(۱) وَ سَمِ لِرِزْمَةِ نَحَا، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ فِي مَجْمَعِ الْفُطَّارِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدَّقِ بْنِ صَدْقِهِ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَوْسَى الشَّاهِدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَيَقْفُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: «لَمْ تَحْلُكِ الْأَرْضَ مُنْذُ كَانَتْ مِنْ حُجَّةٍ عَالَمٍ بِحَبِيٍّ فِيهَا مَا يُجَيِّنُونَ مِنَ الْحَقِّ، لَمْ تَلِكْ هَذِهِ الْأَيَّامُ»^(۲).

و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح ﷺ بوده است و این بیان سنت و نمونه های اوصیا پس از انبیا است. *مرکز تحقیقات پژوهش‌های علوم اسلامی*

۳ - صفوان بن یحیی از امام کاظم علیه السلام روایت کند که فرمود: از آنگاه که آدم علیه السلام درگذشت تا کنون خداوند زمین را خالی از حجت نگذاشته است او مردم را به خدای تعالی هدایت می کند و حجت بر بندگان است، کسی که او را ترک کند گمراه است و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

۴ - عمار بن موسی ساباطی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از آنگاه که زمین بوده خالی از حجت نبوده است تا آنچه را از حق مردم ناپرد می کنند او زنده سازد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خداوند نور خود را کامل می سازد گرچه مشرکان را ناخوش آید».

۵- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْمُهَاجِرِ بْنِ أَبِي شُرَيْقٍ النَّدِيمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «الْمُهَاجِرَةُ قَبِيلُ الْخَلْفِ وَ تَمَعَ الْخَلْفُ وَ تَمَعَ الْخَلْفُ».

۶- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا غَيْثُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَوْنٍ طَرِيزٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَمْ تَخْلُقْ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ كَمَا إِنْ زَادَ الْمُشَبِّهُونَ شَيْئًا زَادَهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ إِنْ تَقَضُوا شَيْئًا نَقَمَهُ لَهُمْ».

۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّقَفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: «إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنْ لِي كُلُّ خَلْفٍ مِنْ أَشْيٍ عَدَلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَتَنَبَّأُ عَنْ هَذَا الدِّينِ نَحْرِيْفَ الْعَالَمِينَ وَ الْبَحَالَ الْمُتَلَبِّدِينَ وَ تَأْوِيلَ الْمَجَاهِلِينَ، وَ إِنْ لِفَتْنُكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْدُرُونَ فِي دِينِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ».

۸- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا غَيْثُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَقَّالِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ،

۵- أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ گوید امام صادق عليه السلام فرمود: حجبت الهی قبل از خلق و همراء خلق و پس از خلق وجود دارد.

۶- اسحاق بن عمار گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از عالم خالی نمی ماند تا اگر مسلمانان چیزی بیفزایند آنها را به حق برگرداند و اگر چیزی بکاهند برایشان نکمیل کند.

۷- امام صادق عليه السلام از پدرانش عليهم السلام روایت کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: در هر نسلی از امت من عاقلی از اهل بیت من وجود دارد که از این دین نحریف غلو کنندگان و نسبت ناروای باطلان و تأویل نادانان را نفی نماید. و ائمه شما رهبران شما به خدای تعالی هستند بنگرید که در دین و نمازتان از چه کسی پیروی می کنید؟

۸- ابوبصیر از امام باقر عليه السلام در تفسیر این قول خدای تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». قَالَ: «الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليها السلام إِلَى أَنْ تَأْتِيَ السَّاعَةُ».

۹- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَظَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ انْتَسِرَ كَرِي عليه السلام فَقَالَ: «يَا أَحْمَدُ مَا كَانَ حَالَكُمْ فِيمَا كَانَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الشُّكِّ وَالْإِثْبَابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي لَمَّا وَزَّهَ الْكِتَابُ لَمْ يَبْقَ مِمَّا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا غُلَامٌ يَلْغُ الْقَهْمَ إِلَّا قَالُوا بِالْحَقِّ فَقَالَ: أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ يَا أَحْمَدُ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْطُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَّ ذَلِكَ الْحُجَّةُ - أَوْ قَالَ: أَنَا الْحُجَّةُ -».

۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَظَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى بَعْضِ رِجَالِهِ فِي عَرَضٍ كَلَامَ لَهُ: «مَا بُنِيَ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي عليهم السلام بِمَا مَنَعَتْ بِهِ مِنْ شَكِّ خَلْقِهِ الْوَصَائِيَةِ فِيهِ فَإِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ أَمْرًا اعْتَقَدْتُمُوهُ وَدَلَّغْتُمْ بِهِ إِلَى وَقْتٍ ثُمَّ يَنْقُطُ فَلِلشَّكِّ تَوْضِيعٌ وَإِنْ كَانَ مُتَّصِلًا مَا انْقَطَعَتْ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» روایت کرده است که فرمود: اولی الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام هستند تا آنکه قیامت برپا شود.

۹- احمد بن اسحاق گوید: بر مولای خود امام عسکری علیه السلام وارد شدم فرمود: ای احمد! در آن شک و تردیدی که گریبانگیر مردم شده بود حال شما چه بود؟ گفتم: ای آقای من! چون آن نامه رسید همه ما از مرد و زن حتی بچه‌ای که به فهم رسیده بود به حق عقیده مند گردیدند، فرمود: خدا را بر آن سیاست می گویم ای احمد! آیا نمی دانید که زمین خالی از حجت نباشد و من آن حجتم - یا فرمود: من حجتم -

۱۰- احمد بن اسحاق گوید: از امام عسکری علیه السلام نامه‌ای به یکی از رجالش صادر شد و در ضمن آن آمده بود: هیچ یک از پدرانم مانند من مورد شک و تردید این گروه واقع نشده است. اگر این امر امامت امری موقت بود و شما بدان معتقد و متدین شده بودید، شک محلی داشت. اما اگر آن متصل باشد مادامی که

أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا مَعْنَى هَذَا الشُّكِّ؟».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَتَحْمُذُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ جَمْعاً، عَنْ تَحْمُذِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَثْرَوَيْنِ الْأَنْصَبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «أَتَرُونَ الْأَمْرَ إِنَّمَا نَصْنَعُهُ حَيْثُ نَشَاءُ؟ كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رَجُلٍ قَرَجَلٍ حَتَّى يَنْتَهِي إِلَى صَاحِبِهِ».

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّوَيْدِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الطُّسَّارِ، وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْصِيُّ جَمْعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُهْرِيَّازَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الشُّغْنَانِيِّ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْوُثَّابِ جَمْعاً، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي خَمْرَةَ الشُّسَّالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: لَنْ تَغْلُو الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا رَجُلٌ مِمَّا تَعْرِفُ الْحَقَّ فَإِذَا رَأَى النَّاسَ فِيهِ قَالَ: قَدْ رَأَوْا، وَإِذَا تَلَفَعُوا مِنْهُ قَالَ: قَدْ تَلَفَعُوا، وَإِذَا جَاوَزَاهُ صَدَقْتُهُمْ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذِبُكَ لَمْ يَنْفَرُوا الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَوَّازٍ الطَّنَافِيُّ: يَا لَئِي لَئِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ

امور خدای تعالی متصل است، پس معنای شک در آن چیست؟

۱۱ - عمرو بن اشعث گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: آیا می پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهدی از جانب رسول خدا صلى الله عليه وآله است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آنکه به صاحبش برسد.

۱۲ - ابوجزء ثمالی از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از وجود مردی از ما که حق را بشناسد خالی نمی ماند و اگر مردم چیزی بر آن بیفزایند، گوید: افزودند و اگر چیزی از آن بکاهند، گوید: کاستند، و اگر حق را بیارند تصدیقتان کند، و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نگردد.

عبدالحمید بن عوَّاز طنافی گوید: به خدایی که معبودی جز او نیست من این

بنی آدمی حَقَّقَ عَلَیْهِ . بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَسِغْنَاهُ مِنْهُ .

۱۲ - حَدَّثَنَا أَبِي . قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْزَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُهْرِيَّازَ . عَنْ أَخِيهِ . عَنْ الثَّعْبِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ . عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ . وَنُصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ . عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ : «إِنَّ عَالَمًا هَذَا الْأُمَّةِ . وَالْعِلْمُ بِتَوَارُثِ وَلَيْسَ يَتَلَفُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا نَزَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَقْلَمُ بِمِثْلِ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» .

۱۳ - وَهَذَا الْإِسْنَادُ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ . عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى . عَنْ رِئَسٍ . عَنْ النَّضْبَلِيِّ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَابَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ يَقُولَانِ : «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أَخْبِطَ مِنْهُ آدَمَ لَمْ يَزَفَعْ . وَالْعِلْمُ بِتَوَارُثِ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَآثَارِ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَنْكُحْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بِاطِلٌ . وَإِنْ عَلَمًا عَلَیْهِ عَالَمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ . وَإِلَّا لَمْ يَبْقَ مِنْهُ عَالَمٌ إِلَّا خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَقْلَمُ بِمِثْلِ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» .

۱۴ - وَهَذَا الْإِسْنَادُ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ . عَنْ نُصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ . عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ . عَنْ حَارِثِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُفْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ

حدیث را از امام باقر علیهما السلام شنیدیم . به خدایی که جز او معبودی نیست این حدیث را از او شنیدیم .

۱۳ - محمد بن مسلم از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: علی علیهما السلام عالم این امت است و علم به ارث می رسد و هیچکس از ما هلاک نشود جز آنکه در اهل بیتش کسی را باقی گذارد که مانند علم خودش را بداند یا آنچه که خدا بخواند

۱۴ - فضیل بن یسار گوید: از امام صادق و امام باقر علیهما السلام شنیدیم که می فرمودند: علمی که با آدم فروود آمد بالا نرفت و علم به ارث می رسد و هر علم و آثار رسولان و انبیا که از این خاندان نباشد باطل است . و علی علیهما السلام عالم این امت است و از ما عالمی وفات نکرد مگر آنکه کسی را که مانند علم خود او را دارد جانشین خود ساخت یا آنچه را که خدا بخواند .

۱۵ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیهما السلام شنیدیم که می فرمود: زمین رها نشود جز آنکه در آن عالمی باشد که حلال و حرام و نیازمندی مردم را

تَعْلَمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ . وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ . قُلْتُ : جُعِلْتُ بِدَالِكَ
عِلْمٌ مَاذَا؟ قَالَ : وَرَأَيْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۱۶ - وَ هَذَا الْإِسْنَادُ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ . عَنْ قُصَّالَةَ . عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ . عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ :
« لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ عَالِمٌ بِحَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ » .

۱۷ - وَ هَذَا الْإِسْنَادُ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ . عَنْ قُصَّالَةَ . عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ . عَنِ ابْنِ
أَبِي عَمْرٍو . عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْقَلَاءِ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : تَكُونُ الْأَرْضُ
بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ : لَا . قُلْتُ : أَتَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ : لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا
صَابِتٌ . قُلْتُ : فَإِلَإِمَامٍ يَغُورُ الْإِمَامُ الَّذِي مِنْ بَغِيهِ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : قُلْتُ : الْغَائِمُ
إِمَامٌ؟ قَالَ : نَعَمْ إِمَامٌ بِنِ إِمَامٍ قَدْ أُوتِيَ بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ .

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعًا قَالَا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ . عَنْ يُونُسَ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ . عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُفَضَّلِ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَيُفْلَكُ يَقُولُ : «لَمْ يَكُنْ»

بداند، و او نیازمند مردم نیست. گفتم: خدای شما علم چه چیزی را؟ فرمود:
وراثتی از رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام است.

۱۶ - حسن بن زیاد گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بی آنکه در آن
امامی باشد می ماند؟ فرمود: زمین باقی نخواهد بود جز آنکه در آن امامی است
که عالم به حلال و حرام آن است و نیازمندیهای آنها را می داند.

۱۷ - حسن بن ابی القلاء گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام
خواهد بود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است در زمانی واحد دو امام باشند؟
فرمود: خیر مگر آنکه یکی از آنها خاموش باشد، گفتم: آیا امام، امام پس از
خود را می شناسد؟ فرمود: آری، گوید گفتم: آیا قائم امام است؟ فرمود: آری
او امام است و فرزند امام است و قبل از ظهور به او اقتدا شده است.

۱۸ - حارث بن مُبَرِّه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای
تعالی زمین را بدون امامی که مردم بدو نیازمندند رها نمسازد و او در علم حلال و

الله جلّ و عزّ الأرض یغیر عالم یحتاج الناس إلیه . و لا یحتاج إلیهم یعلم الحلال و الحرام . قلت : جعلت فداک بماذا یعلم ؟ قال : یوراثه من رسول الله . و من علی بن -
ابی طالب صلوات الله علیهما .

۱۹ - و بهذا الإسناد . عن الحارث بن المغيرة . عن ابي عبد الله علیه السلام قال : یبلغه بقول : «إنّ العلم الذی أنزل مع آدم علیه السلام لم یرفع . و مامات بنا عالم إلا ورث علمه من بعده .» إنّ الأرض لا تنق یغیر عالم .

۲۰ - حدّثنا ابي . و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - قال : حدّثنا سعد بن عبد الله قال : حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی . عن القاس بن مغروپ . عن علی بن فضال . عن الحسن بن سعید . عن محمد بن اسماعیل القرشي - عن حدّثه - عن اسماعیل بن ابي - رافع . عن ابيه ابي رافع . قال : «قال رسول الله ﷺ : إنّ جبرئیل علیه السلام لزلّ علی یکتاب فیه خبر الملک - ملوک الارض - فبلی و خیر من یبحث فبلی من الانبیاء و الرسل - و هو حدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجة إلیه - قال : لا ملک أشج بن أشیجان و کان یسحق الکین . و کان قد اهلك بالکین و سقا و یسحق شق . فلی شق اعدی و خسین من ملکه یقت الله عزّ وجلّ عیسی بن مریم علیه السلام و استودعه النور و العلم و

حرام نیازمند آنها نباشد . گفتیم : خدای سبحا شوم ! علم او از کجاست ؟ فرمود : به وراثتی از جانب رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما .

۱۹ - حارث بن مغیره گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : علمی که ما آدم علیه السلام فرود آمد بالا نرفت . و از ما عالمی وفات نکرد جز آنکه علمش را به کسی که پس از اوست به ارث نهد . زمین بدون امام باقی نماند .

۲۰ - ابورافع گوید رسول خدا ﷺ فرمود : جبرئیل برای من کتابی آورد که در آن اخبار پادشاهان و پیامبران و رسولان پیش از من بود . و آن حدیثی طولانی است و ما آنها را که مورد نیاز است از آن نقل می کنیم . فرمود : چون اشک پسر اشکان که نامش کتیس بود به پادشاهی رسید و دو بست و شصت و شش سال پادشاهی کرد . در سال پنجاه و یکم از سلطنتش خدای تعالی عیسی ابن مریم را مبعوث فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم انبیاء پیشین را بدو

الْحِكْمَةَ وَجَمَعَ عُلُومَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ وَزَادَهُ الْإِحْبَالَ وَبَعَثَهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى تَنِي-
إِسْرَائِيلَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِهِ وَحِكْمَتِهِ وَإِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَأَبَى أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
وَكَفْرًا، فَلَمَّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعَا زَوْجَهُ وَغَزَمَ عَلَيْهِ فَنَسَخَ مِنْهُمْ شِبَاطِينَ لِيُؤْمِنُوا أَنَّهُ نَبِيُّهُمْ فَمَا
لَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا طُغْيَانًا وَكَفْرًا، فَأَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَكَتَبَ يَدْعُوهُمْ وَبُرْعَتَهُمْ فَمَا
عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى طَلَبَتْهُ الْيَهُودُ وَادَّعَتْ أَنَّهَا عَذْبَتُهُ وَدَفَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ
خَبَا، وَادَّعَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَصَلَبُوهُ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْعَلَ لَهُمْ شَطْرَانَا عَلَيْهِ وَإِنَّمَا
شُبِّهَ لَهُمْ، وَمَا قَدَرُوا عَلَى عَذَابِهِ وَدَفْنِهِ وَلَا عَلَى قَتْلِهِ وَصَلْبِهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي
مُتَوَلِّيكَ وَارِثُكَ إِنِّي وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^(۱) فَلَمْ يَقْبَلُوا عَلَى قَتْلِهِ وَصَلْبِهِ
لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَى ذَلِكَ كَانَ تَكْذِيبًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَلَكِنْ «رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»^(۲) بَعْدَ أَنْ

داد و انجیل را بدان افزود و او را در بیت المقدس و بر بنی اسرائیل پیامبر ساخت و
آنها را به کتاب و حکمتش و ایمان به خداوند و رسولش فراخواند، بیشتر آنان
سرکشی و کفر را پیشه ساختند و چون به او ایمان نیاوردند، پروردگارش را
خواند و او را سرگند داد و بعضی از آنها را مانند شباطین مسخ کرد تا آنکه
نشانه ای به آنها ارائه کرده باشد و آنها عبرت گیرند، اما آن نیز جز به طغیان و
کفر آنها نيفزود، پس از آن به بیت المقدس آمد و آنها توقف کرد و آنها را به مدّت
سی و سه سال دعوت کرد و به آنچه نزد خداوند است ترغیب فرمود تا آنکه یهود
به تعقیب او پر آمدند و مدّعی شدند که او را شکجه کرده و زنده در زیر خاک
دفن کردند و بعضی دیگر ادّعا کردند که او را کشته و به صلیب کشیدند، اما
خداوند آنها را بر او مسلّط نکرد و امر بر آنها مستحبّه گردید، آنها نتوانستند او را
عذاب کرده و دفن نمایند، همچنین نتوانستند او را کشته و به صلیب کنند، زیرا
خدای تعالی فرموده است: «من تو را گرفته و به سوی خود بالا می برم و از
کافران پاک می سازم» و نتوانستند او را بکشند و به صلیب کنند، زیرا اگر
توانسته بودند چنین کنند، قول خدای تعالی دروغ بوده اما خداوند پس از آنکه
او را گرفت، به سوی خود بالا برد و چون خواست او را بالا برد بدو وحی کرد

تَوَافَهُ ﷺ فَلَمَّا لَمَّا أَنْ يَرْفَعَهُ أُوحِيَ إِلَيْهِ أَنْ يَسْئَلُوا نُورَ افِقِ وَ حِكْمَةَ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ
تَتَمَوَّنَ بَيْنَ شَمُونِ الصِّفَا حَلِيقَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، فَقَعَلَ ذَلِكَ.

فَلَمَّا يَزَلْ شَمُونُ فِي قَوْمِهِ يَتَوَدَّمُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَحْتَضِي بِجَنَاحِ عِيسَى ﷺ
فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ مُجَاهِدِ الْكُفَّارِ، لَمَّا أَطَاعَهُ وَ أَتَى بِهِ وَ بِمَاحِءٍ بِهِ كَانَ مُؤْمِنًا
وَ مِنْ جَعْدَةٍ وَ عَصَاءٍ كَانَ كَافِرًا، حَتَّى اسْتَحْلَصَ رِيشًا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بَقِيَ فِي عِبَادِهِ نَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا، ثُمَّ جُعِلَ شَمُونُ وَ مَلَكَ جَعْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابَكَارَ
أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشْرَةَ أَشْهُرٍ، وَ فِي قَمَانِ سَهْنِ مِنْ مَلَكَهِ قَتَلَتِ الْيَهُودَ يَحْيَى بْنُ -
زَكَرِيَّا ﷺ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَنْبَهِضَهُ أُوحِيَ إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الزَّوْجَةَ فِي وَلَدِ شَمُونِ
وَ يَأْمُرَ الْخَوَارِثِينَ وَ أَصْحَابَ عِيسَى بِالْقِيَامِ مَعَهُ، فَقَعَلَ ذَلِكَ.

وَ عِنْدَهَا خَلَفَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ، وَ عِلْمَ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ
تَفْصِيلَ حِكْمَتِهِ فِي ذِكْرِهِ يَتَقَوَّبُ بَيْنَ شَمُونِ وَ مَعَهُ الْخَوَارِثُونَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى ﷺ وَ

که نور و حکمت و علم کتاب خدا را به شمعون بن شمون الصفا که جانشین او بر
مؤمنان بود سپارد و او نیز چنین کرد.

اما شمعون نیز پیوسته در میان قوم خود او امر خدای تعالی را اجرا می کرد و
از گفته های عیسی ﷺ در میان بنی اسرائیل پیروی کرده و با کفار مجاهده
می نمود و هر کس که از او اطاعت کرده و آنچه را که او آورده بود پاور داشت
مؤمن بوده و هر کس که او را انکار کرده و نافرمانی می نمود کافر بود تا آنکه
خدای تعالی او را رهائی بخشید و پیامبری از صالحین را در میان بندگانش
مبعوث فرمود که نامش یحیی بن زکریا بود و در این هنگام از پادشاهی اردشیر
بابکان چهارده سال و ده ماه گذشته بود و در سال هشتم سلطنت او یهود بان یحیی
از زکریا را کشتند و چون خدای تعالی خواست او را قبض روح کند بدو وحی
فرمود که وصیت را در میان فرزندان شمعون قرار دهد و خوارثون و اصحاب
عیسی ﷺ را فرمان داد که با او قیام کنند و آنان نیز چنین کردند.

در این اوقات شاپور فرزند اردشیر به مدت سی سال سلطنت کرد تا آنکه
خدای تعالی او را کشت و علم و نور خدا و تفصیل حکمتش در یعقوب فرزند

عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ مِائَتَهُ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعًا وَ ثَمَانِينَ سَنَةً وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ آلَفَ مُقَابِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ خَرَبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ وَ فِي سَبْعِ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مُلْكِهِ بَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْغُرَبَاءُ نَبِيًّا إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي آمَنَتْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَهْلَهَا ثُمَّ بَقِيَ لَهُمْ لَهْ وَ كَانُوا مِنْ قُرَى شَقَى فَهَرَبُوا فَرَقًا مِنَ الْمُؤَبِّ فَزَلُّوا فِي جَوَارِ غَزِيرٍ وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَانَ غَزِيرٌ يَحْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْتَعِ كَلَامَهُمْ وَ إِيْمَانَهُمْ وَ أَخْبَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ رَاخَاهُمْ عَلَيْهِمْ فَعَابَ عَلَيْهِمْ يَوْمًا وَاحِدًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ ضَرَعْنَ مَوْنَى فَخَبَرَنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: «أَنْتُمْ يَحْيَى هَؤُلَاءِ اللَّهُ يَهْدِي مَوْنَهَا»^(۱) ثُمَّ تَعَلَّجًا بَنُو عَثَبٍ أَصَابَهُمْ وَ قَذَّ مَانُوا أَجْنَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَلَمَّا نَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَةَ عَامٍ قَلَبَتْ فِيهِمْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَقِيَ اللَّهُ وَ إِيْمَانَهُمْ وَ كَانُوا مِائَةَ آلَفٍ مُقَابِلٍ ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَجْنَعِينَ لَمْ يُبَلِّغْ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى يَدِي مِائَتَهُ مِائَةَ سَنَةٍ.

شمعون بود و حواریون عیسی علیهم السلام همراه او بودند و در این هنگام بخت نصر یکصد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و هفتاد هزار سرباز یهودی را به خونخواهی یحیی بن زکریا کشت و بیت المقدس را خراب کرد و یهودیان در شهرها پراکنده شدند و در سال چهل و هفتم سلطنتش خدای تعالی عزیبر را به پیامبری برانگیخت تا بر همان قریه هانی که اهل آنرا اIMATE فرمود و سپس احبا کرد، پیامبری کند و آنها از فربه های پراکنده ای بودند و از مرگ نرسیدند و فرار کردند و در کنار عزیبر فرود آمدند و مؤمن بودند، عزیبر هم به نزد ایشان آمد و شد می کرد و کلام و ایمانشان را می شنید و به واسطه آن دوستان می داشت و با آنها برادری می کرد، یک روز از میان آنها غایب شد و چون برگشت دید که همه افتاده و مرده اند، و بر آنها اندوهگین شد و گفت: «چگونه خداوند اینها را پس از مردن زنده کند؟» تعجب کرده بود که همه آنها در یک روز مرده اند، در این هنگام خدای تعالی او را نیز بفرانند پس یک صد سال در میان آنها بود نا آنکه خداوند همه آنها را زنده کرد و آنها صد هزار رزمنده بودند، سپس همه آنها را به دست بخت نصر به کشتن داد و هیچیک از آنان رهایی نیافت.

وَمَلَكَ بَعْدَهُ مَهْرَقِهِ بَنُ بَحْتَصَرَ سِتْ عَشَرَ سَنَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا، وَ أَخَذَ عِنْدَ ذَلِكَ دَانِيَالَ وَ حَفَرَهُ جُبًا فِي الْأَرْضِ وَ طَرَعَ فِيهِ دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ وَ شَيْعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَلْقَى عَلَيْهِمُ الشَّرَانَ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّ النَّارَ لَيْسَتْ تَحْرِيقُهُمْ وَ لَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجِبَّ وَ فِيهِ الْأَشْدُّ وَ السَّيَاحُ وَ عَذَابُهُمْ بِكُلِّ لَوْزٍ مِنْ الْعَذَابِ حَقٌّ خَلَصَهُمُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْهُ، وَ هُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْغَزِيرِ فَقَالَ حَلَّ وَ عَزَّ: «قِيلَ أَصْحَابُ الْأَخْذَرِدِ * الثَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ»^(۱)، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ دَانِيَالَ أَمْرَهُ أَنْ يَسْتَوْدَعَ نُورَ اللَّهِ وَ يَحْكُمَهُ مَكْبُحًا بَنَ دَانِيَالَ قَنْعَلًا، وَ عِنْدَ ذَلِكَ خَلَّكَ هُزْمُ ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ أَرْبَعَةَ أَهَامٍ وَ مَلَكَ بَعْدَهُ بَهْرَامُ سِتًّا وَ عِشْرِينَ سَنَةً، وَ لِيَ أَمْرَ اللَّهِ مَكْبُحًا بَنَ دَانِيَالَ وَ أَصْحَابَهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شَيْعَتَهُ الصُّدُوقُونَ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَنْظُرُوا الْإِيمَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ لَا أَنْ يُنْقِطُوا بِهِ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بَهْرَامُ بَنُ بَهْرَامُ سِتِّينَ وَ لِيَ زَمَانِيَهُ

و پس از آن مهر فيه فرزند بخت نصر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدت پادشاهی خود دانیال را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، اما چون دید که آتش نزدیک آنها نمی شود و آنها را نمی سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده: «کشته شوند یاران حفره ها، آن آتش فروزان» و چون خدای تعالی خواست که دانیال را بعضی روح کند بدو فرمان داد که نور و حکمت خدا را به فرزندش مکیخا دهد و او نیز چنین کرد و در این اوفات هرگز نصبت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و پس از او بهرام بیست و شش سال پادشاهی کرد و ولی امر خداوند مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن و شیعیان صدیق او بودند، اما آنها در آن زمان نمی توانستند ایمانشان را ظاهر ساخته و از آن سخن بگویند و بعد از آن بهرام فرزند بهرام به مدت هفت سال پادشاهی کرد و در زمان او در سلسله رسولان انقطاع حاصل

انْقَطَعَتِ الرُّسُلُ فَكَاتَبَ الْمَعْرُوفُ: وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مَكْبُخَا بْنُ دَانِيَالَ وَ أَصْحَابُهُ
الْمُؤْمِنُونَ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَنْفِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ فِي صَاحِبِهِ أَنْ يَسْتَوْجِبَ نَوَاقِثَهُ وَ
جَنَاحَتَهُ ابْنَهُ أَنْشَوِينَ مَكْبُخَا.

وَ كَاتَبَ الْمَعْرُوفُ بَيْنَ عِيسَى وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا أَقْرَبِيَّائِهِ وَ ثَمَانِينَ سَنَةً. وَ
أَزَلَّهَا اللَّهُ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ ذُرِّيَّةُ أَنْشَوَ بْنِ مَكْبُخَا تَرِثُ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَاجِدٌ بَعْدَ وَاجِدٍ يَمُوتُ
بَعْدَ الْوَلَدِ الْوَلَدُ عَزَّ وَجَلَّ. فَعِنْدَ ذَلِكَ خَلَفَ سَابُورُ بْنُ هَرَمُزَ النَّبِيَّ وَ سَبْعِينَ سَنَةً. وَ هُوَ أَوَّلُ
مَنْ عَقَدَ النَّجَاحَ وَ لَبَسَهُ. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَئِذٍ أَنْشَوُ بْنُ مَكْبُخَا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ
أَرْدَشِيرُ أَخُو سَابُورَ سَلَّيْنِ. وَ فِي زَمَانِهِ بَقِيَ اللَّهُ الْبَيْتَةُ أَصْحَابُ الْكَتِفِ وَ الرَّفِيعِ. وَ وَلِيَّ
أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ دَسْبَخَا بْنُ أَنْشَوِينَ مَكْبُخَا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ خَلَفَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ
خَمْسِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ دَسْبَخَا بْنُ أَنْشَوِينَ مَكْبُخَا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ بَرَزَ جَرْدُ بْنُ -
سَابُورَ إِخْدَنِي وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِينَ يَوْمًا. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي

شد و فترت پدید آمد. اما ولی امر خداوند همان مکیخا فرزند دانیال و اصحاب
مؤمن او بودند. و چون خدای تعالی خواست که او را قبض روح کند، دو خواب
بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را در اختیار فرزندش انشو قرار دهد.

و فترت بین عیسی و محمد ﷺ چهارصد و هشتاد سال به طول انجامید و
اولیای خدای تعالی در زمین و در این مدت فرزندان انشو بن مکیخا بودند که
یکی بعد از دیگر موارث نبوت را به او می بردند و خدای تعالی آنان را بر
می گزید تا آنکه عابور فرزند هرمز هفتاد و دو سال سلطنت کرد و او اول کسی
بود که تاج را ساخت و آنرا بر سر نهاد و ولی امر خدا همچنان انشو بن مکیخا بود
و بعد از آن اردشیر برادر شاپور دو سال پادشاهی کرد و در زمان او خدای
تعالی اصحاب کف و رقیم را برانگیخت و در این هنگام ولی امر خدا در زمین
دسبخا بن انشو بن مکیخا بود و شاپور فرزند اردشیر نیز پنجاه سال سلطنت کرد
و ولی امر خدا در آن زمان همان دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و پس از او
یزدگرد فرزند شاپور بیست و یک سال و پنج ماه و نوزده روز سلطنت کرد و ولی

الأرض دسبعا عَشْرًا. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَنْقِضَ دسبعا أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَتَابِهِ أَنْ
تَسْتَوِيَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ تَفْصِيلُ حِكْمَتِهِ نَسْطُورَسُ بْنُ دسبعا نَقَلَ. فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ
بَهْرَامُ جُورِسًا وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي
الأرض نَسْطُورَسُ بْنُ دسبعا وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بَزْدَجَرْدُ بْنُ بَهْرَامِ ثَمَانِيَةَ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ
ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ نَسْطُورَسُ بْنُ دسبعا.
وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ فَيْرُوزُ بْنُ بَزْدَجَرْدُ بْنُ بَهْرَامِ سَبْعًا وَ عِشْرِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ
يَوْمَئِذٍ نَسْطُورَسُ بْنُ دسبعا وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَنْقِضَهُ إِلَيْهِ
أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَتَابِهِ أَنْ تَسْتَوِيَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ حِكْمَتُهُ وَ كُتُبُهُ مَرْعِيدًا وَ عِنْدَ ذَلِكَ
مَلَكَ بِلَاشُ بْنُ فَيْرُوزِ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَرْعِيدًا. وَ مَلَكَ بَغْدَةُ قَبَادُ بْنُ
فَيْرُوزِ ثَلَاثًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ مَلَكَ بَغْدَةُ جَامَاسِفُ أَلُو قَبَادُ سِتًّا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَ
أَمْرَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ مَرْعِيدًا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كَسْرَى بْنُ قَادِشَتَا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ

امر خدا در زمین دسبعا عَشْرًا بود و چون خدای تعالی خواست که دسبعا را فیض
روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و تفصیل حکمتش را به
نسطورس بن دسبعا بسیار داد و او نیز چنین کرد و در این زمان بهرام گور بیست و
شش سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در زمان او
نسطورس بن دسبعا بود و بعد از آن یزدگرد فرزند بهرام بیست و هشت سال و
سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین
نسطورس بن دسبعا بود.

آنگاه فیروز فرزند یزدگرد فرزند بهرام بیست و هفت سال پادشاهی کرد و
ولی امر خدا در آن روز نسطورس بن دسبعا و اصحاب با ایمانش بودند و چون
خدای تعالی اراده فرمود که او را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم
و نور خدا و حکمت و کتب او را به مرعیدا بسیار داد و در آن زمان بلاش فرزند
فیروز چهار سال پادشاهی کرد و ولی امر خدای تعالی مرعیدا بود و بعد از او
قباد فرزند فیروز چهل و سه سال پادشاهی کرد و پس از او جاماسب برادر قباد
چهل و شش سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین مرعیدا بود.

ثَمَانِيَةِ أَلْفِهِمْ، وَ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مُّزْعِدًا ﷻ وَ أَصْحَابُهُ زُشَيْعَةُ الْمُؤْمِنُونَ، فَلَمَّا
 أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَنْجِشَ مُرْعِدًا أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَتَابِعِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ جَنَّتَهُ
 بِحَيْرِي الرَّاهِبِ قُفْلًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ هَرْمُزُ بْنُ كِسْرَى ثَمَانِيَةً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ ذَلِكَ لَمَّا
 اللَّهُ يَوْمَئِذٍ بِحَيْرِي وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَبْعَةَ الْعَصَبِقُونَ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كِسْرَى بْنُ
 هَرْمُزِ ابْرَوِيذَ، وَ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْحَبِ بِحَيْرِي حَتَّى إِذَا طَالَبَ الْمُدَّةَ وَ انْقَطَعَتْ
 الزُّحُبُ وَ اسْتَعْفَ بِالنَّعْمِ وَ اسْتَوْجِبَ الْغَيْرَ وَ دَرَسَ الدِّينَ وَ تَرَكَبَ الصَّلَاةَ وَ اتَّقَرَّبَ
 السَّاعَةَ وَ كَثُرَتِ الْفِرَقُ وَ صَارَ النَّاسُ فِي خَيْرَةٍ وَ ظِلْمَةٍ وَ أَدْيَانُ تَحَلُّقَةٍ زَامُورٍ مُبَشِّرَتَةٍ وَ
 سَجَلٍ مُلْتَبِسَةٍ، وَ عَصَتْ بِلَاكُ الْقُرُونِ كُلُّهَا قَمْنِي صَدْرُ مِثْبَا عَلَى مِثْبَاهِ نَبِيهَا ﷻ، وَ يَدُلُّ
 أَجْرُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ طَاعَتُهُ عُدْوَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَحْلَصَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحَيْرِي
 رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُتَرَفَةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْمَرْثُومَةِ الْمُتَوَرِّدَةِ^(۱) الَّتِي اسْتَطْلَقَهَا اللَّهُ عَلَى وَ عَزَّ

بعد از او کسری فرزند فیاد جهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد و ولی
 امر خدا در آن روزگار مرعیداً ﷻ و اصحاب و شیعیان او مؤمنان بودند و چون
 خدای تعالی اراده فرمود که مرعیداً را قاض روح کند در خواب بدو وحی کرد که
 نور و حکمت خدا را به بحیرای راهب بسپارد، و او نیز چنین کرد، در این زمان
 هرمز فرزند کسری سی و هشت سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در آن هنگام
 بحیری و اصحاب و شیعیان او و مؤمنان بودند، بعد از آن کسری فرزند هرمز پسر
 پرویز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن دوره در زمین بحیری بود تا آنکه مدت
 طولانی شد و وحی منقطع گردید و نعمات را خفیف شمردند و مستحقّ بلایا شدند
 و دین مندرس شد و نماز ترک گردید و ساعت نزدیک شد و فرقه ها بسیار شدند
 و مردم در حیرت و ظلمت و آدیان مختلف و امور پراکنده و راههای پوشیده واقع
 شدند، و این قرنها سپری شده در آغاز مردم بر دین پیامبرشان بودند، اما در
 پایان مردم نعمت خدا را به کفر و طاعت او را به دشمنی تبدیل کردند و در این
 زمان بود که خدای تعالی برای نبوت و رسالت خود شخصی را برگزید که از
 شجره مترفه طیبه و جرثومه متشره بوده کسی را که در علم سابق و قول تافذش

فی سابق علیه و نالید قوله قبل ابتداء خلقه. و جعلها مثنی خبریه. و غایه صفوته، و متعین خاصیه محمداً ﷺ، اختصه بالنبوة. و اضطفاه بالرسالة. و أظهر به دینه الحق لیصل بین عباد الله القضاء. و یعطى فی الحق جزیل التظاء. و یحارب أعداء رب الارض و السماء. و یجمع عند ذلك و یثابرك و تعالی یعمد ﷺ علم الماضیه، و زاده من عبده القرآن الحكیم یلسان عربی متبیین. لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه ثغریل من حکیم حمید. فیه خبر الماضیه و علم الباقیه».

۲۱- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَرَّازِ، عَنْ حُضَيْنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ: يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ الْأَرْضَ لَنْ تَعْلُكَ إِلَّا وَ فِيهَا مَثَلُ عَالِمٍ إِنَّ زَادَ النَّاسُ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَإِنْ نَقَصُوا قَالَ: قَدْ نَقَصُوا. وَ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِي وَلَدِهِ مَنْ يَلْعَمُ مِثْلَ عَلَيْهِ».

۲۲- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ:

پیش از آفرینش برگزیده بود و او را نهایت برگزیدگان و غایت مستخبان و معین خاصان خود قرار داده بود، یعنی محمد ﷺ که او را به نبوت مختص گردانید و به رسالت برگزید و حق را با دین او مستظهر کرد تا بین عباد الله حکم کند و در راه حق عطای جزیل بخشد و با دشمنان پروردگار زمین و آسمان کارزار کند و خدای تعالی نیز برای محمد ﷺ علم پیشینیان را گرد آورد و قرآن حکیم را که به زبان عربی مبین بود بر آن افزود، کتابی که باطل از پیش و پس بر آن وارد نشود، از جانب حکیم حمید فرو فرستاده شده است و در آن خبر پیشینیان و علم آیندگان است.

۲۱- ابو حمزه از امام باقر علیّه روایت کند که فرمود: ای اباحزه! در زمین پیوسته عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند بگوید افزودند و اگر بکاهند بگوید کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبرد تا آنکه در فرزندان کسی را ببیند که مانند او بداند.

۲۲- امام صادق علیّه از پدران خود از امیرالمؤمنین علیّه روایت کند که

وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْغِفَارِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِزَاهِيمَ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ - الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَزَالُ فِي وَلَدِي مَأْمُونٌ مَأْمُونٌ.

۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صفوان بن يحيى «قَالَ: سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُّو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِمَامٌ مِنَّا».

۲۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُسَلِّي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا نَجْوَةٌ فِيهَا حُجَّةٌ يَتَرَفُّ الْخِلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ حَلَّ وَ عَزَّ، وَ لَا يَنْقَطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَنْ تَعْبَثَ يَوْمَ قَبْلِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا رُفِعَتِ الْحُجَّةُ أَغْلَقَ بَابُ التَّوْبَةِ وَ كُنْ يَنْقَعُ نَسْأُ إِنِهَا لَمْ تَكُنْ أَحْتَسِبَ مِنْ قَبْلِي أَنْ تُؤَفَّقَ الْحُجَّةُ، أَوْ لَيْسَ بِكَ شِرَارٌ حَلَقِي اللَّهُ، وَ هُمُ الَّذِينَ تَعُودُ عَلَيْهِمْ الْقِيَامَةُ».

۲۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَوْنٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَوْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ جَعْفَرٍ

فرمود: پیوسته در فرزندانم شخصی امینی وجود دارد که مردم بدو امیدوارند

۲۳ - صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین خالی از آن نیست که امامی از ما در آن باشد.

۲۴ - عبدالله بن سلیمان هامری از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: زمین زایل نشود جز آنکه برای خدای تعالی در آن حجت باشد که حلال و حرام را بشناسد و مردم را به سبیل الله فراخواند و حجت از زمین منقطع نشود جز چهل روز پیش از وقوع قیامت، و چون حجت خدا برداشته شود، ابواب سوبه نیز مسدود می شود و ایمان شخصی که پیش از رفع حجت ایمان نیاورده باشد سودی نبخشد، آنها بدترین خلق خدا هستند و قیامت علیه آنها واقع خواهد شد.

۲۵ - عقبه بن جعفر گوید به امام رضا علیه السلام گفت: بدین مرتبت رسیدید و

قال: «قلتُ لأبي الحسن الرضا عليه السلام: قد بلغت ولعيت لله ولذَّ، فقال: يا عُبيدُ بنَ جعفرٍ إنَّ صاحبَ هذا الأمرِ لا يموتُ حتَّى يرى ولدَهُ مِن بَعْدِهِ».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَوْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي - بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزَّوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - الْحَسَنِ الضَّعَافُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيُّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثَّعْلَبِيِّ، عَنْ مُضَلِّ بْنِ عَمَّانَ، عَنْ أَبِي حَبِيبَةَ قَالَ: «قُلْتُ لأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ سَأَلْتُ بَيْنَ أَبِي حَنْصَةَ بَلْقَاسِي وَ يَقُولُ لِي: أَنْتُمْ تَزُورُونَ أَنْ مِنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ قَرْنُهُ مَرُوتٌ جَاهِلِيَّةٌ؟ فَأَقُولُ لَهُ: بَلَى، يَقُولُ لِي: لَدَى مَنْضَى أَبُو جَعْفَرٍ قَرْنٌ إِمَامُكُمْ الْيَوْمَ؟ فَأَكْبَرُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْ أَقُولَ لَهُ: جَعْفَرُ، فَأَقُولُ لَهُ: أَتَمْنِي أَلْ مُحَمَّدٍ، يَقُولُ لِي: مَا قَالَا صَنَعْتَ شَيْئاً، فَقَالَ عليه السلام: وَبِحَسْبِ سَأَلِ بْنِ أَبِي حَنْصَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ هَلْ يَذُرِي سَأَلٌ مَا حَضَرَهُ الْإِمَامُ، إِنْ حَضَرَهُ الْإِمَامُ أَعْظَمُ مِنْ يَذْهَبَ إِلَيْهِ سَأَلٌ

فرزندى نداريد؟ فرمود: اى عقبه بن جعفر! صاحب اين امر غمى مبرد مگر آنكه فرزند پس از خودش را ببيند.

۲۶ - ابوبصير از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: خداوند جلجل تر و بزرگ تر از آن است كه زمين را بدون امام عادلى واگذارد.

۲۷ - ابوعبيده گويد به امام صادق عليه السلام گفتم: فدای شما شوم! سالم بن ابی حفصه مراد بد و گفت: آیا شما روايت غمى كنيد كه كسى كه مبرد و امامى نداشته باشد مرگش مرگ جاهليت است؟ گفتم: آرى. گفت: ابوجعفر محمد باقر در گذشت. امروزه امام شما كهيست؟ فدای شما شوم! نخواستم به او بگويم: امام زمان ما جعفر است. گفتم: امامان ما آل محمدند. گفت: جواب درسى ندادى. امام صادق عليه السلام فرمود: واى بر سالم بن ابی حفصه - لعنه الله - آیا سالم مى داند منزلت امام چیست؟ منزلت امام از آنچه سالم و مردم پنداشته اند بزرگتر است. هرگز

وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ. وَإِنَّهُ لَنْ يَخْلُقَ بِنَا إِمَامًا قَطُّ إِلَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَتَقَلَّمُ بِمِثْلِ عَلِيٍّ. وَ يَسْبِرُ بِمِثْلِ سَبْرَتِهِ. وَ يَدْعُو إِلَى بِمِثْلِ الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ. وَإِنَّهُ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ».

۲۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَقْفَرٍ أَقَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عُمَانَ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ دُرَيْجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ إِلَّا فِيهَا إِمَامٌ يُتَشَدَّى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ تَرْكَةِ خَلْقٍ وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجَا. خَلَقَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَقْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَقْفَرِ بْنِ بَصِيرٍ وَ صُلْوَانَ بْنِ بَحْمِينَ جَمِيعاً عَنْ دُرَيْجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَفُلَّةَ سَوَاءً. ۲۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُسَيْنِيُّ عَنْ أَخِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْغَلَاءِ عَنْ ابْنِ أَبِي يَنْفُورٍ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا تَبْنِي الْأَرْضَ يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ إِمَامٍ مِمَّا تَفَرَّغَ إِلَيْهِ الْأُمَمُ».

امامی از ما نمی میرد جز آنکه کسی را که چون او بدانند بر جای گذارد. کسی را که به روش او حرکت کند و به هر آنچه او فراخوانده فراخواند و آنچه که خداوند به داود داده است مانع خدای تعالی نمی شود که بهتر از آنرا به سلیمان عطا فرماید. ۲۸ - دُرَیج گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدای سوگند که خدای تعالی از وقتی که آدم علیه السلام در گذشته است تا کنون زمین را بی امامی که رهبری به خدای تعالی کند فرو نگذاشته است. او حجت خدا بر بندگان است. کسی که او را ترک کند هلاک شود و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

این حدیث را دیگران نیز از دُرَیج از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند. ۲۹ - ابن ابی ینفور از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: زمین حتی یک روز بی امامی از ما که مردم بدو پناه برند باقی نمی ماند.

۳۰۔ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رحمہ اللہ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيُّ خِيعاً. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُسْتَبْرِ. عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُرَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليہ السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحَقَّةَ - أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحَقَّةَ -».

٣١ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَكِيمِ، عَنْ مَسْعُودِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ تَوْقَلٍ قَالَ: «قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهَبْنَا الْهَدَاءَ لَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ مِنَّا الْهَدَاءُ إِلَى اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِنَّا نَسْتَفْذِهِمُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ضَلَالَةِ الشَّرِكِ. وَ بِنَا يَسْتَفْذُهُمْ مِنْ ضَلَالَةِ الْبُهْتَةِ. وَ بِنَا يَعْشِقُونَ إِخْوَانًا يَقْدُ ضَلَالَةِ الْبُهْتَةِ كَمَا بِنَا أَضْبَعُوا إِخْوَانًا يَقْدُ ضَلَالَةِ الشَّرِكِ. وَ بِنَا تَجْمَعُ اللَّهُ كَمَا بِنَا نَفَعَ اللَّهُ»

٣٢ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَنْبَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، وَمُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُكَيْرٍ، وَصَلَوَانِ بْنِ بَحْشٍ، جَمِيعاً، عَنْ الْمُثَنَّى بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْمُثَنَّى بْنِ حُنَيْسٍ، قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ كَيْفِ كَوْنِ النَّاسِ إِذَا وَجِبَ مِنْ

۳۰- حمزة بن حمران گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین جز دو کس باقی نماند یکی از آندو حجت است - یا اینکه فرمود: دومی آنها حجت است.

۳۶- حارث بن نوفل گوید: علی علیه السلام به رسول صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! آیا هادیان از ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: هادیان به خدای تعالی تا روز قیامت از ما هستند. خدای تعالی به واسطه ما مردم را از گمراهی شرک نجات داد و به واسطه ما آنها را از گمراهی فتنه نجات می دهد. مردم به واسطه ما پس از گمراهی فتنه برادر شدند، همچنانکه به واسطه ما پس از گمراهی شرک برادر گشتند. خداوند به ما ختم کند همچنان که به ما آغاز کرد.

۳۲- مُغَلّی بن خُنَیس گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا چنین نبوده است

فَذَابِرُوا بِطَاعَتِهِ مِثْلَ مَا كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: «لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ. وَلَكِنْ أَتَخَفُونَ لَأَيُّوْمِيَوْمٍ».

۳۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نَجْمٍ الْقَطَّارِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ - عَنْ شُعْبَةَ بْنِ بُرَيْسٍ - عَنْ جَلْبَسٍ لَهُ - عَنْ أَبِي حَزْرَةَ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [المص. ۸۸]. قَالَ: يَا فُلَانُ قَبِيْلِكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟! وَاللَّهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُوَصَّفَ وَلَكِنْ مَثَلُهَا: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَ نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ مِنْهُ. وَ لَنْ يَزَالَ فِي عِبَادِ اللَّهِ مَا كَانَتْ لَهُ فِيهِمْ رُؤُوتُهُ. قُلْتُ: وَ مَا الرُّؤُوتُ؟ قَالَ: الْحَاجَّةُ. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رُؤُوتُهُ رَفَعْنَا اللَّهُ فَصَنَعَ مَا أَعْبَى».

۳۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ - عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشْرِ - عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ - عَنْ ضُرَيْسِ الْكُتَّاسِيِّ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». قَالَ: «نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ».

که از زمان نوح علیهِ السَّلَام تا کنون در میان مردم کسی بوده است که مردم به طاعت او مأمور بوده اند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است. ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۲ - ابو حمزه گوید از امام باقر علیهِ السَّلَام از تفسیر قول خدای تعالی که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسش کردم، فرمود: ای فلان! آیا هر چیزی هلاک شود و وجه خدای تعالی باقی بماند؟ در حالیکه خدای تعالی بزرگتر از آن است که به داشتن وجه وصف شود. ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود شود جز دین او و ما آن وجهی هستیم که از طریق آن به نزد خدای تعالی درآیند و پیوسته در میان بندگان خدا کسی هست که بدو «رویه» است. گفتیم: رویه چیست؟ فرمود: حاجت و آنگاه که در آنها حاجتی نباشد ما را از میان آنها برداشته و هر چه که خواهد انجام دهد.

۳۳ - ضُرَیْسُ از امام صادق علیهِ السَّلَام در تفسیر قول خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرد که فرمود: ما آن وجهی هستیم که از آن بزد خدای تعالی درآید.

۳۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّمَّازِيُّ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيِّ جَمْعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْسٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُثَيْبُ بْنُ نَعْبَسٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَاعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ كِنَانًا قَبْلَهَا فُلُطُّ وَ لَا يَنْقُذُهَا، غُلَّتْ مَا فِيهِ خَوَاتِيمُ مِنْ دَقَبٍ. فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَ صَيْتُكَ إِلَى النَّحِيبِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ وَ عَنِ النَّحِيبِ مِنْ أَعْلَى؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَرَّةً إِذَا تَوَلَّيْتَ أَنْ يَنْفُكَ خَائِفًا مِنْهَا وَ يَفْطُلَ بِمَا فِيهِ. فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام خَائِفًا، ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ إِذَا مَا نَعْدَاهُ. ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ خَائِفًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ. مَا نَعْدَاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ خَائِفًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ الْخُرُوجَ بِغُزْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ لِأَشْهَادَةٍ لَمْ يَلَا نَفْكَ، وَ أَقْبَرُ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. فَقَوْلُ بِمَا فِيهِ. مَا نَعْدَاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى زُجَلٍ بَعْدَهُ فَقَالَ خَائِفًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْبَرُ وَ اصْصُتْ وَ الْوَلَدُ مَنَزِلُكَ وَ

۳۵ - جعفر بن ساعه از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: جبرئیل برای پیامبر اکرم از آسمان صحیفه‌ای آورد که خدای تعالی کتابی بنامند آن از آسمان نیاورده و نخواهد آورد. آن رساله مختوم به مهرهایی طلایی بود و بدو گفت: ای محمد! این وصیت تو برای نحیب از خاندانت می باشد. گفت: ای جبرئیل! نحیب از خاندان من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، بدو فرمان بده که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و بدان عمل کند و چون رسول خدا صلى الله عليه وآله درگذشت علی عليه السلام مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت. سپس آن را به حسین بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: جمعی را برای شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خدای تعالی بفروش و او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت. سپس آن را به مردی پس از خود داد، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر

اَشْبَدُ رَيْكَ حَقِّي يَا رَبِّكَ الْيَتِيمُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى وَجَلٍ بَعْدَهُ فَقَدْ خَافَتْ فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدَّثَ
الثَّانِ وَأَلْتِيمَ وَأَشْرَعَ عِلْمَ آبَائِكَ، بِعَمَلٍ بِمَا فِيهِ، مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى وَجَلٍ بَعْدَهُ، فَقَدْ
خَافَتْ فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدَّثَ الثَّانِ وَأَلْتِيمَ وَصَدَّقَ آبَاءَهُ، وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ فَإِنَّكَ فِي
جِزْرِ اللَّهِ وَخِيَانِهِ، وَأَمْرٍ بِدَلْعِهَا، فَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ بَعْدَهُ، وَبَذَلَهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ
إِلَى أَقْيَامِ الْمَهْدِيِّ وَتَوْحِيدِ الْبَيَانَةِ».

۳۶- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ
ابْنُ عَلِيٍّ الرَّضِيُّ، عَنْ ابْنِ جَلَالٍ، عَنْ خَلْفِ بْنِ خَمَادٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ -
مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - قَالَ: «الْمُحَبَّةُ قَبْلُ الْخُلُقِ وَنَعِ الْخُلُقِ وَبَعْدَهُ الْخُلُقِ».

۳۷- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ،
عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعْرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمَّادٍ الْغَنَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :
هَلْ كَانَ الثَّانِ إِلَّا وَفِيهِمْ مَنْ قَدْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ مُنْذُ كَانَ نُوحٌ عليه السلام ؟ قَالَ: «لَمْ يَزَالُوا
كَذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

به زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز
تا مرگ فرا رسد. سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن
برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم
یدرانت را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت. سپس آن
صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن
نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچکس
جز خدا نترس که تو در جز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن
شد و به وصی پس از خود داد و او نیز آن را به وصی پس از خود می دهد و این
تا روز اقیام مهدی و اقیامت ادامه می یابد.

۳۶- محمد بن مسلم از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: حجت، پیش از
خلق و همراه خلق و پس از خلق است.

۳۷- هارون بن حمزة غنوی گوید به امام صادق عليه السلام گفتیم: آیا جز این است
که از زمان نوح عليه السلام تا کنون در میان مردم کسی هست که مردم به طاعت او
مأمورند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُرَّانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحَبَّةُ وَ لَوْ ذَهَبَ أَحَدُهُمَا بَنَى الْحَبَّةُ».

۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَبَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ بَزْدَةَ الْكِنَاسِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: «لَيْسَ ثَقُلَ الْأَرْضُ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْمًا وَاجِدًا بِعَبْرِ حَبَّةٍ بِلَهٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ خَلَقَ اللَّهُ جِلَّ وَ عَزَّ أَدَمَ علیه السلام وَ أَثَقَنَهُ الْأَرْضَ».

۴۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَبَشِيُّ جَمِيعًا عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنْ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَدَّاشٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: تَحْمِلُو الْأَرْضَ سَاعَةً لَا يَكُونُ لَهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا تَحْمِلُو الْأَرْضَ مِنْ الْحَقِّ».

۴۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمَّانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَنْغُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ تُرْفَعُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا، فُلْتُ، لَيْسَ كُونُ إِمَامَانِ؟»

۳۸ - حمزه بن مرران از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرموده اگر در زمین جز دو کس نباشد یکی از آن دو حجت است و اگر یکی از آن دو در گذرد آن که حجت است باقی می ماند.

۳۹ - بزد گناسی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرموده ای ابا خالد! زمین حتی یک روز بدون آنکه حجت خدا بر مردم در آن باشد باقی نمی ماند و از زمانی که خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن ساخت چنین بوده است.

۴۰ - خدایش بصری گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسش کرد که آیا زمین ساعتی از امام خالی می ماند؟ فرمود: زمین خالی از حق نمی ماند.

۴۱ - عبدالله بن ابی یغفور گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام و انهاد می شود؟ فرمود: خیر، گفتیم: آیا ممکن است که در یک زمان دو امام

قَالَ: لَا إِلَا وَ أَخَذَهَا صَامِتًا.

۴۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْقَتَائِسِ بْنِ عِزْزٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَهْزَبٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ بِشَّارٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ لِلرُّضَا عليه السلام - وَأَنَا حَاضِرٌ - : اأَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ ؟ فَقَالَ: لَا».

۴۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمْدَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ ابْنِ عَمْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْمَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۴۴ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْغُبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ الْمُقَرَّبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَزْزٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الصُّحُبِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي نَارُهُ لِيَكُنَّ الْمَلَكُوتُ كِنَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي - قَائِمُهَا لَنْ يَتَرَفَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَتَائِسُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ بَحْصٍ أَبِي مَالِكٍ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ -

باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آندو خاموش باشد.

۴۲ - حسن بن بشار واسطی گوید حسین بن خالد به امام رضا علیه السلام در حضور من گفت: آیا زمین خالی از امام می ماند؟ فرمود: خیر.

۴۳ - ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خداوند جلیل تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امامی عادل رها کند.

۴۴ - زید بن ارقم روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس و گرانها را بجا می گذارم که آندو کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - می باشد و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در حوض کواثر بر من در آیند.

۴۵ - عامر بن واثله از زید بن ارقم روایت کند که چون رسول خدا ﷺ از

أبي نابت، عن عامر بن وابلة، عن يزيد بن أرقم قال: «لما رجع رسول الله ﷺ من حجة الوداع نزل بغدير خم، ثم أمر بذوحات قلعهم ما غشيتهم، ثم قال: كما في قد دعيت فأجبت، إني تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي - أهل بيتي - فانظروا كيف تغفلوني فيها فأئبوا على أنفسكم فاعلموا حتى يردا علي الحوض، ثم قال: إن الله مولاي وأنا مولى كل مؤمن، ثم أخذ بيدي علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم والي من والاه وعاو من عاداه. قال: فقلت لزيد بن أرقم: أنت سمعت من رسول الله ﷺ؟ فقال: ما كان في الذوحات أحدا إلا وقد رآه يغتسله و سيعه بأذنيه»

۴۶ - حدثنا محمد بن جعفر بن الحسين البغدادي قال: حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد العزيز إملاء قال: حدثنا بشر بن الوليد قال: حدثنا محمد بن طلحة، عن الأعشى، عن شعبة بن سعد، عن أبي سعيد الخدري أن النبي ﷺ قال: «إني أوصيك أن تدعى فأجيب، وإني نارك فيكم الثقلين كتاب الله وعز وجل وعترتي، كتاب الله حبلى ثمذودتني»

حجة الوداع برگشت در غدیر خم فرود آمد، سپس دستور داد زیر جند درخت بزرگ را رخنه و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم. من در میان شما دو شیء نفیس بر جای می گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - بنگرید چگونه آندو را جانشین من می سازید؟ و آندو از ید دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر مؤمنی است، آنگاه دست علی بن - ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این شخص مولای اوست. یا خدا یا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، راوی گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا ﷺ شنیدی؟ او گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را دیدند و با گوشهای خود این کلمات را شنیدند.

۴۷ - ابوسعید خدری از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند و اجابت کنم و من در میان شما دوستی نفیس یاقی

السَّهَامِ وَالْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي - وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْتَى - فَاتَّقُوا مَاذَا تَخْلَعُونِي فِيهَا».

۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبُخْدَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِصٍ الْخُتَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِهِمَا وَ عَمِلْتُمْ بِمَا فِيهَا: كِتَابُ اللَّهِ وَ نَفْسِي وَ إِنَّمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْتَى».

۴۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْخَافِضُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَايِصُ بْنُ عَبَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤْدَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ صَالِحٍ عَنْ زَكْرِيَّا عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ عَسَيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَتَّى تَمُوتُوا - وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي - وَ لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْتَى».

۴۹ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَمْتَدَ بْنِ حَمْدَانَ

می گذارم کتاب خدای تعالی و عترتم. کتاب خدا رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آندو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می سازید؟

۴۷ - ابوهریره از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: من در میان شما دو شیء را جانشین ساختم که مادام که آندو را بگیرید و بدانها عمل کنید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنتم و آندو از یکدیگر جدا نتوانند نا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۸ - ابوسعید گوید رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به آن متمسک شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدای تعالی که رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و آندو از یکدیگر جدا نتوانند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۹ - حارث هندانی از علی بن ابی طالب ﷺ روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ تَابِتٍ الدُّهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي شَعَادٌ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَابِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي أَمَرْتُ مَلَكِي هُوَ زُأْبِيكُ أَنْ أَدْعِيَ لَأَجِيبُ، وَكَأَنَّكَ تَرَكْتُمْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ».

۵۰ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقُسَيْرِيُّ، عَنِ الْمُطَبَّرِيِّ - مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَلِّبِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ قُسَيْبِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطْبَةَ الْقُرَظِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَتَّى تَمُوتُوا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفٌ يَتْبَعُهُ، وَعِتْرَتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، فَلَقْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ، مَنْ عَزَّوَهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -».

۵۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ النَّظَلِيِّ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو صَاحِبَ أَبِي الْقَبَائِسِ ثَقْلَبَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَبَائِسِ ثَقْلَبَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» لَمْ

من مردی قبض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاشتم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۰ - عَطْبَةُ قُرَظِيّ از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که ریشه ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست خداست، و دیگر عترتم، آگاه باشید که آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید به ابوسعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او ﷺ.

۵۱ - علی بن فضل بغدادی گوید از ابوعمر و همنشین ابوالعباس ثعلب پرسیدند که در کلام رسول اکرم که فرموده «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» چرا آن دو را ثقلین نامیده اند؟ گفت: به دلیل آنکه تمسک به آن دو سنگین است.

مُجِبَّهَا الثَّقَلَيْنِ؟ قَالَ: لَا أَرَى الثَّقَلَيْنِ بِيَوْمِ تَقِيلُ».

۵۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْخُوهرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَثَرٍ وَأَحْمَدُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَوْسَى عَنْ شَرِيكٍ عَنْ وَكَيْعٍ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ جُلٍّ وَغَرٌّ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي - أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۵۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْخُوهرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُتَمِّتُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَمِيرِيُّ^(۱) بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَرَفِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُبَرِّجٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فَالَمْ أَنْتَهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ: أَهْلُ بَيْتِنَا عَنْ حُجَّةِ الْوِدَاعِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَفَكَّرْتُمْ بِهِ لَنْ تَحْسِلُوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي - ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثًا -».

۵۴ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ خُدَّانٍ الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَاقِمِ الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزَّازِ بْنِ

۵۲ - زید بن ثابت گوید رسول اکرم ﷺ فرمود: من دو شیء نفیس در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدای تعالی و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آندو جانشینان پس از منند و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۳ - عمرو بن ابی المقدام از امام صادق و از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نزد جابر بن عبد الله آمدم و گفتم: از حجة الوداع مرا خبر ده و او حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من چیزی را در بین شما باقی گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - سپس سه مرتبه فرمود: بار خدایا گواه باش.

۵۴ - زید بن ارقم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را

مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْكَلْبِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الصَّحْحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ مَا إِنِ تَشْكُرُونِي لَنْ تَضِلُّوا، بِكِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفِرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْضِعَ».

(۵) (۱۱) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَانَ الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُكَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ نَاسٍ الدُّهَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَمْرٌ مَشْهُورٌ وَأَوْشَكُ أَنْ أَذْهَبَ فَأَجِيبْ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ التَّقْدِيرَ، أَخَذَهَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخِرِ: بِكِتَابِ اللَّهِ عِزَّتِي وَجَلَّ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفِرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْضِعَ».

(۵) (۱۲) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُسَبِّحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ حُطَيْبَةَ الْغَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ أَمْزُجُ أَخَذَهَا أَطْوَلَ مِنَ الْآخِرِ: بِكِتَابِ اللَّهِ حَبْلُ مَخْذُودٍ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفُ بَيْتِ اللَّهِ، وَ


باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندواز یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.


(۵) (۱۳) حارث از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: من مردی فیض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم، من در میان شما دو تنم - نفیس باقی گذاردم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۵) (۱۴) عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست

عِزَّتِي، أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يُلْقِيَهَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، فَنَلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عَجَزْتُ؟
فَقَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - .»

۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ
الْأَشْجَبِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَعْلَى الْأَدَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو عَزَازَةَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي نَابِتٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ
«قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوِدَاعِ نَزَلَ غَدِيرُ خُمٍّ فَأَمَرَ بِذِرْحَابٍ لَفَفْتُمْ،
ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: تَكُنَّ لِي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ أَحَدُهَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ،
كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْتَلِفُونَ فِيهَا، فَإِنَّهَا لَنْ يُلْقِيَهَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَيَّ الْخَوْضَ، قَالَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ مُوَلَايَ وَأَنَا مُوَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثُمَّ
أَخَذَ يَهْدِي عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ رِثَةً فَقُلْ رِثَتِي، فَنَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ:
أَلَيْسَ سَيِّدُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: مَا كَانَ فِي الدُّوَابِّ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ رَأَى بِعَيْنَيْهِ

خداست و دیگر عترتم، آگاه باشید که آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در
خوض کونر بر من وارد شوند راوی گوید: به ابرسمید گفتم: عترت او چه کسانی
هستند؟ گفت: اهل بیت او  .»

۵۵ - عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ از زید بن ارقم روایت کند که گفت: چون رسول
خدا ﷺ از حَجَّةِ الْوِدَاعِ بازگشت در غدير خُمّ فرو آمد و دستور داد زیر چند
درخت بزرگ را رفتند سپس برخاست و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز
اجابت نمودم. من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از آندو بزرگتر
از دیگری است کتاب خدا و عترتم. بنگرید چگونه آندو را جانشین من
می سازید؟ و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کونر بر من وارد
شوند. سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است،
سپس دست علی بن ابی طالب  را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علی
مولای اوست. به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا ﷺ
شنیدی؟ گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را با دو چشم خود دیده و
با دو گوش خود این کلمات را شنیدند.

بِقَهِّ بَادَنْتَهُ».

۵۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَهِلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَرِيفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُضَيْلٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي نَعْبِدٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي تَابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ لُؤْقَمٍ قَالَ: «نَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَأُجِبْتُ. وَإِنِّي نَارُكُمْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَخَذَهَا أَكْظَمُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَبْلُ نَمُودُ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَجَزَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - فَإِنَّهَا لَنْ يَزَالَا جَبْعًا عَنِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَحُلُّونِي فِيهَا».

۵۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَنْصَلٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ عَمْرُو بْنُ هَاشِمٍ الْجَنْجَنِي، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ عَطِيَّةَ إِنَّهُ مَنَعَ أَبَا سَعْدٍ يَزِيعَ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ «قَالَ: أَكُنَّا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَزَكَّيْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَحْبِلُوا مِنْهُ إِلَّا بِنَدْيِ الثَّقَلَيْنِ. أَخَذَهَا أَكْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلُ نَمُودُ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عَجَزَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يَنْقُرَ عَنِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ».

۵۶- زید بن ارفهم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: گویا مرا خوانده‌اند و من نیز اجابت نموده‌ام و من دو شیء نفیس در میان شما شهاده‌ام که یکی از دیگری عظیم‌تر است: کتاب خدای تعالی که رسته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و عترتم - اهل بیتم - و آندو پیوسته با یکدیگرند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه آندو را جانشین من می‌سازد؟

۵۷- ابوسعبد در حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را نهادم که اگر آن را اخذ کنید پس از من گمراه نشوید، آنها دو شیء نفیس است و یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای تعالی که رسته‌ای کشیده شده از آسمان تا زمین است، و عترتم - اهل بینم - آگاه باشند که آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ السَّعْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي سَيْدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ «قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنْ نَارَكَ فَبِكُمْ التَّقَلُّبُ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزِّي - أَهْلَ بَيْتِي - وَلَنْ يَذَرِقَا حَقِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ».

۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمٍ بْنُ شاذَانَ الثَّقَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حَنْسِ بْنِ الْمُقْتَضِرِ^(۱) قَالَ: رَأَيْتُ أُمَادَرَ الْغِفَارِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَجَدًا يَخْلُقُ بَابَ الْكُفْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: أَلَا مَنْ عَزَّنِي فَقَدْ عَزَّنِي وَمَنْ لَمْ يَعْزَّنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ السَّكَنِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنِّي خَلَلْتُ فِيكُمْ التَّقَلُّبُ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزِّي - أَهْلَ بَيْتِي - وَإِنَّهُمَا لَنْ يَذَرِقَا حَقِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ أَلَا إِنْ مَثَلَهَا فَبِكُمْ تَسْتَبِغُوا نُوحٍ مَنْ ذَكَبَ فِيهَا مِنْهَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَبَ».

۵۸ - امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: من در میان شما دو شیء نفیس را باقی گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیت - و آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کون بر من در آیند.

۵۹ - حنس بن معمر گوید: ابوذر غفاری - رحمه الله - را دیدم که حلقه باب کعبه را گرفته و می گفت: هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بدانند که من ابوذر جندب بن سکن هستم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیت - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کون بر من در آیند. بدانید که مثل آندو مانند گشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق شود.

۱ - کتاب فی السج و هذا مصنف و الطرطیب و صحیح بن خلدون بن السید و هر الفحاحی آندی شهد حقه التوابع و قال ابن عدی: کنی أبو الحنرب، شهد مع علی مشاهده بروی عبد أبو اسحاق السبعی

۶۰ - حَدَّثَنَا سُرَيْفُ الدِّينِ الصَّدُوقُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ^(۱) بَنِي - عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَادَانَ الثَّيْسَابُورِيُّ - عَنْ عُثَيْبِ اللَّهِ بْنِ حُوسَيْ قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ - عَنْ زَكَّانَ بْنِ الزَّيْبِيعِ، عَنْ الْغَابِغِ بْنِ حَسَّانَ - عَنْ زَيْدِ بْنِ تَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ^(۲)» كِتَابُ اللَّهِ وَ جَعَرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - فَأَمَّا هُنَّ بَعْدَ مَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِ الْقَطَّارِ الثَّيْسَابُورِيُّ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ - عَنْ الْفَضْلِ بْنِ سَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ - عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ اثْنَيْنِ - أَعَدَّهَا أَكْثَرُ مِنَ الْآخَرِ» كِتَابُ اللَّهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَعَرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - فَأَمَّا هُنَّ بَعْدَ مَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ - سَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - عَنْ جَرِيرٍ - عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثَيْبِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي - الصُّحَيْحِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ

۶۰ - زید بن تابت گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو جانشین گذاردم، کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۱ - ابوسعید خدری گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس نهادم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۲ - زید بن ارقم از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: من در بین شما کتاب خدا و اهل بیتم را نهادم و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر

۱ - فی بعض النسخ مزیل: و هو تصدق و بنو زیارة صحابة من اهل بهابیر ۲ - فی بعض النسخ العترة

بثني، فَأُثْمِنَا أَنْ يَتْلُوَهَا عَنِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّمَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ خَمَادِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْجَلَّانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قُبَيْسِ الْمُهَلَّبِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَغَسَّسَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجًا فِي أَرْضِهِ، وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ - وَخَلَعَ الْقُرْآنَ مِنَّا، لَا تُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا».

۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَيْادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْمَدَنِيِّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: سَبَّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ مَنَعِي قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الْفُلُكَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَبِعَثَرِي» فِي الْبَعَثَرِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ السَّعَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ نَاهِيَهُمْ مِنْهُمْ وَ قَابِلَهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ عَنِّي بِرُؤَا عَلى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَوْضَهُ»

من در آیند.

۶۴ - سُلَيْمِ بْنِ قُبَيْسِ از امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی ما را پاکیزه ساخت و حفظ نمود و ما را گواهان بر خلفش قرار داد و حجت‌های زمین نمود و ما را همراه قرآن فرار داد و قرآن را همراه ما کرد، ما از قرآن جدا نشویم و آن نیز از ما جدا نشود.

۶۵ - امام صادق عليه السلام از پدران‌ش روایت کند که از علی عليه السلام در معنی این کلام رسول خدا صلى الله عليه وآله که «من دوشی» نقیص در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه که از فرزندان حسین هستند و همین آنها مهدی و قائم آنهاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا صلى الله عليه وآله در حوض کوثر در آیند.

۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِدْرَاهِيمَ، عَنْ نَائِبِ بْنِ دَهْبَارٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرَبُفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُنَيْدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ! أَنَا حَدِيثُ الْحَبْكَةِ^(۱) وَأَنْتَ بَاهِيَا، وَتُرَى تَوَقَّى الْمَذْيَبَةَ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْبَابِ، فَكَذَّبَ عَنْ رَعْمٍ أَنَّهُ يُجَيِّئِي وَبُيَضِّصُكَ، بِأَنَّكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَدَمُكَ مِنْ دَمِي، وَرُوحُكَ مِنْ رُوحِي، وَسِرُّكَ مِنْ سِرِّي، وَغَلَاتِيكَ مِنْ غَلَاتِي، وَأَنْتَ إِمَامٌ أَمْنِي، وَخَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي، سَبْعُ مِنْ أَطَاعِكَ، وَشَيْءٌ مِنْ عَصَاكَ، وَزَيْعٌ مِنْ نَوَالِكَ، وَحَبْرٌ مِنْ عَادَاكَ، وَهَارٌ مِنْ لِرْعَاكَ، وَهَلَكٌ مِنْ نَارِكَ، مِثْلُكَ وَمِثْلُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِكَ ابْنُ عَبْدِ مَنَافٍ، مِثْلُكَ وَمِثْلُ الْيَمَامَةِ مِنْ رَجَبِهَا نَحَا، وَ مِنْ تَحْلُفِكَ عَلَيْهَا غَرَقٌ، وَ مِثْلُكُمْ كَمِثْلِ الثُّغُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمٍ - الْقِيَامَةِ».

۶۵ - ابن عباس گوید که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من شهر حکمت و نو دروازه آبی و به مدینه داخل نوان شد مگر از جانب دروازه آن، دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد در حالی که نور دشمن می دارد، زیرا تو از منی و من از توأم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من و آشکار تو از آشکار من است، و تو امام امت من هستی و پس از من جانشین من بر آنها می، نبیست کسی که از تو اطاعت کرد و بدعت کسی که نافرمانی تو را نمود، کسی که دوستی تو را داشته باشد سود برده است و کسی که دشمن تو باشد در خسران است و کسی که همراهی تو را داشته باشد رسنگار و کسی که از تو جدائی گزیند هلاک است، مثل تو و مثل ائمه از فرزندان تو که پس از من بیایند، مثل کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق خواهد شد، و مثل شما مانند مثل سنارگان است که هر گاه ستاره ای پنهان شود ستاره ای دیگر بدرخشد و این تا روز قیامت ادامه دارد.

[مَعْنَى الْعِزَّةِ وَالْآلِ وَالْأَهْلِ وَالذَّرِّيَّةِ وَالسَّلَاطَةِ]

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : إِنْ سَأَلْتِ سَائِلٌ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ «إِنِّي نَادَيْتُكُمْ مَا إِن تَسْكُنُكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي» كِتَابَ اللَّهِ وَعِرَّتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ». فَقَالَ: مَا تَتَكَبَّرُونَ أَنْ يَكُونَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِزَّةِ - وَكُلُّ بَنِي أُمِّتِهِ مِنَ الْعِزَّةِ أَوْ لَا يَكُونَ الْعِزَّةُ إِلَّا بَوْلَدِ الْحَسَنِ وَحُشْبَةٍ فَلَا يَكُونَ عَلَيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْعِزَّةِ؟

فَجَبَلَ لَهُ: أَلَمْ تَكُنْ ذَلِكَ مَا جَاءَتْ بِهِ اللَّغَةُ وَدَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ ﷺ، فَأَمَّا دَلَالَةُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ قَالَ: «عِرَّتِي أَهْلُ بَيْتِي» - وَالْأَهْلُ مَا خُوِذَ مِنْ أَهَالَةِ الْبَيْتِ، وَهُمُ الَّذِينَ يَفْتَرِقُونَهُ، قَبْلَ كُلِّ مَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلٌ - كَمَا قِيلَ لِي عَنْ أَبِي ثَابِتٍ أَهْلُهُ، وَبَدَلَهُ قَبْلَ يُفْرَضُ: أَلِ اللَّهِ، لِأَنَّهُمْ عَمَرُوا بَيْتَهُ - وَالْآلُ: الْأَهْلُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِطُغْيَانِ الْفِيلِ» (۱) - وَقَالَ: «إِلَّا آلَ لُوطٍ نَحْنُ بِأَعْيُنِهِمْ يَنْعَرُ» (۲)، فَسُنِّسَ

معنای عزت و آل و اهل و ذریه و سلاله

مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: اگر سؤال کنند ای درباره این کلام پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إِنِّي نَادَيْتُكُمْ مَا إِن تَسْكُنُكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي» کِتَابَ اللَّهِ وَعِرَّتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، بگویند: چرا انکار می کنید که ابوبکر و بنی امیه از عزت باشند و چرا می گویند که عزت فقط شامل فرزندان حسین علیهم السلام می شود؟ آیا علی بن ابی طالب از عزت نیست؟ به او می گوئیم: انکار ما به دلیل لغت و سخن پیامبر اکرم ﷺ است. اما سخن پیامبر چنین است: «عزت من، اهل بیت من است» و کلمه «اهل» مأخوذ از «اهالۃ البیت» است و آنها کسانی هستند که خانه را آباد می کنند و به هر کس که خانه را آباد می کند «اهل» می گویند و اهل البیت آبادکنندگان آنند و از این جهت به فریشت آل الله می گویند - زیرا آنها آبادکنندگان خانه او بودند و «آل» به معنی اهل است - خدای تعالی در داستان لوط فرموده است: اهل خود را شبانه ببر، و فرموده: مگر آل لوط را که در سحر آنها را تحت دادیم و «آل» را اهل

الْأَلْ أَهْلًا. وَالْأَلُّ فِي اللَّغَةِ الْأَهْلُ وَإِنَّمَا أَصْلُهُ أَنَّ الْعَرَبَ إِذَا مَا أَرَادَتْ أَنْ تُصَغِّرَ الْأَهْلَ قَالَتْ: أَهْلِي. ثُمَّ اسْتَغَلَّبَ الْهَاءُ فَقَالَتْ: آلٌ. وَاسْتَغَلَّبَ الْهَاءُ. فَصَارَ مَعْنَى الْأَلِ كُلُّ مَنْ رَجَعَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ بِنَسَبِهِ.

ثُمَّ اسْتَعْمِرَ ذَلِكَ فِي الْأَمَةِ. فَقِيلَ لِمَنْ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِدِينِهِ: آلٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^(۱). وَإِنَّمَا صُحِّحَ أَنَّ الْأَلَّ فِي قِصَّةِ فِرْعَوْنَ مُتَّبِعُهُ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا عَذَّبَهُ عَلَى الْكُفْرِ وَلَمْ يُعَذِّبْهُ عَلَى النَّسَبِ فَلَمْ يُعْزَأْ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» أَهْلَ بَنَاتِ فِرْعَوْنَ. فَكُنِيَ قَالَ قَائِلٌ: آلُ الرَّجُلِ. فَإِنَّمَا يَرْجِعُ بِهَذَا الْقَوْلِ إِلَى أَهْلِيهِ إِلَّا أَنْ يَذُلَّ عَلَيْهِ بِدَلَالَةِ الْأَشْيَاعِزَةِ كَمَا جَعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ». وَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَا عَنِ إِلَّا ابْنَتُهُ»^(۲).

نامیده است، و آل در لغت به معنی اهل است و اصل آن این است که عرب در تصغیر اهل «أهلی» گوید و چون حرف «ها» بر آن تغیل است آن را اسقاط کرده و «آل» گفته است و معنی آل، هر کسی از خاندان انسان است که به او بر می گردد.

سپس کلمه آل به نحو استعاره در امت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر ﷺ رجوع کند «آل» گفته شده است، خدای تعالی فرموده است: «آل فرعون را در عذاب سختی در آورید» و دلیل آنکه در قصه فرعون مقصود از پیروان او «آل» او می باشد این است که خدای تعالی او را به واسطه کفر عذاب می کند و نه به واسطه نسب، پس روا نیست که مقصود از «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» اهل بیت او باشد و چون شخصی بگوید: «آل الرَّجُلِ» مقصود همان اهل بیت اوست، مگر آنکه دلیلی وجود داشته باشد که آن به نحو استعاره استعمال شده است، همچنانکه خدای تعالی در تعبیر «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» در معنای استعماری استعمال فرموده است و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مقصود از آل فرعون در این آیه دختر اوست.

وَأَمَّا الْأَهْلُ فَهُمْ الدُّرُثِيُّ مِنْ وَلَدِ الرَّجُلِ وَوُلْدُ أَبِيهِ وَخَدُّهُ عَلَى مَا تُعْرَفُ وَلَا
يُقَالُ بُولَدِ الْجَدِّ الْأَبْعَدِ «أَهْلُ»، أَلَا تَرَى أَنَّ الْقَرَبَ لَا تَقُولُ لِقَتْنَجِمٍ: أَهْلُنَا، وَإِنْ كَانَ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدُّهَا، وَلَا تَقُولُ مِنَ الْقَرَبِ مُضَرَّ لَا بَادَ: أَهْلُنَا، وَلَا يُزِيغُهُ، وَلَا تَقُولُ
قُرَيْشُ إِسَائِرٍ وَوُلْدُ مُضَرٍّ: أَهْلُنَا، وَلَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ سَائِرُ قُرَيْشٍ أَهْلُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ
بِالنِّسْبِ لَكَانَ وَوُلْدُ مُضَرٍّ وَ سَائِرُ الْقَرَبِ أَهْلُهُ، قَالَ أَهْلُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّجُلِ وَ ذَنْبِهِ، فَأَهْلُ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَنُو هَاشِمٍ دُونَ سَائِرِ الطُّوْنِ، فَإِذَا قِيلَ لِي قَوْلُهُ ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ
فِيكُمْ مَا إِنِّي مُشَكِّمٌ بِهِ أَنْ تَقُولُوا: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - فَسَأَلَ سَائِلٌ مَا
الْبَعْرَةُ فَقَدْ تَسَرَّهَا هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولِيهِ: «أَهْلُ بَيْتِي»، وَ هَكَذَا فِي التَّلَفُّظِ أَنَّ الْبَعْرَةَ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ
عَلَى بَابِ جَعْفَرِ الْعَصْبِ، قَالَ الْمُذَلِّي:

لَمَّا كُنْتُ أَخْشَى أَنْ أَقِيمَ غِلَاظَهُمْ لَيْسَتْهُ أَبْيَانُ كَمَا يَنْبَغُ الْعَوْدُ (۱)

اما «اهل» عبارت است از نسل از فرزندان مرد و فرزندان پدر و جدش که
به طور متعارف نزدیک باشند، اما به فرزندان جد دور «اهل» نمی گویند، آیا
نمی بینی که عرب به عجم «اهلنا» نمی گوید، گرچه ابراهیم علیه السلام جد مرد و است و
در میان عرب نیز «مُضَرَّ» به «آباد» و «زیعه» اهل ما نمی گوید و قریش نیز به
سایر فرزندان مُضَرَّ «اهلنا» نمی گوید، و اگر جایز بود که سایر قریشیان به واسطه
نسب اهل رسول اکرم ﷺ باشند، همه اولاد مُضَرَّ و سایر اعراب نیز اهل او
بودند، بنابراین اهل بیت هر مردی همان خویشان نزدیک او هستند و اهل رسول -
خدا ﷺ عبارت از بنی هاشم هستند نه سایر خاندانهای قریش، پس چون
ثابت شد که پیامبر اکرم فرموده است: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنِّي مُشَكِّمٌ بِهِ أَنْ تَقُولُوا:
كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - و پرستگري پیرسد که عترت چیست؟
می گوئیم: پیامبر اکرم ﷺ خودسان آن را به «اهل بیتی» تفسیر کرده اند، و در
لغت نیز عترت درختی است که بر دو سوواخ سوسمار می روید، هُذَلِ گوید:
من به واسطه شش بیت مغترقی که مانند گیاه «عتر» پراکنده می روید،
نمی ترسیدم که برخلاف اینسان پیام کنم.

قال أبو عبيد في كتاب الأضال - حكاة عن أبي عبيدة - العترة والبطون (۱) أصل
 للإنسان، وبنه فوطم. «عادت لبعبرها المنبر». أي عادت إلى حلق كانت فازقته.
 فالعترة في أصل اللغة أهل الرجل. وكذا قال رسول الله ﷺ: «عزني أهل -
 يعني: «فتبين أن العترة الأهل والأهل الولد وعزيم». ولولا تكي العترة الأهل و
 كانوا الولد دون سائر أهله فكان قوله ﷺ: «إني مخلت فيكم ما إن تمسكنم به لن
 تضلوا» كتاب الله وعزني - أهل يعني - وإنيها لن تغترفا حتى يردا علي الخوض» ثم
 يدخل علي من أبي طالب ﷺ في هذه الشربة لأنه لم يدخل في العترة. فلا يكون
 علي ﷺ بمن لا يفارقه الكتاب. ولا بمن إن تمسكنا به لن نضل. ولا يكون بمن دخل في
 هذا القول. فيكون كلام النبي ﷺ حاشا دون عام. فإن صلح أن يكون خاصا في
 الولد صلح أن يكون في بعض الولد. لأنه ليس في الكلام ما يدل على خصوصية في

ابو عبيد در کتاب الامتال از ابو عبده حکایت کرده که گفته است: «عترة» و
 «فطر» اصل انسان است و از اینجاست قول انسان که در فارسی گویند: منبر به
 عترت خود برگشت. یعنی به فطری که از آن جدا شده بود برگشت.
 پس عترت در اصل لغت عبارت از خاندان مرد است و رسول اکرم ﷺ
 نیز هر موده است: عترت من اهل بیت من است. بنابراین روشن گردد که عترت
 همان اهل است و اهل عبارت از فرزندان و غیره است و اگر عترت به معنی اهل
 نبود و تنها شامل فرزندان می شد و سایر خاندان را در بر نمی گرفت، این سخن
 پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إني مخلت فيكم ما إن تمسكنم به لن تضلوا» کتاب الله و
 عززني - أهل بیتی - و إنيها لن تغترفا حتى يردا علي الخوض» شامل علی
 ابن ابی طالب نمی شد، زیرا او داخل در عترت نبود و از کسانی نبود که قرآن کریم
 از او جدا نشود و همچنین در زمره افرادی بود که اگر به او منسک شویم هرگز
 گمراه نگردیم و در این وصبت نیز داخل نبود. بنابراین کلام پیامبر اکرم ﷺ
 خاص بود. نه عام و اگر سزاوار باشد که عترت شامل فرزندان باشد ممکن است
 شامل بعضی از فرزندان بشود. زیرا در کلام چیزی وجود ندارد که دلالت بر

جنس دون جنس .

و بما يدل أن علياً عليه السلام داخل في العزة قوله عليه السلام : «إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الخوض» و قد أجمعت الأمة - إلا من شذ من لا يقدر في ذلك بخلاف - أن علياً عليه السلام لم ينفارق عنكم كتاب الله . و أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يخلف في وقت عصيته أحد أعلم بكتاب الله منه . و قد كان الحسن و الحسين عليهما السلام يحضر خلقهما . فهل في الآية من يقول : إنهما كانا أعلم بكتاب الله منه . و هل كانا إلا آخذين عنه و متتبعين به . و لا يغفلوا قوله عليه السلام : «إني تخلفت فيكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا» بكل عصر أراد . أو لعصر دون عصر . فإن كان لكل عصر فالعصر الذي كان علي عليه السلام خليفة فيه من كان متخلفاً فيما؟ هل كان الحسن و الحسين هما المرادين بهذا القول أو علي عليه السلام ؟ فإن قال قائل : إن الحسن و الحسين عليهما السلام أوجب أنهما كانا في وقت شيعي النبي صلى الله عليه وآله أعلم من أبيهما عليهما السلام . و خرج من لسان الأمة . و إن قال قائل : إن النبي صلى الله عليه وآله أراد بهذا دون

خصوصیتی در جنس معنی داشته باشد .

دلیل دیگر بر اینکه علی عليه السلام داخل در عترت است این سخن پیامبر اکرم عليه السلام است که فرموده «إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الخوض» و همه امت اسلامی - جز معدودی که به مخالفت آنان اعتنا نمی شود - اتفاق دارند که علی عليه السلام از حکم خدای تعالی جدا نیست و رسول اکرم صلى الله عليه وآله در وقت وفاتش کسی را جانشین خود نساخته است که به کتاب خدا داناتر از او باشد و امام حسن و امام حسین عليه السلام را از خلقای خود قرار داده است . آیا در امت کسی هست که بگوید آن دو داناتر از علی عليه السلام به کتاب خدا بودند؟ آیا آن دو حقایق را از او اخذ نکرده و پیروی نمودند؟ و مسلم است که سخن پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که فرمود : «إني تخلفت فيكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا» شامل هر عصری می گردد و اختصاص به زمان معینی ندارد . پس در عصر علی عليه السلام خلیفه پیامبر اکرم که بود؟ آیا مقصود از این کلام امام حسن و امام حسین عليه السلام هستند یا علی عليه السلام ؟ اگر بگویند مقصود حسین عليه السلام هستند واجب می گردد که هنگام وفات پیامبر اکرم آنان داناتر از پدرشان باشند و هیچ شخصی از امت چنین سخن نگفته است .

وَقَدْ أَجَازَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ لَوَادٍ بَعْضُ الْعِزَّةِ دُونَ التَّهْنِصِ. لِأَنَّهُ لَيْسَ الْوَدُّ الَّذِي
يُدْعِيهِ خَفَضُنَا أَحَقُّ بِمَا نَدْعِيهِ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ غَيْرِهِ. وَلَا يَهْدِي مِنَ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ عَمَّ
بِقَوْلِهِ التَّخْلِيفِ بِكُلِّ الْأَعْصَارِ وَالذُّهْرِ أَوْ خَصَّ. فَإِنْ كَانَ عَمَّ فَالْعُمُومُ الَّذِي قَامَ فِيهِ
عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا أَوْجَبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ عِزَّتِهِ. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ ظَلَمَ إِذْ
كَانَ يَحْضُرُنِي مِنْ قَوْلِهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنِّي. وَهَذَا لَا يَقُولُ بِهِ مُسْلِمٌ. وَلَا تُجْعَلُ عَلَى رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ مُؤْمِنٌ.

وَكَانَ مُرَادُنَا بِإِبْرَاءِ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَى الْخَوْضِ» فِي هَذَا الْبَابِ إِثْبَاتُ انْصَالِ أَمْرِ حُجَّجِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَأَنَّ
الْقُرْآنَ لَا يَنْتَقِلُ مِنْ حُجَّةٍ مُفَرِّقَةٍ إِلَيْهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ هُمُ الْعِزَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بِقَوْلِهِ عَمَّةٌ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِقَوْلِهِ ﷺ: «لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ». وَهَكَذَا قَوْلُهُ ﷺ:

اگر بگویند مقصود پیامبر اکرم ﷺ از این سخن وقت خاصی بوده است، نه همه اوقات، باید ملزم شود که مقصود از عترت هم افراد خاصی هستند، نه همه اولاد، زیرا آن وقت خاصی که مخالف ما ادعا می کند بهتر از آنچه که ما می گوئیم نیست. بناچار مقصود پیامبر از خلافت قرآن و عترت با عام است و شامل همه اعصار و ازمان می شود و با خاص. و اگر مقصود عام است پس باید شامل آن عصری که علی بن ابی طالب قیام به امامت کرد نیز بشود، مگر آنکه کسی بگوید او ستم کرد و در محضر او کسانی از فرزندان او بودند که از او اعلم بودند و این سخن را هیچ مسلمانی نمی گوید و هیچ مؤمنی آن را بر رسول خدا ﷺ روا نمی داند

و مراد ما از نقل سخن پیامبر اکرم که فرمود: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» در این باب آن است که ثابت کنیم امر حجت‌های الهی ﷺ تا روز قیامت متصل و مداوم است و قرآن از حجتی از الله که همواره همراه آن باشد خالی نیست و آنها همان عترت ﷺ هستند که حکم آن را تا روز قیامت می دانند. زیرا پیامبر اکرم فرموده اند: «لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» و همچنین است این سخن آن حضرت که «إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الْجُحُومِ كُلَّمَا غَابَ نَعْمٌ طَلَعَ

«إِنْ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الشُّجُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». تَعْبُدِينَ لِقَوْلِهَا «إِنَّ
الْأَرْضَ لَا تَحْمِلُ مِنْ حُجَّتِهِ يَوْمَ عَلَى خَلْقِهِ ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خَافَ مَشْهُورٌ لِفَلَا تَنْطَلِ خَلْقُ اللَّهِ
غُرُوجًا وَبَيَانًا.

وَقَدْ بَيَّنَّ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعِثْرَةِ الْمَقْرُونَةِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ فِي الْحَبَرِ الْ
حَدَّثَنَا بِهِ :

أَخَذَ بَنُ الْحَسَنِ النَّظَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّكْرِيُّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا
الْجَوْهَرِيِّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ الصَّادِقِ جُفَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ -
عَلِيٍّ. عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ. عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْي مُخَلِّفٌ لَكُمْ الثَّقَلَيْنِ. كِتَابَ اللَّهِ وَ
عَبْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهَا لَنْ يَفْعَمُوا حَتَّى يَرُدَّ عَلَيَّ الْحَوْضُ كَهَائِلُ - وَضَمَّ بَيْنَ شِئَانَتِهِ -
فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ عِثْرُكَ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ
الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَالْأَبْنَاءُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ حَكَى مُحَمَّدُ بْنُ بَغِيٍّ الشَّيْبَانِيُّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ صَاحِبِ أَبِي الْقَتَابِ نَقَلَ

نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» وَ هُنَّ سَخَنٌ كَه «زَمَنَ أَرْحَجَتْ خُدَايَ خَلَقَتْ خَالِي نَمِي مَانِد
كِه أَوْ يَا ظَاهِر وَ مَشْهُورَ اسْت وَ بَا يَنْهَان وَ مَسْنُورَ تَا حَجَّتْهَايَ خُدَايَ تَعَالَى وَ
بَيَّانُشِ بَاطِلِ مَسْنُودِ».

و پیامبر اکرم ﷺ در حدیث زیرین تبیین فرموده اند که عترتی که معرون
به کتاب خدای تعالی است چه کسانی هستند. امام صادق از یدران بزرگوارشان
از رسول اکرم صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِم اجمعین روایت کند که فرمودند: «من در میان شما
دو شیء نفیس را جانشین من می سازم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند
و آن دو از یکدیگر جدا نمانند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. مانند این دو
انگشت - و دو انگشت سیّابۀ خود را به یکدیگر مُنَضَّم فرمودند - جابرین عبد الله
انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما چه کسانی هستند؟ فرمود:
علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت».

ابوالعبّاس تَعَلَّب گوید این اعرابی گفته است: عترت عبارت از قطعه های

فی کتابه الذی ساء کتاب السافرة. قال: حدثني ابو العباس ثعلب قال: حدثني ابن الاعرابي قال: العبرة: قطاع المشك الكبار في التاجعة و تضعبها عنبرة. و العبرة الزينة العذبة و تضعبها عنبرة. و العبرة شجرة تثبت على باب و جوار الصب. و أحسنه أراد و جاز الضبع لأن الذي يكون هو للصب عنك و للصب و حار. ثم قال: و إذا حزن الصب من و جارا ثم غت على تلك الشجرة فهي لذالك لا تنمو و لا تكبر و الغوب تضعب مثلاً للذليل و الذل فقول: أذل من عبرة الصب. قال: و تضعبها عنبرة.

و العبرة و لد الرجل و ذریته من صلبه و لذالك سمیت ذریته محمد ﷺ من علی و فاطمة علیهما السلام. عبرة محمد ﷺ. قال ثعلب: ثعلب لابن الاعرابی: فما عتی قولی أی یکر فی الشیخ: «عن عبرة رسول الله ﷺ»؟ قال: أراد بذلك و بیضته. و عبرة محمد ﷺ لا محالة و لد فاطمة علیها السلام. و الذلیل علی ذلک رد أی یکر و إنعاده علی ﷺ بسورة براءة. و قوله ﷺ: «أبرز أن لا یبلغها عقی إلا أنا أو رجل ینی».

بزرگ مشک ناهه است و در تصغیر آن «عنبرة» می گویند، و عترة عبارت از آب دهان شیرین و گواراست و در تصغیر آن نیز «عنبرة» می گویند؛ و عترة درختی است که هر دو لانه سوسمار می روید. گمان می کنم که مقصودش لانه کفتار باشد، زیرا لانه سوسمار را «مکن» و لانه کفتار را «و جار» می گویند. سپس می گوید: وقتی سوسمار از لانه اش بیرون می آید خود را به آن درخت می مالد و به این جهت رشد نمی کند و بزرگ نمی شود. و عرب درباره ذلیل و ذلت مثل دارد و می گوید: خوارتر از درخت لانه سوسمار گوید تصغیر آن نیز «عنبرة» است. و عترة فرزندان شخص و ذریه صلی اوست و از این رو به ذریه محمد ﷺ که از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند عترة او گویند ثعلب گوید: به ابن الاعرابی گفتم معنای سخن ابوبکر در سقیفه چیست که گفته است: «ما عترة رسول خدا هستیم» گوید: مقصود او این است که ما از شهر او و حرم او نیم و إلا عترة محمد ﷺ لا محاله فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و دلیل آن بازگرداندن ابوبکر و فرستادن علی علیهما السلام با سورة براءة است و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

فَأَخَذَهَا مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْهُ دُونَهُ، فَلَوْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِزَّةِ نَسَباً - دُونَ تَفْسِيرِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ أَنَّ أَرَادَ الْبَلَدَةَ لَكَانَ مُحَالاً أَخَذَ سُورَةَ بَرَاءَةِ مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ الْعِزَّةَ الصَّخْرَةُ الْعَظِيمَةُ يَتَّخِذُ الصُّبُّ عَلَيْهَا جُحُوراً بِأَوَى إِلَيْهِ، وَهَذَا يُفِيدُ هِدَايَتَهُ، وَقَدْ نِيلَ. إِنَّ الْعِزَّةَ أَصْلَ الشَّجَرَةِ الْمُقَطَّوعَةِ الَّتِي تَلَبَّتْ مِنْ أَصُولِهَا وَغُرُوبِهَا، وَالْعِزَّةُ فِي الْعَبْرِ هَذَا الْمَعْنَى قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا فِرْعَوْنَ وَلَا عُذْرَةَ» وَقَالَ الْأَضْمَرُ: كَانَ الرَّجُلُ فِي الْحَاجِلَةِ يَنْذُرُ نَذراً عَلَى شَايِهِ إِذَا بَلَغَتْ غَنَمُهُ مَالَهُ أَنْ يَذْبَحَ رَجَبِيَّةً وَغَنَائِمَهُ، فَكَانَ الرَّجُلُ رَجُماً عَلَى شَايِهِ فَيَصْبُدُ الطَّيَاءَ وَبَذَجُهَا عَنْ غَنَمِهِ عِنْدَ أَهْلِهَا يَحْرِي بِهَا نَذْرَهُ، وَأَتَشَدُّ الْحَارِثُ بَيْنَ جَلَدِ الشُّكْرِ بَيْتاً:

غَنَاءٌ بِاطِلَاءٍ وَظُلْمًا تَمَّا نَفْسُ غُرٍّ عَنْ حَبْرَةِ الرُّبُيَضِ الطَّيَاءِ

«فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند» و سوره را از ابوبکر گرفت و آن را به علی - نه غیر او - داد و اگر ابوبکر بر حسب نسب از عترت او بود. و تفسیر ابن اعرابی که آن را به همنهری تفسیر کرده است صحیح نباشد، محال بود که سوره را از او بگیرد و آنرا به علی علیه السلام بسپارد و گفته اند که عترت صخره بزرگی است که سوسمار نزد آن لانه می سازد و در آن مأوی می کند و این به واسطه کمی هدایت اوست که لانه خود را از آن صخره می باید. و گفته اند که عترت ریشه درخت بریده شده است و از اصول و ریشه های آن می روید و عترت در غیر این معانی قول پیامبر ﷺ است که فرموده «لا فرعة ولا عیرة» و اصمعی در شرح آن گوید: در زمان جاهلیت شخص برای گوسفندانش نذر می کرد که اگر آنها به صدر رأس برسد، «رَجَبِيَّة» و «عتاتر» خود را برای آنها قربانی کند و گاهی آن شخص به گوسفندانش بخل می ورزید و آهو صید می کرد و آن را نزد خدا بان و برای گوسفندانش قربانی می کرد تا به نذرش عمل کرده باشد. حارث حلز. یشکری می گوید:

آنچه شما طلب می کنید اعراض باطل و ستم است و نباید ما را به واسطه گناه دیگران مؤاخذه کنید، همچنانکه به عوض گوسفند آهو قربانی می کنند.

یعنی باخذونها بذنب غیرها. کما تَذْبَحُ أَوْ تَلْبَسُ الطَّيَّاءَ عَنْ غَنَبِهِمْ.
وَقَالَ الْأَصْمَعِيُّ: وَالْجَعْرَةُ الرِّيحُ. وَالْجَعْرَةُ أَيْضًا شَجَرَةٌ كَثِيرَةُ اللَّيْلِ ضَعِيفَةٌ تَكُونُ
غَوْضًا نَامَةً. وَبِقَالَ: الْجَعْرَةُ الذُّكُورُ. عَنَّا يَتَغَيَّرُ غَفْرًا إِذَا نَفَطَ. وَ قَالَ الزَّيْهَاسِيُّ: سَأَلْتُ
الْأَصْمَعِيَّ عَنِ الْجَعْرَةِ. فَقَالَ: هُوَ ثَبْتُ مِثْلُ الْمَرْزُوحِ يَنْبُتُ مُبْتَرَقًا.
فَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: وَالْجَعْرَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ
ذُرِّيَّتُهُ مِنْ فَاطِمَةَ. وَسُلَالَةُ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِينَ نَحْنُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِمْ
بِالْإِمَامَةِ عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهُمْ أَشْنَا عَفْرَةً أَزْهَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ
الْمَهْدِيُّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - عَلَى جَمِيعِ مَا ذَهَبَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ فِي مَنِي الْجَعْرَةِ: وَذَلِكَ أَنَّ
الْأَبْنَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَنِي جَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ وَ مِنْ بَنِي جَمِيعِ وَلَدِ أَبِي طَالِبٍ كَقَطْعِ الْمَشْكِ الْكِبَارِ
فِي النَّالِجَةِ. وَ عَلُوهُمْ الْقُدْبَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْحَبْكَةِ وَ الْقَطْلِ. وَ هُمْ الشَّجَرَةُ الَّتِي وَصُلُ
اللَّهُ ﷻ أَصْلُهَا. وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَعَاهَا. وَ الْأَبْنَةُ مِنْ وَلَدِهِمُ أَغْصَانُهَا. وَ

یعنی او را به واسطه گناه دیگری می گیرند. همچنانکه آنها آهورا به عوض
گوسفند قربانی می کنند.
و أَصْمَعِيُّ می گوید: عَفْرَةٌ به معنی باد و به معنی درخت کوچکی که شیر
بسیار دارد و در نواحی تمامه می روید و به معنی ذکر نیز آمده است. می گویند:
عَفْرٌ یعمر عَمْرًا یعنی عوط کرد. و رباشی می گوید: از اصمعی از معنی عَفْرٌ
پرسیدم. او گفت: گیاهی است مثل «مرزن جوش» که به طور پراکنده می روید.
مُصَنِّفُ این کتاب شیخ صدوق - علیه الرَّحْمَةُ - می گوید: عَفْرٌ عَلِيُّ بْنُ -
أَبِي طَالِبٍ وَ ذُرِّيَّتُهُ او از نسل فاطمه علیها السَّلَامُ وَ سُلَالَةُ پیامبر هستند که خدای تعالی بر
زبان پیامبرش ﷺ به امامت ایشان تصریح فرموده است و آنان دوازده تن
هستند و اول ایشان عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرِینشان مهدی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ -
اجمعین - است و ابن با آنچه که عرب در معنای عَفْرٌ استعمال کرده مطابق است،
و آن از این رو است که ائمه علیهم السَّلَامُ در میان همه بنی هاشم و همه فرزندان ابوطالب
مانند قطعه های بزرگ مشک نافع هستند. و علوشان نزد اهل عقل و حکمت
شیرین و گواراست. و آنها سَجَرَةُ ای هستند که رسول اکرم ﷺ ریشه آن و

شيعتهم وزلها، و علوهم نزعها، و هم عليه اصول الاسلام على معنى البلدة و التبنين و هم عليه الهدى على معنى الصخرة العظيمة التي يشجها الصب عندنا جحراً قناري اليه يلقى هدايته، و هم اصل الشجرة المنطوقة لا لهم و زوا و طليوا و زجوا و قطبوا و لم يواصلوا، فثبتوا بن اصولهم و عروقهم، لا بضرهم قطع من قطعهم، و لا اذبار من اذنر عنهم، اذ كانوا من قبل الله متصوصاً عليهم على اسان نبي الله ﷺ.

و من معنى العترة هم المفلحون الماخوذون بما لم يجزوه و لم يذنبوه، و منافقهم كثره و هم عليه ينابيع العلم على معنى الشجرة الكثيرة الثمرة، و هم عليه ذكران غير اناث على معنى قول من قال: ان العترة هو الذكر، و هم عليه جند الله جل و عز و جزئه على معنى قول الأضغعي: «ان العترة الرجب»، قال النبي ﷺ: «الرجب جند الله الأكبر» في حديث مشهور عنه، و الرجب عذاب على قوم و رجة لأخرين، و هم عليه

امير المؤمنين عليه شاحه اصل آن و ائمة الزمرندان او شاخه های کوچک آن و شعبان نشان برگهای آن و علومشان میوه آن درخت است و آنان اصول اسلام به معنی شهر و حرم آن هستند و هادیانی هستند به مانند صخره بزرگی که سوار نزد آن لایه می سازد و به واسطه آن هدایت یافته و کور لایه خود مأوی می کند و ایشان ریشه درخت برده شده هستند، زیرا محل ابتلاء و ظلم و جفا واقع شدند و قطع گردیدند و با ایشان مواصله نشد و از اصل و ریشه خود روئیدند و قطع قاطعان و ادبار مدیران به آنان زیان نرسانید، زیرا از جانب خدای تعالی و بر زبان پیامبر اکرم منصوص به امامت بودند.

دیگر از معانی عترة آن است که آنان ستم دیدگانی بودند که به جرمی که نکرده بودند و گناهی که مرتکب نشده بودند مؤاخذه شدند و منافع انسان بسیار است، و آنان سرچشمه های علمند بر اساس آن معنای عترة که شجره دارای شیر بسیار باشد و آنها مردان مرد بودند و نه اناث بر طبق معنای ذکر که برای عترة گفته اند و ایشان لشکر خدای تعالی و حزب او هستند بر اساس معنای قول اصمعی که گفته است عترة عبارت از «باد» است، پیامبر اکرم در حدیثی که از او نقل شده فرموده اند: باد لشکر خدای بزرگ است و باد بر قومی عذاب و بر

كَذَلِكَ. كَاتَلَفَآَنِ الْمُتَرَوِّينَ اِيْتِهِمْ بِقَوْلِي الشَّيْءِ ﴿١﴾: «إِنِّي مَخْلَقْتُ فِيكُمْ الثَّلَاثَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -». قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» ﴿٢﴾. وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيْنَكُم رَّادَّتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَلَمَّا الَّذِي أَتَوْا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» ﴿٣﴾ وَ أَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَى رَجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ» ﴿٤﴾. وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابُ الْمَشَاهِدِ الْمُتَرَوِّقَةِ. وَ الْيَتِيمِ النَّارِخَةِ. عَلَى شَفَى الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَالَ: إِنَّ الْبَعْرَةَ هُوَ نَبْتُ مِثْلِ الْمَرْزُوقِشِ يَنْبُتُ مُتَفَرِّقًا. وَ بَرَكَاتُهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْتَبِهَةٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.

وَ أَمَّا الذُّرِّيَّةُ فَقَدْ قَالَ أَبُو عَيْبَةَ: تَأْوِيلُ الذُّرِّيَّاتِ عِنْدُنَا إِذَا كَانَتْ بِالْأَنْثَى: الْأَخْفَاءُ وَ النَّسْلُ. وَ أَمَّا الَّذِي فِي الْقُرْآنِ: «وَ الَّذِيْنَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتَيْنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» ﴿٥﴾ قُرَّأَهَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ هَذَا الْمَقْصُودُ وَ الْآيَةُ الَّتِي فِي «تِس»: «وَ آيَةُ هُمْ أَنَا

فرمود دیگر رحمت است و آنان نیز چنین هستند او مانند قرآن که براساس کلام پیامبر همنشین آنهاست. فرمود: «إِنِّي مَخْلَقْتُ فِيكُمْ الثَّلَاثَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -» و خدای تعالی فرموده است: «وَ مَا قُرْآنٌ إِلَّا فَرَزْنَاهُ لَكُمْ مِنْ أَنْ شِفَاءً وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» است. و نیز فرموده است: و هنگامی که سوره ای نازل شود. باره ای از ایشان می گویند این سوره ایمانی کدامیک از شما را افزود؟ اما آنان که مؤمنند ایمانشان افزوده شده و شادمانند، اما کسانی که در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدیشان بیفزاید و در حالت کفر بمانند. اما براساس معنایی که می گوید عثرت گیاهی است مانند مرزن جوش که پراکنده می روید، آری آنان صاحب مشاهد متفرقه و بیوت بعید و برکاتشان در شرق و غرب عالم پراکنده شده است.

اما درباره ذریه ابوعبیده گوید: تأویل ذریات اگر با «الف» باشد معنایش اعقاب و نسل است. اما آنچه که در قرآن آمده است: «وَ الَّذِيْنَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتَيْنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» تنها علی علیه السلام آنرا بدین معنی قراءت کرده.

خَلَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ»^(۱) و ذُرِّيَّتُهُمْ عَزَّ وَجَلَّ: «کَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ قَوْمَ آخَرِينَ»^(۲) فیه لغتان: ذُرِّيَّةٌ وَ ذُرِّيَّتُهُ، مِثْلُ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّتِهِ. وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ بِالضَّمِّ، وَ قَوْلُهَا أَبُو عَمْرٍو، وَ هِيَ قِرَاءَةُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلَّا مَا وَزَعَهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّهُ قَرَأَ: «ذُرِّيَّةٌ مِنْ خَلْسَانِ نُوْحٍ»^(۳) بِالْكَسْرِ. رَفَعَالِ مُجَاهِدٌ فِي قَوْلِهِ: «إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ» إِنَّهُمْ أَوْلَادُ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ مُوسَى وَ مَاثِ أَبَاؤُهُمْ، فَقَالَ الْقَرَّاءُ: إِنَّمَا سَمَّوْا ذُرِّيَّةً لِأَنَّ أَبَاءَهُمْ مِنَ الْقَبِيلَةِ وَ أَشْهَانَهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: وَ ذَلِكَ كَمَا قِيلَ لِأَزْلَاجِ أَهْلِ فَارِسَ الَّذِينَ سَفَطُوا إِلَى الْهِنِّ: الْأَبْنَاءُ، لِأَنَّ أَشْهَانَهُمْ مِنْ غَيْرِ جَنَسٍ أَبَائِهِمْ، قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: يُرِيدُ الْقَرَّاءُ أَنََّّهُمْ يُسَمُّونَ ذُرِّيَّةً، وَهُمْ رِجَالٌ مَذْكُورُونَ بِهَذَا الْخَلْقِ، وَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ كَأَنَّهُمْ النَّشْرُ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْهُ، وَ هُوَ مِنْ «ذُرُوتٍ» أَوْ «ذُرَيْتٍ» وَ لَيْسَ بِهِمْ مَوْرٌ، وَ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: وَ أَصْلُهُ مَهْمُوزٌ وَلَكِنْ الْفَرْقُ

است، ولی آیه ای که در سوره «یس» آمده است: «وَ آيَةٌ لَهُمْ إِنَّا خَلَقْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ» و همچنین قول خدای تعالی: «كَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ قَوْمَ آخَرِينَ» دو لغت دارد: ذُرِّيَّةٌ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِثْلُ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّتِهِ وَ قِرَاءَتِ آن در قرآن کریم به هشته وارد شده است چنانکه ابو عمرو و اهل مدینه چنین خوانده اند، اما زید بن ثابت آیه «ذُرِّيَّةٌ مِنْ خَلَلْنَا مَعَ نُوْحٍ» را به کسر قرائت کرده است، و مجاهد در آیه «إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» گفته است: آنها اولاد کافی هستند که موسی برای آنها مبعوث گردید و پدرانشان مرده بودند، فزاه می گوید: آنها را ذریه نامیدند، زیرا پدرانشان فیطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، می گوید: آن مانند این است که اولاد ایرانیانی را که به یمن رفته و با زنان یمنی ازدواج کردند «الابناء» می گویند: زیرا مادرانشان از نژاد پدرانشان نیستند، ابو عبیده گوید: مقصود فزاه این است که آن مؤمنین به موسی را با وجود آنکه رجال مذکوری بودند از این جهت ذریه گفته اند و ذریه مرد به این معنی گویا از این جهت است که از او بیرون پیامده اند و پدرشان از طایفه دیگری است و این معنی از ریشه «ذُرُوتٌ» و یا «ذُرَيْتٌ» است و آن مهموز نیست، ابو عبیده گوید: اصل آن مَهْمُوزٌ است، اما عرب چنانکه روش اوست همزه را ساقط کرده و از «ذُرَّةُ اللَّهِ الْخَلْقُ» است، چنانکه خدای

تَرَكِبَ الْهَمَزَةَ فِيهِ وَ هُوَ فِي عَذَابِهِ مِنْ ذُرَّةِ اللَّهِ الْخَلْقِ كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا بِغَمَمٍ كَثِيرًا مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»^(۱). وَ ذَرَأَهُمْ أَيْ أَنْشَأَهُمْ وَ خَلَقَهُمْ. وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «يَذَرُوكُمْ»^(۲) أَيْ يَجْلِقُكُمْ. فَكَانَ قَوْلُهُ الرَّجُلِ هُمْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنِّي وَ مِنْ نَسْلِيهِ وَ مِنْ أُنْسَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صَلْبِهِ.

وَ مَعْنَى السَّلَاطَةِ الصَّفْوَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. يُقَالُ: «سَلَاةٌ وَ سَلِيلٌ». وَ فِي الْحَدِيثِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ اسْلُبْ عَبْدَ الرَّحْمَنِ مِنْ سَلِيلِ الْهَمَةِ». وَ يُقَالُ: السَّلِيلُ هُوَ صَاحِبُ شَرَابِهِ وَ إِنَّمَا ذِيلُ لَهْ: «سَلِيلٌ» لِأَنَّهُ سُلَّ حَتَّى خَلَصَ. وَ هُوَ قَعْبِلٌ بِمَعْنَى الْمَقُولِ. قَالُوا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَاةٍ مِنْ طِينٍ»^(۳). بِغَمَمٍ أَنَّهُ مِنْ صَفْوَةِ طِينِ الْأَرْضِ. وَ السَّلَاةُ النَّسَاجُ. سُلَّ مِنْ أُمِّهِ أَيْ نَتَجَ. وَ قَالَتْ جِنْدُ بَنَتْ أُنْهَاءَ وَ كَانَتْ تَحْتَ الْحِجَابِ بْنِ يُوسُفَ التَّمِيمِيِّ:

نَعَالِي فَرَمُود: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» وَ ذَرَأَهُمْ بِهِ مَعْنَى أَنْسَتْ كَهَ ابْتِشَانِ رَا انْشَاءَ كَرْد وَ آفَرِيدَ، وَ قَوْلِ خُدَايَ تَعَالَى كَهَ فَرَمُود: «يَذَرُوكُمْ» بِهِ اَيْنَ مَعْنَى اسْتِ كَهَ آنَهَا وَ آفَرِيدَ، بِسَ ذُرَّةً مَرْدِ عِبَارَتِ اَزْ خَلْقِ خُدَايَ تَعَالَى اسْتِ كَهَ اَزْ اَوْ وَ اَزْ نَسْلَسْ آفَرِيدَه شُدَه وَ كَسَانِ هَسْتَدِ كَهَ خُدَايَ تَعَالَى اَزْ صَلْبِ اَوْ اِيْجَادِ فَرَمُودَه اسْتِ.

وَ مَعْنَى سَلَاةٍ بَرَكَزِيدَه وَ خَالِصِ اَزْ هَرِ چِيزِي اسْتِ. مِي گوبند سَلَاةً وَ سَلِيلَه وَ دُو حَدِيثِ اسْتِ كَهَ پِيَامِبِرِ اَكْرَمِ فَرَمُود: خُدَايَا بِهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ اَزْ سَلِيلِ بَهْشْتِ بِنُوشَانِ. وَ مِي گوبند: سَلِيلِ عِبَارَتِ اَزْ شَرَابِ صَاحِبِ بَهْشْتِ اسْتِ وَ اَنَرَا سَلِيلِ مِي گوبند زَبَرَا كَشِيدَه شُدَه وَ بِيرونِ آمَدَه تا خَالِصِ گَرْدِيدَه اسْتِ وَ اَنْ فَعِيلِ بِهِ مَعْنَى مَفْعُولِ اسْتِ وَ دَرِ تَفْسِيرِ اَيْنِ سَخْنِ خُدَايَ تَعَالَى كَهَ «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَاةٍ مِنْ طِينٍ» گَفْتَه اَنْدِ مَعْنَى اَنْ خَالِصِ خَاكِ زَمِينِ اسْتِ. وَ سَلَاةٍ بِهِ نَتَائِجِ هَمِ مِي گوبند وَ سُلَّ مِنْ اُمِّهِ يَعْنِي اَزْ مَادَرَشِ بِيرونِ كَشِيدَه شُدَه وَ هِنْدِ دَخَرِ اَسْمَاءِ كَهَ زَيْنِ حِجَابِ بِنِ بُوْسُفِ تَقْنِي بُوْدِ گوبد:

وَحَلَّ جَنْدٌ إِلَّا شَهْرَهُ عَزَبَتْهُ سَلْبِلَةُ أَقْرَابٍ تَحْلُلُهَا نَعْلٌ^(۱)
 فَإِنْ تَلَجَّتْ شَهْرًا كَرَمًا لَيْسَ لِحَرِيِّ وَإِنْ يَكُ إِفْرَافًا مَا تَقَلَّ الْفَحْلُ
 وَرُوي: «لَمَّا جَنَى الْفَحْلُ»، وَ السَّلْبِلُ الْمَتَوَجَّعُ، وَ السَّلْبِلَةُ الْمَتَوَجَّعَةُ كَأَنَّهُ يُرِيدُ التَّنَاجُ
 الْخَالِصَ الصَّافِي.

وَقِيلَ لِحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَيَّامَةِ ابْنِ ابْنِهِمَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا أَجْمَعَيْنِ «سَلَالَةُ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّهُمَا الصَّمَوَةُ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». وَ هَذَا عَقْدُ الْعَبْرَةِ وَ الدُّوْبَةِ وَ
 السَّلَالَةِ فِي نَفْسِ الْعَرَبِ، وَ نَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ لِلصَّوَابِ فِي جَمْعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِهِ.

هند فرزند اسبانی عربی است و از سلاله اسبانی است که استران بر روی آنها
 رفته اند.

و اگر اسبی گرامی بزاید که سزاوار همین است و اگر فرزندی دو رگه باشد
 پس آن نتیجه عمل فحل است و اسب ماده را نقصبری نیست.
 و در روایتی آمده است که آن نتیجه جنایت فعل است، و سلبیل به معنی
 متزوج و سلبله به معنی متزوج است و گویا منظور از آن نایب خالص و صافی
 باشد.

و به حسن و حسین و ائمه پس از آنها صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا أَجْمَعَيْنِ «سَلَالَةُ -
 رسول الله» می گویند زیرا آنان برگزیدگان خالص و صافی از فرزندان اویند.
 و این معنی عترت و ذریه و سلاله در زبان عرب است، و از خدای تعالی
 توفیق در همه امور صواب را به واسطه رحمتش خواستاریم.

﴿ باب ۲۳ ﴾

« نَصَّ اللهُ تَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْقَائِمِ علیه السلام وَ أَتَتْهُ »

« (الثانی عشر من الأئمة علیهم السلام) »

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زَيْدٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ آدَمَ ابْنِ أَبِي إِبَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فُضَالَةَ، عَنْ وَهَبِ بْنِ مَتْبُوبٍ - رَفَعَهُ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ عُرِجَ بِي إِلَى ذِي جَلٍّ جَلَّ لَهُ أَثْنَانِي النَّدَاءُ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَيْتَكَ رُبَّ الْقُطْعَةِ لَيْتَكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ فَمِنْ الْخُصَمِ الْمَلَأُ أَعْلَى؟ قُلْتُ: إلهي لَا عِلْمَ لِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اخْتَدْتُ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزِيرًا وَ أَخَا وَ وَصِيًّا مِنْ نَعْدَا؟ فَقُلْتُ: إلهي وَ مَنْ أَتَمِّدُ؟ تَحْبِيزُ لِي أَنْتَ يَا إلهي. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. قُلْتُ: إلهي ابْنُ عَمِّي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيًّا وَارِثَكَ وَ وَارِثَ الْعِلْمِ مِنْ نَعْدَاكَ. وَ صَاحِبُ لَوَائِكَ إِذَا الْخُتْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

ترجمه: باب ۲۳

نص خدای تعالی بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: چون در معراج مرا به نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند ندا آمد: ای محمد! گفتیم: لیتک ای پروردگار عظمت لیتک! و خدای تعالی به من وحی فرمود: ای محمد! ملأ أعلی در چه چیز منازعه می کنند؟ گفتم: پروردگار مرا علمی نیست، فرمود: ای محمد! چرا از آدمیان وزیر و برادر و وصی پس از خودت را بر نگزیدی؟ گفتم: ایلهی چه کسی را انتخاب کنم؟ تو برایم برگزین، خدای تعالی وحی کرد که ای محمد! من از میان آدمیان علی بن ابی طالب را برای انتخاب کردم گفتم: پروردگار! ایا سر عقم را؟ فرمود: ای محمد! علی وارث تو و وارث علم پس از تو و پرچمدار توست و پرچم محمد در روز قیامت به دست اوست و صاحب حوضی نوست و از

و صاحب خزینک. بنی عن و زده علیہ من مؤمنی ائمتہ. ثم اوحی الله عزوجل الی: یا محمد! انی قد ائسنت علی نفسی قسماً حقاً لا یشرب من ذلک الخمر فی شبعک لک زایل بیک و ذریئک الطیبین الطاهرین. حقاً أقول: یا محمد! لا یدخل جمیع ائمتک الجنۃ الا من اُبی من خلقی. فقلت: اِلهی اهل اهل واحد بآبی من دخول الجنۃ؟ فأوحی الله عزوجل الی: بلی. فقلت: و کبب بآبی؟ فأوحی الله الی: یا محمد! اخرتک من خلقی. و اخرت لک وصیاً من بعدک. و جعلتک بک تجزله هارون من موسی الا أنه لا نبی بعدک. و ائسنت مؤبته فی قلبک و جعلتک أباً لولدک. فقلت بعدک علی ائمتک کفعلک علیهم فی خواتمک. فمن جحد حقه فقد جحد خلقک. و من اُبی أن یوالیه فقد اُبی أن یوالیک. و من اُبی أن یوالیک فقد اُبی أن یدخل الجنۃ. فخرزت فی عزوجل ساجداً شکراً بما أنعم علی. فإذا عناداً ینادی ازلع با محمد زائلک. و سلخی أعینک. فقلت: اِلهی اجمع ائمتی من بعدی علی ولایتی

مؤمنان ائمت نو هر کس بر آن وارد شود به دست او سیراب خواهد شد. سپس خدای تعالی وحی فرمود: ای محمد! من سوگند خورده‌ام سوگندی حق که دشمن نو و دشمن اهل بیت و ذریه طیبین و طاهرین تو از آن حوض ننوشد، نه راستی می گویم، ای محمد! همه ائمت تو داخل در بهشت می شوند مگر کسانی از خلقم که از آن ایا کنند گفتیم؛ خدای من آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ایا داشته باشد؟ خدای تعالی وحی کرد که آری، گفتیم؛ چگونه ایا می کند؟ وحی فرمود: ای محمد! تو را از میان خلقم برگزیدم و وصی پس از تو را انتخاب کردم و او را برای تو مانند هارون برای موسی قرار دادم جز آنکه پس از تو پیامبری نیست و محبت او را در قلب تو افکندم و او را پدر فرزندان قرار دادم، پس بعد از تو حق او بر ائمت تو مانند حق تو بر ایشان در حیات نوست و هر کس حق او را انکار کند حق تو را انکار کرده است. و هر که از ولایت او سرباز زند از ولایت تو سرباز زده است، و هر که از ولایت تو ایا کند از داخل شدن به بهشت ایا کرده است. من به شکرانه نعمتی که اوزانم فرموده بود برای خدای تعالی به سجده افتادم که ناگاه منادی ندا کرد که ای محمد! سر بردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم. گفتیم: خدای من! ائمت را پس از من بر ولایت علی بن ابی طالب

عَلَيْ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيُؤَدُّوا جَمِيعاً عَلَيَّ خِزْيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَأَرْخَى اللَّهُ تَعَالَى إِيَّيَ يَا مُحَمَّدُ
إِلَيَّ قَدْ قَسَمْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ. وَقَسَمَ بِي مَا جِئَ فِيهِمْ. لِأَهْلِكَ بِهِ مَنْ أَسَاءَ وَ
أَعْدَى بِهِ مَنْ أَسَاءَ. وَقَدْ آتَيْتُكَ عِلْمَكَ مِنْ تَغْيَرِهِ. وَجَعَلْتُكَ وَزِيرَكَ وَخَلِيفَتَكَ مِنْ تَغْيَرِهِ
عَلَى أَهْلِكَ وَأَمَّتِكَ. غَرِيبَةً مَعِيَ لِأَدْخِلَ الْجَنَّةَ عَنْ أَحَبِّهِ وَالْأَدْخِلَ الْجَنَّةَ عَنْ أَبْغَضِهِ وَ
عَادَاهُ وَاتَّكَرَّ وَلَا يَتَّعِدْكَ. فَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضْتُ. وَمَنْ أَبْغَضْتُ أَبْغَضْتَنِي. وَمَنْ عَادَاهُ فَقَدْ
عَادَانِي. وَمَنْ عَادَانِي فَقَدْ عَادَانِي. وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحْبَبْتُ. وَمَنْ أَحْبَبْتُ فَقَدْ أَحْبَبْتَنِي. وَقَدْ
جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْقَضِيَّةَ. وَأَعْطَيْتُكَ أَنْ الْخُرُجَ مِنْ صُلْبِهِ أَخَذَ عَشْرَ مَهْدِيَا كُلُّهُمْ مِنْ
دُرِّكَ مِنَ الْبَيْتِ الْبُيُوتِ. وَأَجَزَ رَجُلٌ مِنْهُمْ يَحْمِلُ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ. يَمْلَأُ الْأَرْضَ
عَذْلًا كَمَا مَلَأَتْ مِنْهُمْ ظُلُمًا وَخُزْرًا، أَلْجَى بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ. وَأَعْدَى بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ. وَ

گردد آور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند، خدای تعالی
و منی فرمود: ای محمد! من پیش از آنکه بتو گفتم را بیاوریم در میانشان حکم
کردم و حکم درباره آنها در گذشته است، تا هر که را بخوام بدان هلاک کنم و
هر که را بخوام بدان هدایت نمایم، من پس از تو علمت را بدو دادم و او را وزیر
و جانشین پس از تو بر اهل و ائمت قرآن دادم، به خاطر قصد خود که هر که او را
دوست بدارد به بهشت در آورم، و مبغض و دشمن و منکر و لا یتعبد او را پس از تو
به بهشت داخل نمی سازم، پس کسی که مبغض او را داشته باشد بغض تو را
داراست و کسی که مبغض تو را داشته باشد بغض مرا داراست، و کسی که او را
دشمن یدارد تو را دشمن داشته است و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده
است و کسی که او را دوست بدارد تو را دوست داشته است و کسی که تو را
دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و این قضیلت را برای او قرار دادم و
پر تو نیز عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از ذریه
تو از فرزندان یکریتول خواهد بوده و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن-
مریم پشت سر او نماز می خواند، و زمین را از عدل آکنده سازد همچنانکه از ظلم
و جور پر شده باشد، به واسطه او نجات می دهم و از هلاکت باز می دارم و
هدایت می کنم و از ضلالت جلوگیری می کنم و به واسطه او کوران را بینا و

أُبْرئِي بِهِ مِنَ الْقَمَنِ. وَأَنْشِئْ بِهِ الْمَرِيضَ. فَقُلْتُ: إِلَهِي زَسْمَعِي حَتَّى يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَأَوْخَى
 اللَّهُ جِلِّيَّ وَغَرَّ: يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رَفَعَ الْعِلْمُ، وَظَهَرَ الْجَهْلُ، وَكَثُرَ الْغُرَاءُ، وَفُلَّ الْغَنَلُ، وَ
 كَثُرَ الْقَتْلُ، وَفُلَّ الثَّقَاءُ الْخَاثِرُونَ، وَكَثُرَ قَهَاءُ الضَّلَالَةِ وَالْمَقْوَنَةُ، وَكَثُرَ الشُّغْرَاءُ، وَ
 اتَّخَذَ أَكْثَرُ قُرُورِهِمْ مَسَاجِدَ، وَحُلَّتِ الْمَصَاحِفُ، وَخُذِلَتِ الْمَسَاجِدُ، وَكَثُرَ الْخَوَرُ وَ
 الْقَسَاءُ، وَظَهَرَ الْمُتَكَبَّرُ وَأَفْرَأَ أَكْثَرُكَ بِهِ وَهَوَاغِي الْمَعْرُوفِ، وَاتَّخَذَ الرِّجَالُ بِالرِّحَالِ، وَ
 النِّسَاءُ بِالنِّسَابِ، وَصَارَتِ الْأَمْوَالُ كَقُرْدٍ، وَأُولِيَاؤُهُمْ فُجِرُوا وَأَعْوَالُهُمْ طَلَنَتْ، وَذَوِي
 الرِّأْيِ بِهَيْئِهِمْ فَتَفَعُّ، وَعِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةُ حُشُوبٍ: حُشِفَ بِالشَّرْقِ، وَخُشِفَ بِالْمَغْرِبِ، وَ
 خُشِفَ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَخَرَابُ النَّصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتَّبِعُهُ الرُّنُوجُ، وَ
 خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَظُهُورُ الدَّجَالِ بِخُرُوجِ الْاَقْصَرِيِّ مِنْ بَهْشَانٍ، وَ
 ظُهُورُ الشَّقِيَاءِ، فَقُلْتُ: إِلَهِي! وَمَنْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ النَّبِيِّ؟ فَأَوْخَى اللَّهُ إِلَيَّ وَأَخْبَرَنِي
 بِبِلَهِ بَنِي أُمِّيَّةٍ وَبِنْتِ وَلَدِ عَمِّي. وَمَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَأَوْصَيْتُ

بهاران را شفا خواهم داد، گفتم: الهی و سیدی! آن چه کس خواهد بود؟ خدای
 تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان
 فراوان شوند و حمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان گردد و فقهای هادی
 اندک و فقهای گمراهی و خائنان و شعراء افزون شوند و امت نو ذبورشان را
 مسجد کنند، قرآنها زیور و مساجد زینت شود و جور و فساد افزون گردد و
 منکر آشکار شده و امتت بدان فرمان دهند و از معروف باز دارند و مردان به
 مردان اکضا کنند و زنان با زنان در آمیزند و امیران کافر شوند و اولیای آنها فاجر
 و بارانشان ظالم و اندیشمندان آنها فاسق گردند در این هنگام سه لحوف واقع
 گردد، حُسوفی در مشرق و حُسوفی در مغرب و حُسوفی در جزیره العرب و بصره
 به دست یکی از ذرئته تو ویران گردد و زنگیان از وی پیروی کنند و یکی از
 فرزندان حسین بن علی قیام کند و دجال از مشرق و از سیستان خروج کند و
 سفیانی ظاهر شود، گفتم: خدای من! پس از من این فتنه ها کی واقع شود؟
 خدای تعالی به من وحی فرمود و مرا از فتنه بنی امیه و فتنه فرزندان عموم و
 آنچه هست و تا روز قیامت خواهد بود آگاه کرد و من نیز آنگاه که به زمین آمدم

بذلك اني عني حين هبطت إلى الأرض وأدبته الرسالة، وفيه الحشد على ذلك كما جده
الشيون وكما حبة كل شيء قتل وما هو خالقه إلى يوم القيامة».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ:
حَدَّثَنَا أُمَيْدُ بْنُ مَا بَدَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُسَيْرٍ: عَنْ الْمُفَضَّلِ
ابْنِ عُزْزَةَ: عَنْ الشَّاذِلِيِّ جُفَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: عَنْ أَبِيهِ: عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أُشْرِي بِهِ إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي
خَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أُلْقِيتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَافَةً فَاحْفَظْكَ مِنْهَا لِيُجْعَلَ لَكَ نَبِيٌّ.
وَسَلَّمْتُ لَكَ مِنْ أَسْمِي إِسْمَاءً: فَأَنَا الْهُمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ. ثُمَّ أُلْقِيتُ الثَّانِيَةَ فَاحْفَظْ مِنْهَا
عَلَيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيًّا وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَيْكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ. وَسَلَّمْتُ لَكَ إِسْمَاءً مِنْ أَشْيَائِي.
فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى: وَهُوَ عَلِيٌّ. وَخَلَلْتُ فَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نَوْبِكُمَا. ثُمَّ غَوَّسْتُ
وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ: فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَشَدَنِي حَقًّا:
بِثْقَلِغٍ وَتَصَبَّرَ كَأَنْتَ الْبَابِي. ثُمَّ أَنَا بِي جَاجِدًا لَوْ لَا يَهْبِي لَمَا أَشْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَطْلَلْتُهُ

آنها را به پسر عموم و وصی کردم و ادای رسالت نمودم و خدا را بر آن سیاس
می گویم چنانکه پیامبران و هر چه که قبل از من بوده و هر مخلوقی که تا روز
قیامت است او را سیاس می گوید.

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: چون
مرا به آسمانها بردند. خدایم به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظری
افکنندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم و از اسم خود برای تو
اسمی برگرفتم که من محمود و تو محمدی اسیس دوم بار بر زمین نظری افکنندم و از
آن میان علی را برگزیدم و او را وصی و خلیفه تو قرار دادم و همسر دختر و پدر
فرزندانت ساختم و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علی اعلی هستم و او
علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم. سپس ولایت
ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم و کسی که آن را پذیرفت نزد من از مقربین
است. ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود و مانند مشک
کهنه بوسیده گردد و در حالی که منکر ولایت ایشان است به نزد من آید او را در

تَحْتَ عَرْسِي، يَا مُحَمَّدُ حُبُّ مَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: اذْنَعُ رَأْسَكَ فَوَقَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ «م ح م د» بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّي، قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحْتَلَّى خِلَافِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي، وَ بِهِ الْبَيْتُ مِنْ أَشْدَانِي، وَ هُوَ رَاخَةٌ بِأُذُنِي، وَ هُوَ الَّذِي يَنْشِي مَلُوتَ شَجَائِكَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ الْحَاجِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ، فَيُخْرِجُ اللَّائِثَ وَ الْفَرُّقَ طَرِيقَيْنِ فَيُخْرِقُهُمَا، فَلَقِيتُ النَّاسَ يُؤْخِذُ بِهِمْ أَشَدَّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِبْطِيِّ وَ الشَّامِرِيِّ».

۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدٌ وَاحِدٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْقَزَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أُمِّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُتَّصِلُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَنِّيَّانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: لَمَّا أُنْزِلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ:

بهست خود جای نمی دهم و تحت سایه عرشم در نیاورم. ای محمد! آیا دوست می داری که ایشان را ببینی؟ گفتم آری ای پروردگار من گفت: سرت را بلند کن سرم را بلند کردم و بناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن را دیدم و قائم در وسط آنان مانند ستاره ای درخشان بود. گفتم: پروردگار! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمه هستند و این قائم کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به توسط او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و او راحت دوستان من است و او کسی است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد، و لایق و عزیز را با طراوت بیرون می آورد و آنها را آتش می زند و فتنه مردم به آن دو در آن روز از فتنه عیصل و سامری سخت تر است.

۳ - جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

«بَايَعْنَا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قُلْنَا أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ عليه السلام: هُمْ خُلَفَاؤِي يَا جَابِرُ، وَائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ إِيَّيْنِ اتَّقِدِي. أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - الْمُغْزَوِيُّ فِي الثَّوَرِ بِالْبَابِ - وَ سُنْدَرُكُهُ بِأَبِي جَابِرٍ، قَادَا لَغَبْنَةُ فَأَلْفَرْنُهُ مَجِيَّ السَّلَامِ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ نَعْمَنُ وَ كَتَيْبَةُ حَبِجَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ، ذَلِكَ الَّذِي يُنْفِخُ اللَّهُ - تَعَالَى وَ كَرَّمَ - عَلِيٌّ يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَلِكَ الَّذِي يَغِيثُ شَيْءَ سَجْفِيهِ وَ أَوْلِيَاءِهِ غَيْبَتُهُ لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِأَمَانَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَصَحَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ، قَالَ جَابِرُ: قُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَبْقَى لِسَبْقِيَةِ الْإِتْبَاعِ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ عليه السلام: إِي وَ الَّذِي يَغْنِثِي بِالنُّبُوَّةِ إِيَّاهُمْ يَنْتَضِبُونَ بِحُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالنَّفْسِ وَإِنْ تَجَلَّلُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله خدا و رسولش را شناخته ایم. پس ایولوا الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به ماهر معروف است و نو ای جابر او را می بینی و آنگاه که او را دبداد کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و حسن بن علی و پس از او همام و هم کیه من حجة الله در زمینش و بقية الله در بین عبادش. فرزند حسن بن علی ائمة مسلمین خواهند بود، او کسی است که خداى تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید. او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب نموده غیبی که بر عقیده به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به حدایی که مرا به نبوت مبعوث فرموده به نور او استخوانه می کنند و به ولایت او در

شعاب، با جابر هذا من مکتوبن بر ائمه و مخزون علیهم، فاکتشفه الا عن اهلِهِ.

قال جابر بن یزید: فدخل جابر بن عبد الله الانصاري على علي بن الحسين عليه السلام فبينما هو يحدثه اذ خرج محمد بن علي الباقر عليه السلام من عنده يسايره وعلى رأسه ذؤابة و هو غلام، فلما بصربه جابر ارتعدت قرآنصه و قامت كل شعرة على بذنه و نظر إليه ملتبها ثم قال له: يا غلام اقبل فاقبل، ثم قال له: اذهب فاذبره فقال جابر: شابل رسول الله صلى الله عليه وآله و رب الكعبة، ثم قام فدنا منه، فقال له: ما اسمك يا غلام؟ فقال: محمد، قال: اني من؟ قال: ابن علي بن الحسين، قال: يا بني قد نك نفسي فانت اذا الباقر؟ فقال: نعم، ثم قال صلى الله عليه وآله: فأتبني ما حملك رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال جابر: يا مولاي ان رسول الله صلى الله عليه وآله بشرني بالتمام إلى قرأ الفاتحة و قال لي: اذا لبسته فاقبرته مني السلام، ف رسول الله يا مولاي بشرني عليك السلام، فقال أبو جعفر عليه السلام: يا جابر على رسول الله

دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر است، ای جابر! این سر مکتوب خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلبیت پیوشان.

جابر بن یزید گوید: جابر بن عبد الله انصاری بر امام سجاد علیه السلام وارد شد و هنگامی که با او مشغول گفتگو بود ناگهان حضرت باقر با گیسوان آراسته از نزد نساء آن حضرت بیرون آمد در حالی که سر بچه ای پیش نهاده چون جابر او را شناخت فرزه بر اندامش افتاد و مو بر تنش راست شد و اندکی بدو بگریست، سپس گفت: ای سر پیش بیا، و او پیش آمد، سپس گفت: برو و او رفت، جابر گفت: به خدای کعبه سوگند که شبائیل رسول الله صلى الله عليه وآله را داراست، سپس برخاست و نزدیک وی رفت و گفت: ای سر! نامت چیست؟ او گفت: محمد، پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند علی بن الحسین، گفت: فدایت شوم، پس تو همان باقری؟ گفت: آری، سپس آن حضرت گفت: آنچه را که رسول خدا به تو سپرده است به من برسان، جابر گفت: ای مولای من! رسول خدا صلى الله عليه وآله به من بشارت دادند که زنده می مانم نا شما را ملاقات کنم و به من فرمودند آنگاه که او را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان، پس ای مولای من! رسول خدا به شما

السلام ما فاضب الشارح والارضى. و غلظك يا جابر كذا بلغت السلام. فكان جابر بغد ذللو بختلف اليه و بتعلم منه فسأله محمد بن علي عليه السلام عن شيء و فقال له جابر: والله ما دخلت في شيء رسول الله ﷺ فقد أخبرني أنكم أتتكم الهداة من أهل بيتي من بعدهم أعلم الناس صغاراً. و أعلم الناس كباراً. و قال: «لا تعلموهم فهم أعلم منكم». فقال: أبو حفص عليه السلام: صدق جدي رسول الله ﷺ. إني لأعلم مثلك بما سألتك عنه و لقد أربيت الحكم منيماً. كل ذلك بفضل الله علينا و رحمة لنا أهل البيت.

۲ - حدَّثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي قال: حدَّثنا قرأت بن إبراهيم بن فراب الكوفي قال: حدَّثنا محمد بن علي بن أحمد الهندي قال: حدَّثني أبو الفضل العباس بن عبد الله البخاري قال: حدَّثنا محمد بن القاسم بن إبراهيم بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن أبي بكر قال: حدَّثنا عبد السلام بن صالح الهروي. عن علي بن موسى الرضا عليه السلام. عن أبيه موسى بن جعفر. عن أبيه حنظل بن محمد. عن أبيه محمد بن علي. عن أبيه علي بن الحسين. عن أبيه الحسين بن علي. عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام. قال: قال رسول الله ﷺ: ما خلق الله خلقاً أفضل مني و لا أحرم غلبه مني. قال:

سلام رسانیدند. امام باقر علیه السلام فرمود: تا آسمان و زمین بر پاست بر رسول خدا سلام باد و بر نوای جابر که آن سلام را رسانیدی سلام باد! و بعد از آن جابر به نزد او رفت و آمد می کرد و از او می آموخت. یک روز امام باقر از وی چیزی پرسید، حابر گفت: به خدا سوگند که من خود را در نهی رسول الله داخل نمی کنم که او به من خبر داده است که شما انتم هدی از اهل بیت او بعد از او می پاستد در کوچکی حکم ترین مردم و در بزرگی حلیم ترین آنهائید و فرمود: به ایشان چیزی نعلم بدهند که آنها اعلم از شما هستند. امام باقر علیه السلام فرمود: جدّم رسول خدا راست گفته است و من در آنچه که پرسیدم از تو داناترم. حکمت را در کودکی به ما داده اند و همه آنها از فضل و رحمت خداوند بر ما اهل البيت است.

۴ - امام رضا از یدوان بزرگوارشان از امیرالمؤمنین از رسول اکرم صلوات الله علیهم انجمن روایت کند که فرمود: خداوند خلقی که بهتر از من باشند و نزد او

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرِيلُ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُرْسَلِينَ . وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ . وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِأَلَيْسَ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ خَدَمَانَا وَ خُدَّامُ نُحُبِّنَا . يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ الْغَرَضَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِرِزْقِنَا . يَا عَلِيُّ لَوْلَا غَضُّ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَا حَوَّاءَ . وَ لَا الْحَشَّةَ وَ لَا النَّارَ . وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ . وَ كَيْفَ لَا تَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ نَدَّ سَبْقَانَهُمْ إِلَى الرَّحْبِ وَ مَغْرَقَهُ رِجَالَهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَسَبِهِمْ وَ تَهْلِيلِهِ . لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ نَحْبِبِهِ . ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْفَرُوا أَمْوَرَنَا نَسَبْنَا إِلَيْهِمْ الْمَلَائِكَةَ أَنَّمَا خَلَقَ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّاهُ عَنْ صِفَاتِنَا . فَتَسَبَّحُنَا الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّاهُ عَنْ صِفَاتِنَا . فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا بِتَعْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ أَنَّ

گرامی تر از من باشد نیاورده است . عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید به پیامبر اکرم گفتیم : ای رسول خدا تو بهتری یا جبرئیل ؟ فرمود : ای عَلِيُّ ! خدای تعالی انبیاء مرسلین را بر ملائکه مرسلین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای عَلِيُّ ! مرتوی از آن تو و آسمان پس از توست و فرشتگان خادمین ما و دوستداران ما هستند . ای عَلِيُّ ! کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که اطراف آنند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می آورند و برای مؤمنان استغفار می کنند . ای عَلِيُّ ! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و نار و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته ایم . زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی است و او ما را به توحید و غیب خود گویا ساخت . سپس ملائکه را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود مشاهده نمودند ، امور ما را بزرگ شمردند ، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلق هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است . بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند . و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبْدٌ وَ أَنَا عَبْدٌ وَ لَسْنَا بِأَهْلِهِ نَحْبُ لَنْ تَعْبُدَ شَيْئاً أَوْ ذُوْنَهُ فَعَالُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَلَمَّا شَهِدُوا وَاجِبُوا عَلَيْنَا كُنْزَنَا اللَّهُ بِنِعْمَتِ الْمَلَائِكَةِ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ لَنْ يَسْأَلُ وَ أَنَّهُ عَظِيمٌ الْعَمَلُ. فَلَمَّا شَهِدُوا مَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعَزَّةِ وَ الْقُوَّةِ. فَلَمَّا : لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِنِعْمَتِ الْمَلَائِكَةِ أَنَّ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ : لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَلَمَّا شَهِدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجِبَتْ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا : الْحَمْدُ لِلَّهِ بِنِعْمَتِ الْمَلَائِكَةِ مَا يَجْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُنْزِهِ عَلَيْنَا مِنْ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمِهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَبِنَا اعْتَدُوا إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَعْجِيدِهِ.

فَمِنْ ذَلِكَ اللَّهُ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْعَدْنَا حُطْبَةً وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيماً لَنَا وَ إِكْرَاماً. وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَاماً وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي حُطْبِهِ لِكَيْفَ لَا تَكُونَ الضَّلَالَةُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ صَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَحْمَقُونَ.

الله نیست و بدانند که ما بندگانی هستیم و نه خدایانی که با او و یا در کنار او پرستیده شویم و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند و منزلت او عظیم است و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوتی جز به واسطه خدا نیست و ملائکه گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله، و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه بدانند خداوند به واسطه نعماتی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه گفتند: الحمد لله پس به واسطه ما به معرفت خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تعجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم را آفرید و ما را در حُطْبِ او نهاد و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما بدو سجده کنند سجدۀ آنها برای خدای تعالی عبودیت و بندگی و برای آدم اکرام و طاعت بود. زیرا ما در حُطْبِ او بودیم. پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالیکه همه آنها به آدم سجده کردند

وَإِنَّهُ لَمَّا عَرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جِبْرِئِيلُ مِثْلِي مِثْنِي، وَأَقَامَ مِثْنِي مِثْنِي، ثُمَّ قَالَ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ - قَبَارِكُ وَتَعَالَى اِسْمُهُ - فَضَّلَ أَهْلِيَاءَهُ عَلَى مُلَائِكِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً، فَتَقَدَّضْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فَخْرَ، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى حُجُبِ الثُّورِ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفْ عَنِّي، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلٍ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا انْتِهَاءُ حَدِّي الْأَدْنَى وَضَعُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِي فِي هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ اخْتَرَكْتَ أَجْنَحِي لِتَعْدِي خُدُودَ رَبِّ جَلَّ جَلَالُهُ، فَرُخَّ بِي رُخَّةٌ^(۱) فِي الثُّورِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا سَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَلَكُونِهِ، فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَيْتَكَ زَيْنٌ وَتَعَذِّبُكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ أَلَسْتَ عِنْدِي وَأَنَا زَيْنٌ، فَلَا يَأْتِي لَمَاعِبَةٍ وَعَلَيَّ فَتَرَكْتُ، فَلَيْتَكَ نُورِي فِي عِبَادِي وَرُسُولِي إِلَى خَلْقِي وَحُجَّتِي فِي بَرِيئِي، لِيُنْزِلَ بِعَمَلِكَ خَلْقْتُ جَنَّتِي، وَلِيُنْزِلَ خَالِقُكَ خَلَقْتُ نَارِي، وَلَا وَصَابَاكَ

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند؛ جبرئیل دوتا دوتا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیش بایست؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبران را و علی الخصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است، من پیش ابستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست و چون به حجابهای نور رسیدیم - جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو و از من باز ابستاد، گفتم: ای جبرئیل! آیا در مثل این موضع از من مفارقت می کنی؟ گفت: ای محمد! این نهایت حد من است که خدای تعالی برای من مقرر فرموده است و اگر از آن درگذرم به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرر فرموده است باهاجم خواهد سوخت و در نوری افکنده شدم افکنده شدنی تا بدانجا که خدای تعالی از ملوکاتش اراده فرموده بود رسیدم و نذر رسید: ای محمد! گفتم: لَيْتَكَ وَتَعَذِّبُكَ ای پروردگار من! تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، نذر رسید تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت من در بین مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و

۱ - ذل في النهاية - منه: مثل أهل بيت مثل صفة روح من خلف عبا رجع به في النار ای دفع و ارمی

أُزِجِبْتُ بِرَاحَتِي، وَ لَسِيْعَتِكَ أَوْجِبْتُ نَوَابِي. قُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَانِي؟ قُلُوْدُهُتْ يَا
 مُحَمَّدُ أَوْصِيَاهُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِي الْقَرْيَنِ، قَسَطَرْتُ - وَ أَنَا بَيْنَ يَدَي رَبِّي - إِلَى
 سَاقِي الْقَرْيَنِ قَرَأَيْتُ النَّبِيَّ عَشْرَ نَوَابِي، فِي كُلِّ نَوْبٍ سَطَرْتُ مُخَضَّرًا، مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ
 وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَانِي، أُولَئِكَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أَهْلِي قُلْتُ: رَبِّ أَهْلُ لَاحِ
 أَوْصِيَانِي مِنْ بَنَدِي؟ قُلُوْدِيَّتْ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أُولِيَانِي وَ أَجْبَانِي وَ أَسْغِيَانِي وَ حُجَّتْجِي
 بِعَذْلَةٍ عَلَى بَرْتِي. وَهُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَنَاءُؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ، وَ عِزِّي وَ جَلَالِي
 لَأَطْهَرَنَّهُ بِهَبِّ دِينِي، وَ لَأَعْلِيَنَّهُ بِهَبِّ كَلْبَتِي، وَ لَأَطْهَرَنَّهُ الْأَرْضَ بِأَجْرِهِمْ مِنْ أَغْدَانِي، وَ
 لَأَمْلِكَنَّ شَسَابِقَ الْأَرْضِ وَ مَقَابِرَهَا، وَ لَأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيَّاحَ، وَ لَأَذَلَّنَّ لَهُ الرُّقَابَ
 الصَّعَابَ، وَ لَأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَشْجَابِ، وَ لَأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدِي، وَ لَأَعِزَّنَّهُ بِعَلَائِكِي عَلَى بَغْلَانِ
 دَعْوَتِي وَ يَغْنَمُ الْخَلْقَ عَلَى نَوْحِيدي، ثُمَّ لَأَدِينَنَّ مُلْكُكَ وَ لَأَدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أُولِيَانِي إِلَى

کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و خواهم را برای شیعیان تو مقرر داشتم،
 گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای
 تو بر ساقی عرش نوشته شده است و من - در حالیکه در مقابل پروردگارم بودم -
 به ساقی عرش نگرستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطر سبز بود که نام
 هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر
 آنها مهدی ائمه بود. گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا
 آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلایق پس
 از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می باشند، به
 عزت و جلالم سوگند که به واسطه ایشان دینم را پیروز و کلمه ام را بلند می نمایم و
 توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می گردانم و مشرق و مغرب زمین را
 به غلبه او در می آورم و یاد را مسخر او می کنم و گردنکشان سخت را رام او
 می سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می برم و بال لشکریان خود یاریش می کنم و
 با فرشتگانم به او مدد می رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر
 موحدم گرد آورد. سپس مملکتش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای
 خود قرار دهم تا روز قیامت قرا رسد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَنَسَلِهِمْ تَسْلِيمًا.

﴿ باب ۲۴ ﴾

« (ما رَوَى عَنْ النَّبِيِّ ﷺ فِي النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

« (وَأَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَبَلَوِيَّةَ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنِي عُمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّغِيرِ الْكُوفِيِّ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانٍ - عَنْ الْمُصْطَلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَبِّحِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَعْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا . وَمَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَنْفِرُونَ فِيهِمْ فِي الْبِلَادِ »^(۱) . وَمَنْ قَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيُدْ أَفْرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذُوبَ . وَمَنْ أَلْفَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَعْنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ . وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَنَسَلِهِمْ تَسْلِيمًا .

باب ۲۴

روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نص بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - عبد الرحمن بن سمره گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسانی که در دین خدا مجادله و ستیز می کنند بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند و کسی که در آیات خدا مجادله کند کافر شده است . خدای تعالی فرمود : « تنها کافران در آیات الهی مجادله می کنند و گردش آنها در شهرها تو را نفریبد »^(۱) و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند بر خدا دوغ بسته است و هر کس بدون داشتن علم و آگاهی فتوا دهد مَلَائِكَةُ آسمانها و زمین او را لعنت می کنند و هر بدعتی گمراهی است و

إِلَى النَّارِ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُرِيدُنِي إِلَى اللَّهِجَاةِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفْتَ الْأَهْوَاءَ وَتَفَرَّقَتْ الْأَرَاءُ فَقَلِّبْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي. وَهُوَ الْفَارُوقُ الَّذِي يُبَيِّرُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، مَنْ سَأَلَهُ أَجَابَهُ. وَمَنْ اسْتَشْرَفَهُ أُرْشِدَهُ. وَمَنْ طَلَبَ الْحَقَّ عِنْدَهُ وَجَدَهُ. وَمَنِ اتَّخَذَ الْهَدْيَ لَذِيهِ صَادَقَهُ. وَمَنْ جَاءَ إِلَيْهِ أَمِينَهُ. وَمَنِ اسْتَشْصَلَكَ بِهِ نَجَاهَهُ. وَمَنِ اتَّقَدَّ بِه هَدَاهُ. يَا ابْنَ سَمُرَةَ سَلِّمْ مِنْكُمْ مَنْ سَلِّمَ لَهُ وَالِائِهِ. وَهَلَكَ مَنْ رَدَّ عَلَيْهِ وَعَادَاهُ. يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنَّ عَلِيًّا سَيِّدِي وَرُوحِي مِنْ دَرْحِي. وَطِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي. وَهُوَ أَهْلِي وَأَنَا أَخُوهُ. وَهُوَ رُوحُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. وَإِنَّ مِنْهُ إِمَامَتِي وَأَمَّتِي وَسَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَمَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ. وَتَسَعُّهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ نَائِبُهُمْ قَائِمُهُ أُمِّي. بَعْلًا الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ عَوْرًا وَظُلَمًا».

هر ضلالتی به آتش ختم می شود، عبدالرحمن بن سمره گوید: گفتیم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بیا. فرمود: ای سمره! هرگاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردد، بر تو باد که همراه علی بن ابی طالب باشی که او امام امت و خلیفه من بر ایشان است و او فاروق است که به واسطه او بین حق و باطل تمیز می دهند. هر کس از او بپرسد پاسخ را دهد و کسی که از او هدایت جوید هدایتش فرماید و کسی که خواستار حق باشد آن را نزد او می یابد و کسی که هدایت را بجوید نزد او پیدان خواهد رسید؛ و هر که بدو پناه برد آیینش سازد و هر کس دامن او گیرد نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند هدایتش کند. ای پسر سمره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد هلاک خواهد شد. ای پسر سمره! علی از من است و روح او از روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سیده بانوان عالم از اولین و آخرین است و دو امام ائمه و دو سید جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از ائمه از فرزندان حسین هستند و همین آنها قائم امت من است که زمین را پر از عدل و داد نمایند همچنانکه بر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُزَوَّكَلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ الْكَوْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَبْرِانَ النَّخَعِيُّ - رحمته الله - عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ - رحمته الله - عَنْ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمٍ - رحمته الله - عَنْ أَبِي حَزْرَةَ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ جَبْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غُبَابٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلْطَفُ إِلَى الْأَرْصِ إِطْلَاعُهُ فَأَلْطَفَافِي مِنْهَا فَخَفَلَنِي نَبِيًّا. ثُمَّ أَلْطَفَ الْقَانِيَةَ فَأَخَارَ مِنْهَا عَلِيًّا فَجَعَلَهُ إِمَامًا. ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أُنْجِذَهُ أَخًا وَزَلِيًّا وَرَصَبًا وَخَلِيفَةً وَوَزِيرًا. فَعَلِيٌّ مَيِّ وَأَنَا بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ ذَوْخُ ابْنِي وَابْنُ سِبْطِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الْأَخَا وَابْنُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنِي وَإِبَاهُ عَجَبًا عَلَى عِبَادِهِ. وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ يَتَوَكَّلُونَ بِأَمْرِي. وَتَحْتَظُونَ وَصِيَّتِي الثَّابِتُ مِنْهُمْ فَأَمُّ أَهْلِ بَيْتِي، وَمُهْدِي أُمَّةٍ أَصْنَاءُ النَّاسِ فِي شَأْنِيهِ وَأَقْوَامِهِ وَأَعْلَايَهُ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِي طَوِيلُهُ وَخَبَرُهُ مُضِلُّةٌ، فَيُفْلِحُ الْفَرَّادُ. وَيُظْهَرُ دِينَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، يُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللَّهِ وَبُشْرَى بِمَلَائِكَةِ اللَّهِ. فَيَسْلُ الْأَرْضَ بِسَطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَتْ جُورًا وَظُلْمًا».

۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُزَوَّكَلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ الْكَوْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَبْرِانَ النَّخَعِيُّ - رحمته الله - عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ - رحمته الله -

۲ - عبدالله بن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خدای تعالی بر زمین نگاه می افکند و مرا از آن میان برگزید و پیامبر گردانید سپس دوم بار نظری افکند و علی را برگزید و او را امام گردانید، سپس به من فرمان داد که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه خود سازم پس علی از من است و من از علی، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو بی‌ظلم حسن و حسین است بدانید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجتهای بر بندگان قرار داده است و از فرزندان حسین امامانی را قرار داده است که به امر من قیام کنند و وصیت مرا نگهدارند و نه من آنها فایم اهل بیت و مهدی اشم است که در شایمل و افعال و احوال شبیه ترین مردم به من است. او پس از غیبت طولانی و خبری گمراه کننده ظهور کند و دین خدای تعالی را جیره گرداند و به یاری خدا و نصرت ملائکه خدا مؤید باشد، زمین را از عدل و داد آکنده سازد همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۳ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم

[illegible]

اجمعین روایت کند که فرمود: جبرئیل از رُبِّ العِزَّة جلیّ جلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ مبعودی جز من نیست و محمّد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و ائمه ای که از فرزندان او هستند حجت‌های منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می‌سازم و به عفو خود او را از آتش نجات می‌بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می‌گردانم و کرامتم را بر او واجب می‌گردانم و نعمت و اجر او غام ساخته و او را از خاضعان و خالصان خود فرار می‌دهم، اگر مراند آن کند به او لیک می‌گویم و اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم و اگر از من درخواست کند به او می‌بخشم و اگر خاموش باشد به او انتقام می‌کنم و اگر بد کند به او رحمت می‌آورم و اگر از من فرار کند او را می‌خوانم و اگر باز گردد او را می‌پذیرم و اگر در خانه‌ام را بگوید آن را می‌گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد آنگاه گواهی ندهد که محمّد بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد آنگاه گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است یا بدان شهادت دهد آنگاه گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجت‌های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک نموده و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا

حَبِيبَتُهُ. وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمَتُهُ. وَإِنْ نَادَانِي فَمَنْ أَسْتَجِبْ نِدَانَهُ، وَإِنْ دَعَانِي فَمَنْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ. وَإِنْ رَجَانِي حَبِيبَتُهُ. وَذَلِكَ جَزَاءُ عِيَّتِي وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ».

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ سَبَّ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَتَسَدَّرَكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا أَذْرَكَكَ فَأَقْرَبُهُ يَنِّي السَّلَامَ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَائِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرُّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ الثَّقَلَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ التَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنَتُهُ الْقَائِمَةُ بِأَحَقِّ مَهْدِيٍّ أَشَقِي الَّذِي بَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَذْلًا كَمَا مِثْلَتْ جُورًا وَظُلْمًا، خِرْلَاهُ جَابِرُ الْخِلْفَانِي وَالأَوْصِيَانِي وَالأَوْلَادِي وَالعِتْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاجِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِبِسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

کند محبوبش می‌کنم و اگر از من درخواست کند محروم می‌سازم و اگر مراند کند ندایش را نمی‌شنوم و اگر مرا بخواند دعا پس را استجاب نمی‌سازم و اگر به من امید بدهد نا امیدش می‌گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی‌کنم.

آنگاه جابر بن عبد الله انصاری از جابر خاست و گفت: ای رسول خدا! ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سید جوانان بهشت، سپس سید العابدین در زمانش علی بن الحسین، سپس محمد بن علی الباقر - و نوای جابر او را درک می‌کنی و آن هنگام که او را دیدی سلام مرا بدو برسان - سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکایم، سپس علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی الثقی، سپس علی بن محمد الثقی، سپس حسن بن علی الزکوی، سپس فرزند او قائم به حق مهدی اتم کسی که او زمین را بر از عدل و داد نماید همانگونه که بر از جور و ظلم شده باشد، ای جابر! آنان جانشینان و اوصیاء و اولاد و عترت من هستند، کسی که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است و کسی که ایشان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، به واسطه

السَّما: لَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَهُمْ يَحْتَفِظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَعْبُدَ بِأَهْلِهَا».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي خَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْغَابِرِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأَيُّمَةُ تَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَمْ تَعْدِ نَحْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْغَائِمُ، هُمْ خُلَفَاؤِي وَأَوْصَاؤِي وَأَوْلِيَاؤِي، وَخَلِجُ لِقَةِ عَلِيِّ أَكْبَرٍ تَعْدِي، الْخَبَرُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ، وَالْمَكْبَرُ لَهُمْ كَافِرٌ».

۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهِ الْبَغْدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْقَبْدِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ ^(۱) قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَسْرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَبَدَى فِي بَدِئِهِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ تَعْدِي وَنَسِيْدُهُمْ أَهْلُ هَذَا، وَهُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَشَوَّلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ ^(۲) تَعْدِي وَفَائِي، أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ تَعْدِي وَنَسِيْدُهُمْ

ایشان است که خداوند آسمان و نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به سبب ایشان است که خداوند زمین را حفظ کرده که اهلش را نلرزاند.

۴ - امام صادق از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: پس از من دوازده امامند که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است آنان جانشینان و اوصیاء و اولیای من و حجت‌های الهی بر ائمت پس از من می‌باشند کسی که مقرر به ایشان باشد مؤمن است و کسی که منکر ایشان باشد کافر است.

۵ - اصغ بن نباته گوید: روزی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفته بود و بر ما وارد شد و می‌گفت: روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست مرا بدینگونه گرفته بود و بر جمعیت ما در آمد و می‌گفت: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این برادر من است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، من

اینها خدا، و هر امام کُل مؤمن، و مولى کُل مؤمن^(۱) بقدر وفای، آلا و الله شیطلم بقدری که ظلمت بقدر رسول الله ﷺ، و خیر الخلق و سیدهم بقدر الحسن اینها اخوة الحسنین المظلوم بقدر اخیه، المقتول فی ارض کربلاء^(۲)، آلا الله و اشحابه من سادة الشهداء یزیم الیقین، و من بقدر الحسنین یسغه من صلیبه خلقاء الله فی ارضه و حجبته علی عبادم، و امتناؤه علی رجب، و آیتة المسلمین، و غادة المؤمنین، و سادة المتقین، نایعهم الثانی الذي یبلا الله عزوجل به الارض نوراً بقدر ظلمتها، و عدلاً بقدر جورها، و علماً بقدر جهلها، و الذي یفتح اخی محمداً بالنبوۃ و اختصنی بالامامة لقد نزل بذلک الوحي من السماء علی لسان الروح الامین جبرئیل، و لقد سئل رسول الله ﷺ - و انما عیته - عن الآیة بقدره فقال لیسالی: و السماء ذات البروج ان عذتهم بقدر البروج، و رب

می گویم: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این فرزندم است و او امام و مولای هر مؤمن پس از وفات من است بدانید که به او ستم می شود همچنانکه پس از رسول خدا ﷺ به من ستم شد، و پس از فرزندم حسین، بهترین خلائق و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می شود، بدانید که او و اصحابش از سرور این شهدا در روز قیامت هستند، و پس از حسین نه تن از صلب او خلفای خدا در زمین و حجت های او بر پندگانش و امانت او بر وحیش می باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متقین با ایشان است، و همین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطه او زمین را نورانی می کند از آن پس که از ظلمت آکنده باشد، و قسم به خدایی که برادرم محمد را به نبوت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب وحی آسمانی است که بر زبان جبرئیل روح الامین جاری شده است و من نزد رسول خدا ﷺ بودم که از آن حضرت از امامان پس از او پرسشی شد و به سؤال کننده فرمودند: سوگند به آسمانی که صاحب بروج است عدد آتیه به تعداد بروج است، و قسم به پروردگار شبها و روزها و ماهها که عدد آتیه به تعداد ماههاست. سؤال کننده

۱ - فی بعض النسخ دو هر امام کُل مسلم و امیر کُل مؤمن.

۲ - فی بعض النسخ دلی ارض کرب، و بلا، آلا و الله.

الْبَلَاءِ وَالْأَهَامِ وَالشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدِّ السَّائِلِ فَقَالَ السَّائِلُ: فَغَدَّ هُمْ بِأَرْشُولِ-
الله؟ فَوَضَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى وَاسِي فَقَالَ: أَوَلَمْ هَذَا وَاجِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ، مِنْ
وَالْأَهَمِّ فَقَدْ وَالْأَنَّى، وَمِنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِي، وَمِنْ أَحَبِّهِمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمِنْ أَبْغَضِهِمْ
فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمِنْ أَكْرَهَمُ فَقَدْ أَكْرَهَنِي، وَمِنْ عَزَّوْهُمْ فَقَدْ عَزَّوْنِي، بِهِمْ يَحْتَفِظُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ
دِينَهُ، وَبِهِمْ يَغْمُرُ بِلَادَهُ، وَبِهِمْ يَرْزُقُ عِبَادَهُ، وَبِهِمْ نَزَلَ الْغَطُّ مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهِمْ يُخْرِجُ
بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، خُورَامُ أَصْغِيَانِي وَخُلَنَابِي وَآيَةُ الْمُشَلِّبِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ».

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَهُ - ﷺ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ،
عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ
آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِدِيْنِي، وَبِرَّحْبِ سَنِيَّةِ
النَّبَاِ بِقَدْبِي فَلْيَتَّبِعْ بِغُلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَنِعْمَاءَ عَدُوِّهِ وَثِيْرَالَ وَلِيَّتِهِ، فَإِنَّهُ وَجِيْهِ وَ
خَلِيْفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي خِبَائِي وَبَدْوِي وَفَقَائِي. وَهُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَآمِرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بِقَدْبِي.

گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ دستشان را بر
سرم نهادند و فرمودند: اولین آنها این است و آخرین ایشان مهدی است هر که
آنان را به ولایت برگزیند سرا ولی ساخته است و هر که آنان را دشمن بدارد مرا
دشمن داشته است و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که
کینه ایشان را داشته باشد کینه مرا به دل گرفته است و هر که آنان را انکار کند مرا
انکار کرده است و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است. به واسطه ایشان است
که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگانش را روزی
می دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می بارد و برکات زمین را
بیرون می آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمه مسلمانان و موالی مؤمنانند.

۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین
روایت کند که فرمودند: هر که دوست دارد که به دین من متمسک شود و پس از
من در کشتی نجات سوار شود باید که به علی بن ابی طالب اقتدا کند و دشمنش را
دشمن بدارد و دوستش را دوست بدارد که او وصی من و جانشین من بر ائمه در
حیات و ممات من است، و او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است

فَوَلَّاهُ نَارِي. وَ أَمْرُهُ أَهْرَبِي. وَ نَهْيُهُ نَهْجِي. وَ نَابِغُهُ نَابِغِي. وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي. وَ خَازِنُهُ خَازِنِي. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ فَازَنِي عَلَيًّا بَعْدِي لَمْ يَزَلْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ مَنْ خَالَفَ عَلَيًّا عَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ. وَ جَعَلَ شَأْوَاهُ النَّارَ (وَ بَلَسَ الْمَصْرُ). وَ مَنْ خَذَلَ عَلَيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَبْعَثُ عَلَيْهِ. وَ مَنْ نَصَرَ عَلَيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُلْقَاهُ. وَ لَقْنَهُ حُجَّتُهُ بَعْدَ الْمُسَاءِ ثَلَاثَةً. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَا أَهْلِي بَعْدَ أَبِيهِمَا. وَ سَيِّدَا سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَ أَكْثَمُهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ أَبْوْهَا سَيِّدَةِ الْوَصِيَّةِ. وَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَهْلِي. نَاصِبُهُمُ الْغَايَمُ مِنْ وَلَدِي. طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُكَرِبِينَ يَنْصِلُهُمْ. وَ الْمُضْطَّعِينَ يُلْزِمُهُمْ بَعْدِي. وَ كُنْ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعَزْبَتِي وَ أَيْمَتِي أَشْنِي. وَ مُتْلِقُكُمْ مِنْ الْجَائِدِينَ لِحَقِّهِمْ. وَ سَبْعَلَمْ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُتْلَقٍ يَتَلَقَّبُونَ».

۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ. عَنْ أَبِيهِ.

قَوْلُهُ أَوْ قَوْلِي مِنْ وَأَمْرٍ أَوْ أَمْرٍ مِنْ وَنَهْيٍ أَوْ نَهْيٍ مِنْ أَسْتِ، وَ يَبْرُو أَوْ يَبْرُو مِنْ وَ يَأْوِدُ أَوْ يَأْوِرُ مِنْ وَ فَرُوْكَزَارُ أَوْ فَرُوْكَزَارُ مِنْ أَسْتِ. كَسِيسَ فَرَمُودَ: هَرَكَةُ پَسِ اَزْ مِنْ بَا عَلِيٍّ مِفَارَقَتِ كَنْدِ مَرَا نَخَوَاهِدِ دِيدَ وَ مِنْ لِيَزْ رُوزِ قَبَاسَتِ أَوْ رَا نَخَوَاهِمِ دِيدَ، وَ هَرَكَةُ بَا عَلِيٍّ مِخَالَفَتِ كَنْدِ خِداوَنْدِ بَهْشَتِ رَا بَرِ أَوْ حَرَامِ كَرْدِ وَ جَايْگَاهِ أَوْ رَا آتَشِ فَرَارِ دَادِ اَسْتِ وَ آنْ بَدِ جَايْگَاهِي اَسْتِ. وَ كَسِي كَهْ عَلِيٍّ رَا فَرُوْكَزَارِدِ خِداوَنْدِ أَوْ رَا دَرِ رُوْزِي كَهْ بَرُوِي دَرِ آبِدِ فَرُوْ خَوَاهِدِ كُذَاشَتِ. وَ هَرَكَةُ عَلِيٍّ رَا نَصْرَتِ كَنْدِ خِداوَنْدِ أَوْ رَا دَرِ رُوْزِ قَبَاسَتِ نَصْرَتِ نَمَايَدِ وَ حُجَّتَشِ رَا هَنْكَامِ بَارِخَوَاسْتِ تَلْفِزِي وَ يِ فَرَمَايَدِ، سِيسَ فَرَمُودَ: حَسَنَ وَ حُسَيْنَ دُوْ اِمَامِ اَقَمْتِ مِي پَسِ اَزِ پِدَرَشَانِ وَ سَيِّدِ جَوَانَانِ اَهْلِ بَهْشَتِ هَسْتَنْدِ وَ مَادِرَشَانِ سِرُورِ زَنَانِ عَالَمِ وَ پِدَرَشَانِ سِرُورِ اَوْصِيَاءِ هَسْتَنْدِ، وَ اَزِ فَرُوزَنْدَانِ حُسَيْنِ ثَهْ تَنْ اِمَامَنْدِ كَهْ نَهْمِيْنِ اَنَهَا قَائِمِ اَزِ فَرُوزَنْدَانِ مِنْ اَسْتِ طَاعَتِ اَنَانِ طَاعَتِ مِنْ وَ مَعْصِيَتِ اَيْشَانِ مَعْصِيَتِ مِنْ اَسْتِ. اَزِ مُنْكَرِيْنِ فَضْلِ وَ ضَايِعِ كَنْتَدِگَانِ حَرَمْتِ أَوْ بَهْ خِدا شِكَايَتِ مِي كَنْمِ وَ خِداوَنْدِ بَهْتَرِيْنِ وَلِيٍّ وَ نَاصِرِ بَرَايِ عَرَفَمِ وَ اَهْمَةُ اَهْمِ مِي بَاشَدِ وَ بَهْتَرِيْنِ مُنْتَقَمِ اَزِ مُنْكَرِيْنِ اَيْشَانِ اَسْتِ وَ سَبْعَلَمْ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُتْلَقٍ يَتَلَقَّبُونَ.

۷ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَغْبُوتٍ. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ حَالِدٍ. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَبَدٌ مِّنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَا خَلِيفٌ مِّنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَخَلَّةُ الْعَرْشِ وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَانْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُؤْتَلَعِينَ. وَأَنَا صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ وَالْحَوْضِ الشَّرِيفِ. وَأَنَا وَعَلِيٌّ أَتَوَاهُ الْأَنْسَبُ. مَن عَزَّوْنَا فَقَدْ عَزَّوْا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. وَمَن أَلْكَرْنَا فَقَدْ أَلْكَرَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. وَمَن عَلِيٌّ سَبَطًا أَشْبَى. وَ سَبَدًا شَبَّابَ أَهْلِ الْحَقِّ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. وَمَن وَلَدَ الْحُسَيْنَ بِشَعَةِ أَبْنَيْهِ. طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي. وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي. نَابِغُهُمْ قَاتِبُهُمْ وَ مَهْدُهُمْ».

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا ^(۱) مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُدْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَسَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ^(۲) السَّامِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا عَلِيُّ لَا تُحِبَّكَ إِلَّا مَن طَابَتْ وَلادتهُ. وَلَا يُفَضِّلَكَ إِلَّا مَن حَسُنَتْ وَلادتهُ. وَلَا يُؤَابِكَ إِلَّا مَن مَن. وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَاذِبٌ. فَعَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ -

روایت کند که فرمود: من سبد مخلوقات خدای تعالی هستم. و من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه ملائکه مقربین و انبیاء و رسولان الهی برترم و من صاحب شفاعت و حوض شریفم و من و علی دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را بشناسد خدای تعالی را شناخته است و کسی که ما را انکار کند خدای تعالی را انکار کرده است و دو سبط این امت و سبد جوانان بهشت یعنی حسن و حسین از فرزندان علی است. و از فرزندان حسین که امام خواهد بود که طاعت ایشان طاعت من و معصیت آنها معصیت من است. همین آنان قائم و مهدی ایشان است.

۸ - علی بن حسن سنانگ گوید: از امام حسن عسکری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شنیدم که می فرمود: پدرم از آباء بزرگوارشان از رسول خدا روایت کند که به علی بن - ابی طالب فرمودند: ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و بغض تو را در دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد. و ولایت

شعوره فقال: يا رسول الله قد عرفنا علامة خبيث الولادة و الكافر في حياتك ينفق عليّ و عذارتيه، فما علامة خبيث الولادة و الكافر بعدك إذا أظهر الإسلام بلسانه و أخفى مكنون شربزته؟ فقال ﷺ: يا ابن شعور عليّ بن أبي طالب إمامكم بقدي و خليفتي عليكم، فإذا مضى فابني الحسن إمامكم بعده و خليفتي عليكم، فإذا مضى فابني الحسين إمامكم بعده و خليفتي عليكم، ثم تسعة من ولدي الحسين واحد بعد واحد أئمتكم و خلفائي عليكم، تأييدهم فإني أئمتي بشفاء و عدلاً ثلث جوراً و ظلماً، لا يحبهم إلا من طابث و لا دئنه و لا يبيعهم إلا من خبث و لا دئنه، و لا يرهم إلا مؤمن، و لا يعاديهم إلا كافر، من أنكر واحد منهم فقد أنكرني، و من أنكرني فقد أنكر الله عز وجل، و من جحد واحد منهم فقد جحدني، و من جحدني فقد جحد الله عز وجل.

تو را نپذیرد مگر مؤمن، و با تو دشمنی نکند مگر کافر، عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! در زمان حیات تو علامت ناپاکی ولادت و کافر را به واسطه داشتن بغض علی و دشمنی اش با او شناخیم، علامت کسی که ولادتش ناپاک است و کافر پس از شما چیست؟ آنگاه که به زبان اظهار اسلام کرده و مکنون باطن خود را مخفی نمی دارد، فرمود: ای ابن مسعود! علی بن - ابی طالب پس از من امام شما و جانشین من بر شماست و آنگاه که او درگذرد فرزندان حسن امام شما پس از او و جانشین من بر شماست، و چون درگذرد فرزندان حسین امام شما پس از اوست و جانشین من بر شماست، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ائمه شما و خلفای شما بر شما هستند و همین آنها قائم امت من است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از جور و ظلم شده باشد، ایشان را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و کینه آنها را به دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و با ایشان موالات نکند مگر مؤمن و معادات نکند مگر کافر، کسی که یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و کسی که مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر کس از روی عناد با یکی از ایشان مخالفت ورزد با من مخالفت کرده است و کسی که با من مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت ورزیده است، زیرا طاعت ایشان

لأن طاعتهم طاعتي، و طاعني طاعة الله، و تعصيتهم تعصيتي، و تعصيتي تعصية الله عز وجل، يا ابن مسعود إنك أن تعبد في نفسك خرجاً بما أُلقي فتكفر، فوعدت ربّي ما أنا متبكلت ولا ناطق عن المولى في عليّ والأخيرة من وليه، ثم قال عليه السلام - و هو رافع يذنيه إلى السماء - اللهم وال من والي خلفائي وأبنة أمّتي بقدي، و عاد من عاداهم، و انصر من نصرهم، و اخذل من خذلهم، و لا تحل الأرض من فاني منهم يحنّينك ظاهراً، أو خائفاً متغوراً، ثلاثاً يهلك دينك و حجتك [و برهانك] و بيباتك، ثم قال عليه السلام - يا ابن مسعود قد جئتكم في مقام هذا ما إن فازتكمو هلكتم، و إن تمسكتم به تهوتم، و السلام على من اتبع الهدى».

۹ - حدّثنا أبي - عليه السلام - قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا عمرو بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن عثمان، عن أبيان بن ثعلب، عن سليم بن قيس الهلالي، عن سلمان الفارسي - عليه السلام - قال: دخلت على النبي ﷺ فإذا الحسين بن عليّ عليّ نعليه، و هو يعلل عينيّه و يلثم فاء و يقول: أنت سيّد ابن سبط، أنت إمام ابن

طاعت من و طاعت من طاعت خداست و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خدای تعالی است. ای ابن مسعود! مبادا که در نفس تو در آنچه می گویم خرجی داشته باشد که کافر خواهی شد، به عزّت پروردگارم سوگند که من درباره علی و امامان از فرزندان او سختی به گزاف و از روی هوای نفس نمی گویم. سپس در حالی که دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده بود فرمود: خدایا خلفا و ابنة یس از من را دوست بدار و دشمنان ایشان را دشمن بدار و یارانشان را نصرت فرما و خاذلان آنان را خوار بدار و زمین را از قائمی از ایشان که حجت توست خالی مگذار که یا آشکار است و یا پنهان و مسطور تا دین و حجت و برهان و بیات تو باطل نشود، سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مقام برای شما اموری را گرد آوردم که اگر از آنها مفارقت کنی هلاک خواهید شد و اگر بدان متمسک شوید نجات یابید، و السلام علی من اتبع الهدی.

۹ - سلمان فارسی گوید: ی پیامبر اکرم ﷺ وارد شدم و حسین بن علی بر دامنش بود و او دو چشمش را می پوشید و دهانش را می میکید و می فرمود: تو

امام، (اَخُو اِمَامٍ) اُخُو اَلْفَتَى، اَنْتَ حُجَّةُ اللهِ تَرَى حُجَّتَهُ وَ اَنْوَ حُجُجٍ بِسُغَمٍ بِنِ صَلْبِكَ، نَابِغُهُمْ فَاَيْمُهُمْ .

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّلَيْبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ أَبِي بَازِيءٍ، عَنْ أَبِي عَثَائِمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْهَلْبِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَبِيْسِ الْهَلْبِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَقُولُ: كُنْتُ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرْضَاتِهِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا فَنَدَخَلْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِأَبِيهَا مِنَ الصُّعْبِ نَكَتُ حَتَّى جَزَتْ ذَمْرَ عَمَّا عَلَى حَدَّثَنَا قَالًا لَمَّا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: مَا يَبْكِيكَ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ أَفَحَسَنُ عَلَى نَفْسِي وَوُلْدِي الصَّيْغَةَ بَعْدَكَ، فَأَعَزَّ وَزَقَّتْ عَنَّا رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِي اخْتَارَ اللهُ غُرُجَلًا لَنَا الْأَخْبَرَاءَ عَلَى الدُّنْيَا وَأَنَّهُ حَكَمَ الْغَنَاءَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخْتَارَنِي مِنْ خَلْقِهِ لَجَعَلَنِي نَبِيًّا ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ مِنِّيَا رُؤُوسَ رُؤُوسِكَ وَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ

سروری و بسر سرور! تو امامی و مرید امام! نو برادر امامی و پدر امامان! تو حجة اللهی و فرزند حجة الله! تو پدر حجت های اله گانه ای که از صلب نوست و همین آنها قائم ایشان است.

۱۰ - سلمان فارسی گوید: من هنگام بهاری فوت رسول خدا ﷺ در مقابل آن حضرت نشسته بودم که فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وارد شد و چون ضعف پدر را دید گریست و اشک بر گونه هایش جاری شد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای فاطمه! برای چه گریه می کنی؟ گفت: ای رسول خدا بر خود و فرزندانم نگرانم که پس از شما نپا به سویم، آنگاه دو چشم رسول خدا ﷺ غرق اشک شد. سپس فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده است و اینکه او نبستی را برای همه خلقت حتم کرده است. و اینکه خدای تعالی بر زمین نظری افکند و مرا از میان خلقت برگزید و مرا پیامبر ساخت. سپس دوباره بر زمین نظری افکند و از میان آنها شوهر نو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به تزویج او در آورم و او را ولی و وزیر خود ساخته و

أَرْوَجُكَ إِثْنًا وَتَحْذَرُ وَلَنَا وَوَزِيرًا وَأَنْ لَّيَقْلَعَنَّ خَلْقِي فِي أُمِّي. فَأَبْرَأَكَ خَيْرَ أَتْبَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ. وَبَغْلِكَ خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ. وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَتَخَوَّى مِنْ أَهْلِي. ثُمَّ أُطْلِعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعًا نَائِلَةً فَاتَّخَذَ وَوَلَدَ لَكَ: فَاتَّبَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَاتَّبَاهُ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَأَتْبَاهُ بَغْلِكَ أَوْصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كُلُّهُمْ هَادُونَ مُهْتَدُونَ. وَ أَوَّلُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدِي أَخِي عَلِيٌّ، ثُمَّ حَسَنٌ، ثُمَّ حُسَيْنٌ، ثُمَّ بَشَقَةُ بْنُ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فِي دَرْجَتِي. وَلَيْسَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ أَلْزَمُ إِلَى اللَّهِ مِنْ دَرْجَتِي وَدَرْجَةِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ^(۱). أَمَّا تَغْلِبُكَ بِأَبْنَتِي أَنْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ إِيَّاكَ أَنْ زَوْجِلِكَ خَيْرَ أُمِّي. وَخَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي. أَفَدَّهُمْ بِلِسَا، وَ أَغْطَاهُمْ جِلْمًا. وَ أَكْتَرَهُمْ عِلْمًا. فَاسْتَبْجَرَتْ فَاطِمَةُ^(۲) وَ قَرَحَتْ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ إِنْ يَتَغْلِبُكَ خَنَاقِبُ، إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ وَرُسُولِهِ قَبْلَ كُلِّ أَخِي، فَلَمْ يَنْسِفُهُ إِلَى ذَلِكَ أَخَذَ مِنْ أُمِّي. وَ عَلَّمَهُ بِكِتَابِ اللَّهِ غُرُوجًا وَ سُنَّةً وَ لَيْسَ أَخَذَ مِنْ أُمِّي

خليفة خود در اتم فرار دهم. پس پدر تو بهترین ائمه خدا و رسولان اوست و همر تو بهترین اوصیاء است و تو از میان اهل من اول کسی هستی که به من ملحق می شوی، سپس سوم بار بر زمین نظری افکند و نو و دو فرزندت را برگزید و نو سرور زنان بهشتی و دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان بهشتی و فرزندان شوهر تو تا روز قیامت اوصیای من هستند و همه آنها هادی و مهدی هستند و اولین وصی پس از من برادر علی است و بعد از او حسن و سپس حسین، آنگاه نه تن از فرزندان حسین در درجه من هستند، و در هشت درجه ای نزدیکتر به خدا از درجه من و جدّم ابراهیم نیست. ای دختر جان! آیا می دانی که این از کرامت خدا بر نوست که شوهرت بهترین ائمه و اهل بیت من افدّم مسلمانان و حلیم ترین و دانشمندترین ایشان است. به دنبال این سخنان، فاطمه^(۳) ساد شد و به واسطه سخنان رسول خدا ﷺ خرسند گردید. سپس فرمود: ای دختر جان! برای شوهر تو منافی است: ایمان او به خدا و رسولش مقدم بر ایمان دیگران است و هیچ کس از اتم در این مناقبت بر او پیشی ندارد. و دیگر علم او به کتاب خدای تعالی و ستم است، و در میان اتم هیچکس غیر او

يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِي غَيْرَ عَلِيٍّ، وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَّمَنِي عِلْمًا لَا يُعْلَمُهُ غَيْرِي وَ عَلَّمَ
مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عِلْمًا، فَكُلُّهَا عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ قَالُوا أَغْلَمُهُ وَ أَغْلَمَنِي اللَّهُ أَنْ أَغْلَمُهُ
إِبْنَاهُ فَلَقْنَاهُ. فَلَمَّسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِي وَ فَهَمِي وَ جَعَلَنِي غَيْرُهُ، وَ إِنَّكَ يَا بَيْتَهُ
رُوحَتُهُ. وَ ابْنَاهُ يَسْطَايَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ هُمَا يَسْطَايَ أَشْي. وَ أَمْرُهُ بِالْمَكْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنْ
الْمُنْكَرِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ آتَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ. يَا بَيْتَهُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِكَ أَغْنَانَا اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ بِسِتِّ بَيْتٍ يَصَالِي لَمْ يَنْقُصْهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قَبْلَكُمْ. وَ لَمْ يَعْطِهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ
غَيْرَنَا، لَيْبُنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ. وَ هُوَ أَبُوكَ. وَ وَصِيَا سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ. وَ هُوَ بِغُلَّتِكَ.
وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرَةُ بَنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ أَبِيكَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ
سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ قَبِلُوا مَعَهُ؟ قَالَ: لَا بَلَى سَيِّدُ شُهَدَائِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَا خَلَا
الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ. وَ جَعَفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ دُوَالْمَنَا خَيْرُ الْعُلَمَاءِ فِي الْجَمْعِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَ
إِبْنَانِي حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ يَسْطَايَ أَشْي. وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَمْعِ. وَ مَنَا - وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ -

نیست که همه علوم را بداند و خدای تعالی علمی به من آموخته که به دیگری
تعلیم نداده است و به ملائکه و رسولان علمی آموخته که من آن را می دانم و
خدایان فرمان داده است که آن را به علی بیاموزم و من چنین کرده ام و در میان
اُمّت هیچکس نیست که جمیع علم و فهم و حکمت را بداند جز علی، و نوای دختر
جان امیر اوی و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط منند و آن دو، دو سبط
اُمّت می باشند. و دیگر امر به معروف و نهی از منکر اوست و خدای تعالی به او
حکمت و فصل الخطاب ارزانی فرموده است. ای دختر جان! ما اهل بیت هستیم
که خدای تعالی به ما شش خصلت عطا فرموده است که به هیچکس از اولین و
آخرین ارزانی نفرموده است: پیامبر ما سرور انبیا و مرسلین است و او پدر
توست، وصی ما سرور اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما سرور شهداست
و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر توست، فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا!
آیا او سید شهیدایی است که همراه او کشته شدند؟ فرمود: خیر، بلکه او سرور
شهدان اولین و آخرین به غیر از انبیا و اوصیاست، و جعفر بن ابی طالب که
دارای دو پال است و در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند و دو فرزند نو حسن

مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي بَعَلَا الْأَرْضَ فَسَطَا وَعَدَلَا كَمَا مَلِكْتُ جُورًا وَظُلْمًا.

قَالَتْ: وَ أَيْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ سَجَّوَهُمْ أَفْضَلُ؟ قَالَ: عَلِيٌّ بَعْدِي الْأَفْضَلُ أَمَّتِي. وَ حَمْرَةٌ وَ جَعْفَرُ الْأَفْضَلُ أَهْلِي بَيْتِي بَعْدَ عَلِيٍّ. وَ بَعْدَكَ وَ بَعْدَ ابْنِي وَ سِبْطِي حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ. وَ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا. وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - مِنْهُمْ الْمَهْدِي. إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهَا. وَ إِلَى بَغْلَهَا وَ إِلَى ابْنَتِهَا فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ أَتَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ سَلَّمَ لِي سَالِكُهُمْ. وَ خَرَبَ بَنِي حَارِثِيهِمْ. أَمَا بَاتُهُمْ مَعِي فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ: يَا أَحَبِّي أَأَنْتَ سَتَكُنُّ بَعْدِي وَ سَتَكُنُّ مِنْ قُرَيْشٍ يَدُودُ مِنْ نَظَاهِرِهِمْ عِلْبَانُكَ وَ ظُلُومُهُمْ لَكَ. فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَغْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَ قَاتِلْ مَنْ خَالَكَ مِنْ بَنِي وَاقِلِكَ. وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَغْوَانًا فَاصْبِرْ. وَ كُنْ يَدَكَ وَ لَا تَلْقَ بِهَا إِلَى الْهَيْلَكَةِ. فَإِنَّكَ مَعِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَكَ بِهَارُونَ أَشْوَى حُسْنَةً إِذَا اسْتَضَفْتَهُ فَرَفَعَهُ وَ كَادَرَا يَتَكَلَّمَا.

و حسین که دو سبط امت و سرور جوانان اهل بهشت و قسم به خدای که جامه در دست اوست مهدی این امت از ماست. کسی که زمین را بر از عدل و داد نماید همانگونه که بر از ظلم و جور شده باشد.

فاطمه ﷺ گفت: از اینان که تمام پروردی کدامان افضل است؟ فرمود: علی پس از من افضل امت می باشد و پس از علی و نو و دو فرزند و سبطم حسن و حسین و اوصای از اولاد این فرزندانم - و به حسین اشاره کرده و فرمودند مهدی از آنهاست - افضل اهل بیت حمزه و جعفر هستند. ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیا برای ما اختیار کرده است. سپس رسول خدا ﷺ بر فاطمه و شوهر و فرزندان نگر بستند و فرمودند: ای سلیمان! خدا را گواه می گیرم که من با کسی که با اینان در آستی باشد آشتی و با کسی که با آنان در جنگ باشد در جنگم. آنان در بهشت هم درجه مند. سپس به علی ﷺ رو کرده و فرمودند: برادرم! تو بعد از من مهابی و از قریش سختی خواهی دید. آنها علیه تو متحد شده و بر تو ستم روا می دارند. اگر یارانی بافتی با آنها جهاد کن و به همراهی موافقان با مخالفان خود کارزار کن. و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست نگهدار و خود را به هلاکت مینداز که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است و

قَاصِرٍ لِّظَلَمٍ قَرِيبٍ إِنَّكَ وَ نَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ . فَإِنَّكَ يَتَزَوَّجُ هَارُونَ وَ مِنْ تَبِعِهِ وَ هُمْ يَتَزَوَّجُ الْعِجْلِي وَ مِنْ تَبِعِهِ .

با علی! این الله تبارک و تعالی قد قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْاِخْتِلَافَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ . وَ تَوَسَّاءَ الله يَجْمَعُهُمْ عَلَى الْهَدْيِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا يَتَنَازَعُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا يَخْتَلِفُ الْمُتَعَصِّلُونَ لِذِي الْقَضَلِ فَصَلَّةً . وَ لَوْ شَاءَ لَعَجَّلَ النَّفْسَ . وَ كَانَ مِنْهُ التَّغْيِيرُ حَتَّى يَكْذِبَ الظَّالِمُ وَ يَفْلَحَ الْحَقُّ أَتَيْنَ مَصْرَةَ . وَلَكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَةَ دَارَ الْقَرَارِ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَلُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يُجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى . فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى نِعَمَاتِهِ وَ صَبْرًا عَلَى بَلَايِهِ .

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَخْبَرَنَا ثَابِتٌ الدَّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ النَّضْلِ الثُّمَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى . عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ . عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ . عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ . عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ . عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

برای تو در هارون آسوه نیکی است . زیرا قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود که او را بکشند . پس بر رسم قریش و همدستی آنها علیه خودت صبر پیشه ساز که تو به منزله هارون و پیروان او بی و آنها به منزله گوساله و پیروان آنند .

ای علی! خدای تعالی به کُفرت و اختلاف در این امت حکم کرده است و اگر می خواست همه را هدایت می کرد تا به غایتی که حتی دو نفر از این امت مختلف نشوند و در هیچ امر او مُنازعه نکنند و مفضول مُسکِرِ فاضل نشود و اگر می خواست در فرستادن عذاب تمحیل می فرمود و وصح را تغییر می داد تا ظالم نکذیب شود و معلوم گردد که گردش حتی به کجاست ولیکن خداوند دنیا را شرای اعمال قرار داده است و آخرت را دارالقرار تا آنانکه بد کردند کفر کار خود ببینند و آنانکه نیکی کردند یاداش خوب ببابند . سپس علی علیه السلام فرمود : الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى نِعَمَاتِهِ وَ صَبْرًا عَلَى بَلَايِهِ .

۱۱ - علی بن عاصم گوید : امام جواد از آباء بزرگوارشان از امام

ذَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبِي بَنِي كَنْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السُّنُوبِ وَالْأَرْضِ. فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَكَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنُ السُّنُوبِ وَالْأَرْضِ أَخْذًا غَيْرَهُ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبِي وَالَّذِي بَغْتَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحَسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي الشَّيْءِ أَكْبَرُ مِنِّي فِي الْأَرْضِ. فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنِّي فِي الْغَزَيَيْنِ: مَبْصَاحُ هَادٍ وَ شَفِيعَةُ نَجَاةٍ وَ إِمَامُ عَزٍّ وَ فَخْرٍ. وَ عَلِمَ وَ دَخَرَ [قَلِمَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ؟] وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَةً طَيِّبَةً شَبَازَكَةً وَ زَكِيَّةً. خُلِقَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَكُونَ تَخْلُوقُ فِي الْأَرْحَامِ أَوْ تَجْرِي مَاءٌ فِي الْأَصْلَابِ أَوْ يَكُونَ قَبْلُ وَ تَهَارُ وَ لَقَدْ لَقِنَ دَعَاوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِمْ تَخْلُوقُ إِلَّا عَشْرَةً اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَفَعَهُ. وَ كَانَ شَفِيعَةً فِي أَجْرَتِهِ. وَ كَرَّمَ اللَّهُ عَنَّهُ حَرْبَهُ وَ قَضَى بِهَا دِينَهُ. وَ يَنْشُرُ أَمْرَهُ. وَ أَرْضَحَ سَبِيلَهُ. وَ قَوَّاهُ عَلَى عَذْرِهِ. وَ لَمْ يَنْهَكْ سَتْرَهُ. فَقَالَ أَبِي: وَ مَا هَذِهِ الدَّعَاوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تَقُولُ إِذَا قَرَأْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَثْنْتَ قَاعِدُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّبَابِكَ وَ مَعَاذِكَ عَزَّتِكَ وَ سَكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ (أَنْ تَسْتَجِيبَ

حسن علیّه) روایت کند که فرمود: یا رسول خدا ﷺ، وارد شدم و ابی بن کنب نزد ایشان بود رسول خدا فرمود: مرحبا بر تو ای اباعبدالله ای زینت آسمانها و زمین! ابی گفت: ای رسول خدا چگونه غیر شما می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای ابی! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوت فرمود حسین بن علی در آسمان بزرگتر است تا در زمین زیرا که بر عین عرش نوسته است؛ چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای عزت و فخر و علم و دُخْر، و چرا چنین نباشد؟ و خدای تعالی در صلب او نظفه ای پاکیزه و مبارکه و زکیه ترکیب کرده است. پیش از آنکه مخلوق در ارحام یا نظفه ای در اصلا ب با سب و روزی باشد و به او دعاها می تلقین شده است که هیچ مخلوق آن دعاها را نخواند مگر آنکه خدای تعالی او را با وی محصور کند و در آخرت شفیع او گردد و گرفتاری او را برطرف و هر ضعیف را بدان ادا کند و کارش را آسان سازد و راهش را روشن نماید، و او را بر دشمنش نیرومند گرداند و آبروش را نبرد. ابی گوید: یا رسول الله! این دعاها چیست؟ فرمود: هنگامی که از غار فارغ شدی در حالی که نشسته ای می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّبَابِكَ وَ مَعَاذِكَ عَزَّتِكَ وَ سَكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ

لی اَفَقَدْ رَهَقْنِي مِنْ اَمْرِی عَشْرًا. فَاَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ. وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي عَشْرِي يُمْسِرًا» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْهِّلُ لَمَرْكَكَ. وَ يَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ. وَ يُلْقِيْكَ سَهَادَةً اَنْ لَا إِلَهَ اِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ. قَالَ لَهُ اَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاَعَزُّهُمُ النَّظْفَةَ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: مِثْلُ هَذِهِ النَّظْفَةِ كَمِثْلِ الْقَمَرِ وَ هِيَ نُظْفَةٌ تَبَيِّنُ وَ بَيَانٌ. يَكُونُ مِنْ اَثْبَتِهِ وَصِيْدًا وَ مَنْ ضَلَّ عَنْهُ غَوِيًّا. قَالَ: فَاِاسْمُهُ وَ مَا دُعَاؤُهُ؟ قَالَ: اِسْمُهُ عَلِيٌّ وَ دُعَاؤُهُ «يَا دَائِمُ يَا دَيُّوْمُ. يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ. يَا كَاشِفَ الْعَمِّ وَ يَا قَارِحَ الْعَمِّ. وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ. وَ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ». مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَقَّقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَكَرِيَّا قَائِدُهُ اِلَى الْجَنَّةِ.

قَالَ لَهُ اَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلْفٍ اَوْ وَصِي؟ قَالَ: نَعَمْ لَهُ مَوَارِثُ - السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. قَالَ: فَاَتَعْنِي مَوَارِثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: النَّضَاءُ بِالْحَقِّ. وَ الْحُكْمُ بِالذِّهَانِ. وَ تَأْوِيلُ الْأَخْلَامِ^(۱) وَ بَيَانٌ مَا يَكُونُ. قَالَ: فَمَا

تَسْتَجِيبُ لِي فَقَدْ رَهَقْنِي مِنْ اَمْرِی عَشْرًا فَاَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي عَشْرِي يُمْسِرًا» كه خدای تعالی كارت را تسهیل می كند و به تو شرح صدر عطا می كند و شهادت لَا إِلَهَ اِلَّا اللَّهُ را هنگام مرگ تلقین تو خواهد كرد. اَبِي به رسول خدا ﷺ گفت: این نظفه ای كه در صُلْبِ حَبِیبِ حسین است چیست؟ فرمود: مِثْلُ اَنْ نظفه مثل ماه است و اَنْ نظفه تبیین و بیان است. هر كه از او پیروی كند هدایت یافته است و هر كه او را نشناسد گمراه است. گفت نامش چیست و دعایش كدام است؟ فرمود: نامش عَلِيٌّ است و دعایش این است: «يَا دَائِمُ يَا دَيُّوْمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا كَاشِفَ الْعَمِّ وَ يَا قَارِحَ الْعَمِّ وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ» کسی كه این دعا را بخواند خدای تعالی او را یا عَلِيٌّ بنِ الْحُسَيْنِ محشور فرماید و به بهشت رهبریش كند.

اَبِي گوید: ای رسول خدا! آیا او وصی یا خلیفه ای دارد؟ فرمود: آری. برای او موارِث آسمانها و زمین است. گوید: ای رسول خدا! معنی موارِث آسمانها و زمین چیست؟ فرمود: قضاء به حق و حكم یا دیانت و تعبیر خواب و

اسمُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ لِلْمَلَائِكَةِ لَتَسْتَأْنِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ. وَتَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَأَغْنِ لِي وَلِإِنِّي تَبَعِي مِنْ إِخْوَانِي وَتَبَعِي وَطَبِيبٌ مَا فِي صَلَاسِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». فَزَكَّابُ اللَّهِ فِي صَلَاسِهِ نَظْفَةُ مَبَارَكَةُ طَبِيبَةُ زَكِيَّةُ. فَأَغْنِ لِي جِبْرِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَلِبَ هَذِهِ النُّظْفَةَ وَسَيَّأَهَا عِنْدَهُ جَعْفَرًا. وَجَعَلَهُ هَادِيًا مُهْدِيًا وَرَاضِيًا مُرَضِيًا. يَدْعُو زَكِيَّةً قَبُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا ذِيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِصَاحِبِي مِنَ النَّارِ قَاءً. وَهَمَّ عِنْدَكَ رِضَاءٌ. فَأَغْنِ دُيُوتَهُمْ. وَبَشِّرْ أُمُورَهُمْ. وَاقْضِ دُيُوتَهُمْ. وَاشْتَرِ عَوْرَاتِهِمْ. وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي يَبْتَغُونَ. يَا مَنْ لَا يُخَافُ الضُّمَمُ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ فَرَجًا». وَفِي دُعَا هَذَا الدُّعَاءِ خَفَرَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ أَلْيَسَ الْفَرَجُ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ.

يَا أَيُّهُ؟ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى زَكَّابُ عَلَى هَذِهِ النُّظْفَةِ نَظْفَةُ مَبَارَكَةُ طَبِيبَةُ. أَتَزَلَّ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَسَيَّأَهَا عِنْدَهُ مُوسَى وَجَعَلَهُ إِمَامًا. قَالَ لَهُ أَيُّ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ

بیان جبرهای که خواهد بود. گفت: اسم او جبریلست؟ فرمود: نامش محمد است و ملائکه آسمان با او الفت دارند و در دعایش می گوید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَأَغْنِ لِي وَلِإِنِّي تَبَعِي مِنْ إِخْوَانِي وَتَبَعِي وَطَبِيبٌ مَا فِي صَلَاسِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». و خداوند در صلای او نظفه مبارکه پاکیزه زکيه ای قرار داد و جبرئیل مرا خبر داد که خدای تعالی این نظفه را پاکیزه ساخته و آن را جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضیه قرار داده است. او پروردگارش را می خواند و در دعایش می گوید: «يَا ذِيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِصَاحِبِي مِنَ النَّارِ قَاءً. وَهَمَّ عِنْدَكَ رِضَاءٌ. فَأَغْنِ دُيُوتَهُمْ. وَبَشِّرْ أُمُورَهُمْ. وَاقْضِ دُيُوتَهُمْ. وَاشْتَرِ عَوْرَاتِهِمْ. وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي يَبْتَغُونَ. يَا مَنْ لَا يُخَافُ الضُّمَمُ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ فَرَجًا». و کسی که این دعا را بخواند خداوند او را سپید روی با جعفر بن محمد محشور ساخته و در بهشت خود جای دهد.

ای ای! خدای تعالی با این نظفه. نظفه مبارکه پاکیزه ای را ترکیب فرمود و رحمتش را بر آن فرو فرستاد و آن را موسی نامید و امام گردانید. ای! گوید: ای رسول خدا! آبا همه آنان یکدیگر را وصف کرده و تناسل کرده و از

يَتَوَاضَعُونَ وَ يَتَشَاكِرُونَ وَ يَتَوَارَتُونَ وَ يَصِفُ بَطْنُهُمْ بِلُغَا؟ قَالَ: رَضَعْتُهُمْ لِي
 جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ. فَقَالَ: قَهْلُ لُؤْسٍ مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا بَنِي
 دَعَاءٍ أَبَاهُ؟ قَالَ نَعَمْ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ: «يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، وَ يَا فَالِقَ
 الْحَبِّ [وَ الثَّوِي]». وَ يَا بَارِيَّ السَّمَ وَ عُلْيَا الْمَوْتِ وَ نُحْيِي الْأَحْيَاءِ. وَ يَا دَائِمَ الثَّبَاتِ، وَ
 مُخْرِجَ الثَّيَابِ، أَفْعَلُ بِي مَا أَنْتَ أَفْعَلُهُ. مِنْ دَعَائِهِ هَذَا الدُّعَاءُ قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَوَائِجَهُ وَ
 حَسَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ. وَ إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نُظْفَةً طَيِّبَةً رُكْنَةً
 مَرْضِيَّةً، وَ سَهَاها عِنْدَهُ عَلِيًّا. وَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي خَلْقِهِ رَهْبَانِي عَلَيْهِ وَ حَكِيمٌ، وَ حَقْلُهُ
 حُجَّةٌ لِيَسْبِغَتْ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ لَهُ دَعَاءٌ يَدْعُو بِهِ: «اللَّهُمَّ أَغْثِنِي الْهُدَى وَ تَكْنِي
 عَلَيْهِ، وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مِنْ لَأْخَوْفٍ عَلَيْهِ وَ لَأْخُزْنٍ وَ لَأَجْزَعٍ. إِنَّكَ أَهْلُ الثَّوِي
 وَ أَهْلُ الْمُقْبِرَةِ». وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نُظْفَةً مَبَارَكَةً طَيِّبَةً رُكْنَةً مَرْضِيَّةً وَ
 سَهَاها مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، فَهُوَ شَفِيعُ شِعْبَتِهِ وَ ذَكْرُتْ عِلْمِ جَدِّهِ. لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ

يكدیگر آرت می برند و بعضی اوصاف بعضی دیگر را بیان می کنند؟ فرمود:
 جبرئیل آنها را برای من از جانب رب العالمین وصف کرده است. گوید: آیا برای
 موسی غیر از دعای پدرانش دُعائی هست؟ فرمود: آری. او در دعایش
 می گوید: «یا خالق الخلق، و یا باسط الرزق، و یا فالق الحب [و الثوی]». و یا
 باری السّم و عُلّی الموت و نُحْی الأَیاء. و یا دایم الثبات، و مُخْرِج الثّیاب. أَفْعَلُ
 بّی ما أَنْتَ أَفْعَلُهُ کسی که این دعا را بخواند خداوند حوائجش را بر آورد و روز
 قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند، و خداوند در صلب او نطفه پاکیزه
 رکنه مرضیه ای را ترکیب فرمود و آن را علی نامید و خدای تعالی علم و حکمت
 او را پسندیده است و او را حجتی برای شیعیانش قرار داده است و در روز
 قیامت ید و احتجاج کند و او را دعائی است که آن را می خواند: «اللّهُمَّ اغْثِنِي
 الْهُدَى وَ تَكْنِي عَلَيْهِ، وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مِنْ لَأْخَوْفٍ عَلَيْهِ وَ لَأْخُزْنٍ وَ لَأَجْزَعٍ. إِنَّكَ أَهْلُ الثَّوِي
 وَ أَهْلُ الْمُقْبِرَةِ». و خدای تعالی در صلب او نطفه مبارکه
 پاکیزه رکنه مرضیه ای قرار داد و آن را محمد بن علی نامید و او شفیع شیعیانش و
 وارث علم جدش می باشد او را علامتی روشن و حجتی ظاهر است. هنگامی که

إِذَا وَلَدَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَظِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُغْنِي الْخُلُوفِينَ وَ تَكْفِي أَنْتَ. حَلَلْتَ عَصَاكَ. وَ فِي الْمَغْزَةِ رِضَاكَ» - مِنْ دُعَائِهِذَا الدُّعَاءُ كَانَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ إِنْ اللَّهُ نَبَاكَ وَ تَعَالَى وَ كُتِبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةُ لَا بَاعِثَةَ وَ لَا طَائِفَةَ، بِأَوْ مَبَارَكَةَ طَلِبَةَ طَاهِرَةً سَاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا، فَالْتَبَسَهَا الشَّكِيَّةَ وَ الْوَقَارَ. وَ أَرْدَعَهَا الْعُلُومَ وَ الْأَسْرَارَ وَ كُلَّ شَيْءٍ مَسْكُونٍ. مِنْ لَفِيهِ وَ فِي حُذْرِهِ شَيْءٌ أَلْبَاءُ بِهِ وَ حُذْرُهُ مِنْ عَدُوِّهِ. وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بَرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا زَيَّ الْكَفَى شَرُّ الشُّرُوبِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ. وَ أَسْأَلُكَ الثَّجَاءَ يَوْمَ تَنْفُخُ فِي الصُّورِ». مِنْ دُعَائِهِذَا الدُّعَاءُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَةً وَ فَايِدَةً إِلَى الْجَنَّةِ. وَ إِنْ اللَّهُ نَبَاكَ وَ تَعَالَى وَ كُتِبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةُ وَ سَاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ. وَ خَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ وَ عَزَا لَأُمَّتِهِ. وَ هَادِيًا لِبَصِيعِهِ. وَ شَفِيعًا لِمَنْ عِنْدَ رَبِّهِمْ. وَ لِنُفْسَةٍ عَلَى مَنْ خَالَفَهُ. وَ حُجَّةً بَيْنَ الْوَالِدِ. وَ نَزَاهَاتٍ بَيْنَ الْمُتَعَدِّ إِمَامًا. يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا

منوَلد شود می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و در دعایش می گوید: «یا مَنْ لَا شَظِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُغْنِي الْخُلُوفِينَ وَ تَكْفِي أَنْتَ. حَلَلْتَ عَصَاكَ. وَ فِي الْمَغْزَةِ رِضَاكَ» کسی که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیعی باشد. و خدای تعالی در صلب او نظفه ای و آفات الدهور را ترکیب فرمود نه باغی و نه طاعی، بلکه نیک و مبارک و طیب و طاهر است و آن را علی نامید و لباس سکنه و وقار بر او پوشانید و در او علوم و اسرار و هر چه که مکتوم بود به ودیعه نهاد، هر که او را ملاقات کند و در دلتش چیزی باشد او را از آن آگاه کند و از دشمنش بر حذر دارد و در دعایش می گوید: «یا نُورُ يَا بَرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا زَيَّ الْكَفَى شَرُّ الشُّرُوبِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ. وَ أَسْأَلُكَ الثَّجَاءَ يَوْمَ تَنْفُخُ فِي الصُّورِ» کسی که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او خواهد بود و او را به بهشت رهبری کند. و خدای تعالی در صلب او نظفه ای ترکیب کرد و آن را حسن بن علی نامید و او را نور بلاد و خلیفه زمین و عزت امت و هادی و شفیع شیعیان و عذابی برای مخالفان و حجتی برای دوستان و برهانی برای مأمومانش قرار داد و در دعایش می گوید: «يَا نُورُ يَا بَرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا زَيَّ الْكَفَى شَرُّ الشُّرُوبِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ. وَ أَسْأَلُكَ الثَّجَاءَ يَوْمَ تَنْفُخُ فِي الصُّورِ»

عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ. يَا غَزِيرًا عَزَبِي بِعِزِّكَ. وَ أَتَيْدُنِي بِتَضَرُّكِ. وَ أَتَبْعُنُنِي هَمَزَاتِ -
 الشَّاطِطِينَ، وَادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ ائْتِنِ عَنِّي بِمِثْلِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ. يَا وَاحِدُ يَا
 أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» مِنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَسَنَةُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَغْفِرَةٌ وَ نَجَاتٌ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ
 وَجِبَتْ عَلَيْهِ. وَ إِنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِ الْحَسَنِ نَظْفَةَ مَبَارَكَةَ وَ كَبَبَةَ طَيِّبَةَ طَاهِرَةً
 مَطْهُرَةً، بِرَضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مَعْنَى أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ، وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ
 جَائِدٍ، فَهَلْوَ إِمَامٌ تَبَى تَبَى بَارِ مَرْضَى هَادٍ مَهْدِي، أَوَّلُ الْقَدْلِ وَ آخِرُهُ ^(۱)، بُصْدِيُّ اللَّهُ
 عَزَّوَجَلَّ وَ بُصْدُهُ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ. يَخْرُجُ مِنْ تَهَامَةِ حِسِينٍ نَظْفَةُ الدَّلَائِلِ وَ الْعَلَامَاتِ وَ لَهُ
 بِالطَّالِفَانِ كُنُوزٌ لَا دَهَبَ وَ لَا فِضَّةَ إِلَّا خُمُولُ مَطْلُفَتِهِ، وَ رِجَالُ مَسْئَمَتِهِ، يَجْتَمِعُ اللَّهُ
 عَزَّوَجَلَّ لَدَيْهِ مِنْ أَفَاصِي الْبِلَادِ عَلَى عَدَدِ أَعْلَى بَدْرِ ثَلَاثِيَّةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشَرَ رَجُلًا، مَعَهُ صَحْبُهُ
 مَعْتَمِدَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسَابِهِمْ وَ أُنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ صَنَائِعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ وَ
 كُنَاهُمْ، كَمُزَاوَنٍ، يُجَدُّونَ فِي طَاعَتِهِ.

اَيَّدُنِي بِتَضَرُّكِ وَ اَتَيْدُنُنِي هَمَزَاتِ الشَّاطِطِينَ وَادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ ائْتِنِ عَنِّي بِمِثْلِكَ وَ
 اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» هر که این دعا را بخواند
 خداوند او را با حسن بن علی محشور فرماید و از آتش نجات دهد گرچه مستحق
 آن باشد. و خدای تعالی در صلب حسن نطفه مبارک و پاکیزه و زکیه و طاهره و
 مطهره ای ترکیب فرمود که هر مؤمنی که خداوند پیمان ولایت از او گرفته است از
 آن حصنود است و هر مشکری بدان کافر است. و او امامی است نقی و نقی و
 نیکوکار و مرضی و هادی و مهدی و او اوّل و آخر عدالت است، خدای تعالی را
 نصیب کند و خداوند نیز سخن او را تأیید فرماید. آنگاه که دلائل و
 نشانه هایش آشکار شود از زمین تمامه ظهور کند و برای او در طائفان گنجهای
 است نه از طلا و نقره بلکه از اسبانی تنومند و نیکو و مردانی شناخته شده و
 نامدار، خدای تعالی برای او از اقصای نقاط بلاد سیصد و سیزده تن به عدد
 اصحاب بدر گرد آورد و به همراه او صحیفه معتمومه ای است که در آن شماره
 اصحابش به نام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کنیه آنان ثبت است. در

قَالَ لَهُ أَبِي: وَ مَا دَلِيلُهُ وَ عَلَامَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَمْ عَلَمٌ إِذَا حَانَ وَ قُتْ خُرُوجِهِ النَّشْرَ ذَلِكَ الْعَلَمُ مِنْ نَفْسِهِ. وَ أَلْفَقَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَنَادَاهُ الْعَلَمُ أَخْرُجْ يَا أَبِي. فَاقْتُلْ أَغْدَاءَ اللَّهِ. وَ لَهُ رَايَتَانِ^۱ وَ عَلَاسَتَانِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُقَدَّمٌ، فَإِذَا حَانَ وَ قُتْ خُرُوجِهِ اقْتُلْ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غَيْبِهِ. وَ أَلْفَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ أَخْرُجْ يَا أَبِي. اللَّهُ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَتَّخِذَ عَنْ أَغْدَاءِ اللَّهِ، فَيَخْرُجَ وَ يَقْتُلُ أَغْدَاءَ اللَّهِ حَبِثُ نَفْسِهِمْ، وَ يُدِمُّ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ، يَخْرُجُ وَ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ بَسَامِ، وَ شُعْبُ وَ صَالِحٌ عَلَى مُقَدَّمِيهِ. فَسَوْفَ تَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَقْوَصُ أُشْرَى إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ بَغَدَ جَبِينٌ، يَا أَبَتِي طُوبَى لِمَنْ لَفِيهِ، وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ، وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ، وَ تَبَجَّهِمُ اللَّهُ مِنْ الْهَلَكَةِ بِالْإِقْرَارِ بِهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِجَمِيعِ الْأُمَّةِ، يَنْتَحِلُ لَهَا الْجَنَّةَ، مِثْلَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمِثْلِهِ.

جنگها حمله ور و در پیروی از وی کوشانید.

ابی گوید: ای رسول خدا دلائل و نشانه هایش چیست؟ فرمود: او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولی خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز. و او را دو رایت و علامت و نیز شمشیری در غلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولی خدا! به در آی که دیگر روانیست از دشمنان خدا دست بداری و او نیز خروج می کند و دشمنان خدا را هر جا که بیند نابود می سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می سازد، او خروج می کند در حالیکه جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شعب و صالح جلودار اویند، و به زودی آنچه را که می گویم به یاد خواهید آورد و امرم را به خدای تعالی و اوست که اگر چه پس از حینی باشد. ای آقای! خوشا به حال کسی که معتقد بدو باشد، خداوند به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید، مثل آنان در زمین مثل مشک است که بوی خوشش پراکنده می شود و هرگز منقیر نمی گردد و مثل

الْمَسْكِ بِشَطْعٍ رَجْعَةً فَلَا يَنْعَبُ أَبَدًا، وَتَمَلُّهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُتَبَرِّجِ الَّذِي لَا يَنْقُطُ نُورُهُ أَبَدًا، قَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ حَالُ^(۱) هَؤُلَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عَنِ اللَّهِ غُزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَاثْنَيْ عَشْرَةَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَى خَاتَمِهِ، وَصِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَلَوْنَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْغَابِغِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنِ الْقُضَلِيِّ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي حَزْرَةَ الثَّوَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَنْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَابِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَجْلَسَنِي عَلَى قُعُودِهِ، وَاجْلَسَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَى قُعُودِهِ الْأُخْرَى، ثُمَّ قُلْنَا وَ قَالَ: يَا أَيُّهَا مِنْ إِمَامَتَيْنِ صَالِحَتَيْنِ^(۲) اخْتَارَ كَمَا اللَّهُ يَشَاءُ، وَ مِنْ أَيْبِكُمَا وَأَشْكُمَا، وَ اخْتَارَ مِنْ صُلَيْكُمَا مَا عَسَيْتُمْ تَبْتَغِيهِمْ فَأَبْتَهُمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمُتَوَلَّيَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءً.

۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى الْقَطَّارُ

ایشان مانند مثل ماه متبر است که نورش هرگز خاموش نمی شود. ابی گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمه را بیان فرموده است؛ فرمود: خدای تعالی دوازده مهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مهر او و صفتش در صحیفه اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

۱۲ - از حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که فرمود: من و برادرم بر خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شدیم و آن حضرت مرا بر یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرش نشانید، سپس ما را بوسید و گفت: پدرم به قریان شما دو امام ستایسته باد! خدای تعالی شما را از وجود من و پدرتان اختیار کرد و ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام برگزید که همین آنها قائم ایشان است و همه آنها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرند.

۱۳ - جابر بن عبدالله انصاری گوید: بر فاطمه زهرا عَلِیْهَا السَّلَامُ وارد شدیم و در

۱ - فی بعض النسخ «سبطین» مکان «صالحین»

۲ - فی بعض النسخ «کف» جاء به بیان هؤلاء الانبیا

وَعَبْدَانِهِ ثُمَّ جَعَفَرُ الْحُسَيْنِيِّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ. عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ. عَنْ أَبِي الْجَارُودِ. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) وَبَنَاتِهَا لَوْحٍ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا. فَقَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمْ الْقَائِمَ، ثَلَاثَةَ يَوْمٍ مَحْمُودٌ وَارْتَفَعَتْ مِنْهُمْ عَلَى. صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَتَعْبَنَ.»

۱۲ - حَدَّثَنَا حُرَيْرُ بْنُ مَحْمُودٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْعَاصِمُ بْنُ - مُحَمَّدٍ مَنِ حَمْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ آبَائِهِ (ع) «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «أَبْشِرُوا ثُمَّ أَتَشِيرُوا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ كَيْسَلِ عَيْبٍ لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ حَبْرٌ أَوْ أَجْرَةٌ. إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ حَدِيقَةٍ أَطْعَمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًا، ثُمَّ أَطْعَمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًا، لَعَلَّ أَجْزَها قَوْجًا أَنْ يَكُونَ أَغْزَها بَحْرًا. وَاعْتَمَدَها طَوْلًا وَفَوْعًا. وَاعْتَمَدَها خُفٌّ. وَكَتَبَ عَلَيْكَ أَتَمُّ أَمَّا أَوْلَمَّا. وَأَتَمَّا عَشَرَ مِنْ بَغْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ وَأَوَّلِي الْأَلْبَابِ. وَالمَسِيحُ عَمْسَى مِنْ مَرْيَمَ أَخْرَها؟ وَلَكِنْ يَمْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ»^(۱) تَلَجَّ الْمَرْجَ لَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ».

مقابل او لوحی بود که اسماء اوصیای (ع) در آن بود، آنها را بر شمرده دوازده تن بودند و آخرین آنها قائم بود، سه تن از آنان محمد و چهارمین از ایشان علی نام داشتند. صلوات خداوند بر همگی آنان باد.

۱۴ - حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از آبای بزرگوارش از رسول خدا روایت کند که سه بار فرمودند: مژده باد بر شما امثال ائمه مانند باران است که معلوم نیست اول آن بهر است یا آخر آن. و مثل ائمه مانند مثل باغی است که سالی گروهی از آن طعام بگیرند و سالی دیگر گروهی دیگر، شاید آخر آن گروهی باشد که از دریا عریض تر و طول و فرع آن عمیق تر و بر باران باشد و چگونه اتنی هلاک شود که من اول ایشان باشم و پس از من اوصیای دوازده گانه من که از سعداء و اولی الالباب هستند و عسی بن مریم آخرینشان باشد، لکن در این میان گروهی خود روی هلاک شدند که از من نیستند و من نیز از آنها نمی باشم.

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي عَتَّابٍ، عَنْ شَلَمَةَ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطُّيَّارَ يَقُولُ: كُنَّا عِلْدَ شَعَاوَةَ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتَّابٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَذَكَرَ حَدِيثًا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ آتَهُ قَالَ لِمَعَاوَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنْ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ لَمْ يَخُفِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ غَابِي الْحَسَنِ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ إِنْ اسْتَشْهَدَ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ قَابَتُهُ عَلَى أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ سَكَرَتْكَ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ نِ عَلَى أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَكَرَتْكَ يَا حُسَيْنُ، ثُمَّ تَكَلَّمَ ابْنِي عَقْرَ إِمَامًا بِشَعْرَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتَّابٍ وَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِلْدَ شَعَاوَةَ، قَالَ شَلَمَةُ بْنُ قَيْسٍ: وَ ذَكَرْتُ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادِ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ

۱۵ - سُلَیْم بن قَیْس هَلالی گوید: از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید نزد معاویه بودیم و حدیثی را که مابین آنها رفته بود یاد می کرد و اینکه به معاویه بن - ابی سفیان گفته است که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من از مؤمنان بر خودشان اولی هستم، سپس برادریم علی اولای به مؤمنان از خودشان است و آنگاه که شهید شود حسن اولای به مؤمنان از خودشان است، سپس فرزندان حسین اولای به مؤمنان از خودشان است و چون شهید شود، فرزندان علی اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای علی! او را خواهی دید، سپس فرزندان محمد بن علی اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای حسین او را خواهی دید، سپس دوازده امام را کامل گردانید و نه تن آنها از فرزندان حسین هستند، عبدالله بن جعفر گوید: سپس از حسن و حسین صلوات الله علیهما و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه برایم شهادت دادند، سُلَیْم بن قَیْس گوید: من از سلیمان و ابوذر و مقداد و

لَخَذْتُوَنِي أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَافِعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَغِيٍّ بْنِ خَلْبٍ بْنِ يَزِيدَ الْمُؤَدِّيَّ بِالرُّمِّيِّ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةِ الثَّمَانِينَ وَثَلَاثِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَطَّابِيُّ - فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ - الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقِ ابْنِ رَافِعٍ قَالَ: حَدَّثَنِي بَحْسَى بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ الشَّافِعِيِّ عَنْ مَشْرُوفٍ قَالَ: نَهَانَا عَنْهُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْمَ مَنْ عَصَا جُنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ نَفِي شَابٍ. هَلْ عَهْدٌ إِلَيْكُمْ بِهِ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَتَحْدُثُ الشَّرَّ وَإِنْ هَذَا لَشَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ. نَعَمْ عَهْدٌ إِلَيْنَا نَبِيًّا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ نَعْدَةً أَمَّا عَشْرَ خَلِيفَةٍ يَهْدِيهِمْ لِقَابِ بْنِ إِسْرَائِيلَ».

۱۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقَادِرِ ابْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَسْعُودُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ - عَنْ طَرَفٍ - عَنِ الشَّافِعِيِّ - عَنْ عُمَرَ فَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ «قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي خَلْفَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِي فَقَالَ: أَلَيْكُمْ عَبْدُ اللَّهِ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ؟ قَالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ بِهِ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنْ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ أَمَّا عَشْرَ عِدَّةٍ لَنَا، بَنِي إِسْرَائِيلَ».

اسامه بن زید نیز این حدیث را شنیدم و آنها هم گفتند که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند.

۱۶- مشروح گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر او عرضه می‌داشتیم که جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش نکرده است که چند خلیفه پس از او خواهد بود؟ او گفت: تو نوجوانی و پیش از تو کسی این سؤال را از من نکرده است، آری پیامبر ما به ما سفارش کرده است که بعد از او دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود.

۱۷- فیس بن عبید گوید: ما در حلقه‌ای که عبدالله بن مسعود نیز در آن بود نشسته بودیم و یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله است؟ عبدالله بن - مسعود گفت: من عبدالله هستم، گفت: آیا پیامبر شما نگفته است که خلفای پس از

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَثَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَحْشِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ النَّضْلِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ: وَ ابْنُ وَزَائِقٍ الشَّعْبِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَسْعُودُ بْنُ أَبِي الْأَشْوَدِ. عَنْ مُطَرِّفٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ. قَالَ عَثَابُ: وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْطَاطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُرْسَى قَالَ: حَدَّثَنَا حَرِيرٌ. عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ. قَالَ عَثَابُ: وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ كُلُّهُمْ قَالُوا: عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَثَابُ - وَ هَذَا حَدِيثٌ مُطَرِّفٌ - قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ. وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَبَاءُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: فَبِكُمْ عَبْدُ اللَّهِ [بْنُ مَسْعُودٍ] قَالَ: نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ لِمَا حَاجْتُمْ؟ قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخْبِرْكُمْ نَبِيَّكُمْ كَمْ يَكُونُ فِيكُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتُنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ. نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ أَبُو عَزُوزَةَ فِي حَدِيثِهِ: «نَعَمْ عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». قَالَ حَرِيرٌ: عَنْ أَشْعَثَ. عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ. عَنْ النَّبِيِّ قَالَ: «الْخُلَفَاءُ بِعَدَدِ اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

۱۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَمَزِ الْقَطَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ

أَوْ جَنْدِ نَفَرْتَد؟ كُفْتُ: أَرَى، دَوَاذِدَ نَفَرٍ، بِه تَعْدَادِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۱۸ - أَبُو الْقَاسِمِ بِنِ عَثَابُ بِه طَرِيقِ عَدِيدَةٍ اَزْ قَیْسِ بِنِ عُبَیْدٍ وَوَايِتْ كُنْدِ كِه مَا دَر مَسْجِدِ نَشْتِه بُوْدِم وَ عِبْدُ اللَّهِ بِنِ مَسْعُودِ نَزِ بِا مَا بُوْد. اَنگَاهِ یَکِ اَعْرَابِیْ اَمَدُ وَ كُفْتُ: اَیَا عِبْدُ اللَّهِ بِنِ مَسْعُودِ دَر مِیَانِ شِیَاسْت؟ اَوْ كُفْتُ: اَرَى مِنْ عِبْدِ اللَّهِ هَسَمَ نَو چِه مِی خَوَاهِی؟ كُفْتُ: اِی عِبْدُ اللَّهِ اَیَا یِیَا مَیْر شِیَا اَز نَعْدَادِ خُلَفَا بِه شِیَا خَبَرِ دَادِه اَسْت؟ اَوْ كُفْتُ: سَوَّالِی یَرَسِیدِی كِه اَز زَمَانِی كِه بِه عِرَاقِ اَمْدِه اَم كَسِی اَن رَا نِیَرَسِیدِه اَسَب. اَرَى، دَوَاذِدَ خَلِیْفَه بِه تَعْدَادِ نَقَبَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ. اَبُو عَزُوزَه دَر حَدِیْثِشْ گَوِیْد كِه كُفْتُ: اَرَى بِه عِدَدِ نَقَبَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ. حَرِیْر اَز اَشْعَثْ اَز اَبِنِ مَسْعُودِ اَز یِیَا مَیْر رَوَايِتْ كُنْد كِه فَرَمُود: خُلَفَاءِ یَسْ اَز مِنْ دَوَاذِدَ نَفَرِ بِه تَعْدَادِ نَقَبَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ اَسْت.

۱۹ - جَابِر بِنِ شَمْرَه گَوِیْد: هَمْرَاهِ یِیَا مَیْر بُوْدِم شَلِیْمِ مِی فَرَمُود: یَسْ اَز مِنْ

النَّبَاؤُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ - تَقَى الْمُنْدَفِيُّ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُعْتَبَرٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ، وَ عَنَيْدِ الْمَلِكِيِّ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ أَخْبَرْتُ صَوْنَهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّلَافُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِسْحَاقَ السُّكْرِيُّ الْمُؤَزَّجِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَمَارٍ النَّبَسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَانُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَفْرُو، عَنِ السُّغْفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: جِئْتُ مَعَ أَبِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ - تَقَى أَمِيرًا - ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْنِهِ قَلَمًا فَأَدْرَمَ يَقُولُ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا هَٰذَا؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُعْتَبَرٍ عَنْ إِسْحَاقَ الدَّبْنُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَنْكَبُ بْنُ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدِيُّ جِشَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دُكْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ جَبْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: بَلَى هَٰذَا الْأَمْرُ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ، فَقُلْتُ لِأَبِي: وَكَانَ أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي - مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ

دوازده امیر خواهد بود، آنگاه صوتش را غنی کرده به پدرم گفتم: رسول خدا چه چیز را غنی کرد؟ فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۰ - جابر بن سمرة گوید: به همراه پدرم به مسجد آمدیم و پیامبر ﷺ خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، سپس صدایش را آهسته کرد و من ندانستم که چه می گوید، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریش هستند.

۲۱ - جابر بن سمرة گوید: نزد پیامبر بودیم و فرمود: ولایت این امت را دوازده نفر عهده دار خواهند بود مردم فریاد کشیدند و من نتوانم چه فرمود، به پدرم که نزد یک تر از من به رسول خدا بود گفتم: رسول خدا چه فرمود؟ گفت:

من مَرْنِس. وَكَلَّمَهُمْ لَا يُرَى مَثَلُهُ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الطَّرِيقَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَ مِنْ طَرِيقِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامَةُ.

۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الطَّبَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَنَسِمْةُ قَالَ: حَدَّثَنِي شُعْبَةُ، عَنْ يَزِيدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَكُونُ بَغْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قَالَ مَكْحُولٌ: نَعَمْ. وَ دَخَلَ لَقِطَةُ الْخُرَى.

۲۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقُضْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بِشْرُ بْنُ مُوسَى بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّلَيْدِ خَلْفُ ابْنِ الزُّلَيْدِ الْبَصْرِيُّ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ جِهَانَ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: يَقُومُ مِنْ بَغْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ. فَعَالُوا قَالَ: كَلَّمَهُمْ مِنْ مَرْنِس.

۲۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقُضْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَكِيمِ بْنِ يَحْيَى الْمَوْصِلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا غُثَّارُ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ أَنَّهُ

فرمود: همه آنها از قریش هستند و مثل هجیک از آنها دیده نشده است.

شیخ صدوق فرماید: من طرق ابن حدیث را از طریق ابن عبد الله بن مسعود و از طریق جابر بن سمره در کتاب «النص على الانبياء الاثني عشر بالامامة» نقل نموده ام.

۲۲ - مَكْحُولُ گوید که به او گفتند: آیا پیامبر ﷺ فرمودند: که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ مَكْحُولُ گوید: آری و لفظ دیگری را هم گفت.

۲۳ - جابر بن سمره گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد. آنگاه کلمه ای فرمود که من آن را نفهمیدم و از مردم پرسیدم. گفتند: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۴ - جابر گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: پیوسته کار اُمت من روشن

قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا يَزَالُ لَمْزَأُنِي ظَاهِرًا حَتَّى يَمُوتَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۲۵ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي غِيَاثٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَبِيْسٍ الْجَلَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي جَلَالِهِ عُمَانٌ وَ جَمَاعَةٌ يَتَخَدُّوْنَ وَ يَتَذَكَّرُوْنَ الْعِلْمَ وَ الْفِتْنَةَ قَدْ كُنَّا قُرَيْشًا [وَ شَرَفُهَا] وَ فَضْلُهَا وَ سَوَابِقُهَا وَ هَجَرَتِهَا وَ مَا قَالَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ الْفَضْلِ يُمْلِكُ قُرَيْشَ: «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ»، وَ قَوْلُهُ: «النَّاسُ شَبَّحَ لِمُرَيْشٍ»، وَ «قُرَيْشُ أَيْمَةُ الْعَرَبِ»، وَ قَوْلُهُ: «لَا تَشْبِرُوا قُرَيْشًا»، وَ قَوْلُهُ: «إِنْ لَمْ تُرْشِي قُوَّةَ وَجَلَيْنِ مِنْ عَيْرِهِمْ»، وَ قَوْلُهُ: «شَرُّ أُمَّلَاصٍ قُرَيْشًا أَبْهَضَهُ اللَّهُ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَرَادَ حِوَارَ قُرَيْشٍ أَمَاتَهُ اللَّهُ»، وَ ذَكَرُوا الْاَنْصَارَ وَ فَضْلَهَا وَ سَوَابِقُهَا وَ نُصَرَّتْهَا وَ مَا أَتَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِهِ، وَ مَا قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ الْفَضْلِ، وَ ذَكَرُوا مَا قَالَ فِي شُعْبِ بْنِ عُبَادَةَ وَ عُسَيْبِ الْمَلَانِكَةِ، فَلَمَّا بَدَّعُوا أَشْيَاءَ مِنْ فَضْلِهِمْ حَتَّى قَالَ كُلُّ حَرْفٍ: يَمْلِكُ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ، وَ عَالَتْ قُرَيْشٌ: بَيَّنَّا رَسُولَ -

خواهد بود نا آنکه دوازده خلیفه در گذرند و همه آنها از قریش خواهند بود.

۲۵ - سُلَیْمِ بْنِ قَبِیْسِ الْجَلَالِیِّ گوید: در خلافت عثمان علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم و جماعتی هم حدیث می گفتند و به مذاکره علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آنها یاد کردیم و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله کلماتی در فضیلت آنها فرموده اند همچون «امامان از قریشند» و «مردم بیرو قریشند» و «قریش ائمه عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن می دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواند خداوند او را حواری سازد» و آنها هم از انصار و فضل و سوابق و باری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را درباره سعد ابن عباد و عسیل الملائکه را بازگو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگذار

الله ﷻ و ميثا جعفر، و ميثا حمزة، و ميثا عبيدة بن الحارث، و زيد بن حارثة و ابوبكر و عمر و عثمان و سعد و ابو عبيدة و سالم، و ابن عوف، فلم يذخروا من الحبس أحدًا من أهل السابغة إلا حمزة، و في الحلقة أكثر من مائتي رجل فيهم علي بن أبي طالب عليه السلام و سعد بن أبي وقاص، و عبد الرحمن بن عوف، و طلحة، و الزبير، و عمار، و المقداد، و أبوذر، و هانم بن عتبة، و ابن عمر، و الحسن و الحسين عليه السلام، و ابن عباس، و محمد بن أبي بكر، و عبد الله بن جعفر، و من الأنصار أبي بن كعب، و زيد بن ثابت، و أبو أيوب الأنصاري، و جابر بن عبد الله، و أنس بن مالك، و زيد بن أرقم، و عبد الله بن أبي سفيان، و جابر بن عبد الله، و أنس بن مالك، و زيد بن أرقم، و عبد الله بن أبي أوفى، و أبو بليل، و من بني عبد الرحمن قاعد بجهد غلام أصبهج الوجه، أمروه فجاء أبو الحسن البصري و منعه ابنه الحسن غلام أمروه صبيح الوجه، فقتل القاعد قال: فجلست أنظر إليه و إلى عبد الرحمن بن أبي بليل فلا أدري أيهما أجمل هيئة، خبر أن الحسن

نکردند تا به غایتی که هر قبيله ای گفت: فلانی و فلانی از ماست و قریش گفت: رسول خدا ﷺ از ماست و جعفر و حمزه و عبيدة بن الحارث و زيد بن حارث و ابوبكر و عمر و عثمان و سعد و ابو عبيدة و سالم و ابن عوف از ما هستند. و هیچیک از پیشگامان دو قبيله نبود جز آنکه نام آنها را بردند و در آن حلقه بیش از دوست مرد حضور داشتند که از جمله آنان علي بن أبي طالب عليه السلام و سعد بن أبي وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحة و زبير و عمار و مقداد و ابوذر و هانم ابن عتبة و ابن عمر و حسن و حسين عليه السلام و ابن عباس و محمد بن أبي بكر و عبدالله بن جعفر بودند. و از انصار آتی بن کعب و زيد بن ثابت و ابو أيوب انصاری و ابوالهثم ابن التيهان و محمد بن مسلمة و قيس بن سعد بن عباده و جابر ابن عبدالله و أنس بن مالک و زيد بن أرقم و عبدالله بن أبي أوفى و ابو بليل و بسرش عبد الرحمن بودند. عبد الرحمن که در کنار پدرش نشسته بود پسر بچه ای زیبا و امرد بوده ابو الحسن بصری هم به همراهی پسرش حسن که او هم پسر بچه ای امرد و زیبا روی و معتدل القامه بود آمد و من به عبد الرحمن بن ابی - بليل و حسن بصری می نگریستم و نمی دانستم که کدام یک از آن دو زیبا ترند ولی

أَعْطَاهُمَا وَأَطَوَّاهُمَا، تَأَكَّرَ الْقَوْمُ فِي ذَلِكَ مِنْ بَحْرٍ إِلَى حَيْنِ الزَّوَالِ وَعَثَانٍ فِي دَارِهِ لَا يَقْلُمُ
بُخْنِي وَبِمَا هُمْ فِيهِ. وَغُلِيْتُ بَيْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام سَائِجٍ لَا يَنْطَلِقُ، لَا هُوَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.
فَأُتِيبَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَعَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا بَعَثَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ الْحَبَشِيِّ إِلَّا وَ
قَدْ دَخَرَ قَسْلًا وَ قَالَ حَقًّا. وَ أَنَا أَنَا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَطْعَامِكُمْ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ هَذَا الْفَضْلُ؟ يَا أَتْلُبُكُمْ وَ عَسَائِرَكُمْ وَ أَهْلَ بَيْتَاتِكُمْ أَوْ يَغْيِرُكُمْ؟ فَالُوا: بَلَى
أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مِنْ عَطِيَا يَعْطِيهِ عليه السلام وَ عَسَائِرِهِ. لَا يَأْتُنْبَا وَ عَسَائِرُنَا وَ لَا يَأْهَلُ
بَيْتَاتِنَا. قَالَ: صَدَقْتُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصَارِ. أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَذَى يَلْتَمُ بِهِ مِنْ
خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِمَا لَأَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ. وَ لَنْ أَتْنِ عَمِي رَسُولًا -
اللَّهُ عليه السلام قَالَ: «إِنِّي وَ أَهْلُ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَسْمُو بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ
يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ عليه السلام بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ
فِي صُلْبِهِ وَ أَمْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ حَفَّاهُ فِي الشَّيْطَانِ فِي صُلْبِ نُوحٍ عليه السلام ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي

حسن بزرگتر و بلندقامت تر بود و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و
عثمان در خانه خود بود و اطلاعی از این مجلس نداشت و علی بن ابی طالب هم
ساکت بود و هیچ کلامی نفرموده خود را و نه هیچیک از اهل بیتش.

بعد از آن مردم بدو روی آورد و گفتند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گویی؟
فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کرده و حق را گفتند و من ای گروه قریش
و ای انصار! از شما می پرسم خدای تعالی این فضل را به واسطه چه کسی به شما
ارزانی داشته است؟ آیا بخاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطه
غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطه محمد و خاندان او بر ما ارزانی شده و عطا
گردیده است، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان. فرمود: ای گروه
قریش و ای انصار! راست می گوئید. آیا ندانستید که هر خبری که در دنیا و
آخرت به شما برسد به واسطه ما اهل بیت است، و نه دیگران و اینکه پسر عموی
من رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و اهل بیت چهارده هزار سال قبل از آنکه
خدای تعالی آدم عليه السلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی ساطع
بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد.

النَّارِ فِي صَلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَنْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سَفَاحٍ قَطُّ؟ فَقَالَ أَهْلُ الشَّابِقَةِ وَالْقِدَعَةِ وَأَهْلُ بَدْرٍ وَأَهْلُ أُحُدٍ: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ قَالَ: أَلَيْسَ كُمْ اللَّهُ أَنْتَقِلُونَ لَنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمُسَبِقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَإِنِّي لَمْ يُسَبِّحْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَالْتَمِسْ كُمْ اللَّهُ أَنْتَقِلُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَالشَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»^(۱) وَ «الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمَقَرَّبُونَ»^(۲). سَبَّلَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْزَلَنَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ بِهِمْ، لَنَّا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ. وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

سپس آن را در آن کشتی و در صلب نوح ﷺ حمل کرده. سپس آن را در آتش و در صلب ابراهیم ﷺ افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اصلاّب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلاّب کریمه بدران و مادران منتقل کرد و هیچیک از آنان به سَفَاح و لَنَتِ بر خورده نکرده.

آنگاه سابقون و پیشگامان و اهل بدر و اُحد گفتند: آری، آن را از رسول خدا ﷺ شنیدیم. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا هیچ می‌دانید خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم سابق را بر مسبوق تفضیل داده است؟ و آیا می‌دانید هیچکس از این اُمت در امر خدا و رسولش بر من سبقت نهمسته است؟ گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید این آیات در کجا نازل شده است؟ «الشَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» وَ «الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمَقَرَّبُونَ»؟ از پیامبر اکرم از آنها پرسش شد. فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است» گفتند: بخدا چنین است.

قَالَ: فَأَلْبَسَكُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَتَقَلَّبُونَ خَبَثٌ نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)، وَ خَبَثٌ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۲)، وَ خَبَثٌ نَزَلَتْ: «لَمْ يَجْعَدْوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِحِجَّةٍ» (۳) قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْضِبَ حَاسَةً فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَائِلَةٌ جَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُعْلِيَهُمْ وَ لَا أَنْ يَرِجَهُمْ وَ أَنْ يُنْصَرَّ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا قَسَّرَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ فَتَنَصَّيْتُ لِلنَّاسِ بِغَدِيرِ حُمْ، ثُمَّ خَطَبْتُ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ خَاتِي بِهَا صُدْرِي وَ خَلَّتْ لِي النَّاسُ شَكْذِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَتْلُغَهَا أَوْ تَجْعَلَنِي، ثُمَّ أَمَرَ لِقُودِي الصَّلَاةَ جَامِعَةً، ثُمَّ خَطَبْتُ النَّاسَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَقَلَّبُونَ أَمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ النَّاسُ مَوْلَايَ الْمُؤْمِنِينَ؟ أَنَا أَوَّلِي بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که این آیات کجا نازل شده است؟ «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و آیه «انما اولئکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» و آیه «و لم یجعدوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین و لِحجة»؟ مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاص بعضی از مؤمنان است و با آنکه عام است و شامل همه آنها می‌شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که و البان امر را به آنها اعلام کند و ولایت را برای آنها تفسیر کند همانگونه که صلوة و زکاة و حج آنها را تفسیر کرده است، پس مراد در غدیر حُم برای مردم مصوب کرد، آنگاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرساده که سینه‌ام بدان تنگی می‌کرد و گمان می‌کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا ترسانید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند «الصلاة جامعة» آنگاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می‌دانید که خدای تعالی مولای من و مولای مؤمنان است و من از خودشان بر آنها اولی هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود:

قال: قم يا علي، ففعلت فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقام سلمان الفارسي - عليه السلام - فقال: يا رسول الله ولاؤه كما ذا؟ فقال عليه السلام: ولاؤه كولاؤه من كنت أولى به من نفسه فعلي أولى به من نفسه. فأنزل الله نزلته و تعالى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)، فكبر رسول الله ﷺ وقال: «الله أكبر بتمام النعمة وكمال النبوة ودين الله عز وجل». وولاية علي بن أبي طالب - عليه السلام - فقام أبو بكر وعمر فقالا: يا رسول الله هذه الآيات خاصة بعلي؟ قال: بلى فيه و في أوصيائي إلى يوم القيامة. قالوا: يا رسول الله يثبتهم لنا، قال: «علي أخي ووزير ووارث ووصي وخليفي في أمشي و ذلي كل مؤمن بعدي ثم إني الحسن ثم إني الحسين ثم يسعة من ولي الحسين واجد بعد واجد. القرآن منهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا علي حوضي» فقالوا كلهم: اللهم نعم قد شهدنا ذلك

ای علی برخیز و من برخاستم فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدا یا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند ولایت کیست؟ فرمود: ولای او مانند ولایت من است هر که بر او اولی هستم علی نیز بر او اولی است و پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و فرمود: «الله اکبر بر تمام نعمت و کمال نبوت و دین خدای عزوجل و ولایت علی پس از من» آنگاه ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات خاص علی است؟ فرمود: آری درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن فرمود: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امت و ولی هر مؤمنی پس از من است سپس فرزندان حسن و سپس فرزندان حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند و قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد

کَلَّمَهُ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ شَرَاءً. وَ قَالَ تَعْصِيَهُمْ: فَذْ حَقِيقًا جُلُّ مَا قُلْتَ. وَلَمْ تَحْتَسِبْ كَلَّمَهُ. وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ خَفَضُوا أَعْيَارَنَا وَ أَفَاضَلْنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ فِي الْحَقِيقَةِ. أَتَيْتُمْ كُمْ اللَّهُ مَنَ حَقِيقَةِ ذَلِكَ مِن رَّسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَامَ فَأُخْبِرَ بِهِ؟ فَقَامَ رَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَ الْعُرَاءُ بْنُ عَارِبٍ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عِمَارُ بْنُ أَبِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - فَقَالُوا: نَشْهَدُ لَقَدْ حَقِيقًا قَوْلَ رَّسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ فَائِزٌ عَلَى الْمُنْجِرِ رَأَيْتُ إِلَى خَلِيبِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَتُصِيبَ كُمْ بِإِمَانِكُمْ وَ الْفَائِزِ فِيكُمْ بِعَدِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَوْلُهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِي. فَأَمَرَ كُمْ بِوِلَايَتِي وَ وَلايَتِهِ فَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ خَلِيبَةً طَعْنِ أَهْلِي الْفَنَاءِ وَ تَكْذِبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي رَبِّي لَأَجْلِفَنَّهَا أَوْ لَيُعَذِّبَنِي. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ كُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ بَيَّنَّنَا لَكُمْ وَ بِالزَّكَاةِ وَ الصُّومِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّنَّنَا لَكُمْ وَ لَسَرْنَا لَكُمْ.

شوند. آنگاه همه آنها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همه آنچه را که گفتی شنیده ایم و بدان گواهی می دهیم و بعضی از آنها گفتند: ما پیشتر آنچه را که گفتی حفظ کرده ایم ولی همه آن را حفظ نداشتیم و اینان که حفظ کرده اند اخبار و افاضل ما هستند. علی علیه السلام فرمود: راست می گوئید همه مردم در حافظه برابر نیستند. شما را به خدا سوگند می دهم هر که این مطالب را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید. رید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسر - رضی الله عنهم - برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم و حافظ کلام رسول خدائیم که بر منبر ایستاده بود و نو هم در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامان و عهده دار امور من و وصی و خلیفه خود را منصوب کنم. کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب ساخته و آن را قرین طاعت خودنش و طاعت من قرار داده است. و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من بخاطر نرس از طعن اهل نفاق و تکذیبشان به خدای تعالی رجوع کردم. اما پروردگار مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم و الا مرا عذاب خواهد کرد. ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما تبیین

وَأَمْرَكُمْ بِالْوَلَايَةِ وَإِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا بِلَدَا خَاصَّةٌ - وَصَنَعَ بَذَّةً عَلَى كَتَبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - ثُمَّ لَابَسَتْهُ مِنْ بَقْدِهِ. ثُمَّ لَلَا وَصَبَاوِ مِنْ بَغْدِهِمْ مِنْ وَلَدِهِمْ لَا يُغَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُغَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَاضِي. لَهَا النَّاسُ قَدْ بَيَّنَّتْ لَكُمْ مَنَافِعَكُمْ بِعَدِي وَإِسَامَكُمْ وَدَيْبَكُمْ وَهَادِيَكُمْ وَهُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فِيكُمْ. يَتَوَلَّيْ فِيكُمْ. فَتَلَدُوهُ وَيَسْكُنُ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ نَبَاكَ وَتَعَالَى وَجْهَتَهُ. فَسَلُّوهُ وَتَغْلُظُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَانِهِ بِقَدِّهِ. وَلَا تَغْلُظُوا عَنْهُمْ. وَلَا تَتَقَدَّسُوا عَنْهُمْ. وَلَا تَحْلُظُوا عَنْهُمْ. فَإِنَّهُمْ تَعِ الْحَقَّ وَالْحَقُّ مِنْهُمْ. لَا يُزَايِلُونَهُ وَلَا يُزَايِلُهُمْ ثُمَّ جَلَسُوا.

فَعَالَ سَلَّمَ: ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَهَا النَّاسُ أَتَغْلُظُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أُنْزِلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱).

کردم و به زکاة و روزه و حجّ فرمان داده است و من آنها را برای شما تبیین کرده و تفسیر خودم. و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می دهم که آن خاصّ این مرد است - و دستش را بر شانه علی بن ابی طالب نهاد - سپس به دنبال او ولایت از آن دو پسر اوست. سپس به دنبال آنان از آن فرزندان ایشان است که از قرآن مفارقت نمی کنید و قرآن نیز از آنان مفارقت ندارد نا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند. ای مردم! تفرع و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادر من علی بن ابی طالب است و جایگاه او در میان شما مانند جایگاه من است. پس در امور دین خود از او تقلید کنید و در جمیع امور نمان از او اطاعت نمایید که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزد اوست. از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم دهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز غائبید که ایشان همراه حقند و حق نیز همراه ایشان است و از حق جدا نشوند و حق نیز از آنان زایل نشود». و سپس نشستند.

سلم گوید: سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمْ

فاطمه و ابی حسن و حسیه، ثُمَّ أَلَقَى عَلَيْنَا كِسَاءً. وَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنْ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَحْظِي بُوْلَتِي مَا يُوْلِيهِمْ وَ يَحْزَنُنِي مَا يَحْزَنُهُمْ، فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ طَهْرًا». فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَتَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَتَيْتَ عَلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا أُنْزِلَتْ فِي ذِي الْحِجَّةِ عَلَيَّ، وَ فِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ. وَ فِي ابْنِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فِي شَعْبَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ خَاصَّةٌ لَيْسَ مَعَهَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنْ أُمُّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا وَرَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَتَنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ - وَحَسْبِيَ اللَّهُ عَنْهَا -.

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أُنْزِلَ فِي كِنَانِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^(۱). فَقَالَ سَلَامٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَائِةٌ هَذِهِ أُمُّ خَاصَّةٌ؟ فَقَالَ ﷺ: «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَائِةُ الْمُؤْمِنِينَ أُمُّوهُمَا بِذَلِكَ، وَ أَتَا الصَّادِقُونَ لَخَاصَّةً لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟» فَأَلَاوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ.

تطهیراً و من و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرد آورد و کسای بر روی ما افکند و فرمود: بار الهایا ایان اهل بیت و گوشت تن من هستند آنچه که ایشان را بدرد آورد مرا به درد می آورد و آنچه که ایشان را به روح سازد مرا به روح ساخته است، پس یلیدی را از ایشان بردار و آنانرا پاکیزه ساز. ام سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: نو برخیز، اما این آیه در شأن من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان فرزندم حسین نازل شده است و هیچکس غیر ما در آن مشارکت ندارد. همه گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه به ما نیز چنین گفت و از رسول خدا ﷺ هم پرسش کردیم و او نیز حدیث ام سلمه را برای ما باز گفت.

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم آیا می دانید که وقتی این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا این آیه عام است و یا خاص؟ فرمود: اما مأموران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عاقه مؤمنان هستند اما صادقان آن در خصوص برادرم علی و اوصیای پس از او تا روز قیامت است» گفتند: به خدا

أَتَشْبِدُكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَلَيْ قُلْتُ يُرْسِلُ اللَّهُ ﷻ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ لَمْ خَلَقْنِي مَعَ الصَّبَابِ
وَالنِّسَاءِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَخْلُصُ إِلَّا بِأُوتَيْكَ وَأَنْتَ وَمَنْ يَتَّبِعُكَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى
إِلَّا أَنَّهُ لَا نَهْيَ بَعْدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَلَيْسَ كُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ غَزَّرَ عَلَ الْأَزَلِ
فِي سُورَةِ الْحَجِّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَانْعَلُوا الْحُفْرَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» إِنَّ آخِرَ السُّورَةِ^(۱) قَتَامَ سُلَيْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ
أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ اجْتَنَبَاهُمْ اللَّهُ وَلَمْ يَتَّعَلَّ عَلَيْهِمْ فِي الَّذِينَ
مِنْ خُرَجٍ مِثْلَ أَبْنَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ ﷺ: عَنْ يَدَيْكَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّةٌ دُونَ هَبْ
الْأَمْرِ. قَالَ سُلَيْمَانُ: بَيْنَهُمْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «أَنَا وَأَخِي عَلِيٌّ وَأَخَذَ عَمَرُ مِنْ
وَلَدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَالَ: أَلَيْسَ كُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَلَيْ رَسُولَ اللَّهِ ﷻ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَجْعَلْ بَعْدَ ذَلِكَ

چنین است. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که من به رسول-
خدا ﷻ در غزوة تبوک گفتم: چرا مرا با کودکان و زنان بر جای گذاشتی؟
فرمود: سامان مدینه به من یا به توست و نسبت تو به من مانند جابگای هارون به
موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست. گفتند: به خدا چنین است.
گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید خدای تعالی در سوره حج این
آیات را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَانْعَلُوا
الْحُفْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» آیتایان سوره ع و سلیمان برخاست و گفت: ای رسول خدا!
اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان گواهی و آنان بر مردم گواهند. کسانی که
خداوند ایشان را برگزیده و بر ایشان در دین خُرَج و سختی ننهاد و بر ملت
پدرنان ابراهیم هستند؟ فرمود: مقصود از آن سجد، نیت به خصوص است، و نه
همه امت، سلیمان گوید: یا رسول الله! آنها را برایم بیان بفرمائید، فرمود: من و
برادرم علی و یازده تن از فرزندانم. گفتند: به خدا چنین است.

علی ﷺ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا رسول خدا در آخرین
خطبه خود فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي ثَارِكٌ فِيكُمْ الْبَقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ بِلُتْرِقٍ - أَهْلُ

۱ - یعنی «وَمَا خَلَقَ عَلَيْكُمْ مِنَ النَّاسِ مِنْ خُرَجٍ عَلَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ - إِلَى - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

فَقَالَ: «لَيْتَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ التَّكَلُّفَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَتَسْتَكُونُوا بِهِمَا
يَتَكَلَّمُوا قَبْلَ الْمُطِيبِ الْخَبِيرِ أَخْبَرَنِي وَعَهْدِي إِلَيْهَا لَنْ يَغْفِرَ قَاتِيَّ يَوْمَ غِيٍّ أَمْوَصَ»
فَعَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ شَيْءُ الْمُغْصِبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: «لَا وَ
لَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ أَزْهَمُ أَحْيَا وَذِيرِي وَوَرَائِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَمِي وَذِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ
بَعْدِي، هُوَ أَزْهَمُ. ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ ابْنَتِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ بَشَقَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ
وَاحِدٍ حَتَّى يَبْرُدُوا عَلَى الْمَوْصِ، شَهِدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخُجَّجُهُ عَلَى خَلِيفَةٍ وَخُرَّانُ عَلَيْهِمْ وَ
مُعَاوَنُ حِجَّتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ غَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خُلَّ؟» فَقَالُوا كَلَّهِمْ؛
نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَدَّيْ بِغُلٍّ عَنِ السُّؤَالِ مَا تَرَكَ شَيْئاً إِلَّا
نَاشَدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ حَتَّى أَقْبَى عَلَى آخِرِ مَتَابِقِهِ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،
كُلُّ ذَلِكَ بِمُصَدِّقَتِهِ وَبِشَهِدُونِ أَنَّهُ حَقٌّ»

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْرِي - كَانَ

بَيْتِي - فَتَسْتَكُونُوا بِهِمَا يَتَكَلَّمُوا قَبْلَ الْمُطِيبِ الْخَبِيرِ أَخْبَرَنِي وَعَهْدِي إِلَيْهَا لَنْ يَغْفِرَ قَاتِيَّ يَوْمَ غِيٍّ أَمْوَصَ»
حَتَّى يَبْرُدَا عَلَى الْمَوْصِ». و عمر بن خطاب خشم آلود برخاست و گفت: ای
رسول خدا! آیا همه اهل بیت شما؟ فرمود: «خیر»؛ ولیکن مقصود اولیای من است
که اول آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در میان ائمه و ولی مؤمنان پس از
من است و پس از او فرزندان حسن و پس از او فرزندان حسین و پس از او نه من
از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا آنکه در حوض کوثر هر من در آیند،
ایشان گواهان خدا در زمین و حجه‌های او بر خلفش و خازن‌انِ علم او و معدن‌های
حکمت او هستند، کسی که از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که
نافرمانی ایشان کند نافرمانی خدای تعالی را کرده است. همه گفتند: گواهی
می‌دهیم که رسول خدا چنین فرموده است. سپس این سؤالات علی علیه السلام طوفانی
شد و در همه آنها مردم را به خدا سوگند می‌داد و از آن پرسش می‌کرد تا آنکه به
پایان منافیش و آنچه که رسول خدا فرموده بود رسید و آنها همه را تصدیق
کردند و به حق بودن آن گواهی دادند.

۲۶ - مَسْرُوقٌ كُوبِدَ: از عبدالله پرسیدم آیا پیامبر ﷺ به تو خبر داده است

بُلْتُحُ يَنْطَلِجُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى الشُّوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَرِيمِ بْنُ أَبَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَانُ التُّورِيُّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ شُرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ هَلْ أَخْبَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ كَمْ بَعْدَهُ خَلِيفَةً؟ قَالَ: نَعَمْ أَتَانَا غُفْرَ خَلِيفَةٍ كُلُّهُمْ مِنْ قُرْبَى.

۲۷ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ شُرُوقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَابِرٍ، عَنْ الْمُغَلِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُضْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ شُعْبَدِينَ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَثَابٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ خَلَفَانِي وَ أَوْصِيَانِي وَ خُجَّعَ اللَّهُ عَلَى الْمُغَلِّ بَعْدِي أَتَانَا غُفْرَ: أُولَئِكَ أَهْلِي وَ أَجْرُهُمْ وَ لَدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُولَئِكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قِيلَ: مَنْ وَ لَدُكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَخْلُقُهَا بَشَرًا وَ عَذْلًا كَمَا مَلَكَتْ جُزْأً وَ ظُلَمَاءُ وَ الَّذِي يَغْفِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبَيِّنْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ رَاجِدٍ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يُخْرِجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ قَبْلَ تَوَلُّوهُ رُوحَ اللَّهِ عَمْسَى ابْنِ مَرْثَمٍ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ يُسْرِقَ الْأَرْضَ بِتَوْبَةٍ وَ يَبْلُغَ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ».

۲۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ أَبِي شُرُوقٍ الْهَمْدِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمرِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ - طَرَبِيهِ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری دوازده خلیفه که همه از قریبشند.

۲۷ - عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: پس از من خلفا و اوصیاء و حجت‌های الهی بر خلق دوازده نفرند که اول آنان برادرم و آخرین ایشان فرزند من است. گفتند: ای رسول خدا برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن - ابی طالب گفتند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به خدای که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند باشد خداوند آن روز را طولانی کند تا به غایتی که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز خواند و زمین به نورش روشن گردد و حکومتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید.

۲۸ - عبدالله بن عباس گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من

يَقُولُ. «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَطْهُرُونَ».

۲۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّنَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الطَّنَّانُ قَالَ:

حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّغَرِ الْقُبَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو-

مَعَاوِيَةَ، عَنْ الْأَعَشِيِّ، عَنْ غُبَايَةَ بْنِ وَبَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ-

اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنْ أَرْضَيْتَنِي بَعْدِي

أَنَا عَشْرٌ، أَوْ لَمْ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ أَجْرُهُمُ الْقَائِمُ (عليه السلام)».

۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّنَّانُ، عَنْ شَهْلِ

ابْنِ زِيَادٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالََا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْغُبَابِ بْنِ هُرَيْسِ الرَّازِيِّ،

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّقَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «آمِنُوا بِثَلَاثَةِ الْفُضَلِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي-

طَالِبٍ وَ وَلَدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نَعِيمِهِ».

۳۱- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى:

وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ-

شُعَيْبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ الْحُجَّاجِ الْخَطَّابِ، عَنْ شُرَؤْبِ بْنِ مَرْثُوفٍ

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ

وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ هُوَ تَنَازُلُ فِرْزَنْدَانِ حَسَنِ يَآكَانِ وَ مَعْصُومَانِمِ».

۲۹- عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من سید النبیین

هستم، و علی بن ابی طالب سید الوصیین، و اوصیای پس از من دوازده نفرند که

اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم علیه السلام است.

۳۰- امام جواد از پدرش از پدران یز و گوارشان از امیرالمؤمنین صلوات الله

علیهم اجمعین روایت کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به اصحابستان

می فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن شب برای علی بن ابی طالب و

فرزندان یازده گانه پس از اوست.

۳۱- معروف خرقه بود گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می گفت: رسول-

خدا ﷺ فرمود: مثل اهل بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است.

الْأُمَّةَ مِثْلَ نُحُومِ السَّمَاءِ كُلِّهَا غَابَ تَجَمُّ طَلْعِ نَجْمٍ.

٣٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُ وَاحِدٌ بْنُ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَرَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غُزَّانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْجُمُعَةَ، وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَ اخْتَارَ لِي عَلَى بَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ اخْتَارَ لِي عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَارَ لِي مِنَ الْأَوْصِيَاءِ مَنْ وَلِيَهُمُ، وَ اخْتَارَ لِي مِنَ الْمُتَّبِعِينَ وَ تَأْوِيلَ الْمُطِيعِينَ، تَابِعَهُمْ فَإِنَّهُمْ وَ هُوَ بِأَعْيُنِهِمْ».

[illegible]

هرگاه ستاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر ظاهر گردد.

۳۲- امام صادق از پدران بزرگوار شیعه از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خدای تعالی از روزها روز جمعه و از ماهها ماه رمضان و از شبها شب قدر را اختیار کرد و از میان همه انبیاء مرا اختیار نمود و از میان خاندان من علی را برگزید و او را بر همه اوصیاء برتری داد و از خاندان علی حسن و حسین را برگزید و از خاندان حسن اوصیای از فرزندان او را انتخاب کرد و آنان از قرآن کریم تحریف غالبین و نسبت ناروای مجتلبین و تأویل مضلین را دفع می‌کند و زمین آنان فائز ایشان است و او ظاهر و باطن ایشان است.

۳۳- از علی (ع) روایت است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: امامان دوازده تن هستند و همه از اهل بیت من می‌باشند خدای تعالی فهم و علم و حکمت مرا به آنان اعطا فرموده و ایشان را از طینت من آفریده است، پس وای

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمہ اللہ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ أَبُو عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ شَوْشٍ الْحُشَابِ عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى الثُّخَيْمِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيٍّ رحمہ اللہ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَتَبَ تِلْكَ أُمَّةٌ لَنَا وَعَلَى وَ أَخَذَ عَشْرَ مِائَةِ وَ لَدِي أَوْ لَوِ الْآيَاتُ أَوْهَا وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ أَجْرُهَا. وَلَكِنْ تِلْكَ بَيِّنَةٌ ذَلِكَ مَنْ لَسْتُ بِهِ وَ لَسْتُ بِهِ».

۲۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقَطَرِ - رحمہ اللہ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْهَبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ تَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ حَبِيبِ الْعَابِدِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعِيدِ الشَّهْدَاءِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَجْدَةَ الْأَرْصَاءِ أُمِّهِ مَرْثُومَةَ عَنْ أَبِي طَالِبٍ رحمہ اللہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأُمَّةُ بَعْدِي أَمَّا عَشْرَ أَوْ لَمْ أَتَّ بِأَعْلَى وَ أَجْرُهَا الْقَائِمُ الَّذِي يَنْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَدَيْهِ مُشَابِقُ الْأَرْضِ وَ عَصَابَتُهَا».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُونَهُ - رحمہ اللہ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرَسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ الرَّهْرَاقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي شَلْبُمٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ -

بر کسانی که پس از من بر آنان تکبر کنند و بیوند مرا در میان ایشان قطع کنند. آنها را چه می شود؟ خدا استغاثت مرا شامل حالشان نگرداند!

۳۴ - از حسین بن علی رحمہ اللہ روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه افتی هلاک شود که من و علی و بازده تن از فرزندانم که صاحب آیات و بیابانم اول آن ائمتهم و مسیح فرزند مریم آخر آن است؟ آری در این بین کسی هلاک می شود که من از او نیستم و او هم از من نیست.

۳۵ - از علی رحمہ اللہ روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ائمة پس از من دوازده تن هستند که اول ایشان تویی ای علی! و آخر آنها فاطمی است که خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح کند.

۳۶ - از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که

غیبای . سمعتُ رسولَ اللهِ ﷺ يقولُ : «إِنَّ فِي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلْقًا يَقَالُ لَهُ : دَرْدَانِيلُ كَانَ لَهُ بَسْمَةٌ عَشْرُ أَلْفِ جَنَاحٍ مَا يَبِينُ الْجَنَاحُ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ . وَ الْهَوَاءُ كَمَا تَبِينُ السَّمَاءُ إِلَى الْأَرْضِ . فَتَجْعَلُ يَوْمًا يَقُولُ فِي نَفْسِهِ : أَتُوقِي رَبِّيَ جَلَّ جَلَّ جَلَّ شَيْءٌ ؟ فَعَلِمَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا قَالَ فَرَادَةُ أَجْنَحُهُ بِمِثْلِهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ . ثُمَّ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَطِيرَ بِمِقْدَارِ حَسْبِ عَامًا فَلَمْ يَتَلَّ رَأْسَ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَامِ الْقُرَيْشِ ، فَلَمَّا عَلِمَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْعَابَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ : أَتَيْتَا الْمَلَكُ عِنْدَ إِيَّيْكَ مَكَانَكَ فَلَمَّا عَظِمَ قُوَى كُلِّ عَظِيمٍ وَ لَيْسَ قُوَى شَيْءٍ وَ لَا أَوْصَفُ بِكَانٍ فَسَلَبَهُ اللهُ أَجْنَحَهُ وَ عَمَامَتَهُ مِنْ حُطُوبِ الْمَلَائِكَةِ .

فَلَمَّا وَلِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَ كَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ أَنْ أَخِيذَ الشَّيْرَانَ عَلَى أَغْلِيلِا بِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وَلَدٍ يَهْجُو ، وَ أَوْحَى إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ أَنْ يَخْرِقَ الْجَنَانَ وَ طَيِّبَهَا بِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وَلَدٍ يَهْجُو فِي

می فرمود: خدای تعالی را فرشته ای است که دَرْدَانِل نام دارد و او را شانزده هزار پال است و مابین هر دو پالتن هوائی است که آن هوا به اندازه آسمان تا زمین است . یک روز با خود می گفت : آیا قوی پروردگار ما جل جلاله چیزی هست ؟ خدای تعالی گفتار او را دانست و پالهای او را بدو برآورد کرد و او دارای سی و دو هزار پال گردید . سپس خدای تعالی به او وحی کرد که پرواز کن و او به اندازه پنجاه سال پرواز کرد و به سر یکی از ستونهای عرش هم نرسید و چون خدای تعالی دانست که او به رنج دوافتاده است . بدو وحی کرد که ای فرشته به جایگاه خود بازگرد که من عظیم و برتر از هر عظیمی هستم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم و خداوند پالهای او را گرفت و مقامش را در میان صنوف ملائکه زایل ساخت .

و چون حسین بن علی ﷺ پنجشنبه شب و در لیلة جمعه به دنیا آمد ، خدای تعالی به مالک که همان خازن دوزخ باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد زاده شده است آتش را بر اهلس خاموش سازد و به رضوان که همان خازن بهشت باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد در دنیا زاده شده است بهشت را آذین بندد و معطر سازد و خدای

دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالی إلى حور العين أن تزيّن و تذاوّن لكرامة مولود و ولد لمحمد في دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالی إلى الملائكة أن قوموا صوّفوا بالنسيج و الشّجيد و التّكبير لكرامة مولود و ولد لمحمد في دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالی إلى الملائكة أن قوموا صوّفوا بالنّسيج و الشّجيد و التّكبير لكرامة مولود و ولد لمحمد في دار الدنيا.

و أوحى الله تبارك و تعالی إلى جبرئیل علیه السلام أن اقبل إلى نبي محمد في ألف قبل و الف قبل ألف من الملائكة - على حيولي بلى - مستوحدة ملجئة، عليها قباب الدّر و الباقوت، و منهم ملائكة يقال لهم: الروحانيون، بأيديهم أطباق من نور أن هؤلاء محمد أيلول، و أخبره ما جبرئیل آتی قد تحييه الحسين، و عثته و عزه و قل له: يا محمد بقلبك سرّاً أمثلك على سرار الدّواب، فويل للقائل، و ويل للشايع و ويل للفايد قاتل الحسين أنا منه بريء و هو مني بريء لأنه لا يأتي يوم القيامة أحد إلّا و قاتل الحسين أعظم جرماً منه، فليل الحسين يدخل النار يوم القيامة مع الذين يذعنون أن تبع الله إلهاً

تعالی به حورالعین و وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که در دنیا برای محمد زاده شده است خود را آرایش کنند و به دیدار یکدیگر بروند و خدای تعالی به ملائکه فرمان داد که به خاطر مولودی که برای محمد در سرای دنیا زاده شده است به صف ایستاده و خدا را نسیج و تمجید و تعجید و تکبیر گویند.

و خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به همراه هزار فوج - که هر فوج یک میلیون فرشته است - بر اسبهای ابلق که بر آنها زین و لگام و آراسته به قیاب در و ماقوت باشند و به همراهی ملائکه ای که به آنها روحانیون می گویند و در دستانشان طبق های تورا است، بر پیامبر اکرم محمد فرود آیند و قدم نورسیده را بدو تهنیت گویند، و بدو خبر داد که ای جبرئیل امن نام او را حسین نهادم، او را تهنیت و تعزیت گوی و به او بگو: ای محمد! او را سرار اُمت تو که بر بدترین جنندگان سوارند خواهند کشت، وای بر آن قاتل و وای بر سق دهنده و رهبر کشته حسین، من از او بیزارم و او نیز از من بیزار است، زیرا در روز قیامت هیچکس گنهکارتر از او نیست. در روز قیامت قاتل حسین به همراه مشرکان به

أَخْرَجَهُ، وَالتَّارَ أَشْرَفَى إِلَى قَائِلِ الْعَشِيِّ يَمُنْ أُلْطَاعَ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ.

قَالَ: قَبِلْنَا جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَهَيَّأَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدَائِيلَ فَقَالَ لَهُ دَرْدَائِيلُ: يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَذَا اللَّبَلَةُ فِي السَّمَاءِ حَلَّ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ وَلَدَ مُحَمَّدٌ عَزَّوَجَلَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ بِمَوْلُودِهِ فَقَالَ الْمَلَكُ: يَا جِبْرِئِيلُ بِأَلَدِي خَلَقَكَ وَخَلَقَنِي إِذَا حَبِطْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَنْزِلْنِي بِهِ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ إِنَّمَا سَأَلْتُ رَبَّكَ أَنْ يَرْضَى عَنِّي فَبَرِّءٌ عَلَيَّ أَجْنَعَتِي وَتَقَامِي مِنْ ضَغُوبِ الْمَلَائِكَةِ. قَبِضْتُ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَهَذَا كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ غَزَاهُ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: نَعْنَهُ أَمْسِي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا هُوَ لَا بِأَمْسِي. أَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ. وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرِيٌّ مِنْهُمْ. قَالَ جِبْرِئِيلُ: وَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ. فَدَحَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَغَزَاهَا فَبَكَتْ فَاجْلَسَهُ ﷺ. وَ

آتش در آیند و اشتیاقی آتش به کشنده حسین بیشتر از اشتیاقی مطیع خداوند به جهنم است.

فرمود: در این میان که جبرئیل به آسمان زمین فرود آمد به دردائیل گذر کرد و دردائیل بدو گفت: ای جبرئیل! این چه شیخی خرد آسمان است آیا بر اهل دنیا قیامت واقع شده است؟ گفت: خیر. ولكن برای محمد در دنیا مولودی زاده شده است و خدای تعالی مرا فرستاده است که بدین سبب به او تهنیت گویم. فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به خدایی که ما را آفرید سوگند می‌دهم هنگامی که بر محمد فرود آمدی سلام مرا بدو برسانی و به او بگویی به حق این مولود از پروردگار تو خواهد که از من خشنود گردد و باها و مقام مراد بر میان ملائکه به من باز گرداند. جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ فرود آمد و همانگونه که خدای تعالی فرمود بود بدو تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر ﷺ فرمود: آیا آمنت من او را خواهد گشت؟ گفت: آری ای محمد. پیامبر ﷺ فرمود: آنها از آمنت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است. جبرئیل گفت: ای محمد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر ﷺ بر فاطمه علیها السلام وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا

فَأَتَتْ: بِأَلْفَيْتَيْ لَمْ أَبْدَأُ، فَأَبْلُ الْمُحْسِنِينَ فِي النَّارِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ بِأُفَاطِمَةَ وَلِكَيْتُ لَا يُمْكَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: وَالْأَمَّةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلَى، وَالْمُهَنْدِي الْحَسَنُ، وَالنَّاصِرُ الْحُسَيْنُ، وَالْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَالشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَالنَّجَّاحُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَالْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَالرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، وَالْقَتَالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَالْمَوْعِنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَالْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَحَنْ يُصَلِّيَ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْقَائِمُ ﷺ.

فَسَكَتَ فَاطِمَةُ ﷺ مِنَ الْبَيْكَةِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرِئِيلُ ﷺ النَّبِيَّ ﷺ بِقَضَاةِ الْمَلِكِ وَمَا أَصِيبَ بِهِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْحُسَيْنَ ﷺ وَهَزَّ مَلَقُوفٌ فِي يَمِينِهِ مِنْ صُورٍ فَأَنشَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْتُورِ عَلَيْكَ لَا يَلِجُ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ إِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بَيْنِي وَعَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدَرٌ فَارْضُ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَزُدْ عَلَيْهِ أَجْرِيهِنَّ وَمَقَامَهُ مِنْ صُورٍ الْمَلَائِكَةُ.

نباورده بودم، قاتل حسین در آنش است. پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می‌دهم ولیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریه او باشند. سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند: علی الهادی و حسن المهندی و حسین الناصر و علی بن الحسین المنصور و محمد بن علی الشافعی و جعفر بن محمد النجّاح و موسی بن جعفر الامین و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی القتال و علی بن محمد الموعن و حسن بن علی العلّام و عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند قائم ﷺ.

آنگاه فاطمه ﷺ از گریه باز ایستاد و جبرئیل ﷺ داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیامبر ﷺ باز گفت.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر ﷺ حسین ﷺ را در حالی که در میان پارچه‌ای یشمی پیچیده شده بود در دست گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: یا ارحم الراحمین حق این مولود، نه بلکه به حق تو بر او و بر جدّش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین فرزند علی و فاطمه در پیشگاه تو قدر و منزلتی است از دَرْدَائِيلِ خشنود شو و باها و مقام او را در میان

فاستجاب الله دعاءه و غفر للعالمين (و زد علیه آنچه بخند زده ای صغوف الملائکة) فاملفقه لا تعرف في الجنة إلا بأن يقال: هذا مولی الحسنین بن علی و ابن فاطمة بسب رسول الله ﷺ.

۳۷ - حَدَّثَنَا الْمُطَفِّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمُطَفِّرِ الْقَلَوِيُّ السَّرَقَنْدِيُّ - (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نَصْرِ - عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحَنَابِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ بَهْلُولٍ الْأَنْصَارِيُّ (ع) عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَمْرَانَ ابْنِ مُرَّةٍ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ الْمَدَنِيِّ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي هَانِئٍ عَنْ أَبِي عُبَايَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ الْجَلَالِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا (ع) يَقُولُ: «مَا تَزَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبَدًا مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَهَا وَأَمْلَأَهَا عَلَيَّ وَكَتَبَهَا بِحَطْبٍ وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَابَحَهَا وَ مَسَّحَهَا وَ مُحَكَّمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي أَنْ يُعَلِّمَنِي قُرْآنَهَا وَ جَلَّهَا لَهَا لَسِيْتُ أَبَدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ أَقْلًا عَلَى فَكَيْتِهِ وَ مَا تَزَلْتُ شَيْئًا غَلَّنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حِلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَفْرَ وَ لَا نَهْيٍ وَ مَا كَانَ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَقْصِدَةٍ إِلَّا

صغوف ملائکه به وی برگردان! و خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و آن فرشته را مشغول مغفرت خود قرار داد و بالهای او را به وی برگردانیده و او را در میان صغوف ملائکه قرار داد. و در هست آن فرشته به عنوان مولی و بنده حسین فرزند علی و زاده فاطمه دختر رسول خدا ﷺ شناخته می شود.

۳۷ - سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ الْجَلَالِيُّ گوید: از علی (ع) شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای از قرآن بر رسول خدا ﷺ نازل نشد جز آنکه آن را بر من إقرأ و أملا فرمود و من آن را یا خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و مُحَكَّم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای تعالی خواست که فهم و حفظ آن را به من تعلیم دهد و هیچ آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی را که بر من املا فرمود و من آن را نوشتم از یاد نبردم و هر چه که خدای تعالی به او آموخته بود از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه که بوده و خواهد بود از طاعت و معصیت

عَلَمْنِيهِ وَ حِفْظُهُ، وَ لَمْ أَتَسِ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَغْلِبَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمَةً وَ نُورًا، لَمْ أَتَسِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ لَمْ يَغْنُنِي شَيْءٌ؛ لَمْ أَكُنْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَتَخَوَّفُ عَلَى النَّاسِ فِيهَا بَعْدُ؟ فَقَالَ (ص): لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا وَ لَا جَهْلًا، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّكَ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَ فِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ شَرَّكَائِي مِنْ بَعْدِي؟ قَالَ: الَّذِينَ فَرَّهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَسَبِهِ وَ بِي، فَقَالَ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»- الْآيَةَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْأَوْصِيَاءُ مِنِّي إِلَى أَنْ يَرُدُّوا عَلَى الْحَوَاضِ كُلُّهُمْ هَادِي مُهْتَدٍ، لَا يَضُرُّهُمْ مِنْ خَدَّيْهِمْ، هُمْ مَعَ الثَّرَانِ وَ الثَّرَاثِ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُهُمْ وَ لَا يَفَارِقُونَهُ، بِهِمْ تَنْصَحُ أُمِّي، وَ بِهِمْ يَتَطَرَّوْنَ وَ بِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءُ وَ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ.

همه را به من آموخت و من آن را حفظ نمودم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خود را بر سینه ام نهاد و از خدای تعالی خواست که فہم را از علم و فہم و حکمت و نور آکند، سار، چیزی از آنها را فراموش نکردم و آنچه را هم که نوشتم از من فوق نشود، گفتم: ای رسول خدا! آیا می ترسی که در آیند، فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از نسیان و نادانی نمی هراسم در حالی که پروردگارم به من خبر داده است که دعای مرا در حق تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود اجابت کرده است، گفتم: ای رسول خدا! شریکان من که پس از من خواهند بود چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خدای تعالی آنان را قرین خود و من ساخته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»- گفتم: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان اوصیای من هستند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند، همه آنان هادی و مہتدی هستند، هر که آنان را فرو گذارد بدیشان ضرر نرساند، ایشان با قرآن هستند و قرآن نیز با آنان و از ایشان مفارقت نکند آنان نیز از قرآن جدا نشوند، به واسطه آنان اتمت یاری شوند و باران بر آنها بیارد و بلا از ایشان دفع گردد و دعایشان مستجاب گردد.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُ لِي، فَقَالَ: ابْنِي هَذَا - وَرَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ - ثُمَّ ابْنِي هَذَا - وَرَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) - ثُمَّ ابْنِي لَكَ إِذْ قَالَ لَكَ عَلِيٌّ وَرَسُولُكَ فِي خَبَائِكَ فَأَقْبِرْهُ بِسَيِّئِ السَّلَامَةِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ اثْنَيْ عَشَرَ، قُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُ لِي اِرْجُلًا فَرَجُلًا اقْتَمَاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، فَقَالَ فِيهِمْ - وَاقِفُوا يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ - مَهْدِيُّ أَثَمِّي مَحْمَدُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ يَسْخًا وَغَدًا لَأَكْنَاهَا مِلْقَتْ ظُلْمًا وَخُورًا، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ وَالْمَقَامِ، وَاعْرِفُوا أَهْلَاءَ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلَهُمْ».

﴿باب ۲۵﴾

«(مَا أَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالنَّقَائِمِ)»

- ۱ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَشْرُورٍ - (عليه السلام) - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ - عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتَمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَمْعِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَمْعِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ -

گفتم: ای رسول خدا! نامشایان را برآیم بازگو، فرمود: این فرزندانم - و دست هر سر حسن گذاشت - سپس این فرزندانم - و دستش را بر سر حسین نهاد - سپس او که بدو هلی می گویند و در حیات تو متولد می شود و سلام مرا به او برسان سپس آنان را تا دوازده کامل گردانید، گفتم ای رسول خدا یدر و ماهرم فدای شما باد! نام ایشان را یکان یکان برآیم بازگو، همه را بکان بکان برآیم نام برد.

و - به خدا سوگند ای اخا بنی هلال - مهدی این ائمه در میان ایشان محمدی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد، به خدا سوگند من کسانی را که در میان رُکن و مقام با او بیعت کنند می شناسم و اسامی یدران و قبائلشان را نیز می دانم.

باب ۲۵

اخبار پیامبر اکرم از وقوع غیبت قائم (عجل الله تعالی فرجه)

- ۱ - جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: مهدی از

الله ﷻ: المهدي من ولدي، اسمه اسمي، وكنته كنتي، أشبه الناس بي خلفاً وخلفاً، تكون به غيبته وخبره تصيل فيها الأمم، ثم يقبل كالشهاب النابج بئلاًها غداً وقسطاً كما ميلت جوراً وظلماً.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ، عَنْ قُصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي حَفْصٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتِيهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَيَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ، وَيُعَادِي أَعْدَاءَهُ، ذَلِكَ مِنْ رُفْعَانِي وَدَوِي عَوْدَتِي وَأَكْرَمَ أَمْنِي عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو التَّمِيمِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي خَلْفُ بْنُ عَمَادٍ، عَنْ شَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَشْلَمَ الْجَبَلِيِّ، عَنْ الْمُنْطَابِ بْنِ مُصْغَبٍ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُخْتَبِئٌ بِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَأْتِيهِ بِذِي الْقَعْدِ الْهَدْيِ مِنْ قَبْلِهِ، وَيَبْرَأَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَذَابِهِمْ أُولَئِكَ

فرزندان من است اسم او اسم من و کتبه او کتبه من است، از نظر خلق و خلق شبهه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ناقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - امام باقر عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرمی ترین امت من خواهد بود.

۳ - امام صادق عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کند و پیش از قیامش به او افتد اُکُرد، و از او و امامان هادی پیش از او پیروی کند و از دشمنان ایشان برآفت جسته و به خدای تعالی پناه ببرد، آنان رفقای من و گرمی ترین امت من هستند.

رُفَعَانِي وَأَكْرَمَ أَمْسِي عَلَيَّ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُكَوَّلِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى الْغَطَّارُ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، وَ إِبرَاهِيمُ بْنُ هَابِشٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ - عَمِيْرٍ الشَّرَّادُ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْمُضَنِّينَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهَ النَّاسَ فِي خُلُقِهِ وَ خُلُقاً، نَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ خَيْرَةٌ حَتَّى تَصِلَ الْخُلُقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ، فَيَعُودَ ذَلِكَ يُحِيلُ كَالسَّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَنْلَأُهَا فَيَسْطَى وَ غَدَا نَحْمَا مِثْلَ ظِلِّهِ وَ جُوراً».

۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ وَهَبٍ الْغَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ - مُحَمَّدٍ بْنِ قَتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزْجٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُثْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، نَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ خَيْرَةٌ تَصِلُ فِيهَا الْأُمَمُ، يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَلْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم اجمعین روایت کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است. از نظری خَلْق و خُلُقِ شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و خبرتی است تا به غایتی که مردم از ادبانشان گمراه شوند، آنگاه مانند سحاب ثاقب پیش آید و زمین را بر از عدل و داد کند همانگونه که بر از ظلم و جور شده باشد.

۵ - امام باقر از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم اجمعین روایت کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است برای او غیبت و خبرتی خواهد بود که مردم در آن گمراه شوند. او ذخیره پیامبران عَلَيْهِ السَّلَام را خواهد آورد و زمین را بر از عدل و داد کند همانگونه که بر از ظلم و جور شده باشد.

فَمِنْهَا غَدَاةٌ وَفِنْطَا كَمَا مِلْتِ خَوْرًا وَظُلْمًا».

۶- وَ هَذَا الْإِشْمَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ».

۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْصُكِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمَّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْغَرَابِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ عَلِيَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِمَامٌ أَتَى وَ خَلَفَنِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وَلَدِي الْعَالَمِ الْمُنْتَظَرِ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ غَدَاةً وَ فِنْطَا كَمَا مِلْتِ خَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ الَّذِي يَغْنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ الثَّانِيَيْنِ عَلَى الْغُرَى بِهِ فِي دِمَائِي غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأَخْبَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْعَالَمِ مِنْ وَلَدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ: إِي وَ رَبِّي، وَ لَيْسَ خُصُّ اللَّهِ الَّذِينَ أَمَنُوا وَ يَخْشَوْنَ الْكَافِرِينَ. يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَشْرَأُ مِنْ أَشْرَافِهِ وَ سَرَّ مِنْ سَرِّهِ إِنَّ اللَّهَ، مَطْلُوبٌ عَنْ عِبَادِهِ، فَإِنَّكَ وَ الشُّكُّ فِيهِ، فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ غُرُورٌ جَلُّ كَلَمَةٍ».

۶- عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: برترین عبادت انتظار فرج است.

۷- ابن عباس از رسول خدا صلوات الله علیه روایت کند که فرمود: علی بن ابی طالب پس از من امام است و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را بر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به حدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر کیمیا برترند. آنگاه جابر بن عبدالله انصاری برخاست و بعضی آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان توسب غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است نا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سرّی از اسرار ربوبی و مسنور از بدگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّامِ الْقَتِيبَةُ الْمُزَوَّرِيُّ بِرَوَاةٍ وَافِيَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْغَطَّارُ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَمْرٍو عَنْ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ بِذِكْرِ فِيهَا «أَنْ تَشُوْا اللَّهَ ﷻ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ أَفْجَبَ النَّاسِ إِيْمَانًا وَأَعْظَمُهُمْ تَقْوَا تَكُونُ وَفِي آخِرِ الزَّمَانِ تَمَّ يَتَحَفُّوا النَّبِيَّ وَخَصَّتْ عَنْهُمْ الْحَبْلَةُ فَأَمَتُوا بِسَوَادٍ عَلَى بِياضٍ».

﴿ باب ۲۶ ﴾

« (ما أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ) »

« (وَفُرُوعِ الْفِتْنَةِ بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَّازِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْغَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ وَ إِبرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ جَمِيعًا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ لُقْطَالٍ عَنْ ثِقَلَيْنِ بْنِ مَثْبُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِّيِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزَّوَاهِدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا

۸ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین - در ضمن حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم ﷺ را ذکر می کند - چنین روایت کرده است که رسول خدا به علی فرمود: ای علی! بدان که شگفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم ترین آنها از روی یقین مردمی هستند که در آخر الزمان خواهند بود پیامبر را ندیده اند و از امام نیز محبوسند، اما به سوادى که بر بیاضی رخم خورده است ایمان دارند.

باب ۲۶

اخبار امیرالمؤمنین ﷺ از غیبت امام دوازدهم ﷺ

۱ - اصبح بن نباته گوید: بر امیرالمؤمنین ﷺ وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسَاوِيَّ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّبَالِسِيِّ، عَنْ مُثَنَّى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ فَابِوسَ، عَنْ النَّصْرِ بْنِ أَبِي الشَّرْحِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سَلْمَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْمُسْتَعْرِقِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْحَقْبِيِّ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُفَيْهِرِ وَ النَّصْرِ، عَنْ الْأَضْيَعِيِّ بْنِ نُبَاتَةَ «قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُبْتَكَرًا بِشَكْتٍ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَكَ مُبْتَكَرًا تَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرِغِبْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا زِغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا فَلَمْ وَلَكِنْ تَكُنْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَكْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ يَهْلِكُهَا عَذْلًا كَمَا مِثْلَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، لَكُونُ لَهُ حَبْرَةً وَ غَيْبَةً، يَنْجِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَمْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ هَذَا لَكُنَائِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ عَثَلَوْ، وَ أَلَى لَكَ بِأَلْبَلُمٍ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَضْيَعِيُّ أَوْ لَيْتَكَ بِنِيَّائِ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ إِبْرَاهِيمَ هَذِهِ الْعِزَّةِ. قُلْتُ: وَ مَا يَكُونُ نَعْدُ ذَلِكَ؟ قَالَ: ثُمَّ يَهْلِكُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ. فَإِنْ تَهْ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَائِيَّاتٍ».

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَبَلُونَهُمْ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جَبَلُونَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ الْفَرَّاشِيِّ الْمَقْرِيِّ.

رفته و با انگشت بر زمین خط می کشد - گفت: ای امیرالمؤمنین چرا شما را اندیشه‌ناک می بینم و چرا بر زمین خط می کشد؟ آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟ فرمود: لا والله، نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته‌ام ولیکن در مولودی اندیشه می‌کنم که از سلاله من و یازدهمین فرزندی من است او مهدی است و زمین را بر از عدل و داد می‌سازد همانگونه که بر از ظلم و جور شده باشد، او را غیبت و حیرت است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند. گفت: ای امیرالمؤمنین! چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری، همانگونه که او آفریده شده دارای غیبت نیز خواهد بود، نواز کجا این امر را می‌دانی؟ ای اصبح! آنها بهترین این امت به همراه نیکان این عزت خواهند بود، گفت: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند هر چه خواهد کند که او را ارادت و غایات و نهاییات است.

۲ - و به طُرُقِ عَدِيدِهِ از کعبیل بن زیاد تَحْفَی روایت است که گفت:

عَنْ نَعْمَانَ بْنِ مَرْجَانٍ الْيَمَنِيِّ. عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ. عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ. عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ
 الثَّعْمَانِيِّ. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
 الصَّفَّارِ. وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيِّ. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى. وَ
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمْعًا. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ. عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِي -
 حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ. عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ الثَّعْمَانِيِّ. وَ حَدَّثَنَا
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ نَعْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْغُرَشِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو نُجَيْدٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ شَلْبَانَ الثَّمَالِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ الْغَاسِي
 بِالرُّومِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ ضِمْرًا بْنُ صَعْدٍ الثَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَتَّاطُ.
 عَنْ أَبِي حَمْرَةَ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ. عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ الثَّعْمَانِيِّ. وَ حَدَّثَنَا
 أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَدَافِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ. عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 ابْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ. عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ الثَّمَالِيِّ. وَ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ -
 الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الصَّلْبِ الْقُتَيْبِيِّ رحمته الله. قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -
 الْقَيْسِ الْمَرْوَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ الشَّافِعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا
 أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيُّ الْوَاظِي قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْفَرَارِيُّ. عَنْ
 هَاشِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ. عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ
 الثَّعْمَانِيِّ. وَ اللَّفْظُ لِفَضْلِ بْنِ خَدِيجٍ. عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ. قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ
 ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَتَدَي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكَوْفَةِ. فَلَمَّا أَصْحَرْتُ تَنَفَّسْتُ فَمَ قَالَ: يَا كُنَيْسُ
 إِنَّ هَذِهِ التَّلَوُّبُ أَوْعَثُ نَجْمَهَا أَوْعَاها. اخْفِظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ

امبرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به خارج کوفه برد چون به
 صحرا رسید نفس عمیق کشید و فرمود: ای کنیل! این دله طرفهای هستند و
 بهترین آنها حافظ ترین آنهاست. پس آنچه را که برایت می گویم حفظ کن؛
 مردم سه گونه اند: عالم و ثانی و متعلمی که بر طریق نجات است و پندهای حقیر
 که پیروان هر بانگی هستند و به هر طرف که باد بوزد متابل می شوند آنها به نور

وَتَأْتِي. وَ مُبْتَلًى عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ. وَ هَمَّجَ زَعَاغُ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاجِيٍّ. فَيُحِلُّونَ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ. لَمْ يَشْتَصِبْهُوَ بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَنْجَأُوا إِلَى وَحْنٍ وَ نِيٍّ. يَا كُنْتُيْلَ الْعِلْمِ خَبَرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَجْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ. وَ الْمَالُ تَنْقُضُ الثَّقَلَةَ. وَ الْعِلْمُ يَرْكُو عَلَى الْإِثْمَانِ. يَا كُنْتُيْلَ حُبَّةِ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ. يَكْتَسِبُ الْإِنْسَانُ بِهِ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمَلُ الْأَخْذَرَةِ بَعْدَ وَفَائِهِ. وَ ضَمِغُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ^(۱)، يَا كُنْتُيْلَ مَاتَ خِرَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ، وَ الْقُلَمَاءُ يَأْتُونَ سَابِقَ الدَّهْرِ. أَفْبَاءُهُمْ مَقْنُودَةٌ. وَ أَكْثَالُهُمْ فِي الدَّلُوبِ مَوْجُودَةٌ. هَاهُ إِنْ هُنَا - وَ أَشَارَ بَيْنَهُ إِلَى صَدْرِهِ - لَيْسَ بِنَا لَوْ أَضْبَيْتَ لَهُ سَمَكَةً. بَلْ أَصْبَيْتَ قَبْنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَ مَسْتَظْهِراً بِحُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى حَلْفِهِ، وَ يَنْبَغِيهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ^(۲) يَسْخِذُهُ الضُّعْفَاءُ وَ لِبَجَّةٍ ذَوْرٌ وَ لِي الْحَقُّ. أَوْ مُتَعَاداً بِحِمْلَةِ الْعِلْمِ^(۳) لَا بِصَبْرَةٍ لَهُ

علم اشتیاضاته نکنند و به رکنی استوار پیاهنده نشوند. ای کمیل! علم از مال بهتر است، علم حافظ توست اما تو باید حافظ مال باشی و مال را بخشش می‌کاهد اما علم به واسطه اتفاق فزونی می‌یابد. ای کمیل! دوستی دانش دینی است که باید بدان متدین بود. انسان به وسیله آن در دوران حیات خود طاعت خدای تعالی را کسب می‌کند و پس از وفات نام نیک و ذکر جمیل به دست می‌آورد در حالی که احسان مالی با زوال مال از بین می‌رود، ای کمیل! گرد آورندگان مال در دوران زندگانی مرده‌اند، اما دانشمندان مادام که روزگار برقرار است باقی هستند جسمهای ایشان مفقود گردد اما صورتهای آنان در دلها موجود است. های که اینجا علوم بسیاری است - و با دست به سینه خود اشاره فرمودند - اگر به کسانی که بتوانند آن را حمل کنند برخورد کنم. آری رسیده‌ام به کسی که سریع الفهم است اما بر او این نیستم، کسی که ابزار دین را برای دنیا استعمال می‌کند و به حجت‌های الهی علیه خلقتش استظهار می‌جوید و نعمتهای پروردگار را علیه اولیای او بکار می‌بندد تا ضعیفان او را دوست گیرند و از ولی حق اعراض کنند. یا آنکه مطیع حاملان علم را ملاقات می‌کنم اما کسی را که بصبرتی

۱ - و فی بعض النسخ «و زوال المال بزواله».

۲ - فی بعض النسخ «دعای عباده».

۳ - فی بعض النسخ «أو متعاداً لحملته الحق».

فِي أَعْيَانِهِ، يَتَّقِيهِ السُّكُّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شَيْئَةٍ، أَلَا لَئِنْ لَا ذَاكَ! أَوْ مِنْهُمَا
بِالَّذَاتِ، سِلْسِلَ التَّجَادُلِ لِلْمَهْوَاتِ، أَوْ مُعْزَمًا بِالْجَنَّةِ وَالْإِدْخَالِ، لَيْسَامِينَ رُغَاؤِ الدُّيْنِ فِي
نَعْوِهِ، أَقْرَبَ نَحْوِ شَيْءٍ بِهَا الْأَنْعَامُ السَّائِيَّةُ، كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِوَجْهِ حَامِلِيهِ.

اللَّهُمَّ بَلِّ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ غَائِمٍ بِحُجْبَةٍ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْشُورٍ، لِئَلَّا يَنْطَلِقَ
حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا وَابْنٍ أَوْ لَيْك؟ وَأَوْلَيْكَ - وَاللَّهُ - الْأَقْلُونَ عَدْدًا، وَالْأَعْظَمُونَ
خَطَرًا بِهِمْ يَحْتَفِظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَانَهُمْ وَ يَزِدُّعُوهَا فِي قُلُوبِ
أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى خَفَائِيهِ الْأَشْوَارِ، وَ بَاسْتَرَوْا رُوحَ الْبَقِيَّةِ، وَ اسْتَلْثَمُوا مَا
اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَكِّفُونَ، وَ أَلْبَسُوا بِنَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، [وَ] صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَهْدَانٍ
أُرْوَاهَا مُغْلَقَةً بِأَهْلٍ الْأَعْلَى، يَا كَسِيلَ أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي الرُّضْبِ وَ الدُّعَاءِ إِلَى دِينِهِ أَوْ آوِ

در اطراف و جوانبش نیست و سعله شک با اولین عارضه شبهه در قلبش فروزان
می شود، آگاه باش که نه آن سریع الفهم و نه این بی بصیرت هیچ کدام صلاحیت
حمل علم مراندارند، با آنکه کسی را ملاقات می کنی که حرص به لذات دنیاست
و آسان به شهوات کشیده می شود، با دیگری را می بینم که حرص به گردآوری
و ذخیره مال دنیاست، این هر دو کس به هجوجه از رعایت کنندگان دین
نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چهارپایان چرا کنند هستند، در چنین
شرایطی است که علم با مرگ حاملان آن نابود می شود.

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند که او یا
ظاهر و مشهور است و با ترسان و مسنون نا حجت های الهی و بیّنات او باطل
نشود و این جقدر است و آنان کجا هستند؟ به خدا سوگند که آنان به لحاظ عدد
کم اند، اما به لحاظ مرتبه و منزلت بزرگند به واسطه ایستانت که خداوند حجت ها
و بیّنات خود را حفظ می کند تا آنکه آنها را به نظیران بی مثال خود بپسارند و
آنان را در دل های آنها پرویانتند، علمی که بر طبق حقایق امور است بر آنان به
یکباره وارد می شود و با روح یقین مباشرت می کنند و آنچه را که ناز پروردگان
سخت می شمارند بر آنان نرم و ملائم است و نه آنچه نادانان از آن استیحا ش
دارند مانوس هستند و با بدنهایی که ارواحشان متعلق به محلهای اعلی است در

شوقاً إلى رؤيتهم، واشتغوا الله لي ولكم.

و في رواية عبد الرحمن بن جندب: «انصرف إذا بنيت».

و حدثنا بهذا الحديث أبو أحمد القاسم بن محمد بن أحمد السراج القنداني بمندان قال: حدثنا أبو أحمد القاسم بن أحمد السراج قال: حدثنا موسى بن إسماعيل القاسمي الأنصاري قال: حدثنا أبو نعيم حماد بن ضرارة قال: حدثنا عاصم بن حميد الحنطاطي، عن أبي حمزة الثمالی، عن عبد الرحمن بن جندب الفزاري، عن حميد بن زياد الشعمي قال: أخذ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام بيدي فأخرجني إلى ناحية الجبانة فلما أشعر جلس، ثم قال: يا حميد بن زياد احفظ عني ما أقول لك: القلوب أوعى من أعينها أوعاها. و ذكر الحديث مثله إلا أنه قال فيه: «اللهم بلى أن نغزو الأرض من فائم بجعة لئلا تبطل عجب الله و بيبائتها» و لم يذكر فيه: «ظاهر مشهور أو خاف مغمور» و قال في آخره: «إذا بنيت فقم».

دنيا زندگی می کنند، ای کمال! آنان خلفای الهی در زمین و دعوت گران به دین او هستند، آه که چه شوقی به دیدار ایشان دارم و از خدای تعالی برای خود و آنها استغفار می کنم.

و در روایت عبد الرحمن بن جندب در پایان این کلام آمده است: ای کمال! هر وقت خواستی برگرد.

و ابو احمد قاسم بن محمد بن احمد سراج قندانی در مندان این حدیث را برای من به سند خود از عبد الرحمن بن جندب فزاری از کمال بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه بیرون رفتم و چون به صحرا در آمد نشست و سپس فرمود: ای کمال بن زیاد! آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: این دلها ظروفي هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. و دنباله کلام همانند حدیث مذکور در فوق است، جز آنکه در آن فرموده است: آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند تا حجتها و بیئات الهی باطل نشود و در آن فرموده است: «ظاهر مشهور او خاف مغمور» و در پایان آن فرموده است: «إذا بنيت فقم».

و أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْفِيُّ الشَّاشِيُّ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو نَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَرْزَازُ الشَّافِعِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ صَرْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمَّاطِيِّ عَنْ أَبِي سَمْرَةَ التَّمِيمِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَزَارِيِّ عَنْ كُتَيْبِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَتَدِي فَأُخْرِجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَابِغَةِ فَلَمَّا أَصَحَرْتُ جَلَسْتُ ثُمَّ تَنَفَّسْتُ ثُمَّ قَالَ: «يَا كُتَيْبُ بْنُ زِيَادٍ احْفَظْ مَا أَقُولُ لَكَ: الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَبَرُهَا أَوْعَامًا. الثَّانِي ثَلَاثَةٌ مُعَالِمٌ زَيْنَانِي. وَ مِثْلُهُمْ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ. وَ خَبَرٌ رِغَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاصِيَةٍ» وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدُونَةَ الْبَرْعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَشْرِقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ أَبُو حَازِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي سَمْرَةَ التَّمِيمِيِّ نَاصِيَةٍ بَنِي أَبِي صَفِيَّةٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ كُتَيْبِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: أَخَذَ يَتَدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَأُخْرِجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَابِغَةِ فَلَمَّا أَصَحَرْتُ جَلَسْتُ ثُمَّ تَنَفَّسْتُ ثُمَّ قَالَ: «يَا كُتَيْبُ بْنُ زِيَادٍ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَبَرُهَا

فَقُمْ» اَكْمُرْ خَوَاسِقِي بِرَحْمَةٍ.

و ما را به این حدیث حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی به سند خود از کمیل بن زیاد چنین خبر داده است: علی بن ابی طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و وقتی به صحرا درآمد نشست و نفس عمیق کشید و آنگاه فرمود: ای کمیل! آنچه برایت می گویم حفظ کن، این دلهای ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. مردم سه دسته هستند: عالم ربانی و متعلم بر سبیل نجات و پشه های بی مقدار که بیروان هر بانگی هستند و همه حدیث را با طول و تفصیل آن تا پایان ذکر کرده است.

و ابو الحسن علی بن عبدالله بن احمد آسوارى در اطلاق این حدیث را با سند خود برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: علی بن ابی طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و چون به صحرا درآمد نشست.

أَوْعَاها، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ مِثْلَهُ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّغَرِ الصَّائِغِ الْفَدَلِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي، عَنْ هِيرَارِ بْنِ صَعْدَةَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحِطَّابِ، عَنْ أَبِي خَمْرَةَ السَّمَّانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَايِصِيِّ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ زِيَادٍ الشَّعْبِيِّ، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْظَلِيِّ الشَّافِعِيُّ بِإِسْنَادٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْغَزَّازُ الشَّافِعِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا بِشَرُّ بْنُ مُوسَى أَبُو عَلِيٍّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَنِيفِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَتْعُوبَ إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الشَّعْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْمُبَاجِجِ^(۱) بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي شُعْبَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّائِبِيُّ أَبُو مُشْدَرٍ الْكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ لُوطٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُعْتَبِرِ بْنِ - حَدَّثَنَا حَدِيثُ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ زِيَادٍ الشَّعْبِيِّ قَالَ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَلْكُوفَةِ فَخَرَجْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهَا إِلَى الْحَبَانَةِ. وَ ذَكَرَ فِيهِ: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَنَا خَلْقَ الْأَرْضِ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ اِمْتَشَهَرُوا أَوْ بَاطِلٍ مَعْتَمَرُوا لَعَلَّ كَثِيرًا يَخْلُجُ أَهْلَهُ وَ يَبْنَاهُ». وَ قَالَ فِي آخِرِهِ:

آنگاه نفسی عمیق کشید و فرمود: ای کمیل بن زیاد! این دلهای ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. و همه حدیث را تا پایان ذکر کرده است. و ابوالحسن احمد بن محمد بن صفّر صائغ عدل نیز تمامی این حدیث را با سند خود برای من روایت کرده است.

و حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شافعی با سندی دیگر این حدیث را برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و از کوفه خارج شدیم و به گورستان رسیدیم. و حدیث را ذکر کرده و در آن می گوید: آری ای خداوند! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که یا ظاهر و مشهور است و یا باطن و مسنور نا حجت های الهی و بیببات او باطل نشود و در آخر آن می گوید: هرگاه خواستی باز گرد.

«انصرف إذا بشت».

و حَدَّثَنِي أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ بُزَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقُضَيْلِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ التُّومَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ جَسَامِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي جَحْظَبٍ لُوطٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُنَيْسٍ بْنِ -
زِيَادٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلُقُ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَهُ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي غُثَيِّ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَرْفِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مَرْجَانٍ، عَنْ أَبِي جَحْظَبٍ لُوطٍ بْنِ يَحْيَى الْأُرْدَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُنَيْسٍ بْنِ زِيَادٍ التُّعَمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - فِي كَلَامٍ [إِلَهٍ] طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ بَلَّ لَا تَخْلُقُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ إِلَّا بِحُجَّتِهِ ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» أَوْ قَالَ فِي آخِرِهِ: «انصرف إذا بشت».

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِي مُسَرُّورٍ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِي عَابِرٍ، عَنْ عِيْسَى غُبَيْدِ اللَّهِ بَنِي عَابِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَنَبَرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ الْأَحْمَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُنَيْسٍ بْنِ زِيَادٍ التُّعَمِيِّ «قَالَ: حَقَّقْتُ عَلَىَّ عليه السلام يَقُولُ فِي آخِرِهِ

و پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - عليه السلام - به سند خود این حدیث را از کعبیل بن زیاد نقل کرده و در ضمن آن آمده است: بار الها! تو زمین را از قیام کننده به حجت خالی نگذاری و او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌های الهی و بیّنات او باطل نشود.

و محمد بن علی ما جیلونه - عليه السلام - به سند خود از کعبیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین عليه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بار الها! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌ها و بیّنات الهی باطل نشود. و در پایانش فرمود: اگر خواستی برگرد.

و جعفر بن محمد بن مسرور - عليه السلام - به سند خود از کعبیل بن زیاد روایت کرده است که گفت: از علی عليه السلام شنیدم که می فرمود: بار الها! تو زمین را از قیام کننده

کلام ثلث: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِكَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْشُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَبَيَّأَتْكَ».

وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُوَكَّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَادَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زُهَيْرٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الرَّيَّانِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ كُنْهَلِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِكَ إِلَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْشُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَبَيَّأَتْكَ».

وَلِهَذَا الْحَدِيثِ طُرُقٌ كَثِيرَةٌ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَذْكُورُ بِنَسَابَتِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَحْسٍ زَكْوَانُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحَارِثِ الْبَرَّادُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَسْلَمٍ الدُّشَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى الْأَسْلَمِيُّ الْمَدَنِيُّ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ جَوْثَمٍ، عَنْ أَبِي الطَّغْلِبِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ: سَمِعْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ اجْتَمَعْنَا إِلَى عُزْزِ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ بَقَاءِ وَأَلَّفَا أُنَامًا فَخَلَّتْ إِلَى الْمَسْجِدِ إِلَيْنَا حَتَّى سَمِعْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ يَوْمَ إِذْ جَاءَ يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ وَكَمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بیّنات الهی باطل نشود.

و مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُوَكَّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - به سند خود از کعب بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بارها! تو زمین را از قیام کننده به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بیّنات الهی باطل نشود. و برای این حدیث طُرُق کثیره ای وجود دارد.

۳ - ابوالطّیل عامر بن وائله گوید: ما شاهد نماز خواندن بر جنازه ابوبکر بودیم سپس نزد عمر بن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم و ایامی چند نزد او به مسجد آمد و شد می کردیم نا آنکه او را امیرالمؤمنین نامیدند یک روز که نزد وی نشستیم بودیم یکی از یهودیان مدینه که به عقیده آنها از نسل هارون برادر

حَقٌّ وَلَقَدْ عَلِيَ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَيْسَ بِعِلْمٍ يَتَّبِعُكُمْ وَبِكِتَابٍ ذِكْرُكُمْ حَقٌّ أَشَأَلُهُ عَنْهُ أَرِيدُ؟ قَالَ: فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَتَذَلِّكَ أَتَيْتَ يَا عَلِيٍّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ سَلِّ عَنْهُ تَرِيدُ. قَالَ: إِنِّي أَشَأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَعَنْ ثَلَاثٍ وَعَنْ وَاحِدَةٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ لَا تَقُولُ: إِنِّي أَشَأَلُكَ عَنْ شَيْعٍ؟ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشَأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيُحِبُّ سَأَلُكَ عَنْ الثَّلَاثِ الْآخَرِ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيُحِبُّ سَأَلُكَ عَنْ الْوَاحِدَةِ. وَإِنْ أَضْطَلَّتْ فِي الثَّلَاثِ الْأُولَى لَمْ أَشَأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا يُذَرِّبُكَ إِذَا سَأَلْتَنِي فَأَجِبْتُكَ أَضْطَلَّتْ أَمْ أَصَبْتُ؟ قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى كَتِفِهِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا عَتَبًا فَقَالَ: هَذَا وَرِثَتُهُ عَنْ آبَائِي وَأَجْدَادِي إِذْ لَمْ يَمُوتْ بَنُ عِثْرَانَ وَخَطَّ هَارُونَ وَفِيهِ الْخِصَالُ الَّتِي أَرِيدُ أَنْ أَشَأَلَكَ عَنْهَا. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَنَ أَنْ لِي عَلَيْكَ إِنْ أَجَبْتُكَ فَيُحِبُّ بِالْعَوَابِ أَنْ تُسَلِّمَ. فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَاللَّهِ لَبَنُ أَجَبْتَنِي فَيُحِبُّ بِالْعَوَابِ لَأَسْأَلَكَ السَّاعَةَ

موسی بود آمد و مقابل عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کدام یک از شما به علوم پیامبران و کتاب پروردگارتان دانایانید تا سؤالات خود را از او بپرسم؟ راوی گوید: عمر به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد. یهودی گفت: ای علی! تو چنین هستی؟ فرمود: آری، هر چه می خواهی بپرس. گفت: من سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم. علی علیه السلام فرمود: چرا نمی گویی که هفت سؤال دارم؟ یهودی گفت: من ابتدا از سه چیز پرسش می کنم اگر پاسخ صحیح دادی از سه چیز دیگر پرسش می کنم و اگر آنها را نیز پاسخ صحیح دادی از آن یکی می پرسم. و اگر در آن سه پرسش اول خطا کردی دیگر پرسشی ندارم. علی علیه السلام فرمود: تو از کجا می دانی که پاسخ درست است یا خطا؟ راوی گوید: یهودی دست به گریبان خود برد و کتاب عتیق را از آن بیرون آورد و گفت: این کتاب را از آباء و اجداد خود به ارث برده ام. املا می نویسد موسی بن عمران و خط هارون است و حصالی که می خواهم از آن پرسش کنم در آن ثبت است. علی علیه السلام فرمود: به شرط آنکه حق من بر تو آن باشد که اگر پاسخ سؤالهای تو را درست بگویم مسلمان شوی یهودی گفت: به خدا سوگند که اگر پاسخ سؤالهای مرا دادی الساعه به دست تو مسلمان خواهم شد. علی علیه السلام فرمود: بپرس! گفت: اولین سنگی که بر

عَلَىٰ بَذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ خَجَرٍ وُضِعَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيُّ! لَمَّا أَوَّلُ خَجَرٍ وُضِعَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ النَّهْوَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا صَخْرَةٌ بَيْتِ الْمَقْدِسِ - وَ كَذَّبُوا وَلَكِنَّهُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَ النَّاسُ يَتَشَخَّصُونَ بِهِ وَ يَحْكُمُونَ وَ يُجَدِّدُونَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ فِيهَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَمَّا أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ النَّهْوَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الرِّبَاثَةُ وَ كَذَّبُوا وَلَكِنَّهَا الثَّغْلَةُ مِنَ الْعَجْوَةِ - نَزَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ بِالْفَحْلِ فَأَصْلُ الثَّغْلَةِ كُلُّهُ مِنَ الْعَجْوَةِ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَمَّا أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ النَّهْوَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي نَبَتْ تَحْتَ

زمین نهاده شد و اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! اما اولین سنگی که بر زمین نهاده شد، یهودیان می‌پندارند که آن صخره بیت المقدس است و دروغ می‌گویند، بلکه آن حجر الاسود است که آدم علیه السلام آن را به همراه خود از بهشت فرود آورده است، و آن را در رکن بیت الله قرار داد و مردم آن را مسح کرده و می‌بوسند و به وسیله آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان می‌نمایند، یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن درخت زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درختی خرمای عجوه است که آدم علیه السلام آن را و زوج آن را، همراه خود از بهشت آورد، و اصل همه درختهای خرما عجوه است. یهودی گفت خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

صَغُرُوا بَيْنَ الْمُقَدِّسِ وَ كَذَّبُوا وَلِكَيْتُمْ غَيْرُ الْحَيَاةِ الَّتِي نَسِيَ عَنْهَا صَاحِبُ مُوسَى
 الْمُسَمَّكَ الْمَالِيَةَ^(۱) فَلَمَّا أَصَابَهَا مَاءُ الْغَيْبِ عَاشَتْ وَ سَرَبَتْ، فَأَتَبَعَهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَاحِبُهُ
 فَلَقِيَا الْخِطْبُزَ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَلْ إِيَّيَ
 الثَّلَاثِ الْآخَرِي إِقَالَ: أَفَعَرَفِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟ وَ الْخِطْبُزِي
 عَنْ عَزَلٍ لِمُعَمِّدِ بْنِ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ وَ مَنْ يَسْكُنُ مَقْعَ فِي عَزَلٍ؟ قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا
 يَهُودِيُّ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا، لَا يَضُرُّهُمْ جَلَاثٌ مِنْ خَالَفَ
 عَلَيْهِمْ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ عَزَلٌ
 مُعَمِّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِيَ وَسْطُ الْجَنَّةِ وَ أَلْقَرُّهَا مِنْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلُ
 جَلَالُهُ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ الَّذِينَ يَسْكُونُونَ
 مَقْعَ فِي الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ (الْأُمَّةُ الْاثْنَا عَشَرَ)^(۲)، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ.

است و دروغ می گویند، بلکه آن چشمه حیات است که رفیق موسی نزد آن،
 ماهی آغشته به نمک را فراموش کرد و چون آب چشمه به آن ماهی رسید زنده
 شد و به راه افتاد و موسی و رفیقش به دنبال او رفتند و خضر را ملاقات کردند.
 یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی علیه السلام فرمود: از سه سؤال
 دیگر پرسش کن. گفت: برای این امت چند امام عادل پس از پیامبرشان وجود
 دارد؟ منزل محمد در کجای بهشت است؟ و چه کسی با او در منزلش سکونت
 دارد؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! برای این امت دوازده امام عادل پس از
 پیامبرش وجود دارد و مخالفین مخالفین ضرری به آنان نمی رساند یهودی گفت:
 خدا را گواه می گیرم که درست گفتی، علی علیه السلام فرمود: و منزل محمد علیه السلام در
 بهشت در جنت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش
 رحمان است یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی علیه السلام
 فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمه اثنا عشر هستند، یهودی
 گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی علیه السلام فرمود: آن یک سؤال را هم

۱ - راجع به شرح مراد تعالی: «التي نسيها صاحب موسى» . الکعب / ۶۳ .

۲ - یعنی السبع هؤلا الاثنا عشر اماما.

قَالَ لَهُ عَلِيٌّ: سَلِ ابْنَ الْوَاحِدَةِ! قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَهْلِهِ كَمْ يَعِيشُ بَعْدَهُ
وَهَلْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يَمُوتُ قَتْلًا. قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيَّيْ يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ
تُخَضَّصُ مِنْهُ خُذَمٌ مِنْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى جَنَّتَيْهِ وَ زَأْبَيْهِ - قَالَ: قَوَّيْتُ إِلَيْكَ الْيَهُودِيَّ فَقَالَ:
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.

۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا يَجِلُّونَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ بْنِ أَبِي عَمْرِو بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ يَحْيَى - عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَهْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ نَسِي -
الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى أَخْفَى أَرْثَقَهُ فِي تَرْبِيَةِ أَخِي رِضَاءٍ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا
وَافَقَ رِضَاءُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ
فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى إِبَابَتَهُ فِي دُعَائِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ دُعَائِهِ
فَرُبَّمَا وَافَقَ إِبَابَتُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى وَلِيَّتَهُ فِي عِيَادِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ عَبْدًا مِنْ

پیرس، گفت؛ وصی محمد چند سال پس از پیامبر در میان اهلس زندگی می کند و
آما می میرد و یا آنکه کشته می شود؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! او پس از
پیامبر سی سال زندگی می کند و این از آن او رنگین شود - و اشاره به محاسن رسر
مبارک خود هرمودند - راوی گوید: در این هنگام آن یهودی از جا پرید و گفت:
شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمد رسول
اوست و تو وصی رسول خدایی -

۵ - امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارسان از امیرالمؤمنین صلوات الله عليهم
اجمعین روایت کند که فرمود: خدای تعالی چهار چیز را در چهار چیز حق
ساخته است. رضای خود را در طاعتش نهان ساخته است و مبادا چیزی از
طاعتش را کوچک شمارید که بسا آن طاعت موافق رضای او باشد و تو ندانی و
خشم خود را در معصیتش نهان ساخته است و مبادا چیزی از معصیتش را
کوچک شمارید که بسا آن معصیت موافق یا ختم او باشد و تو ندانی و اجابت
خود را در دعایش نهان ساخته است و مبادا چیزی از دعایش را کوچک شمارید

عباده^(۱) اَلرُّبُّمَا يَكُونُ وَلَيْتَهُ وَ اَنْتَ لَا تَقْلَمُ.

۵- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى التَّمَلَّازُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمْعًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ يَعْقُوبَ بْنِ بَرِيدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمْعًا عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَضْعَرَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَاعَةَ الْكِنْدِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا بَاعَ النَّاسُ عُمَرَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي بَكْرٍ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ شَبَابِ الْيَهُودِ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى أَغْلَبِكُمْ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ بِشَرِيئِهِ فَأَوْثَقَ يَدَيْهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا فَتَحَوَّلَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ: أَنْتَ كَذَلِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: إِنِّي أَتَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَاكَ قُلْتُ عَنْ شَيْءٍ؟ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: لَا إِنَّمَا أَتَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيَسِّرْ لَنَا لَكَ عَنْ ثَلَاثٍ بَعْدَ هَذَا وَإِنْ لَمْ تُصِبْ لَمْ لَنَا لَكَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

که بسا آن دعا موافق با اجابت او باشد و تو ندانی. و ولی خود را در میان عبادش نهان ساخته است و میافاید که بنده ای از بندگان را کوچک شمارد که بسا آن بنده ولی او باشد و تو ندانی.

۵- إِبْرَاهِيمَ مَذَنِيٍّ أَمَامَ صَاحِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كُنْدَ كَهْ فَرَمُود: بَعْدَ از مرگ ابوبکر چون مردم با عمر بیعت کردند مردی از جوانان یهود در مسجد به تزد او آمد و بر وی سلام کرد و مردم هم در اطراف او بودند، آنگاه گفت: ای امیرالمؤمنین! دانستمندترین شما به خدا و رسول و کتاب و شش کیست؟ مرا به او راهنمایی کنید. عمر با دست به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: این مرد یهودی روی به جانب علی کرد و پرسید: آیا تو چنین هستی؟ فرمود: آری. گفت: من از سه چیز و سه چیز و یک چیز از شما پرسش می کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس چرا نگفتی از هفت چیز پرسش می کنم؟ یهودی گفت: نه. من از سه چیز پرسش می کنم. اگر پاسخ آنها را درست گفتی از سه مسئله بعدی پرسش می کنم و اگر پاسخ

صلوات الله علیه: أَخْبَرَنِي أَنَّ أَجَبْتِكَ بِالصَّوَابِ وَالْحَقِّ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ - وَكَانَ النَّبِيُّ مِنْ
عُلَمَاءِ الْيَهُودِ وَ أَخْبَارَهَا يَزَوْنَ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ:
نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَبِنِ أَجَبْتِكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ
لِكَيْلَيْمَنْ؟ وَتَدْعُوَ الْيَهُودِيَّةَ؟ فَخَلَفَ الْيَهُودِيُّ وَقَالَ: مَا جِئْتُكَ إِلَّا مُزِنَادًا أُرِيدُ الْإِسْلَامَ،
فَقَالَ: يَا هَارُونُ سَلْ عَنَّا بِذَلِكَ تُخْبِرُ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ خَبَرٍ وَضِعَ عَلَى رَجُلٍ
الْأَرْضِ؟ فَقَالَ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا سُئِلْتُ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى رَجُلٍ
الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الزَّهْرَةُ وَكَذَّبُوا، إِنَّمَا هِيَ النَّخْلَةُ مِنَ الْقَبْلَةِ وَخَبَطَ بِهَا
آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْعًا مِنَ الْحَقِّ فَعَرَسَهَا، وَأَصْلُ النَّخْلِ كُلُّهُ مِنْهَا، وَأَنَا لَوْلَا ذَلِكَ: أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتْ
عَلَى رَجُلٍ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي يَبْتَلِي الْمَلَكُوسَ تَحْتَ الْحَجَرِ وَ
كَذَّبُوا هِيَ عَيْنُ الْحَمِيرَانِ الَّتِي أَتَيْنِي مُوسَى وَ قَتَلَهُ إِنَّهَا قُتِلَتْ فِيهَا السَّمَكَةُ الْمَائِيَّةُ

درست نگفتی دیگر نمی برسم، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بگو تا بدانم
اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا می فهمی که درست است؟ - آن جوان
از علما و اخبار یهود بود و می پنداشتند که آواز فرزندان هارون بن عمران برادر
موسی علیه السلام است - گفت: آری، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدایی که هیچ
معبودی جز او نیست سوگند می دهم، اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا
مسلمان می شوی و یهودیت را فرو می گذاری؟ یهودی سوگند یاد کرد و گفت:
من طالم و اسلام را می جویم. فرمود: هر چه می خواهی بر سر تا آگاه شوی،
گفت: اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و
اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اما
سؤال تو از اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می پندارند که آن
زیتون است و دروغ می گویند و جز این نیست که آن درخت خرمای عجوه
است که آدم علیه السلام به همراه خود از بهشت فرود آورد و در زمین کاشت و اصل
هذه نخله از آن است، اما آن سخن نو که اولین چشمه ای که از زمین جوشید،
یهودیان می پندارند که آن چشمه ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

فَحَيَّيْتُ وَ زَيْنُسَ مِنْ مَثَبٍ بُصِيْبُهُ ذَلِكَ الْمَاءُ إِلَّا حَيَّيْ، وَ كَانَ الْخِصْرُ عَلَى سُلْدَمَتِهِ ذِي-
الْقُرْنَيْنِ يَطْلُبُ عَيْنَ الْحَيَاةِ فَوْجَهَا الْخِصْرُ عَلَيْهِ وَ شَرِبَ مِنْهَا وَ لَمْ يَجِدْهَا ذَوَا الْقُرْبَيْنِ، وَ
أَمَّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يُزْعِمُونَ أَنَّ الْحَجَرَ الَّذِي فِي
بَيْتِ الْقُدْسِ وَكَذَبُوا إِنَّمَا هُوَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ الْجَنَّةِ لَوْ ضَعَعَهُ فِي
الرُّكْنِ، وَ النَّاسُ يَشْلَعُونَهُ وَ كَانَ أَشَدَّ نَبَاحاً مِنَ الثَّلَاجِ، فَاشْرُذَ مِنْ خُطَايَا بَنِي آدَمَ.

قَالَ: فَأَخْبَرَنِي كَمْ يَلِدُو الْأَكْثَرُ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، هَادِيْنٌ مُهْدِيْنٌ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ
مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ أَخْبَرَنِي أَيْنَ مَنَزِلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَ مَنْ مَنَعَهُ مِنْ أَمْنِهِ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: أَمَّا
قَوْلُكَ: كَمْ يَلِدُو الْأَكْثَرُ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، هَادِيْنٌ مُهْدِيْنٌ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ فَإِنَّ
يَلِدُو الْأَكْثَرُ أَنِّي عَشَرَ إِمَاماً هَادِيْنٌ مُهْدِيْنٌ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: أَيْنَ مَنَزِلِ مُحَمَّدٍ فِي الْجَنَّةِ فَبِي أَشْرَفِهَا وَ أَفْضَلِهَا جَنَّةُ عَدْنٍ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ:

و دروغ می گویند، آن چشمه زندگان آب که موسی و آن جوانی که همراه او
بود به آن رسیدند و ماهی آغشته به نمک را در آن شست و زنده شد و هیچ
مردمی نیست که آن آب بدو رسد مگر آنکه زنده شود و خضر پشگام
ذوالقرنین در جستجوی چشمه حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و
ذوالقرنین آن را نیافت، اما سخن تو که اولین سخنی که بر روی زمین نهاده شد
یهودیان می پندارند که آن صخره بیت المقدس است، اما دروغ می گویند جز این
نیست که آن حجر الاسود است آدم علیه السلام آن را از بهشت آورد و آن را در رُکن
بیت قرار داد و مردم آن را اسلام می کنند و از برف سپیدتر بود و در اثر گناهان
بنی آدم سباه گردید.

گفت: این ائمت را چند امام هدئی است که هادی و مهدی اند و خذلانی
فروگذاران به امامت آنان ضرر نرسانند؟ و جایگاه محمد در کجای بهشت است؟
و از ائمتش چه کسانی با او در بهشتند؟ فرمود: اما اینکه گفتی این ائمت را چند
امام هدئی است که هادی و مهدی اند و خذلانی فروگذاران به امامت آنان ضرر
نرسانند این ائمت را دوازده امام است که همگی آنها هادی و مهدی هستند و
خذلان فروگذاران به آنها ضرری نرسانند.

اما اینکه گفتی: جایگاه محمد در کجای بهشت است، جایگاه او در شریفترین

من مع محمد بن أبيه في الجنة فهو لاه الاثنا عشر آية الهدى. قال النبي: صدقت قَوْلُ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ لَكُتُوبٌ عِنْدِي بِإِسْلَامِ مُوسَى وَخَطِّ هَارُونَ بِيَدِهِ. قَالَ: فَأَخْبَرَنِي كَيْفَ يَعِيشُ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ (ع) بَعْدَهُ. وَهَلْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يَمُوتُ قَتْلًا؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ يَا يَهُودِيُّ أَنَا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا أُرِيدُ يَوْمًا وَلَا أَنْقَضُ يَوْمًا ثُمَّ يَمُوتُ أَشْفَاها أَسْقَى مِنْ عَافِرِ نَاقَةِ نُوحٍ قَبَضَ بِي ضَرْبَةً هُنَا فِي مَرْوٍ فَتَقَطَّعُ مِنْهُ يَمِينِي، ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْهِ بَكَاءٌ شَدِيدًا. قَالَ: فَصَرَخَ النَّبِيُّ وَطَلَعَ كُتَيْبَتُهُ. وَفَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ع) وَأَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ع).

فَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْقَبِيصِيُّ - بَرَقَةً - قَالَ: هَذَا الرَّجُلُ الْيَهُودِيُّ أَفْرَأَهُ مِنْ بِلَادِهِ أَنْهُ أَعْلَمُهُمْ وَأَنْ أَبَاكَ كَانَ كَذَلِكَ فِيهِمْ.

۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَلُوسَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ

و بهرین جای هست یعنی جنت عدن است و اینکه گفتم: از آمدن چه کسانی با او در هستند آنان ائمه دوازده گانه بر هدایت هستند. آن جوان گفت: راست گفتم به خدای لا اله الا هو که آنچه گفتم نزد من به صورت مکتوب با املاي موسی و خط هارون موجود است. پرسید: وصی محمد پس از او چند سال زنده خواهد ماند و آیا فوت می کند و یا به قتل خواهد رسید؟ علی علیه السلام فرمود: وای بر سواد یهودی! من وصی محمد علیه السلام هستم و پس از او سی سال زندگی خواهیم کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون. سپس بدبخت ترین این امت برانگیخته می شود کسی که از پی کننده ناقة نوح بدبخت تر است و یک ضربه بر این فرق سرم می زند که عجبم از آن رنگین می شود سپس آن حضرت گریه شدیدی کرد. راوی گوید آن جوان نیز فریادی کشید و آن کمر بندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ع) وَأَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ع).

ابو حمزه عیدی در حدیث مرفوع خود گوید: مردم مدینه همه اعتراف داشتند که این یهودی دانشمندترین آنهاست و پدرش نیز دانشمندترین مردم مدینه بود.

۶ - ابوالطفیل گوید: در روزی که ابوبکر مُرد شاهد جنازه او بودم و زمانی

أُمِّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَارِسِ عَنْ حَبَّانٍ السَّرَّاجِ عَنْ
 دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَسَاكِيِّ عَنْ أَبِي الطُّغَيْلِ قَالَ: سَمِعْتُ جَنَادَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ
 شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ يُوْبَحُ - وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ نَاحِيَةً - إِذْ أَتَيْلَ عَلَيْهِ عَلَامٌ يَهُودِيٌّ عَلَيْهِ
 ثِيَابٌ جَسَانٌ وَهُوَ مِنْ ذُلِّهِ هَازِرٌ حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ
 أَكْثَلُكُمْ هَذِهِ الْأُمَمُ بِكِتَابِهِمْ وَأَمْرٍ نَبِيِّهِمْ؟ قَالَ: قَطَّاعًا عُمَرُ رَأْسَهُ فَقَالَ: إِبْرَاهِيمُ أَشْفَى وَ
 أَعَادَ عَلَيْهِ النَّوْلَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا سَأَلْتُكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مُنَادِئًا لِنَفْسِي شَاكِيًا فِي
 دِينِي فَقَالَ: ذُوْنَكَ هَذَا الشَّابُّ قَالَ: وَمَنْ هَذَا الشَّابُّ؟ قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ أَبُو الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ وَهَذَا رُوَيْحُ
 فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَتُكْذِّبُنِي أَنْتَ؟
 قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثٍ وَرَاجِدَةٍ قَالَ:
 فَسَبِّحْ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا هَازِرُونِي مَا مَشَيْتُكَ أَنْ تَقُولَ: سَبِّحْهُ قَالَ: أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ
 فَإِنْ عَلِمْتَهُمْ سَأَلْتُكَ عَنْهَا بَعْدَهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُمْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ عِلْمٌ فَقَالَ:

را که با عترت بیعت کردند ناظر بودم - و علی علیه السلام در گوشه ای نشسته بود - که به
 ناگاه جوانی یهودی که لباسی نیکوتر بر داشت و از فرزندان هارون بود پیش آمد
 و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیر المؤمنین آیا تو دانشمند ترین این امت به
 کتاب و امور پیامبران هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را تکان داد. یهودی
 گفت: یا تو هستم و کلامش را تکرار کرده عمر گفت: چه کار داری؟ گفت: در
 جستجوی چیزی برای خود هستم و در دین خود شک دارم. عمر گفت: برو و
 این جوان را دریاب! پرسید: این جوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر
 عمری رسول خدا و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا و شوهر فاطمه
 دختر رسول خدا ﷺ. یهودی به جانب علی علیه السلام رو کرد و گفت: آیا شما چنین
 هستید؟ فرمود: آری. یهودی گفت: می خواهم از شما از سه و سه و یک مسئله
 پرسش کنم. علی علیه السلام تبسمی فرمود و گفت: ای هارونی! چرا نگفتی از هفت
 مسئله؟ گفت من از سه مسئله می پرسم اگر آنها را می دانستی از مسائل بعدی
 خواهم پرسید و اگر آنها را نمی دانستی می فهمم که تو را دانستی نیست. علی علیه السلام

عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَاتِيْنَا أَسْأَلُكَ بِإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ إِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تَرِيدُ لَنَدْعُكَ دِينَكَ وَ لَنَدْخُلَنَّ فِي دِينِي؟ فَقَالَ: مَا جِئْتُ إِلَّا بِذَلِكَ. قَالَ: فَكُلْ. قَالَ: فَأَخْبَرَنِي عَنْ أَوَّلِ فَطْرَةِ دَمٍ فَطَرْتُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ فَطْرَةٍ هِيَ. وَأَوَّلِي عَيْنِي فَاصْتُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ عَيْنٍ هِيَ. وَ أَوَّلِي شَيْءٍ أَهْتَرُّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَأَجَابَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ الثَّلَاثِ الْأُخْرَى. أَخْبَرَنِي عَنْ مُحَمَّدٍ كَيْفَ نَفَذَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَتَكُونُ؟ وَ مِنْ الشَّائِكِ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ؟ فَقَالَ: يَا هَارُونِي إِنْ لَمْ يَحْسَبِ اللَّهُ أَنَّكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَّا عَشَرُ إِمَامَاتٍ عَدْلًا لَا يَضُرُّهُمْ يَذَلُّانِ عَنْ خُدَّتِهِمْ وَ لَا يَسْتَوِ جَسَدُونَ بِخِلَافٍ عَنْ خَالَتِهِمْ. وَ إِنَّمَا تَرَسَّبَ فِي الدِّينِ مِنْ الْجِبَالِ الرَّوَابِي فِي الْأَرْضِ. وَ مَشَكَّرَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَنَّتِهِ عَدْنٍ مَعَهُ أُولَئِكَ الْاثنَا عَشَرَ الْأَيُّهُ الْعَدْلُ. فَقَالَ: حَضَرْتُ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كِتَابِ أَبِي هَارُونَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَثَلَاةَ عَشْرٍ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَأَخْبَرَنِي عَنْ الْوَاحِدَةِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَيْفَ يَحْيِي مِنْ بَعْدِهِ. وَ عَلَيَّ يَوْمَ لَوْ يَتَقَلَّ؟ قَالَ: يَا

فرمود: تو را به آن حدایی که می برسی سرگند می دهم اگر پاسخ همه سؤالات تو را دادم آیا دینت را فرو می گذاری و به دین من در می آیی؟ گفت: من برای همین آمده ام. علی علیه السلام فرمود: سؤال کن. گفت: اولین فطره؛ خونی که بر زمین ریخت و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و اولین چیزی که بر سطح زمین جنبش کرد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات او را پاسخ فرمود. سپس יהودی گفت: مرا از پاسخ سه سؤال دیگر آگاه کنید؟ پس از محمد چند امام عادل خواهد بود؟ و جایگاه او در کدام جنت است؟ و در آن جنت چه کسانی با او ساکن هستند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمد علیه السلام دوازده امام عادل هستند و یذذلان فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند. از مخالفان مخالفان نیز وحشت ندارند و آنان در دین از کوههای اسوار محکترند، و مسکن محمد و آلش در جنت عدن است و با او دوازده امام عادل ساکن هستند؟ יהودی گفت: راست گفتی. به خدای لا اله الا هو که من آنها را در کتاب یدرم هارون دیده ام. کتابی که هارون آن را با دست خود و به املاي عمویم موسی نوشته است. بعد از آن گفت: پاسخ آن یک سؤال را نیز بفرمائید. وصی محمد پس از او

هارونی بعش بقدر ثلاثين سنة لا يزيد يوماً ولا ينقص يوماً، ثم يضرَبَ صَرْبَهُ ههنا - يعني قَرْبَهُ - فَيُغَضَّبُ هُوَ مِنْ هَذَا. قَالَ: فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَ قَطَعَ كُتْمَبَخَةً وَ هُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ عَدَّةَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّكَ وَصِيُّهُ بِتَبْطِئِي أَنْ تُثَوِّقَ وَ لَا تُفَاقَ. وَ أَنْ تُعْظِمَ وَ لَا تُسْتَغْفَرَ. قَالَ: ثُمَّ مَضَى بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ تَعَالِيمَ الدِّينِ».

۷- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْغُبَرِيُّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْسٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَاسِمٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمُدَبَّرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى عُمَرَ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ، فَأَرْسَلَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ. فَقَالَ: أَخْبِرْنِي كَمْ يَكُونُ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ مِنْ إِمَامٍ غَدَلٍ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ هُوَ؟ وَ مَنْ يَشْكُلُ شَكًّا فِي جَنَّتِهِ؟ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَارُونِيُّ لِمَ جِئْتَ بِالْمُحَدِّثِ بَعْدَهُ؟ إِنَّا غَضَرْنَا إِمَامًا غَدَلًا، لَا يَضُرُّهُمْ جَذَلَانٌ مِنْ خَدَلِهِمْ وَ لَا يَسْتَوْجِبُونَ جِلْدًا مِنْ خَالِقِهِمْ، أَلَيْسَ فِي

چند سال زندگی خواهد کرد و او می میرد و با آنکه به قتل می رسد؟ فرمود: ای هارونی! او پس از پیامبر سی سال زندگانی خواهد کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس ضربه ای بعد از آنجا زده شود - یعنی بالای پیشانی او - و این از این رنگین خواهد شد. راوی گوید: هارونی فریادی کشید و کمر بندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست یاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ عَدَّةَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّكَ وَصِيُّهُ، وَ سزاوار است که برنر باشی و کسی بر تو برتر نباشد و بزرگ باشی و تو را ضعیف نشمرند. راوی گوید: سپس علی علیه السلام او را به منزل خود بُرد و معالم دین را بدو آموخت.

۷- إِبْرَاهِيمُ مَذْيَنِيٌّ أَزَامَامَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كُنْدَ كَهْ فَرَمُود: يَكْ فَرْدِ يَهُودِيٍّ بِهْ تَزِدْ عَمْرَ أَمَدَ وَ مَسَائِلِي أَزْ أَوْ پَرَسْتِي كَرْدَمْ عَمْرَ أَوْ رَا بِهْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَاهَنِيَامِي كَرْدَمْ تَا أَزْ أَوْ پَرَسْتِي كُنْدَمْ، عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: بِيَرَسْ، كُنْدَمْ: يَسْ أَزْ يِيَامِ بَرِنَانْ چنْد اَمَامْ عَادِلْ وَ جُودْ دَارْدَمْ؟ وَ أَوْ دَر كَدَامْ جَنَّتْ اسْتَمْ؟ وَ چِه كَسَانِي بِاْ أَوْ دَرِ آن جَنَّتْ سَاكِنِ هَسْتَنْدَمْ؟ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: اَيْ هَارُونِي! يَسْ أَزْ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَوَا زِدَمْ اَمَامْ عَادِلْ وَ جُودْ يَوْدْ كَهْ خَذَلَانِ فَرُو گُذَارَانْ بِهْ اَمَامَتِ آنْهَا ضَرَرِي

وبن ابي من الجبال الرواسي، و منزل محمد ﷺ في جنة عدن، و الذين يشككون
منه هؤلاء الاثنا عشر، فأنتم الرجل و قال: أنت أولي بهذا الجبل من هذا، أنت الذي
توقى و لا تخاف، و تغلوا و لا تغلوا.

۸ - حدثنا أبي: و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - قال: حدثنا سعد بن عبيدة،
عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن صالح بن عتبة،
عن جعفر بن محمد ﷺ قال: «ما خلف أبو بكر و استخلف عمر رجع عمر إلى المسجد
لفقد فدخل عليه رجل فقال له: يا أمير المؤمنين إني رجل من اليهود و أنا غلامهم، و قد
أردت أن أسألك عن مسائل إن أجبتني عنها أسلمت، قال: و ما هي؟ فقال ثلاث و
ثلاث و واحدة، فإن بشت سألتك، و إن كان في قومك أحد أعلم منك فأرشدني إليه،
فقال: غلبك بذلك الشاب (يعني علي بن أبي طالب عليه السلام)، فأني غلبت عليه فقال له: لم
قلت ثلاث و ثلاث و واحدة و أنا قلت شيئاً؟ قال: إن لم تجبني في الثلاث اكتنتك.

نرساند و از مخالفت مخالفان نیز در هراس نباشند و در دین خداوند از کوههای
استوار محکم ترند و منزل محمد در جنت عدن است و کسانی که با او در آن بهشت
ساکن هستند آن دوازده امامند. آن شخص مسلمان شد و گفت: تو به این مشند
سزارتر از این هستی، تو تفوق می یابی و کسی فوق تو نیست و تو برتری
می یابی و کسی برتر از تو نیست.

۸ - صالح بن عقیه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: وقتی که ابوبکر
هلاک شد و عمر را جانشین خود کرد و او در مسجد نشست، مردی بر او وارد
شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی یهودی و هلاک آنها هستم و می خواهم
از مسائلی از تو پرسش کنم که اگر پاسخ آنها را بگویی مسلمان خواهم شد،
گفت: آن چه مسائلی است؟ گفت: سه پرسش و سه پرسش و یک پرسش است،
اگر می خواهی از تو بپرسم و اگر در میان قوم تو کسی هست که اعلم از تو باشد
مرا بدو راهنمایی کن، گفت: بر تو باد که به سراغ آن جوان بروی (یعنی علی بن -
أبي طالب علیه السلام) پس به نزد علی علیه السلام آمد آن حضرت فرمود: چرا می گویی: سه
و سه و یک و نمی گویی هفت؟ گفت: اگر پاسخ مواد آن سه سؤال اول نگویی به

قَالَ: فَإِنْ أَجَبْتُكَ تُسَلِّمُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَلِّ. فَقَالَ: أَنَا لَكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى
وَجْهِ الْأَرْضِ، وَأَوَّلِي عَيْنِي نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِي شَجَرَةً نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ.
فَقَالَ لِهَاطِلَ: يَا يَهُودِي أَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنْ] أَوَّلُ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْحَجَرُ
الَّذِي فِي بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَكَذَبْتُمْ. بَلْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِي نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ. قَالَ:
صَدَقْتَ. وَانْهَ إِنَّهُ لَيَحْطُ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنْ] أَوَّلُ
عَيْنِي نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْعَيْنُ الَّتِي نَبْضَتْ بِبَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَكَذَبْتُمْ هِيَ غَيْرُ الْغَنَابَةِ الَّتِي
عَسَلَ فِيهَا يَوْشَعَ بْنُ نُونٍ السَّمَكَةَ وَهِيَ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخَيْصَرُ وَفِيهَا يَشْرَبُ مِنْهَا
أَخَذُ الْإِسْحَاقَ. قَالَ: صَدَقْتَ وَانْه إِنَّهُ لَيَحْطُ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَأَنْتُمْ
تَقُولُونَ: [إِنْ] أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْبَرْهْمَانَةُ وَكَذَبْتُمْ وَهِيَ الْعُجْوَةُ نَزَلَ بِهَا
آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ. قَالَ: صَدَقْتَ وَانْه إِنَّهُ لَيَحْطُ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ:
فَالثَّلَاثُ الْأُخْرَى؟ قَالَ: كُمْ لِهَاطِلَ الْأُمَّةِ مِنْ إِسْلَامِ هُدَى. لَا يَصْرُحُ عَنْ خَالِفِهِمْ؟ قَالَ:

همان اکتفا می کنم. فرمود: آيا اگر پاسخ دادي گفتن مسلمان می شوي؟ گفت:
آري. فرمود: بپرس، گفت: اولين سنگي که بر روی زمین نهاده شد و اولين
چشمه ای که از زمین جوشيد و اولين درختی که از زمین روئيد چه بود؟ فرمود:
ای يهودی! شما معتقد هستيد که اولين سنگي که بر روی زمین نهاده شد
صخره ای است که در بيت المقدس است و دروغ می گوئيد، بلکه آن سنگي است
که آدم عليه السلام از بهشت آورد، راست گفتی، به خدا سوگند که آن به خط
هارون و املاي موسی نزد من است. بعد از آن فرمود: و شما می گوئيد که اولين
چشمه ای که از زمین جوشيد چشمه ای است که در بيت المقدس جوشيد و دروغ
می گوئيد، بلکه آن چشمه حيات است که يوشع بن نون آن ماهی را در آن شست
و همان است که خضر جبره ای از آن را نوشيد و هرکس از آن بنوشد حيات
پايد، راست گفتی. به خدا آن به خط هارون و املاي موسی نزد من است،
فرمود: و شما می گوئيد: اولين درختی که از زمین روئيد درخت زيتون است اما
دروغ می گوئيد بلکه آن عَجْوَه است که آن را آدم از بهشت آورد. راست
گفتی. به خدا آن به خط هارون و املاي موسی نزد من است. فرمود: آن سه ديگر

اَنَا عَشَرُ إِمَامًا، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام). قَالَ: وَأَبْنِ
تَبَشُّكَ تَبَشُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: فِي أَغْلَاهَا دَرَجَةٌ وَأَشْرَفُهَا مَكَانًا فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ، قَالَ:
حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام). قَالَ: لَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ فِي مَنَازِلِهِ؟
قَالَ: اَنَا عَشَرُ إِمَامًا، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام). قَالَ:
السَّابِقُ؟ قَالَ: فَأَمَّا ذَلِكَ كَمْ يَعِيشُ وَصِيَّةً بَعْدَهُ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، قَالَ: ثُمَّ يَمُوتُ أَوْ
يَهْتَلُ؟ قَالَ: يَهْتَلُ فَيَضْرِبُ عَلَى قَرْبِهِ فَيُلْطِصُّ بِرِيشَتِهِ، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ
هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام) [فَأَسْلَمَ الْيَهُودُ] .

۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ (عليه السلام) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَارِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُثَنَّى الصَّبْرِيُّ، عَنْ أَبِي -
هَاشِمٍ، عَنْ قُرَابِ بْنِ أَهْثَمَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَنَّهُ ذَكَرَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ: «أَنَا لَيُغَبِّقُ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا يَلُو فِي آلِ -

چيست؟ گفت برای اين است چندين امام هادي وجود دارد كه مخالفت مخالفان به
امامت آنها ضرر نرساند؟ فرمود: دوازده امام، گفت راست گفتي به خدا آن به
خط هارون و املای موسی نزد من است، آنگاه گفت: پیامبر شما در كجای بهشت
مسكن دارد؟ فرمود در عالیترین و بهترین مكان بهشت كه جنت عدن است.
گفت: راست گفتي، بخدا آن به خط هارون و املای موسی نزد من است. گفت:
چه کسانی با او در آن منزل هستند؟ فرمود: دوازده امام. گفت: راست گفتي، به
خدا آن به خط هارون و املای موسی نزد من است. فرمود: سؤال هفتم چيست؟
گفت: وصی پیامبر چند سال پس از او زندگانی خواهد كرد؟ فرمود: سی سال.
گفت: آنگاه فوت می كند و با آنكه كشته می شود؟ فرمود: كشته می شود، بر
بالای پیشانی او ضربتی می زنند و محاسنش رنگین می شود. گفت: راست گفتي،
بخدا سوگند آن به خط هارون و املای موسی (علیه السلام) نزد من است. آنگاه اسلام
آورد.

۹ - اصبح بن نباته گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قائم (علیه السلام) یاد كرد و فرمود: او
غایب خواهد شد تا به غایبی كه نادان گوید: خداوند را در آل محمد حاجتی

تَحْسِبُ حَاجَةً».

۱۰ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ : وَ الْحَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ الْكُتَيْبِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ هَمْدَانِي قَالَ : حَدَّثَنِي الثَّقَلِيُّ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلُقُ الْأَرْضَ مِنْ حُجْبَةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٌ أَوْ خَافٍ مُغْفُورٌ لِنَلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ بَيِّنَاتُكَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدَانَ ^(۱) عَنْ مَسْعُودَةَ بِنْتِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي حُجَّتِهِ لَمْ عَلَى مَنَعِ الْكَرْبَةِ : «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَهْدِي لَأَرْضِكَ مِنْ حُجْبَةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ بِتَدْيِيمِهِ إِلَى هَيْكَلٍ وَ بَعْلَتُهُمْ عِلْمُكَ . لِنَلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ . وَ لَا يَخِلُ أَتْبَاعُ أَوْلِيَاءِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ . إِنَّمَا ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ مُكْتَمٍ مُتَرَقِّبٍ . إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَعْنُكَ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ . فَإِنْ عِلْمُهُ وَ آدَابُهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُشَبَّهٌ . فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

نیست.

۱۰ - ابواسحاق همدانی گوید یکی از اصحاب موفقی ما از امیرالمؤمنین عليه السلام شنیده است که می فرمود: بارالها! تو زمین را از حجت بر خلق خود خالی نمی گذاری که او با ظاهر است و یا ترسان و مسنور تا حجتها و ببیانت باطل نشود.

۱۱ - مسعوده بن صدقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان روایت کرده است که علی عليه السلام به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بارالها! ناگزیر بایستی در زمین حجتی برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند. او یا آشکار است ولی مطاع نیست و با آنکه مستور است و منتظر ظهور. اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می کند غایب باشد اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می کنند.

۱۲ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ يَتْقُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْجَازِئِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ طُعْمَةَ قَالَ: «نَهَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعَمِ. نَطْلُبُونَ الْمَرْغَى فَلَا نَحْدُونَهُ».

۱۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمْعًا، عَنْ خُنَّانَ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَّوَرِ، عَنِ الْأَشْتَبِيِّ - رحمته الله - ثَبَاتُهُ قَالَ: «نَهَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرُّ بِذِ الطَّرِيقِ الْفَرِيدِ الْوَحِيدِ».

۱۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الثُّقَيْفِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ - رحمته الله - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «لَنَا نِجْمٌ مِثْلُ غَيْبَةِ أَتَدَّهَا طَوِيلٌ. كَأَنِّي بِالسَّعَةِ تَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعَمِ فِي غَيْبِهِ. نَطْلُبُونَ الْمَرْغَى فَلَا نَحْدُونَهُ، أَلَا لَقَدْ تَبَّتَ مِنْهُمْ عَلِيٌّ وَبِهِ وَلَمْ يَنْشُ فُلْبَنُهُ لَطُولُ أَتَمِّ غَيْبِهِ إِمَامِهِ لَقَدْ مَنَعَ فِي

۱۲ - یزید بن طعّمه گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که مانند چهارپایان جولان می دهید و در جستجوی چراگاه هستید اما آن را نمی یابید.

۱۳ - اصبح بن ثباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر شریف (آواره) و طرید (رانده) و فرید (نک) و وحید (تنها) است.

۱۴ - عبد العظیم حسنی از امام جواد از آباء بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کند: برای فاطمه ما غیبی است که مدتش طولانی است. گویا شعبه را در دوران غیبت او می بینم که جولان می دهد مانند جولان چهارپایان. چراگاه را می جویند اما آن را نمی یابند. بدانید هر که در آن دوران در دنبش استوار باشد و فلبش به واسطه طول غیبت امامش سخط نمود او در روز فبامت

وَرَجَعَنِي يَوْمَ الْفِيَاةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقَائِمَ مِثًا إِذَا فَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنْتِهِ بَتَعَةً. فَلِذَلِكَ نَعْنَى وَلَادَتُهُ وَتَغَيْبُ شَخْصُهُ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَقْفَرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْمَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - الرِّضَا - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْحَدِيثِ مِثْلَهُ سِوَاهُ.

۱۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوُزَائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصُّفَرِيِّ [عَنْ جِشَامٍ]، عَنْ قُرَّاتِ بْنِ أَخْتَفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَمَا لَيَنْفِيَنَّ عَنِّي يَقُولُ الْجَاهِلُ: مَا إِلَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ».

۱۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُتَعَبٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ حَقْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ - ابْنِ الْحُسَيْنِ - عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ قَالَ: «الثَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي بِالْحُسَيْنِ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ - الْمَطْهُرُ لِلدِّينِ - وَالْبَاسِطُ لِلْعَقْلِ، قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ ذَلِكَ لَكَابٍ؟ فَنَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي وَالَّذِي بَعَثَ

هم درجه من است. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می شود.

علی بن احمد بن موسی نیز همین حدیث را برای ما روایت کرده است.

۱۵ - اصبح بن نباته گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر قائم علیه السلام شد فرمود: او غیبت می کند تا به غایبی که نادان گوید: برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست.

۱۶ - حسین بن خالد گوید امام رضا از بدوان بزرگوارشان از علی علیه السلام روایت کند که فرمود: ای حسین! نه من از فرزندان تو همان قائم به حق است کسی که آشکار کننده دین و بسط دهنده عدل است. حسین علیه السلام گوید: گفتم با

مُحَمَّدًا ﷺ بِالْشَّيْءِ وَاصْطَفَاهُ عَلَى تَجْمِيعِ الْعَرَبِ وَلَكِنْ بَقِيَ عَقِبَتُهُ وَخَلْدُهُ فَلَا يَبْقَى فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْخَبْرُونَ الْمُبْتَائُونَ لِزَوْجِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ يُولَاتِنَا وَكُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَأُتِيَهُمْ بِزَوْجٍ مُبْتَدَأٍ.

۱۷- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنْ زِيَادِ الْمَكْشُوفِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقْبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَحْدُونَهُ بِمَا مَنَعَتِ الشَّيْبَةَ».

۱۸- حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَاهَوْدِ زِيَادِ بْنِ - الْمُكْدَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقْبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَحْدُونَهُ بِمَا مَنَعَتِ الشَّيْبَةَ».

۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرَبِيِّ الْوَازِئِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام الْقَاضِي، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ

امیرالمؤمنین! آیا آن واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به نبوت مبعوث کرد و او را بر جمیع خلایق برگزید آن واقع خواهد گردید ولیکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی ماند، کسانی که مباشر روح البقیع هستند و خداوند بیان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلوبشان نگاشته و آنان را به واسطه روحی از جانب خود مؤید دانسته است.

۱۷- عبدالله بن ابی عقیبه شاعر گوید: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام شنیدم که می فرمود: ای گروه شیعه گویا شما را می بینم که مانند ستران جولان می دهید و در جستجوی چراگاهید اما آن را نمی یابید.

۱۸- حدیث فوق به سند دیگر نیز برای ما روایت شده است.

۱۹- حسن بن عباس بن حربش گوید: امام جواد از یدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کند که به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سالی

الله علیه قال لابن عباس: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يُنْزَلُ فِي يَلِكِ اللَّيْلِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَ لِيَذَلِكَ الْأَمْرُ وَلَا يَحْدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». فقال ابن عباس: مَنْ هُمْ؟ قال: أَنَا وَ أَخَدَ عَشْرَ مِنْ صَلْبِي أَبَةً مُحَدِّثُونَ».

﴿ باب ۲۷ ﴾

- « (ما روي عن سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ) »
- « (حُلِّيَ اللَّهُ عَلَيْهَا مِنْ حَدِيثِ الصَّحِيفَةِ وَ مَا فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ الْأَنْجَبَةِ) »
- « (وَ أَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ وَ أَنَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْقَائِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَشِيرٍ وَ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نَصْرِ الْقَعْلَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الشُّسَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ أَبِي عَشِيرٍ عَنْ صَدَقَةِ بْنِ أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِي تَشْرَةَ قَالَ: «لَمَّا احْتَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام عِنْدَ الْوَفَاةِ دَعَا بَابِتَةَ الصَّادِقِ عليه السلام فَعَمِدَ إِلَيْهِ عَهْدًا، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ: لَوْ امْتَنَلْتُ فِي إِثْنَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لَرَجَعْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَنْتَ مُشْكِرًا، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتَ لَيْسَتْ بِالِإِثْنَالِ وَ

هست و در آن شب امر آن سال نازل می شود و برای آن امر و الباقی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، ابن عباس گوید: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من و بازده تن از صلب من که ائمه محدثون هستند.

باب ۲۷

روایات فاطمه زهرا عليها السلام از حدیث صحیفه

در اسامی ائمه و اینکه دوازدهمین آنها قائم عجل الله فرجه است

۱ - ابو نصر، گوید: وقتی امام باقر عليه السلام محضر شد فرزندش امام صادق عليه السلام را خواند و بدو وصیتی کرد، آنگاه برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر تتال حسن و حسین را درباره خودت و من تصویر می کردی امیدوار بودم که

لَا الْقَهْوَةَ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَّجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ فِي الصَّحِيفَةِ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرُ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ؛ دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ فَاطِمَةَ عليها السلام لِأَخْبَرْتُهَا بِمَوْلُودِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذَا هِيَ بِصَحِيفَةٍ بِيَدِهَا مِنْ دُرٍّ بَيَاضَةٍ. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النُّسْرَانِ مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ فَأَتَتْ بِهَا أُنْثَاءَ الْأَنْجَمِ مِنْ وَلَدِي، فَقُلْتُ لَهَا: نَاوِلْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، فَأَتَتْ: يَا جَابِرُ لَوْلَا التَّهْمَى لَكُنْتُ أَفْعَلُ لِكَيْتَ نُبَيِّنَ أَنَّ بَشَرًا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلَكِنَّهُ شَاذُونَ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا.

قَالَ جَابِرُ: فَقَرَأْتُ فَإِذَا فِيهَا: «أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى، أُمُّهُ أَمِيَّةُ بِنْتُ وَهَبٍ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى، أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ

منکری را مرتکب نشوی، امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثال نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجت‌های الهی سبقت دارد. سپس جابر بن عبدالله را خواند و به او فرمود: ای جابر! آنچه را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای اباجعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه‌ای در دست آن حضرت دیدم که از درهٔ بیضا بود، گفتم: ای سرور زنان! این صحیفه‌ای که در دست شما می‌بینم چیست؟ فرمود: اسامی ائمه از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر منهی نبود چنین می‌کردم، ولی منهی شده است که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست بزنند، ولی به تو اجازه داده می‌شود که از رویش آن را بگیری و بدانی.

جابر گوید: آن را خواندم و در آن نوشته بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛

ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن -

۱ - صحت این حدیث محل تأمل است و احتمالاً تصحیف شده است و همچنین حدیث اول بانه بعد. ویرا جابری عبدالله انصاری در سال ۷۸ قمری کرده و معروف باقر علیه السلام دو سده ۱۱۹.

مُتَنَابٍ. أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرُّ. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الثَّقِيُّ، أُمُّهَا فَاطِمَةُ
 بِنْتُ مُحَمَّدٍ عليه السلام. أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَدْلِيُّ، أُمُّهُ سَهْرِيَانُو بِهِ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ -
 شَاهَنْشَاه. أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَايَزُ، أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 أَبِي طَالِبٍ. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ، أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْغَابِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ -
 أَبِي بَكْرٍ. أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الثَّقِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا حَمِيدَةُ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ -
 مُوسَى الرِّضَا، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا نَجْمَةُ. أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّكِّي، أُمُّهُ حَارِيَةُ اسْمُهَا
 خَبَزْرَان. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِينُ، أُمُّهُ حَارِيَةُ اسْمُهَا سَوْسَن. أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ -
 عَلِيٍّ الرَّفِيقُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا سَهْنَاءُ وَتُكْنَى بِأُمِّ الْحَسَنِ. أَبُو الْفَايِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، كُز
 حَبْلَةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا نَرْجِسُ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

عبد مناف؛

ابو محمد حسن بن علي البر و ابو عبدالله حسين بن علي الثق و مادر هر دو
 فاطمه بنت محمد عليه السلام؛

أبو محمد علي بن حسين عدل و مادرش سهریانو دختر یزدگرد بن شاهنشاه
 أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام، أم عبدالله بنت حسن بن علي بن -
 أبي طالب؛

أبو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، مادرش أم فروه بنت قاسم بن محمد بن -
 أبي بكر.

أبوإبراهيم موسى بن جعفر الثقه مادرش جاریه ای به نام حمیده.

أبوالحسن علي بن موسى الرضا مادرش جاریه ای به نام نجمه.

أبو جعفر محمد بن علي الرکي مادرش جاریه ای به نام خبزران.

أبوالحسن علي بن محمد الامين مادرش جاریه ای به نام سوسن.

أبو محمد حسن بن علي الرفيق مادرش جاریه ای به نام سهناء و کنیه اش أم

الحسن.

أبو الفاسم محمد بن حسن القائم و او حجّت خدا بر خالقش می باشد مادرش

جاریه ای بنام نرجس، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعين -

أَجْمَعِي».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - جَاءَ هَذَا الْحَدِيثُ هَكَذَا بِتَسْمِيَةِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الَّذِي أَذْهَبَ إِلَيْهِ مَا رَوَى فِي النَّهْيِ مِنْ تَسْمِيَتِهِ، وَ شَيْئِي وَ كُنْ مَا رَوَيْتَ فِي ذَلِكَ مِنْ الْأَخْيَارِ فِي بَابِ أَشْعُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ بِذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ كُنْهُ |.

﴿ بَاب ۲۸ ﴾

« (ذِكْرُ النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّوْحِ الَّذِي أَهْدَاهُ اللَّهُ غَزْوً وَجَلَّ إِلَى) »
 وَ رَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَرِهَتْهُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ
 حَتَّى قَرَأَهُ وَ انْتَسَلَتْهُ وَ اخْتَارَ بِهِ أَبَا تَغْفِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا ذَلِكَ) »

۱- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِنْدِيُّ جَمْعًا، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَالِحِ بْنِ أَبِي خَتَّابٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ جَمْعًا، عَنْ يَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، وَ حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَخْسُومٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوْنُهُ، وَ أَخَذْتُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - وَ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَازِئَةَ، وَ أَحْمَدُ بْنُ رِيعٍ الْهَمْدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ يَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: « قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَتَنِي بِحَقِّكَ لَنْ أَكْثُرَ »

مصنف این کتاب رحمه الله گوید: این حدیث چنانکه ملاحظه می شود تام فائز علیه السلام را آورده است ولی من مقابل به روایات نمی از تسمیه هستم و به زودی روایاتی که در این باب وارد شده در پایی که در این کتاب گشوده ام خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باب ۲۸

نصوصی که بر فائز علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و یا لوح جابر وارد شده است

۱- ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کند که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و

بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَمْرِ الْأَوْدَابِ شَيْءٌ. فَعَلَّيْ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَحْبَبْتُ عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِسْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرَكَ بِهِ أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ. فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَتَعْتَهَا بِوِلَادَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ طَلَتْ أَنَّهُ مِنْ زَمْزُدٍ. وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابَةً يَتَضَاءُ شِبْهَةً بِنُورِ الشَّمْسِ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمِّي زَامِنِي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللُّوحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَنِي وَاسْمُ امْتَنِي وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَدَيِّ. فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُسَرِّيَنِي بِهِ ذَلِكَ.

فَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَيْتَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَسَحَّيْتُهُ. فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَهْلُ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَكُنْتُ مَعَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَيْنِ إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رُفٍّ. فَقَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ أَتَيْتُ فِي كِتَابِكَ بِالْقُرْآنِ أَنَا عَلَيْكَ. فَتَنَظَّرَ

آن را از نو درخواست غایب جابر به او گفت: هر وقت که شما بخوانید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت: ای جابر! آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا دیدی چی بود؟ و مادرم درباره آن چه در آن نوشته بود چه فرمود؟ جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تهیت ولادت حسین علیه السلام بر مادران فاطمه علیه السلام وارد کردم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که بنداستم از زمرد است و در آن نوشته ای سپید و نورانی مانند نور آفتاب دیدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است. رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم.

حابر گوید: مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفتم: آری. و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند و صحیفه ای از یوستی نازک نزد پدرم آورد. پدرم فرمود: ای جابر! تو در کتابت بنگر تا من آن

جابر فی شحبه لقراءه علیه السلام فی ما خالف حزف حزفاً، قال جابر: فإني أشهد
بأنه إني خذنا رأيتُهُ في اللوح مكتوباً:

بسم الله الرحمن الرحيم: هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره وشفيعه و
جبابه و دليبه، نزل به الروح الامين من عند رب العالمين، عظم بما تحمده اشعافه، و
اشكر نعمائه، و لا تحمده آلائي. إني أنا الله لا إله إلا أنا، قاصم الجبارين اذ شيعه
المكبرين اذ مذل الظالمين، و ديار يوم الدين، إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن زغا غير
فضل، اذ حاث غير عدل عذبه عذاباً لا أعذبه أحد أبين العالمين، فإني فاعيد و غلي
فتوكل، إني لم أنعم نبياً فأكملت أمانه و انقضت مدته إلا جعلت له وصياً، و إني
فصلتك على الأنبياء، و فصلت وصيك على الأوصياء، و أكرمك بشيئلك بقدره و
بسطك الحسن و الحسين، و جعلت حسناً مقبول علمي بقدر انضاء مدو أبه، و جعلت

را برایت بخوانم. جابر در کتابش نکر بست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا
سوگند که حرفی اختلاف نداشت، جابر گفت: به خدا سوگند گواهی می دهم که
در لوح چنین مکتوب بود:

بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای
محمد نور و سهر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب رب العالمین فرو
فرستاده است. ای محمد! اسمهای مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکر گزار و آلاء
مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، شکننده
جباران و ناودکننده متکبران و خوارکننده ستمگران و قاضی روز جزا، من
خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، هر که به غیر فضل من امیدوار
باشد یا از غیر عدل من بترسد او را عذاب سختی کنم که هیچ یک از عالمیان را
جبان عذابی نکرده باشم، پس مرا بیرست و بر من توکل غما، من هیچ پیامبری را
مبعوث نکردم جز آنکه وقتی ایامش کامل و مدتش سپری شد برای او وصی
قرار دادم و من نور را بر انبیاء فضیلت دادم و وصی تو را افضل اوصیا ساختم و تو
را به دو شیل و بیط پس از تو یعنی حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را پس
از انضاء ایام پدرش معدن علمم فرار دادم و حسین را خازن وحی خود ساختم

عَسَبًا خَائِرٌ وَخَيْرٌ، وَ أَكْرَمُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ حَسَنَتْ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهَوَ أَفْضَلُ مِنِ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشَّهَادَةِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي الثَّامَةَ مَعَهُ، وَ الْحُجَّةَ الْبَاقِيَةَ عِنْدَهُ، يَحْتَرِيزُهُ أَتَيْتُ وَأَعَاقِبْتُ، أَطْلَعْتُ عَلَيْهِ سُبْحَ الْعَابِدِينَ، وَ زَيْتُنْ أَوْلِيَاءِي الْمَاصِبِينَ، وَ إِنَّهُ سَبَّحُ جَدِّهِ الصُّلُوحِ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ يَعْلَمُ، وَ الْقَدِيرُ يَعْلَمُنِي، سُبُّكَ الْمُتَزَانُونَ فِي جَعْفَرِ الزَّادِ عَلَيْهِ كَالزَّادِ عَلَى، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَا تُخْرِضُ عَنْهُ جَعْفَرٌ، وَ لَا تُسَرُّهُ فِي أَوْلِيَائِهِ وَ أَشْبَاحِهِ وَ أَنْصَارِهِ، وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فَنَاءَ مُوسَى^(۱) لِأَنَّهُ حَبِطَ وَصِيَّتِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حَبِطَنِي لَا تُغْلِي، وَ أَنَّ أَوْلِيَاءِي لَا يَنْقُضُونَ أَيْدِي، أَلَا وَ مَن جَعَلَ وَاجِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَعَلَ يَنْقُضِي، وَ مَن غَيَّرَ آتَهُ مِن كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ زَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْغَاجِدِينَ عِنْدَ انْتِصَارِ مَدَّةٍ عِنْدِي مُوسَى وَ خَبِيرِي، أَلَا إِنِّ الْمُكَذِّبَ بِالثَّامِينَ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَاءِي، وَ عَلَيَّ وَ لَهَا وَ نَاصِرِي، وَ مَن أَضْعَ عَلَيْهِ أَغْشَاءَ الشُّبُوحِ وَ أَفْتَحْنَهُ بِالْأَصْطِلَاحِ، يَنْقُلُهُ عَفْرِيتٌ مَسْتَعْلِكَةٌ،

و شهادت را به او کرامت کرده و سعادت را حتم کار او گردانیدم، او افضل و ارفع شهدا است و کلمه ثامنه من با اوست و حجت بالغه من نزد اوست، به واسطه عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم، اولین عترت او علی سید العابدین و زینت اولیای پیشین است و قرزند او که هنگام حدیث محمود است یعنی محمد که شکافنده علم من و معین حکمت می باشد، و بعد از آن شک کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد و کسی که او را رد کند مانند کسی است که مراره کند این قول حق من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را در میان دوستان و شیعیان و یارانش شاد سازم، و بعد از او جوانش موسی را برگزیدم، زیرا رشته وصیت من منقطع نشود و حجت من نگردد و اولیایم هرگز بدبخت نشوند، هشدار که هر کس یکی از آنان را انکار کند، نعمن را انکار کرده و هر که آیه ای از کتابم را تغیر دهد، بر من افترا بسته است، و وای بر کسانی که هنگام انقضاء مذهب بنده و دوست و برگزیده ام موسی افترا بسته، و انکار کنند که آن کسی که امام هشتم را تکذیب کند همه اولیای مرا تکذیب کرده است، علی، ولی و ناصر من اسب کسی که افعال نبوت را به دوش او گذارم و او را به قدرت و شوکت یازمایم او را عفریت

يَذْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَلَغَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَا يَزِيدُ عَيْنُهُ بِمَحَبَّةِ ابْنِهِ وَخَلِيقَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهَكَذَا وَارِثُ عِلْمِي، وَخَفِيزُ جَنَّتِي، وَخَوْضِيعُ سِرِّي، وَخُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوًى وَشَفَعْتُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الثَّأَرَ، وَأَخِيحُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِي عَلِيِّ وَلِيِّي وَنَاصِيحِي، وَالشَّاهِدِي فِي خَلْقِي، وَ أَسْبِي عَلِيَّ وَحَبِي، أُنْفِجُ بَيْنَهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنِ، ثُمَّ أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِي وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَنَهَاءُ عِيسَى، وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَتِيلُ أُولِيائِي فِي زَمَانِهِ وَتَهَادِي رُؤُوسِهِمْ كَمَا تَهَادِي رُؤُوسُ الْعُزْلِكِ وَالذِّئْبِ، فَيُفْتَلُونَ وَ يُجَزَّلُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَّعِينَ وَجِلِينَ، يُصَيِّغُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ، وَ يَنْفُثُ الْوَيْلَ وَالزُّبْنَ فِي إِيْسَانِهِمْ، أُولَئِكَ أُولِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَشَاءَ جَنَدِي، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الْوَلَايَةَ، وَ أَرْفَعُ عَلَيْهِمُ الْأَصَارَ وَالْأَعْلَالَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ رَبُّهُمْ وَرَحْمَةُ، وَ

متکبری خواهد گشت و در شهری که ذوالقرنین بنده صالح من بنا کرده و در کنار بدترین خلق من مدفون خواهد شد، و بر من فرض است که جستم او را به پسر و جانشینش محمّد روشن سازم، او وارث علم و معدن حکمت و موضع اسرار و حجت من بر خلائق است، بجهت رأی جایگاه او ساختم و شفاعتش را درباره هفتاد تن از خویشانش که هگی منوجب آتش بودند پذیرفتم و سعادت او را به واسطه فرزندش علی که ولی و ناصر من است حسم می کنم، او شاهد در میان خلقم و امین بر و حرم می باشد و از صلب او داعی به سبیل و خازن علم حسن را بیرون می آورم، سپس به خاطر رحمتی بر عالمان سلسله اوصیاء را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد، کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را دارد و دوستانم در زمان او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می دهند همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهداء می کنند آنان را می کشند و آتش می زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان باشند و زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد، آنان دوستان حقیقی من باشند و به واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را برطرف سازم و شدائد و احوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم، ایشان کسانی هستند که صلوات و

أَوْلَتْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ»

قالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بصيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي ذَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكُنَّ فَالِدَةً. فَصْنَةُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَانَ الْمُؤَدَّبُ: وَأَخَذَ بِنِ هَارُونَ الْعَاقِبِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - فَمَنَّا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَزَاكِيِّ الْكُوفِيِّ. عَنْ مَالِكِ الشَّالَوِيِّ. عَنْ دُرَيْشِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْغَائِمِ. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبَلَةَ. عَنْ أَبِي الشَّافِعِ. عَنْ جَابِرِ الْجَلْكُنِيِّ. عَنْ أَبِي - جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «عَلَّيْتُ عَلَى مَوْلَايَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَدْ أَتَاهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ بَعْضُ الْأَبْصَارِ. فِيهِ اثْنَا عَشَرَ أَشْأً ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ. وَثَلَاثَةٌ أَشْأً فِي أَحْرَمِهِ. وَثَلَاثَةٌ أَشْأً فِي طَرَفِهِ. فَقَدْ دَنَيْتُهَا فَإِذَا فِيهَا اثْنَا عَشَرَ أَشْأً. فَقُلْتُ: أَشْأً مِنْ هَذَا؟ قَالَتْ: هَذِهِ أَشْأُ الْأَوْصِيَاءِ: أَوَّلُهُمُ ابْنُ عَمِّي وَأَخَذَ عَشْرَ مِنْ وَلَدِي. آخِرُهُمُ الْقَائِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ». قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ. وَعَلِيًّا وَعَلِيًّا وَعَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ».

رحمت پروردگار بر آنان است. و ایشان مهتدی واقعی هستند.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفته است: اگر در دوران زندگانیت تنها همین حدیث را شنیده باشی برای تو کافی است. پس آن را حفظ کن و از غیر اهلش پنهان دار.

۲ - جابر جمع از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر مولای خود فاطمه زهرا علیه السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که بر تو آن چشم را خیره می کرد و در آن دوازده نام بود. سه نام در روی و سه نام در پشت و سه نام در آخر و سه نام در حاشیه آن بود. آنها را بر سر مردم و دوازده نام بود. گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست. اولین ایشان پسر عموی من و یازده نفر دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آنان قائم صلوات الله عليهم اجمعین است جابر گوید: نام محمد در سه موضع و نام علی در چهار موضع آن بود.

۳- وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَجُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «وَحَدَّثْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَقَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آيَةً مِنْهُمْ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام».

۴- وَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْقَلْوَيْ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى السَّرُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِثْرَانَ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، وَ ضَمُونِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «يَا إِسْحَاقُ أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى جِئْتُكَ بِذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: وَحَدَّثَنَا صَحِيفَةٌ بِأَسْمَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَطٌّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ..... وَ ذَكَرَ حَدِيثَ اللَّوْحِ كَمَا ذَكَرْتُهُ فِي هَذَا الْبَابِ سَوَاءً أَلَا أَنَّهُ قَالَ فِي أَجْرِهِ، «لَمْ يَلَنْ الصَّادِقُ عليه السلام: يَا إِسْحَاقُ هَذَا مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَ الرَّسُولِ، فَصَنَعَتْ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهَا يَصْنَعُكَ اللَّهُ وَ يُضْلِعُكَ بِأَلَدٍ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: مَنْ دَلَّ بِهَذَا أَمِيرَ عِقَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۳- ابو الجارود از امام باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که اسما اوصیاء در آن مکتوب بود، آنها را بر شمردم دوازده نام و آخر ایشان قائم علیه السلام بود، سه نام آنها محمد و چهار نام آنها علی بود.

۴- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آیا به تو بشارت بدهم؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! فدای شما شوم، آری، فرمود: صحیفه ای بافتم که به املاى رسول خدا و خط امیرالمؤمنین علیهما السلام است و در آن نوشته است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ..... و حدیث لوح را به همان گونه که در این باب نقل کردم ذکر فرمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: یا اسحاق این دین ملائکه و رسولان است آن را از غیر اهلسن صیانت کن تا خداوند تو را صیانت کند و کار تو را اصلاح کند. سپس فرمود: هر که به

۵ - وَحَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ - رحمته الله - قَالَ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَطَّانِ قَالَ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوَّاسِيُّ أَبُو تَرَابٍ - عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ - الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - قَالَ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَقْفَرٍ - عَنْ أَبِيهِ - عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ رحمته الله جَمَعَ وَلَدَهُ وَفِيهِمْ عَنْهُمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ - ثُمَّ أَخْرَجَ كِتَابًا إِلَيْهِمْ يَخُطُّ عَلَيْهِ رحمته الله وَإِسْلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله وسلاماته مَكْتُوبٌ فِيهِ :

هَذَا كِتَابُ بَنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ - وَذَكَرَ حَدِيثَ الْوُجُوحِ إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ : «أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَنَفِّرُونَ» - ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ : قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ : الْقَصَبُ كُلُّ الْقَصَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَخُرُوجِهِ إِذْ سَمِعَ أَبَاهُ رحمته الله يَقُولُ هَكَذَا وَفِيهِ كَيْفَ - ثُمَّ قَالَ : هَذَا مِنْ - اللَّهِ وَدِينُهُ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ - فَصَلِّ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَآلِ أَبِيهِ .

۶ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ - حَدَّثَنَا أَبُو - مُحَمَّدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو - وَابْنُ إِسْرَافِيلَ - عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا - عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَنْ أَبِي الْجَارُودِ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله - عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ رحمته الله وَبَيْنَ ابْنِ عَقْبَةَ بَاسِدٍ مِنْ عَذَابِ خَدَائِ تَعَالَى آمِينَ خَوَاهِدُ .

۵ - عبدالله بن محمد بن جعفر از حدیث روایت کند که امام باقر رحمته الله فرزندان را جمع کرد و عمومی آنها زید بن علی نیز در میان آنها بود، سپس امام باقر رحمته الله کتابی را که به املای رسول خدا صلوات الله وسلاماته و خط علی رحمته الله بود بیرون آورد و در آن نوشته شده بود :

هَذَا كِتَابُ بَنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ حَدِيثُ لَوْحِ رَافِلٍ كَرْدٍ تَأْنِجَا كَهْ مِي كُوبِدْ : أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَنَفِّرُونَ . سپس راوی در آخر حدیث گوید : عبدالله العظیم گوید : از محمد ابن جعفر و خروج او تعجب است که از پدرش این حدیث را شنیده و آن را نقل کرده است ، سپس گوید : این سر خدا و دین او و دین ملائکه اوست آن را حیانت کن و از نااهلان و غیر اولیای خدای پنهان دار .

۶ - ابوالجارود از امام باقر رحمته الله از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت : پر فاطمه رحمته الله وارد شدم و مقابل او لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود

يَذَنُّهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ.. فَقَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا أَجَزُّهُمْ الْغَايِبُ. ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ. رَأْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلَى صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (أَجْمَعِينَ) .

﴿ باب ۲۹ ﴾

• (مَا أَخْبَرَ بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

• (مِنْ وَفُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ ﷺ وَأَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

١. حَدَّثَنَا أَبِي وَأَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: أَخَذْنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ
عَبْدَ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْدَرِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْفُطَّارُ، وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا قَالُوا:
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ، عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْكِي، عَلَى يَدِ
سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ لِيُكَلِّسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللَّبَاسِ، فَتَلَمَّ عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُكَلِّسَ ثُمَّ قَالَ: «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشَأْكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ

آنها را بر شمرده دوازده نام و آخرین آنان قائم بوده که نام آن محمد و چهار نام آن علی بود، صلوات الله عليهم اجمعین.

۲۹ باب

روایات امام مجتبیٰ علیه السلام دربارهٔ

غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۱- امام جواد علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراهی حسن بن علی علیه السلام و سلمان فارسی رضی الله عنه آمدند، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام به دست سلمان تکیه داشت و به مسجد الحرام درآمد و جلوس فرمود که ناگه مردی خوش سیم و خوش لباس پیش آمد و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و آن حضرت سلامتش را پاسخ گفت و او نیز نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! من سه برسی دارم اگر آنها را پاسخ کنی می دانم که مردم درباره تو مرتکب امری

إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِمْ^(۱) عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ وَكَبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَفْضَى عَلَيْهِمْ أَنْهُمْ تَبَشَّوْا بِمَآلُومَةٍ فِي دُنْيَاهُمْ وَلَا فِي آخِرَتِهِمْ. وَإِنْ تَكُنِ الْآخَرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ سَرِعَ سَوَاءٍ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: سَلْنِي عَمَّا يَدَا لَكَ؟ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَسْئَلُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُسَبِّحُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟ فَالْتَقَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ فَقَالَ: يَا أَبَاهُ عَمَّكَ أَجِبْنِي. فَقَالَ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ. فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَغَلِّقٌ بِالرِّيحِ. وَالرِّيحُ مُتَغَلِّقَةٌ بِالْهَوَاءِ^(۲) إِلَى زَوْتٍ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا لِلتَّغَلُّقِ. فَإِنْ أَوَّيْنِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَرْدَ يَلْكَ الرُّوحُ إِلَى صَاحِبِهَا^(۳) جَذَبَتْ يَلْكَ الرُّوحُ الرِّيحُ. وَجَذَبَتْ يَلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءُ. فَوَجَّعَ الرُّوحُ فَأَسْكَتَكَ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا. وَإِذَا لَمْ يَأْذِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَرْدَ يَلْكَ الرُّوحُ إِلَى صَاحِبِهَا جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ. وَجَذَبَتْ يَلْكَ الرُّوحُ. فَلَمْ تَرُدَّ إِلَى صَاحِبِهَا إِلَى زَوْتٍ مَا يُبَيِّتُ.

شدند که من حکم می کنم که آنها در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود، و اگر چنین نشد می دانم که تو با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از هر چه می خواهی پرس. او پرسید: وقتی شخصی می خوابد روحش به کجا می رود؟ و چگونه انسان فراموش می کند و به خاطر می آورد؟ و چگونه فرزندان شان شبیه عموها و داییهای خود می شود؟ امیرالمؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده. امام مجتبی فرمودند: اما سؤال تو که وقتی انسان می خوابد روحش به کجا می رود. بدان که روح انسان متعلق به ریح است و ریح متعلق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش برگردد، هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش برنگردد.

۲ - روح بعض النسخ متغلقة في الهواء

۱ - في بعض النسخ ما انفسى فيهم

۳ - في بعض النسخ جعل صاحبها

وَأَمَّا مَا ذُكِرَتْ مِنْ أَمْرِ الذُّكْرِ وَالتَّشْيَانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي عَيْنٍ، وَعَلَى الْحَقِّ طَبِيقٌ، فَإِنَّ صَلَى الرَّجُلِ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحْتَبٍ وَ آلٍ مُحْتَبٍ صَلَاةٌ نَائِمَةٌ انْكَسَفَتْ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَخَذَ الْقَلْبُ^(۱) وَ ذُكِرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَهُ، وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحْتَبٍ وَ آلٍ مُحْتَبٍ، أَوْ تَقْصُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمُ انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَلَى ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَطْلَمَ الْقَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذُكِرَ.

وَأَمَّا مَا ذُكِرَتْ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشَبِّهُ أَغْشَاءَهُ وَ أَخْوَانَهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أُنِيَ أَهْلُهُ فَجَاعَتْهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَ عُرْوَةٍ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ فَأَسْكَنَتْ بِلَاكِ النُّطْفَةِ فِي جُذُوبِ الرَّحِمِ^(۲) خَرَجَ الْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَ عُرْوَةٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتْ بِلَاكِ النُّطْفَةِ فَوَقَعَتْ فِي حَالٍ اضْطِرَابٍ عَلَى نَعْيِ الْعُرْوَةِ، فَإِنَّ وَقَعَتْ عَلَى جُذُوبِ الْأَغْشَاءِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَغْشَاءَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ

اما آن سؤال که درباره به خاطر آوردن و فراموشی کردی، بدان که قلب آدمی در میان حقه ای فرار دارد و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص بر محمد و آل محمد صلوات کامل فرستد آن سرپوش از روی حقه برداشته می شود و قلب نورانی می گردد و شخص آنچه را که فراموش کرده به خاطر می آورد، و اگر بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد و یا آنکه صلواتش ناقص باشد، آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب تاریک شود و شخص آنچه را که در خاطر داشته فراموش کند.

و اما آن سؤال که درباره شباهت فرزند به عموها و دایهها کردی، چون مرد به نزد همسرش آید و پایی آمیزش کند، اگر قلبش با سکونت و عروقت آرام و بدنش غیر مضطرب باشد آن نطفه در رحم آرام می گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش می گردد، اما اگر آمیزش همراه با طیش قلب و عروق غیر آرام و بدن مضطرب باشد، آن نطفه مضطرب شده و در حال اضطراب بر بعضی از عروق واقع می گردد، و اگر بر رگی از عروق صموها واقع گردد، فرزند شبیه عموها

۱- فی بعض السج و محالی القلب مکان ضلأه القلب.

۲- فی بعض النسخ و التسخیث تلك النطفة وقعت فی حروف الرحم.

عَلَىٰ عِزِّي مِنْ عُرْوَى الْأَحْوَالِ أَشْبَهَ الرَّجُلِ أَخْرَأَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ -

می‌گردد و اگر بر رگی از عروقی دایمها واقع گردد، فرزند شبیه دایمها می‌گردد. آن شخص گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر و قیام کننده به حجت اوئید - و به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرد - و پیوسته به آن گواهی می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما وصی او و قیام کننده به حجت اوئید - و به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرد - و شهادت می‌دهم که حسین بن علی که فرزند تو است قیام کننده به امر حسن پس از اوست، و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین قیام کننده به امر حسین پس از اوست، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن حسین است، و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر قیام کننده به امر جعفر بن محمد است و شهادت می‌دهم که علی بن موسی قیام کننده به امر موسی بن جعفر است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن موسی است، و گواهی می‌دهم که علی بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی است، و گواهی می‌دهم که حسین بن علی قیام کننده به امر حسین است و گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که کنیه و نامش برده نشود یا

علی بن محمد، و آنستد علی رجل من ولید الحسن بن علی لا یکنی و لا یسقی حتی یظهر
أمره فیبلا الأرض^(۱) عدلاً كما ثبتت جوراً، و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله
و بركاته، ثم قام فلقى.

فقال امیر المؤمنین علیه السلام: یا اباعثد ائبغة فانظر ائین یقضد؟ فخرج الحسن علیه السلام فی
أثره قال: فما كان إلا أن وضع رجله خارج المسجد فادرس ائین أخذ من لؤض الله^(۲)،
فزعفت إلی امیر المؤمنین علیه السلام فأغلغله فقال: یا اباعثد ائبغة؟ فقلت: الله ورسوله و
امیر المؤمنین أعلم، فقال: هو الجبدر علیه السلام.

۲ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی - علیه السلام - قال: حدثنا
جعفر بن محمد بن شعور، عن أبیه قال: حدثنا جبرئیل بن أحمد، عن موسى بن جعفر
الکندادی قال: حدثني الحسن بن محمد الصبري، عن حنان بن سدير، عن أبیه سدير بن -
حكيم، عن أبیه، عن أبي سعيد عقیبا قال: لما صالح الحسن بن علی علیه السلام معاوية بن -
أبي سفيان دخل علیه الناس، فلامه بعضهم علی بیعتیه، فقال علیه السلام: وضحکم ما تدرون ما

آنکه امرض ظاهر شده و زمین را آزاد آکنده سازد همچنان که هر از ستم شده
باشد، و ای امیر المؤمنین سلام و برکت خداوند بر نو باد، آنگاه
برخواست و رفت.

بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! به دنبال او برو و بین به کجا
می رود، امام حسن علیه السلام به دنبال او رفت و سپس گفت: همی که پایش را بیرون
مسجد گذاشت دیگر ندانستم که به کدام سرزمین خدا رعت و من به نزد
امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و به او خبر دادم، فرمود: ای ابا محمد! آیا او را
شناختی؟ گفتم: خدا و رسول و امیر المؤمنین دانانترند، فرمود: او خضر علیه السلام
است.

۲ - ابوسعید عقیبا گوید: وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم
به نزد او آمدند و بعضی از آنها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار
دادند، امام علیه السلام فرمود: وای بر شما! چه می دانید که چه کردم؟ به خدا سوگند این

عَمِلْتُ وَ اللهُ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِّسَعْيِي بِمَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ
 أَنِّي إِمَامُكُمْ مَفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَ أَخَذَ تَبِيعِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِشَيْءٍ مِنْ رَسُولِ
 اللهِ ﷺ عَلَيَّ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَمَا عِلْمُكُمْ أَنَّ الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَجَ الشَّيْبَةَ وَ أَقَامَ
 الْحِدَارَ وَ تَكَلَّمَ الْفَلَامَ كَانَ ذَلِكَ شَعْلًا يُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ،
 وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى وَ تَكْرُمُ حِكْمَتِهِ وَ صَوَابُهَا، أَمَا عِلْمُكُمْ أَنَّهُ مَا يَأْتِي أَحَدًا إِلَّا وَ يَتَقَعُ فِي عَقْبِهِ
 بَيْتَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ، فَإِنَّ اللهَ
 عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وَ يَلَدُّهُ، وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِنَلَايَكُونِ لِأَخِي فِي عَقْبِهِ بَيْتَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ
 الثَّابِتُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَامَةِ، يُطِيلُ اللهُ عُتْرَتَهُ فِي عَوْنِهِ، ثُمَّ يُطَهِّرُهُ
 بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةٍ شَابَ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِتَعْلَمَ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عمل برای شیعیانم از آنچه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است. آیا
 نمی دانید که من امام مفترض الطاعة بر شما هستم و به نص رسول خدا ﷺ یکی
 از دو سروران جوانان بهستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا می دانید که وقتی
 خضر علیهما السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را پیا داشت و آن جوان را کشت، این
 احوال موجب خشم موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها بر وی پوشیده
 بود؟ اما آن احوال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که
 هیچ یک از ما ائمه نیست جز آنکه بیست سرکش زمانش بر گردن اوست مگر
 قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او غماز می خواند؟ خداوند ولادت او
 را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیست احدی بر
 گردن او نباشد، او نهیمین از فرزندان برادرم حسین است و فرزندان سرور کنیزان،
 خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او
 را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد تا بدانند که
 خداوند بر هر کاری توانا است.

﴿ باب ۳۰ ﴾

« (ما أَخْبَرَ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) مِنْ وَفُوعٍ) »

« (الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ (علیه السلام) وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ (علیه السلام)) »

۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو النَّكَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَشْعُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ شُجَاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُسَيْبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُجَّاجِ، عَنِ الشَّاذِلِيِّ جُفَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام): « فِي الثَّانِعِ مِنْ وَلَدِي سَنَةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ جِبرَانَ (علیه السلام) وَ هُوَ قَائِمٌ أَهْلُ الْبَيْتِ، يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي قَلِيلٍ وَاجِدٌ »

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِيُّ (علیه السلام) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْقُرَاطِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ هِنْدَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) ابْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) يَقُولُ: قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ هُوَ الثَّانِعِ مِنْ وَلَدِي وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْسِمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ عَمِّي »

باب ۳۰

روایات امام حسین (علیه السلام)

در باره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق از امام باقر از امام سجاد (علیه السلام) روایت کند که امام حسین (علیه السلام) فرمود: در نهمین فرزند من سَنَتِي از یوسف و سَنَتِي از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل البیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۲ - مردی همدانی گوید: از امام حسین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: قائم این امت نهمین از فرزندان من است او صاحب غیبت است و او کسی است که میراثش را در حیانش تقسیم کند.

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ بْنُ الْجَزَّاحِ، عَنْ الزُّبَيْعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلَيْطٍ «قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام): «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَقَرُوا مَهْدِيًّا، أَوْ لَكُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ أَجْرُهُمُ الثَّانِعُ مِنْ وَلَدِي، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْعَامِلُ بِالْحَقِّ، يُجَنَّبُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضُ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَ يُظَهَّرُ بِهِ دِينُ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ قَوْلُ كَرِيَةِ الْمُشْرِكُونَ، لَمْ غَيْبَةُ يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَبْشُرُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ، فَيُطَوَّدُونَ وَ يَقَالُ لَهُمْ: «مَنْ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، أَمَا إِنْ الصَّابِرُ فِي غَيْبِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ يَمُتْ لَوْ الْمُجَاهِدُ بِالشَّيْبِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْأَعْمَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ الْمَقْرِي، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي خَصْبَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَنِّي فَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي، فَيَسْأَلُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَكَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ».

۳ - عبد الرحمن بن سلیط گوید: امام حسین (علیه السلام) فرمود: از ما خاندان دوازده مهدی خواهد بود که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است و او امام قائم به حق است و خدای تعالی زمین را به واسطه او پس از موت زنده کند و دین حق را به دست او بر همه ادیان چیره نماید گرچه مشرکان را ناخوش آید، او را غیبی است که اقوامی در آن مرند شوند و دیگری در آن یا برجا باشند و اذیت شوند و به آنها بگریزند؛ اگر راست می گویند این وعده چه وقت عملی شود؟ بدانید کسی که در دوران غیبت او بر آزار و تکذیب صابر باشد مانند مجاهدی است که با شمشیر پیشتاروی رسول خدا (صلى الله عليه وآله) مجاهده کرده است.

۴ - عبدالله بن عمر گوید: از حسین بن علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی فرماید تا آنکه مردی از فرزندان من خروج نماید و زمین را از عدل و داد آکنده

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُنْصَوِّرٍ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عِيسَى الْحَنْطَابِ «قَالَ: قُلْتُ لِمُحْسِنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيفُ الشَّرِيدُ الْمُتَوَرُّ بِأَبِيهِ، الْمُكْتَبِيُّ بِعَمِّهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَانِيَةَ أَشْهُرٍ».

﴿ باب ۳۱ ﴾

« مَا أَخْبَرَ بِهِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ »

« (مِنْ وَفُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ) »

« (مِنَ الْأَمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقُسَيْرِيِّ، عَنْ عَشْرَةَ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حمزة «قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَغُلَبًا وَ الْأَمَّةَ الْأَخْدَ عَشَرَ مِنْ نُورٍ عَظَمَتْهُ أَرْوَاحًا فِي مَسَاوِيرِهِ يَتَّبِعُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ

سازد همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، از رسول خدا ﷺ چنین شنیدم.

۵ - عیسیٰ حنطاب گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، ولیکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می باشد او شمیرش را هشت ماه روی دوش خود می نهد.

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام

درباره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - ابو حمزه گوید از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای تعالی محمد و علی و ائمه یازده گانه را از نور عظمت خود آفرید، ارواحی که از ضیاء نور او بودند، آنان بیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند او را می پرستیدند و تسبیح و

۱ - لعل الضوای: «التکلی» و هو علی رتبة «المهدی» بی الهی والسنن؟ حتی عن عنه.

عَزَّوَجَلَّ وَيُذَكِّرُونَهُ. وَهُمْ الْأُئِمَّةُ الْمَهَادَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رحمته الله -: قَدْ رُويَ هَذَا الْخَبَرُ بِغَيْرِ هَذَا اللَّفْظِ إِلَّا أَنَّ مَسْمُوعِي مَا قَدْ ذَكَرْتُهُ.

۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ^{۱۱} بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي صَلَوَاتُ ابْنِ بَحَّيْنٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الشَّهَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليهما السلام قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ. وَأَوْجِبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِيتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليهم؟ فَقَالَ لِي: يَا كُنْكَرُ! إِنَّ أَوَّلِي الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أئِمَّةً لِلنَّاسِ وَأَوْجِبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. ثُمَّ الْحَسَنُ. ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى هَاهُنَا. ثُمَّ سَكَتَ.

قُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي رُويَ قَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْتَلُو مِنْ

تقدیس می کردند، آنان ائمه هادی به از آل محمد صلوات الله علیهم هستند.

مصنف این کتاب رحمته الله گوید: این خبر با الفاظ دیگر نیز روایت شده است اما

مسموع من همان است که ذکر کردم.

۲ - أبو خالد کابلی املقب به کنکرا گوید: بر مولای خود امام زین العابدین علیه السلام وارد شدم و بدو گفتم: یا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی طاعت و مودتشان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم واجب گردانیده است چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کنکرا! اولی الامر که خدای تعالی آنها را ائمه مردم گردانیده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته است عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سپس حسن و سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب سپس امر به ما منتهی گردید و بعد سخنی نفرمود. گفتم ای سرورم! از امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای ما روایت شده است که زمین

حُجَّتُهُ بُوَ جَلٌّ وَ عَزٌّ عَلَى عِبَادِهِ. فَمِنْ الْحُجَّةِ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِي
النُّورِ وَ ابْنُ بَافِرٍ، يَتَمَرُّ الْعِلْمَ بَرَأً، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي. وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ. وَ
اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَ كَلَّكُمْ
صَادِقُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِذَا وَلَدَ ابْنِي
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْمُهُ الصَّادِقُ، فَإِنِ
بَلَغَ عِيسَى مِنْ وَلَدِهِ وَ لَدَا اسْمَهُ جَعْفَرٌ يَدْعِيهِ الْإِسْلَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ
اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ، الْمُتَعَرِّبِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَ الْمَدْعَى بِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْخَائِفُ عَلَى
أَبِيهِ، وَ الْحَائِدُ بِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَوْمَ كُشِفَ سِتْرُ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ زَلِّي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ
بَكَى عَلَيَّ ابْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَاءٍ شَدِيداً. ثُمَّ قَالَ: تَكُنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ عَمَلْتَ طَائِفَةً
زَمَانِهِ عَلَى تَغْيِيبِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، وَ الْمُتَعَرِّبِ فِي جَعْفَرِ اللَّهِ، وَ التَّوَكُّلِ بِحُزْمِ أَبِيهِ خَلَاءَ بَيْنُهُ

از حجت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند، حجت و امام پس از شما
کیست؟ فرمود: فرزندان محمد و نام او در نور است و علم را موشکافانه
می شکافد، او حجت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندان جعفر و او
را در آسمانها صادق می گویند، گفتم: ای سرورم چرا نام او صادق شده است در
حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدران من از رسول خدا - صلوات
الله علیهم اجمعین - روایت فرموده است: آنگاه که فرزندان جعفر بن محمد بن علی
ابن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نامش را صادق بگذارند که پنجمین از
سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی خبری بر خدای تعالی و
دروغ بستن بر او ادعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر
خدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خودش و
حسود بر برادر خود است او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولی
خدای تعالی او را بر ملا سازد، سپس علی بن الحسین علیه السلام به سخنی گریست
آنگاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاعی زمانش را وادار می کند تا در
امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند به خاطر
جهلی که بر ولادت او دارد و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد و

یولا ذنبه، و جزاً میده علی قتلہ این ظفر به، (و) طمعاً فی میراثه حتی تأخذ؛ بعبّر خفه.
 قال أبو خالد: قلت له: یا ابن رسول الله و این ذلک لکابن، فقال: ای و ربی! إن
 ذلک لکتاب عیذنا فی الصغیرة التي فيها ذکر الجحیم التي تجری علینا بعد رسول-
 الله ﷺ. قال أبو خالد: قلت: یا ابن رسول الله ثم یكون ما ذا، قال: ثم یقتد
 الغیبة سولی الله عز وجل، الثاني عشر من أوصیاء رسول الله ﷺ والأئمة بعده.
 یا أبایاخذ إن أهل زمان غیبته العالین یأسونه و المنتظرین یظفرونه أنفصل من أهل-
 کل زمان، لأن الله یبارک و تعالی أعطاهم من القول و الألفام و المرفعة ما صارت به
 الغیبة عیذهم بمنزلة المناذرة، و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزلة المجاهدين بمنزلة
 رسول الله ﷺ بالسیف، أولئك المخلصون حقاً و شعثاً صدفاً، و الدعاء الإلهی-
 الله عز وجل برأ و جهوراً، و قال: انتظار الفرَج من أعظم الفرج.
 و حدثنا بهذا الحديث علي بن أحمد بن موسى، و محمد بن أحمد الشیبانی و علي بن-

طعمی که به مبرات او دارد تا آن را به ناحق غصب کند.

ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟
 فرمود: به خدا سوگند واقع خواهد شد و آن در صحیفه ای که نزد ماست مکتوب
 است، صحیفه ای که در آن ذکر محنهایی است که بر ما پس از رسول خدا جاری
 می شود. ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد؟
 فرمود: آنگاه غیبت ولی خدا طولانی خواهد شد او دوازدهمین از اوصیای رسول-
 خدا ﷺ و ائمه پس از اوست، ای ابا خالد! مردم زمان غیبت آن امام که
 معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند از مردم هر زمانی برترند، زیرا خدای
 تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنها عطا فرموده است که غیبت نزد آنان به منزله
 مشاهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدین پیش روی رسول
 خدا ﷺ که با شمشیر به جهاد برخاسته اند قرار داده است، آنان مخلصان حقیقی
 و شعبان راستین ما و اعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند، و فرمود:
 انتظار فرج خود بزرگترین فرج است.

این حدیث را علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد شیباتی و علی بن عبدالله

عَبْدُ اللَّهِ الرَّزَاقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ، عَنْ
عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ
الْقَسَابِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاكِلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَخَرَّجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِبرَاهِيمَ الْكَذَّابِ
دَلَالَةً فِي أَخْبَارِهِ بِمَا يَتَّبِعُ مِنْهُ، وَقَدْ زُوِيَ بِمِثْلِ ذَلِكَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْعَشْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَسْرُ بِهِ لَمَّا وَدِدَ وَأَنَّهُ أَخْبَرَنَا بِأَنَّهُ سَبَّحَلُ خُلَفَاءِ كَثِيرًا، وَ ذَلِكَ
دَلَالَةٌ لَهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا دَلَالََةَ عَلَى الْإِمَامَةِ أَعْظَمَ مِنَ الْإِخْبَارِ بِمَا يَكُونُ قَبْلُ أَنْ يَكُونُوا
كَمَا كَانَ، وَمِثْلُ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى تَبَوُّهِ إِذَا أَتَى النَّاسَ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا
يَنْدَجِرُونَ فِي تَبَوُّهِمْ، وَ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ قَالَ أَبُو سَلَمَةَ فِي نَفْسِهِ: مَنْ لَقِيَ مِثْلَ
مَا لَقَعْتُ جِئْتُ قَدْ تَلَقَّتُ بِيَدِي فِي يَدِهِ أَلَا كُنْتُ أَجْعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيثِ وَ كُنَانَةِ
لُكْنَتِ أَهْلَاءِ بِهِمْ^(۱) لِلْعَلِيِّ كُنْتُ أَذْنَعُهُ، فَنَادَاهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَيْثُمَا لَقِيَ: إِذَا كَانَ اللَّهُ

وَرَزَاقٍ نَبِزَ بِأَسَدِ خُودِ از امام سجّاد علیه السلام برای ما روایت کرده اند.

مصنّف این کتاب علیه السلام گوید: اخبار امام زین العابدین علیه السلام از جعفر کذاب
خود دلیلی بر امامت اوست و مثل آن از امام هادی علیه السلام نیز روایت شده است که
چون جعفر منواله شد مسرور نگردید و خبر داد که به زودی خلق بسیاری را
گمراه خواهد کرد و آن نیز دلیلی بر امامت اوست، زیرا برای امامت دلیلی بزرگتر
از آن نسب که امام از آنچه در آینده واقع خواهد شد خبر دهد و همان هم واقع
گردد، و مثل این است دلیل عیسی بن مریم علیه السلام بر نبوتش آنگاه که به مردم خبر
داد که در خانه های خود چه می خورند و چه ذخیره می کنند، همچنان که پیامبر
اکرم نیز چنین بود و آنگاه که ابوسفیان تسلیم پیامبر می شد در دل گذرانید که چه
کسی چنین می کند که من کردم؟ دستم را در دستش گذاشتم؟ آیا من نمی توانستم
لشکریانی از حبشیان و کنانه علیه او گرد آورم و با او روبرو شوم و شاید او را
دفع می کردم! در این هنگام پیامبر اکرم ﷺ از خیمه خود ندا کردند ای پادشاه
سفیان! آنگاه خدا تو را خوار می کرد! و این نیز دلیلی بر پیامبری اوست همانند

بُخْرِیْكَ بِأَبِاسْفِیَانَ. وَ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلَالَةِ عِیْسَى بْنِ مَرْیَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ كُلُّ مَنْ أَخْبَرَ
مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ نَبِیٍّ دَلَالَةٌ تَذِلُّ النَّاسَ عَلَى أَنَّ إِمَامَهُ مُفَرَّضُ الطَّاعَةِ مِنَ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.
قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْغُرَابِ قَالَ: أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ غُبَاوَةَ
ابْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ. عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ - الْمُتَزَوِّجِ بِابْنِ سَيَانَ - هَالَتْ:
كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَشَكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ
فَوَلَّيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سَرُّوهُ. فَصَبَرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ أَرَهُ مُشْرِوْرًا بِذَلِكَ.
فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي مَا لَكَ غَيْرَ مُشْرِوْرٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَهْوُونَ عَلَيْكَ أَمْوَهُ.
فَأَنَّهُ سَجَبٌ خَلَقًا كَثِيرًا.

۳ - حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ -
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَنَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّوْقَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ -
جَلَالٍ. عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیْسَى الْكِلَابِيِّ. عَنْ خَالِدِ بْنِ فَصْحٍ. عَنْ حَمْرَةَ بِنْتِ حَمْرَانَ. عَنْ أَبِيهِ
[خُسْرَاءَ بْنِ أَصْبَهَانَ]. عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ. قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيًّا بْنِ -

دلیل که عیسی بن مریم بر نبوت خود داشت. و هر کدام از ائمه که این چنین امور
غیبی را اخبار کنند. دلیل بر مردم امامه کرده اند که آنها امام مفروض الطاعه از
جانب خدای تعالی هستند.

فاطمه دختر محمد بن هاشم گوید: وقتی که جعفر متولد شد من در خانه امام
هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند. به نزد امام هادی علیه السلام
رفتم و او را مسرور نیافتم. گفتم: ای سرورم! چرا شما را به واسطه این مولود
شادان نمی بینم؟ فرمود: این امر بر تو سهل خواهد شد زیرا به زودی او خلق
کثیری را گمراه می سازد.

۳ - سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در

الحسن بن علی رضی الله عنه یقول: فی القائم مئاة سنه من الانبیاء: اثنه من ابنا آدم عليه السلام و اثنه من نوح و اثنه من ابراهيم و اثنه من موسى و اثنه من عيسى و اثنه من ايوب و اثنه من محمد صلوات الله عليهم. قالوا اين آدم و ائوح فطول العمر و اما من ابراهيم فبعثنا الولدان و اغترال الناس و اما من موسى فالحوف و الغيبة و اما من عيسى فاختلاف الناس فيه و اما من ايوب فالفرج بعد البؤس و اما من محمد عليه السلام فالخروج بالسحاب.

۲- حدثنا محمد بن علي بن بشير القزويني قال: حدثنا أبو الفرج المظهر بن أحمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال: حدثنا موسى بن عمران النعماني، عن عده الحسن بن يزيد، عن حمزة بن حمران، عن أبيه، عن سعيد بن جبیر قال: سمعت سيده العابد بن علي بن الحسن عليه السلام يقول: في القائم مئاة سنه من نوح و هو طول العمر. - حدثنا علي بن أحمد الذقاني و محمد بن أحمد الشيباني - رضي الله عنهما - قالاه: حدثنا محمد بن أبي غنيد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النعماني، عن عده الحسن بن يزيد، عن حمزة بن حمران، عن أبيه حمزان بن أعين، عن سعيد بن جبیر قال: سمعت سيده العابد بن علي بن الحسن عليه السلام يقول: في القائم مئاة سنه من نوح و هو طول العمر. -

قائم ما شتتایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از یدرمان آدم عليه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلوات الله عليهم، اما از آدم و نوح طول عمر، و اما از ابراهیم پنهانی ولادت و کنار گیری از مردم. و اما از موسی خوف و غیبت، و اما از عیسی اختلاف مردم درباره او، و اما از ایوب فرج پس از گرفتاری، و اما از محمد عليه السلام خروج با شمشیر است.

۳- محمد بن علی بن بشیر به سند خود از سعید بن جبیر روایت کند که از امام زین العابدین عليه السلام شنیدم که می فرمود: در قائم سنتی از نوح است که آن طول عمر می باشد.

علی بن احمد دقاق نیز به سند خود از سعید بن جبیر حدیث فوق را روایت کرده است

۵ - وَ هَذَا إِشْنَادُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: الْغَائِمُ مِثْلُ نَحْنٍ وَلَدَتْهُ عَلَى الثَّانِي حَقٌّ يُقُولُوا: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ. لِيُخْرَجَ جَبْنَ بَخْرُجَ وَ قَبَسَ لِأَخِي فِي عَقِبِهِ بِتَقْدَرٍ».

۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُسَدِّقِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَشَّامِ بْنِ مَرْثَدَةَ، عَنْ عَثْرَةَ بْنِ تَابِثٍ «قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: مَنْ ثَبَتَ عَلَى هُوَايَتِنَا ^(۱) فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَطْعَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرُ أَلْبِ قَبِيحٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُخُو».

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقُرْبُوعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمَّاطِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَبِيصٍ، عَنْ تَابِثِ الشَّهَائِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» ^(۲) وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَجَعَلْنَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» ^(۳)، وَ الْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى النَّوْمِ

۵ - و به همان سند از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا به غایبی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردنش نباشد.

۶ - عمرو بن ثابت گوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که در غیبت قائم ما را موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و اخذ به وی عطا فرماید.

۷ - ثابت ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت کند که فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و این آیه نیز درباره ما نازل شده است: «وَجَعَلْنَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» و امامت تا روز قیامت در نسل

۱ - فی بعض النسخ وعلى ولايتنا.

۲ - الاثراب ۶.

۳ - الزخرف ۲۸.

القیامَةِ وَ اِنْ بُلِغْتُمْ مِثْرًا غَرِيبَيْنِ اِحْدَاهُمَا اَطْوَلُ مِنَ الْاُخْرَى . اَلَا الْاَوَّلَى قَبِيْئَةٌ اَثِيْمَةٌ . اَوْبَسَتْهُ اَشْهُرٌ ، اَوْبَسَتْهُ يَمِيْنٌ . وَ اَلَا الْاُخْرَى قَبِيْلُوْلُ اَعْدَها حَقٌّ يَرْجِعُ عَنْ هَذَا الْاَمْرِ اَكْثَرُ مِنْ يَتَوَلَّوْهُ بِهِ . فَلَا يَبِيْثُ عَلَيْهِ اِلَّا مِنْ قُوَى بَغِيْئَةٍ ، وَ صَحَّتْ مِنْهُ قَلْبُهُ ، وَ لَمْ يَجِدْ فِيْ تَلِيْمِهِ خَرْجًا بِمَا فَضَّلْتُمَا . وَ سَلَّمْ تَنَا اَهْلَ الْيَتِيْمِ .»

۸- وَ هَذَا الْاِسْنَادُ قَالَ: « قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ دِيْنَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالشُّكُوْلِ النَّافِضَةِ وَ الْاَرَامِ الْبَاطِلَةِ ، وَ الْمَغَالِيْسِ الْقَابِضَةِ . وَ لَا يُصَابُ اِلَّا بِالتَّسْلِيْمِ . فَمَنْ سَلَّمَ تَنَا سَلَمَ . وَ مَنْ اِقْتَدَى بِنَا هُدِيَ . وَ مَنْ كَانَ يَفْعَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الزَّالَمِ هَلَكَ . وَ مَنْ وَجَدَ فِيْ نَفْسِهِ شَيْئًا بِمَا تَقَرَّرَهُ اَوْ تَقَضَى بِهِ خَرْجًا كَفَرَ بِالَّذِي اُنْزِلَ الشَّيْعُ الْمُنَانِي وَ الْقُرْآنُ الْعَظِيْمُ ، وَ هُوَ لَا يَفْعَلُهُ .»



حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، و برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، اما غیبت اول شش روز یا شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایبی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمایند مگر کسی که بقیشتن فوی و معرفتش درست باشد و در دلش خرجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.

۸- و باز ثابت نمائی از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود: با عقول نافصه و آراء باطله و قیاسهای فاسده به دین خدای تعالی نمی رستد و آن جز با تسلیم به دست نمی آید. و هر که تسلیم ما شد سالم می ماند، و هر که به ما اقتدا کرد هدايت می یابد. و هر که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می شود. و هر که در آنچه می گوئیم شک کند داعمته باشد یا در آنچه حکم می کنیم خرجی داشته باشد. به خدایی که شیخ المثانی و قرآن عظیم را فرو فرستاده است، کافر شده است در حالی که خودش هم نمی داند.

﴿ باب ۳۲ ﴾

• (ما أَخْبَرَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

• (مِنْ وَفُوعِ الْفَتَيَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ الْقَافِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ ^(۱) ابْنِ الرُّبَيْعِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ - عَنْ أَنَسِ بْنِ نَعْلَبَةَ ^(۲) ، عَنْ أُمِّ هَانِئَةَ « قَالَتْ : لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْأَيَّةِ : « فَلَا أَقِيمُ بِالْحَنْسِ » • الْجَوَابُ الْكُتُبِ » ^(۳) ؟ فَقَالَ : إِمَامُ بَحْثٍ فِي زَمَانِهِ وَجَدَ انْقِضَاءَ مَنْ عَلَيْهِمْ سَنَةٌ يَسْتَنْ وَ يَأْتِيهِ ، ثُمَّ يَبْدُو كَالسَّهَابِ الْوَقَادِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ ، فَإِنْ أَدْرَكْتُمْ ذَلِكَ قَوَتْ عَيْنَاكَ » .

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْغَامِسِيُّ : وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ الْمُزَوَّبِيُّ : وَ جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو : وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عَامِرٍ

باب ۳۲

روایات امام باقر علیه السلام

در باره امام دوازدهم علیه السلام و غیبت او

۱ - امّ هانی گوید : امام باقر علیه السلام را ملاقات کردم و از تأویل این آیه پرسیدم نمودم : « فَلَا أَقِيمُ بِالْحَنْسِ الْجَوَابُ الْكُتُبِ » فرمود : امامی است که در زمان خود پس از منقضی شدن کسانی که او را می شناسند در سال دویمت و شصت غایب می شود ، سپس مانند سحاب توراتی در سی ظلماتی پدیدار می گردد ، و اگر او را دیدی چشمت روشن باد

۲ - عبدالله بن عطاء گوید به امام باقر علیه السلام گفتم : شیعیان شما در عراق بسیارند

۱ - فی بعض النسخ « عن الحسن » و السند معطوب ، نقل الکافی أحمد بن الحسن ، عن عمر بن یزید ، عن الحسن بن

الربيع المدائنی - الخ ۲ - فی بعض النسخ ، « قد بین لمائة » . ۳ - الکوفی : ۱۵ و ۱۶

الْقَضَائِيَّ. وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَابِرٍ الْقَضَائِيَّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَلَالٍ الضَّمِّيِّ. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ شِئْتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرُونَ، فَوَاللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تُخْرِجُ؟» فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ قَدْ أَفْكَتَ الْحَسَنَةَ مِنْ أَدُنَيْكَ. وَاللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ، قُلْتُ: فَمَنْ صَاحِبُنَا؟ قَالَ: انْظُرُوا مَنْ تَلَقَّى عَلَى النَّاسِ وَلَا دَنَّةَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ».

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عَمْرِو بْنِ بَرِزَةَ الضَّمِّيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَزْمَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^(۱). فَقَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ^(۲). يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَذَرُونَّ أَتَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حَرَامِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا يَهْدُ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا».

و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مثل شما نیست، چرا خروج نمی کنید؟ فرمود: ای عبدالله بن عطاء! سخنان پادشاه گوشت را پخته کرده است، به خدا سوگند من صاحب شما نیستم، گفتیم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: بنگرید آن کس از ما که ولادتش بر مردم پنهان است هو صاحب شماست.

۳ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فرمود: این آیه درباره امام قائم علیه السلام نازل شده است می فرماید: اگر امامتان از شما غائب شود و ندانید که او کجاست، چه کسی امام ظاهری برای شما خواهد آورد؟ تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای تعالی را برای شما بیاورد، سپس فرمود: به خدا سوگند تاویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر باید بیاید.

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - وَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُسَيْسِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عليه السلام إِلَى الْجِبْرِ وَالْإِنْسِ، وَجَعَلَ مِنْ بَلَدِهِ الْأَنْفَى عَشَرَ وَصَبَا، مِنْهُمْ مَنْ خَضِيَ وَ مِنْهُمْ مَنْ نَقَى، وَكُلُّ وَصِيٍّ جَزَتْ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ بَعَثَ مُحَمَّدٌ عليه السلام عَلَى شَيْءٍ أَوْصِيَاءَ عِيسَى عليه السلام وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى شَيْءٍ الْمَسِيحِ عليه السلام».

۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَوْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَارٍ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي - الْجَاوُودِ زِيَادِ بْنِ الْمَكْدُونِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام الْبَاقِرِ عليه السلام «قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَاوُودِ إِذَا دَارَبَ الذَّلَكُ وَ قَالَ النَّاسُ: مَاذَا الْقَائِمُ أَوْ هَلْكَ، يَا بَنِي وَادِ سَلِّكَ ۱ وَ قَالَ الطَّالِبُ: أَيْ: يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلَغْتَ عِطَاشَهُ لَعِنَ ذَلِكَ فَارْجُرْهُ، فَإِذَا سَفَعْتُمْ بِهِ فَأَنُوهُ وَ تَوَّ خَبِرًا عَلَى النَّجِّجِ».

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - وَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجُمَيْدِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عليه السلام عَنْ شَيْكَاةِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عليه السلام «قَالَ: سَمِعْتُ

۱ - ابو حمزه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را بر جن و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد که بعضی از آنها در گذشته اند و بعضی دیگر باقی هستند و هر هر یک از اوصیای محمد صلی الله علیه و آله سنی از اوصیای عیسی صلی الله علیه و آله که آنان نیز دوازده تن بودند جاری شده است، و امیرالمؤمنین عليه السلام بر سنت عیسی صلی الله علیه و آله بود.

۵ - ابو الجارود گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: ای ابو الجارود! چون فلک دوار بچرخد و مردم بگویند: قائم مرده و یا هلاک شده و در کدام وادی سلوک می کند؟ و طالب بگوید: کجا قائمی وجود دارد و استخوانهای او نیز بوسیده است، در این هنگام بدو امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید نزد او بروید گرچه به صورت سینه حیز و بر روی برف باشد.

۶ - ابو بصیر گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر

أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ شَيْئِينَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَيْئٌ مِنْ مُوسَى وَ شَيْئٌ مِنْ عِيسَى، وَ شَيْئٌ مِنْ يُونُسَ، وَ شَيْئٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَأَمَّا مِنْ مُوسَى: يَخَافُ أَنْ يَرْقُبَ، وَأَمَّا مِنْ يُونُسَ فَأَتَيْتُش، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَبَقِيَ: إِنَّهُ مَاتَ، وَ لَمْ يَمُتْ، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْصَّبْرُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ شَلَّانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ.

۷ - وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ إِذَا قَالَ: حَدَّثَنَا الْغَابِغُ بْنُ الْغَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرَزِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحِطَّاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ الْغَابِغِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي مُتَبَدِّلْ يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْغَابِغِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ قِسْمًا مِنْ خَشْيَةِ مِنَ الرَّسُولِ: يُونُسَ بْنُ مَتَّى، وَ يُونُسَ بْنُ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى، وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

فَأَمَّا شَيْئُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى: فَهُوَ عَمَلُهُ بَيْنَ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السَّنَى، وَأَمَّا

چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، شئی از موسی و سنی از عیسی و شئی از یوسف و سنی از محمد صلوات الله علیهم، اما از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که می گویند مرده ولی نمرده است، و اما از محمد شمشیر است.

احمد بن زباد همدانی نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.

۷- محمد بن مسلم گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و می خواستم از قائم آل محمد پرسش کنم، امام باقر علیه السلام بیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن متى و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

اما شباهت او با یونس بن متى آن است که وقتی پس از غیبت خود در کبوتر سن باز می گردد جوان است، اما شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از

شَبَّهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عليه السلام. فَأَلْقَيْتُهُ مِنْ خَاصِيَّتِهِ وَعَاطِيَّتِهِ. وَاحْتِفَازُهُ مِنْ إِخْوَانِهِ
وَإِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَتَعَرَّبُ عليه السلام مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شَيْعَتِهِ.
وَ أَثْنَا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسَى عليه السلام قَدَوَامَ خَوْفِهِ وَ طَوْلَ غَيْبَتِهِ وَ خِفَاءَ وِلَادَتِهِ. وَ نَعَبَ شَيْعَتِهِ
مِنْ بَغْدِ يَمَّا تَلَقَّوْا مِنَ الْأَذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظَهْرِهِ وَ نُصْرِهِ وَ أَتَيْتُهُ
عَلَى غَدُوْمٍ. وَ أَثْنَا شَبَّهُهُ مِنْ عِيسَى عليه السلام: فَأَخْتَلَفَ مَنِ اخْتَلَفَ فِيهِ. حَقٌّ قَالَتْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ: مَا وُلِدَ. وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: مَاتَ. وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صَلِبَ. وَ أَثْنَا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ
الْمُصْطَفَى عليه السلام مَخْرُوجُهُ بِالشَّيْبِ ^(۱). وَ قَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ عليه السلام وَ
الْجَبَّارِينَ وَ الطَّوَاعِثَ. وَ أَنَّهُ يَنْتَعَرُ بِالشَّيْبِ وَ الرُّعْبِ. وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَابَةٌ.

وَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ: خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجُ التَّسْفَانِيِّ مِنْ
الْيَمَنِ أَوْ صَبِيحَةُ مِنَ الشَّامِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مَنَادِي بِالنَّجْدِ مِنَ الشَّامِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ.

خاص و عام غایب می شود و از برادرانش نیز مخفی است، و امر او بر پدرش هم
پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بین پدرش و خاندان و شیعیانش کم
بود، اما شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء و ولادت و رنج
شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیت و خواری می بیند تا آنکه خدای
تعالی اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، اما شباهت او با
عیسی عليه السلام اختلافی است که درباره وی صورت می بندد تا به غایبی که گروهی
گویند متولد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته
شده و به صلیب آویخته شده است، و اما شباهت او با جدش محمد مصطفی عليه السلام
خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت
را خواهد کشت و او با شمشیر و رعب یاری می شود و هیچ پرچمی از او باز
نگردد.

و از علامات قیام او: خروج سُفْیَانِی از شام و خروج یَمَانِی از یمن و صبحه
آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام
پدرش می خواند.

۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْوَلِيدِ علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الضُّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ، وَ الْحَكِيمُ ابْنُ أَبِي ضُرُوقٍ الشَّهْدِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَجُوبٍ الشَّرَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِغَابٍ، عَنْ أَبِي - حَمْرَةَ السَّهَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام «قَالَ: سَمِعْتُ يَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَعْلَمُهُمْ بِهِ وَ أَوْفَاهُمْ بِالنَّاسِ مُحَمَّدٌ وَ الْأَجْمَعُ علیه السلام، فَادْخُلُوا آيْنَ دَخَلُوا وَ فَارِقُوا مَنْ فَارِقُوا - عَلَى بِذَلِكَ حَسْبًا وَ وَدَّهَ علیه السلام - فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ مِنْهُمْ الْأَجْمَعُ فَأَيُّنَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَأَتَيْتُمُوهُمْ، وَ إِنْ أَصْبَحْتُمْ يَوْمًا لَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا فَاسْتَشْفِعُوا بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ انْظُرُوا السُّنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا وَ اتَّبِعُوهَا، وَ أَجِبُوا مَنْ كُنْتُمْ يُجِيبُونَ، وَ ابْغُضُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْغِضُونَ، فَا أَسْرَعَ مَا يَأْتِيكُمْ الْفَرَجُ».

۹- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتَجِرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ قُرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمٍ «قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَا أَجَابَ رَسُولَ - اللهُ ﷺ أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ علیهما السلام وَ لَقَدْ تَكَلَّمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ

۸- ابو حمزه ثمالی گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: نزدیک ترین مردمان به خدای تعالی و داناترین مردمان به خدا و مهربانترین ایشان به مردم محمد و ائمه علیهم السلام هستند، پس هر جا که آنان داخل می شوند تنها هم داخل شوند و از هر که آنها مفارقت کردند تنها هم مفارقت کنید - مقصود از آن حسین و فرزندان او هستند - که حق در میان آنان است و آنان اوصیا هستند و ائمه در میان آنها هستند، پس هر کجا آنان را دیدید از ایشان پیروی کنید و اگر روزی آنان را ندیدید به خدای تعالی استغاثه کنید و به آن سستی که دائمیست نظر کنید و از آن تبعیت غماید و آنان را که دوست می داشتید دوست بدارید و آنها را که دشمن می داشتید دشمن بدارید که چه زود باشد که فرج شما در آید.

۹- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می ترسید - و این

بِحُكْمِ ثَلَاثِ بَنِينَ مُتَّصِيَا خَاتَمًا يَرْقُبُ، وَ تَخَافُ قَوْمَهُ وَ النَّاسَ - وَ اَلْهَدَيْتُ طَوْلِي اُخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ اِلَيْهِ».

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ اِسْحَاقَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا اَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الضَّائِقِي، عَنْ أَبِي أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاهِرِ رحمته الله «قَالَ: إِذَا فَمَّ الْقَائِمُ عليه السلام قَالَ: «فَوَزْتُ مِنْكُمْ مَا جَعَلْتُكُمْ فَوْضَتِي فِي ذِي حُكْمٍ وَ جَعَلْتُمِي مِنَ الْمَرْغُولِينَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَهْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الشَّعْبِيُّ، عَنْ عَمْرِو الْحُسَيْنِيِّ بْنِ يَزِيدِ التُّوْفَلِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ (عَنْ أَبِيهِ) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فِي صَاحِبٍ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام».

فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَابَتْ يَرْقُبُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَكُنَالٌ فِيهِ مَا أَقْدَ اَلْبِلَ فِي عِيسَى، وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ، فَالْشَّجَرُ وَ الْقَيْتَةُ. وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَالْقِيَامُ بِسِرِّهِ وَ تَبْيِينِ آثَارِهِ ^(۱) ثُمَّ يَضَعُ شَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ فَلَا يَزَالُ يَقُولُ أَعْدَاءُ اللَّهِ حَقِّي يَرْضَى اللَّهُ

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.

۱۰ - مفضل بن عمر از امام صادق و او از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند، گوید: چون از شما نرسیدم از نزد شما گریختم و پروردگارم مرا حکومت بخشید و مرا از پیامبران قراوداد.

۱۱ - ابوبصیر گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر سنی از عیسی و سنی از یوسف و سنی از محمد صلوات الله علیهم است اما از موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی آن است که آنچه درباره عیسی گفتند درباره او نیز می گویند، اما از یوسف زندان و غیبت است، و اما از محمد صلوات الله علیه قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه

عَزَّوَجَلَّ. قُلْتُ: وَ كَيْفَ بَقَلَمُ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ؟ قَالَ: بَلَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةُ.

۱۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَهَبٍ - رحمته - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو الْكَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ حَبْرَةَ بْنِ الْكَثَّاسِ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ سَبَّةٌ مِنْ يُوسُفَ بْنِ أُمَيَّةَ سَوْدَاءَ، يُضْلِعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَهُ فِي قَلْبِهِ وَاجِدَةً».

۱۳ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ وَهَبٍ الْبَغْدَادِيُّ، وَ يَتَقَوَّبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ شَلَّانَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ الرَّامِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُوذٍ «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْكُمْ، قَالَ: لَمَنْ يَنْزِلُهُ اللَّهُ إِذَا خَلَقَ لَكُمْ بَدَنًا نَحْمُ (مِنَّا) أَمِنْ وَأَمَانَ وَسَلَامًا وَإِسْلَامًا، وَفَاتِحَ وَمُفَاتِحَ، حَقًّا إِذَا اسْتَوَى بَيْنَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَلَمْ يَذَرْنَا مِنْ أَبِي، أَطَهَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ (لَكُمْ) صَاحِبَكُمْ، فَاتَحُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ جَعْفَرُ الصُّلَعْبِ وَالدُّوَلِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّهَا بَخْسَارُ؟ قَالَ: يَخْتَارُ الصُّلَعْبُ عَلَى الدُّوَلِ» رحمته.

شمسیرش را بر شانه خود می گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

۱۲ - ضَرَّیْسُ گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم فرمود: صاحب این امر را شباهتی است بیوسف، فرزندان کز بیست سباء، خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۱۳ - معروف بن خربوذ گوید به امام باقر عليه السلام گفتم: مرا از حال خودتان آگاه کنید فرمود: ما به منزلة ستارگانیم وقتی ستاره ای نهان شود ستاره ای دیگر آشکار می گردد، ما امن و امان و سلم و ففتح و مفناحیم، تا آنگاه که فرزندان عبدالمطلب برابر شوند و هیچ یک از آنها از دیگری باز شناخته نگردد، خدای تعالی صاحب شما را ظاهر سازد، پس خدای تعالی را حمد کنید که او را بین دسوار و رام بخیر سازد. گفتم فدای شما! کدام را بر می گزیند؟ فرمود دسوار را بر

۱۴ - وَ هَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَشْعُودٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحُو أَبِي عَلِيٍّ الْكَاتِبِيُّ عَنْ النُّبُوسِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ السَّيِّدِيِّ عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْفَرَّازِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَطِيَّةٍ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ الثَّقَلِيَّةِ «قَالَتْ: غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَّضْتَ بِقَلْبِي فَأَقْلَبْتَنِي وَأَشْهَرْتَ لَيْلِي. قَالَ: قَسَلِي يَا أُمِّ هَانِيٍّ قَالَتْ: نَلْتُ يَا سَيِّدِي قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَلْسِ» الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» قَالَ: نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمِّ هَانِيٍّ هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِزَّةِ تَكُونُ لَهُ عِزَّةٌ وَغَيْبَةٌ يَخْلُفُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَتَجِيءُ فِيهَا أَقْوَامٌ فَيَاطُونَنِي لَيْلِي إِذَا أَدْرَكْتَنِي. وَبِأَخْوَانِي لَيْلِي أَدْرَكْتَنِي».

۱۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّلَمِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْعَمَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى الثَّانِي زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَيَاطُونَنِي لِلثَّانِيَيْنِ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ. إِنْ أَذْنِي مَا يَكُونُ لَكُمْ مِنَ الثَّوَابِ

مَرْحَمَاتِ مَا دُونَ هَذَا

وَأَمِ بَرِئِي كَرِيمٌ

۱۴ - امّ هانی تقفیه گوید: باعداد خدمت سرورم امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من! آیه ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ربوده است. فرمود: ای امّ هانی! بپرس، گوید گفتم: ای سرورم! این قول خدای تعالی: «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَلْسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» فرمود: ای امّ هانی! خوب مسئله ای پرسیدی. این مولودی در آخر الزمان است، او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمرا، شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.

۱۵ - جابر جمعی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند،

أَنْ تُبَادِنَهُمُ الْبَارِيُّ جَلَّ جَلَالُهُ قَبُولُ عَبِيدِي وَإِمَانِي! أَتَمْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَقْتُمْ بِعَقْبِي. فَأَبْهَرُوا بِحُسْنِ الثَّرَافِ بَنِي. فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَانِي حَقًّا، مِنْكُمْ أَتَمُّكُمْ، وَعَنْكُمْ أَشْفَوْهُ وَلَكُمْ أَغْفِرُ. وَبِكُمْ أَشْبَى عِبَادِي النَّبِيِّ. وَأَدْفَعُ عَنْهُمْ التَّلَاةَ، وَتَوَلَّاهُمْ لِأَكْرَمْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَسْتَعِيلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: حِفْظُ اللِّسَانِ وَكُرُومُ النَّبِيِّ.

١٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقُتَيْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْغَلَاةِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرُوزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَامِرِ بْنِ حُكَيْمٍ الْحِطَّانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْفَقَّيْنِ رحمتهما الله قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ رحمته الله يَقُولُ: الْقَاسِمُ يَثْنِي شُحُورَ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، مُطَوَّرٌ لُهُ الْأَرْضُ وَنَظَرٌ لَهُ الْكُورُ، يَتَّبِعُ سُلْطَانَةَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَبَطْنُهُ اللَّهُ غَرَّ وَجَلَّ بِهِ دِينُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قُدَّ غَوْرًا، وَيُزَوِّجُ رُوحَ اللَّهِ عَيْشِي بَيْنَ مَوْتِهِ رحمته الله فَيُصَلِّ خَلْفَهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَا بَرٍّ وَرَسُولِي-

کعبین توانی که برای آنها خواهد بود این است که باوی تعالی به آنها ندا کرده و فرماید: ای بندگان و ای کنتزان من! به همان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید پس به ثواب نیکوی خود شما را مژده می‌دهم، و شما بندگان و کنتزان حقیق من هستید. از شما می‌پذیرم و از شما در می‌گذرم و برای شما می‌بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می‌بارم و بلا را از آنها بگردانم، و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می‌فرستادم جابر گوید گفتم: یا این رسول الله! بر من عملی که در آن زمان مؤمن انجام می‌دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خفایه نشینی.

۱۶ - محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما منصور به رُعب است و مؤید به نصر، زمین برای او در تَوَرَدیده شود و گنجهای خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید، و در زمین ویرانه ای مانند جز آنکه آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و

الله مني بخروج قائمكم؟ قال: إذا نشأ الزوجان بالنساء والنساء بالرجال والرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وزكيت ذوات الفروج الشروج، وقيلت شهادت الزوجه، وزدت شهادت الغدولي، واستغف الناس بالذمام والرتكاب الزنا وأكل الزنا، و أنفي الأشرار مخالفة أليستهم. وخروج السفهاني من الشام، والسفاهي من اليمن، وحسب بالبيداء، و قيل غلام من آل محمد عليه السلام بن الأوكي والمقام اسمه محمد بن الحسن - النفس الزكية - وجاءت صبيحة من السماء بأن الحق فيه وفي شجته. فعند ذلك خرج فابناب، فإذا خرج أشد ظهوره إلى الكعبة. واجتمع إليه ثلاثمائة وعشرة رجلاً. وأول ما يخطب به هذه الآية: «بَيِّنَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ^(۱) ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَيِّنَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيِّنَةُ اللَّهِ فَإِذَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْمَعْدُ ^(۲) وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ، فَلَا يَمُوتُ فِي

بست سر او غاز گزارد. راوی گوید گفتیم: یا ابن رسول الله! قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آنگاه که مردان به زنان نشسته کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکثفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زهر زبنا سوار شوند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای عدول مردود گردد و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار بخاطر زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یحیی از یمن و در بدها حسودی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکبه - است بن رکن و مقام کشته شود و صبحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست. در این هنگام است که قائم ما خروج کند و چون ظهور کند به خانه کعبه نکهه زند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کند و اولین سخن او این آیه قرآن است: «بَيِّنَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». سپس می گوید: منم بَیِّنَةُ اللَّهِ در زمین و منم خلیفه خداوند و حجت او بر شما و هر درود فرستند ای به او چنین سلام گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيِّنَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، و چون برای بیعت ده هزار مرد به گرد او اجتماع کنند خروج خواهد کرد. و در زمین هیچ معبودی جز الله تعالی نباشد و در صحنه و

الْأَرْضِ مَثْبُورَةٌ دُونَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ صَمِّ إِرْقَوْنِي أَوْ غَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَأَخْرُقِي. وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبِنَا طَوِيلًا. لِيُعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَ يُوَدِّعُ بِهِ».

۱۷ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْقَلَوِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْغَايِمِ قَالَ: كَتَبْتُ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ الدَّهَّانِ، عَنْ الْغَايِمِ بْنِ حَمْرَةَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجُ عَنْ حَبِيبَةَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الْخَزَرَمِيُّ^(۱) قَالَ: «ذَكَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِرَّ الْخُلَفَاءِ الْأَثَمِيِّ عَشَرَ الرَّائِدِينَ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفَلَمَّا بَلَغَ أَجَزَهُهُ قَالَ: الثَّانِي عَشَرَ الَّذِي يُسَلِّيَ عَبَسَى بْنُ مَرْزُومٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ عَلَيْهِكَ وَ الْغُرَّانِ الْكَرِيمِ».

هذا آخر الجزء الأول من كتاب كمال الدين و تمام النعمة في إثبات الغيبة و كشف الحيرة و تصنيف الشيخ الفقيه الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

در اثبات کتاب کمال الدین و تمام النعمة

و تن و غیره آنس در افند و بسوزند و آن پس از غیبی طولانی است، نا خدا بداند چه کسی در دوران غیبت از او اطاعت کرده و بدو امان می آورد.

۱۷ - ابو ایوب خزرمی گوید: امام محمد باقر علیه السلام سیر دوازده تن خلفای راشدین صلوات الله علیهم را ذکر فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد و بر توست که ملازم سنت او و قرآن کریم باشی.

این بابان جزء اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة تألیف شیخ فقیه صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است.

وَيَتْلُوهُ الْجُزْءُ الثَّانِي أَوَّلُهُ بَابُ مَا رَوِيَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام مِنَ النَّعْصِ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام.

و دنیا له آن جزء دوم است که ابتدای آن چنین است: روایاتی که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در نصّ بر قائم عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده است.



ترجمه این جزء در تاریخ ۱۶ رجب ۱۴۱۹ مطابق ۱۵ آبان ۱۳۷۷ به پایان رسید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران
منصور بهلوان

فهرست مطالب

مقدمه :

۷	خلیفه پیش از آفرینش
۹	وجوب اطاعت از خلیفه
۱۹	وجوب وحدت خلیفه در هر عصر
۲۰	وجوب عصمت امام
۲۶	سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم
۳۹	وجوب شناخت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۱	اثبات غیبت و حکمت آن
۵۱	دلیل دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء
۶۱	غیبت و آراء فربه ها
۶۳	کسایتیه
۷۲	رد عقیده ناووسیّه و واقفیه در امر غیبت
۷۷	ادّعای واقفیه در غیبت عسکری <small>علیه السلام</small>
۸۲	رُخدادی عجیب
۸۶	اثبات غیبت
۱۰۱	اعتراض ابن بشار
۱۱۹	پاسخ ابن قبه به برخی از ایراستها
۱۲۵	کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیه
۱۲۹	دلیل دیگر بر وجود امام غائب <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	اعتراضهای زیدیه
۱۶۲	نصیحت مخالفین و پاسخگویی به آنها
۱۷۱	مناظره مؤلف با یکی از ملاحدّه در مجلس رکن الدّوله
۱۸۶	سخنان ابو جعفر بن قیّنه رازی

شبهه فرقه خطائیه..... ۱۹۹

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر علیه السلام..... ۲۵۴

باب ۲

ذکر آشکار شدن نبوت نوح علیه السلام..... ۲۶۵

باب ۳

غیبت صالح پیامبر علیه السلام..... ۲۷۱

باب ۴

غیبت ابراهیم علیه السلام..... ۲۷۳



غیبت یوسف علیه السلام..... ۲۸۰

مرکز تحقیقات اسلامی باب ۶

غیبت موسی علیه السلام..... ۲۸۸

باب ۷

درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء و حجتهای پس از او نا..... ۳۰۳

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم علیه السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم..... ۳۱۶

باب ۹

خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب..... ۳۲۰

باب ۱۰

۳۲۹ خبر قس بن ساعدة ایادی

باب ۱۱

۳۳۵ خبر کعب پادشاه بن

باب ۱۲

۳۳۸ خبر عبدالمطلب و ابوطالب

باب ۱۳

۳۴۷ خبر سیف بن ذی یزن

باب ۱۴

۳۵۴ خبر بحیرای راهب

مرکز تحقیقات اسلامی
باب ۱۵

۳۶۵ داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام و

باب ۱۶

۳۶۷ خبر ابوالموئیب راهب

باب ۱۷

۳۶۹ خبر سطیح کاهن

باب ۱۸

۳۷۵ خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

باب ۱۹

۳۷۸ خبر ابن حویش که از شام می آمد

باب ۲۰

۳۷۹ خبر زهد بن عمرو بن نفیل

باب ۲۱

۳۸۴ علّت نیازمندی به امام علیه السلام

باب ۲۲

۴۰۱ اتصال وصیت از آدم علیه السلام تا روز قیامت

باب ۲۳

۴۶۹ نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام و

باب ۲۴

۴۸۲ روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نصّ بر قائم علیه السلام

باب ۲۵

۵۳۴ اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وقوع غیبت قائم علیه السلام

باب ۲۶

۵۳۸ اخبار ائمّه المؤمنین از غیبت امام دوازدهم علیه السلام

باب ۲۷

۵۶۶ روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه در

باب ۲۸

۵۶۹ نصوص بر قائم علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و لوح جابر

باب ۲۹

۵۷۷ روایات امام مجتبی علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام

باب ۳۰

روایات امام حسین علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۳

باب ۳۱

روایات امام سجاد علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۵

باب ۳۲

روایات امام باقر علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۹۴



مرکز تحقیقات کلامی و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

